

نفحات ظهور حضرت بهاء الله

جلد سوم
دوران اولیة عکا
۱۸۶۸-۱۸۷۷ میلادی

تألیف
ادیب طاهرزاده

ترجمہ
باہر فرقانی



نقحات ظهور حضرت بهاء الله، جلد سوم، دوران اولیٰ صکا-۱۸۷۷ - ۱۸۶۸ میلادی
تألیف ادیب طاهرزاده
ترجمہ باہر فوقانی
ناشر: مؤسسۂ انتشاراتی منجری پریس - استرالیا
چاپ اول بہ زبان فارسی در ۱۰۰۰ نسخه، ۱۶۹ بدیع، ۲۰۱۲ میلادی
طرح روی جلد از بہزاد جمشیدی
شمارۂ بین المللی کتاب ۱۸۷۵۹۸۴۱۳
نشر اصلی بہ زبان انگلیسی توسط انتشارات جرج رونالد، ۱۹۸۳، ۱۹۸۸، ۱۹۹۲، ۲۰۰۴، ۲۰۱۰

نفحات ظهور حضرت بهاء الله

جلد سوم
دوران اولیة عکا
۱۸۶۸-۱۸۷۲ میلادی

آثار دیگر مؤلف:

Trustees of the Merciful

امای حضرت رحمن

The Revelation of Bahá'u'lláh

نفحات ظهور حضرت بهاءالله، جلد ۱، بغداد ۱۸۶۳-۱۸۵۳ میلادی

نفحات ظهور حضرت بهاءالله، جلد ۲، آدرنه ۱۸۶۸-۱۸۶۳ میلادی

نفحات ظهور حضرت بهاءالله، جلد ۳، عکا سالهای اولیه ۱۸۷۷-۱۸۶۸ میلادی

نفحات ظهور حضرت بهاءالله، جلد ۴، مزرعه و بهجی ۱۸۹۲-۱۸۷۷ میلادی

The Covenant of Bahá'u'lláh

عهد و میثاق حضرت بهاءالله

The Child of the Covenant

ولید میثاق

آثار دیگر از مترجم:

۱- نفحات ظهور حضرت بهاءالله، جلد ۱ و ۲، ترجمه The Revelation of Bahá'u'lláh

۲- خلق جدید و صنع بدیع ترجمه All Things Made New

۳- دوران قیادت حارسان امرالله ترجمه The Ministry of the Custodian

۴- روح انسانی، ترجمه The Human Soul

۵- تندرستی برای زندگی بهتر، ترجمه Good Health for Better Living

۶- داروهای نوین، ترجمه Modern Medicines

۷- تاریخ پزشکی ایران، ترجمه A Medical History of Persia and The Eastern Caliphate



فهرست

xvii		مقدمه
۱	ورود حضرت بهاء الله به عکا	فصل اول -
۵	واقعه اسکندریه	
۱۲	سجن اعظم	
۲۲	شهر متروک و ویران	
۲۶	لوح سلمان	
۲۹	زهاد آلمانی در حبس	
۳۹	امر الهی در اثر تزیینات جلوه خواهد نمود	فصل دوم -
۴۰	لوح رئیس	
۴۴	معجزات	
۵۳	امتحانات الهی	
۶۰	زندانی عکا	فصل سوم -
۶۱	مؤمنین مقیم ارض اقدس	
۶۶	بعضی از زائرین ارضیه	
۷۹	ساکنین عکا	
۸۸	امتای حقوق الله در دوران رسالت حضرت بهاء الله	فصل چهارم -
۱۰۳	لوح فؤاد	فصل پنجم -
۱۰۴	شیخ کاظم سنندر	
۱۰۷	اتبال میرزا ابوالفضل	

۱۲۸	مقتدرترین امرای جهان	فصل ششم -
۱۳۰	لوح خطاب به ناپلئون سوم	
۱۳۵	لوح خطاب به پاپ پی نهم	
۱۳۸	لوح خطاب به الکساندر دوم تزار روسیه	
۱۴۲	لوح خطاب به ملکه ویکتوریا	
۱۴۴	وحدت عالم انسان	
۱۵۱	سوره هیکل	فصل هفتم -
۱۶۴	الواح به شاهان جهان و سران ادیان	فصل هشتم -
۱۶۴	خطابات به سلاطین در کتاب اقدس	
۱۷۳	تعالیم بهائی در باره نظام سلطنت	
۱۷۸	خطابات به رؤسای ادیان در کتاب اقدس	
۱۸۵	اعلان امر به پیشوایان امت یهود	
۱۹۱	فخرالشهداء	فصل نهم -
۱۹۱	ارسال لوح سلطان	
۱۹۵	داستان بدیع	
۲۱۱	شکستهای شهداء در برابر بلایا	
۲۱۹	مقام جناب بدیع	
۲۲۱	عذاب الهی	
۲۲۵	صعود عُصْنِ أَطْهَر	فصل دهم -
۲۴۳	لوح پسر عم	
۲۴۸	مظلوم عالم	فصل یازدهم -
۲۴۸	درهای زندان گشوده شد	
۲۵۰	لوح رؤیا	

۲۵۳	لوح قد احترق المخلصون
۲۵۸	تلمیم شدن مظهر الهی به امتحانات
۲۶۱	قتل سه تن از ازلیان
۲۷۰	دشواری های ارزیابی تاریخی
۲۷۹	عظمت و جلال حضرت بهاء الله
۲۸۴	فصل دوازدهم - نخستین مؤمنان خارج از جامعه مسلمان
۲۸۴	داستان اسم الله الاصدق
۲۸۹	لوح احباب
۲۹۱	وضع اقلیت های دینی در ایران آن زمان
۲۹۶	داستان حکیم مسیح نخستین مؤمن کلیسی تبار
۳۰۱	ورود زردشتیان به امر بهائی
۳۰۲	لوح مانکچی صاحب
۳۰۴	لوح هفت پرش
۳۰۹	فصل سیزدهم - کتاب اقدس - قسمت اول - احکام الهی
۳۱۹	اطاعت از قوانین الهی
۳۲۲	عهد و میثاق خدا با انسان
۳۲۸	مکافات و مجازات
۳۳۲	تعالیم حضرت بهاء الله در باره آزادی
۳۳۴	معصومیت مظهر ظهور الهی
۳۴۳	فصل چهاردهم - کتاب اقدس - قسمت دوم - نظم بدیع جهانی
۳۵۱	نظم اداری بهائی
۳۵۶	فصل پانزدهم - کتاب اقدس - قسمت سوم - تربیت الهی
۳۵۷	"اقتسرا فی بحر بیانی"
۳۶۰	تعلیم و تربیت کودکان

۲۶۴	تبلیغ امر
۳۷۷	فصل شانزدهم - کتاب اقدس - قسمت چهارم - عبادت و زندگی روزانه
۳۷۷	مشرق الاذکار
۳۸۲	نماز
۳۸۵	کار به منزله عبادت است
۳۸۵	ضیافت نوزده روزه
۳۸۶	منع رهبانیت و نهی از اعتراف به گناه
۳۹۰	سلامتی و علم پزشکی - لوح طب
۳۹۹	ازدواج بهائی
۴۰۰	موسیقی "رزق روحانی قلوب و ارواح" است
۴۰۲	هیچ کس نباید خود را برتر از دیگری بداند
۴۰۴	فصل هفدهم - کتاب اقدس - قسمت پنجم - عهد و میثاق حضرت بهاء الله
۴۰۹	نقش انسان در عهد و میثاق الهی
۴۱۵	"انا معکم فی کلّ الاحوال"
۴۳۴	فصل هیجدهم - روزهای آخر حیات جمال اقدس ابهی در میان قلعه
۴۵۷	ضمیمه شماره یک - انتقال رمس مطهر حضرت باب
۴۷۰	ضمیمه شماره دو - میرزا ابوالفضائل گلپایگانی
	ضمیمه شماره سه - استقرار رمس مطهره غصن اطهر و مادر بزرگوار
۴۷۹	حضرت عبدالبهاء در کوه کرمل
۴۸۷	مضامین فارسی آثار عربی منقول در کتاب
۵۲۳	کتاب شناسی
۵۲۹	مآخذ و یادداشتها
۵۵۱	فهرست اعلام

فهرست تصاویر

دیاچه	صفحة اول کتاب اقدس به خط حضرت عبدالهء
xix	منظره عكا در قرن نوزدهم
۳۱	يك منظره هوائی از عكا سربازخانه در مركز عكس دیده می شود
۳۲	دروازه دریائی عكا حضرت بهاءالله از این دروازه وارد شهر شدند
۳۳	دروازه سربازخانه در بالای پله ها در سمت شرقی سربازخانه، حضرت بهاءالله از این در به سجن اعظم وارد شدند
۳۴	سجن حضرت بهاءالله
۳۵	خدا نزدیک است کتابخانه یکی از خانه های زقناد آلمانی
۳۶	حیاط سربازخانه، در حدود سال ۱۹۲۰ حوض آب در مرکز دیده می شود، احتمالاً چادری که برای شستن جسد حضرت غصن اطهر برپا شده، برد در همین حیاط بوده است
۷۱	منظره سربازخانه از پشت خندق زائرین بهائی سعی می کردند از این فاصله دور زیارت کوتاهی از جمال مبارک نمایند
۷۲	میرزا عبدالرحیم این شخص با وجود حضور سربازان نگهبان سجن، به سربازخانه وارد شد

- و به زیارت حضرت بهاء الله نائل گردید
- ۷۳ سوهنگ احمد جو آج
فرمانده سربازان گارد در دوران مسجوتیت جمال مبارک در قشله که
بعداً در زمره مؤمنین درآمد
- ۷۴ حاجی ابوالحسن امین
امین حقوق الله و یکی از حواریون حضرت بهاء الله
- ۷۵ منظومه داخلی حقا م عمومی در عکا
- ۷۶ حاجی آخوند (سمت چپ) و حاجی امین (سمت راست)
در زندان قزوین در حالی که پایشان در بند و گردنشان در زنجیر است و
زندانیان هم در عکس دیده می شود
- ۱۱۳ شیخ کاظم سمندر
یکی از حواریون حضرت بهاء الله و مبکین امرالله
- ۱۱۴ استاد حسین نعلبند
کسی که نخستین ارتباط را با میرزا ابوالفضل در باره امر برقرار کرد
- ۱۱۵ میرزا ابوالفضل
دانشمند شهر بهائی و حواری حضرت بهاء الله که در تشریح و اثبات امر
بهائی سرآمد اقران بوده است
- ۱۱۶ ماتکچی صاحب
نماینده زردشیان که از هند به ایران آمد. او از ستاندگان حضرت بهاء الله
بود و الواح متعددی از آن حضرت دریافت نمود. میرزا ابوالفضل چندی
در سمت منشیگری او خدمت کرد و واسطه وی با حضرت بهاء الله
بود (به ص ۳۰۲ مراجعه شود)
- ۱۷۹ حاجی شاه خلیل الله فارانی
یکی از بهائیان عالی مقام که در عکا به حضور حضرت بهاء الله مشرف
شد.

- ۱۸۰ میرزا عزیزالله جدآب
یکی از بهائیان کلیمی تبار که به هدایت حضرت بهاءالله مأمور ابلاغ امر
به بارون روچیلد شد
- ۱۹۳ بدیع، ملقب به فخر الشهداء
در جلوی او میله های آهنی در میان منقل آتش دیده می شود
- ۱۹۴ آقا رضای سعادت
که در عگا به زیارت حضرت بهاءالله فائز شد
- ۲۲۷ میرزا مهدی، غصن اطهر
فرزند دلبد حضرت بهاءالله که مرگش نیروی عظیمی برای اتحاد نوع
بشر آزاد کرد
- ۲۲۸ غصن اطهر در کنار حضرت عبدالبهاء
این عکس در ادرنه گرفته شده است
- ۲۶۵ بیت عبود در عگا، در حدود سال ۱۲۹۰ هجری
ایوان وسیع دور اطافی که حضرت بهاءالله بعدها اختیار نمودند
وجود داشت. بیت عودی خنثار که در عقب دیده می شود در ابتداء محل
اقامت آن حضرت بود
- ۲۶۶ خان عوامید
کاروانسرائی در عگا که محل اقامت بسیاری از اصحاب حضرت بهاءالله
پس از ترک قشله بود
- ۲۶۷ مقر حکومت
منظره امروزی اطافی که حضرت بهاءالله در آن تحت استطاق قرار
گرفتند. این بنا اکنون مدرسه است
- ۲۶۸ خان شاوردی
کاروانسرائی در عگا که حضرت بهاءالله در جریان استطاق یک شب
در آن تحت نظر قرار داشتند

- ۲۹۹ حکیم مسیح
نخستین مؤمن به امر بهائی از جامعه کلیعیان ایران
- ۳۰۰ کیخسرو خداداد
احتمال می رود نخستین کسی باشد که از جامعه زردشتیان ایران به امر بهائی اقبال کرده است
- ۳۰۷ بیت عودی خمار در عکا
اطاقی که کتاب اقدس در آن نازل شده در سمت چپ طبقه بالا قرار دارد
- ۳۰۸ اطاقی که کتاب اقدس در آن نازل شده است
اطاق حضرت بهاء الله در بیت عودی خمار. اسباب و اثاث بعداً اضافه شده است
- ۴۲۳ حاجی محمد خان بلوچ
شخصیت برجسته‌ای که داوطلب خدمتکاری حضرت بهاء الله شد
- ۴۲۴ میرزا محمد ملقب به نعیم
شاعر و مبلغ بزرگ امر بهائی
- ۴۳۷ اطاق حضرت بهاء الله در بیت عبود
تاج هیکل مبارک بر گوشه نیمکت در جایی که حضرت بهاء الله معمولاً جلوس می کردند دیده می شود
- ۴۳۸ منظره‌ای از قنات آب
این قنات به توصیه حضرت بهاء الله تعمیر شد و آب تمیز برای اهالی عکا می آورد

مقدمه مترجم

جای شکرانه و سپاس است که تأییدات الهی این ناتوان را به ترجمه بخشی دیگر از مجموعه چهارجلدی *The Revelation of Bahá-u-lláh* تألیف متصاعد عزیز الی‌الله جناب ادیب طاهرزاده توانا ساخت. کتابی که اکنون به خوانندگان عزیز تقدیم می‌شود ترجمه جلد سوم از آن مجموعه نفیس است که در دنباله انتشار "نفحات ظهور حضرت بهاءالله" جلد اول و دوم در دسترس یاران فارسی زبان گذاشته می‌شود.

در این مقام شایسته است که بار دیگر یادی از آن نویسنده ارجمند که گنجینه چنین گرانبهائی را برای ما به یادگار گذاشته است کنیم و علو درجات برای آن نفس نفیس از آستان الهی مسئلت نمائیم.

در تنظیم مطالب این جلد هم مانند دو جلد گذشته کوشش شده که متون آثار مبارکه به لسان اصلی گردآوری و در قسمت مربوطه در هر موردی زینت بخش کتاب شود و لکن در بعضی موارد به علت عدم دسترسی به متون اصلی به ناچار به ترجمه آن‌ها مبادرت گردیده است.

بعضی از آثار مبارکه در متن اصلی کتاب مورد اشاره قرار گرفته و به بیان مضمون آن‌ها به انگلیسی اکتفا شده در این قبیل موارد هم قسمت‌های لازم از لوح مبارک از متون اصلی استخراج و در ذیل مأخذ مربوطه نقل گردیده است.

خاطرات و یادداشت‌های بعضی از نویسندگان و متقدمان امر هم که ترجمه انگلیسی آن‌ها برای توضیح وقایع مورد استفاده قرار گرفته در اغلب موارد به همان سبک و صورت اصلی در متن فارسی درج شده است. در موارد نادر که احتیاج به تنقیح بوده کلمات تصحیح شده در براکت مشخص شده‌اند.

در اجرای پیشنهاد بعضی از دوستان و برای استفاده آن دسته از خوانندگان که آشنائی کافی به لسان عربی ندارند مضمون فارسی آثار عربی منقول در این ترجمه به صورت ضمیمه به آخر کتاب اضافه گردیده است.

یاری و همکاری همسر عزیزم در تهیه و تنظیم متن این جلد هم مانند گذشته با صرف وقت و صبر و حوصله فراوان ادامه داشته و به راستی می توان گفت که بدون همکاری گرانقدر ایشان عرضه این کتاب به صورت حاضر امکان پذیر نبوده است.

امید است در ترجمه این اثر نفیس حق مطلب تا اندازه ای اداء شده باشد.

مقدمه

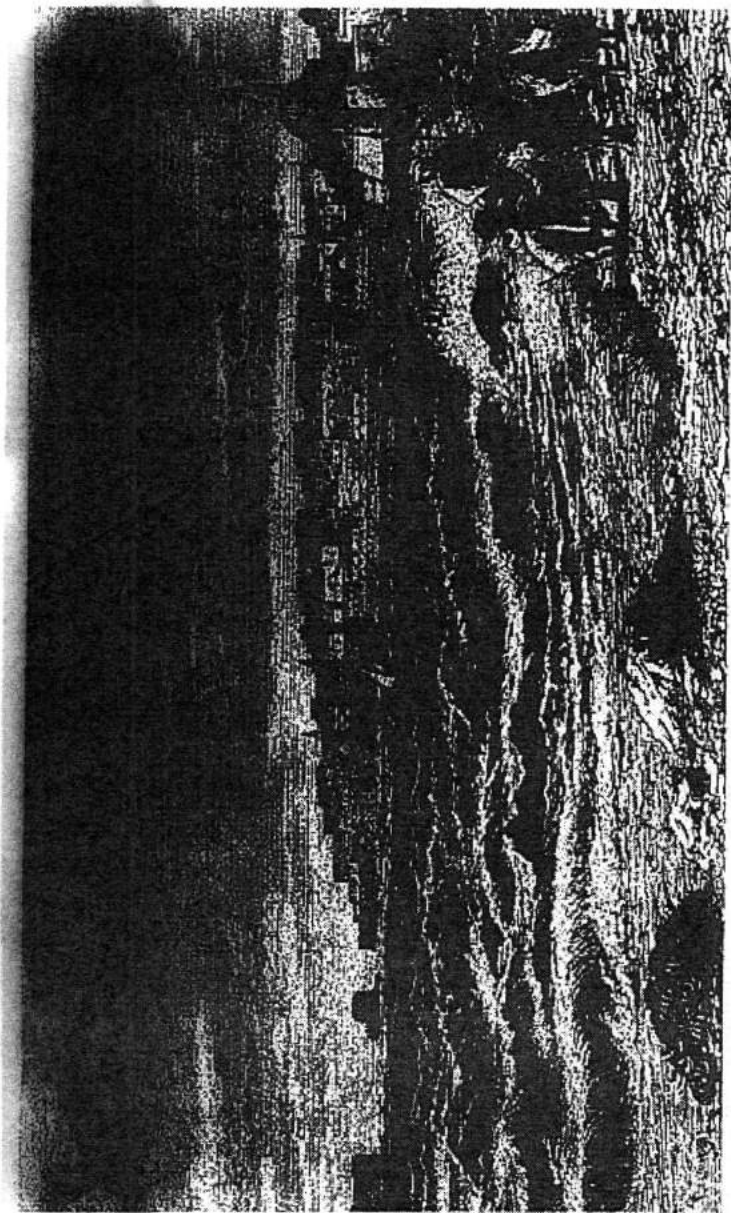
ورود حضرت بهاء الله به عگا که نشانه تحقق بشارات دیرین کتب مقدسه در باره ظهور رب الجنود از ارض مقدس است فصل جدید باشکوهی را در ظهور حضرت بهاء الله می گشاید. وقایع مهمی که با این دوره از تاریخ امر مربوط می شود حوادث مراحل قبلی از دوران رسالت آن حضرت را تحت الشعاع قرار می دهد. اقدامات نهائی در اعلان عمومی امرالله به سلاطین عالم، امرای دول و رؤسای ادیان، نزول قوانین و احکام دور بهائی که به منزله تار و پود نظم بدیع الهی محسوب می شود، تبدیل موج مصائب و مفتریات به ابراز تعزیر و توقیر از طرف عامه نام، نزول الواح بی شمار که نقطه اوج تمام آثار مقدسه نازله از قبل شمرده می شود و آزاد شدن نیروی عظیم روحانی که مقدر است جامعه انسانی را حیات تازه بخشد و خلق جدیدی ایجاد نماید، رسالت روحانی حضرت بهاء الله در عگا و بعد از آن در بهجی را مشخص و ممتاز می کنند.

نگارش جلد سوم این کتاب که نه سال اولیه رسالت حضرت بهاء الله را در عگا در بر می گیرد به این امید انجام گرفته که نظری اجمالی به عظمت و جلال ظهور مبارک افکنده شود. ولکن بصیرت و فکر انسان بسی محدود و ضعیف است و انسان با وجود دارا بودن این دو قوه، از دستیابی به عرصه ظهور الهی که فوق بینش و فهم اوست عاجز و قاصر مشاهده می شود. بدیهی است که ما از دسترسی به عمق دریای ژرف کلمه الله در این عصر ناتوانیم و تنها می توانیم از سطح آن گذر نماییم.

غرض از نگارش این جلد این است که بعضی از محتویات الواح مقدسه حضرت بهاء الله معرفی شود. برای نیل به این هدف، مؤلف شیوه ای را که در تألیف دو جلد اول پیش گرفته بود در نوشتن این جلد هم دنبال کرده است. نویسنده در هر موردی بعضی از مطالب اساسی هر لوحی را بیان نموده و

ضمناً نکات چندی را که به نظرش برای درک حقایق اساسی امر مبارک مفید بوده شرح داده است. مقصد نوشتن کتابی در تاریخ امر نبوده و اگر نویسنده در باره حیات حضرت بهاءالله و وقایع مربوط به مسجوبیت آن حضرت در میان قلعه و بعد از آن در عکا به تفصیل پرداخته و یا به شرح حیات بعضی از مؤمنین اولیه که با این جریانات مربوط بوده‌اند به اجمال اشاره کرده صرفاً برای یادآوری سوابق امر و بیان شأن نزول آیات مقدسه الهیه بوده است.

تحصیل آثار مبارکه حضرت بهاءالله یک تجربه روحانی پایان‌ناپذیر است. مفاهیم مهمه موجوده در بیانات عالیه آن حضرت بی‌حد و حصر و قدرت مودوعه در آیات مبارکه آن جمال بی‌مثال بی‌منتهی است. بنا بر این خواننده در این کتاب تنها به کشف قطره‌ای از آن بحر بی‌کران موق می‌شود چه که ما فقط با مطالعه عمیق‌تر الواح حضرت بهاءالله می‌توانیم وسعت و عظمت معرفت الهی را که آن حضرت در این عصر نورانی به ما عنایت فرموده‌اند مشاهده نمائیم، معرفتی که پیوسته توسعه خواهد یافت و به مرور زمان اثرات خود را ظاهر و آشکار خواهد نمود.



منظره عسکاً در قرن نوزدهم

فصل اول

ورود حضرت بهاءالله به عکا

سفر جمال مبارک از ادرنه به عکا که در فصل آخر جلد دوم به اجمال مورد اشاره قرار گرفت با دشواری و رنج فراوان همراه بود. سختی این سفر بار دیگر خفت و ذلتی را که حضرت بهاءالله و همراهانشان ظاهراً به آن مبتلا بودند و حقارتی را که از اعمال و رفتار دشمنان بر آن جمال بی مثال احاطه داشت بر ملا و آشکار کرد. این مصائب با ورود جمال قدم به سجن عکا به حدی تشدید شد که آن حضرت مدینه عکا را به "سجن اعظم" تسمیه فرمودند. قلم اعلی در یکی از الواح مقدسه نوره نه سال اول سرگونی در عکا را با این عبارات توصیف فرموده اند:

اعلم ان فی ورودنا هذا المقام ستمناه بالسجن الاعظم و من قبل کنا
فی ارض اخری تحت سلاسل و الاغلال و ما سئى بذالك قل
تفکروا فیه یا اولی الالباب (۱)

یکی از جنبه‌های شگفت‌آور حیات حضرت بهاءالله تضادی است که بین عظمت و جلال خداوندی آن حضرت از یک طرف و مسجوبیت و اسارت‌شان در دست دشمنان از سوی دیگر مشاهده می‌شود. حضرت بهاءالله مظهر متعالی ظهور الهی در این عصر نورانی، نفس مقدسی بود که قوای زمین و آسمان را در دست اقتدار خود داشت و به حرکت قلم قادر بود زندگی مردمان را متقلب و دگرگون کند و کلمات نازله از فم مُطهرش قدرتی داشت که می‌توانست دشمنان خود را زیر فرمان بیاورد. حال شاید به نظر عجیب بیاید که چگونه چنین ذات مقتدری به کمال تسلیم و رضا خود را به دست نفوسی که به تمام قدرت و نیرو قصد جاننش نموده و به اطفای نور ظهورش قیام کرده بودند سپرد. حضرت بهاءالله از قوای روحانی خدادادی

خود برای کوتاه کردن دستِ ظالمان که به اذیت و آزارشان برخاسته بودند استفاده نکردند. آن جمال بی‌مثال هم‌چنان که در بسیاری از آثار خود شهادت داده‌اند، اگر می‌خواستند می‌توانستند با بیان یک کلمه قلوب تمام دشمنانشان را تسخیر نمایند و لکن اراده الهی چنین اقتضاء نمی‌کرد چه که خداوند انسان را به زیور خلقت آراسته و به وی اختیار آن را داده است که بین خوب و بد یکی را برگزیند، راه حقیقت پوید یا سیل خطا در پیش گیرد.

اگر انبیای الهی قرار بود آثار، علائم و نشانه‌های قدرت آسمانی خویش را به تمام و کمال آشکار کنند و به نیروی روحانی خود دشمنانشان را نابود و پایمال سازند این امر مخالف اصل اراده و اختیاری می‌شد که خداوند به نوع انسان عنایت فرموده است. زیرا هر شخصی خوب یا بد، مستحق یا غیر مستحق، شایسته و یا ناشایسته، لایق و یا نالایق وقتی با شواهد قدرت عظیمه مظهر ظهور الهی مقابل شود چاره‌ای جز این نخواهد داشت که به قدرت حاکمه او اعتراف کند و اصالت رسالت وی را قبول نماید. در چنین حالی انسان اختیار و اراده‌اش را از دست می‌دهد و به رتبه یک عروسک خیمه شب‌بازی سقوط می‌کند و کسانی که از خصایص روحانی بی‌بهره‌اند با آنان که نصیب وافر از آن خصائل دارند در یک ردیف قرار می‌گیرند.

به این علت است که مظاهر مقدسه الهیه نیروی روحانی خویش را از دیدگان مردمان پنهان می‌کنند و گاه به گاه و به قدر محدود آن‌را به نفوس معدود که با خصائص و صفات روحانی موهوبند مکشوف می‌سازند. مثلاً حضرت مسیح آثار عظمت خویش را به چند تن از حواریون آشکار نمود ولی اکثریت عظیم مردم ارض مقدس، رؤسای مذهبی و امرای دولتی آنان تحت تأثیر آن شواهد و آثار قرار نگرفتند. آن حضرت از قدرت و سلطه روحانی خود نیز برای جلوگیری از شهادت وجود مبارک خویش استفاده نکرد.

قدرت و عظمت مظهر الهی در پس پرده هیکل بشری او پوشیده و مستور می‌ماند. او به ظاهر مانند دیگران زندگی می‌کند و تحت تأثیر تمام حدودات بشری قرار دارد، برای ادامه زندگی ناچار از خوردن و خوابیدن است و در برابر شکنجه و آزار احساس درد می‌کند، گاهی بیمار می‌شود و سرانجام دار

* به جلد ۲ ص ۹۲ و به همین جلد ص ۳۳۴ مراجعه شود.

فانی را ترک می‌کند. او در حقیقت با حجابِ جسدِ عُنصُری ظاهر می‌شود و این امر اکثر مردمان هم‌زمانش را از شناسائی مقامش باز می‌دارد. اعمال و رفتار وی نیز برای کسانی که با او ارتباط پیدا می‌کنند سدّ بزرگی می‌شود و سبب لغزش آنان می‌گردد. مظهر ظهور به‌شیوه هم‌شهری‌های خود زندگی می‌کند و به‌زبان آن‌ها تکلم می‌نماید، از قوانین محلی پیروی می‌کند و رسوم و آداب معمول را به‌جا می‌آورد، به‌ظاهر این‌طور به‌نظر نمی‌رسد که از حوادث آتیه با اطلاع است و بنا بر این باید از اخبار روزانه خبر گیرد و حتی بعضی از تعالیم و کلمات او ممکن است در ذهن بسیاری از نفوس که از عظمت و جلالش غافلند ایجاد شک و تردید نماید. آن دسته از صاحبان عقل و دانش که از بصیرت روحانی بی‌بهره‌اند و آنان که گفتار او را با موازین خود می‌سجند غالباً در فهم بیانات وی دچار اشتباه می‌شوند و پیامش را رد می‌کنند.

تمام این شئون بشری که از مظهر ظهور الهی ظاهر می‌شود مانند ابر تیره‌ای درخشش نور ظهور را از دیدگان مردمان پنهان می‌کند چه که او خود را با جلال و شکوه آشکار ظاهر نمی‌کند. تنها صاحبان چشمان باطنی هستند که می‌توانند از پس این ابر تیره، نورانیت شمس حقیقت را مشاهده نمایند. انسان برای دسترسی به این حقیقت باید تلاش کافی کند. این قانون برگشت‌ناپذیر طبیعت است و از آن طریق است که آزادی و اختیار انسان محفوظ می‌ماند. این آزادی عمل از خداوند به انسان عنایت شده است. خداوند به‌انسان اختیار داده که بر جهان حکومت کند. انسان اختیار حیات و ممات را در دست خویش دارد. نوع انسان می‌تواند حیاتی پر صلح و صفا داشته باشد و دنیائی با وحدت و یگانگی بسازد یا می‌تواند آتش کینه و دشمنی را شعله‌ور کند و سبب نابودی و مرگ توده‌های عظیم ناس گردد. گرچه خداوند پیامبران خود را هرچند گاه یک‌بار برای نشان دادن راه نجات فرستاده و چراضی فرا راه نوع انسان قرار داده ولی با وجود این انسان را مختار گذاشته که راه خود را خود انتخاب نماید. در هر دوری از ادوار الهی، تعداد قابل توجهی از مردم به‌طیب خاطر و اختیار کامل به راه حقیقت هدایت شده‌اند

در حالی که اکثریت نفوس به دعوت پیام الهی جواب رد داده و از هوای نفس خود پیروی نموده‌اند.

در این عصر نوع بشر به حدّ زیادی از راه حقیقت منحرف شده و دعوت حضرت بهاء الله به عنوان قائم مقام حقّ بر روی ارض در گوش‌های ناشنوای ناس ناشنیده مانده است. ولکن مطالعه دقیق آثار آن حضرت ما را مطمئن می‌کند که ظهور آن حضرت که نقطه اوج ظهورات گذشته و مطلع و مبدأ یوم الله است چنان در پهنه جهان نافذ و مؤثر خواهد شد که سرانجام اهل عالم به اختیار خود به شناسائی مقام حضرتش فائز خواهند گشت و به طیب خاطر به امر مبارکش اقبال خواهند نمود. و این به نوبه خود در آینده دور خلقی جدیدی از نژاد انسانی به وجود خواهد آورد که خصائص شریفه و خصائل روحانیّه آن برای ما در عصر حاضر قابل تصوّر و تخطّر نیست.

با توجه به این اصل اساسی که مظاهر مقدّسه الهی عظمت و جلال خود را از دیدگان مردمان پنهان می‌کنند ما بهتر می‌توانیم به نحوه ظهور آنان و طرز رفتارشان در میان مردم جهان پی‌بریم. ملاحظه می‌کنیم که این پیامبران با وجود این که همواره خود را تسلیم دشمنان نموده‌اند توانسته‌اند به قدرت الهی اساس امر خود را در میان مردمان استوار سازند. مصائب و بلائی که در سراسر دوران رسالت چهل ساله حضرت بهاء الله از طرف دشمنان امر بر آن حضرت وارد شد و بُردباری و تسلیم آن جمال بی‌مثال در برابر آن همه مشقات مُبین این اصل اساسی است. این امر مخصوصاً در دوران عکا به نهایت روشنی آشکار شد چه که در آن زمان اولیای امور آن مدینه، مظالمی بر آن حضرت وارد ساختند که در هیچیک از دوره‌های دیگر رسالت حضرتش سابقه و نظیر نداشت.

اگرچه حضرت بهاء الله خود را تسلیم دشمنان پرخصومت ساختند و آن هیکل مبارک را تا پایان حیات عنصری به زندان و انزواء محکوم نمودند با وجود این احدی نتوانست عظمت و جلال آن حضرت را از دستشان بگیرد. حتی نفوسی که از داشتن بصیرت روحانی محروم و از مشاهده قدرت الهی آن حضرت ممنوع بودند به ناچار تحت تأثیر تجلیات و مظاهر ظاهری شخصیت والا و آشکار حضرتشان قرار می‌گرفتند.

در ارتباط با سایر وقایع ایام حیات مبارک، افرادی که با آن حضرت ملاقات می‌کردند، چه مأمورانی که آن حضرت را در سفر به عکا همراهی نمودند چه آن‌هایی که در جریان انجام وظیفه و یا به دلایل دیگر به حضور آن حضرت مشرف شدند هیچیک از شناخت عظمت و جلال آن حضرت غافل نماندند. از جمله این نفوس جوانی مسیحی به نام کنستانتین بود که در اسکندریه مصر وارد کشتی شد و به حضور مبارک رسید. این جوان یکی از شخصیت‌های اصلی در جریان واقعه مهمی که در سفر حضرت بهاءالله به عکا پیش آمد بود.

واقعه اسکندریه

حضرت بهاءالله در اواخر ایام اقامت در ادرنه، نیل اعظم را برای انجام مأموریتی به مصر اعزام نمودند. سرکنسول دولت ایران در قاهره، میرزا حسن خان خوئی که دشمن دیرین امرالله بود به مجرد اطلاع از ورود نیل به اولیای حکومت مصر مراجعه و با اتهامات کاذب و بی‌اساس درخواست بازداشت ایشان را نمود. در اثر این جریان، نیل به زندانی در قاهره فرستاده شد و پس از چندی به زندان دیگری در اسکندریه منتقل گردید. نیل که از سرنوشت حضرت بهاءالله و جریان تبعید آن حضرت به عکا کاملاً بی‌خبر بود روزهای خود را در زندان اسکندریه که در نزدیکی دریا و لنگرگاه کشتی‌ها قرار داشت می‌گذراند.

هم‌چنان که در جلد پیشین این کتاب ذکر شده^۱ یک پزشک مسیحی از اهالی سوریه به نام فارس که به علل مالی در همان زندان مجوس بود با نیل آشنا و مجذوب اخلاق و رفتار او شده بود. فارس ابتداء در پی آن بود که نیل را به دیانت مسیح تبلیغ کند ولی در عوض نیل بشارت ظهور پدر آسمانی و حلول یوم الله را به هم‌زندانی خود ابلاغ نمود، چشمان فارس را به نور دیانت جدید و نوزاد روشن ساخت و او را به عرفان ظهور حضرت بهاءالله هدایت نمود.

* به جلد ۱ صنفحت ۲۱۹-۲۱۷ مراجعه شود

به زودی در اثر فعالیت تبلیغی نبیل که از روحیه انقطاع وی الهام می گرفت و نیز به مدد معرفت و اطلاعات درونی و عمیقی که او از پیام حضرت بهاءالله داشت فارس از حقایق امر اطمینان حاصل نمود، شعله ایمان در قلبش مشتعل شد و حُبّ جمال ابهی سراسر وجودش را فرا گرفت، جان و روانش با وجد و سرور مملو گشت، تاریکی و دلتنگی زندان بر طرف شد و برای نخستین بار در زندگی، خود را در میان بهشت یافت.

زمانی که نبیل در زندان قاهره محبوس بود یک شب، حضرت بهاءالله در عالم خواب بر او ظاهر شدند و وی را اطمینان دادند که پس از گذشت هشتاد و یک روز سختی زندان به پایان خواهد رسید. آن روز با روز پنجشنبه ۲۷ اوت ۱۸۶۸ مقارن می شد و در آن روز بود که اهمیت رؤیای نبیل آشکار گشت.

نبیل نزدیک غروب به بام زندان رفت که عابرین را تماشا کند. چند لحظه پس از رسیدن به گوشه بام در کمال تعجب، آقا محمد ابراهیم ناظر را در حالی که با یک مأمور نگهبان همراهی می شد در میان عابرین دید. آقا محمد ابراهیم، مأمور تهیه آذوقه برای حضرت بهاءالله و اصحاب در ادرنه بود و حالا در اسکندریه کشتی را ترک کرده بود تا آذوقه لازم برای سفر حضرت بهاءالله خریداری کند. نبیل که از تبعید حضرت بهاءالله به عکا ابداً اطلاعی نداشت در حال تعجب محمد ابراهیم را صدا زد و او هم با راضی کردن نگهبان خویش توانست نبیل را در زندان ملاقات نماید. وی جریان تبعید جمال مبارک و اصحاب را به اطلاع نبیل رسانید و کشتی را که حامل آن حضرت و همراهان بود و از زندان دیده می شد به او نشان داد.

این واقعه عجیب انقلاب عظیمی در قلب نبیل احداث کرد زیرا در آن حال از یک طرف خود را به محبوبش بسیار نزدیک و از سوی دیگر بسی دور می یافت. وقتی فارس افندی از این جریان با خبر شد او هم دچار هیجان

* مطبق مدارک موجود کشتی اطریشی لوید فرار بود گالیبولی را در ۲۱ اوت ۱۸۶۷ ترک کند و صبح روز چهارشنبه ۲۶ اوت به اسکندریه برسد حضرت بهاءالله و همراهان در اسکندریه به کشتی دیگر که متعلق به همان شرکت بود و از طریق حیفا به قبرس مهاجرت منتقل شدند و این کشتی در روز جمعه ۲۸ اوت به راه افتاد.

شدید شد ولی از این که نمی توانست به حضور مولای عزیزش مشرف شود محرومیت عظیمی در خود احساس می نمود.

آن شب نیل و فارس هیچ یک به خواب نرفتند و هر دو تصمیم گرفتند عریضه ای به حضور جمال مبارک تقدیم کنند. صبح فردای آن روز، فارس از یک جوان مسیحی به نام کنستانتین که کار ساعت سازی در شهر داشت خواست که آن عریض را در عرشه کشتی تقدیم حضرت بهاء الله نماید. هر دوی این عاشقان جمال محبوب در بام زندان به تماشای کشتی ایستادند. قلوب خود را متوجه ساحت مبارک ساختند و در نهایت عشق و اخلاص با روح مقدس آن حضرت به راز و نیاز پرداختند.

چند لحظه بعد، نیل و فارس در کمال دلشکستگی مشاهده کردند که کشتی قبل از آن که کنستانتین بتواند به آن برسد به راه افتاد و لکن پس از چند دقیقه به کمال تعجب دیدند که کشتی توقف نمود و کنستانتین که در یک قایق پارورزی سوار بود به کشتی رسید و وارد آن شد و پاکت حامل عریض را به یکی از خادمین هیکل مبارک تسلیم کرد و او هم آن را به حضور مبارک برد. اطلاع از موقعیت و محل نیل و مخصوصاً نامه فارس که حضرت بهاء الله آن را با صدای بلند برای مجتمعی در حول خود قرائت فرمودند هیجان عظیمی در عرشه کشتی احداث نمود. حضرت بهاء الله در آن حال لوحی به افتخار نیل نازل و در طی آن عنایات و برکات خویش را بر فارس ارزانی نمودند و او را مطمئن فرمودند که به زودی از زندان رهائی خواهد یافت. جمال مبارک سپس نامه رسان را به حضور مبارک خواستند و با کمال محبت و شفقت لوح نازله را به دست مبارک به وی عنایت فرمودند. حضرت عبدالبهاء و حضرت غصن اطهر نیز هدایائی برای نیل ارسال نمودند.

این زیارت کوتاه تأثیر عمیقی در کنستانتین گذاشت. وی که موفق شده بود لحظاتی چند به لقای مظهر ظهور کلی الهی فائز شود و به نظری عظمت و جلال آن حضرت را مشاهده نماید به حال وحشت زده کشتی را ترک کرد. وی وقتی برای تسلیم هدایا با فارس افندی روبرو شد غرق چنان هیجانی بود که با صدای بلند فریاد زد "به خدا قسم من وجه پدر آسمانی را دیده ام"

فارس در حال جذب و شوق کنتسائین را در آغوش گرفت و بر دیدگان وی که به زیارت جمال مولایش روشن شده بود بوسه زد.

لوح حضرت بهاءالله به خط کاتب آن حضرت میرزا آقا جان و به صورت آیات نزولی بود^{*} این لوح مبارک روح عشق و اخلاص در فارس دمید و آتش ایمان را که نبیل در آن زندان تاریک در قلب وی روشن کرده بود شعله ور ساخت. فارس هم چنان که حضرت بهاءالله بشارت داده بودند پس از سه روز از زندان آزاد شد و بلافاصله پس از رهایی به انتشار پیام الهی در میان هم کیشان خود قیام نمود. نبیل هم به فاصله کوتاهی از زندان خلاص شد ولی چون به دستور اولیای امور می بایستی مصر را ترک کند به دنبال مولای خود عازم ارض اقدس گردید.

حضرت بهاءالله بنفسه المقدس در بعضی از الواح مبارکه واقعه فارس و اسکندریه را نشانه ای از قدرت خداوند معرفی فرموده اند. از جمله در یکی از این الواح (۲) که اندکی پس از ورود به عکا و خطاب به رضی الروح^{**} که یکی از پیروان جانفشان منشاء بود و از شهداء شمرده می شود نازل شده داستان تبعید خود را از ادرنه و جریان نزول کلمه الله در طی آن سفر را تشریح می فرمایند و بیان می کنند که نسایم ظهور کلمه الله در آن ایام به سراسر کره ارض وزیدن گرفت. جمال اقدس ابهی با اشاره به نفس مقدس شان به عنوان "بحر اعظم" ورود خود به کشتی و سیر بر روی امواج دریا را به لسانی مهیمن توصیف می فرمایند و بیان می کنند که هر قطره از امواج دریا به فرح و سرور آمد و از آن ندائی شنیده شد که هیچ گوشی قدرت استماع آن را نداشت.

می توان گفت که موضوع اصلی و برجسته این لوح مبارک داستان فارس است. حضرت بهاءالله در این لوح مبارک بیان می فرمایند که وقتی سقینه حامل هیکل مبارک در اسکندریه لنگر انداخت از دست یک پیک مسیحی نامه ای دریافت نمودند که از آن رایحه تقدیس استشمام می شد. این عریضه از کسی بود که خود را از تعلقات دنیوی منقطع ساخته و به امر مبارک ایمان

* به جلد ۱ صفحات ۳۳-۴ و ۴۳-۴ مراجعه شود

** به جلد ۱ و ۲ مراجعه شود تاریخ شهادت او به روشنی معلوم نیست ولی به نظر می رسد در زمانی بوده که حضرت بهاءالله به عکا وارد شدند و این لوح را برای وی ارسال فرمودند.

آورده بود. جمال اقدس ابهی در این صحیفه نورا می‌فرمایند که کاش رضی‌الروح در آن روز در محضر مبارک حاضر بود و لحن روح‌افزای مولایش را در حالی که نامه پرسوز و گداز فارس را که حکایت از ایمانش می‌نمود با صدای بلند در عرشه کشتی برای اصحاب قرائت می‌فرمودند می‌شنید. این نامه که به لسان عربی نوشته شده بود نشانه ایمان پر شوق و اشتیاق فارس به امر حضرت بهاءالله و عرفان عمیق او به ظهور آن حضرت و شناسائی واقعی مقام آن جمال بی‌مثال بود. حضرت بهاءالله از دریافت این عریضه پراحساس و مؤثر چنان مسرور شدند که تصمیم گرفتند آن‌را با پیروانشان در میان گذارند. حسب الامر آن حضرت، قسمتی از عریضه فارس استنساخ شد و به تعدادی از احباب در ایران ارسال گردید تا آن‌را بخوانند و در نیروی خلاقه کلمه‌الله که قادر بر تقلیب قلب انسان و هدایت آن به عوالم روحانی است تفکر و تمعن نمایند.

خلاصه قسمتی از عریضه فارس افندی چنین است^۹

یا بهاء‌الابهی و یا علی‌الاعلی، من این عریضه را می‌نگارم و به حضور نفس مقدست که مانند عیسی مسیح مورد شکنجه و آزار قرار گرفته تقدیم می‌کنم ... بر ما واجب است که به آستان ربّ جلیل و کریم شکر و سپاس نمائیم. ای ربّ حیّ و قیوم و سرچشمه تنزیه و تقدیس از تو رجاء می‌کنم که مرا و خویشانم را از دریای کرمت قسمت عطاء فرمائی.

از تو مسئلت می‌کنم به ذات فرح اعظمت و به نبیت موسی که با تو تکلم نمود و به ابنت عسی و به حبیب محمد و به مبشّرت باب که جانش را در سیل محبت تو فداء کرد که این عبد و منسوبانش، این فقیران را از زیارت جلال و بهای وجهت محروم نسازی.

ای مولای عزیز که به خاطر ما مصائب و بلاهای لاتحصى تحمل کرده‌ای ایمان ما را محکم نما، ما را به خدمت خود موفق کن و به شهادت در سیلت فائز فرما تا خون ما در راه محبت بر خاک ریزد، ما

^۹ چون اصل این نامه در دسترس نبود ترجمه انگلیسی آن به فارسی برگردانده شد. (مترجم)

ضعیف و نادانیم از عزّت و جلالت ما را بهره بخش تا از خاسرین نباشیم. امتیاز عشق و ایمان عنایت کن و قلوب ما را از آنچه که مخالف رضای تست پاک و مقدّس فرما، ما را مدد کن تا خود را فراموش کنیم و در سبیل خدمت جز با اذن و رضایت راحت و آسایش نجوئیم. ای مولای عزیز که به اسرار قلوب آگاهی، تو در سفینه‌ای که از چوب ساخته شده بر روی دریا سفر می‌کنی کاش من قطعه‌ای از آن سفینه بودم چه که آن کشتی حامل مولای عالمیان شده و به وجود او متبرک است. ای بحر مواج، آیا هیجان تو از خوف و هیبت جمال ابهی است؟ ای اسکندریّه، آیا غم و اندوهت از آن است که خداوند حیّ علّام سواحلت را ترک می‌کند؟

ای مدینهٔ مخروبهٔ متروکهٔ عکا در کمال وجد و سرور و در حال جذب و شور به کف زنی و شادمانی پرداز چه که مولای عالمیان با جلال و شکوهش و با اقتدای مبارکش خاکت را متبرک خواهد نمود.

حضرت بهاء الله در لوح مذکور در فوق خطاب به رضی‌الروح مطلب مهمی را ذکر می‌کنند که یکی از حقایق اساسی امر الهی را تأیید می‌کند. آن حضرت بیان می‌فرمایند که فوز فارس افندی به عرفان مقام حضرتشان نشان آن است که خداوند قلب او را تقلیب کرده و خلق تازه‌ای از او بوجود آورده است و این خلقت جدید در نظر حق از خلق زمین و آسمان مهم‌تر و عظیم‌تر می‌باشد. ما با تفکر در این حقیقت که در عالم خلقت روح انسان گران‌بهارترین عطیه‌ای است که خداوند به او عنایت کرده بیشتر و بهتر اهمیت این بیان مبارک را درک می‌کنیم. بین روح انسان و خالق یک قوهٔ جاذبهٔ روحانی و اسرارآمیزی وجود دارد و آن همان ارتباط عاشقانه است که حضرت بهاء الله در کلمات مبارکهٔ مکنونهٔ عربی به آن اشاره می‌فرماید:

یا ابن الانسان احببت خلقک فخلقتک فاحببني کي اذکرک و فی روح الحیاة ائتک (۳)

* در اینجا مقصد از خلق حقیقت ذات خداوند نیست بلکه خداوند به صورتی که به انسان ظاهر می‌شود می‌پندد.

ولکن روح انسان به این عالم دل‌بستگی پیدا می‌کند و این تعلق و دل‌بستگی است که بین روح و خالق آن حائل می‌شود. اگر این حائل از میان برداشته شود روح انسان به خدا نزدیک‌تر می‌شود و به عرفان آن ذات مقدس فائز می‌گردد، روح ایمان کسب می‌کند و خلق جدید می‌شود. بدین ترتیب روح به مقصدی که به خاطر آن خلق شده می‌رسد و این فی‌الحقیقه در نظر حق شایسته‌ترین رویداد و مهم‌تر از آنچه در این عالم خلقت جسمانی یافت می‌شود محسوب می‌گردد. یا توجه به این نکته است که می‌توانیم مفاهیم دستورات حضرت بهاء الله در باره امر تبلیغ^۱ را که سبب هدایت یک نفس به خدایش می‌شود بهتر درک کنیم. عجب نیست که حضرت بهاء الله هر فرد بهائی را به تبلیغ امرالله مکلف ساخته و این فریضه را افضل اعمال معرفی فرموده‌اند.

فارس افندی به احتمال قوی نخستین فرد در میان مسیحیان بوده که به امر حضرت بهاء الله پیوسته است. فارس در پرتو ایمان خلل ناپذیر نیل و به کمک احاطه شخصی خود به لسان عربی و کتاب مقدس به درک عمیق مقام حضرت بهاء الله فائز شد و در زمره مؤمنین باوفا درآمد. معلوم می‌شود که ملاقات فارس و نیل در زندان اسکندریه یک پدیده تصادفی نبوده است. فی‌الحقیقه ید غیبی خداوند به طرق اسرارآمیز همیشه در کار بوده و هست وقتی خداوند به صورت مظهر صفات و اسماء خود در میان مردم ظاهر می‌شود نفوسی را که از علایق دنیوی منقطع شده‌اند به خود جلب می‌کند. در دوران رسالت حضرت باب و حضرت بهاء الله نفوس بسیاری به طرق اسرار آمیز به سرچشمه ظهور الهی هدایت شدند. بعضی در عالم رؤیا، برخی در حالت مکاشفه، تعدادی از طریق فراست و بینش و عده‌ای در شرایط معجزه‌آسای دیگر به حقیقت دست یافتند و این به این سبب بود که مظهر الهی در میان مردم بود و آنان که قلب پاک داشتند به سوی وی کشیده می‌شدند.

^۱ به جلد ۱ صفحات ۴-۸۳ مراجعه شود.
^۲ به جلد ۲ صفحات ۱۰۲-۱۰۰ و به همین جلد ص ۲۴۳ مراجعه شود.

تالله الحق اليوم اگر ذرّه از جوهر در صد هزار من سنگ مخلوط باشد و در خلف سبعة ابحر مستور هر آینه دست قدرت الهی او را ظاهر فرماید و آن ذرّه جوهر را از آن فصل نماید (۴)

فارس پس از تصدیق به تبلیغ امر مبارک در میان هم کیشان خود قیام کرد. گفته می شود لوح اقدس* که در میان یاران غرب به "لوح خطاب به مسیحیان" شهرت دارد به افتخار او نازل شده ولی این امر نمی تواند مورد تأیید واقع شود چه که تا کنون مخاطب این لوح مبارک به تحقیق مورد شناسائی قرار نگرفته است.

سفینه حامل حضرت بهاء الله پس از این ارتباط غیر عادی که بین آن حضرت و دو بهائی زندانی به عمل آمد به مقصد خود به راه افتاد** و پس از سه روز، صبح زود روز دوشنبه ۳۱ اگوست به حیفا رسید.

سجن اعظم

حضرت بهاء الله و همراهان که جمعاً هفتاد نفر بودند در حیفا از کشتی به قایق های بادی منتقل شدند و اثاث و وسایل آنان نیز با آنها انتقال داده شد. تمام زندانیان پس از شمارش تحویل مأمورین حکومتی شدند.*** پس از چند ساعت همه زندانیان به یک کشتی شرعی انتقال یافتند که بعد از ظهر همان روز آنان را به عکا رسانید و چون وسایل لازم برای پیاده شدن مسافرین در ساحل موجود نبود مردان مجبور بودند خود را به آب زنند و فاصله بین کشتی و ساحل را طی کنند و ضمناً به مردان دستور دادند نوسان را به دوش خود به ساحل حمل نمایند و لکن به اصرار حضرت عبدالبهاء زنان یک به یک بر روی صندلی که خود آن حضرت فراهم کرده بودند به ساحل انتقال یافتند.

* این لوح مبارک در مجموعه الواح حضرت بهاء الله بعد از کتاب اقدس ص ۲ درج شده و تبلیغ این را با کتاب اقدس انشیه کرد.

** مطابق لسند و مدارک کتبی کشتی شرکت لطریشی لوید قرار بود اسکندریه را در ساعت ۱۱ صبح جمعه ترک کند و روز شنبه ساعت ۵ بعد از ظهر به پورت سعید و روز یکشنبه ساعت ۶ بعد از ظهر به باقا و روز دوشنبه ساعت ۸ صبح به حیفا و در روز بعد هنگام ظهر به قبرس برسد.*** در این جا بود که مأمورین از پیاده شدن چهار نفر از اصحاب حضرت بهاء الله معذرت کردند و آن ها را روانه قبرس نمودند و در همین جا بود که یکی از آن چهار نفر که نامش عبدالغفار بود خود را به دریا انداخت. به جلد ۲ ص ۴۳۲ مراجعه شود.

وقتی حضرت بهاء الله به عکا وارد شدند این شهر یک کيفرگاه مجرمن بود. جمعيت آن در سال های بين ۱۸۸۰- ۱۸۹۰ در حدود نه هزار تخمين زده می شد. حکومت ترک تعداد کثيری از جانينان، قاتلان، محکومين سياسی و انواع مختلف از افراد مزاحم و شرور را از قلمرو وسیع امپراطوری خود در این شهر جمع کرده بود. ساکنين این شهر که حضرت بهاء الله آن ها را با عنوان "اولاد افاعي" (مارهای سئی) ذکر فرموده اند به اسفل مراتب سقوط کرده بودند. مقارن ورود حضرت بهاء الله و همراهانشان به عکا شایعات بی اساس و اتهامات ناروای بسیاری در باره آنان در میان اهالی شهر جریان داشت. این گروه تبعیدشدگان یعنی قهرمانان سبیل امرالله و مخموران باده محبت الله که به همراه مولایشان به این اقیح و ابعل شهر دنیا وارد شده بودند در نظر مردم در ردیف شروران و مفسدان و بدترین جانينان و قاتلان قلمداد و مستوجب شدیدترین مجازات ها شناخته می شدند. بنا بر این عجیب نیست که جمعيت کثيری از اهالی شهر عکا که در محل ورود مهاجرین اجتماع کرده بودند این مهاجرین و پیشوای آن ها را که به عنوان "خدای ایرانين" مورد اشاره قرار می گرفت مورد تمسخر و استهزاء قرار دهند.

ولکن در میان این جمعيت افرادی هم وجود داشتند که تا حدودی از درک روحانی بهره مند بودند. این نفوس با نظاره به وجه نورانی حضرت بهاء الله تحت تأثیر عظمت و جلال آن حضرت فرار گرفتند و شکوه و جلالی را در آن حضرت مشاهده کردند که در احدی ندیده بودند. در میان این گونه افراد، مرد مسن و محترمی به نام خلیل احمد عبدر بود که همیشه به هم شهریان عکائی خود می گفت که در وجه حضرت بهاء الله آثار و نشانه های عظمت و شکوه و صفا می توانست به بیند. این مرد اغلب می گفت که اهالی عکا می بایستی مسرور باشند و به درگاه الهی شکر کنند که سرزمین شان موطن اقدام چنین شخصيت جلیلی گردیده است. او به برکت حضور حضرت بهاء الله روزهای خجسته و سعادت مندی را برای ساکنين عکا پیش بینی می کرد و این پیش بینی البته به صورت ظاهر هم تحقق پیدانمود.

در میان جمعيتی که به تماشای ورود تبعیدشدگان ایستاده بودند شخص دیگری به نام عبدالله طوزه بود که چنان نورانيت، عظمت و شوکت در وجه

حضرت بهاء الله مشاهده کرد که منجذب آن حضرت گردید. این شخص بعداً به ایمن با امر مبارک فائز شد و دخترش که در همان روز ورود حضرت بهاء الله به عکا متولد گشته بود سال‌ها بعد به عقد ازدواج حسین آشچی که یکی از خادمین باوفای حضرت بهاء الله و آشپز مخصوص عائله مبارک بود در آمد^۵

نگرش مردمی که در دروازه دریائی عکا برای تمسخر و نشان دادن مراتب خصومت خود نسبت به گروه مهاجرین و مولای آنان اجتماع کرده بودند چه قدر با آینده بینی حضرت بهاء الله تفاوت داشت. جمال اقدس ابهی چند سال قبل از این واقعه در لوحی خطاب به سیاح^۶ ورود خود را در آن مدینه محصنه به نفوسی که با بصیرت روحانی موهوب بودند با این عبارات ابراز فرموده بودند:

وجدنا قوماً استقبلونا بوجوه عزّ درّياً... و كان بایدیهم اعلام النّصر... اذاً نادى العناد "فسوف یبعث الله من یدخل النّاس فی ظلّ هذه الاعلام" (۵)
رفتار و اعمال این ناظرین که در برابر روح امر الهی و بینش همه جانبه حضرت بهاء الله کور بودند نمونه شاخص رفتار انسان نسبت به ظهورات مقدسه الهیه در هر عصر و زمان است. از زمانی که این عبارات از قلم اعلی نازل گشته بیش از یکصد سال می گذرد. اکثریت اهل جهان، رؤسا و پیشوایان آنان و ارباب عقل و حکمت تا کنون از شناسائی حقیقت غفلت نموده اند. اینان یا از ظهور مولای عالمیان بی خبر ماندند و یا به ندای او گوش ندادند ولی آنان که به ظهور مبارک اقبال کردند به کمال اطمینان ایمان دارند که هم چنان که آن حضرت پیش بینی فرموده اند "فسوف یبعث الله من یدخل النّاس فی ظلّ هذه الاعلام"

تاریخ ظهور و استقرار همه ادیان شاهد وضع مشابهی بوده است. وقتی که حضرت مسیح بر صلیب رفت انتشار امرش را در اقطار بعیده عالم به چشم روح مشاهده می نمود در حالی که بشر آن زمان که نمایندگان نسل معاصر او در ارض مقدس شناخته می شدند از این حقیقت غافل بودند. انسان آن روز

* به جلد ۲ صفحات ۱۸۰ و ۲۲۳ مراجعه شود.

** به جلد ۲ ص ۲۲۵ مراجعه شود.

مسیح را بعنوان یک مرد اسیر و بی‌نوا که بر فراز صلیب جان می‌داد می‌شناخت و از قوه روح القدس که توانست میلیون‌ها نفوس را در ظلّ شریعت مسیح درآورد بی‌خبر بود.

وقتی که حضرت محمد و اصحاب او در یکی از محاربات تحت محاصره واقع شده و در برابر گروه کثیری از دشمنان خود قرار گرفته بودند و امید نجات برای احدی از مؤمنین نبود حضرت رسول اکرم به قراری که روایت شده بر بالای سنگی رفته و در حالی که با عصای خود ضربه محکمی بر آن می‌زدند فرمودند "من امپراطوری روم را تسخیر کردم" و سپس با ضربه دیگری تکرار کردند "من امپراطوری ایران را تسخیر کردم" در آن زمان حتی بعضی از مؤمنین از درک مفهوم این بیانات غافل بودند ولی بزودی تحقّق آن‌ها را مشاهده نمودند.

دشمنان حضرت بهاء الله که از درک قدرت خداوند متعال و تأثیرات محرکه آن در امرالله و مظهر ظهورش عاجز و غافل بودند گمان می‌نمودند که با زندانی ساختن آن حضرت می‌توانند نور شریعت الله را خاموش کنند و امرالله را منهدم و نابود نمایند. به این امید و آرزو، اولیای زندان مأمور شده بودند که سخت‌ترین شرایط را بر آن حضرت و همراهانش تحمیل نمایند.

حضرت ولی امرالله با عباراتی فصیح و بلیغ که از خصائص قلم ملهم و توانای آن حضرت است اهمّیت ورود جمال مبارک را به عکا به اجمال چنین بیان می‌فرمایند:

با ورود حضرت بهاء الله به عکا آخرین مرحله رسالت چهل ساله آن مظهر کلیه الهیه آغاز و دوران نفی و سرگونی آن وجود اقدس که آن نیز مدت چهل سته به طول انجامید، به مرحله نهائی و اوج اعلاّی خود واصل گردید. این نفی و سرگونی که آن جمال ازلیه را بدواً به حصن حصین شیعه نزدیک و با پیشوایان و علمای بزرگ آن حزب مواجه گردانید و سپس هیکل اطهر را به مدینه کبیره عاصمه ممالک عثمانیان روانه نمود و عکّت صدور خطابات مهمّنه تاریخی به سلطان و وزراء و رؤسای اهل سنت گردید، اکنون موجب آن شد که آن طلعت احدیت به ارض مقدّس نزول اجلال فرماید و اسرار کتب مقدّسه اکمال پذیرد.

این صقع جلیل و شطر نبیل سرزمینی است که خداوند به حضرت خلیل وعده فرمود و به ظهور حضرت کلیم مشرف و به حیات و خدمات مشایخ و قضاة و ملوک و انبیای بنی اسرائیل معزز و به استقرار مهد دیانت مسیحیه مفتخر و متباهی گردانید. و حضرت زردشت در اقطار و ارجاء آن به سفر پرداخت و به فرموده حضرت عبدالبهاء "با بعضی از انبیای بنی اسرائیل ملاقات نمود". و جمال محمدی در لیلۀ اسراء پس از عروج به سموات علی به آن ساحت علیا وفود نمود و به لقاء حضرت پروردگار مشرف گردید. در این ارض اقدس و سرزمین مقدس "لانه و آشیانۀ جمیع انبیاء"، "وادی طوی"، "بقعۀ بیضاء" و "ارض نوراء"، "منفی زورا" و مدینۀ کبیره و ارض سر، جمال ابهی، قریب ثلث حیات مقدس و بیش از نیمی از دورۀ رسالت خویش را صرف فرمود. حضرت عبدالبهاء در این مورد می فرماید "اگر چنانچه تعرض اعداء نبود و این نفی و تبعید واقع نمی گشت عقل باور نمی کرد که جمال مبارک از ایران هجرت نمایند و در این ارض مقدس خیمه برافرازند". و نیز می فرماید که وقوع این کیفیت و تحقق این امر یعنی نفی مبارک به اراضی مقدسه "در دو سه هزار سال پیش از لسان انبیاء" بشارت داده شده بود و "خداوند به وعده وفا نمود زیرا به بعضی انبیاء وحی فرموده و بشارت به اراضی مقدس داده که رب الجنود در تو ظاهر خواهد شد".

اشعای نبی راجع به ظهور موعود در اراضی مقدسه [در کتابش چنین اعلام کرده] "علی جبل عال اصعدی یا مبشره صهیون ارفعی صوتک بقوة یا مبشره اورشلم ارفعی لا تخافی قولی لمدن یهوذا هو ذا الهک هو ذا السید الرب بقوة یاتی و ذراعه تحکم له". و حضرت داود در مزامیر خویش می فرماید "ارفعن ایّتها الارتاج رؤسکن و ارفعنای ایّتها الابواب الذهریّات فیدخل ملک المجد من هو هذا ملک المجد رب الجنود و هو الملك المجد" و نیز می فرماید "من صهیون کمال الجلال الله اشرق یاتی الهنا و لا یصمت" و عاموص نیز اشاره به یوم ظهور بدین بیان بشارت می فرماید "ان الرب یزجر من صهیون و یاتی صوته من اورشلم فتنوح مراعی الرعاة و ییس رأس الكرمل".

عکا که "مجد لبنان" و "بهاء کرمل" و اتلال جلیل مهد مسیح صیح آنرا احاطه نموده از لسان داود به "مدینه محصنه" موسوم و هوشع آن را "باب امید" نام نهاده. حزقیال در وصف آن می فرماید "الباب المتجه نحو الشرق و اذا بمجد آله اسرائيل جاء من طريق الشرق و صوته كصوت مياه كثيرة و الأرض اضئت من مجده".

حضرت رسول اکرم در توصیف این مدینه مقدسه می فرماید "ان عکا مدینه بالشام قد اختصها الله برحمته ... مدینه بین جبلین فی الشام فی وسط المرج ... ان فی السواحل مدینه معلقة تحت ساق العرش ... بیضاء حسن بیاضها عند الله تعالی" و چنان که جمال اقدس ابهی تأیید فرموده از حضرت رسول اکرم منقول است که می فرماید قوله تبارک و تعالی "طوبی لمن زار عکا و طوبی لمن زار زائر عکا" و هم چنین "من اذن فیها کان له مد صوته فی الجنة" و نیز "فقراء عکا ملوک الجنة و ساداتها" و "ان شهراً فی عکا افضل من الف سنة فی غيرها" به علاوه حدیث مهم دیگری در فتوحات مکیه تألیف شیخ ابن العربی راجع به اصحاب قائم مذکور است که از احادیث مأثوره نبویه محسوب و جناب ابوالفضائل آن را در کتاب فرائد نقل نموده و اشاره به ظهور مبارک است که می فرماید "و یقتلون کلهم الا واحد منهم ینزل فی مرج عکا فی المادبة الالهیه" (۶)

حضرت بهاء الله و اصحاب از دروازه دریا وارد مدینه محصنه عکا شدند و از طریق کوجه های تنگ و پیچ در پیچ عکا به قشله عسکریه هدایت گشتند. سختی سفر طولانی و دشوار از ادرنه تا عکا در گرمای سوزان و در قلب تابستان در سفینه ای که از جمعیت مملو و فاقد وسایل ابتدائی بود همه مهاجرین را دچار خستگی مفرط نموده بود و اکنون شرایط وحشتناک زندان قشله عکا مخصوصاً در شب اول ورود به همه این مشکلات اضافه می شد. حضرت بهاء الله را در ابتداء در اطاق کثیفی که از هر نوع اثاث خالی و بی بهره بود منزل داده بودند و بعداً آن حضرت را به اطاق دیگری در طبقه بالای سربازخانه منتقل ساختند. این اطاق که اکنون داخلش به صورت خوبی نگهداری می شود و محل زیارت زائرین است در زمان حیات جمال مبارک

به هیچ وجه قابل سکونت نبود. آن حضرت خود در یکی از الواح مبارکشان (۷) تصریح می‌فرماید که کف آن اطاق از خاک پوشیده بوده و از سقف آن هم گچ‌های باقیمانده بر زمین فرو می‌ریخته است.

اصحاب جمال مبارک هم در اطاق دیگری که کفش از گل پوشیده بود بطور انبوه درهم ریخته و ده سرباز برای محافظت زندانیان گماشته شده بودند. هوای آلوده و ناپاک و بوی بد زندان در آن گرمای خفقان‌آور تابستان چنان نفرت‌انگیز بود که بهائیه خانم دختر والا گهر جمال مبارک که به لقب "ورقة علیا" ملقب بودند به محض ورود به زندان به حال اغما افتادند.

تنها آب آشامیدنی، از حوض کوچکی که برای شستشو به کار می‌رفت تأمین می‌شد و این آب به قدری کثیف بود که تنها تصور آشامیدنش کافی بود که انسان را به حال تهوع بیاندازد. زندانیان در شب اول از آب آشامیدنی ممنوع شدند و در نتیجه همه‌شان در آن گرمای تابستان تشنه ماندند. و حتی بعضی از زنان و کودکان در اثر تشنگی حالشان به ناخوشی گرائیده بود. مادران شیرده نمی‌توانستند نوزادان عزیز خود را شیر دهند و کودکان ساعت‌ها از نداشتن غذا و آب گریه و زاری می‌نمودند. حضرت عبدالبهاء چندین بار از نگهبانان خواستند که ترحمی بر حال این اطفال کنند و حتی پیامی در این باره به حکمران عگا فرستادند ولیکن به هیچیک از خواسته‌ها توجه نشد. سرانجام در صبح روز بعد مقداری آب به زندانیان داده شد و سه گرده نانی هم برای هر زندانی به‌عنوان جیره روزانه مقرر گردید که واقعاً قابل خوردن نبود. ولی پس از چند روز زندانیان اجازه یافتند که آن را به بازار برده هر سه گرده از آن را با دو گرده نان بهتر معاوضه نمایند.

اندکی پس از ورود محبوسین، حکمران عگا برای سرکشی به سربازخانه آمد. حضرت عبدالبهاء به همراه چند تن از اصحاب به دیدن ایشان رفتند ولی حکمران با آنان با بی‌احترامی رفتار کرد و با خشونت صحبت نمود. وی تهدید کرد که اگر از زندانیان یک نفر کم شود جیره نان را قطع خواهد نمود و سپس به آنان دستور داد به اطاق‌های خود برگردند. حسین آشچی که از خادمین حضرت عبدالبهاء بود نتوانست در برابر این بی‌احترامی ساکت بماند و با خشم و غضب به مقابله حکمران برخاست و با کلمات اهانت آمیزی

جوابش را داد. حضرت عبدالبهاء فوراً با زدن سیلی به صورت آشچی او را در مقابل حکمران تنبیه نمودند و امر به مراجعت به اطاقش فرمودند. این عمل حضرت عبدالبهاء نه تنها آتش این جریان خطرناک را خاموش کرد بلکه حکمران را به وجود یک رهبر واقعی در میان زندانیان که می‌توانست با قدرت و عدالت اقدام کند متذکر نمود.

حسین آشچی در خاطرات خود ضمن اشاره به این واقعه از این که مورد تنبیه حضرت عبدالبهاء قرار گرفته ابراز مباهات می‌کند و می‌نویسد که در اثر این عمل روش حکمران نسبت به آن حضرت کاملاً تغییر کرد. وی دریافت که برخلاف آنچه که در میان مردم عگا در آن روزها شایع شده بود و برخلاف اعتقادی که پیدا کرده بود حضرت عبدالبهاء و افراد عائله مبارکه نه تنها از جانیان نبودند بلکه به دودمان شریفی منسوب بودند و در نتیجه روش انسانی‌تری نسبت به مسجونین در پیش گرفت. او سرانجام موافقت نمود که به‌جای جریره نان مبلغی پول در اختیار زندانیان گذاشته شود و نیز اجازه داد که گروه کوچکی از آنان به‌همراه محافظین همه روزه بیازار بروند و مواد مورد نیاز خود را خریداری نمایند.

سه روز پس از ورود حضرت بهاء الله و همراهان به عگا، فرمان سلطان در باره محکومیت آنان به حبس ابد در مسجد عمومی شهر خوانده شد. در این فرمان زندانیان مظلوم به‌عنوان جنایتکارانی که مردم را به فساد اخلاق هدایت می‌نمودند معرفی شده بودند و بر طبق آن به‌زندان محکوم گشته و حقی معاشرت با احدی را نداشتند.

حضرت عبدالبهاء در خطابه‌ای (۸) که در برابر احتیای حیفای ایراد نموده‌اند داستان احضارشان به‌حضور حکمران عگا را برای استماع متن فرمان سلطان به تفصیل بیان فرموده‌اند. وقتی که متن این حکم مبنی بر حبس ابد در حضور حضرت عبدالبهاء خوانده شد آن حضرت اظهار کردند که این حکم بی‌معنی و بی‌اساس است. حکمران که از شنیدن این بیان خشمناک شده بود اظهار کرد چگونه می‌توان این حکم را که از طرف سلطان صادر شده بی‌معنی معرفی نمود. حضرت عبدالبهاء بیان خود را تکرار و اضافه فرمودند که اعلام محکومیت زندانیان به‌عنوان حبس ابد مفهومی ندارد چه که انسان در این

عالم فانی به مدت کوتاهی زندگی می کند و این اسیران دیر و با زود زنده و یا مرده این زندان را ترک خواهند نمود. حکمران و همکاران وی از این طرز فکر حضرت عبدالبهاء تحت تأثیر شدید واقع شدند و روش ملایم تری در حضور آن حضرت در پیش گرفتند.

در این جا ذکر این نکته قابل توجه است که چندی بعد یعنی هنگامی که حضرت عبدالبهاء به صورت مهم ترین و محبوب ترین شخصیت در عکا و نقاط مجاور جلوه نمودند، زمانی که عملاً تمام ساکنین عکا از وضع و شریف دست استمداد به سوی آن حضرت دراز می کردند و وقتی که حکمرانان و مأموران عالی رتبه آن سامان به حضورشان مشرف و از نظریاتشان کسب فیض می نمودند این فرمان سلطانی و اسناد دیگر مربوط به مسجوتیت حضرت بهاء الله و همراهان را یکی از مأمورین دولتی از پرونده های اداری حکومت خارج کرد و در اختیار حضرت عبدالبهاء قرار داد.

در این اثنا زندگی در سجن عکا در ایام اولیه بسیار سخت و دردناک بود. اولیای امور سه ماه تمام اجازه ندادند که حضرت بهاء الله به حمام عمومی که در آن روزها تنها محل حمام کردن بود بروند. به نگهبانان زندان هم دستور اکید داده شده بود که نگذارند احدی آن حضرت را ملاقات کند. حتی وقتی که یک سلمانی برای اصلاح موی سر هیکل مبارک به حضور رسیده بود یک نگهبان همراه داشت و اجازه صحبت با آن حضرت را نداشت. حضرت عبدالبهاء در اطاقی که در طبقه هم کف قرار داشت و قبلاً برای نگهداری موقت اجساد مردگان استفاده می شد زندگی می کردند. هوای مرطوب آن اطاق تا آخر حیات سلامتی وجود مبارک را تحت تأثیر قرار داده بود. در میان اصحاب، محیط آلوده و ناپاک زندگی، فقدان خوراک مناسب و کافی، نبودن وسایل بهداشتی و محدودیت های شدید و ناگوار تلفاتی بیار آورد. در زمان کوتاهی پس از ورود به قلعه همه زندانیان به استثنای دو نفر به حال بیماری افتادند. از ده نفر نگهبان هم نه نفرشان مریض شدند. بیماری مالاریا و اسهال هم بر مشکلات قبل اضافه می شد. تنها دو نفری که در آن

وقت از بیماری در امان ماندند، حضرت عبدالبهاء و آقا رضای قناد^۵ بودند که آن‌ها هم بعداً دچار بیماری شدند. حضرت عبدالبهاء به کمک آقا رضا شب و روز به رفع احتیاجات بیماران و پرستاری آنان مشغول بودند. اولیای امور از آوردن طبیب برای تجویز دارو امتناع ورزیدند. تنها کاری که حضرت عبدالبهاء می‌توانستند بکنند این بود که با وسایل اندکی که در اختیار داشتند هر روز آش ساده و برنج مختصری برای بیماران پزند. لکن شرایط بهداشتی مهیب و ترسناک بود. روزها گرما بسیار شدید بود و آب کافی هم برای شستشو وجود نداشت.

در این شرایط ناگوار سه تن از اصحاب صعود کردند. نخستین نفر شخصی به نام ابوالقاسم سلطان آبادی و دو نفر دیگر دو برادر به نام‌های استاد محمد باقر و استاد محمد اسماعیل بودند که هر دو حرفهٔ خیاطی داشتند و در یک شب به فاصلهٔ چند ساعت از هم در حالی که بر روی زمین دست در آغوش یکدیگر داشتند وفات یافتند. حضرت بهاء الله مخصوصاً از فوت اسفناک این دو تن اظهار تأسف شدید نمودند و اظهار فرمودند که هیچ دو برادری تا کنون با چنین وحدتی از جهان محدود ظلمانی به عوالم با شکوه روحانی صعود ننموده‌اند آن جمال بی‌مثال به طوری که در یکی از الواح مبارکه اشاره فرموده‌اند (۹) مقام آن دو برادر را ستوند، مراحم خود را بر آنان نازل و ابوبن آنان را مورد عنایت بسیار قرار دادند.

دفن اجساد این سه نفس مبارک مشکلات تازه‌ای برای اصحاب فراهم نمود زیرا حکومت اجازه نمی‌داد که هیچ‌یک از اصحاب اجساد آنان را دفن کند. به علاوه از تأمین مخارج کفن و دفن آنان خودداری می‌کرد و قبل از دفن اجساد مخارج آن‌را از اصحاب مطالبه می‌نمود. و چون اصحاب چیزی در بساط نداشتند که برای تهیهٔ مخارج تدفین به معرض فروش گذارند حضرت بهاء الله دستور فرمودند تا قالیچهٔ کوچکی نماز که مورد استفاده حضرتشان بود و تنها چیز تجملی محسوب می‌شد به فروش رسانده شود. وجوه حاصله از فروش این قالیچه به عنوان مخارج کفن و دفن به مأمورین

* به جلد ۱ ص ۳۰۶ و جلد ۲ صفحت ۵-۴۲۳ مراجعه شود.

داده شد. ولیکن آن‌ها این وجوه را خود تصاحب نمودند و اجساد را با لباسی که بر تن داشتند بدون تابوت و بدون اجرای مراسم اسلامی که مستلزم شستن اجساد و بیچیدن آن‌ها در کفن بود در میان خاک دفن نمودند.

چون دفن این اجساد در قبرستان اسلامی مجاز نبود آن‌ها را در خارج از گورستان به خاک سپردند. چند سال بعد یکی از اجداد به هدایت و مباشرت حضرت عبدالبهاء به بنای مرقده بهم چسبیده آن سه نفس مبارک اقدام نمود. حضرت بهاء الله پس از صعود این سه تن مناجات شفای کوتاهی مخصوص یاران زندانی در قشله صادر و از آنان خواستند که آن‌را به تکرار و به حال تضرع و ابتهاج تلاوت نمایند اجداد هم چنین کردند و به زودی همه شفا یافتند.

شهر متروک و ویران

حضرت بهاء الله مدت‌ها پیش از حرکت از ادرنه مصائبی را که مقدر بود در آینده در سرگونی به عگا برای آن حضرت پیش آید پیشگویی فرموده بودند. آن جمال بیمثال در بعضی از الواح مقدسه نازله در ادرنه به شهر عگا اشاره نموده‌اند و در برخی دیگر از آن مدینه به عنوان محل سرگونی بعدی به تصریح نام برده‌اند. از جمله در لوح سلطان* که به ناصرالدین شاه ایران خطاب شده به صراحت و روشنی پیشگویی می‌فرمایند که تبعیدگاه بعدی حضرتشان عگا خواهد بود. حضرت بهاء الله در آن لوح مبارک در باره این شهر چنین می‌فرمایند:

و مآ یحکون آنها انخر مدن اللتیا و اقبحها صوره و اردنها هواء
انتها ماه (۱۰)

در لوح دیگر (۱۱) که اندکی قبل از عزیمت از ادرنه صادر گشته، مصائب تازه‌ای را که قرار بوده به زودی در سجن عگا هیكل مبارک را احاطه کند پیش‌بینی فرموده‌اند. آن حضرت در این لوح مبارک شهر عگا را به همان نحوی که در لوح سلطان ذکر گشته توصیف می‌کنند ولی تأکید می‌فرمایند

* به جلد ۲ فصل ۱۶ مراجعه شود.

که هوای آن به زودی بهتر خواهد شد زیرا بانی حقیقی آن در آن وارد خواهد شد و آن را به زبور اسم اعظم خویش مزین خواهد نمود.

هوای آلوده عکا معمولاً در این ضرب المثل خلاصه می شود که اگر پرنده ای در فضای آن پرواز کند مرده اش بر زمین خواهد افتاد. ولی این عفونت هوای عکا پس از ورود جمال مبارک به آنجا به زودی تغییر یافت به طوری که ساکنین آن به این حقیقت شهادت دادند و بسیاری این تبدیل را از برکت حضور آن حضرت در آن مدینه می دانستند. از جمله جناب ابوالفضائل^۱ دانشمند شهیر بهائی در کتاب معروف خود فرآیند شهادت یکی از رجال فرهنگ پرور عکا را ضمن عبارات زیر نقل کرده است:

و در سنة ۱۳۱۳ هجریه (۶-۱۸۹۵) که نگارنده مقیم بلاد سوریه بود یعقوب بن بطرس الالبانی من بنی غانم که قسیس فاضل لغوی امت نصاری است و مقیم مدینه منوره عکا این ابیات را در وصف روضه مقدسه تنظیم و به حضور مبارک تقدیم نمود و نسخه ای از آن به خط خود به این عبد تذکره عطا فرمود:

مابین لبنان و کرمل بهجة	فیها مقام بهاء ذی الآلاء
السید المختار مصباح الهدی	و بهاء شمس حقیقة الأسماء
فیها ابتهاج قلوب اتباع له	و جلاء ابصار و نیل رجاء
بوجوده طابت میاه و رودها	و زکا هوا عکاء و الأرجاء

و در این اشعار اشارتست به اثر باهری از آثار وجود اقدس ابهی که در مدینه عکا ظهور یافت زیرا که این بلد به ردائت آب و هوا موصوف بود و مرارت و ملوحیت میاه آبار و نثانت و مویثیت هوای آن دیار نزد عموم معروف چندان که محبس عاصیان دولت علیه گشت و متفای محکومین به موت در حکومت سینه. و اهالی غالباً گرفتار امراض مزمنه بودند و زرد روی و نحیف البدن از اهویه فاسده و چون آن بلد مقدس محل اقامت وجود اقدس گشت آب های شور شیرین شد و هوای مکلر طراوت و صفا یافت. (۱۲)

* در همین جلد ص ۱۰۷ مراجعه شود.

وقتی که حضرت بهاءالله وارد عکا شدند در محدوده آن منبعی برای آب تمیز وجود نداشت. تنها در فاصله ده دقیقه راه پیمائی از شهر جاهی وجود داشت که اغلب اهالی آب لازم را از آن به منازل خود حمل می کردند ولی مزه این آب هم بسیار نامطبوع بود. حضرت بهاءالله و همراهان از این آب که به وسیله اجنباء به زندان آورده می شد مصرف می کردند. در میان این اجنباء شخصی بود به نام آقا عظیم تفریسی که مسئول تأمین آب مصرفی جمال مبارک و اصحاب بود. این کار آسانی نبود چه که وی می بایستی به دفعات سر چاه برود و مشک آب را بر دوش خود به زندان حمل نماید. چندی بعد، آقا عظیم متبع آب دیگری در کابری پیدا کرد که مزه آن بهتر بود. این چشمه در سر راه بهجی و تقریباً نیم ساعت راه پیاده از عکا قرار داشت.

آقا عظیم مؤمن جانفشانی بود که نخستین بار در بغداد به حضور حضرت بهاءالله رسیده و مورد عنایت و مرحمت آن هیکل مبارک قرار گرفته بود. وی پس از چندی به ایران باز گشت و به خدمت یاران مشغول شد. او در ایران در خانواده میرزا نصرالله تفریسی خدمت می نمود و وقتی میرزا نصرالله با پسر و برادرش میرزا رضا قلی به ادرنه می رفت آقا عظیم هم همراه آنان شد. میرزا نصرالله که برادر بدری جان یکی از زنان میرزا یحیی ازل^۱ بود در ادرنه وفات یافت و لکن عظیم همچنان در ادرنه در خدمت میرزا رضا قلی و برادرزاده اش باقی ماند.

سبب اصلی سفر آنان به ادرنه این بود که خواهرشان شوهرش را ترک کرده و به خانه جناب کلیم^۲ برادر باوفای جمال مبارک پناه برده بود. در چنین شرایطی این دو برادر به ادرنه احضار شدند تا خواهر خود را به ایران باز گردانند ولی اندکی پس از فوت میرزا نصرالله حضرت بهاءالله و اصحاب به عکا تبعید شدند. بدری جان، برادرش رضا قلی و برادرزاده اش و آقا عظیم همراه گروه اصحاب با حضرت بهاءالله به عکا رفتند و چنانکه بعداً خواهیم دید رضا قلی و خواهرش در عکا با سید محمد اصفهانی^۳ دجال دور جمال

^۱ به جلد ۱ و ۲ و همین جلد ص ۲۴۲ مراجعه شود.

^۲ به جلد ۱ و ۲ مراجعه شود.

^۳ به جلد ۱ و ۲ مراجعه شود.

مبارک همدست شدند و به وسیله حضرت بهاء الله از جامعه احباب طرد گشتند و بعدها رضا قلی همراه دو تن دیگر از یاران میرزا یحیی به قتل رسیدند.*

اما آقا عظیم به محض این که در ارباب خود آثار بی وفائی نسبت به حضرت بهاء الله احساس نمود از او کناره جست و با خلوص و جانفشانی به خدمت جمال مبارک و اصحاب ادامه داد. آقا عظیم به سبب صمیمیت، ایمان و خدمات بی شائبه به رضای مولای محبوبش توفیق یافت و تا آخر حیات مشمول الطاف بی نهایت آن جمال بی مثال بود.

نه تنها کیفیت آب شیرینی که عظیم برای آن حضرت و اصحاب حمل می کرد با تعمیر قناتی متروکه که با نفوذ کلام حضرت بهاء الله انجام یافت بهتر شد بلکه دسترسی مردم شهر هم به آن سهل تر گردید.

وقتی که حضرت بهاء الله در بیت عبود تشریف داشتند به وی پیشگوئی فرمودند که خداوند نفسی را برای تعمیر قنات متروکه بر خواهد گزید و اظهار امیدواری کردند که شاید عبود به اجرای این امر توفیق یابد. عبود یک تاجر با نفوذ مسیحی و بسیار مورد احترام اهالی عگا بود. می گویند وقتی که او در شهر راه می رفت مردم از جای خود بر می خاستند و نسبت به وی ابراز احترام می کردند. لیکن عبود به توصیه جمال مبارک عمل نکرد. اندکی بعد احمد بیگ توفیق، حکمران عگا که به عظمت مقام حضرت بهاء الله پی برده بود و همواره حضرت عبدالبهاء را تحسین و از حضور آن حضرت در انجام امور کسب فیض می نمود اجازه تشریف به حضور مبارک حضرت بهاء الله یافت. در این ملاقات احمد بیگ از هیکل مبارک خواست که خدمتی به او ارجاع نمایند و حضرت بهاء الله تعمیر این قنات را برای بهبود وضع ساکنین عگا به او توصیه فرمودند. احمد بیگ فوراً این پیشنهاد را پذیرفت و به اجرای آن قیام نمود.

با وجود این، تعمیر این قنات به اتمام نرسید تا وقتی که فیضی پاشا به حکمرانی عگا منصوب شد. فیضی پاشا در محافل دولتی اسلامبول شخصیت

* به همین جلد ص ۲۶۲ و صفحات بعد مراجعه شود.

مهمی شمرده می‌شد و مرد عمل و اقدام بود. اگرچه دوران حکومت وی کوتاه بود ولی توانست این نقشه را به اتمام رساند. حسین آشچی داستان این قنات را که خلاصه‌ای از آن در زیر نقل می‌شود از خود به یادگار گذاشته است:

بعد وارد عکا شد [فیضی پاشا] ... دید آب کابری نزدیک شهر است و اسباب آوردن موجود است مؤاخذه نمود که چرا تا حال آب کابری وارد عکا نشده همان وقت امر کرد که باید آب کابری به عکا بیاید و از طرف بلدیّه بنا و فعله بردند بجهت آوردن آب ... کاری که اقلأ باید شش ماه طول بکشد در شش روزه آب را وارد عکا کرد و صد و یک توپ زدند و اهل عکا جشن گرفتند و مسرور شدند. (۱۳)

لوح سلمان

لوح سلمان لوح مبارک و مهمی است که به افتخار شیخ سلمان که شرح زندگانش در دو جلد اول این کتاب مذکور گشته از قلم اعلی نازل گردیده است. سلمان همان نفس مبارکی است که همه ساله بین ایران و محل اقامت جمال اقدس ابهی در نقاط سرگونی سفر می‌کرده و الواح نازله از قلم اعلی را برای یاران ایران می‌برده و عرایض آنان را به حضور مبارک می‌رسانده است. الواح متعددی به اعزاز شیخ سلمان نازل شده که دو فقره از آنها به لوح سلمان اول و ثانی معروفند. لوح اول در فصل ۱۳ جلد دوم مورد بررسی قرار گرفت و آنچه در اینجا مطالعه می‌شود لوح ثانی است. این لوح در ایام اولیّه مسجرت حضرت بهاء الله در قشله عکا نازل شده چه که در آن به سرگونی اجنباء از بغداد به موصل اشاره گردیده است^۴ که در تابستان ۱۸۶۸ رخ داده بود. این واقعه در لوح ناصرالدین شاه سلطان ایران هم که اندکی قبل از حرکت حضرت بهاء الله از ادرنه نازل شده مذکور گردیده است.

در این لوح، جمال مبارک سلمان را نصیحت می‌کنند که به اراده الهی تسلیم باشد و امتحانات وارده در سبیل امرالله را با رضایت خاطر پذیرا شود.

^۴ به جلد ۲ صفحات ۵۲-۲۴۹ مراجعه شود.

آن حضرت به مصائب وارده بر خود اشاره نموده و بیان می‌فرماید که گرچه درها از جمیع جهات، بر وجه‌شان مسدود گشته و دشمنان در کلّ احیان در اطفای نور ظهورشان در کار و کوششند و لکن وجودشان چون آفتاب می‌درخشند و نور بر اهل زمین و آسمان می‌بخشند. حضرت بهاء الله از سلمان می‌خواهند که شیوه آن حضرت را پیروی کند و در این حیات دنیوی هرگز از ابتلای به ذلّت و بیچارگی ننالد بلکه توجّه به حقّ نماید و از احدی جز او استمداد نجوید. حضرت بهاء الله در یکی از الواح بیان مبارک "یفعل مایشاء و یحکم ما پرید" را که قبلاً از لسان مبارک نازل شده نقل نموده بیان می‌فرمایند که اگر کسی به کمال ایقان به این کلمات مقلّسه مؤمن باشد در امر الهی مستقیم می‌ماند و در خود چنان ایقان و اطمینانی احساس می‌کند که هیچ چیزی نمی‌تواند در دنیا او را متزلزل یا دچار ترس و تومیدی نماید.

حضرت بهاء الله در این لوح مبارک به سلمان یادآور می‌شوند که آن‌هائی که در این عالم فانی در پی عزّت ظاهره هستند و به علوّ مقامشان افتخار می‌کنند در غفلت و اشتباه شدیدند و "چون رسول موت وارد" شود به جمیع این دل‌بستگی‌های ظاهری خاتمه خواهد بخشید.

حضرت بهاء الله در لوحی خطاب به نبیل اعظم در توصیف این جهان گذران به این بیانات عالیات ناطقند:

تالله انّ الدّیّا و زخرفها و ما فیها من الآثما لم یکن عند الله الا ککفّ من
التراب بل احقر لو کان النّاس فی انفسهم بصیرا طهّروا انفسکم یا ملا
البهاء عن الدّیّا و ما فیها تالله أنّها لا ینبغی لکم دعواها لأهلها و توجّهوا
الی منظر قدس متیرا و ما ینبغی لکم هو حبّ الله و مظهر نفسه و أتباعکم
بما یظهر من عنده ان انتم بذلک علیما. (۱۴)

وقتی خبر سرگونی جمال مبارک از ادرنه به عکا به گوش مردم ایران رسید دشمنان امر و پیروان ازل امیدوار شدند و زوال امر الهی و مؤسس آن‌را پیشگوئی نمودند. آنان داستان‌های دروغین ساختند و آن‌ها را به قصد تضعیف روحیّه احبّاء به نحو گسترده‌ای منتشر نمودند. از جمله شایع ساختند که حضرت بهاء الله و همراهانشان در سفر به عکا در دریا غرق شده‌اند. بسیاری از احبّاء نگران شدند و حتّی بعضی از آن‌ها از جریان تبعید حضرت

بهاءالله، از طریق اداره تلگراف انگلیس جلفا که مرکز جامعه مسیحی در نزدیکی شهر اصفهان بود در این مورد استفسار نمودند.

در این وقت بود که بعضی از مبلغین امر که حضرت بهاءالله از آنان به عنوان "علماء فی البهائ" یاد کرده و آنان را با اوصاف "امواج البحر الاعظم"، "انجم سما الفضل" و "الویة النصر بین السموات و الارضین" ستوده بودند (۱۵) برای رفع این شبهات و شایعات قیام نمودند.

معروف تر از همه در میان این مبلغین، میرزا احمد ازغندی و ملا محمد فروغی بودند که هر دو از دانشمندان شمرده می شدند. در جلد پیشین^{۲۲} به میرزا احمد ازغندی اشاره و مراتب علم و کمالش بیان شد در مقامی هم به اختصار به وقایعی که منتهی به عرفان ملا محمد فروغی از بازماندگان واقعه شیخ طبرسی به مقام حضرت بهاءالله اشاره گردید.^{۲۳} جمال اقدس ابهی در بیش از یک لوح، مقام این دو نفس را که هر دو از اقلیم خراسان برخاسته بودند مورد ستایش قرار داده و بیان فرموده اند که خداوند آن‌ها را مخصوصاً برای اعلان بشارت ظهور امر الهی به اهل عالم برگزیده بودند. (۱۶) این دو نفس محترم که به تبلیغ امر مشغول بودند و تحقق وعود الهی در باره ظهور موعود اسلام و بعداً حضرت بهاءالله را تبلیغ می کردند در این جریانات کمک بزرگی برای مؤمنین بودند. آن‌ها با اطلاعات وسیعی که در باره بشارت الهی داشتند و به قوه معرفت و ایمان، عدم صحته شایعات مربوط به غرق شدن جمال مبارک در دریا را به یاران الهی اثبات می نمودند و برای آنان توضیح می دادند که اگر این شایعات درست بود تمام وعودی که در کتب مقدسه در ادوار گذشته از جمله در ظهور حضرت باب نازل شده اعتبار خود را از دست می داد.

سرگونی حضرت بهاءالله به عکا و استقرار عرش مبارک در ارض اقدس در حقیقت یکی از بزرگترین دلایل صحته وعود ادیان گذشته است که در موارد فراوان و با عبارات درخشان آمدن موعود الهی را به اراضی مقدسه پیشگوتی نموده بودند.

^{۲۲} به جلد ۱ ص ۲۱۰ مراجعه شود.
^{۲۳} به جلد ۲ صفحلت ۲۵-۱۲۴ مرجمه شود.

زهاد آلمانی در حیفا

بسیاری از محققین کتاب مقدس در قرن نوزدهم نزدیکی رجعت حضرت مسیح را دریافته بودند و بسیاری از آن‌ها سال ۱۸۴۴ را برای آن واقعه پیش‌بینی نموده بودند. بنابراین جای عجب نیست که گروهی از مسیحیان آلمان خانه و زندگی خود را ترک کرده و به امید و اشتیاق زیارت مولای خویش با کشتی روانه ارض مقدس شده بودند. این نفوس از بررسی بشارات کتاب مقدس به این نتیجه رسیده بودند که مسیح در اراضی مقدسه ظاهر خواهد شد و همه اهل ارض به شناسائی او توفیق خواهند یافت و سلطنت ملکوتی او در آن سرزمین استقرار خواهد پذیرفت. آنان مقارن اظهار امر حضرت بهاء الله در بغداد در سال ۱۸۶۳ در دامنه کوه کرمل وارد شدند و در سال ۱۸۶۸ در نزدیکی و غرب حیفا که در آن زمان دهکده‌ای بیش نبود جمعیتی تأسیس نمودند. امروز هنوز هم در بالای در منازل آن‌ها عبارت "خدا نزدیک است" به چشم می‌خورد.

نکته جالب و مهم این است که حضرت بهاء الله چند سال بعد از آن، خیمه خود را در نزدیکی همان مکان برپا ساختند. در حقیقت خداوندی که منتظرش بودند از برابر آن‌ها گذشت ولی آن‌ها از شناسائی وی غفلت نمودند. حضرت بهاء الله لوحی نیز در جواب نامه جرج داوید هاردگ رئیس این گروه صادر فرمودند. این لوح که به لوح هرتیک معروف گشته به لسان عربی است و به نظر می‌رسد که در بیت عبود خمار نازل شده باشد.^{**}

توجه به این نکته که این گروه زهاد تنها به قصد مشاهده بازگشت مسیح به اراضی مقدسه آمده بودند اهمیت خاص این لوح مبارک را روشن می‌کند. از مطالعه این لوح معلوم می‌شود که هاردگ مخاطب لوح با اصطلاحات عرفانی که در آن وجود دارد آشنا بوده است. حضرت بهاء الله در این لوح مبارک بیان می‌کنند که در عربیه هاردگ اشاراتی که خلوص و صمیمیت او را نشان می‌دهد یافته‌اند و از آستان الهی مسئلت می‌کنند که خداوند او را به درک حقایق مکنونه در آن لوح مؤید فرماید و به استماع نغمات بلبل

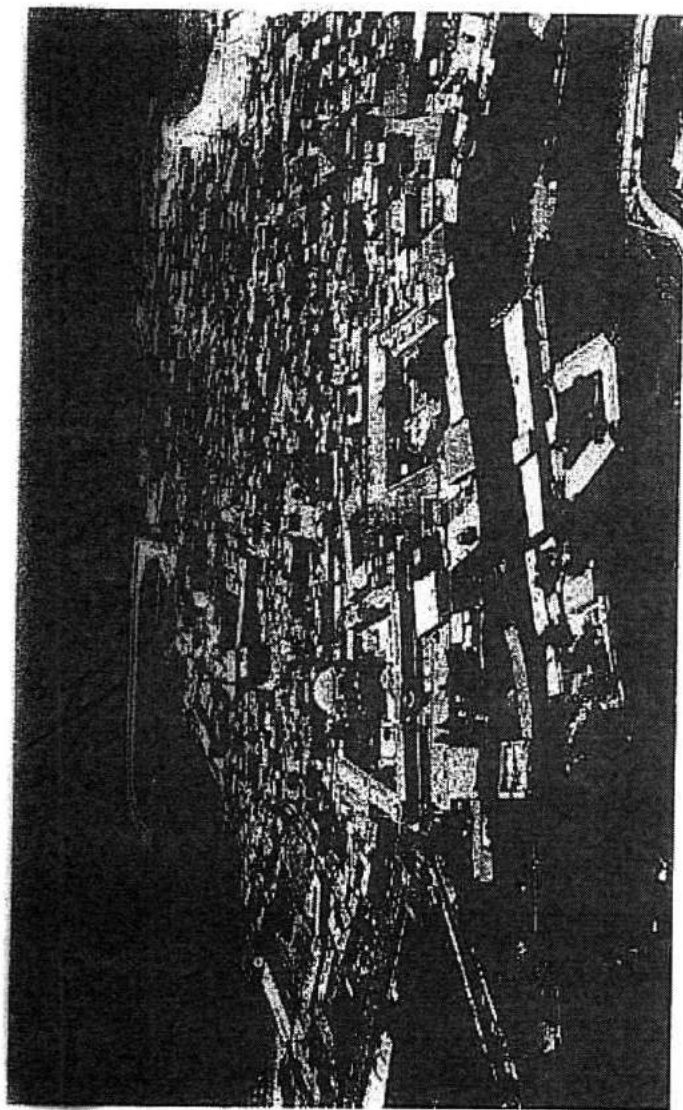
* سال اظهار امر حضرت بلب مبشر ظهور حضرت بهاء الله.
** به ص ۲۴۸ مراجعه شود.

معنوی موفق سازد. حضرت بهاءالله او را به تفکر در کلمه الله و قدرت و جلالت آن دعوت می‌کنند و یادآور می‌شوند که تنها قوه کلمه الله بود که قلب اول مؤمن به حضرت مسیح را جذب کرد. آن حضرت بیان می‌کنند که آنچه که اکثر مردم را از شناسائی خدایشان باز داشته خیالات باطله و تصورات بیهوده است و تصریح می‌فرمایند که در این یوم زمین و دریا حقیقت خدا را اعلام می‌کنند و تأکید می‌کنند که چون میقات معین فرا رسید کوه کرمل از نسائم روح بخشی که از جانب خدا می‌وزید به اهتزاز درآمد.

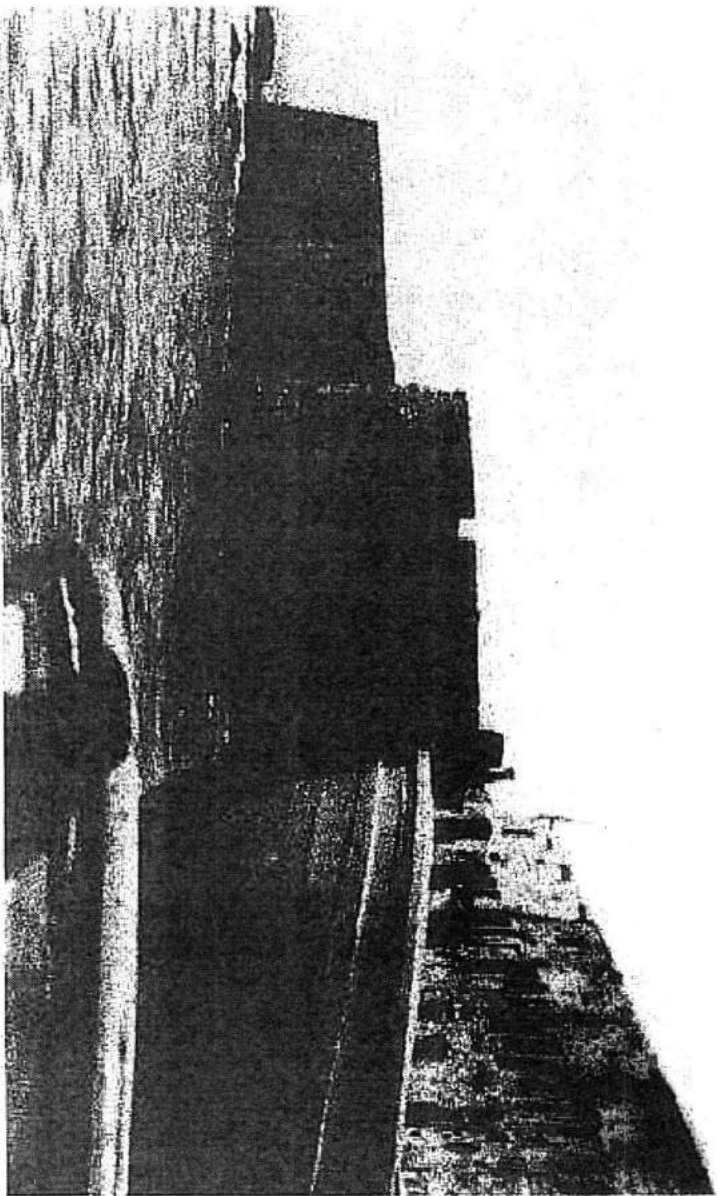
حضرت بهاءالله در این لوح مبارک توجه هاردرگ را به ایام اولیة ظهور مسیح معطوف می‌سازند، زمانی که رؤسای دین، علماء و فقهای زمان او را انکار کردند ولی ماهیگیر ساده‌ای که از علم و دانش بهره‌ای نداشت به عرفان آن حضرت فائز گردید. او را اطمینان می‌دهند که اگر وی در تاریخ ادوار گذشته خالصانه تفکر کند و به حق توجه نماید نور الهی را در برابر چشمان خود مشاهده خواهد نمود. هیکل مبارک نظر هاردرگ را در باره استیلائی ظلمت در پهنه جهان تأیید و تشریح می‌فرمایند که آن ظلمت عبارت از اوهاام بیهوده است که مردم را احاطه کرده و آنان را از توجه به ملکوت الهی که در این یوم مبارک ظاهر گشته باز داشته است.

اگرچه حضرت بهاءالله در این لوح مبارک به‌طور کلی در باره ظهور امر الهی در این عصر نورانی، از تغنیات بلبل معنوی، از جریان آب زندگانی و از طلوع نور الهی و از استقرار ملکوت آسمانی سخن می‌راند مقام رسالت خود را به‌صراحت اعلان نمی‌کنند و به‌روشنی نفس مقدس خود را معرفی نمی‌فرمایند بلکه تصریح می‌کنند که اگر نقاب از چهره آن معبود حقیقی یعنی نفس مقدس خود به‌کنار زنند ترس و حیرت قلوب مردمان را فرا خواهد گرفت. خودداری حضرت بهاءالله از اعلان مقام خود شاید به‌این سبب بود که چون آن حضرت پیروان خویش را از تبلیغ مردم زیر سلطه حکومت عثمانی به امر الهی منع فرموده بودند صلاح ندیدند که خود مقامشان را به‌نحو آشکار به افراد جامعه مسیحی که در حقیقت می‌زیستند اعلان نمایند.

به‌علاوه، جمال مبارک قسمتی از این لوح مبارک را به‌زبان رمز و اشاره نازل فرموده‌اند مثلاً با استفاده از حروف لسان عربی و با اشاره به بعضی

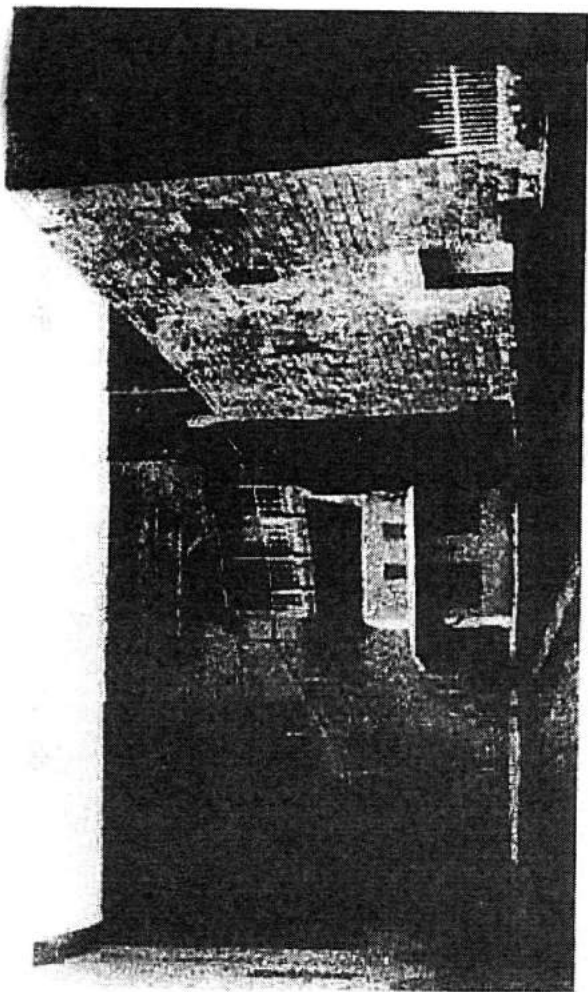


یک منظره هوایی از عکاس
سربازخانه در مرکز عکس دیده می‌شود



دروازه دریائی عکا

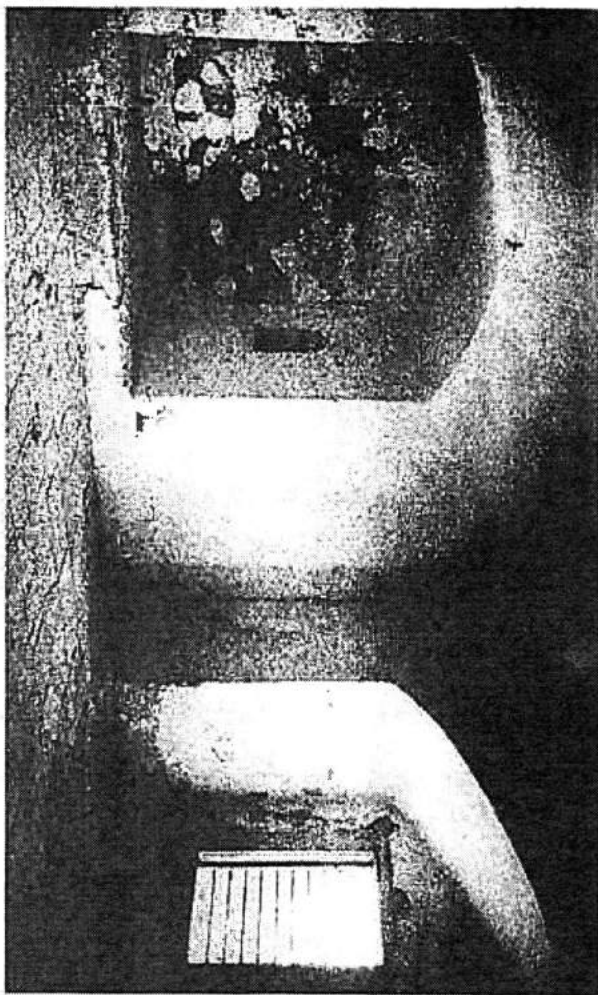
حضرت یحییٰ بن زکریا علیه السلام از این دروازه وارد شهر شدند

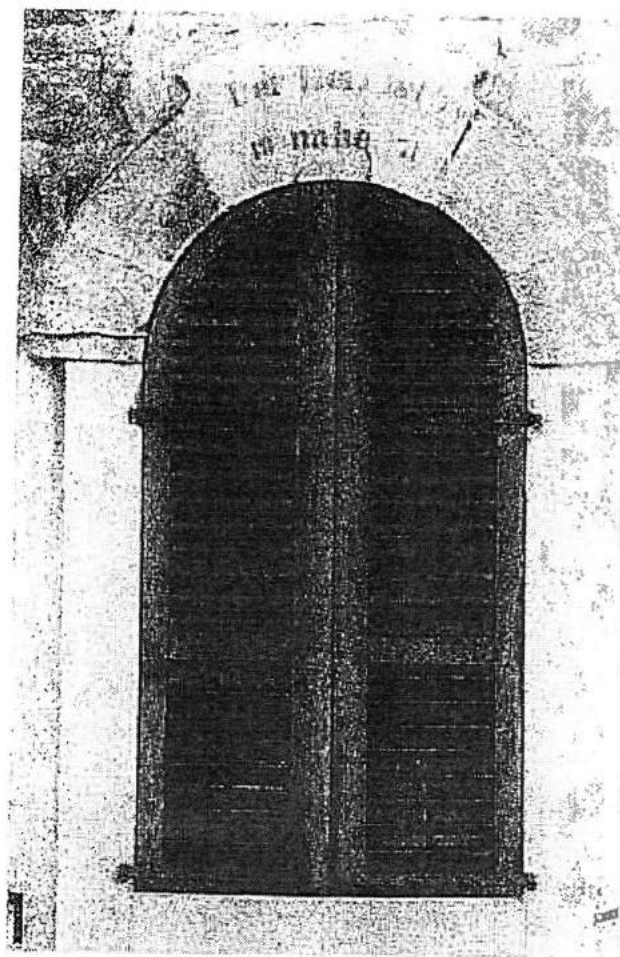


دروازه سورای خانه

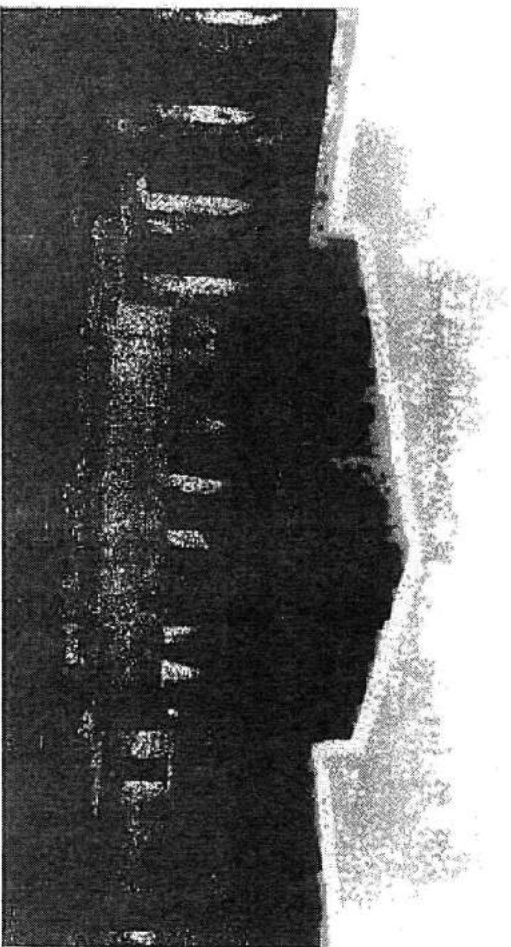
در بالای پیکانها در سمت شرقی سورای خانه، محصرت بهاء الله از این در « سخن اعظم و پر و شگفته

2014.07.28





خدا نزدیک است
کبینه بالای یکی از خانه‌های زقناد آلمانی



حیاط سربازخانه در حدود سال ۱۹۲۰
موض آب در مرکز دیده می‌شود. احتمالاً چادری که برای شستن جسد
حضرت قاسم اطهر برپا شده بود در همین حیاط بوده است

کلمات که به صورت مفتاح معانی در الواح دیگرشان و یا در آثار حضرت باب و یا حتی آثار اسلامی موجود است نام خود را ساخته‌اند که درک مفاهیم مکنونه در آن عبارات تمثیلی مستلزم داشتن معلومات کافی در آن آثار مقدسه مذکوره است. از این گذشته حضرت بهاء الله با به کار بردن حروف ابجد کلمه "معزی" را می‌سازند که اشاره به مقام هیکل مبارک در بشارات کتب عهد جدید است. مشکل بتوان باور نمود که مخاطب این لوح توانسته باشد مفاهیم بعضی از اصطلاحات رمزی و تمثیلی را که حضرت بهاء الله از روی عمد در آن به کار برده‌اند درک نماید. شاید هم به همین سبب باشد که آن حضرت در ابتدای لوح از آستان الهی رجا می‌کنند که هاردگک را به درک اهمیت معانی مخزونه در آن لوح مؤید نماید و او را اطمینان می‌دهند که اگر در نصایحی که فرموده‌اند تفکر کند و از آن‌ها پیروی نماید به یافتن حقیقت در این یوم مبارک توفیق خواهد یافت.

ناگفته پیداست که هاردگک و افراد گروه عیسوی هیچیک نتوانستند به شناسائی حقیقت پیام حضرت بهاء الله موفق شوند با وجود این که بعضی از آنان از جمله خود هاردگک از قبل با احباء و با حضرت عبداله‌ه‌ه در ارتباط بودند و بعدها هم وقتی خود جمال مبارک مقارن پایان دوران حیاتشان سفری به حیفا نموده و در خانه‌ای که متعلق به یکی از افراد این گروه بود اقامت فرموده بودند. غفلت این نفوس از شناسائی حضرت بهاء الله شاید سبب شگفتی نفوسی که با تاریخ ادیان آشنائی کافی ندارند بشود ولی این جریان است که در طول تاریخ ادیان و هر زمان که پیامبر جدیدی از سوی خداوند برای هدایت بشر برگزیده شده تکرار گردیده است. ساکنان اراضی مقدس دو هزار سال قبل از آمدن زهاد آلمانی به آن خطه با اشتیاق کامل در انتظار ظهور مسیح موعودشان بوده بودند با وجود این وقتی آن موعود در هیکل مسیح در میان آنان ظاهر شد او را انکار نمودند. بیانات زیر از حضرت بهاء الله فی الحقیقه در مورد این نفوس صادق است

* در زبان عربی هر یک از حروف ارزش عددی مخصوصی دارند بنا بر این می‌توان کلمات را بصورت اعداد و بر عکس اعداد را بصورت کلمات نشان داد.

ناظر به ایام قبل شوید که چه قدر مردم از اعالی و ادانی که همیشه منتظر ظهورات احدیه در هیاکل قدسیه بوده اند به قسمی که در جمیع اوقات و اوان مترصد و منتظر بودند و دعاها و تضرع‌ها می نمودند که شاید نسیم رحمت الهیه بوزیدن آید و جمال موعود از سرادق غیب به عرصه ظهور قدم گذارد و چون ابواب عنایت مفتوح می گردید و غمام مکرم مرتفع و شمس غیب از افق قدرت ظاهر می شد جمیع تکذیب می نمودند و از لقای او که عین لقاء الله است احتراز می جستند... (۱۷)

فصل دوم

امر الهی در اثر تزییقات جلوه خواهد نمود

انکار مظهر ظهور الهی از طرف مردم اسفناک‌ترین واقعه در تاریخ عالم بشری است و واقعه‌ای که رنج و اندوه فراوان برای مظهر ظهور به بار می‌آورد. به سبب خودسری و بی‌بصیرتی بشر بود که حضرت بهاءالله دچار سختی و مصائب تحمل ناپذیر در عگا شدند ولی تمام نیروهای مخالف که بر ضد آن حضرت به هم پیوسته بودند نتوانستند آن وجود مبارک و امرش را نابود سازند. حضرت بهاءالله در بسیاری از الواح مقدسه (۱) که به فاصله کوتاهی از ورود به سجن عگا نازل شده بیان فرموده‌اند که امرالله از طریق تزییقات پیشرفت خواهد نمود. آن حضرت هم‌چنین در مواقع متعدده پیروانشان را وصیت کرده‌اند که چون در باره شداید و مصائب مولایشان در سجن اعظم می‌شنوند، مضطرب و پریشان نگردند و از مسجوریت و سختی‌های آن حضرت نگران نشوند بلکه مسرور باشند که جمال مبارک در عین مظلومیت شدید در نهایت رضایت و سرور است. در لوحی دیگر چنین می‌فرمایند:

اعلم انا فی سجن عظیم و احاطتنا جنود الظلم بما اکتسبت ایدی
المشركین ولكن الغلام فی بهجة لا يعادلها ما فی الأرض كلها تالله فی
سبیل الله لا یحزنه ضرر الذین ظلموا و لا سطوة المنكرین قل ان البلاء افاق
لهذا الامر و منه اشرقت شمس الفضل بضیاء لا تمنعه سبحات الاوهام و
لا ظنون المعتدین. (۲)

موضوع دیگری که بارها در الواح نازله در ایام اولیه سجن عگا تکرار شده شکست‌ناپذیری امر الهی و ناتوانی دشمنان در انهدام آن است. حضرت

بهاء الله در یکی از این الواح مبارکه (۳) مؤمنین را مطمئن می‌کند که بلا یای وارده بر آن هیکل مبارک در سبیل امرالله هرگز از قدرت آن حضرت نخواهد کاست و اریاح امتحان بهاطفای سیراج شریعت‌الله که درخشش سراسر عالم را نورانی ساخته موفق نخواهد شد. جمال مبارک تأکید می‌نماید که آزار و اذیتی که دشمنان بر ایشان وارد می‌آورند هر اندازه هم شدید باشد نخواهد توانست آن حضرت را از قدرت و سلطنت غالبه‌شان محروم نماید. حضرت بهاء الله با لحنی مهیمن غلبه امرشان را اعلان می‌فرماید، غلبه‌ای که اگر جمیع اهل عالم در برابر آن وجود مبارک قیام کنند و از جهات مختلفه با شمشیرهای آخته بر او هجوم نمایند قادر به نابود کردن امرش نخواهند بود. آن حضرت در بوجوه دلخراش‌ترین مصائب اعلام فرمودند که نفس مقدس‌شان بهای الهی است که بر جمیع اهل زمین و آسمان‌ها ظاهر و آشکار گردیده است.

در لوح دیگری (۴) که در همان ایام نازل شده حضرت بهاء الله بیان می‌فرماید که چگونه دشمنان‌شان میان آن حضرت و اصحاب‌شان در سجن عکا موانعی ایجاد کرده بودند موانعی که چون اوهام باطله‌شان پوچ و بی‌بایه بود. آنان به خیال واهی خود تصور می‌نمودند که می‌توانند جلال و عظمت شمس حقیقت را در پس ابرهای نفس و هوای خود پنهان کنند غافل از این که جمیع مخلوقات عالم بر نادانی و بر عدم بصیرت آنان گواهی می‌دهند. حضرت بهاء الله در اغلب این الواح مبارکه با بیانات اطمینان بخش بشارت می‌دهند که به زودی به قدرت غالبه الهی درهای زندان گشوده خواهد شد و آن حضرت با عظمت و جلال از زندان بیرون خواهند آمد.

بعداً خواهیم دید که چگونه این بشارت یعنی شکست ناپذیری و اعتلای امر و آزاد شدن نفس هیکل مبارک و همراهان‌شان از زندان عکا به تمام و کمال به تحقق پیوست.

لوح رئیس

حضرت بهاء الله در ایام اولیه سجن عکا و اندکی پس از درگذشت سه تن از اصحاب در قشله عسکریه لوح رئیس فارسی را نازل فرمودند. این لوح مهیمن

خطاب به عالی پاشا صدر اعظم عثمانی که از دشمنان سرسخت و مسبب اصلی سرگونی آن حضرت به عکا بود صادر گردیده است.

جمال مبارک چند ماه پیشتر از آن در راه گالیپولی لوسی خطاب به عالی پاشا به لسان عربی نازل فرموده بودند که به سوره رئیس معروف است. در این لوح؛ هیکل مبارک اعمال صدر اعظم را به عنوان محرک اصلی تبعیدشان به مدینه محصنه عکا به شدت مورد ملامت قرار می دهند. خود آن جمال بی مثال در اهمیت آن لوح مبارک چنین می فرمایند:

از حین نزول سوره رئیس تا این یوم نه ارض به سکون فائز است و نه
عباد به اطمینان مزین. (۵)

حال در لوح رئیس یعنی لوح ثانی خطاب به عالی پاشا که در میان دیوارهای سجن اعظم نازل شده جمال مبارک او را بخاطر اعمال ظالمانه و رفتار غیر انسانی به شدت بیشتر ملامت می فرمایند.

لحن لوح رئیس در عین حال که محکم و مؤثر است ملاطفت آمیز هم می باشد. حضرت بهاء الله در این لوح مبارک به عالی پاشا چون کسی که خود را از همه مردمان بالاتر و هیکل مبارک یعنی مظهر ظهور کلی الهی را پست تر از همه بندگان می شمارد اشاره می فرمایند. جمال مبارک او را در ردیف کسانی که در ادوار قبل علیه مظاهر ظهور الهی به ظلم قیام کردند و به خطا آن هیاکل مقدمه را سب تفاق و اختلاف قلمداد نمودند معرفی می نمایند، وی را به جهل و عدم بلوغش متذکر می کنند و شأن واقعی را به عنوان شخصی که پست ترین اشیاء دنیا یعنی نفس و هوی بر او حکومت می کند برایش آشکار می سازند.

این بیان جمال مبارک در محکوم ساختن هوای نفسانی به عنوان بدترین خصلت انسانی بیان تذکر آمیزی است که شخص را به تفکر وامیدارد و مطلبی

* به جلد ۲ مراجعه شود.

** به جلد ۲ صفحات ۳۷-۳۲ مراجعه شود. این دو لوح مبارک که معمولاً به نام سوره رئیس (به عربی) و لوح رئیس (به فارسی) معروفند هر دو خطاب به عالی پاشا صادر شده است. حضرت ولی امرالله بطور کلی به این دو لوح مبارک به همین نحو اشاره فرموده اند ولی در مواردی هم از اصطلاح سوره و لوح به جای یکدیگر استفاده نموده اند.

است که به بررسی بیشتر نیاز دارد زیرا در بسیاری از آثار مقدسه دیگر مورد تأکید قرار گرفته است.

در نهاد انسان دو نیروی متضاد در فعالیت است که یکی طبیعت حیوانی و دیگری فطرت روحانی است. هوی و هوس در حقیقت نمایشگر طبیعت حیوانی در حیات انسان است که سبب سقوط او به ورطه دنیای مادی می شود در جهت دیگر روح انسانی است که از عوالم الهی سرچشمه می گیرد و اگر به نور ایمان منور شود انسان را به عوالم روح هدایت می کند. اولی سبب هلاکت انسان در این جهان خاکی می شود و دومی زندگی سرمدی در جهان ایزدی به انسان عطا می کند.

این دو نیروی مخالف در درون انسان مانند قوه جاذبه زمین از یک طرف و نیروی بال‌های پرنده از سوی دیگر است، اولی پرنده را به سوی زمین می کشاند و دومی آن را در اوج آسمان پرواز می دهد. انسان تا زمانی که از مظهر ظهور الهی، حضرت بهاء الله در این عصر نورانی، رو برمی گرداند روحش در تاریکی بسر می برد و از نیروی لازم که بتواند خود را با آن از زنجیر اسارت این جهان ناپایدار آزاد کند محروم می باشد. در چنین وقتی طبیعت حیوانی پیروز می شود و روح انسان اسیر نفس و هوی می گردد.

حضرت عبداله بهاء در یکی از الواح مبارکه (۶) بیان می کنند که شخص دلیر کسی است که بتواند بر نفس و هوای خود غالب شود چه که شکست دادن نفس و هوی از غلبه بر ممالک دنیا دشوارتر است. مقصد از ظهور مظاهر مقدسه این است که روح انسان را با موهبت خصائل روحانی مزین کند و او را بر غلبه بر بزرگ‌ترین دشمنش یعنی نفس خویش توانا نماید. دشمن دیگری که خطرش کم تر از خطر نفس و هوی نیست معاشرت با اشرار است که ایمان شخص را ضعیف و نابود می کند. حضرت بهاء الله چنین انداز می فرماید:

ز تهار ای پسر خاک با اشرار الفت مگیر و مؤانست مجو که مجالست
اشرار نوز جان را به نار حُبان تبدیل نماید. (۷)

در معنی کلمه اشرار باید دقت نمود تا مورد سوء تفاهم قرار نگیرد. ممکن است یک شخص شرور به وجود خدا معترف باشد و در عوض نفوسی که

خود را منکر خدا و ملحد می‌دانند و واقعاً در زمره اشرار نباشند. اشرار کسانی هستند که دانسته و یا ندانسته از طریق رفاقت و معاشرت شخص مؤمنی را از پیروی ندای ایمانش باز می‌دارند و بین او و خدایش حائل می‌گردند. حال به لوح رئیس برمی‌گردیم، حضرت بهاءالله در این لوح مبارک عالی‌پاشا را به خاطر مظالمی که بر اصحاب و زنان و کودکان بی‌گناه وارد و شرایط سخت و شدید زندان را به آنان تحمیل نموده بود ملامت می‌کنند و مصائب وارده بر نفس مقدس خود و همراهانشان را در آن قلعهٔ مُحَصَّنَه بر می‌شمارند، رفتار غیر انسانی مأمورین زندان را با مهاجرین در شب اول ورود که حتی از دادن غذا و آب به آنان امتناع نمودند و سبب ایجاد ناراحتی شدید مخصوصاً بر مادران و اطفال شیرخوار شدند یادآور می‌شوند و داستان تأثیر انگیز دو برادر نازنین را که در اثر شرایط سخت و ناگوار زندان دست در آغوش هم به عالم باقی شتافتند ذکر می‌فرمایند، مراتب عشق و اخلاصی که دو تن از اصحاب در برابر جلوگیری مأمورین از همراهی با آن جمال بی‌مثال از خود نشان دادند می‌ستایند و به سایر مظالم و محرومیت‌هایی که بدون هیچ دلیل مَوْجِبِه بر زندانیان بی‌گناه تحمیل شده بود اشاره می‌کنند. آن حضرت تصریح می‌فرمایند که مصائب و بلاها هر اندازه هم که سخت باشد هرگز نخواهد توانست مؤمنین را تحت تأثیر قرار دهد چه که آنان به ایثار جان در سبیل محبوب جانان مشتاق و آرزومندند.

حضرت بهاءالله به عالی‌پاشا منذکر می‌شوند که اگر وی از نسایم تقدیس که از سوی عرش جلال آن حضرت وزیده، زنده می‌شد به نحوی مُتَقَلِب می‌گشت که تمام عالم را پشت سر می‌گذاشت و آرزوی عزلت در یکی از حَجَرَاتِ سِجْنِ اعظم را می‌نمود. آن حضرت داستانی از روزهای کودکی خود بیان می‌کنند و به نحوی مُهَيِّج و بدیع بی‌ثباتی و بیهودگی زندگی تَرابی را تصویر می‌فرمایند، او را نصیحت می‌کنند که به قدرت و عظمت ظاهری خود که زودگذر است متکی نباشد، هم‌چنین عظمت ظهور مبارک را آشکار می‌کنند و ناتوانی پاشا را از خاموش کردن شعلهٔ امرالله گوشزد می‌نمایند، او

* حاجی جعفر تبریزی که گلری خود را به‌حسب خود برید (جلد ۲ صفحات ۷-۲۲۴) و عدلغفر که از فرط ناامیدی خود را به‌مریا انداخت (جلد ۲ ص ۴۲۲).

را به خاطر بی عدالتی هائی که مرتکب شده ملامت می کنند و بیان می نمایند که روح الله از مظالم او به نوحه درآمده، ارکان عرش الهی مرتعش شده و قلوب حبیبان رحمانی به لرزه افتاده است. جمال مبارک همچنین عالی پاشا را به صراحت انذار می فرمایند که عذاب الهی و مجازات آسمانی از هر جهت بر او نازل خواهد شد و اضطراب و اغتشاش، دولت و ملت را فرا خواهد گرفت و بالأخره تأکید می فرمایند که قهر الهی چنان او را احاطه خواهد نمود که مجال توبه از مظالمی که مرتکب شده نخواهد یافت و فرصت اصلاح اعمال سوش را نخواهد داشت.

میرزا آقاخان کاتب حضرت بهاءالله در باره بیان اخیر از هیکل مبارک سؤال کرده بود که اگر عالی پاشا تغییر روش بدهد و به راستی راه توبه در پیش گیرد چه سرنوشتی در انتظارش خواهد بود جمال مبارک در جواب با تأکید فرموده بودند که آنچه در لوح رئیس نازل شده به نحو اجتناب ناپذیری تحقق خواهد پذیرفت و اگر جمیع اهل عالم اجتماع و اتفاق کنند قادر بر تغییر یک حرف از عبارات آن لوح نخواهند بود.

معجزات

حضرت بهاءالله در لوح رئیس بیان می کنند که در گالیولی به وسیله یکی از مأمورین مسئول پیامی شفاهی به سلطان عثمانی ارسال داشتند و آن مأمور قول داده بود که آن پیام را به سلطان برساند. جمال مبارک در این پیام از سلطان خواسته بودند که چند دقیقه روبرو با آن حضرت ملاقات نماید تا آن حضرت حقایق رسالت خود را برایش آشکار فرمایند. هیکل مبارک در آن پیام اعلام نموده بودند که حاضرند هر آنچه سلطان برای اثبات حقیقت ظهورشان حجت داند ظاهر کنند و اگر آن خواسته به قدرت الهی به انجام رسید سلطان همه اسیران بی گناه را از زندان آزاد نماید.

جمال اقدس ابهی بیان می کنند که تنها دلیل این پیشنهاد آن بوده که در میان این اسیران جمعی زنان و کودکان بی گناه وجود داشتند که قربانی ظلم و ستم شده و دچار شکنجه و آزار گشته بودند. آن حضرت یادآور این اصل اساسی می شوند که در شأن حق نبوده و نیست که حقایق خود را بر خلق

اثبات کند چه که جمیع خلق از برای پرستش و اطاعت حق خلق گشته‌اند با وجود این، جمال مبارک در این مقام آمادگی خود را برای اتمام حجّت به سلطان اعلام فرمودند تا شاید نفوس بی‌گناه از زیر بار شکنجه و آزار رهائی یابند. ولکن نه سلطان به این اتمام حجّت جوابی داد و نه آن مأمور نتیجه را به اطلاع جمال مبارک رسانید.

این نخستین بار نبود که حضرت بهاء الله آمادگی خود را برای اثبات حقایق رسالت خویش به ارباب قدرت و شوکت اعلام می‌نمودند. آن حضرت اتمام حجّت مشابهی در لوح سلطان* به ناصرالدین شاه فرمودند که از طرف او و علماء بی‌جواب ماند.

در موقعیت دیگر هنگامی که جمال مبارک در بغداد تشریف داشتند علمای شیعه از آن حضرت تقاضای معجزه نمودند هیکل مبارک با این خواسته علماء موافقت فرمودند به شرط این که اگر معجزه‌ای که طلب کرده بودند انجام شد به حقایق ظهور مبارکشان گردن نهند. این بار هم علماء را ترس فراگرفت و از دنبال گیری مطلب گذشتند. داستان این اتمام حجّت در نخستین جلد این کتاب به تفصیل مذکور گردیده است.**

حضرت بهاء الله در چنین مواردی همواره یادآور گشته‌اند که سزاوارندگان الهی نیست که خدا را امتحان کنند بلکه این حق پروردگار است که بندگان خود را آزمایش نماید و اگر انسان به فکر امتحان مظهر ظهور حق بیفتد به یقین خود را در وضعیت بدی گرفتار خواهد یافت.

مسئله معجزات یکی از مسائلی است که بیش از سایر مسائل در ظهور پیامبران الهی مورد بد فهمی و سوء تفاهم قرار گرفته است. پیروان اکثر ادیان، معجزاتی را به پیامبران خود نسبت می‌دهند و این اعتقاد به معجزات از مطالعه کتب آسمانی ادیان قدیم و از احادیثی که به مرور زمان از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته ناشی می‌شود. رؤسای ادیان کوشیده‌اند معجزات را به عنوان یکی از مهم‌ترین دلایل حقایق شرایع خود معرفی کنند. در نتیجه پیروان هر دینی پیامبر خویش را به صورت شخصی که هاله‌ای از نور اطراف سرش را احاطه

* جلد ۲ ص ۳۴۴.

** جلد ۱ ص ۱۶۱.

کرده و برای اثبات مقام خویش به اجرای اعمال خارق العاده و اعجاز آمیز دست زده می‌شناسند. در حالی که مطالعه دقیق داستان زندگی انبیای الهی و بررسی کتب مقدسه آنان خلاف این امر را نشان می‌دهد. پیامبران یزدان هرگز معجزات را دلیل اعتبار رسالت خود قرار نداده‌اند. آن‌ها کمال مقدسه حامل پیام الهی هستند و رسالتشان تربیت و تعالی ارواح مردمان است. کلام آنان از قدرتِ خَلْق‌ه بهره‌مند است که مهم‌ترین وسیله برای تجدید حیات و احیای عالم انسانی به‌شمار می‌رود.

عقیده بهائیان در باره معجزات بر این اساس استوار است که مظاهر مقدسه الهیه قدرت و اختیارشان از خداوند قادر متعال ناشی می‌شود. آنان مظاهر صفات و نشانه‌های عظمت و جلال حق در عالم خلق می‌باشند و به همین سبب بر آنچه که اراده کنند قادرند و حتی می‌توانند قوانین طبیعت را بشکنند و کارهای خارق العاده به‌عنوان معجزه انجام دهند زیرا خداوند متعال که واضع قوانین طبیعت است اگر اراده کند البته بر تغییر آن‌ها نیز قادر و تواناست. تردید در این مسئله در حقیقت در حکم نسبت دادن ضعف به آن منبع قدرت و عظمت است. بنابراین پیروان حضرت بهاءالله منکر امکان انجام معجزات به وسیله انبیای الهی نیستند و لکن بر این اعتقادند که این معجزات اگر هم انجام شود تنها برای شاهدین عینی آن‌ها می‌تواند برهان معتبر شناخته شود و دلیل نهانی و قاطع بر اصالت و اعتبار رسالت فرستاده خداوند نیست زیرا هیچ کس نمی‌تواند ثابت کند که معجزه‌ای که به یک فرستاده حق نسبت داده می‌شود واقعاً انجام گرفته است. از سوی دیگر باید توجه نمود که بعضی از معجزات که در کتب آسمانی مذکور گشته مانند احیای مردگان، درمان مجذومین و عروج به آسمان، معانی روحانی دارند. حضرت بهاءالله معانی واقعی و معنوی این اشارات را در الواح مقدسه به‌ویژه در کتاب ایقان به تفصیل تشریح فرموده‌اند.

میان حقیقت و اعتقاد تفاوت بسیاری وجود دارد. در این جهان چیزهای زیادی موجود است که وجودشان به اثبات رسیده و هیچ کس منکر آن‌ها نبوده و نیست. مثلاً وجود دریا در کره زمین، حقیقت اثبات شده‌ای است و همه حتی نفوسی که آن‌را ندیده‌اند به وجود آن معترفند. ولی اعتقاد به چیزی

که ممکن است از طرف شماری از مردم مورد انکار قرار گیرد مسئله متفاوتی است. یک چنین اعتقادی نمی‌تواند به‌عنوان شاهد واقعی مورد استناد قرار گیرد چه که اعتبار آن ممکن است مورد انکار واقع شود حتی اگر آن عقیده در مقام خود درست باشد. معجزات نمونه‌ای از این گونه اعتقادات هستند. مثلاً مسیحیان معتقدند که حضرت مسیح معجزات بسیاری نموده‌اند ولی چون مردم زیادی منکر آن‌ها شده‌اند این معجزات نمی‌توانند واقعیت حقیقی محسوب شوند اگرچه ممکن است واقعاً به‌ظهور رسیده باشند.

در ایام اولیّه امر بهائی، دین در جامعه انسانی نیروی عظیمی بیش از آنچه که امروز دیده می‌شود به‌شمار می‌رفت و نفوذ عمیقی در قلوب و افکار نفوس داشت. در چنین زمانی مردم در مذاکره با بهائیان طالب استدلالات دینی بودند و یکی از سؤالات اساسی آنان در مورد معجزات بود. بسیاری از مردم کورکورانه به آن اعتقاد داشتند و کار مبلغین بهائی این بود که اهمیت و حقیقت واقعی آن را در ادیان به آنان تفهیم نمایند. ولی ناگفته پیداست که وقتی اعتقاد با تعصب و تقلید همراه گردد تفهیم و تشریح مطلب کفایت ننماید. به این دلیل است که بعضی از مبلغین بهائی هنگام گفتگو با نفوس متعصب که اعتقادشان بر اساس موهومات استوار بود در ابتداء طوری صحبت می‌کردند که آنان خود به توخالی بودن عقایدشان پی‌برند و بعد پیام حضرت بهاءالله را ابلاغ می‌نمودند. این روش غالباً در هدایت نفوسی که از صمیمیت و خلوص قلب بهره داشتند مؤثر بود و سبب می‌شد که آنان نور حقیقت را با چشمان خود مشاهده نمایند.

به عنوان نمونه در این‌جا شرح گفتگویی که بین حاجی محمد طاهر مالعیری* یکی از مؤمنین اولیّه و یکی از مبلغین مسیحی در یزد انجام گرفته نقل می‌شود. طاهر مالعیری داستان این گفتگو را در کتاب خاطرات خود چنین مرقوم داشته است:

چند سده قبل، کشیش انگلیسی ... برای تبلیغ امر حضرت مسیح سفری به یزد آمده بودند بنده به اتفاق دو نفر از احباب به دیدن ایشان رفتم. پس

* والد نویسنده کتاب - برای اطلاع بیشتر به جلد ۱ ضمیمه ۲ مراجعه شود.

از مذاکرات متفرقه بنده از ایشان پرسیدم که شما از امر حضرت بهاء الله چه فهمیده اید؟ جواب دادند که من از امر بهاء الله چیزی نفهمیده ام. عرض کردم از امر حضرت مسیح چه فهمیده اید؟ جواب دادند آه ما از امر حضرت مسیح همه چیز فهمیده ایم. عرض شد ممکن است از آنچه فهمیده اید قدری به بنده هم حالی کنید؟ جواب دادند بلی چه می خواهی؟ عرض کردم حقاقت حضرت مسیح را برای بنده شرح دهید اظهار داشتند شما که حضرت مسیح را قبول دارید عرض کردم ما از قول حضرت محمد حضرت عیسی را قبول داریم و شما می گوئید حضرت محمد از انبیای کذبه بوده و آنچه گفته تمام دروغ است ما هم حرف شما را قبول می کنیم و این قول را هم دروغ می شماریم خواهشمندم حقاقت مسیح را شما برای ما ثابت کنید. ایشان گفتند آیا شما انجیل خوانده اید عرض کردم بلی گفتند خیلی عجیب است که خوانده اید و حقاقت آن حضرت را نفهمیده اید. عرض کردم شما آن را برای بنده ثابت کنید فوراً انجیل برداشته قدری از معجزات آن حضرت را برای بنده تلاوت نمودند. عرض کردم از خواندن شما چیزی نفهمیدم و خواهش می کنم به دلیل عقلی امر آن حضرت را اثبات بفرمائید. گفتند ما به غیر از آنچه در کتاب نوشته طور دیگر نمی توانیم اثبات کنیم. عرض کردم از حضرت محمد معجزات بسیار نقل می کنند جواب دادند تمام دروغ است. عرض کردم امت یهود هم منکر معجزات حضرت مسیح هستند و عیناً در حق شما همین نسبت را می دهند گفتند یهود دشمن مسیحیان هستند و هر چه در حق مسیح می گویند دروغ محض است. عرض کردم امت اسلام همه می گویند چون شما متکرر امر حضرت رسول هستید بنابراین هر نسبتی بدهید عاری از حقیقت است. جواب دادند آنچه امت اسلام به ما نسبت می دهند دروغ است. عرض کردم امت زردشت هم برای حضرت زردشت معجزاتی نقل می کنند گفت آن ها هم دروغ است. عرض کردم اگر فی الحقیقه شخصی بخواهد حقیقت امر حضرت مسیح را بفهمد چه قسم باید بفهمد؟ جواب دادند به همین معجزات. عرض

کردم آیا معجزات را ندیده می شود قبول کرد؟ و آن را حجت قرار داد؟ گفتند بلی. عرض کردم آیا معجزات حضرت محمّد را هم ندیده می شود قبول کرد؟ جواب دادند خیر ندیده نمی شود قبول کرد. گفتیم جهت چه چیز است که معجزات حضرت مسیح را ندیده می شود قبول کرد ولی معجزات حضرت محمّد را ندیده نمی شود قبول کرد؟ جواب دادند که حضرت محمّد از انبیای کذب بود و هر چه معجزه به ایشان نسبت می دهند دروغ است عرض کردم آیا معجزات حضرت زردشت را ندیده می شود قبول کرد؟ گفت خیر گفتم به چه علت؟ گفتند برای این که حضرت زردشت از انبیای حقه نبودند. گفتیم طایفه بهائی از حضرت باب نقطه اولی که در شیراز ظهور فرمود معجزاتی نقل می کنند آیا معجزات ایشان را ندیده می شود قبول کرد؟ جواب دادند من خیال می کنم طایفه بهائی راستگو باشد اما نمی شود ندیده قبول کرد. گفتم چطور است که این قول را از احدی بجز امت مسیح ندیده نمی شود قبول کرد؟ جواب دادند من دیگر نمی دانم چطور است. عرض کردم آیا شما به غیر از معجزات حجت دیگری ندارید که باعث یقین ما گردد جواب دادند خیر. عرض کردم شما کشیش این امت هستید اگر نتوانید اثبات حقایق حضرت مسیح نمائید سایرین چه خواهند گفت؟ گفتند ما به غیر از معجزات چیز دیگری نداریم که به شما نشان بدهیم اگر شما چیزی از حضرت بهاء الله دارید که از معجزات مسیح بالاتر باشد بسم الله بفرمائید نشان بدهید. عرض کردم مادامی که شما حضرت مسیح را به حقیقت شناسید و حجت آن حضرت را فقط معجزات ندیده که از اثباتش عاجزید بدانید حضرت بهاء الله را نمی توانید بشناسید. گفتند پس حجت غیر از معجزات چیست؟ گفتم ما اهل بهاء حجت مظاهر الهی را چیزی می دانیم که در همه روی زمین کسی نتواند آن را انکار نماید و تمام ملل ارض اقرار و اعتراف بر حجت آن بکنند. گفتند بسیار خوب آن چه چیز است؟ عرض کردم بنده نگفتم که من می دانم مقصود بنده این بود که حجت مظهر ظهور باید چیزی باشد که احتمال کذب در آن

نرود و احدی نتواند آنرا انکار نماید. معجزات حضرت محمد که حجت طایفه اسلام است شما گفتید دروغ است معجزات حضرت زردشت را گفتید دروغ است معجزات حضرت باب را گفتید ندیده نمی شود قبول کرد پس معلوم شد که معجزات حجت نمی شود چه که معجزات حضرت مسیح را طایفه بنی اسرائیل و امت زردشت و طوائف و ثنیون کلاً منکرند جز طایفه اسلام که ایشان را هم قبول ندارید پس امری که حقیقتش معلوم نیست و انسان یقین بر وقوعش ندارد دلیل نمی شود. فرمودند بسیار خوب من هم قول شما را قبول دارم پس چه چیز است حجت بالغ؟ عرض کردم بنده مطلبی را می گویم به بینید درست است یا خیر گفتند بسیار خوب. عرض کردم چیزی که منکر ندارد این است که هزار و نهصد سال قبل شخصی موسوم به عسی برخاست و دعوی نبوت کرد. گفتند خیر عسی دعوی نبوت نکرد عرض کردم پس چه دعوی کرد؟ گفتند دعوی روح الهی. عرض کردم روح الله یعنی چه؟ گفتند یعنی روح او از خدا جدا شده بود و خدای ارواح بود. عرض کردم بسیار خوب هزار و نهصد سال قبل نفسی موسوم به عسی قیام کرد و ادعای روح الهی نمود گفت صحیح است. عرض کردم آیا احدی در روی زمین هست که منکر این بشود نهایت آن که مخالفین آن حضرت می گویند دروغ گفت روح الله نبود اما احدی منکر وجود آن حضرت و ادعای آن حضرت نخواهد شد و آیا احدی هست در روی زمین که بگوید مسیحی در عالم نیست و یا این که این چند صد میلیون مسیحی خلق کلمه مسیح نبود بلکه در اثر تطبیع و زور و پول و یا به قوه سیاسی و سلطنتی به آن حضرت ایمان آوردند. گفتند خیر فی الحقیقه این مطلبی است که هیچ کس نمی تواند انکار کند. عرض کردم آیا بشری مثل جناب عالی یا بنده در عالم یافت می شود که بتواند بدون اسباب و وسائل ظاهره چنین کاری که حضرت مسیح کرد بکند گفتند خیر، بعد پرسیدند محمد چگونه؟* (۸)

* برای مطالعه بقیه داستان به جلد ۲ صفحات ۳۲-۳۱ مراجعه شود.

بزرگ‌ترین معجزه مظهر ظهور الهی این است که به نفوذ کلمه خویش قلوب مردمان را تقلیب می‌کند و مدنیت تازه‌ای تأسیس می‌نماید. هر کلمه‌ای که از قلم یا لسان او صادر می‌شود دارای قدرت خلّاقه است^۹ و از چنان نیروئی بهره‌مند است که جمیع قوای عالم از برابری با قوای حیات بخشی که از آن ناشی می‌شود عاجز و ناتوان می‌باشند. کلام خلّاقه مظهر ظهور چون نسیم بهاری که به‌طور گسترده منتشر و به قلب هر موجود زنده نفوذ می‌کند انقلاب روحانی عظیمی در جامعه انسانی برپا می‌کند که با قوای شکست‌ناپذیرش عوامل و موانع مخالف ساخته بشر را درهم می‌شکند و خلق جدید و مدنیت بدیعی را به‌وجود می‌آورد.

معجزه‌ای از این مهم‌تر نمی‌توان تصور نمود. اهمّیت و عظمت این معجزه که هر ناظر متصفی بر آن شهادت می‌دهد با گذشت زمان از بین نمی‌رود. اما نفوس که از بصیرت روحانی بی‌بهره‌اند و اسیر اوهام خود هستند به مخالفت انبیای الهی برخاسته و از جمله مخالفت‌ها طلب معجزه از آن‌ها بوده‌است.

زمانی که حضرت بهاءالله در عکا اقامت داشتند چهار تن از علمای اسلام که اهل منشاّد یزد بودند عریضه‌ای حضور هیکل مبارک ارسال و در آن برای امتحان آن حضرت خود را به‌عنوان پیروان ازل معرفی نمودند. آن‌ها در این عریضه دو معما ذکر و وعده کردند که در صورتی که حضرت بهاءالله جواب درست به آن دو معما بدهند به رسالت ایشان ایمان آورند. این قسمتی از عریضه آن‌ها است:

سؤال اوّل این است که خبر فوت مرد یا زنی در منشاّد پیشگونی شود و روز و ساعت دقیق و علت فوت او معلوم گردد، نام شخص فوت شده و نام مادرش، نوع لباسش معین گردد و احوال خانواده و خویشان او و همه مشخصات شخص متوفی بیان شود.

سؤال دوم این است که توگلد یک نوزاد و جنسیت او، نام مادر و پدرش و روز و ساعت دقیق توگلد او در سال جاری معین شود... (۹) (ترجمه)

* برای توضیح بیشتر در بقره کلمه‌الله به جلد ۱ و ۲ مراجعه شود.

انسان با فکر محدود و دید کوتاه در برابر خالق خود می‌ایستد و به حال استکبار او را به مبارزه می‌خواند و می‌خواهد که حق بر وفق امیال پست و بیهوده نفسانی او رفتار کند. او به مظهر ظهور الهی اخطار می‌کند که اگر آنچه را که از او به‌عنوان معجزه طلب می‌کند انجام ندهد او را انکار خواهد نمود. این طرز فکر و رفتار در نظر کسی که از بصیرت روحانی بهره‌ای دارد چه اندازه ناگوار و وحشتناک است. سؤالاتی که در این نامه از جمال مبارک شده به همان اندازه که رقت آور است مضحک و شگفت انگیز نیز می‌باشد. در جواب آن‌ها لوح مفصلی از قلم اعلی نازل شده (۱۰) که قسمتی از آن به لسان مبارک و قسمتی به لسان خادم الله است "حضرت بهاءالله در این لوح مبارک نویسندگان نامه را به سبب خودسری و عدم بصیرتشان برای امتحان حق ملامت می‌کنند، حلول یوم الله را اعلام و بیان می‌فرمایند که آثار ظهور مبارکشان عالم را احاطه نموده است حال سرنوشت نفوسی که با وجود ظهور آثار قدرت و عظمت حق در جمیع جهات در جستجوی دلیل و برهانند تا چه حد اسفناک خواهد بود. امروز فی الحقیقه روز سؤال نیست بلکه روز استماع ندای الهی و اقبال به امر حضرت رحمان است. حضرت بهاءالله در این لوح مبارک با نقل آیاتی از قرآن مجید به آنان یادآور می‌شوند که منکرین به ظهور حضرت محمد طلب معجزه از آن رسول اکرم نمودند. آنان از آن حضرت خواستند که ملائک از بهشت بر زمین فرستند، از زمین آب جاری نماید، آسمان را پاره پاره کند، خانه‌ای از طلا بسازد، به آسمان عروج کند و کتابی با خود بیاورد و بسیاری چیزهای دیگر از این قبیل. مطالعه دقیق قرآن عکس العمل حضرت محمد را در برابر این خواسته‌ها به روشنی نشان می‌دهد. جواب آن حضرت به تمام این خواسته‌های نامعقول این بود که دلیل عمده رسالتشان نزول کلام خداوند بود.

* بعضی از الواح حضرت بهاءالله بمنحوی ترکیب شده که قسمتی از لوح از لسان خادم می‌باشد ولی در حقیقت تمام آن به وسیله حضرت بهاءالله طوری دیکته شده که بمنظر برسد به وسیله خادم ترکیب شده است، بنا براین تمام کلمات صلاحه در لوح از خود حضرت بهاءالله است. برای اطلاعات بیشتر به جلد ۱ صفحات ۴۹-۴۸ مراجعه شود.

حضرت بهاء الله آن چهار عالم منشاد را انذار می کنند که با امتحان خدا سرنوشت شان بمانند سرنوشت منکرین خدا در ادوار گذشته بسیار شوم خواهد بود. نکته جالب در اینجا است که چون این چهار تن خود را از پیروان ازل معرفی کرده بودند جمال مبارک در این لوح آنان را به عنوان ازلی مخاطب قرار داده و در تأیید دلایل رسالت خود به تفصیل به آثار حضرت باب استشهاد فرموده اند. حضرت بهاء الله نه تنها با علم الهی شان که بر جمیع اشیاء عالم احاطه داشت به خوبی از هویت واقعی آن چهار تن آگاه بودند بلکه به ظاهر هم، آن حضرت و اصحابشان به خوبی می دانستند که ازل در منشاد چنین پیروانی نداشت. بعضی از مؤمنینی که آن زمان در عکا می زیستند^۱ خود از اهالی منشاد بودند و این چهار تن را به خوبی می شناختند و از هویت آن ها آگاه بودند.

این جا است که مظهر الهی با توسل به ناآگاهی و ندانستن حقیقت، انسان را امتحان می کند. اینجاست که او علم و عظمت خود را از چشم مردم پنهان می کند تا اشخاص بد نتوانند به ساحت تقدیس او راه یابند و با افراد خوب در یک ردیف قرار گیرند و اینجاست که انسان در اراده اش آزاد گذاشته می شود تا هر راهی را که می خواهد اختیار نماید و به صورت عروسک خیمه شب بازی که از بالا هدایت می شود در نیاید.^۲ حضرت بهاء الله با مخاطب ساختن صاحبان عربیضه به عنوان پیروان ازل در حقیقت آنان را به امتحان می کشاند. در واقع یکی از آن چهار تن به قراری که معلوم گشته تمایل قلبی خود را به امر بهائی به چند نفر از احناء در خفا اعلام کرده بود ولیکن با ملاحظه این لوح که آزمایشی برایش بود لغزید و ایمانش را به کلی از دست داد.

امتحانات الهی

امتحان از سنت های اساسی خلقت است. امتحانات حتی در این جهان مادی هم وجود دارند. از جمله ملاحظه می کنیم که هر شیئی تا وقتی ساکن است

* مقصد سال ۱۸۸۵ است.

** صفحات ۲-۳ این جلد نیز ملاحظه شود.

امتحانی در میان نیست ولی به مجرد حرکت تولید مقاومت می شود که در حقیقت نوعی امتحان در عالم طبیعت محسوب می گردد. هر چه حرکت تندتر باشد مقاومت در مقابل آن بیشتر خواهد بود. مثلاً هواپیماهای جدید که با سرعت بیش از سرعت صوت پرواز می کنند در اثر سرعت زیاد با چنان مقاومتی روبرو می شوند که بدنه شان از شدت حرارت فرمز می شود.

این جریان در مفاهیم روحانی هم صادق است یعنی خداوند هم بندگان خود را امتحان می کند. در قرآن چنین نازل شده است:

و لنبولنکم بشيء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانسف والثرات... (۱۱)^۰

حضرت بهاء الله در بسیاری از آثارشان در باره امتحانات صحبت می کنند و مخصوصاً بیان می فرمایند که در این دور مبارک خداوند با ظهور خویش حتی انبیاء و اولیای الهی را در معرض امتحان قرار داده است. از جمله چنین می فرمایند:

تالله الحق تلک ایام امتحن الله کلّ النّسین و المرسلین ثمّ الدّین هم کانوا خلف سرادق العصمة و فسطاط العظمة و خباء العزة (۱۲)

وقتی فردی به امر الهی اقبال می کند بدون این که خود متوجه شود به روش های مختلف مورد امتحان قرار می گیرد. هر بار که در امتحان موفق می شود بصیرت روحانی بیشتری پیدا می کند و ایمانش قوی تر می گردد. به خدا نزدیک تر می شود و به سطح عالی تری از خدمت ارتقاء می یابد و در دفعات بعد در معرض امتحانات شدیدتر قرار می گیرد. اگر به سبب پیروی از نفس و هوی که خطرناک ترین شکل دل بستگی به دنیای فانیست نتواند در آن ها موفق شود از قدرت ایمانش کاسته می شود و حتی ممکن است آن را به کلی از دست بدهد. نفوس بسیاری در میان مبلّغین برجسته امر بودند که در خدمت امر الهی و دفاع از شریعت ربّانی در برابر دشمنان به موقّقت های عظیمه نائل شدند و لکن هنگام وزش اریاح امتحان، ریاکاری و جاه طلبی

* کلمه ثمرات در اینجا به معنی بازماندگان یا اولاد است و مفهوم عبارت را می توان به عنوان از دست دادن جان خود و فرزندانی تعبیر نمود.

خودسرانه‌شان آشکار گشت، از خلعت ایمان محروم و سرانجام به مرگ و قنای روحانی دچار گردیدند.

کیفیت امتحاناتی که بر مؤمنین وارد می‌شود ممکن است در هر عصر و زمانی متفاوت باشد. در دوران حضرت باب، حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء امتحانات بیشتر به صورت تَضییقات و شهادت بود. در آن روزها مؤمنین اغلب در موقعیتی قرار می‌گرفتند که یا می‌بایست ایمانشان را در ملا عام انکار می‌کردند و یا جانشان را در راه امر ایثار می‌نمودند. ولی دست قدرت الهی به آن یاران جانفشانشان چنان قدرتی داده بود که اکثرشان تا آخرین لحظه حیات، پای استقامت فشرده و در کمال شجاعت و قهرمانی شربت شهادت نوشیدند.

حال در عصر تکوین دور بهائی، امتحانات وارده بر یاران الهی از دو جا ناشی می‌شود یکی از جَناب از جامعه بهائی است و آن زیستن با اصول بهائی در دنیای پر فساد است. که از نظر روحانی ورشکسته و در زیر نفوذ تمام عوامل مضرة یک تمدن فاسد و رو به زوال قرار گرفته است. در چنین جامعه‌ای که به سرعت به سوی انهدام پیش می‌رود بهائیان باید بیاموزند که سرور، دلگرم و امیدوار باشند و به منظر جمال مبارک در باره دنیای آینده ناظر شوند و هیکل خود را به طراز اصول حیات بهائی زینت دهند. زندگی بر طبق تعالیم بهائی در چنین جامعه منحط و فاسد خود امتحان بزرگی است که هر فرد بهائی به ناچار باید از آن بگذرد.

عاجل دوم در امتحانات وارده بر احواء در داخل جامعه بهائی است. مؤمنین اولیه که در عصر رسولی زندگی و خدمت می‌نمودند معمولاً از این گونه امتحانات که بر افراد نسل حاضر و آینده وارد می‌شود در امان بودند زیرا آن نفوس مقدسه که با مظهر ظهور کلی الهی و مرکز میثاق امر بهائی ارتباط مستقیم داشتند، با رَحیق بیانات عالیات آن ذوات مقدسه سرمست بودند و در نتیجه خود را به کلی فراموش کرده و با عشق و انجذاب‌شان به صورت قهرمانان روحانی آن عصر مبعوث گشتند. در چنین شرایطی دلیلی برای سوء تفاهم و احساس ناخوشایند وجود نداشت چه که خدمات و فعالیت‌هایی که

امروزه به صورت دسته جمعی در جامعه بهائی انجام می گیرد در آن زمان موجود نبود.

ولی حال در عصر تکوین دور بهائی، یاران الهی در جوامع بهائی با هم و در کنار هم خدمت می کنند. تشکیلات نظم اداری بهائی که حال در مرحله چنین است امتحانات زیادی به وجود می آورد زیرا که افراد بسیاری از طبقات مختلفه جامعه بشری، فقیر و غنی، پیر و جوان، عالم و بی سواد، کار آزموده و تازه تسجیل را در بر می گیرد. این نفوس باید در کنار هم و با یگانگی برای پیشرفت امرالله کار کنند و البته خدمت در چنین جامعه ای که نمونه و هسته مرکزی جامعه جهانی آینده است همیشه خالی از امتحان نبوده نیست.

بنابراین در عصر حاضر بزرگترین امتحان برای یک فرد بهائی ممکن است از این ناشی شود که وی نتواند در داخل تشکیلات نظم اداری و یا در رابطه با آن با روحیه مناسب و روش صحیح خدمت کند. مشکل اساسی ممکن است فقدان درک کافی در باره کیفیت و اهمیت مؤسسات امری باشد. از رسوم و سنن ادیان گذشته این عقیده ایجاد شده که مؤسسات مذهبی تشکیلاتی بشرساخته هستند که به تعالیم اصلی پیامبر افزوده شده اند. این طرز فکر ممکن است هنگام مطالعه تعالیم بهائی بطور ناخود آگاه زمینه نامناسبی در ذهن افراد ایجاد کند و سبب شود که آنان از درک این حقیقت غافل شوند که بر خلاف ادیان گذشته حضرت بهاءالله مؤسس آئین بهائی خود مؤسسات نظم اداری امرالله را چون قسمتی از شریعت الله تأسیس نموده و مبادی اداری امر از مبادی روحانی آن غیر قابل انفکاک می باشد.

عامل دیگری که این درک و تصور اشتباه از آن ناشی می شود تشکیلات اداری دنیای خارج است که در آن تأسیسات بشرساخته به صورت مراکز اصلی نفاق و اختلاف در اجتماع امروزی درآمده اند. این طرز فکر اعم از این که از ادیان قدیمه و یا از تشکیلات سیاسی و اجتماعی عصر حاضر ناشی شده باشد چنان در مغز نفوس ثابت و استوار گشته که بطور ناخود آگاه موانعی در برابر آنها برای درک صحیح حقیقت نظم اداری بهائی ایجاد کرده است. بنابراین برای از بین بردن کامل اثر این افکار غیرعقلانه نیاز شدیدی به مطالعه دقیق و عمیق حقایق اساسی امر بهائی موجود است.

مؤسسات نظم اداری، ارگان‌های غیر قابل انفکاک دیانت بهائی هستند زیرا اصول اساسی آن‌ها به وسیله خود حضرت بهاء الله تأسیس و به وسیله حضرت عبدالبهاء تبیین گردیده است. * حضرت ولی امر الله نیز آرکان این مؤسسات را مرتفع و وظایف آن‌ها را تشریح نموده‌اند. آن حضرت در توصیف ماهرانه خود از تولد نظم اداری بهائی، پیدایش آن را چنین خلاصه می‌فرماید:

قوة قدسیة الهیة که در سنه ستین در شیراز تولد یافت و در ارض طاه نبغان جدید حاصل نمود و شعله‌اش در مدینه الله و ارض سر مرتفع گردید و نفحات مسکینه‌اش عالم را معطر و اقطار شاسعه جهان را معبر ساخت اکنون با طلوع عصر تکوین در مشروعات و مؤسسات بهیمة این آئین نازنین که به منزله مجاری و قنوات جهة ایصال فیض نامتاهی الهی به جهان بشری است حلول نمود و بر قوت و اتقان بیفزود. (۱۳)

این بینش وسیع و نافذ حضرت ولی امر الله، مبین مصون از خطای کلمه الله، به صراحت و سادگی ارتباط بین شریعت حضرت بهاء الله و نظم اداری امر الله را آشکار می‌سازد. این بیان مبارک به روشنی نشان می‌دهد که مؤسسات نظم اداری بهائی تشکیلات اضافی ساخته شده به دست بشر نیستند بلکه مجاری الهی هستند که از طریق آن‌ها قوای نافذ صادره از ظهور حضرت بهاء الله در عالم بشر جریان پیدا می‌کند.

در این نظم اداری مؤسسه جلیله عدل اعظم چون تاج و تاج و تاج قرار دارد که عالی‌ترین مؤسسه امر بهائی است بر هر فرد بهائی لازم است که قدرت و اختیار این معهد اعلی را قبول کند و به این بیان مبارک حضرت عبدالبهاء که آنرا مصدر کل خیر و مضموناً من کل خطا (۱۴) معرفی می‌نماید معتقد باشد. این یکی از حقایق اساسی امر بهائی است که هر فردی در موقع تصدیق امر قلباً آن را می‌پذیرد. در حقیقت هیچ بهائی مؤمنی هرگز اختیارات یا مصون از خطا بودن این معهد اعلی را که تحت حفظ و صیانت حضرت اعلی و حضرت بهاء الله است مورد سؤال قرار نمی‌دهد.

* به فصل ۱۴ مراجعه شود.

ولکن امتحان اغلب هنگام خدمت در مؤسسات محلّی و یا ملی پیش می‌آید. به عنوان مثال در وقت مشورت، اعضای این تشکیلات شاید بدون این که خود بدانند در معرض امتحان قرار می‌گیرند. اصول و موازینی که باید در حین مشورت بر اعمال و ثبات اعضای محفل شور حاکم باشد به راستی بسیار عالی و بدیع است. حضرت عبدالبهاء ضمن بیانات مبارکه زیر بعضی از این موازین عالیّه را تأکید می‌فرمایند:

اول فریضه اصحاب شور، خلوص نیت و نوراتیت حقیقت و انقطاع از ماسوی الله و انجذاب به نفحات الله و خضوع و خشوع بین اجباء و صبر و تحمل بر بلا و بندگی عتبه سامیه الهیه است... اول شرط، محبت و الفت تام بین اعضای آن جمعیت است که از بیگانگی بیزار گردند و یگانگی حضرت پروردگار آشکار کنند زیرا امواج یک بحرند و قطرات یک نهر، نجوم یک افقند و اشعه یک شمس، درختان یک بوستانند و گل‌های یک گلستان. (۱۵)

اصولی که حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک فوق مقرر می‌نمایند از شرایط اساسی مشورت بهائی محسوب می‌شوند و غیر قابل تغییر و گذشت هستند.* کوتاهی اصحاب شور در بکار بردن این اصول ممکن است جلسه محفل را به صورت میدان نبرد درآورد و پایداری و ایمان آنان را به پیمان الهی هنگام شور بهائی به شدت در معرض آزمایش قرار دهد. نبرد روحانی در قلب انسان وقتی آغاز می‌شود که حسن خودخواهی به میان می‌آید. در چنین وقتی شخص خود را به امتحان می‌اندازد به حدی که نصایح حضرت عبدالبهاء را نادیده می‌گیرد و اجازه می‌دهد که منافع شخصی و یا روش غیر بهائیه نقش او را در شور محفل تحت تأثیر قرار دهد.

عمل به اصول روحانی مشورت باید صادقانه و خالصانه باشد. احساس محبت، یگانگی، صبر، فروتنی، خدمت، خلوص، ادب و سایر خصائل مذکوره در بیانات حضرت عبدالبهاء باید از قلب تراوش کند و تنها در این

* در همین کتب به صفحات ۲-۳۵۲ مراجعه شود.

نفحات ظهور حضرت بهاء الله امر الهی در اثر تضییقات جلوه خواهد نمود

صورت است که شخص می‌تواند در امتحان موفق شود و در نبرد روحانی
پیروز گردد.

فصل سوّم

زندانی عکا

فرمان سلطانی در محکوم کردن حضرت بهاءالله به زندان ابد و انفرادی و ممنوع ساختن آن حضرت از ملاقات با دیگران حتی همراهانشان در ابتدای امر بسیار محکم و شدید اجرا می‌شد. ولی مأمورین زندان به زودی به عظمت مقام، علو شأن و خصایص عالیّه آن وجود مبارک آگاهی یافتند. آنان هم چنین تحت تأثیر شدید رفتارِ محبت آمیز، خصائل و سجایای الهی حضرت عبدالهّاء قرار گرفتند و بطور روزافزون از هدایت و نصیحت آن حضرت استمداد می‌جستند. در نتیجه مأمورین به تدریج روش ملایم‌تری در پیش گرفتند و از محدودیت‌ها کاستند.

به مرور زمان، اصحاب را در قسمت‌های دیگر قشله مسکن دادند. بعضی از آن‌ها وظایف اساسی چون پخت و پز، نظافت، تأمین آب مصرفی و خرید لوازم را بر عهده گرفتند و برخی توانستند در وقت آزاد خود به کار و کسبی مفید مشغول شوند. زمانی حضرت عبدالهّاء از یک نفر مصری به نام حاجی علی مصری^{*} خواستند که به زندان بیاید و صنعت حصیربافی به زندانیان بیاموزد. به تدریج وقتی از محدودیت‌ها تا اندازه‌ای کاسته شد اصحاب اجازه یافتند که با جمال مبارک تماس گیرند و حتی به حضور مبارک مشرف شوند.

^{*} این شخص در نتیجه ارتباط با حضرت عبدالهّاء به‌طور عمیقی به‌امر الهی جذب شد و پسرش که جوانی شرو و یاشی بود خلق جدید شد و در زمره مؤمنین صمیمی در آمد.

نکنه مهمی که در این مقام شایان یادآوری است این است که جمال مبارک چه در زمانی که در سجن بودند و چه در سال‌های بعد از آن، هرگز مقرراتی را که بر ایشان تحمیل شده بود نشکستند. در حقیقت مأمورین زندان بودند که خود از شدت عمل کاستند و این البته در بعضی موارد به تشویق حضرت عبدالبهاء انجام می‌گرفت. داستان انتقال آن حضرت از بیت عبود و اقامت در خارج از دروازه‌های شهر که بعداً خواهیم دید* نمونه بارزی از تسلیم آن حضرت به خواسته‌های دشمنان و یا نفوسی بود که از سوی آنان مأمور مراقبت از وجود مبارک بودند.

گرچه زندان قشله، محیط دردناک و رنج‌آوری برای زندگی بود ولی به‌زودی اصحاب جمال مبارک در اثر هدایت و رهبری حضرت عبدالبهاء توانستند امور روزانه خود را به‌نحوی ترتیب دهند که تا حد امکان شرایط مساعدی برای همه افراد جامعه خود فراهم نمایند. بزرگ‌ترین سرچشمه سرور برای اصحاب نزدیکی به مولایشان بود و جمال مبارک بعضی اوقات به اقامتگاه آنان تشریف می‌بردند و در این موارد اصحاب خوراکی و آشامیدنی ناچیزی که در اختیار داشتند را در طبقِ إخلاص می‌نهادند و از هیکل مبارک پذیرائی می‌نمودند.

مؤمنین مقیم ارض اقدس

لوح مبارکی (۱) از حضرت بهاء الله موجود است که در روز نهم عید اعظم رضوان** در قشله عکا نازل شده است. به‌نظر می‌رسد که این لوح در رضوان سال ۱۸۶۹ یعنی در نخستین عید رضوان از مجموع دو عید رضوانی که جمال مبارک در زندان برگزار فرمودند نازل شده باشد زیرا در آن به‌نام چند تن از مؤمنین اشاره شده که قصد ورود به عکا را داشته بودند ولی مأمورین از ورودشان ممانعت کرده بودند.

* در همین کتاب به صفحات ۴-۴۵ مراجعه شود.

** روزهای بین ۲۱ آوریل تا ۲ مه. به‌مناسبت دوازده روزی که حضرت بهاء الله در سال ۱۸۶۳ در باغ رضوان در بغداد گذراندند و به اصحاب قلیلی که در حضور مبارک حاضر بودند اظهار امر فرمودند.

حضرت بهاءالله در این لوح مبارک بیان می‌فرماید که چگونه در آن روز به وسیلهٔ یکی از مؤمنین دعوت شده بودند که منزلش را به قدم خود مزین و در مراسم برگزاری جشن عید رضوان شرکت فرمایند. اصحاب در آن روز خجسته به راستی از رحیق لقای هیکل مبارک سرمست بودند. میزان آن روز سعی کرده بود با بهترین خوراکی که می‌توانست فراهم کند از هیکل مبارک پذیرائی نماید. حضرت بهاءالله در این لوح به این واقعه اشاره و ضمناً اضافه می‌فرماید که یاران دیگر نیز در ایام عید از آن حضرت دعوت به عمل آورده بودند و هر یک به فراخور توانائی خود خوراکی تهیه نموده و بعضی هم که چیزی در بساط نداشتند تنها با فنجانی چای از آن حضرت پذیرائی کرده بودند.

حضرت بهاءالله در این لوح، اصحاب را مورد عنایت فراوان قرار می‌دهند و دعا می‌فرمایند که آنان در امر الهی ثابت و مستقیم مانند و با هم در نهایت وحدت و یگانگی باشند. در زمان نزول این لوح تنها دو بهائی ایرانی در خود عکا می‌زیستند بعضی از یاران در صدد بودند که وارد شوند و برخی هم در حیفاً اقامت داشتند، جمال مبارک به همهٔ آن‌ها در این لوح اشاره می‌فرماید. دو نفر ساکن عکا یکی محمد جعفر تبریزی ملقب به منصور و دیگری میرزا هادی ملقب به عبدالاحد بود. این شخص دوم، نخستین بهائی بود که به عکا وارد شده بود. حضرت عبدالبهاء پیش از تبعید جمال مبارک او را به آن شهر فرستاده بودند و در نتیجه رابطهٔ ارزنده‌ای از قبل ایجاد شده بود ولی هیچ‌کس تصور بهائی بودن او را نمی‌کرد. این شخص توانسته بود به یاری نمایندهٔ سیاسی دولت ایران در آن شهر دکانی باز کند ولی هنگام ورود جمال مبارک و همراهان به زندان قشله با آنان تماس نگرفت. اما اصحابی که برای خرید لوازم مورد نیاز روزانه به بازار می‌رفتند او را ملاقات کرده و فهمیده بودند که وی بهائی است. به وسیلهٔ این شخص و از طریق دیگر، به زودی خبر ورود جمال مبارک به عکا به اطلاع یاران ایران رسید و چند تن از احبای ایران به عکا سفر نمودند. عبدالاحد به طور مخفیانه بعضی از این مسافران را که توانسته بودند وارد شهر شوند کمک کرد تا به سوی قشله بروند و حتی در بعضی موارد ناچار بود آن‌ها را در پشت دکان خود پنهان کند. مؤمنین باوفای

حضرت بهاء الله که اکثرشان تمام راه را از ایران تا عکا تا پای پیاده طی کرده بودند فقط می توانستند در جلوی قلعه بایستند و آن حضرت را در حالی که دست مبارکشان را تکان می دادند زیارت نمایند. همین زیارت کوتاه کافی بود تا روح شجاعت و ایمان در آن یاران برانگیزد و آنان را به چنان مقامی رساند که آماده و مشتاق ایثار جان در سبیل آن محبوب جانان گردند.

در میان یارانی که در حيفا می زیستند میرزا ابراهیم کاشانی بود* که حرفه مس گری داشت و جمال مبارک در لوحِ رضوان مذکور او را خلیل خطاب فرموده اند. میرزا ابراهیم مؤمن مخلصی بود که به آتش عشق جمال مبارک شعله ور بود و از جمله زندانیانی بود که از بغداد به موصل اعزام شده بودند.** وی به همراه بعضی از خویشان توانسته بود موصل را ترک کند و در شهر حيفا مسکن گزیند. در آن زمان، ورود به عکا برای بهائیان بسیار دشوار بود ولی او توانست چندین بار به عنوان فروش لوازم مسی به آن شهر وارد شود و به این ترتیب رابطه مهمی بین حضرت بهاء الله و اجنباء محسوب می شد.

یکی دیگر از مؤمنین که در لوح رضوان مورد اشاره قرار گرفته شخص مُسئی به نام اَشْمَادِ اَشْمَاعِیل بود که شعله عشق جمال مبارک در قلبش به شدت فوران داشت. او معمار پرتجربه ای بود که برای مأمورین دولتی در ایران کار کرده بود ولی وقتی به نام بابی شناخته شد ناچار شد کار خود را ترک کند. وی سپس به بغداد رفت و به انجام کارهای ساختمانی بیت مبارک حضرت بهاء الله*** مفتخر شد و هنگامی که یازان بغداد به موصل تبعید شدند او توانست به عکا سفر کند و با وجود گهولت و پیری تمام راه را پیاده پیمود تا مقابل سجن اعظم رسید و در کمال شور و اشتیاق منتظر آن بود که وجه مولای محبوب خود را از آن طرف خندق زیارت کند.

ولی افسوس که به علت پیری و ضعف یتانی توانست دست مبارک حضرت بهاء الله را که از یکی از پنجره های سجن تکان می دادند ببیند. این صحنه بسیار اسفناکی بود که او را به گریه انداخت و گریه او سبب شد که

* به تذکرة الوفاء ص ۸۲ مراجعه شود.

** به جلد ۲ صفحات ۵۲-۲۴۹ مراجعه شود.

*** به جلد ۱ صفحات ۲۲۸-۹ مراجعه شود.

افراد عائله مبارک و نفوس دیگری که ناظر این جریان تأثرانگیز بودند نیز بر حال زار او گریستند. می‌گویند حضرت بهاءالله در آن موقع به رفع محدودیت‌های موجود به قدرت غالبه الهی و امکان تشرف قریب‌الوقع احباء اشاره فرموده بودند.

البته زائرین بهائی تا قبل از ترک جمال مبارک از قشله عسکریه در سال ۱۸۸۷ نمی‌توانستند آزادانه حضور هیکل مبارک مشرف شوند و در دورانی که آن حضرت در زندان تشریف داشتند رسماً هیچ کس نمی‌توانست از خارج وارد و به حضور مبارک مشرف شود. ولی به تدریج که از محدودیت‌ها کاسته شد مأمورین غالباً این امر را نادیده می‌گرفتند و حتی در مواردی ورود بعضی از زائرین را تسهیل می‌نمودند.

استاد اسماعیل سرانجام توانست به زندان وارد شود و در زمان کوتاهی که در آنجا بود به بقای مولای خود فائز گردید. محل اقامت معمولی او در ارض اقدس غاری در کوه کرمل بود و از راه دوره گردی امرار معاش می‌نمود. او در سینی کوچکی که همراه داشت سوزن، انگشترانه و اشیاء کوچک دیگر می‌فروخت و گرچه در فقر می‌زیست ولی در نهایت سرور بود و قلبش از احساس تقرب به مولایش مملو از مسرت و جهور بود.

استاد اسماعیل وقتی با سینی کهنه کوچک خود در کوچه و بازار می‌گشت قلبش با حضرت بهاءالله در راز و نیاز بود بعضی اوقات هم برای این که احساس نزدیکی بیشتر به مولایش کند در اطراف سجن مبارک راه می‌رفت. یک‌وقتی حضرت بهاءالله از پنجره زندان او را مشاهده نمودند. آن حضرت آشهز خود حسین آشهچی را که برادرزاده استاد اسماعیل بود صدا کردند و از او پرسیدند که آیا هرگز سینی دوره گردی عمویش را دیده است وقتی او عرض کرد که ندیده است جمال مبارک با لحن شوخی و مزاح گفتند که اگر عینک به چشم می‌گذاشت می‌توانست از فاصله دور عمویش را که چند سوزن زنگ زده در یک طرف و چند انگشترانه زنگ زده را در طرف دیگر سینی خود حمل می‌کند ببیند. حضرت بهاءالله اغلب مراتب انقطاع استاد اسماعیل را از شئون دنیا و شاکر بودن او را از حضرت مولا می‌ستودند.

یکی از نفوسى که جمال مبارک از وی در لوح رضوان ذکر می کنند نیل اعظم است که به عکا سفر کرد ولی پس از ورود او را اخراج نمودند. او که پس از رهایی از زندان اسکندریه به کوی محبوب شتافته بود با وجود این که به لباس مبدل درآمده و خود را به شکل یک بخارانی درآورده بود به وسیله دو نفر از دشمنان جمال مبارک شناخته شد. آنها ورود او را به اولیای حکومتی اطلاع دادند و در نتیجه از شهر اخراج گردید. این دو مرد سید محمد اصفهانی دجال دور حضرت بهاء الله و آقاجان معروف به کچ کلاه بودند.*** گرچه این دو خود را از پیروان میرزا یحیی می دانستند به زندانی شدن در عکا محکوم شده بودند. آنها همراه حضرت بهاء الله و اصحاب به آن قلعه رفتند ولی پس از ورود به زندان به زودی با اولیای امور همدست شدند و مأمورین آنها را به اطاعتی که به دروازه شهر مسلط بود منتقل ساختند. این دو به عنوان جاسوس کار می کردند و هر کس از پیروان حضرت بهاء الله را که می خواست وارد شهر شود تشخیص و ورودش را گزارش می نمودند.

مطابق نامه ای که نیل از عکا به اجای درخش در ایالت خراسان نوشته وی در اواخر ماه اکتبر سال ۱۸۶۸ برای نخستین بار سعی کرده بود وارد آن شهر شود. وی توانسته بود به شهر داخل گردد و سه روز در آن بماند ولیکن قبل از اخراج از شهر موفق به زیارت جمال مبارک نگشته بود.

نیل به بناچار به غارهای کوه کرمل بازگشت و به مدت تقریباً چهار ماه در آن حوالی سرگردان و از دوری مولای محبوبش بی تاب و توان بود. حرارت عشق او به جمال قدم روز به روز بیشتر می شد تا آن که تاب تحمل مفارقت از شهر محبوب خود را از دست داد.

نیل در اواسط فوریه ۱۸۶۹ کوشید برای بار دوم وارد عکا شود. این بار موفق شد مدت بیشتری در آنجا بماند. او میرزا آقاجان و چند نفر دیگر از

* بیشتر بهائیانی که در اربیل سرگونی جمال مبارک به عکا قصد ورود به آن شهر را داشتند برای این که به عنوان بهائی شناخته نشوند، به نوعی تغییر قیافه می دادند.

** به جلد ۱ و ۲ مراجعه شود.

*** به جلد ۲ صفحات ۴۲۱، ۳۴۱ و ۴۱۷ مراجعه شود.

اصحاب را که برای خرید لوازم از زندان بیرون آمده بودند در بازار ملاقات کرد. نبیل در نامه خود ذکر می کند که وی سرانجام در ۱۸ محرم ۱۲۸۶ (۱ مه ۱۸۶۹) به آرزوی قلبی خود که زیارت جمال مبارک بود فائز گردید.

بعضی از زائرین اولیه

نخستین زائرینی که توانستند به حضور حضرت بهاء الله در عکا مشرف شوند حاجی شاه محمد منشادی و حاجی ابوالحسن اردکانی بودند که هر دو از طرف جمال مبارک به ترتیب به القاب "امین البیان" و "امین الهی" ملقب گردیده اند. خدمات این امنای حضرت بهاء الله به قدری درخشان و برجسته بوده که شایسته است داستان زندگانشان در فصل جداگانه ای (فصل چهارم) به تفصیل مورد مطالعه قرار گیرد.

نفس ممتاز دیگری که به قصد تشرّف به عکا وارد ولی به علت شناخته شدن از شهر اخراج شد ملا محمد علی بود که از جانب حضرت بهاء الله بلقب نبیل قائنی ملقب شده است.* این شخص چند سال قبل از اظهار امر حضرت باب افتخار آشنائی با حضرت بهاء الله را در طهران پیدا کرده بود. وی در آن زمان خصائل فوق انسانی آن حضرت را دریافته و یکی از ستایندگان شخصیت آن وجود مبارک شده بود. وقتی نبیل اکبر از عراق به موطن خود قائن باز گشت آشکارا شروع به تبلیغ امر حضرت باب در ملا عام نمود. ملا محمد علی به مجرد شنیدن بشارت ظهور حضرت باب و حضرت بهاء الله به ایمان به امر مبارک فائز شد و اظهار کرد که قبلاً در طهران به حضور جمال قدم نائل شده و در همان زمان عمیقاً تحت تأثیر شخصیت آن حضرت قرار گرفته بود.

دفعه بعد که ملا محمد علی به فیض لقای مولای محبوبش رسید در سجن عکا بود. ابتداء او را از شهر بیرون راندند ولی وی بارها برای ورود به عکا کوشش نمود تا سرانجام وسایلی فراهم شد که توانست به قشله وارد شود و

* این شخص را نباید با آقا محمد قائنی ملقب به نبیل اکبر اشتباه کرد. شرح حیات نبیل اکبر را ممکن است در جلد ۱ صفحات ۱۰۸-۱۰۳ مطالعه کرد. این دو نفس محترم هر دو اهل قائن در استان خراسان بودند.

به حضور مبارک مشرف گردد. عظمت و جلال ساطع از وجود مبارک چنان نبیل قانتی را احاطه کرد که به محض رؤیت جمال مبارک از حال رفت و نقش بر زمین شد.

این نفس نفیس که سالیان دراز در عزت و جلال زیسته بود و مورد تجلیل و تکریم هم‌شهری‌های خود بود حال به چنان فقر و مسکنت دچار گشته بود که به ناچار مانند استاد اسماعیل به فروش سوزن و نخ در شهر ناصره مشغول شده بود. وی به مدت دو سال با فروش سه سوزن در مقابل یک تخم مرغ به زنان ناصره امرار معاش می‌نمود. ملّا محمد علی در این مدت توانست چند تن از مسیحیان شهر ناصره را به امر مبارک هدایت کند.

نبیل قانتی نمونه بارز ایمان و انقطاع بود و همواره در تاریخ امر به عنوان نفس مبارکی که به شناسائی سلطه و اقتدار جمال مبارک قبل از اظهار امر حضرت باب موافق شده بود یاد خواهد شد او در عکا به ملکوت ابهی صعود نمود.

نفس جلیل دیگری که در ایام او کیه مسجوثیت حضرت بهاء الله در قشله عکا به طرز فوق‌العاده‌ای به زندان راه یافت شخصی به نام «عبد الرحیم» از شهر بیروت به موطن «ملاحسین» اول من آمین به حضرت نجات بود. نام اصلی او جعفر بود ولی وقتی به حضور مبارک مشرف شد حضرت بهاء الله نام رحیم به وی عنایت فرمودند. عبدالرحیم قبل از ایمان به امر مبارک مسلمان متمصبی بود. او زمانی که پیشرفت امر مبارک را مشاهده کرد از یکی از علمای محل در باره روشی که می‌بایستی با بهائیان در پیش گیرد کسب هدایت نمود عالم محلی در جواب گفت "جنگ کردن با آن‌ها همانند شرکت در جهاد، قابل ستایش است و کشتن آن‌ها در نظر خدا پسندیده و محبوب می‌باشد هر فرد مسلمان با کشته شدن در این راه به اجر شهادت نائل و به جنت اعلی وارد می‌شود"

این سخنان عالم محل، حس کشتن بهائیان را در عبدالرحیم تحریک نمود. وی روزی در حالی که مسلح بود با یک بهائی سالخورده به نام حاجی بابا مقابل شد و به کمال صراحت و بی‌پرده به او گفت که برای کشتن وی که از راه راست منحرف شده و به امر بهائی پیوسته آمده است.

حاجی بابا که به این ترتیب در معرض خطر قرار گرفته بود بدون این که متغیر شود طوری با شفقت و ملایمت با وی صحبت نمود که قلبش را تکان داد. رفتار عبدالرحیم تغییر کرد و او که به قصد دشمنی و برای کشتن آمده بود اکنون در طلب حقیقت امر بود.

حاجی بابا عبدالرحیم را به خانه خواهر ملا حسین که مرکز اجتماع دوستان و محل تبلیغ امر حضرت رحمان بود هدایت نمود. ملاقات با عبدالرحیم یک شبانه روز ادامه یافت و در طول این مدت او با کمال اشتیاق به گفتگو مشغول بود. عبدالرحیم در پایان این مباحثه طولانی و پر اهتمام به حقیقت امر الهی پی برد و روح ایمان و شور و وله بی پایان چنان وجودش را فرا گرفت که دیگر نمی توانست در موطن خود آرام گیرد. او که از وجود مظهر کلی ظهور الهی بر روی ارض خبر داشت اشتیاق عمیقی در خود برای لقای آن حضرت احساس می کرد و در اثر همین احساس درونی غیر قابل مقاومت بود که به عزم زیارت مولای خود برای یک سفر طولانی به راه افتاد.

عبدالرحیم پس از شش ماه سفر با پای پیاده سرانجام به سرای محبوب یعنی مدینه محضه عکا رسید. ورود او به عکا با ایام اولیه زندانی شدن حضرت بهاء الله در قلعه عکا مصادف بود. در آن روزها هیچ نازه واردی که به بهائی بودن مظنون بود اجازه ورود به سجن حتی نزدیک شدن به آن را نداشت. در همین روزها بود که نبیل اعظم هم به شهر وارد شده و به اشتیاق لقای مولای خود سعی و کوشش بیهوده می کرد. نبیل غم و ملال قلبی خود از عدم موفقیت به زیارت محبوبش را با عبدالرحیم در میان گذاشت ولی عبدالرحیم به کمال جرأت و بدون ترس و وحشت تصمیم به طواف سجن گرفت.

وی پیش از اقدام به این رسالت مقدس تصمیم گرفت لباس های خود را که در طول سفر آلوده شده بود بشوید. آن ها را در آب دریا شست و در گوشه ای پهن کرد تا خشک شود. وقتی پس از خشک شدن آن ها را پوشید قیافه بسیار عجیب و نامناسبی یافت چه که لباس ها آب رفته، چین و چروک شده و از هم وارفته بود.

عبدالرحیم با کمال خلوص و با قلبی مملو از عشق جمال قدم به سوی زندان پیش رفت و به طواف آن پرداخت. در همان حال طواف و با کمال تعجب

ملاحظه کرد که دستی از پنجرهٔ سجن مبارک او را به درون زندان دعوت می‌کند. عبدالرحیم دانست که این دست مبارک حضرت بهاء الله بود که او را به حضور می‌خواند لذا بی‌درنگ به سوی در زندان که به وسیلهٔ سربازان محافظت می‌شد شافت و سربازان را موجوداتی بی‌حرکت و بی‌جان یافت. آن‌ها مثل این که اصلاً او را ندیدند زیرا وقتی از در زندان وارد می‌شد حتی پلک بر هم نزدند.

عبدالرحیم به زودی خود را در محضر مولای خویش یافت در حالی که غرق اشتیاق و هیجان به عوالم روح راه یافته و با ذات مبارکی که مقصود و منظر تحسین و ستایشش بود راز و نیاز می‌نمود. حضرت بهاء الله به او فرمودند که به ید قدرت و اقتدار چشمان سربازان را به مدّت کوتاهی کور کردند تا وی به فضل هیکل مبارک بتواند به تشرّف فائز شود.

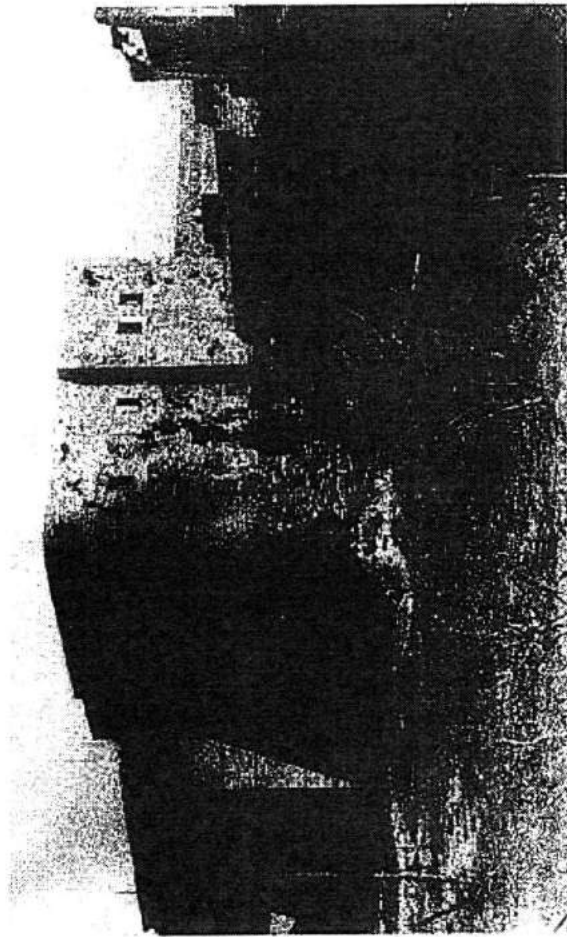
معلوم نیست که عبدالرحیم چند روز در زندان ماند ولی حضرت بهاء الله در ایّام اقامت او در سجن، لوحی برای او نازل فرمودند. در این لوح، هیکل مبارک تصریح می‌فرمایند که چشمان سربازان را بسته بودند تا عبدالرحیم بتواند به حضور مشرف شود و عظمت و جلال منظر آن حضرت را مشاهده نماید. حضرت بهاء الله در این لوح مبارک او را به نام جدید رحیم می‌نامند و مورد عنایت فراوان قرار می‌دهند و از او می‌خواهند که در بازگشت به وطن داستان زیارتش را به احباء بازگو نماید.

حضرت بهاء الله قبل از عزیمت عبدالرحیم، الواح چندی به او عنایت فرمودند که به بعضی از یاران ایران برساند. وی وقتی در راه ایران به بغداد رسید روزی مأمورین دولتی او را در بازار دیدند و به وی مشکوک شدند. آنان به تبت دستگیری به دنبال او افتادند. عبدالرحیم وقتی متوجه قضیه شد بستهٔ محتوی الواح را از جیب درآورد و همانطور که راه می‌رفت آن‌را به داخل نزدیک‌ترین دکان که در مسیرش بود پرتاب کرد و این کار را به قدری سریع انجام داد که مأمورین آن‌را ندیدند. او به این جهت به این کار اقدام کرد زیرا می‌دانست که اگر مأمورین الواح مبارک را پیدا می‌کردند نه تنها تمام آنها را معدوم یا مصادره می‌نمودند بلکه جان خود او نیز در معرض خطر قرار می‌گرفت.

وقتی عبدالرحیم این الواح را درون آن دکان ناشناس انداخت به جمال مبارک توکل و توسل نمود و از او رجاء کرد که خود به قدرت محیطه اش آن‌ها را حفظ نماید. این جریان داستان مادر حضرت موسی را به یاد می‌آورد که وی نوزادش را در جعبه‌ای قرار داد و در رودخانه انداخت به این امید و اطمینان که خداوند خود آن‌را حفظ خواهد کرد و به دست شخص سالمی خواهد رسانید.

مأمورین عبدالرحیم را گرفتند و روانه زندان ساختند ولی پس از تحقیقات لازم دریافتند که وی شخص باخدا و بی‌ضرریست او را آزاد کردند و مبلغی هم به‌عنوان غرامت به او پرداختند عبدالرحیم هم چنان که به پول‌ها در کف دستش نگاه می‌کرد بی‌اختیار در دل به جمال مبارک شکوه نمود و گفت "تو از من گران‌بهاترین چیزهای عالم یعنی الواح را گرفتی و در عوض این چند سکه را بمن دادی." سپس با ترس و هراس بسیار به بازار باز گشت تا ببیند که بر سر بسته الواح چه آمده است.

عبدالرحیم ابتداء چندین بار در طول و عرض بازار گشت و در هر بار جلوی آن دکان ایستاد و به اندرون آن نگاه کرد ولی چیزی اتفاق نیفتاد. سرانجام در پایان روز یک‌بار دیگر به دکان نزدیک شد این بار مشتری در دکان نبود و صاحب مغازه با اشاره او را به درون مغازه دعوت نمود. او داخل شد و در نهایت شگفتی مشاهده کرد که صاحب دکان جلو آمد و با تحیت الله ایهی او را استقبال کرد و به گرمی در آغوش گرفت و بسته الواح را به دستش داد. این دکاندار بر حسب اتفاق یکی از معدود بهائیان ساکن بغداد بود. این دو از قدرت الهی غرق حیرت و شگفتی شدند و آن اتفاق را به‌عنوان معجزه تلقی نمودند زیرا در آن بازار صدها دکان وجود داشت ولی در آن روز چنان واقع شد که عبدالرحیم که در آن بازار کاملاً بیگانه بود در آن لحظه که مأمورین بدنبالش بودند در برابر تنها دکانی که صاحبش بهائی بود قرار گرفت و بسته الواح را درون آن دکان انداخت.

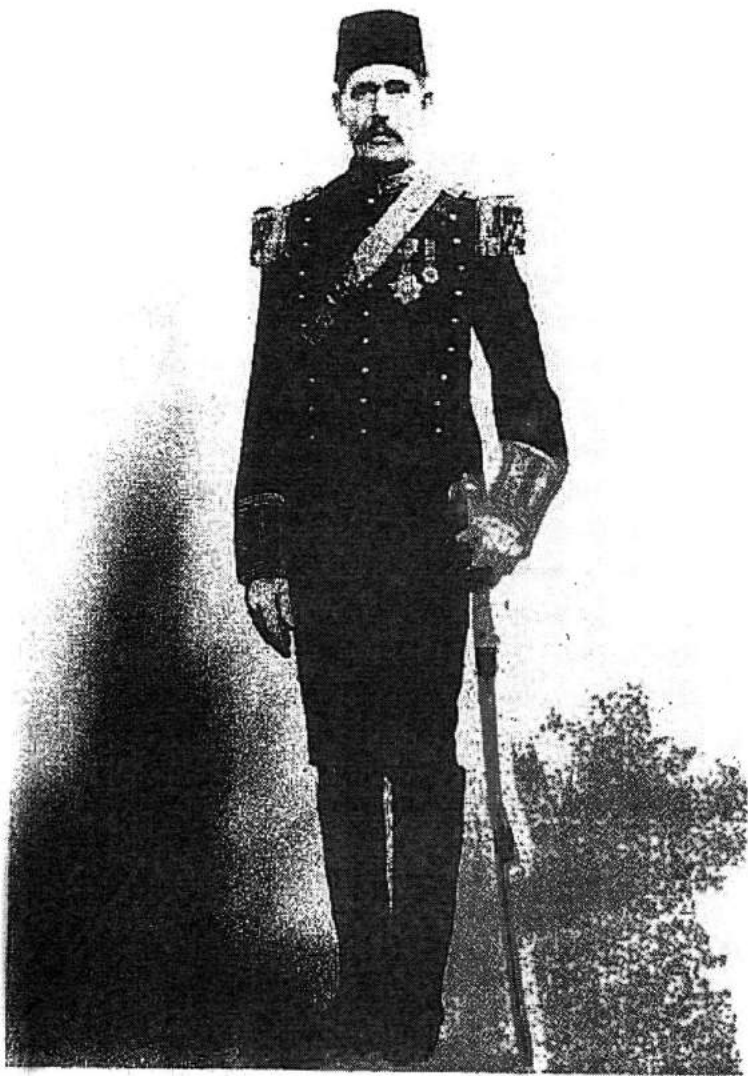


منظره سرباز خاله از پشت خندق
زانوین بهائی سسی می کردند از این ناصله دور زیارت کیرتاهی از جمال مبارک ندایند



میرزا عبدالرحیم

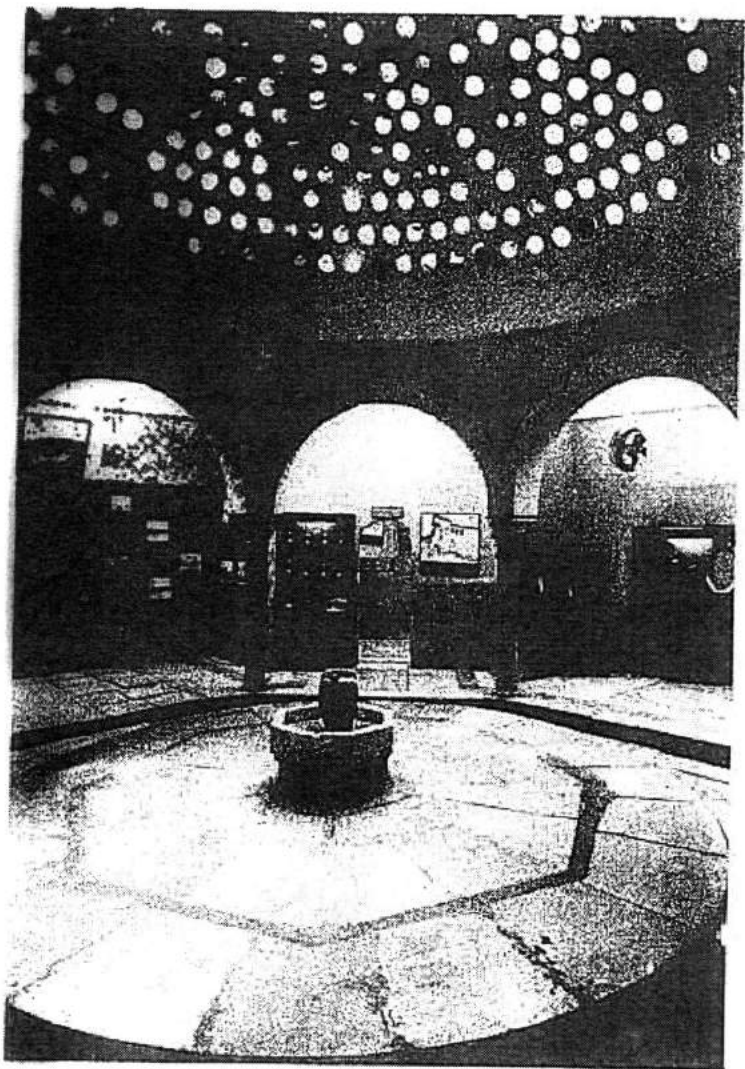
این شخص با وجود حضور سرایان نگهبان سجن، به سرای خانه وارد شد
و به زبانت حضرت بهادله ناطق گردید.



سرهننگ احمد جراح
فرمانده سربازان گارد در دوران مسجريت جمال مبارك در قشله كه
بعداً در زمرة مؤمنين درآمد



حاجی ابوالحسن امین
امین حقوق الله و یکی از حواریون حضرت بهاء الله



منظره داخلی حمام عمومی در عکا



حاجی آخوند (سمت چپ) و حاجی امین (سمت راست)
 در زندان قزوین در حالی که پایشان در بند و گردنشان در زنجیر است و زندانبان
 هم در عکس دیده می‌شود

خوشحالی و سرور عبدالرحیم از باز یافتن الواح مبارکه حد و سدئی نداشت. او چند روزی در خانه آن دوست بهائی دکاندار ماند و در آنجا چند تن از بهائیان بغداد را ملاقات کرد و سپس عازم ایران گردید. عبدالرحیم در سر راه خود در بعضی شهرها توقف نمود و الواح مبارکه را به صاحبان آنها تسلیم کرد. او با هر یک از دوستان که ملاقات می کرد داستان هائی از زیارت خود بازگو می نمود، در باره حضرت بهاءالله و قدرت و عظمت آن حضرت سخن می گفت و از تأییدات لاریبیه که آن حضرت در سراسر سفرش بر او نازل فرموده بودند یاد می کرد. عبدالرحیم چون کره ناز که به دست حضرت بهاءالله مشتعل شده بود به موطن خود رسید به طوری که نورانیت چهره و نیروی بیانش بر همه آشکار گشت. عبدالرحیم پس از بازگشت از زیارت بی ترس و واهمه به تبلیغ امر پرداخت و این امر تعصب علمای دین و مردم متعصب را برانگیخت. آنان بر ضد او برخاستند و از موطنش بشرویه اخراجش نمودند و او در شهر فاران^{*} اقامت گزید.

چند سال بعد حضرت بهاءالله افتخار عظیمی به ملا صادق خراسانی ملقب به اسم الله الاصدق^{**} که یکی از پیروان ممتاز حضرت باب و حضرت بهاءالله بود عنایت فرمودند و از وی دعوت نمودند به عکا رود و به حضور مشرف شود. ولی چون این نفس جلیل بسیار سالخورده بود جمال مبارک توصیه فرمودند که در این سفر شخص امینی با ایشان همراهی نماید. بهائیان مشهد نتوانستند در انتخاب چنین شخصی در میان خود موافقت نمایند بنابراین برای این کار قرعه کشیدند و قرعه به نام عبدالرحیم درآمد و این سبب شد که او برای دومین بار به افتخار تشریف به حضور هیکل مبارک نائل شود. هنگامی که وی به عکا رسید جمال مبارک فرمودند که منظورشان از شخص امین در واقع همان عبدالرحیم بوده بود.

در این حیات دنیوی متوجه می شویم که هر کس به نسبت استعدادش می تواند ترقی کند هم چنان که اشعه آفتاب به هر جسمی در این جهان می تابد

* این نام تازه ای است که حضرت بهاءالله به شهر تون در ایالت خراسان داده اند.
** (اسم الله الاصدق) به تذکرة الیوم صفحات ۸-۵ و نیز نفعات ظهور حضرت بهاءالله جلد ۱ صفحات ۱۰۵-۱۰۴ و همین جلد ص ۲۸۴ مراجعه شود.

عنايات الهی نیز به جميع کائنات می رسد. ولکن سنگ بی جلا نمی تواند مانند آئینه شفاف نور را منعکس کند انسان هم برای این که بتواند بهره بیشتری از عنايات الهی بگیرد باید با پاک سازی دل، استعداد روحانی بیشتری کسب نماید. حضرت بهاء الله در لوحی خطاب به هادی قزوینی* این اصل اساسی خلقت را یاد آور می شوند:

از علو جود بحت و سمو کرم صرف در کل شیء مما يشهد و یری آیه عرفان خود را ودیعه گذارده تا هیچ شیی از عرفان حضرتش علی مقداره و مراتبه محروم نماند و آن آیه مرآت جمال اوست در آفرینش و هر قدر سعی و مجاهده در تلطیف این مرآت ارفع امنع شود ظهورات اسماء و صفات و شئون علم و آیات در آن مرآت منطبع و مرتسم گردد علی مقام يشهد کل شیء فی مقامه و یرفع کل شیء حده و مقداره و یسمع عن کل شیء علی أنه لا اله الا هو... و این مرآت اگر چه به مجاهدات نفسانی و توجّهات روحانی از کدورات ظلمانی و توهمات شیطانی به حدائق قدس رحمانی و حظائر انس ربّانی تقرّب جوید و واصل گردد... (۲)

حضرت بهاء الله. و حضرت عبدالههء در بسیاری از الواح مبارکه بیان می کنند که موفقیت های انسان در زندگی به استعداد و درک روحانی او وابسته است. حضرت عبدالههء در یکی از خطابات خود در عکا فرموده اند: زیارت باید در نهایت تضرع و ابتهال باشد و آقا زیارت نیست تماشا است ... بسیاری می آمدند و به حضور مبارک هم مشرف می شدند و آن اخلاق مبارک، تبسم مبارک، جذائیت مبارک و عنایت مبارک را هم می دیدند ولی همان طوری که می آمدند همان طور هم می رفتند. بعضی دیگر به مجرد تشرف، حیات تازه می یافتند و تقلیب می شدند. در ادرنه جمال بروجردی با دو نفر بروجردی آمدند مشرف شدند. یکی شان موسوم به میرزا عبدالرحیم بود از میرزاهای بروجردی بود. آن جذائیت مبارک را دید به کلی تقلیب شد. بعد جمال مبارک فرمودند که در این

* یکی از حروف حی به جلد ۲ صفحات ۵-۱۵۴ مراجعه شود.

ده دقیقه این شخص قدم از این عالم برداشت و قدم به عالم قدم گذاشت. حال استعداد لازم است اگر بهترین آوازه را بسرانید ولی گوش نباشد لذت نمی برد. عطر گل هر قدر در هیوب باشد ولی مزکوم محروم است. اگر آفتاب بتابد، نسیم بوزد، باران بیارد ولی زمین شوره باشد غیر از گیاه هرزه نروید، استعداد لازم است. در بغداد بعضی از رؤسای ایل جاف آمدند به حضور مبارک مشرف شوند چون که از ایام سلیمانیه ارادت پیدا کرده بودند چون والی بغداد حکم کرده بود به بغداد بیایند به بغداد آمدند در ضمن هم مشرف شدند اول می آمدند اذن می گرفتند و در نهایت خضوع و ادب مشرف می شدند. منجمه یک کردی آمد که فی الواقع منجذب جمال مبارک بود. گفت من یک دفعه دیگر شیخ محمد را (یعنی جمال مبارک را) زیارت کردم یک دفعه دیگر می خواهم آن جمال نورانی را زیارت کنم. من دیدم مفتون جمال مبارک است دیگر نخواستم معطل شود یکسره به اطاق مبارک دلالت کردم. رفت و مشرف شد. جمال مبارک او را در صف رؤسای ایل جاف اذن جلوس فرمودند و محبت فرمودند. اگر جمیع فیوضات الهی نازل شود ولی استعداد نباشد نتیجه نبخشد. محمد رضائی بود هر صبح و مغرب در قهوه صالح و بیت مبارک مشرف می شد بعد که بغداد به هم خورد افتخار می کرد که من ده سال با حضرات بودم ولی در من تأثیر نمود... (۳)

ساکنین عکا

یک نمونه از نفوسی که بدون تماس و یا تبلیغ به وسیله بهائیان با نیروی درک روحانی خود به مقام حضرت بهاء الله عارف گشتند شیخ محمود عربی بود. شیخ محمود اهل عکا و در زمان تبعید حضرت بهاء الله به عکا یکی از پیشوایان روحانی آن شهر بود. شیخ محمود در یک خانواده مسلمان پرهیزکار دنیا آمده بود. وقتی در سن تقریباً ده سالگی بود یک شیخ سالخورده و دیندار که مورد احترام پدر محمود بود خواب دیده بود که شخص "معود" به عکا آمده. این شیخ رؤیای خود را با محمود در حضور

پدرش در میان گذاشت و به او گفت که او و پدر محمود هر دو پیرند و در چنان روزی زنده نخواهند بود ولی او در آن زمان فرد بالقی خواهد بود و باید مراقب ظهور شخص موعود باشد. او حتی به محمود گفت که شخص موعود به زبان فارسی صحبت خواهد نمود و در طبقه بالای یک عمارت در انتهای یک رشته پلّه‌های بلند منزل خواهد گزید.

این جوان پس از گذشت سال‌ها مردی نیرومند و عالم و پرهیزکار شد. وی مورد احترام جامعه بود و به نام شیخ محمود اشتهار یافت. ولیکن شیخ محمود کم‌تر در باره آن خواب فکر می‌کرد و حتی وقتی که حضرت بهاءالله به عکا وارد شدند تصور آن‌را هم نمی‌کرد که ایشان ممکن است همان شخص موعودی باشند که شیخ سالخورده پیشگوئی کرده بود. وی بر عکس از این عمل حکومت به شدت آزرده شده بود که حضرت بهاءالله را که از طرف اولیای امور به شخص شرور و "خدای ایرانیان" معرفی شده بود به شهر عکا می‌فرستاد. شیخ محمود تا مدتی از این امر در اضطراب بود و در پی چاره می‌گشت تا شهر را از وجود چنین شخصی پاک کند. باید به یاد داشت که اندکی پس از زندانی شدن حضرت بهاءالله در سربازخانه، مأمورین زندان سخت‌گیری‌های شدیدی که در ابتداء مقرر و به شدت معمول بود را تا حدی تقلیل داده بودند از جمله موافقت کرده بودند که تعدادی از زندانیان بهائی برای خرید روزانه به شهر بروند. بعضی اوقات حضرت عبدالبهاء هم با این افراد به شهر می‌رفتند و بدین ترتیب بود که اهالی عکا با شخصیت جذاب آن حضرت آشنا شدند و به تدریج با بهائیان تبعیدی راه نرمش و مسالمت در پیش گرفتند.

شیخ محمود روزی حضرت عبدالبهاء را در مسجد دیده و از حضور ایشان در مسجد بسیار آشفته شد. می‌گویند او در حالی که با دست حضرت عبدالبهاء را گرفته بود از او می‌پرسد "تو پسر خدا هستی؟". حضرت عبدالبهاء با لحن ملیحی که خاص ایشان بود جواب می‌دهند که این چیزی است که او می‌گوید نه عبدالبهاء و سپس او را به این حکم اسلامی که در یکی از احادیث آمده متذکر می‌نمایند که می‌گوید "اکرموا الضیف ولو کان کافراً".

شیخ محمود در اثر این کلمات و شخصیت پر مهر و محبت حضرت عبدالبهاء تحت تأثیر قرار گرفت و رفتار خشونت آمیزش را در برابر آن حضرت تغییر داد ولی با داشتن سمت رهبر دینی، نمی‌توانست در برابر تبعیدیانی که آن‌ها را کافر می‌شمرد بی‌تفاوت بماند. و سرانجام تصمیم گرفت که خود به‌شخصه به این امر پایان دهد. روزی در اجرای این نقشه اسلحه‌ای در زیر لباسش مخفی کرد و به قصد کشتن حضرت بهاءالله به قشله رفت. وی به مأمورین اظهار کرد که می‌خواهد حضرت بهاءالله را ملاقات کند از آن جایی که او شخص با نفوذی در عکا بود با خواسته او موافقت نمودند و به حضرت بهاءالله پیغام دادند که شیخ محمود می‌خواهد ایشان را ملاقات کند. گفته شده است که حضرت بهاءالله در جواب فرموده بودند "به‌او بگوئید که اسلحه را کنار گذارد و آن وقت می‌تواند بیاید."^{۱۱۱} شیخ محمود با شنیدن این پیغام دچار شگفتی فراوان شد چه که مطمئن بود کسی از وجود اسلحه در زیر لباسش اطلاع نداشت. با حیرت و اضطراب به خانه باز گشت ولی فکرش از آشفتنگی در امان نبود. شیخ محمود تا مدتی در همین حال بود و سرانجام بر آن شد که بار دیگر ولی این بار بدون اسلحه به دیدار حضرت بهاءالله برود و چون شخص قوی هیکلی بود اطمینان داشت که می‌تواند تنها با دست‌های خود به حیات آن حضرت پایان دهد.

شیخ محمود باردیگر به در زندان رفت و خواسته خود را با مأمورین در میان گذاشت. گفته شده است که حضرت بهاءالله وقتی از قصد وی برای ملاقات با خیر شدند فرمودند "به‌او بگوئید اول قلبش را پاک کند و بعد می‌تواند به‌حضور بیاید."^{۱۱۲} وی که با شنیدن این کلمات دچار گیجی و حسرت شده بود نتوانست خود را برای ملاقات جمال مبارک در آن روز حاضر کند. چندی بعد شیخ محمود خوابی دید که در آن خواب آن شیخ سالخورده و پدرش او را به بشارتی که در باره آمدن موعود داده بودند متذکر ساختند. شیخ محمود پس از دیدن این خواب برای ملاقات حضرت عبدالبهاء به زندان رفت. حضرت عبدالبهاء با بیانات شفقت‌آمیزشان قلب او را

* این کلمات عین بیانات حضرت بهاءالله نیست بلکه مضمون آن‌ها است.
** این کلمات عین بیانات حضرت بهاءالله نیست بلکه مضمون آن‌ها است.

تسخیر کردند و به حضور حضرت بهاء الله هدایت نمودند. شیخ محمود در اثر زیارت حضرت بهاء الله تحت تأثیر عظمت و جلال آن حضرت قرار گرفت و با دیدگان خود تحقق بشارت آمدن موعود را به عکا مشاهده کرد. در برابر آن حضرت به سجده افتاد و در زمره مؤمنین جانفشان درآمد.

شیخ محمود پس از شناسائی مقام حضرت بهاء الله به خدمت آن حضرت و امر مبارک قیام کرد. او برای ورود زائرین به عکا نقش مهمی بر عهده داشت و حتی آنان را پناه داده تا زمان حصول تشرّف به حضور مبارک یاری می نمود. گاهی دستور می داد تا طناب ها را پائین تر بیاورند تا زائرین بهائی از دیوارهایی که دور شهر احاطه شده بود بالا کشیده شوند. روش دیگری که او گاهی برای تسهیل ورود زائرین به کار می برد این بود که روز به تنهایی از شهر بیرون می رفت و هنگام شب با یکی از زائرین بهائی که وانمود می کرد که مستخدم او است و فانوسی برای هدایت او در دست داشت وارد شهر می شد.^۵ و وقتی مسافر پس از زیارت می خواست از شهر خارج شوند به همان ترتیب او را همراهی می نمود.

شیخ محمود بسیار مورد محبت و عنایت حضرت عبدالبهاء بود و تا پایان زندگانی به کمال خلوص به خدمت امرالله اشتغال داشت. وی هم چنین مجموعه ای از احادیث اسلامی را در باره شهر عکا و آینده درخشان آن تألیف نموده است.

یکی از زائرینی که به کمک شیخ محمود به عکا وارد شد میرزا حسن مازندرانی بود که از طریق مدخل دریائی به شهر وارد شد. میرزا حسن ابتداء در منزل شیخ سکونت گزید و سپس وارد قشله گردید و تا بازگشت به ایران تقریباً مدت شش ماه در آنجا باقی ماند. میرزا حسن پسر عموی حضرت بهاء الله و مؤمن مخلصی بود. پدر میرزا حسن ملّا زین العابدین عموی جمال مبارک و از جمله خویشان آن حضرت بود که در ایام اولیّه رسالت حضرت

* در زمان های گذشته چراغی برای روشن ساختن راه در معابر نبود و اشخاص ناچار بودند شب ها چراغی به همراه داشته باشند. اشخاص مهم معمولاً مستخدمی برای حمل فانوس با خود همراه داشتند.

باب به وسیله حضرت بهاء الله به دیانت بایی گرویده بود. او به عرفان حضرت بهاء الله نیز فائز شد و ایمان و اخلاص بسیار نسبت به آن حضرت داشت. این همان عمومی بود که حضرت بهاء الله را در سفر به آمل^{*} همراهی نمود و وقتی که می خواستند آن حضرت را در آن شهر فلک نمایند خود را به پاهای مبارک انداخت و سپر بلا شد و چنان مضروب گردید که به حال اغما افتاد. میرزا حسن که بسیار مورد عنایت و محبت حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء بود چندین بار به عکا سفر کرد و هر بار الواح بسیاری را برای یاران شهرهای شمال ایران با خود همراه برد. در جلد اول، داستان هفتاد لوحی که میرزا حسن در سفر آخر خود همراه داشت و جریان ناپدید شدن آن‌ها بیان گردیده است.^{**}

یکی دیگر از ساکنین عکا که بطور مستقل به شناسائی مقام حضرت بهاء الله فائز شد احمد جراح بود که در ارتش ترکیه سمت افسری داشت این شخص جلال و عظمت حضرت بهاء الله را در قتلۀ عکا مشاهده کرد ولی چند سال بعد بود که قلبش مجذوب آن حضرت شد و این زمانی بود که جمال مبارک در دوران اقامت در بیت عبود به محضر حکمران احضار شدند و به مدت تقریباً سه روز در توقیف بودند. به طوری که بعداً خواهیم دید^{***} این واقعه اهانت آمیز نتیجه مقتول شدن سه تن ازلی در عکا بود. احمد جراح یکی از افسرانی بود که در آن جلسه حضور داشت و در همین جریان به شدت تحت تأثیر عظمت و جلال حضرت بهاء الله قرار گرفت. بیاناتی که آن حضرت با قدرت و هیمنه در آن مجلس ایراد فرمودند جراح را متوجه این حقیقت کرد که نفس توقیف شده یک فرد عادی نبود بلکه کسی بود که از قدرت و سلطه الهی بهره داشت. جراح پس از مطالعه بعضی از آیات مقدسه و درک کامل حضرت بهاء الله به جرگه مؤمنین پیوست.

* به مطلع الانوار، تاریخ نبیل مراجعه شود.

** به جلد ۱ ص ۶۱ مراجعه شود.

*** به ص ۲۶۱ مراجعه شود.

برادر جراح، امین افندی هم که سرپرست شهرداری عکا بود به حقایقیت امر الهی پی برد و بهائی شد. واقعه جالبی روی داد که ایمان آن دو را تأیید کرد. روزی امین و احمد اجازه تشرّف به حضور مبارک خواستند که مورد اجابت قرار گرفت و آن‌ها به حضور رسیدند. آن‌ها می‌خواستند از یکی از رؤسای خود به نام آقاسی که دشمن سرسخت‌شان بود شکایت کنند و از جمال مبارک کسب هدایت نمایند. حضرت بهاء الله پیش از آنکه آنان لب به سخن گشایند رو به آنها کرده فرمودند "شکر خدا را که شما را از اعمال شرارت‌آمیز آقاسی نجات داد." این دو برادر از شنیدن بیان مبارک دچار شگفتی شدند. دو روز بیشتر طول نکشید که آقاسی به فرمان سلطان از کارش برکنار شد. یزادر سوم احمد خالد بود که پزشک بود. او هم به حضور مبارک رسید و مجدوب شخصیت هیکل مبارک و امر الهی گشت. خالد نسبت به اجزاء محبت بسیار داشت و هر وقت که اجاب بیمار می‌شدند به عیادتشان می‌شتافت.

نفوس دیگری هم از اهالی عکا بودند که یا مؤمن به امر مبارک شدند و یا در زمره ستایندگان و حامیان جمال مبارک در آمدند. حسین آشچی در خاطرات خود داستان بعضی از آنان را آورده است. شرح زیر قسمتی از این خاطرات است:

بعد از تصدیقش (شیخ محمود) رفت نزد صالح افندی نور زیرا با او خیلی رفیق بود و گفت به او که ما هر دو نزد مرشد پدرم بودیم و به من و تو مرشد پدرم وعده داد که در آن یوم ظهور به شرف لقای آن ذات غیب الهی مشرف می‌شویم حال من فائز شدم و قبول نمودم. صالح افندی چون آلوده به بعضی شئونات جسمانی بود به شیخ محمود مذکور داشت که من همه این‌ها را می‌دانم ولی اعمال ناشایسته من قابل ورود در آن ساحت تقدیس الهی نیست. این است که محروم از این فیض عظمی ولی اظهار محبت همیشه می‌نمود و ضرری از وجودش بر امر مبارک و اجبای الهی در [بحر؟] این مدت نشد و بعد ناخوش شد

* این کلمات عین بیانات حضرت بهاء الله نیست بلکه مضمون آن‌ها است.

به مرض سل و تب ملازم. روزی حضرت مولی الوری روح ماسواه فداء جناب آقا میرزا ورقای شهید و جناب حاجی کاظم کمال اصقهبانی را به همراهی حقیر فرستادند برای معالجه و تربیاتی که موافق حال او بود ترتیب می دادند و هر روز ما می رفتیم تا آن که مرض او شدت نمود و فوت شد.

و دیگر مفتی عکا شیخعلی میرزی بود ولی قدری متعصب بود از معاشرت حضور مبارک کم کم تمصّیّش کم شد یعنی دید که علم و فضل خود مثل قطره نرد دریا است و ذره در مقابل آفتاب دیگر ملتفت این گردید که جلوهئی ندارد از آن [عنوان] پائین آمد و از حسد دست برداشت و بعد شاگردان خود را قدری بر علو امر مبارک اظهار می داشت و بنا کرد اظهار دوستی و محبت کردن تا این که روزی در محضر مبارک طلب تشرّف به ساحت اقدس را معروض داشت به عنوان آن که سؤالی دارم می خواهم معروض دارم و به جواب فائز گردم. چون در آن اوقات جمال قدم جل کبریائه ابدأ اذن نمی فرمودند و معاشرت را ابدأ قبول نمی فرمودند زیرا امر فرمان دولتی بود که جمال مبارک جل جلاله با کسی ابدأ معاشرت نفرمایند حتی اگر دلاک لازم جائز نیست بیاورند الا آن که مراقب باشند به این مناسبت تشدید فرمان، ابدأ معاشرت نمی فرمودند و هرگز اراده و مشیت الهی نبود که [به حسب] ظاهر مخالفت امر دولتی ظاهر گردد. به این جهت اول قبول نفرمودند ولی بالتجای حضرت من اراده الله ارواحناء لعنایاته الفداء اجازه تشرّف شرف صدور بخشید. احضار فرمودند، آمد در حضور مبارک در قصر قشله امر فرمودند بنشین و سرکار آقا روح ماسواه فداء در دم در ایستاده بودند و نتشستند و محل مطبخ و آشپزخانه چون مقابل اطاق مبارک بود حقیر به رأی العین می دیدم از صبح تا آخر شب بیانات مبارک را و ملتفت می شدم مگر وقتی که در خارج مشغول به کاری بودم. باری ملاحظه شد که از دور که مفتی سؤالاتی معروض می داشت بیاناتی از لسان احدیت نازل می گشت. در بین بیان مبارک خواست حرف بزند و تکلمی نماید حقیر ملاحظه نمودم که سرکار آقا روح ماسواه فداء

متغیّرانه به مفتی اشاره فرمودند که ساکت باش و دست مبارکش را بر لب نهاده و به اصطلاح عمومی کوچکی در نزد بزرگ فی المثل اظهار وجود می‌نماید که مرضی نیست تنبّه فوری بالطبیعة ظاهر. در آن وقت مفتی به اشارات تنبّه مخاطب شد حالا ساکت شد و صحبتی ننمود و جمال قدم جلّ شأنه بیان را تکمیل فرمودند تا آن که مرخص شد و از حضور مبارک با سرکار آقا پائین آمد ولی چون حضرت مولی الوری به او تغیر فرمودند مفتی افندی متأثر شد و خیلی بر خود گران آمد زیرا اهل شهر در بازارها خیلی احترام او را نگه می‌داشتند و دست او را می‌بوسیدند. به این تغیر حضرت مولی الوری در ساحت اقدس به مفتی سخت و دشوار دید چون از حقیقت امر مطلع نبود بعد کم کم در حضور مبارک سرکار آقا روح ما سواه فداء مداومت و معاشرت می‌نمود و از علوم و فنون بهره و قسمت می‌یافت. چندی نگذشت که ملتفت شد که در حضور مبارک معدوم صرف است منقاد و مطیع و مانند غلام حلقه به گوش شد و در بازار و شارع‌ها در حضور مبارک سرکار آقا همیشه عقب راه می‌رفت و ابدأ تقدّم نمی‌نمود و روز و شب متداوماً در بیرونی در حضور بود و هر خدمتی که به او رجوع می‌فرمودند حالا تنفیذ می‌نمود و همیشه سرکار آقا روح ما سواه فداء می‌فرمودند که مفتی قسم می‌خورد که هر وقت من می‌ایستادم نماز کنم مشاهده می‌نمایم که جمال قدم جلّ کبریا در مقابل من ایستاده‌اند و همیشه حضرت مولی الوری خیلی به او عنایت می‌فرمودند و فی الحقیقه حکومت عکا مانند خاتم در دست مبارک بود. هم این قدر منتظر لطف و عنایات مبارک بودند به درجه‌ئی که از خدامین بیت مبارک اگر امری به حکومت و پیشوایان می‌نمود حالا اجرا می‌داشتند... از جمله عثمان افندی... به واسطه پشت گرمیش و مجبوبیتش به در خانه مبارک اسباب غنا و ثروت و رفاهیت از برایش حاصل شد و نصف قریه کسری که از قرای دروز است مالک شد و این وعده جمال قدم جلّ عظمت و کبریا بود که وعده فرموده بودند به عثمان افندی که

خدا به تو رزق موفوری عطاء می‌فرماید، چون عثمان افندی در وقت اقامت در قشله شخصی بود بقال و اشیاء جهة در خانه از او گرفته می‌شد و ماه به ماه پول به او داده می‌شد از حسن معامله در خانه کم کم محبت پیدا نمود و سبب تصدیق او شد و به شرف لقاء فائز گردید و مشهور و معروف در نزد حکومت و اولیای امور و اوقاتش را جمیع به سرور و جور گذراند. (۴)

فصل چهارم

امنای حقوق الله در دوران رسالت حضرت بهاءالله

در میان تمام نفوسی که در ایام اقامت حضرت بهاءالله در قشله عکا به حضور آن حضرت مشرف شدند حاجی شاه محمد منشادی ملقب به امین الیان و حاجی ابوالحسن اردکانی ملقب به امین الهی اول زائرین بودند. جناب منشادی نخستین امین حقوق الله در زمان حیات حضرت بهاءالله بود* و جناب اردکانی پس از صعود حاجی شاه محمد منشادی در سال ۱۲۹۸ هجری (۱۸۸۱ میلادی) به همین سمت برگزیده شد. هر دوی این امنای حقوق از شهرستان یزد بودند.

حاجی شاه محمد در اوایل امر به ایمان به ظهور مبارک فائز شد و در زمره مؤمنین صمیمی و جانفشان درآمد. وی نخستین بار در بغداد به حضور حضرت بهاءالله مشرف شد و در اثر این تشرّف خلقت جدید یافت و عشق جمال قدم در دلش شعله ور گشت و همین عشق به آن جمال بی مثال بود که او را در سراسر ایام حیاتش ثابت و مستقیم نگاه داشت و به خدمات مهمّه به امر مبارک موفق ساخت.

* امین حقوق الله کسی بود که از طرف حضرت بهاءالله در مسائل مربوط به حکم حقوق الله که در کتاب اقدس منصوص شده انجام وظیفه می نمود. حقوق الله یکی از احکام حضرت بهاءالله است که هنوز در غرب معمول نیست و شامل کسانی است که دارائی شان به اندازه معینی بالغ شده باشد برای اطلاعات بیشتر به کتاب "تلخیص و تدوین حدود و احکام کتّاب مستطاب اقدس" ص ۴۶ مراجعه شود.
این حکم به تصمیم بیت العدل اعظم از سال ۱۹۹۲ در غرب هم معمول شده است (مترجم)

حاجی شاه محمد در زادگاه خود، قریه منشاد زمین زراعتی کوچکی داشت ولی درآمد حاصل از آن برای مخارج زندگی کافی نبود. او به دامداری پرداخت. وی از شهرستان فارس گاو می خرید و در یزد می فروخت و لکن پس از ایمان به امر مبارک این کار را کنار گذاشت. وی قسمتی از املاک خود را به چهار دخترش داد و بقیه را بفروش رسانید و در اجرای دستور حضرت باب* که مؤمنین می بایستی اشیاء گرانبهای خود را به "من یظهره الله" هدیه کنند وجوه حاصله از فروش املاک را به حضرت بهاء الله که به عنوان "من یظهره الله" می شناخت تقدیم نمود.**

این عمل حاجی شاه محمد که از صفای قلب و شدت علاقه اش به امر مبارک ناشی گشته بود سبب رضای خاطر جمال مبارک شد. آن حضرت ضمن قبول این هدیه آن را به خود حاجی محمد باز گرداندند و او را به سمت امین حقوق الله منصوب و به لقب "امین" مفتخر فرمودند. این ترتیب سبب شد که مؤمنین بتوانند فریضه روحانی خود یعنی پرداخت حقوق الله را از طریق او به مرحله اجرا گزارند.

حاجی شاه محمد اغلب به قصد زیارت جمال اقدس ابهی و کسب دستور از آن حضرت از ایران به خارج سفر می نمود و در بازگشت آن دستورات را به اجرا می گذاشت.

به مرور زمان حاجی شاه محمد دریافت که حاجی ابوالحسن اردکانی (امین الهی) همکاری مشتاق و مخلص بود از این رو وقتی به سن کهنه رسید او را در سفرهای خود به عنوان دستیار همراه می برد.

اندکی پس از ورود حضرت بهاء الله به سجن اعظم یعنی در همان زمانی که اولیای امور از ورود نبیل اعظم به عکا جلوگیری نمودند، حاجی شاه محمد به همراه حاجی ابوالحسن به مدینه عکا وارد شد. آن ها در مسیر سفر چند شتر خریده، خود را به صورت اعراب در آورده و به بهانه فروش مال التجاره پر پشت اشتران به شهر وارد شده بودند. در آن دوران این یک امر عادی

* حضرت بهاء الله این حکم را منسوخ و مؤمنین را از اجرای آن معاف فرمودند.
** برای اطلاع بیشتر در باره "من یظهره الله" به جلد ۱ مراجعه شود.

محسوب می شد بنا براین آنها به عنوان بهائی مورد سوء ظن واقع نشدند و اجازه ورود به شهر را یافتند.

این دو توانستند با ارسال عریضه ای حضرت بهاء الله را از ورود خود به عگا باخبر کنند و اشتیاق خود را به تشرّف به حضور مبارک به عرض رسانند. جمال مبارک اجازه فرمودند که آنها در حمام عمومی* به حضور مبارک مشرف شوند ولی توصیه فرمودند که به هیچ وجه اظهار آشنائی ننمایند. در روز موعود این دو تن وارد حمام شدند. حاجی ابوالحسن به مجرد مشاهده عظمت و جلال هیکل مبارک دچار چنان هیجانی شد که تمامی تنش به لرزه درآمد و بر زمین افتاد. سرش در اثر برخورد با زمین حمام که از سنگ ساخته شده بود به شدت مجروح شد و ناچار بدن خون آلود او را از حمام خارج نمودند.

این دو امین، مدتی در عگا ماندند. حاجی شاه محمد در آن شهر بود تا وقتی که آقا بزرگ ملقب به بدیع** به عگا آمد و به طوری که بعداً خواهیم دید آن دو به هدایت جمال مبارک در کوه کرمل یکدیگر را ملاقات نمودند. حاجی شاه محمد در سمت امین حضرت بهاء الله خدمات برجسته ای به امر مبارک نمود. یکی از خدمات مهم وی که از طرف حضرت بهاء الله به او واگذار شد، انتقال صندوق حاوی رَس مَطَهَر حضرت نقطه اولی بود. محل این جسد مبارک در ایران پس از سالها که بر جمیع مؤمنین ناشناخته بود در آن زمان آشکار گشته بود و این خطر بزرگی ایجاد می کرد زیرا اگر دشمنان امر محل صندوق جسد مبارک را کشف می کردند می توانستند به آن هجوم نمایند و آن را نابود سازند. مسئله انتقال بقایای جسد مبارک از محلی به محل

* چون در آن اوقات داشتن حمام در منزل معمول نبود همه ناچار بودند برای استحمام به حمام عمومی بروند. این حمام های عمومی شبیه آنچه که امروزه در غرب به نام حمام ترکی با گرما و محیط بخارآلودش شناخته می شوند بود. مردم خود را با حوله می پوشانند برای اینکه برهنه بودن مخالف اخلاق و آداب شمرده می شد. آنها اغلب، ساعتها در این حمامها به شستشو و استراحت می گذرانند. این حمام های عمومی بعضی روزها مخصوص مردان و بعضی روزها برای زنان بود و محیط مناسبی برای ملاقات دوستان و آشنایان محسوب می شد.

** به صفحه ۲۰۱-۲ مراجعه شود.

دیگر در ایران که در حدود پنجاه سال قمری طول کشید و سرانجام در کوه کرمل استقرار یافت داستان پر سرگذشت و هیجان‌انگیزی بوده است.^۹

در سال ۱۲۹۸ هجری (۱۸۸۱ میلادی) حاجی شاه محمد در جریان حمله کردهای میان‌دوآب به شدت مجروح شد. پای دستیار ایشان حاجی ابوالحسن هم که مانند همیشه همراه‌شان بود تیر خورد ولی توانست خود را از مرکه خارج کند. پس از این واقعه بود که حضرت بهاء الله، حاجی ابوالحسن را به‌عنوان امین خود به‌جای حاجی شاه محمد امین الیان منصوب و به لقب امین ملقب فرمودند.

حضرت عبدالبهاء در باره حاجی شاه محمد چنین می‌فرمایند:

باری حضرت امین مذکور یعنی شاه محمد به شرف لقب امین فائز شد و مظهر الطاف بی‌پایان گشت و حامل الواح الهیه شد و در نهایت انجذاب دل و جان به ایران شتافت و به کمال امانت به خدمت برخاست. خدمات نمایان نمود و یاران را راحت دل و جان گشت. این شخص بزرگوار در همت و غیرت بی‌نظیر بود و در خدمات بی‌مثیل و در بین خلق ظل ظلیل صیبتش به عبودیت آستان مقدس منتشر و صوتش در محافل یاران مشتهر. (۱)

در صفحات قبل ذکر شد که حاجی شاه محمد و حاجی ابوالحسن از جمله مؤمنین اولیه بودند که موفق شدند در ایام اولیئه مسجوتیت جمال مبارک در سجن اعظم به عگا وارد شوند و به زیارت آن حضرت در حمام عمومی نائل گردند. حاجی ابوالحسن که بعدها در میان یاران به حاجی امین معروف شد یکی از حواریون حضرت بهاء الله است که زندگی سراسر از خودگذشتگی و اخلاصش در سبیل امر مبارک نمونه درخشانی برای اخلاف به‌شمار می‌رود. حاجی ابوالحسن در جوانی یک مسلمان متمسک بود. والدین او موجبات ازدواج او را با دختر یکی از تجار اردکان یزد فراهم نمودند. این بازرگان که شش پسر و یک دختر داشت اصرار داشت که حاجی ابوالحسن به‌جای

* به ضمیمه شماره ۱ مراجعه شود.

زندگی در خانه پدر که معمول آن زمان بود در خانه او منزل کند تا عروس ناچار نشود خانه پدر را ترک نماید. والدین حاجی ابوالحسن با این تقاضا موافقت کردند و حاجی ابوالحسن در خانه پدر زن خود مسکن گزید.

حاجی ابوالحسن پس از انتقال به خانه پدر زن دریافت که برادران همسرش همه از بابیان بودند ولی خود همسرش مانند او مسلمان بود و از ایمان برادرانشان به امر حضرت باب خبر نداشت. حاجی امین پس از شرکت در محافل بابیان و مباحثات بسیار با آنان به حقایق امر حضرت باب پی برد و به ظهور بدیع مؤمن گشت. وی سپس به تبلیغ همسرش پرداخت و او نیز در جرگه پیروان امر درآمد.

چندی بعد، حاجی امین به عرفان مقام حضرت بهاءالله نائل شد که این امر سبب تحول بزرگی در زندگیش گشت و سراسر حیاتش بطور کامل و جامع وقف خدمت به حضرت بهاءالله گردید. این تقلیب روحی بسیار عمیق و عجیب بود. در حقیقت تصور مراتب اخلاص و ایمان او به مولای خویش بسیار دشوار و بیان خدمات بی شائبه وی به امر محبوبش با حروف و کلمات غیر ممکن است.

بی شک نخستین تشرّف حاجی امین در حتم با چنان کیفیت و تفصیلی که قبلاً تصویر شد یک احساس دائم و پایداری در روح وی بر جای گذاشته و قوای لازم را برای خلق او به عنوان یکی از بزرگترین قهرمانان روحانی امر الهی آزاد ساخته بود. اخلاص و وفاداری او به جمال مبارک حق و مرز نمی شناخت و به همین سبب از تعلقات دنیوی فارغ و آسوده بود. شعله عشق به جمال مبارک که در قلبش به شدت مشتعل بود، ارواح مؤمنین را متور می نمود و پرده های غفلت و ناپینائی را که بر وجوه دشمنان آویخته بود می سوزانید.

حاجی امین به سفرهای گسترده در سراسر ایران اقدام می کرد و تقریباً به خانه های تمام احباب می رفت و چنان آنان را مورد تشویق و محبت قرار می داد که همه شیفته ملاقاتش می شدند. اجباء او را چون یک پدر واقعی یا برادر حقیقی که از صمیم قلب در فکر آسایش و ترقی روحانی یکایک آنان بود با آغوش باز استقبال می کردند. والدین که طبق معمول آن زمان در ترتیب دادن ازدواج فرزندان خود دست داشتند با اطلاع از روابط صمیمانه و

دروستانه حاجی امین با تمام یاران، اغلب در انتخاب همسر برای پسران و دخترانشان با وی مشورت می نمودند.

انقطاع از علائق دنیای فانی و از خود گذشتگی در سیل خدمت به جمال اقدس اِبهی از خصائل مهمه حاجی امین بود. وی از همان زمانی که به عنوان دستیار مورد اطمینان حاجی شاه محمد به خدمت امر قیام کرد و بعدها که به سمت امین حقوق الله منصوب شد هر چه داشت در راه امر نثار کرد و دیناری برای خود نگاه نداشت. او به هر وسیله ممکن سعی می کرد تا با گفتار و کردار به اجباء تفهیم نماید که شایسته ترین موفقیت در زندگی انسان این است که انسان وقت، همت، مال و ثروت و حتی جان خود را در سیل الهی فدا کند. به شهادت آثار مبارکه هم، در زندگی انسان مفهومی عالی تر از این وجود ندارد.

خداوند دو نیروی متضاد در انسان خلق کرده است یکی طبیعت حیوانی است و دیگری فطرت روحانی. طبیعت حیوانی انسان را به عالم مادیات می کشاند. نفس پرستی و اغراض نفسانی مانند خشم، شهوت و دلبستگی به اشیاء مادی نشانه های طبیعت حیوانی هستند. انسان برای غلبه بر این هوس های نیرومند لازمست که خصایل روحانی خود را پرورش دهد و آنها را تقویت نماید تا این نیروهای روحانی بتوانند بر تمایلات حیوانی چیره شوند و بر آنها حکومت نمایند. در درون انسان یک نبرد دائمی بین این دو نیروی مخالف در جریانست و اگر انسان به حال طبیعی رها شود بدون شک طبیعت حیوانی و مادی غالب و حاکم خواهد گشت.

علت این امر آن است که خصایص حیوانی جزئی از طبیعت انسان است که بی هیچ کوششی او را به سوی دنیای مادی می کشانند و در این حال انسان ممکن است حتی بدتر از یک حیوان رفتار نماید.

ولی پرورش قوای روحانی با طبیعت اداره نمی شود و گرچه روح انسان مشتاق عوالم معنوی است ولیکن کسب کمالات روحانی مستلزم همت و کوشش است. در این زمینه است که به انسان نیروی اختیار تفویض شده است. انسان در این حال مشابه پرنده ایست که باید در پرواز خود بال هایش را

بکار اندازد تا بتواند نیروی جاذبه زمین را خنثی نماید و در غیر این صورت با نیروی جاذبه قوی فوراً به زمین کشانده خواهد شد.

رام کردن طبیعت حیوانی از طریق اعتلای قوای روحانی که در انسان به ودیعه گذاشته شده جوهر انقطاعی است که در بسیاری از الواح حضرت بهاء الله مورد تأکید واقع شده است. مسئله انقطاع در جلد‌های پیشین مورد بحث قرار گرفته و توضیح داده شده که مفهوم آن فقر و ریاضت و زندگی درویشی نیست. بی‌توجهی به مصالح شخصی و غفلت از آنچه که در دنیا می‌گذرد مخالف تعالیم حضرت بهاء الله است. در حقیقت شخص می‌تواند مالک اشیاء این جهان و ثروت‌های آن باشد و هنوز در حال انقطاع باقی بماند.*

انسان به همان اندازه که بر طبیعت حیوانی خود حاکم می‌شود از این دنیای فانی نیز منقطع می‌شود. انسان نه تنها باید در کسب خصایص روحانی بکوشد بلکه لازم است در غلبه بر نفس خود و تمام تمایلات وابسته به آن خود را برای تحمل درد و رنج و امتحان آماده سازد و این امر کاملاً طبیعی است زیرا وقتی نیروی تحت فشار قرار می‌گیرد همیشه واکنشی ایجاد می‌کند. انسان هم وقتی تمایلات مادیش تحت فرمان نیروی روحانی سرکوب می‌شود طبیعتاً با نوعی محرومیت و فداکاری روبرو می‌گردد. مثلاً شخصی ممکن است به خاطر کمک به افراد فقیر و محتاج فداکاری کند و از راحت و وسایل مادی خود چشم پوشد، در جریان این امر شخص از پاداش روحانی بهره مند می‌شود ولی در عوض از لحاظ مادی چیزی از دست می‌دهد.

این نوع گذشت و فداکاری اگر در راه حق و به خاطر حق انجام گیرد افضل اعمال محسوب می‌شود و به روح انسان کمک می‌کند تا از دنیای مادی منقطع شود و به خدا نزدیک‌تر گردد. این یکی از نتایج گذشت و فداکاری است.

درک و شناسایی این اصل مهم بود که حاجی امین را بر آن داشت که آنچه داشت در راه امر ایثار کند احبای الهی نیز در اثر نفوذ آیات که از قلم

* برای کسب اطلاع بیشتر در این باره به جلد‌های اول و دوم مراجعه شود.

حضرت بهاء الله نازل شده بود و نیز به پیروی از سرمشقی که حاجی امین نشان داده بود اموال خود را در راه پیشرفت امرالله نثار نمودند. حاجی امین که به عنوان امین جمال مبارک برگزیده شده بود تبرعات احباب را می گرفت و گرچه یاران را به طور عموم به فداکاری و ایثار تشویق می کرد ولی هرگز مطالبه شخصی از آنان نمی نمود چه که این نوع مطالبه در امر بهائی جایز نبوده و نیست.

تقدیم تبرعات به صندوق های خیریه بهائی در حقیقت بمنزله نیایش و ستایش پروردگار یکتاست و امری است داوطلبانه که محرک آن اشتیاق قلبی شخص به ایثار چیزی از متاع دنیوی خویش در راه حق است.

انسان به صورت برهنه خلق شده و این عالم را هم برهنه ترک می کند. با خود چیزی به این دنیا نمی آورد و هنگام مرگ هم نمی تواند هیچ چیز مادی با خود به عالم دیگر ببرد. ولیکن انسان می تواند آنچه که در زمان حیاتش در راه حق ایثار کرده، اوقاتی که به امر داده، زحماتی که در سبیل الهی کشیده، منابع مالی که در اختیار امر گذاشته و نیز خدماتی که به هم نوع خود کرده با خود به عوالم الهی منتقل نماید. این یک راهی است که شخص می تواند بدان وسیله اشیاء مادی این عالم جسمانی را به عوالم روحانی الهی انتقال دهد.

انگیزه اصلی اجتهاد در ادای حقوق الله و یا تبرع به صندوق های خیریه امرالله چه در زمان حضرت بهاء الله و چه در اوقات دیگر، عشق آنان به حضرت بهاء الله و شریعت مقدسه الهیه بوده و خواهد بود. این عشق مؤمنین به جمال اقدس ابهی است که به هدایای آنان هر اندازه هم که اندک باشد نیروی روحانی عطا می کند و همین نیروی روحانی است که امر الهی را همواره به پیش می راند. به این دلیل است که افتخار تبرع به صندوق های خیریه بهائی تنها و منحصرأ به بهائیان عنایت شده چه که پیشرفت امر بهائی چه از طریق تبلیغ و چه با تقدیم تبرعات به صندوق های امری وابسته به اخلاص اجتهاد در آستان جمال اقدس ابهی و اجرای اعمال بی آلابش و نیک در حیات روزانه آنان است. این دو عامل اساسی است که سبب فتوحات روحانی در امر الهی می شود.

بیشتر بهائیان ایران در دوران رسالت حضرت بهاء الله فقیر و بعضی حتّی محتاج بودند ولی وقتی حاجی امین به ملاقات آنان می‌رفت با کمال از خود گذشتگی مبلغ اندکی را که برای این منظور کنار گذاشته بودند در طبق اخلاص می‌گذاشتند و تقدیم به امر مبارک می‌کردند. این نکته را هم باید یادآوری نمود که مبالغ تقدیم شده تحت نظارت حضرت بهاء الله برای پیشرفت امر صرف می‌شد و اگر هم مبلغی به مصرف شخصی هیکل مبارک و اصحاب می‌رسید بسیار جزئی و قلیل بود. تاریخ حیات جمال مبارک شاهد بارزی بر این حقیقت است. تاریخ نشان می‌دهد که آن حضرت قسمت اعظم دوران چهل ساله رسالت روحانی خویش را در کمال فقر زیستند. روزهای بوده است که حتّی یک قرص نان برای آن حضرت فراهم نبوده و لباسی که بر تن داشتند تنها البسه آن حضرت بود. گرچه سال‌های اخیر حیات دنیوی حضرت بهاء الله نسبتاً راحت‌تر بود ولی با وجود این به شدت تحت تأثیر سختی و سادگی که مشخصه حیات آن حضرت در دوران بعد از سیاه چال بود قرار داشت، یعنی زمانیکه آن حضرت تمام دارائی‌شان مصادره شده بود و خود از همه رسایلی که برای امرار معاش خود و عائله لازم بوده محروم گشته بودند.*

میل به ثروت‌اندوزی در وجود مظهر ظهور الهی یافت نمی‌شود. او از جمیع اشیاء دنیوی بی‌نیاز است و در عالمی بسر می‌برد که مستقل از تمام کائنات می‌باشد. حضرت بهاء الله در بسیاری از الواح مقدسه‌شان بیان فرموده‌اند که این دنیای فانی از نظر آن جمال رحمانی چیزی جز مشتی خاک و فانی محض نیست. از جمله در لوح دوم خطاب به ناپلئون سوم از دلپستگی او به دنیای فانی انتقاد می‌کنند و بیان می‌فرمایند که این جهان ناپایدار تا چه اندازه در نظرشان بی‌ارزش و بها است این است قسمتی از بیانات آن حضرت در این لوح مبارک که با کمال قدرت و قوّت القاء گردیده است:

انّ اكدی خلق العالم لنفسه قد حبس فی اُخرب الذّيار بما
اكتسب ایدی الظّالمین و من افق السّجن یدعو النّاس الی فجر

* به جلد ۱ ص ۱۹ مراجعه شود.

الله العلیّ العظیم هل تفرح بما عندك من الزخارف بعد الذی تعلم أنّها ستفنى او تسرّ بما تحکم على شبر من الارض بعد الذی کلها لم یکن عند اهل البهائا الا کسواد عین نملة میتة دعها لاهلها ثمّ اقبل الی مقصود العالمین. (۲)

جمال اقدس ابهی در وصیت نامه خود کتاب عهد نیز این بیانات عالیات را از خود بیادگار گذاشته اند:

اگر اقلی از زخرف دنیا خالیست و لکن در خزائن توکل و تفویض از برای وراثت میراث مرغوب لا عدل له گذاشتیم، گنج نگذاشتیم و بر رنج نیفزودیم، آیم الله در ثروت خوف مستور و خطر مکنون انظروا ثمّ اذکروا ما انزله الرحمن فی الفرقان "ویل لكل همزة لذی الذی جمع مالا وعدده" ثروت عالم را وفائی نه آنچه را فنا اخذ نماید و تغییر پذیرد لایق اعتناء نبوده و نیست مگر علی قدر معلوم. (۳)

باید خاطر نشان نمود که این روح انقطاع از علایق دنیوی، وجود حضرت عبدالبهائا و حضرت ولی امر الله، دو مرجع و جانشین امر حضرت بهاء الله را نیز فرا گرفته بود به حدی که تمایل به امور این جهان فانی با حقیقت ذاتی شان منافات داشت. این دو وجود مقدّس به پیروی از جمال مبارک زندگی ساده ای داشتند. حضرت عبدالبهائا و حضرت ولی امر الله گرچه مبالغ زیادی از محلّ تبرّعات بهائیان به دست شان می رسید ولی کوچک ترین تمایلی به خرج آن ها برای مصارف شخصی نداشتند و جمیع آن ها را برای پیشرفت امر الله مصرف می نمودند. فی الواقع همانند حضرت بهاء الله دارائی شخصی چه نقدی و چه غیر آن نداشتند.

وقتی که حضرت عبدالبهائا برای تبلیغ امر الله و نشر نفحات الله در اروپا و امریکا به دیار غرب سفر نمودند به ناچار قسمتی از تبرّعات را که اجبای ایران به عنوان حقوق الله به حاجی امین تقدیم کرده بودند مصرف می نمودند. و لکن همیشه مواظب بودند از آن وجوه هر چه کم تر برای مصارف شخصی خرج کنند و این طبیعتاً سبب می شد که هیکل مبارک راحتی لازم را نداشته باشند به طوری که گاهی اوقات این باعث نگرانی همراهان می گردید.

میرزا محمود زرقانی وقایع نگار معروف سفرهای حضرت مولی الوری به غرب و منشی وفادار آن حضرت در یادداشت‌های روزانه خود که با عنوان بدایع الآثار منتشر شده می‌نگارد که وقتی حضرت عبدالبهاء و همراهانشان در طول و عرض ایالات متحده امریکا سفر می‌نمودند مسافرت با ترن مخصوصاً برای آن حضرت که در حدود هفتاد سال داشتند خیلی آسان نبود ولی با وجود این ایشان غالباً حاضر نبودند مبلغ کمی اضافه تر برای وسایل خواب در ترن پرداخت کنند و در عوض تمام شب را روی نیمکت‌های سخت چوبی می‌نشستند و تنها چشمانشان را برای استراحت برهم می‌گذاشتند. ولی در همین سفرها ملاحظه می‌شد که هر کجا شخص فقیر و محتاجی را می‌یافتند کیف پول خود را باز می‌کردند و از سگه‌های طلا و نقره در کف دست آن‌ها می‌نهادند. چقدر روش خدا با رفتار انسان متفاوت است.

در طی همین سفرهای تاریخی بود که حضرت عبدالبهاء مراتب استغنا و انقطاع را که خاص اولیای برگزیده پروردگار است از خود نشان دادند و در نهایت شفقت و محبت از قبول هدایا و جوهری که یار و اغیار می‌خواستند حضورشان تقدیم کنند امتناع ورزیدند.

میرزا محمود در یادداشت‌های معروف خود داستانی از حضرت عبدالبهاء وقتی که در نیویورک قبل از ترک امریکا بودند نقل می‌کند:

آن روز بعضی از احبّاء و جوهری تقدیم نمودند، قبول نفرمودند، هر قدر التماس کردند فرمودند "از قیل من به فقرا انفاق نمائید مثل این است که من به آن‌ها داده‌ام اما به جهت من هدیه مقبول‌تر، اتحاد احبّاء و خدمت امرالله و نشر نفعات الله و عمل به وصایای جمال ابهی است" در این مواقع احبّاء خیلی متأثر می‌شدند که در محضر مبارک هدایای آن‌ها قبول نمی‌شد، با وجود این چون ایّام اخیر بود و هیکل منیر در شرف حرکت بودند احبّای نیویورک هدایائی حاضر نمودند و به اسم و رقابت سدره مبارکه و اهل بیت عصمت خواستند تقدیم نمایند...

* همسر حضرت عبدالبهاء، خواهر و دختران آن حضرت و سایر خانم‌های عائله مبارکه

جمعی احبّاء هم عهد شدند که در ساحت انور دست به دامان مبارک زده ذیل اطهر را از دست ندهند و از حضور مبارک دور نشوند تا هدایای آن‌ها مقبول شود، آن بود که برای تقدیم نمودن چون با نهایت التماس به ساحت اطهر رسیدند همه صاحبان هدایا را احضار فرمودند و خطاب به آن‌ها در این خصوص نطقی نمودند که صورت آن اینست:

من از خدمات شماها بسیار ممنونم فی الحقیقه مرا خدمت کردید مهمان‌نوازی نمودید شب و روز قائم بر خدمت بودید و ساعی در نشر نفعات الله، من هیچ وقت خدمات شما را فراموش نخواهم نمود زیرا جز رضای الهی مقصدی ندارید و غیر از دخول در ملکوت الله مقامی نخواهید. حال هدایائی به جهت اهل بیت من آورده‌اید این هدایا بسیار مقبول است و مرغوب اما خوب‌تر از این‌ها هدایا، محبت الله است که در خزائن قلوب محفوظ ماند این هدایا موقتی است ولیکن آن هدایا ابدی است این جواهر را باید در جعبه و طاقچه گذاشت و آخر تلاشی گردد اما آن جواهر در خزائن قلوب ماند و الی الأبد در عوالم الهی باقی و دائم باشد. لهذا من محبت شما را که اعظم هدایا است به جهت آن‌ها می‌برم. در خانه ما نه انگشتر الماس استعمال می‌نمایند و نه یاقوت نگاه می‌دارند آن بیت از اینگونه زخارف پاک و مبراست. حال من این هدایا را قبول کردم ولی نزد شما امانت می‌گذارم که بفروشید و قیمت آن‌ها را برای مشرق الأذکار شیکاگو بفرستید (احبّاء خیلی زاری کردند) فرمودند من می‌خواهم از طرف شماها هدیه‌می‌بیرم که در جهان ابدی باقی ماند و جواهری که تعلق به خزائن قلوب داشته باشد این بهتر است انتهی. هر قدر احبّاء و دوستان این و چنین نمودند قبول فرمودند و جمیع را راجع به مشرق الأذکار شیکاگو کردند. (۴)

اکنون به داستان حاجی امین بر می گردیم. این نفس جلیل عمر طولانی کرد و در دوران رسالت حضرت بهاء الله، ایام قیادت حضرت عبدالبهاء و قسمتی از دوره ولایت ولی امرالله، امین حقوق الله بود و در سراسر حیات پر حادثه اش منبع الهام و راهنمایی برای جمیع احباب شمرده می شد. حاجی امین اغلب به منازل اجنبه می رفت و آنان را به انقطاع از امور دنیوی و پیروی از اصل سادگی و فروتنی در جمیع شئون زندگی تشویق می کرد. وی اسراف را دوست نداشت چه که اسراف قدرت تقدیم تبرعات احباب را به امرالله تقلیل می داد. او به قدری با اسراف مخالف بود که اجنبه همه مواظب بودند و وقتی می خواستند او را به شام دعوت کنند می دانستند که اگر در تهیه خوراک اسراف کنند و غذاهای متنوع بر روی میز غذا بچینند سبب ناراحتی و دلخوری او خواهند شد. حاجی امین اصرار داشت که تنها یک نوع غذا و آن هم غذای ساده در سفره باشد. وی اغلب از میزبان می خواست که به عنوان سهم او، قدری آب به دیگ خوراک اضافه کند و غذاهائی که با این دستور العمل تهیه می شود در میان یاران ایران به آش حاجی امین معروف است. داستان های منقلب کننده بسیاری در باره روش زندگی و فداکاری های حاجی امین در سبیل مولای محبوبش وجود دارد. این حکایات که بعضی قصه های کوچک و جزئی و برخی داستان های بسیار جالب و آموزنده اند مفرح و توده پسند هستند ولی از نقل آنها در این جا باید صرف نظر کرد زیرا برای فهم درست آنها خواننده باید با آداب و رسوم خاور میانه در آن زمان آشنا باشد.

حاجی امین در زندگی طولانی و پر خدمتش دچار تزییفات بسیار بوده است از جمله باید از زندانی شدن او در طهران و بعد در زندان قزوین در سال ۱۳۰۸ هجری (۱۸۹۱ میلادی) نام برد. وی در این زندان با ملا علی اکبر شه میرزادی معروف به حاجی آخوند یکی از ابادی برگزیده حضرت بهاء الله همراه بود. این دو قهرمان فداکار سبیل الهی به فرمان ناصرالدین شاه و پسرش کامران میرزا حکمران طهران زندانی شده بودند. محبوسیت این دو نفس جلیل در قزوین مدت هیجده ماه طول کشید. پس از این مدت حاجی آخوند از زندان آزاد شد ولی حاجی امین به زندان دیگری در طهران منتقل گشت که یک

سال دیگر در آن ماند. حاجی آخوند و حاجی امین در زندان قزوین پایشان در بند کند و گردنشان اسیر زنجیر بود. در این دوره، عکاس مخصوصی به زندان فرستاده شد تا عکسی از آن دو برای ملاحظه سلطان بگیرد. این عکس که این دو نفس جانفشان را در زیر زنجیر ولی در نهایت آرامش و تسلیم نشان می‌دهد به‌طور گسترده در میان یاران الهی رایج و منتشر است. حضرت عبدالبهاء این عکس را در راهروی بیت مبارک روبروی اطاق خود نصب کرده بودند و اغلب اوقات به آن می‌نگریستند و با مشاهدهٔ وجوه نورانی آن دو نفس جلیل که در سیل محبت جمال مبارک اسیر کند و زنجیر گشته و مظاهر استقامت و ایمان در میان یاران بودند در دل احساس سرور می‌فرمودند.

اندکی پس از زندانی شدن این دو نفس روحانی در قزوین بود که حضرت بهاء الله در صدر لوح مبارک دنیا* از آن زندان به "سجن متین" یاد کردند و این بیانات عالیات را به اعزاز آنان نازل فرمودند:

حمد و ثنا سلطان مبین را لائق و سزاست که سجن متین را
 به‌حضور حضرت علی قبل اکبر و حضرت امین مزین فرمود
 به‌انوار ایقان و استقامت و اطمینان مزین داشت علیهما بهاء الله و
 بهاء من فی السموات و الأرضین التور و البهاء و التکبیر و الثناء
 علی ابادی امره الّذین بهم اشرق نور الاضطبار و ثبت حکم
 الاختیار لله المقتدر العزیز المختار و بهم ماج بحر العطاء و حاج
 عرف عنایة الله مولی الوری نسله تعالی ان یحفظهم بجنوده و
 یحرسهم بسلطانه و بنصرهم بقدرته الّتی غلبت الاشیاء الملکک لله
 فاطر السماء و مالک ملکوت الاسماء. (۵)

این نکته شایان توجه است که از دو نفس مبارکی که در این لوح ذکر شده‌اند تنها علی اکبر از طرف حضرت بهاء الله به‌سنت ابادی امرالله منصوب گشته بود ولیکن حضرت ولی امرالله حاجی امین را نیز پس از صعودش به این مقام ارتقاء دادند. حاجی امین در سال ۱۹۲۸ در طهران

* این لوح مبارک به‌افتخار میرزا آقای افغان ملقب به نورالتین نازل شده. در جلد بعدی به این شخص و آن لوح مبارک اشاره خواهد شد.

درگذشت در حالی که خاطرات خوش فراموش نشدنی در میان یاران برجای گذاشت. حضرت ولی امرالله پس از صعود حاجی امین، حاجی غلامرضا امین امین را که سالیان متمادی به عنوان مساعد او خدمت نموده بود را به جای او به سمت امین حقوق الله منصوب فرمودند.

حضرت عبدالبهاء به عنوان تقدیر از خدمات حاجی امین یکی از ابواب مقام اعلی را به نام وی نامگذاری فرموده اند.

فصل پنجم

لوح فؤاد

فؤاد پاشا، وزیر امور خارجه دولت عثمانی در تبعید حضرت بهاء الله به عگا و زندانی کردن آن حضرت در آن مدینه محصنه با عالی پاشا صدر اعظم آن امپراطوری همکاری نزدیک داشت. فؤاد پاشا در سال ۱۸۶۹ از کارش بر کنار شد و به دنبال آن به نیس فرانسه رفت و در آنجا در گذشت. به یاد داریم که حضرت بهاء الله در سوره رئیس و لوح رئیس چگونه و با چه لحن مهیمنی صدر اعظم دولت عثمانی را مخاطب قرار داده اند. چندی بعد از آن، جمال مبارک لوح فؤاد را که یکی دیگر از الواح مقدسه مهیمنه است نازل فرمودند و در آن فؤاد پاشا را به شدت مورد سرزنش قرار دادند. آن حضرت در این لوح مبارک بیان می کنند که چگونه خداوند به يد قدرتش جان او را به مجازات اعمالش گرفت و با بیانات محکمه شديده عذاب روحی او را در حیات اخروی و در برابر غضب الهی به جزای مصائبی که بر مظهر ظهور کلی الهی وارد آورده تشریح می فرمایند. حضرت بهاء الله در همین لوح سقوط عالی پاشا و سلطان عثمانی را با کلمات مؤکده زبر پیش بینی می نمایند:

سوف نزل الّذی * کان مثله و ناخذ امیرهم ** الّذی یحکم علی البلاد و
انا العزیز الجبار. (۱)

پس از نزول این لوح مبارک، طولی نکشید که عالی پاشا با کمال ذلت از کارش بر کنار شد و در سال ۱۸۷۱ فوت کرد. در همان زمان در ترکیه، موج

* عالی پاشا
** سلطان عبدالعزیز

مخالفت با سلطان نیز بحرکت درآمد که سرانجام در سال ۱۸۷۶ به برکناری او از سلطنت و زندانی شدنش به وسیله انقلابیون منتهی گشت و چند روز بعد هم کشته شد.

چنان که بعداً خواهیم دید لوح مبارک فؤاد و تحقّق اندازات نازل در آن در تقلیب و تصدیق دانشمند جلیل میرزا ابوالفضل نقش مؤثری داشت.

شیخ کاظم سمندر

لوح مبارک فؤاد خطاب به شیخ کاظم سمندر از اهل قزوین نازل شده است. این نفس جلیل یکی از حواریون حضرت بهاءالله بود و حضرت ولی امرالله به او با عنوان شعله محبت الله اشاره فرموده اند. پدر بزرگ شیخ کاظم حضرت باب را پیش از اظهار امرشان در کربلا ملاقات کرده، روحانیت و اخلاص آن حضرت را هنگام نماز مشاهده نموده و مجذوب عظمت و جلال آن هیکل مبارک گشته بود. پدر شیخ کاظم، شیخ محمد ملقب به نبیل* نیز از پیروان فداکار حضرت باب محسوب می شد که در قلعه ماکو و چهریق به حضور آن حضرت مشرف شده بود. وی بعداً به بغداد مسافرت و در آنجا به زیارت حضرت بهاءالله نائل شد. نبیل در ایام حیاتش به تزیینات شدیده مبتلا شد و منزلش در قزوین مرکز فعالیت بایان اولیه بود.

شیخ کاظم چند ماه پیش از اظهار امر حضرت ربّ اعلی به دنیا آمده و در چنان خانواده مؤمن بزرگ شده و از کودکی با مؤمنین اولیه حضرت باب از جمله بعضی از حروف حی و دانی آن حضرت معاشر و مؤانس بوده است. شیخ کاظم حتی از همان ایام صباوت اشتیاق شدیدی به امر بدیع و فعالیت های آن داشت و وقتی به سن بلوغ رسید شخصی کاملاً مطلع و مؤمن بود. وی در سال های بعد به عرفان مقام حضرت بهاءالله نیز نائل شد و در زمره پیروان ممتاز آن حضرت درآمد و در انتشار انوار ظهور در سراسر ایران مخصوصاً در شهر قزوین موقّعت های بزرگی کسب نمود.

* او را نباید با ملا محمد زرنندی نبیل اعظم و با ملا محمد قانتی نبیل اکبر اشتباه کرد.

وقتی بشارت اظهار امر حضرت بهاء الله و اذعاهای میرزا یحیی^{*} به گوش سید کاظم رسید به مطالعه عمیق آثار حضرت ربّ اعلی پرداخت و در نتیجه این مطالعه دریافت که حضرت بهاء الله به روشنی و بدون شک تنها موعود بیان بودند. وی در سال ۱۲۸۳ هجری (۶۷-۱۸۶۶ میلادی) رساله‌ای به‌لسان عربی تألیف و در آن طغیان میرزا یحیی را محکوم کرد و دلایل او را رد نمود و دروغ و بی‌اساس بودن ادعایش را کاملاً آشکار ساخت. حضرت بهاء الله در لوح مبارک سراج^{**} به این رساله اشاره و بیان می‌فرمایند که خداوند شیخ کاظم را در نوشتن آن الهام بخشیده است. گفته‌اند که پس از نوشتن این رساله محکم و مدلل بوده که حضرت بهاء الله او را به لقب سمندر^{***} ملقب فرموده‌اند.

حضرت بهاء الله در الواح مقلّسه‌شان نفوسنی را که به ردّ دلایل دشمنان امر اقدام می‌کنند می‌ستایند از جمله در لوح سلمان+ پیرران خویش را به این امر با این کلمات تشویق و ترغیب می‌فرمایند:

باری ای سلمان بر احتیای حقّ القاء کن که در کلمات احدی به‌دیدۀ اعتراض ملاحظه نمائید بلکه به‌دیدۀ شفقت و مرحمت مشاهده کنید مگر آن نفوسی که الیوم در ردّ الله الواح ناربه نوشته، بر جمیع نفوس حتم است که بر ردّ من ردّ علی الله آنچه قادر باشند بنویسند، کذلک فُذّر من لدن مقتدر قدیر چه که الیوم نصرت حقّ به‌ذکر و بیان است نه به‌سیف و امثال آن، کذلک نزلنا من قبل و حیثند ان انتم تعرفون فوالذی ینطق حیثند فی کلّ شیء بأنّه لا اله الا هو که اگر نفسی در ردّ من ردّ علی الله کلمه‌ای مرقوم دارد مقامی به‌او عنایت شود که جمیع اهل ملأ اعلی حسرت آن مقام برند و جمیع اقلام ممکنات از ذکر آن مقام عاجز و السن کائنات از وصفش قاصر چه که هر نفسی الیوم بر

* به جلد‌های ۱ و ۲ مراجعه شود.

** به جلد ۲ صفحه ۲۷۵ مراجعه شود.

*** مرغ الهسانه ایست که می‌گویند آتش زندگی می‌کند.

+ به جلد ۲ فصل ۱۳ مراجعه شود.

این امر اقدس ارفع امنع مستقیم شود مقابل است با کلّ من فی السموات
و الأرض و كان الله على ذلك شهيد و عليم... (۲)

شیخ کاظم مبلغ برجسته و ممتاز امر بود و بسیاری از مؤمنین اوکیه قزوین
اقبالشان به امر مبارک را مرهون زحمات خستگی ناپذیر او در انتشار پیام
حضرت بهاءالله می‌دانند. ایمان و اشتیاق او که با شور و خلوص همراه بود در
قلوب مستمعین تأثیر عمیق می‌کرد و توجه آنان را به پیام الهی برای این عصر
نورانی معطوف می‌ساخت. شیخ کاظم هم‌چنین در دوران رسالت حضرت
بهاءالله در دفاع از امرالله در برابر شبهات و مفتریات پیروان ازل و بعدها در
دورهٔ قیادت حضرت عبدالبهاء در مقابل کسانی که به‌وسیله میرزا محمدعلی*
ناقض اکبر به گمراهی افتاده بودند نقش مهمی بازی نمود. وجود شیخ
کاظم در میان اجنای قزوین که از آغاز امر تحت تأثیر روح تفرقه و
مباحث جدال‌انگیز و نقض میثاق بودند کمک بسیار بزرگی در هدایت
آنان بود. در حقیقت با استقامت و پشتکار او بود که جامعهٔ یاران قزوین
تقلیب و تقویت گردید.

شیخ کاظم به تعلیم و تربیت اطفال خود نیز توجه مخصوص داشت.
شخصی به‌نام ملا علی که به‌وسیلهٔ شیخ کاظم به امر مبارک مؤمن شده و از
اهل علم و به معلم معروف بود در اثر زیارت حکم کتاب اقدس داوطلب
تعلیم اطفال شد، در منزل شیخ کاظم سکونت گزید و به تعلیم و تربیت
نونهالان مشغول گردید.^{۱۱} حضرت بهاءالله در کتاب اقدس در بارهٔ تعلیم و
تربیت اطفال چنین می‌فرماید:

کُتِبَ عَلَيَّ كُلِّ ابٍ تَرْبِيَةَ ابْنِهِ وَ بِنْتِهِ بِالْعِلْمِ وَ الْخَطِّ وَ دَوْنَهُمَا عَمَّا حَدَّدَ فِي
اللُّوْحِ وَ الَّذِي تَرَكَ مَا أَمَرَ بِهِ فَلِلْمَتَاءِ أَنْ يَأْخُذُوا مِنْهُ مَا يَكُونُ لَزَامًا
لِتَرْبِيَتِهِمَا أَنْ كَانَ غَنِيًّا وَ أَلَّا يَرْجِعَ إِلَى بَيْتِ الْعَدْلِ أَنَا جَعَلْنَاهُ مَأْوَى الْفُقَرَاءِ
وَ الْمَسَاكِينِ إِنَّ الَّذِي رَبِّيَ ابْنَهُ أَوْ ابْنَاتٍ مِنَ الْإِبْنَاءِ كَأَنَّهُ رَبِّي أَحَدَ ابْنَاتِي عَلَيْهِ
بِهَائِي وَ عَنَائِي وَ رَحْمَتِي أَلْتِي سَبَقَتِ الْعَالَمِينَ. (۳)

* به جلد ۱ و ۲ مراجعه شود.

** در آن روزها کسانی که استطاعت مالی نداشتند معمولاً برای تعلیم کودکان خود معلم
سرخانه استخدام می‌کردند.

جمله آخر این بیان مبارک، مآ علی را بر آن داشت که داوطلب خدمت در تعلیم و تربیت اطفال عدیده شیخ کاظم شود و این خدمت را در حدود سی و شش سال ادامه داد. حضرت بهاءالله در یکی از الواح (۴) مآ علی را به خاطر اجرای یکی از اوامرشان تحسین می‌فرمایند و از وی بعنوان اوّل معلم که با اجرای امر مبارک نازل در کتاب اقدس به کسب رضای الهی فائز شده یاد می‌کنند. جمال مبارک او را مورد عنایت فراوان قرار می‌دهند و بیان می‌کنند که ذکر نامش در این لوح مبارک به تنهایی بزرگ‌ترین پاداش برای روح جاودانی او است. آن حضرت او را مطمئن می‌فرمایند که نامش در تمام مدارس در سراسر جهان جاودانی خواهد شد و وعده می‌دهند که به‌عنوان تقدیر از خدماتش خلعتی به او عنایت خواهند فرمود. حضرت بهاءالله به‌دنبال این بشارت به حاجی امین، امین حقوق‌الله دستور دادند که از طرف حضرتشان عیائی برای مآ علی خریداری و ارسال نماید و اضافه می‌فرمایند که عیای اهدائی می‌بایستی از نوع مرغوب و اعلی باشد.

شیخ کاظم سمندر دو بار برای زیارت جمال مبارک به عگا سفر نمود. در زیارت دوم که در سال ۱۳۰۸ هجری (۱۸۹۱ میلادی) انجام گرفت مآ علی معلم و پسر شیخ، میرزا طرازالله سمندری که سالیان دراز به‌عنوان مبلغ ممتاز بهائی به‌خدمت امرالله قائم بود همراه بودند. میرزا طرازالله در سال‌های بعد از طرف حضرت ولی‌امرالله به‌عنوان ایادی امرالله برگزیده شد.

اقبال میرزا ابوالفضل

عواقب وحشتناکی را که حضرت بهاءالله در لوح فؤاد در باره سقوط سلطان عثمانی و عالی پاشا با صراحت و روشنی پیشگویی فرموده بودند در آن زمان در میان یاران مورد بحث و گفتگو بود. عده زیادی از غیر بهائیان هم که در مجامع بهائی شرکت می‌نمودند این بیانات انذارآمیز حضرت بهاءالله را در این لوح مبارک و الواح دیگر شنیده بودند. آنان با حیرت و اعجاب به این انذارات می‌نگریستند و بعضی حتی اقبال‌شان را مشروط و موقوف به تحقق آن‌ها نموده بودند. در میان این نفوس میرزا ابوالفضل دانشمند مشهور عالیقدر بود که تحقیقات لازم را در باره امر بهائی کرده ولی در جستجوی حجتی

قاطع برای شناسائی حقیقت آن و در انتظار تحقق این انذارات بود. میرزا ابوالفضل با مشاهده انجام آن انذارات در ظلّ امر در آمد و پس از فوز به ایمان یکی از ستارگان درخشان امر شد و در دفاع از آن در برابر دشمنان با چنان مهارت و اخلاص قیام نمود که نمونه و مثال گشت.

نظر به این که میرزا ابوالفضل یکی از دانشمندان بزرگ امرالله و مدافع عالیقدر شریعت الله بوده و نوشته‌هایش در ادبیات بهائی مقام ممتازی یافته، شایسته است صفحات چندی در این کتاب به یادش اختصاص داده شود.

داستان رویر شدن میرزا ابوالفضل با بهائیان و ارتباط او با امر واقعا جالب و شنیدنی است. وی در سال ۱۲۹۳ هجری (۱۸۷۶ میلادی) زمانی که با سمت ریاست مدرسه اسلامی طهران در اوج شهرت خود بود با سؤالات یکی از شاگردانش رویرو شد. این شاگرد وقتی در مباحثه با بهائیان به مشکلی بر خورد آنرا با میرزا ابوالفضل در میان گذاشت و از جواب‌هایی که از او می‌شنید در بحث با آنان استفاده می‌نمود. همین شاگرد در گفتگو با چند تن از بهائیان به موضوعی برخورد کرده و نتوانسته بود جواب آن را بدهد و می‌خواست از میرزا ابوالفضل کمک بگیرد.

در آن زمان بهائی مخلصی به نام عبدالکریم ماهوت فروش بود که در بازار دکانی داشت و منزلش مرکز محافل اجنباء و متحرّیان حقیقت بود. این جلسات معمولاً تا ساعات اولیه بامداد طول می‌کشید. میرزا ابوالفضل بدون ارتباط با موضوع شاگردش که معمولاً سؤالات امر بهائی را با او در میان می‌گذاشت خود به وسیله‌ای با عبدالکریم آشنا شد و گاهی اوقات او را در دکانش ملاقات می‌نمود ولی تا مدتی نمی‌دانست که او مؤمن به امر بهائی است. تا اینکه واقعه کوچکی سبب شد تا او مستقیماً با یک فرد بهائی ارتباط یابد.

در بعد از ظهر یک روز جمعه، میرزا ابوالفضل به همراهی چند تن از علمای دیگر سوار بر الاغ به قصد زیارت یکی از مراقد اسلامی که در اطراف شهر قرار داشت به راه افتاد. در آن زمان معمول بود که مردم در روز جمعه که روز تعطیل عمومی بود برای تفریح و نیز زیارت مراقد اسلامی به خارج شهر بروند.

بر حسب تصادف در حین رفتن، نعل یکی از خران افتاد و مسافرین ناچار شدند به نزدیک‌ترین نعل‌بند محل مراجعه و مشکل را حل نمایند. نعل‌بند که به نام استاد حسین نعل‌بند معروف و بیسواد بود با مشاهده میرزا ابوالفضل با ریش بلند و عمامه بزرگ که نشانه‌هایی از علم وسیع او بودند بر آن شد که با وی وارد گفتگو شود. استاد نعل‌بند به میرزا ابوالفضل اظهار کرد که حال که او را به زیارتشان نائل ساخته سبب افتخارش خواهد بود اگر اجازه فرمایند یک سؤالی که مدت‌ها او را متحیر ساخته از حضورشان بپرسد. وقتی میرزا ابوالفضل موافقت خود را ابراز کرد نعل‌بند گفت "آیا راست است که در یکی از احادیث شیعه^{*} وارد شده که هر قطره باران که از آسمان پائین می‌آید با یک فرشته همراه است و این فرشته است که باران را باخود به زمین می‌آورد؟" میرزا ابوالفضل جواب داد بلی درست است. نعل‌بند پس از مکث کوتاهی اجازه خواست تا سؤال دیگری بکند، میرزا ابوالفضل اجازه داد. نعل‌بند اضافه کرد "آیا درست است که اگر در خانه‌ای سنگ باشد هرگز فرشته به آن خانه وارد نمی‌شود؟" میرزا ابوالفضل بدون توجه به ارتباط بین دو سؤال جواب مثبت داد. نعل‌بند اظهار کرد "در اینصورت نباید هیچ وقت در خانه‌ای که سنگ هست باران بیاید" میرزا ابوالفضل، آن عالم برجسته اسلامی در برابر یک شخص بی‌سواد عامی احساس شرمساری بسیار نمود و خشم و غضبش در آن لحظه حلّه و مرزی نمی‌شناخت. همراهان میرزا ابوالفضل وقتی او را در چنان حال دیدند در گوشش به آهستگی گفتند که "این نعل‌بند بهائی است."

این واقعه اثر عمیقی در روح میرزا ابوالفضل باقی گذاشت. استاد حسین نعل‌بند هم این داستان را از اوّل تا آخر با عبدالکریم در میان گذاشت و ضمناً اظهار کرد که چون میرزا ابوالفضل به غرورش لطمه وارد شده از مقابله با

* باید یادآوری نمود که بسیاری از این اقوال که به نام احادیث شیعه اسلام خوانده می‌شوند به‌رمسئله مردم ملاحظه شده و اقوال عوامانه هستند ولی احادیثی هم وجود دارند که لزوم بیانات حضرات ائمه هستند و معتبر شناخته می‌شوند و با روح آیات قرآنی و با شرایطی که برای تشخیص صحت آن‌ها وجود دارد موافقت ملاحظه حضرت بهاء الله در کتاب/ایقان احادیث معتبر بسیاری را نقل فرموده‌اند.

مبلغ بهائی به این امید که بتواند برتری خود را دوباره احراز نماید استقبال خواهد کرد. این پیش‌بینی درست در آمد زیرا وقتی عبدالکریم از میرزا ابوالفضل دعوت کرد در مجلس مذاکره با یک بهائی شرکت کند او این دعوت را قبول نمود. به نظر می‌رسید که حتی تا این وقت هم میرزا ابوالفضل نمی‌دانست که عبدالکریم خود مؤمن به امر بهائی است.

جلسهٔ محاوره در منزل عبدالکریم تشکیل شد ولی شخصی که عبدالکریم برای مذاکره با ابوالفضل دعوت کرده بود شخصی عالم و تحصیل کرده‌ای نبود ولی در عوض قلبش با منبع علم الهی ارتباط داشت. هر سؤال پیچیده‌ای که میرزا ابوالفضل در حین مباحثه مطرح نمود و هر دلیل مخالفی که به میان آورد با عباراتی ساده و به‌نحوی جواب داده شد که او نتوانست اعتبار دلایلی را که به‌وسیلهٔ مبلغ بهائی ارائه می‌شد مورد سؤال قرار دهد.

شاید عجیب به‌نظر برسد که اشخاص بی‌علم و بی‌سواد ممکن است از علم الهی بهره‌مند باشند، در حقیقت یکی از نشانه‌های قدرت خداوند در این ظهور بی‌مانند این است که در کنار نفوس زیادی از صاحبان علم و دانش که در جرگهٔ مبلغین و مدافعین ممتاز امر در آمدند افرادی هم بودند که از تعلیم کافی بهره‌ای نداشتند و بعضی حتی از سواد هم بی‌بهره بودند ولی توانستند نفوس بسیاری را به امر مبارک هدایت نمایند.

هم‌چنان که در جلد‌های پیشین این کتاب بیان شد، شناسائی خداوند و مظهر برگزیدهٔ او، کشف اسرار زندگی، فهم حقایق دینی و درک حقیقت انسان به تحصیلات علمی وابسته نیست. این معرفت، موهبتی است که از خداوند به انسان عطا می‌شود و قلب انسان است که این عطیه را جذب می‌کند و سرچشمهٔ دانائی، توانائی و آگاهی می‌شود.

حضرت بهاء الله به‌صراحت بیان فرموده‌اند که شرط اساسی کسب چنین معرفت و بصیرتی انقطاع از علایق دنیای فانی است. از جمله در شروع کتاب مستطاب ایقان می‌فرمایند:

* به جلد ۱ صفحات ۳-۵۲، ۱۲-۱۱۱، ۹۲-۹۱، ۴-۲۰۳ و جلد ۲ صفحات ۴-۳۳ مراجعه شود.

أَنَّ الْعِبَادَ كُنْ يَصِلُوا إِلَى شَاطِئِ بَحْرِ الْعِرْفَانِ إِلَّا بِالْانْقِطَاعِ الصَّرْفِ عَنِ كُلِّ
 مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ. قَدْ سَوَّأْنَا أَنْفُسَكُمْ يَا أَهْلَ الْأَرْضِ لَعَلَّ تَصِلُونَ
 إِلَى الْمَقَامِ الَّذِي قَدَّرَ اللَّهُ لَكُمْ وَتَدْخُلُونَ فِي سُرَادِقِ جَنَّةِ اللَّهِ فِي سَمَاءِ
 الْبَيَانَ مَرْفُوعًا.

جوهر این باب آن که سالکین سیل ایمان و طالبین کژوس ایقان باید
 نفوس خود را از جمیع شئونات عرضیه پاک و مقدس نمایند؛ یعنی
 گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنونات متملقه به سبجات جلال و
 روح را از تعلق به اسباب ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه و
 متوکلین علی الله و متوسلین الیه سالک شوند تا آن که قابل تجلیات
 اشارات شمس علم و عرفان الهی و محل ظهورات فیوضات غیب
 نامتناهی گردند زیرا اگر عبد بخواهد اقوال و اعمال و افعال عباد را از
 عالم و جاهل میزان معرفت حق و اولیای او قرار دهد هرگز به رضوان
 معرفت رب العزه داخل نشود و به عیون علم و حکمت سلطان احدیت
 فائز نگردد و هرگز به سر منزل بقا نرسد و از جام قرب و رضا مرزوق
 نگردد. (۵)

بصیرت و درک حقیقی عبارت از دریافتن کیفیت و مفهوم باطنی آن
 حقیقت است. انقطاع از دنیا که اهمّیت و معنای آن پیوسته در آثار مبارکه
 حضرت بهاء الله به تکرار بیان و به روشنی تشریح گشته در حقیقت کلیدی
 برای هم آهنگ ساختن زندگی با قوانین خلقت است. هم چنان که در جلد های
 پیشین این کتاب بیان شده* انقطاع از دنیا مستلزم درویشی، ریاضت و فقر و
 بی اعتنائی به امور دنیا نیست. یک نمونه از وابستگی به دنیا و شاید قوی ترین
 آن، عشق به خود و به موقّعت های شخصی است. در بیان مبارک فوق
 حضرت بهاء الله به صراحت و تأکید بیان می فرمایند که تنها راه وصول به
 موهبت عظیم عرفان که با معرفت علمی اکسایبی تفاوت دارد انقطاع صرف
 است.

* به جلد ۱ و ۲ زیر کلمه انقطاع مراجعه شود.

یک شخص عالم و دانش پژوه هر اندازه هم که عالی مقام باشد ممکن است به کشف اسرار خلقت الهی و معرفت حقایق ظهور آن سلطان صدانی موفق نشود. این شخص عالم باید دل از دنیا بر کند و از علم اکتسابی که بزرگترین دلبستگی برای اوست^{۵۰} بگسلد. حضرت بهاء الله در آثار مقدسه شان بارها بیان فرموده اند که علوم اکتسابی ممکن است در بسیاری از مواقع چون حجایی بر دل نشیند و آنرا از پذیرش انوار هدایت ربّانی و موهبت معرفت حقیقی باز دارد. عبدالکریم و مؤمنین دیگر که در مراحل ابتدائی تبلیغ امر به نفوس مهم و ارباب علم چون میرزا ابوالفضل دست اندر کار بودند از تعلیم و تحصیل بهره ای نداشتند ولی با موهبت عرفان الهی موهوب بودند و توانائی زیادی در درک مفاهیم معنوی داشتند. آنها این مواهب را از طریق ایمان به حضرت بهاء الله و انقطاع از نفس و هوی کسب کرده بودند.

میرزا ابوالفضل در نخستین مصاحبه با اجتهاد از این که نتوانسته بود بر حریف خود که مرد عالمی نبود غالب شود و دلایلش را جواب دهد در شگفت بود. با وجود این از میزبانش عبدالکریم درخواست نمود که ترتیب جلسه دیگری را بدهد و او را با یکی از بهائیان اهل علم ملاقات دهد. او می خواست با شخصی که از لحاظ معلومات در ردیف خودش بود بحث کند تا بتواند برتری خود را به اثبات رساند و بطلان ادعاهای حضرت باب و حضرت بهاء الله را آشکار نماید.

ترتیب جلسه دیگری داده شد ولی عبدالکریم برخلاف خواسته میرزا ابوالفضل بهائی عالمی برای مذاکره دعوت نکرد. عبدالکریم با وجود این که از علم بی بهره بود به نیروی حکمت و وسیعی که داشت می دانست کسی چون ابوالفضل که به علمش مغرور بود در برابر پیام الهی بی توجه باقی خواهد ماند. به نظر او چیزی که میرزا ابوالفضل بیش از همه نیاز داشت کسی بود که بتواند جهل واقعی او را از درک مفهوم دین حقیقی آشکار کند و مناسب ترین شخص برای این کار یک بهائی ساده بود که از علوم ظاهره بی بهره ولی از

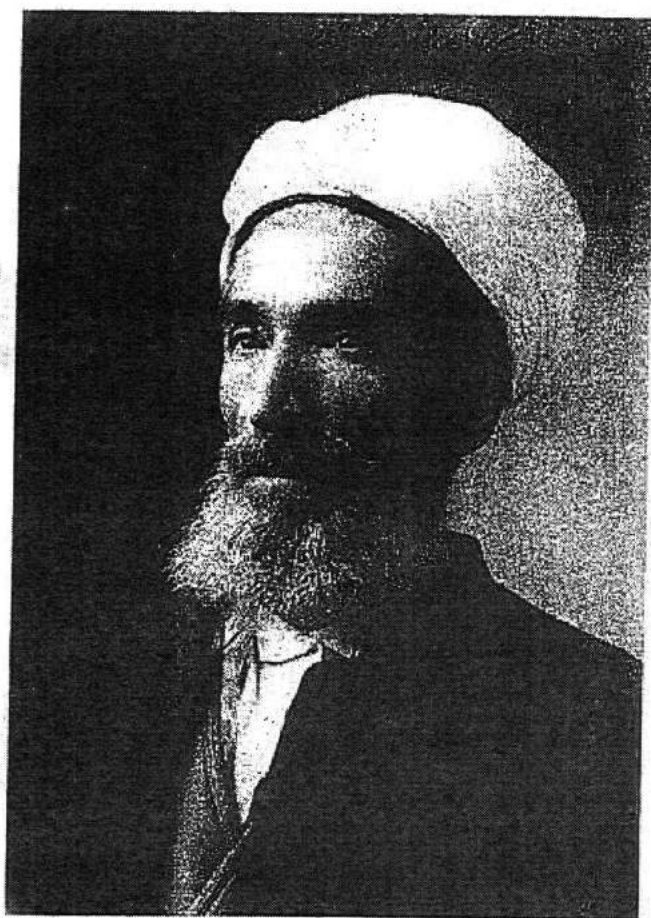
* به جلد ۲ صفحات ۵۰-۴۹ مراجعه شود.



شیخ کاظم سمندر
یکی از حواریوں حضرت بہاء اللہ و میلین امرائے

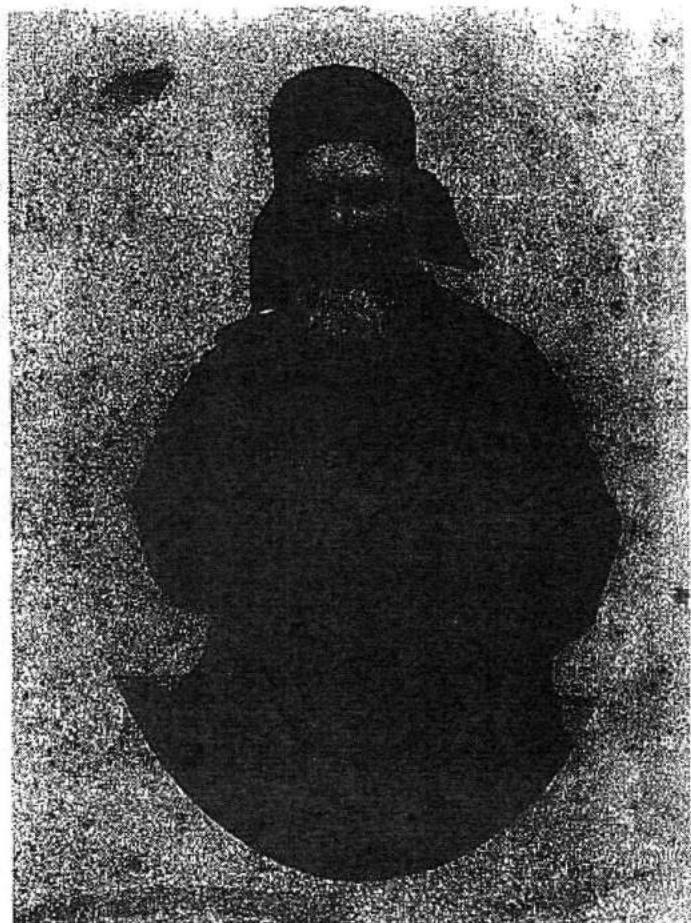


استاد حسین نعلبند
کسی که نخستین ارتباط را با میرزا ابوالفضل در باره امر برقرار کرد



میرزا ابوالفضل

دانشمند شهیر بهائی و حواری حضرت بهاءالله که در تشریح و اثبات امر بهائی
سرآمد اقران بوده است



مانکچی صاحب

نماینده زردشتیان که از هند به ایران آمد. او از ستایندهگان حضرت بهاءالله بود و الواح متعددی از آن حضرت دریافت نمود. میرزا ابوالفضل چندی در سمت منشیگری او خدمت کرد و واسطه‌وی با حضرت بهاءالله بود (به ص 302 مراجعه شود)

در این امر اصرار می‌ورزید. او سؤالات چندی بر ورقه‌ای نگاشت و آن را در پاکتی قرار داد و با دست خود آن را بست و به دست عبدالکریم سپرد سپس ورقه سفیدی هم در پاکت دیگری گذاشت و از عبدالکریم خواست که آن را حضور حضرت بهاء الله تقدیم نماید. میرزا ابوالفضل ضمناً اظهار کرد که اگر به سؤالاتش جواب داده شود شکی در حقانیت امر نخواهد داشت.

عبدالکریم به همراه میرزا ابوالفضل پاکت سربسته و پاکت حاوی ورقه سفید را به خانه حاجی محمد اسمعیل ذبیح^۴ بردند تا ایشان به حضور هیکل مبارک تقدیم کند. میرزا ابوالفضل بعدها این داستان را به حاجی میرزا حیدر علی حکایت کرده که خلاصه آن چنین است:

با جناب آقا عبدالکریم به‌خانه مرحوم متصاعد الی جوار رحمة ربّه الابهی حاجی محمد اسمعیل ذبیح به‌جهت ارسال عریضه رفتیم. جناب حاجی تشریف نداشتند ولی اهل بیتشان جناب آقا عبدالکریم را شناختند... و به‌اصرار و ابرام از روی محبت و حقیقت دعوت به‌دخول خانه نمودند و دعوتشان حقیقت بود نه مجاز... داخل اطاقی شدیم که کتب و صندوقچه الواح مقدسه و اسباب تحریر حاجی مذکور بود... گفتند در صندوقچه آیات و نوشتجات است اگر بخواهید زیارت نمائید چون جناب آقا عبدالکریم نمی‌توانست بخواند از من خواست برایش بخوانم محض ادب که جبلی فانی بود قبول کردم کاغذی بود آبی رنگ که در آن عبارت فارسی و عربی خطاب به سلطان عبدالعزیز سلطان عثمانی بود... چون خواندم دیدم در آن ذکر بازی سلطان سلیم^۵ در نهایت فصاحت و بلاغت و حلاوت و ملاحات است که هرچه می‌خواندم بیشتر طالب خواندن می‌شدم که در مدت حیات خود

* به جلد ۲ صفحات ۲۲-۲۳ مراجعه شود.

** به‌منظر می‌رسد که حاجی میرزا حیدر علی موضوع این الواح را با هم مخلوط کرده است این ها یکی لوح رئیس بوده و دیگری لوح فزاد که به ترتیب به علی پاشا و فزاد پاشا خطاب شده‌اند نه به سلطان گرچه در این دو لوح به سلطان هم اشاره شده است.

*** حضرت بهاء الله در ایام کودکی در جشن ازدواج یکی از برادرانشان در طهران شرکت کرده و در آن، مراسم خیمه‌شب‌بجاری را مشاهده کرده بودند که داستان آنرا در لوح رئیس بیان می‌فرمایند.

بیان به این شیرینی که عقل را مبهوت و قلب را منجذب نماید نخوانده بودم ولی هر تصویری می‌نمایم سوای تصوّر حقیّت تا رسیدم به این بیان مبارک "فسوف نزل الّذی ملّکک و ناخذ امیرکم* الّذی یحکم علی العباد" ** الی آخر بیانه الأعلی الأعلی از زیارت این بیان مندهش و منصعق و مبهوت و متخیر شدم و به قدر نیم ساعت ساکت و غرق عجب و تفکر که این چه سحر عظیمی است و چه شعبده جسیمی و چه طلسم بزرگی و چه فتنه و امتحان شدیدست آخر خود را تسکّی دادم که آخر الزمانست تا کفر جهانگیر نشود صاحب الزمان ظاهر نمی‌شود و این بیانات و وعده‌ها را ساخته و پرداخته برای فریفتن عوام بیچاره و نگهداری مریدان فرستاده است نه اینکه به سلطان مقتدری که خود این شخص مدّعی در مملکت اوست و به حکم او محبوس و اسیر است نوشته باشد و ممکن و متصور نیست به او به آن خطابات قهریه و عتابات سخطیه را عاقلی به چنین سلطانی بنویسد بخصوص در حبس و گرفتار هم باشد و غریب و وحید و بلاناصر و معین و ظهیر هم باشد و یا این گونه اظهارات بتواند به نفسی بنماید... در قلبم این خیالات و وساوس شیطانیّه مصوّر می‌شد و مع این تصوّرات و تسوّلات نحمدالله و شکر فضله به اذیت و خلاف محبّت و ادب نسبت به حضرت راضی نمی‌شدم... مختصراً محض خلاصی و نجات از آقا عبدالکریم گفتم در این اوراق اوّل خبر به عزل سلطان عبدالعزیز و ثانی به اخذش فرموده‌اند و این نحو تصرّف در مواد کائنات و یا بیان موجودات معجزه‌نیست که هزار یکش از انبیای قبل ظاهر نشده... و لهذا پاکت و عریضه را پاره کردم و وقوع و حصول این دو خبر مرتّب را میزان و محک قرار دادم و عهد گرفتم که بعد از این حقّ این گونه صحبت‌ها را

* سلطان عبدالعزیز.

** این بیان مبارک قسمتی از لوح فؤاد است (به ص ۱۰۳ مراجعه شود) از حکایت میرزا حیدر علی میتوان چنین استنباط کرد که میرزا ابوالفضل اوّل لوح رئیس (که در عکا نزل شده) و بعد لوح فؤاد را خوانده است منطقی به نظر می‌رسد که میرزا ابوالفضل سوره رئیس را هم خوانده باشد زیرا این سوره مبارکه که به عالی پاشا خطاب شده به افتخار نبیح که میرزا در خانهاش بوده صلوات گردیده بود.

با من نداشته باشند تا ظهور و وقوع این دو خبر و بگمانم رفتن به خانه حاجی و دیدن آن اوراق نائید و توفیق الهی بود که مرا از گفتگویی با حضرات آسوده نمود بلکه وسیله‌ئی بدست آمد که بتوانم حضرات را هدایت کنم و از گمراهی نجات دهم لکن حضرات از معاشرت و صحبت دست بر نداشتند. هر وقتی هر وسیله‌ئی می‌آمدند و صحبت و حکایتی می‌نمودند ... که مرا از سلاسل و اغلال اوهام انام نجات دهند ولی فانی مانند عنکبوت بود هر قدر آن‌ها تار اوهام را پاره می‌کردند باز خرافات دیگر می‌یافتیم. مدت پنج و شش ماه بر این منوال گذشت و انتظار عزل و اخذ سلطان مذکور مغفور و ظهور خبر معهود در مدّ نظر بود تا روزی از مسجد شاه طهران می‌گذشتم دیدم حضرت حاجی میرزا آقای افغان که از اعزّه تجّار و اجلّه مؤمنین به این ظهور اعظم بودند با جناب آقا میرزا حیدر علی اردستانی* که از اصحاب قلعه شیخ طبرسی بودند** ... ایستاده‌اند و باهم صحبت می‌کنند. چون بسیار از ملاقات حضرات در نفرت و فرار بودم عیا*** را به سر کشیده از طرف دیگر خواستم بگذرم که مرا نینند شنیدم که مرا صدا می‌کنند جناب میرزا جناب میرزا. لابد جواب دادم و آمدند و فرمودند حجّت الهی به شما بالغ و کامل شد و تلغراف عزل سلطان عبدالعزیز آمده است. از استماع این خبر گویا آسمان و زمین را بر سر من انداختند و با این که متذکر بودم که مقصدشان چیست مع ذلک با کمال حدّت و شدّت برآشفتم و گفتم چه دخلی به من دارد برادر و عموزاده او نیست. فرمودند مگر شما ایمان و ایقان به این امر را معلق و منوط به ظهور این خبر نفرمودید. فانی از شدّت تغیر خداحافظی نکرده رفتم و از رفتن به آنجائی که عزم داشتم متصرف شدم و به منزل مراجعت نمودم و

* با میرزا حیدر علی اصفهانی معروف که دامغان نقل شده در اینجا از اوست اشتباه نشود.

** به مطلع الانوار نبیل زرنندی مراجعه شود.

*** عیا ایلمی بود که شرقیان در آن زمان می‌پوشیدند معمولاً آنرا بر روی شانه‌ها می‌انداختند ولی در روزهای سرد بر سر می‌کشیدند.

بی اختیار به ناله و حنین و گریه و زاری مشغول شدم که خدایا این چه فتنه عظیمی و امتحان بزرگیست خودت دستگیری نما و نگذار گمراه شوم. در این حالت بودم که جناب آقا عبدالکریم با دو نفر دیگر وارد شدند نتوانستم آنها را قبول کنم منزل را گذاشته رفتم و تا چهار ساعت از شب گذشته که دانستم حضرات رفته اند مراجعت کردم و حضرات هم فرار فانی را دانسته دو سه روزی صبر کردند و بعد تشریف آوردند و عذر آن شب را خواستم و ذکر کردم حال باید منتظر اخذش باشیم و اخذش هم مردنش نیست زیرا همه میمیرند باید کشته شود و از روزی که خانه حضرت ذبیح رفتیم به هزار درجه بر مجاهده من افزود. هر عالمی را اعتماد داشتم ملاقات نمودم و در اصول دین صحبت نمودم عاجزشان دیدم و برهان حضرات را غالب دانستم و بر کشف اسرار موفق شدم و آیات قرآنی را و حقائقش را در یافتم ...

مجملاً نگذشت ایامی که تلغراف او رسید دیوانه و حیران شدم و بسیار به خود زدم، گاهی با خدا نزاع نمودم و وقتی کافر می شدم، زمانی توبه و انابه می کردم و از خدا عنایت و تأیید هدایت می خواستم و حفظ و حمایت مسئلت می نمودم. شب و روز آنی از این خیال راحت و آسوده نبودم. خواب و خوراک نداشتم، غذایم گریه و چای و قلیان شد تا شبی متذکر و متنبه شده به خود گفتم که قریب یک سال است تو با حضرات معاشرت داری و مجادله می کنی در حالی که آنها عامی امی و بیخبر از هر جایی هستند و خوب فهمیده ای که همیشه در هر حجت و برهانی بر تو غالب بوده اند با آن که تو خود را متبّع در کتب و تفاسیر و احادیث می دانی مع ذلک دیده ای تا تبّع حضرات از تو به مراتب از تو بیشتر است کانه ملهم و مؤیدند و روح القدس در لسانشان ناطق است و حالات و صفات ملکوتی هم از ایشان بسیار دیده ای چرا این تأییدات و توفیقات حضرات را به وسوس شیطانی تعبیر می نمائی ...

وقتی که لوح سلطان را در خانه ذبیح زیارت نمودی و حکایت بازی سلطان سلیم را خواندی چگونه شیفته فصاحت و بلاغت کلمات سهل ممتنع آن شدی ... پس حال متوکل علی الله و منقطعاً عما سواه و متشبهاً

بذیل فضلہ العمیم و ملتجئاً ببابہ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در کلمات و بیانات این مدّعی آیات روحی به انصاف سیر و تفحص نما اگر این امر کذب باشد اول مدّعی معارضش خداست... پس اظهار و بقا و ثبات یک روز و دو روزش غیر متصوّر و غیر معقول است تا چه رسد به پیشرفت آن... پس برخاستم و وضو گرفتم و نماز خواندم و آن لوح مقدّس منبع که مدّت‌ها نزد من بود و اعتنائی نمی نمودم و اقبال به خواندن آن نکرده بودم برداشتم با حال تصرّح و ابتهاج به درگاه ذوالعظمة و اجلال و چون گشودم و زیارت نمودم ندای الهی را شنیدم و دیدم که حضرت غیب منبع لایدرک لایوصف و لایذکر لایعرف به لسان مظهر ظهورش می فرماید الست برکتکم و ندای جمال ذوالجلال را به جان و جان و وجدان بلی گفتم* و از صرف موهوم گذشته به مقام معلوم و رحیق مختوم حضرت قیوم عارف شدم... و چنان منجذب و مدهوش کلمات مبارکه و شیفته و آشفته مطلع آیات الهیه گشتم و حالتی در خود از بهجت و مسرّت دیدم که هزار کتاب گنجایش وصف آن را ندارد و آن روحانیت و کیفیت به قالب الفاظ و عبارات در نیاید... و دانستم که از این شراب ظهور ظهور در کاس مزاج‌ها کافور جناب آقا عبدالکریم و امثالشان نوشیده‌اند... پس اگر صد هزار سال حضرات را خدمت کنم و جان رایگان نثار خاک راهشان نمایم از ادای حقوقشان عاجز و قاصرم زیرا ایشان سبب حیات ابدی و روحانیت سرمدی این عبد گشتند... آن شب را با سرور بی پایان صبح نموده قبل از فجر به خانه جناب آقا عبدالکریم شتافتم و آن آستان را بوسیدم و سجده نمودم و جبین را نورانی و عنبرین یافتم و به قدری خدمت ایشان خضوع و خشوع نمودم که نتوانستند تحمل نمایند و فرمودند این حرکات و اطوار ناشایسته و ناشی از وهم است هادی و راهنا خداست ما باید شکر نمائیم که وسائط هدایت شما شده ایم. (۷)

* این اصطلاح در اسلام به عنوان اجابت ندای الهی هنگام ظهور مظهر الهی از جانب مؤمنین بکار می‌رود.

میرزا ابوالفضل پس از اقبال به امر مبارک خلق جدید شد. ایمان و بصیرت روحانی عمیقی که در تعداد قلبی از پیروان حضرت بهاءالله می توان یافت کسب نمود. شاید سبب این فوز عظیم در درجه اول خلوص قلب او بود که او را در سیر و سلوک سخت روحانیش در سیل تحرّی حقیقت یاری نمود و او را در نبرد بر علیه غرور و به خرق حجیات تعصّب و اوهام توانا ساخت تا این که چیزی جز قلب پاک در او باقی نماند و چون خرده آهن که جذب آهن ربای قوی می شود بسوی حضرت بهاءالله کشیده شد. این حالت انجذاب در میرزا ابوالفضل به قدری شدید بود که چون آهن جذب شده اراده اش را به طور کامل به اراده آن حضرت وا گذاشت. در نتیجه به یک قهرمان روحانی تبدیل شد و به طراز خصایل و فضائلی مزین گشت که کم تر کسی در میان حواریون حضرت بهاءالله در شایستگی و کمال بر او برتری یافته است.

سبب دیگر در احراز چنین امتیاز بی نظیری این بود که معلومات وسیع میرزا ابوالفضل در مسائل دینی و تاریخ و فلسفه تحت تأثیر امر حضرت بهاءالله ابعاد گسترده یافت و جان تازه و توانائی بی اندازه کسب نمود. نیروی ظهور حضرت بهاءالله چون چراغی فرا راه میرزا ابوالفضل قرار گرفت و معلومات او نیز مانند چشم وی را به مشاهده حقایق توانا ساخت و ترکیب این دو، بیش از تازهای به او عطا نمود. معلومات میرزا ابوالفضل که حال با نور ایمان هدایت می شد و با انقطاع از امور دنیوی همراه بود چنان معرفت حقیقی به او بخشید که سرچشمه علم معنوی گشت. میرزا ابوالفضل از این علم معنوی برای درک حقایق مکنونه در ظهور حضرت بهاءالله، به قدری که برای یک انسان ممکن است، کمک گرفت. وی به مدد معرفت الله، انقطاع از امور دنیا و زندگی شایسته به شناسائی مقام حضرت بهاءالله و عظمت امر الله به درجه ای که شاید تعداد قلبی به آن فائز شده باشند توفیق یافت.

شناسائی مظهر ظهور الهی یعنی حضرت بهاءالله در این عصر نورانی نخستین قدم به سوی تعالی روحانی انسان است. و چون این شناسائی امریست نسبی و از شخصی به شخص دیگر متفاوت است معلوم می شود آن هائی که به شناسائی عظمت ظهور حضرت بهاءالله به طور عمیق پی می برند و واقعاً بر جلال فائق و سلطه هیبت انگیز آن حضرت آگاه می شوند از نیروی معرفت

روحانی بیشتری بهره مند می گردند. ابوالفضائل به این رتبه متعالی رسید و مصداق این بیان جمال اقدس ابهی گردید:

من عرفنی یقوم علی خدمتی بقیام لا تقعه جنود السموات و الارضین. (۸)

شرح زندگانی و آثار جاودانی میرزا ابوالفضل شاهد این حقیقت است که وی با بصیرت نافذ، اهمیت و عظمت یوم الله را که با ظهور حضرت بهاء الله طالع شده کاملاً درک نموده بوده است.

علیقلی خان^{*} که مدت های مدیدی با میرزا ابوالفضل معاشر بود حالت سوز و گدازی را که میرزا ابوالفضل در حین نماز و مناجات داشته بیان و سپس اضافه می کند: علت این که او با چنان تضرع و ابتهاج مناجات می کرد این بود که به عظمت و هستی خداوند و حقارت و نیستی خود ناظر بود. اعتقاد او به خود هستیش که به رحمت الهی بر وی عنایت شده خود گناه بزرگی در این روز مبارک برای او شمرده می شد روزی که "لا یری فیہ آکا الانوار الّتی اشرقت و لاحت من افق وجه ربک العزیز الکریم." (۹)

میرزا ابوالفضل با احراز این کمالات منبع علوم معنوی، مظهر خصایل بهائی، فروتنی و از خود گذشتگی و فنای محض شد به حدی که حضرت عبدالبهاء در یکی از خطابات خود (۱۰) که پس از صعود آن نفس جلیل ایراد فرمودند از وی به عنوان مثل اعلا برای افراد احباء یاد نموده اند. در موقعیتی دیگر نیز حضرت عبدالبهاء او را سراج این امر، نور هدی، نجم بازغ، بحر مواج نامیده اند. حضرت عبدالبهاء وقتی در امریکا تشریف داشتند تلگرافی به یکی از یاران در مصر ارسال و در آن دستور فرمودند که "اسباب راحت ابوالفضائل را مهیا نمایند او عبارت از نفس من است."

علیقلی خان میرزا ابوالفضل را با این عبارات توصیف کرده است "اگر من حضرت عبدالبهاء و حضرت شوقی افندی را زیارت نکرده بودم میرزا ابوالفضل را بزرگترین شخصیتی که چشمم به وجودش افتاده است می شمردم." (۱۱) (ترجمه)

* علیقلی خان در ایام اولیة استقرار امر در عالم غرب خدمات شایانی به آن نموده که در میان آن ها ترجمه آثار مبارک بوده است.

میرزا ابوالفضل مقام حضرت بهاء الله را چنان عظیم و خود را به قدری حقیر و بی ارزش می شناخت که حتی حاضر نشد کسب اجازه تشرّف به حضور مبارک نماید و یکی از حواریون آن حضرت بود که هرگز دیده به جمال مولای محبوبش نیانداخت ولی در سال ۱۸۹۴ برای نخستین بار به حضور حضرت عبدالبهاء رسید و در حدود ده ماه در سایه الطاف و عنایات آن حضرت آرمید. در این مدت او چنان خضوع و خشوع از خود نشان داد که احبّای حاضر معنی محویت و عبودیت واقعی را از او یاد گرفتند. علیقلی خان این حقیقت را با این عبارات زیبا تصویر کرده است:

... بلی برای این که بزرگواری او را واقعاً بدانید می بایستی رفتارش را در حضور حضرت عبدالبهاء می دیدید که چگونه در آن حین با تمام معلوماتش به رتبه نیستی صرف نزول می کرد و او را چون ریگی بی قدر و ارزان در کنار دریای بی کران مشاهده می نمودید. (۱۲) (ترجمه)

میرزا ابوالفضل در باره موهبت عظیمی که از زیارت حضرت عبدالبهاء نصیبش شده چنین می نگارد:

در سنه ۱۸۹۴ میلادی که به ارض اقدس سفر کردم و عنایت الهیه مرا به تشرّف حضرة قدسیه یاری کرد و از مشاهده عظام اطوار و آثار حضرتش (حضرت عبدالبهاء) مندهش و متحیر شدم و در مدت ده ماه اقامت در جوارش بارها در محضر اقدسش اکابر قضات و علماء و رجال عسکری و ملکی را از امم و شعوب مختلفه از حیث دین و زبان بچشم خود دیدم، در حالی که از اطراف ممالک مکاتیب به حضورش می رسید و با وصف احاطه مشکلاتی که برای کوه، کمرشکن بود به نفس کریمش جواب همه را مرقوم می فرمود و همین حال همه حضار در حاجات خود با او تکلم می کردند و جواب مطالب کل را می فرمود بدون این که تأمل و تفکری نماید یا در قلمش سکونی دست دهد یا رجوع به مسوده فرماید یا کاتبی با او مساعدت کند، به درجه ای که از الواح مقدسه اش آفاق مملو گشت و ندای ربّ ابهائش به آسمانها رسید تا این که قلوب به سبب الواح منشوره اش منجذب شد و ارواح به علت صحف مکرماهش که رائحه خوش بیانش از کلماتش

می‌وزد و چشمه‌های علم و حکمت از آبناش جاری می‌شود به پرواز
آمد. (۱۳)

این نفس جلیل که مورد عنایت خاص حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء بود، کسی که حضرت عبدالبهاء مثل اعلا برای تمام افراد احباء در زندگی معین فرموده‌اند و نفسی که به خاطر خدمات برجسته‌اش به امر، یکی از ابواب مقام اعلی را به نامش تسمیه نموده‌اند به این سبب به این خدمات جلیله موفق شد که خود را از علایق دنیوی منقطع ساخت و در نتیجه قابلیت کسب تأییدات و عنایات جمال اقدس ابهی را احراز نمود.*

* برای مطالعه خدمات تبلیغی میرزا ابوالفضل به ضمیمه شماره ۲ مراجعه شود.

فصل ششم

مقتدرترین امرای جهان

حضرت بهاءالله با وجود محدودیت‌های شدیدی که بر حضرتشان در سجن عکا تحمیل گشته بود با کمال سرور و شادمانی به پیروان امر الهی بشارت دادند که به قدرت خداوند متان بزودی درهای زندان گشوده خواهد شد و نفوذ غالبه امر حضرت رحمان در سراسر جهان گسترده خواهد گشت. ما وقتی سلسله حوادث واقع شده از زمان اظهار امر حضرت بهاءالله در ۱۸۶۳ در باغ رضوان را تا زندانی شدن آن حضرت در سجن اعظم مطالعه می‌کنیم با کمال شگفتی و حیرت متوجه حوادث خطرناک‌ای که واقع گشته می‌شویم و به عظمت و وسعت آئین الهی که به نحوی مؤثر سبب تجدید حیات جامعه اسم اعظم گشته پی می‌بریم.

حضرت بهاءالله مظهر ظهور کلی الهی در این دوران کوتاه کم‌تر از شش سال، در باغ رضوان در برابر تعدادی از اصحاب خویش پرده از جلال جمال خویش که در پس "الف الف حجاب من الثور" نهفته بود برداشتند، در آن زمان به شهادت آن جمال بی‌مثال تمام عالم وجود در بحر طهارت غوطه‌ور شد و اشراق انوار جمالش بر جهان و جهانیان پرتو انداخت. در همان حین بذریک نظم بدیع حیات بخش جهان شمول که اساسش الهی و قوای مکنونه‌اش بی‌حد و شمار بود در ارض جامعه انسانی افشاندند، بذری که مقتدر بود ده سال بعد با نزول کتاب اقدس و صدور احکام و قوانین الهی و تشریح مؤسسات آن نظم جهانی، انبات شود و سر از عالم خاک بیرون بیاورد.

در فاصله کوتاه بین اظهار امر در بغداد و مسجوتیت آن حضرت در عکا اکثریت عظیمی از بایان در ظل شریعت مقدسه بهائی درآمدند و خود را به نام نامی آن حضرت منسوب ساختند و بعضی به قصد زیارت با پای پیاده مسافت‌های بعیده پیمودند و به لقای جمال مبارک فائز گشتند. اغلب آنان در اثر ارتباط با روح نیروبخش آن ذات اقدس خلق جدید شدند، چون کره نار به اوطان خود باز گشتند و انوار ظهورش را به نفوس بی‌شماری در ایران متجلی ساختند و بسیاری از آنان به طیب خاطر تاج شهادت بر سر نهادند و جان در راه محبوب جانان نثار نمودند.

در همین دوره امر الهی شاهد نزول شگفت انگیز آیات الهی به مدّت پنج سال از قلم حضرت بهاء الله در ادرنه گشت و این موج پرگهر با اعلان عمومی و تاریخی پیام مبارکش در آن سرزمین به اوج خود رسید. سوره ملوک^۹ به زبانی مهیمن و قاطع نازل شد و از طریق آن کوس غلبه آن سلطان مقتدر به صدا در آمد. حقیقت رسالت و مقامش کاملاً اعلام گشت و لوح مبارکی که از قلم اعلی به "صبحه" توصیف شده خطاب به ناصرالدین شاه سلطان ایران نازل و بعداً از عکا ارسال گشت.

لوح اول خطاب به ناپلئون سوم نازل و فرستاده شد و سوره رئیس^{**} که در آن عالی پاشا صدر اعظم عثمانی به شدت مورد سرزنش قرار گرفته نازل گشت، لوحی که اندازات نازله در آن سبب دهشت و حیرت گشته و به شهادت حضرت بهاء الله از حین نزولش "تا این یوم نه ارض به سکون فائز است و نه عباد به اطمینان مزین".

از سوی دیگر وقتی خطابات حضرت رب الجنود به سلاطین و امرای جهان مورد انکار یا بی‌اعتنایی قرار گرفت جریان فرو ریختن و پیچیده شدن بساط نظامات قدیمه به حرکت درآمد. هم‌چنین در این زمان کوتاه بود که میرزا یحیی ناقض میثاق حضرت نقطه اولی که از قلم اعلی به "صنم اعظم" موسوم گشت به ید قدرت الهی از جامعه اسم اعظم متفصل شد.

* به جلد ۲ فصل ۱۵ مراجعه شود.

** به جلد ۲ ص ۲۲۲ مراجعه شود.

این‌ها وقایع خطیر و عظیمی بود که سال‌های نخستین دوران رسالت حضرت بهاء الله را پس از اظهار امر در بغداد مشخص می‌نمود و بعد هم اگر چه آن حضرت در مدینه محصنه عکا به زندان محکوم و از ارتباط با پیروانشان ممنوع بودند، نزول آیات مقدسه و صدور خطابات مهیمنه هرگز متوقف نماند. بحر بیانات عالیات هم‌چنان در موج و لسان عظمت در نهایت قدرت و اقتدار در نطق و خطاب بود. اندازات و خطابات مهیمنه از قلم اعلی از پس دیوارهای سجن اعظم در رتبه اولی به آمران و عاملانی که از نزدیک به ایداه و اذیت آن حضرت قائم بودند و در مرحله ثانی به بعضی از سلاطین معروف آن زمان صادر و ارسال شد.

در این مقام جمال اقدس ابهی بنفسه المهیمنه علی الممکنات شهادت می‌دهد که "از اول ابداع تا حال چنین تبلیغی جهره واقع نشده" و هم‌چنین در مقام دیگر راجع به الواح صادره خطاب به رؤسای ارض که حضرت عبدالبهاء آن را از آیات و معجزات "این ظهور اعظم محسوب فرموده‌اند این بیان احلی نازل قوله تعالی "مخصوص هر نفسی از رؤسای ارض لوحی مخصوص از سماء مشیت نازل و هر کدام به اسمی موسوم الاول بالصیحه و الثانی بالقارعة و الثالث بالحاقه و الرابع بالساهرة و الخامس بالطامة و كذلك بالصاخة و الآزفة و الفزع الاکبر و الصور و الناقور و امثالها تا جمیع اهل ارض یقین نمایند و به‌بصر ظاهر و باطن مشاهده کنند که مالک اسماء در هر حال غالب بر کل بوده و خواهد بود." (۱)

لوح مبارک خطاب به ناپلئون سوم

لوح اول جمال مبارک خطاب به ناپلئون سوم که در زمان اقامت آن حضرت در ادرنه ارسال شد با اهانت و بی‌اعتنائی روبرو گشت* چنین گفته‌اند که او لوح مبارک را به حال تمسخر بر زمین انداخته و گفته "اگر این شخص خداست من دو خدا هستم". لوح دوم ناپلئون به لسان عربی نازل و در سال

* به جلد ۲ ص ۳۸۶ مراجعه شود.

۱۸۶۹ برای وی ارسال شد و این بعد از آن بود که پیامی از یکی از وزیران امپراطور مینی بر این که تا آن زمان جوابی از امپراطور واصل نگشته بود به حضرت بهاء الله رسید. این لوح بر خلاف لوح نخست که به زبانی ملایم صادر شده بود به لسانی مهیمن و شدید و به لحنی مقتدرانه نازل گشته و به صراحت نشان می دهد که از قلم سلطان سلاطین صادر گردیده است. عبارات اولیه این لوح مبارک به تنهایی برای نشان دادن ذره ای از عظمت و قدرت بیانات جمال اقدس ابهی کفایت می کند

قل يا ملك الباريس نبأ القسيس بان لا يدق التواقيس تالله الحق قد ظهر
التافوس الافخم على هيكل الاسم الاعظم و تدقه اصابع مشية ربك
العلی الاعلی فی جبروت البقاء باسمه الابهی ... ان يا ملك ان استمع
النداء من هذا النار المشتعلة من هذه الشجرة الخضراء فی هذا الطور
المرتفع على البقعة المقدسة البيضاء خلف قلزم البقاء أنه لا اله الا انا
الغفور الرحيم. (۲)

حضرت بهاء الله در این لوح مبارک سقوط امپراطوری ناپلئون را پیش بینی می کنند، علت آن را بیان می نمایند و تصریح می فرمایند که سرنوشت شوم او غیر قابل اجتناب است مگر تدارک مافات کند و به خدمت امر آن حضرت قیام نماید. عبارات زیر که از این لوح مبارک غراً خوشه چینی شده خواننده را با بیانات نافذ حضرت بهاء الله در توییح یکی از بزرگترین سلاطین زمان آشنا می کند:

ان يا ملك انا سمعنا منك كلمة تكلمت بها اذ سلك ملك الروس عما
قضى من حكم الغزا ان ربك لهو العليم الخبير قلت كنت راقداً فی
المهاد ايقظني نداء العباد الذين ظلموا الي ان غرقوا فی البحر الأسود
كذلك سمعنا و ربك على ما اقول شهيد شهيد بانك ما ايقظك النداء
بل الهوى لانا بلوناك وجدناك فی معزل ان اعرف لحن القول و كن
من المنقرسين... لو كنت صاحب الكلمة ما نذت كتاب الله و رآه
ظهورك اذ ارسل اليك من لدن عزيز حكيم انا بلوناك به ما وجدناك
على ما ادعيت قم و تدارك ما فات عنك سوف تفنى الدنيا و ما
عندك و يبقى الملك لله ربك و رب آباءك الأولين لا ينبغي لك ان

تقتصر الامور على ما تهوى به هواك أتق زفرات المظلوم ان احفظه من سهام الظالمين بما فعلت تختلف الامور في مملكتك و تخرج الملك من كفتك جزآء عملك اذا تجدد نفسك في خسران مبین و تأخذ الزلازل كل القبائل في هناك ألكا بان تقوم على نصرة هذا الامر و تتبع الروح في هذا السبيل المستقيم أ عزك غرك لعمرى أنه لا يدوم و سوف يزول ألكا بان تتمسك بهذا الجبل المتين قد نرى الذلّة تسعى عن ورائك و انت من الرأقدين ...دع القصور لاهل القبور و الملك لمن اراد ثم اقبل الى ملكوت هذا ما اختاره الله لك لو انت من المقبلين ... لو تحب ان تحمل ثقل الملك ان احمله لنصرة امر ربك تعالى هذا المقام ألكى من فاز به فاز بكل الخير من لدن عليم حكيم ... هل تفرح بما عندك من الزخارف بعد ألكى تعلم أنها ستفنى او تستر بما تحكم على شبر من الارض بعد ألكى كلها لم يكن عند اهل البهآء ألكا كسواد عين نملّة ميتة دعها لاهلها ثم اقبل الى مقصود العالمين اين اهل غرور و قصورهم فانظر في قبورهم لتعتبر بما جعلناها عبرة للناظرين لو تأخذك نفحات الوحي لتفرّ من الملك مقبلاً الى الملكوت و تنفق ما عندك للتقرّب الى هذا المنظر الكريم (۳)

چند ماه بیشتر نگذشت که اندازات جمال مبارک تحقق یافت و امپراطور فرانسه در سال ۱۸۷۰ با سرنوشت شوم خود روبرو شد.
حضرت ولی امرالله در توفیق منبع قد ظهر یوم المیعاد به اختصار از این جریان یاد کرده اند:

مصادق و مفهوم بیانات انذار آمیز دهشت انگیز حضرت بهاءالله که در لوح دوم نازل شده بود به زودی آشکار گردید. آن کسی که به میل خود جنگ کریمه را برپا داشته و از روی غرض و کینه نسبت به امپراطور روسیه با نهایت بی صبری می خواست عهدنامه ۱۸۱۵ را برای انتقام از شکست مصیبت بار مسکو پاره کند و می خواست که با فتح نظامی پایه سلطنت خود را استوار سازد ناگهان به بلیه‌ئی گرفتار شد که با خاک یکسان گردید و در نتیجه دولت فرانسه از رتبه اول تنزل کرده و در ردیف چهارمین دولت اروپا قرار گرفت.

جنگ سدان در ۱۸۷۰ سرنوشت امپراطور فرانسه را تعیین کرد تمام قشون او شکست خورده و تسلیم گردید و این بزرگ‌ترین شکست و تسلیمی است که تا آن زمان تاریخ نشان می‌دهد و قرار شد غرامت کمرشکنی تأدیه گردد. خود او نیز اسیر شده و یگانه فرزندش که ولیعهد او بود چند سال بعد در جنگ زولو کشته شد بدون این که مقاصد امپراطوری تحقق پذیرد سقوط کرده و جمهوری اعلان گردید. شهر پاریس بعداً محاصره و تسخیر شد و متعاقب آن "سال مخوف" جنگ داخلی فرانسه که به مراتب شدیدتر از جنگ فرانسه و آلمان بود شروع گردید و در همان قصری که نمونه و آثار عظمت و غرور لویی چهاردهم امپراطور نامی فرانسه دیده می‌شد همان عظمتی که تا حدی به واسطه حقارت آلمان تحصیل شده بود ویلهم اول پادشاه پروس اعلان سلطنت کرد. با نزول بلائی که آوازه‌اش در سر تا سر دنیا پیچید آن سلطان کاذب و متفرعن (ناپلئون سوم) از تخت سلطنت به زیر افتاده و عاقبت الامر تا موقع مرگ به همان نفی و تبعیدی که از روی بی‌وجدانی درباره حضرت بهاء الله روا داشته بود معذب و گرفتار بود. (۴)

لوح دوم حضرت بهاء الله به ناپلئون به وسیله شخصی که برای جلوگیری از بازرسی نگهبانان آن را در کلاهِش پنهان کرده بود از زندان خارج و به نماینده دولت فرانسه در عکا* تسلیم شد و او نیز آن را به زبان فرانسه ترجمه و برای امپراطور فرانسه ارسال داشت. خواندن این لوح که با چنان صلابت و بلاغت نازل و حاوی چنان اندازات دهشت‌انگیز در باره امپراطور بود پسر نماینده فرانسه** را به شدت تحت تأثیر قرار داد به نحوی که پس از مشاهده تحقق آن در مدت چنان کوتاه در زمره مؤمنین داخل گردید.

* لویی کتافاگو یک عرب مسیحی بود.

** حضرت ولی امر الله در توقیع منبع بوم مرعود فرا رمید در صفحه ۵۲ از متن انگلیسی (صفحه ۷۳ از ترجمه فارسی) این دامت را به خود نماینده دولت فرانسه نسبت دادند. در ترجمه فارسی چنین ذکر شده "به قراری که نیل در تاریخ خود می‌گوید آن شخص لوح مبارک را به زبان فرانسه ترجمه کرده برای امپراطور فرستاد و بعدها همینکه آن نبوات به وقوع پیوست در زمره مؤمنین داخل گردید." (مترجم)

برای کسانی که در ظلّ امر مبارک در آمده و به مبدأ آسمانی آن عارف شده‌اند آیات حضرت بهاءالله که در حقیقت کلام الهی است با نوشته‌های افراد انسانی قابل مقایسه نیست. فی‌الحقیقه تفاوت بین این دو سنجش‌ناپذیر و به‌راستی از زمین تا آسمان است. بیانات جمال اقدس ابهی نه تنها دارای قدرت خلاقه است و نه فقط در عمق قلوب مردمان نفوذ می‌کند و جامعه انسانی را تغلیب می‌نماید بلکه از نظر ادبی و ظاهری هم کم‌تر از روش‌های منطقی که ساخت عقول مردمان است پیروی می‌کند. یک نویسنده معروف که قلم روی کاغذ می‌گذارد معمولاً بر یک مطلب تکیه می‌کند، آن را قدم به‌قدم به روش منطقی می‌پروراند و در وسط کار از وارد کردن مطلبی که مربوط به موضوع نیست اجتناب می‌ورزد. ولی کلام الهی مطابق منطق و طرز فکر انسان از سماء مشیت الهی نازل نمی‌شود کلمه‌الله فوق محدودیت‌های بشری قرار دارد و مانند بحر بیکرانی است که فراتر از دسترس مردمان است و از امواج خروشان آن تنها چند قطره به هیئت کلمات به ساحل عقول و ادراکات انسانی افکنده می‌شود. ولکن ریزش آن از هیچ‌گونه طرحی که بر عقل انسان قابل درک باشد پیروی نمی‌کند

یک نمونه از این عدم انطباق را در لوح ناپلئون می‌توان یافت که در آن حضرت بهاءالله پیروان خویش را با این بیانات عالیات به یکی از اوامر محکمه‌شان مأمور می‌فرمایند:

قد كتب الله لكلّ نفس تبليغ امره و الذي اراد ما امر به ينبغي له ان
يتصف بالصفات الحسنة اولاً ثم يبلغ الناس لتنجذب بقوله قلوب
المقبليين و من دون ذلك لا يؤثر ذكره في افئدة العباد (۵)

حضرت بهاءالله در همین لوح مبارک احبای خود را چنین نصیحت می‌فرمایند:

يا اهل البهاء سخروا مدائن القلوب بسيوف الحكمة و البيان ان الذين
يجادلون باهواء انفسهم اولئك في حجاب مبین قل سيف الحكمة احر
من الصیف و احدٌ من سيف الحديد لو انتم من العارفين ان اخرجوه
باسمی و سلطانی ثم افتحوا به مدائن افئدة الذين استحصنوا في حصن
الهوى كذلك يا امرکم ربکم الأبهی اذ كان جالساً تحت سيوف

المشركين ان اطلعتم على خطيئة ان استروها ليستر الله عنكم انه لهر
 السّار ذوالفضل العظيم يا ملاّ الاغنياء ان رايتم فقيرا لا تستكبروا عليه
 تفكروا فيما خلقتم منه قد خلق كل من ماء مهين (۶)

مثال دیگر باز در لوح ناپلئون دیده می‌شود جایی که جمال مبارک اراده می‌کنند در وسط همین لوح مبارک به اعیاد بهائی اشاره نمایند و در همان جا عید اعظم رضوان و عید مبعث حضرت اعلی را به عنوان بزرگ‌ترین اعیاد در امر بهائی اعلام و دو روز دیگر یعنی مولود خود و مولود حضرت باب را به‌عنوان دو عید دیگر معین می‌نمایند. حضرت بهاءالله باز در همین لوح حکم سیام را مذکور و مدت آن را نوزده روز مقرر می‌فرمایند. این چنین است کیفیت الهام آسمانی

لوح خطاب به پاپ پی نهم

لوح خطاب به پاپ به لسان عربی است و تقریباً هم‌زمان با لوح ناپلئون نازل شده است. در این لوح حضرت بهاءالله خود را با عنوان ربّ الارباب معرفی می‌کنند و با سلطه و عظمت خداوندی پاپ را مخاطب می‌سازند، ظهورشان را به زبانی ضریح و قاطع رجعت مسیح موعود در مجد پدر آسمانی اعلام می‌فرمایند و به لسان حق تعالی و لحنی آمرانه از او می‌خواهند از قصرش خارج شود و به‌سوی مولایش شتابد در این مقام قسمت‌هایی از این لوح مبارک زینت بخش این اوراق می‌شود.

* در زمان تألیف این کتاب، دو قسمت اخیر از لوح ناپلئون هنوز ترجمه نشده بود بنا بر این مؤلف محترم تنها به اشاره به آن‌ها اکتفا نموده است. حال ترجمه کامل این لوح مبارک را به انگلیسی می‌توان در کتاب *The Summons of the Lord of Hosts* که در سال ۲۰۰۲ به چاپ رسیده زیارت کرد و دو حکم مذکور را در صفحه ۸۰ از آن می‌توان یافت. متون اصلی این دو حکم هم در آثار قلم اعلی جلد اول ص ۴۹ و ۵۰ درج شده و عین بیانات مبارکه به ترتیب چنین است:

"قد انتهت الاعیاد الی العبدین الاعظمین الاول ایام فیها تجلی الله بجمانه الحسنی علی من فی السموات و الارضین و الاخر یوم فیه بعثنا من بئر العباد بهذا النباّ العظیم و آخرین فی یومین کنذک حدّد فی الکتاب من لدن مقتدر قهیر"

"قد کتبنا للصوم تسعة عشر یوما فی اعدل الفصول و عفونا ما دونها فی هذا الظهور المشرق المنیر". (مترجم)

ان یا پاپا ان اخرق الاحجاب قد اتی رب الارباب فی ظلل السحاب و قضی الامر من لدی الله المقتدر المختار ... أنه قد اتی من السماء مرة اخرى كما اتی منها اول مرة اباک ان تعترض علیه كما اعترض علیه الفریسیون من دون بیته و برهان ... اسكنت فی القصور و سلطان الظهور فی اخبرب البيوت دعها لاهلها ثم اقبل الی الملکوت بروح و ریحان ... قم باسم ربک الرحمن بین ملاً الاکوان و خذ كأس الحیوان یبد الاطمینان ان اشرب منها اولاً ثم اسق المقبلین من اهل الادیان ... ان اذکر اذ اتی الروح افتی علیه من کان اعلم علماء عصره فی مصره و آمن به من یصطاد الحوت فاعتبروا یا اولی الالباب ... ان یا رئیس القوم ان استمع لما ینصحک به مصور الرّم من شطر اسمه الأعظم بع ما عندک من الزینة المزخرقة ثم انفقها فی سبیل الله مکوز اللیل و النهار دع الملک للملوک ثم اطع من افق البیت مبیلاً الی الملکوت و منقطعاً عن الدنیا ثم انطق بذکر ربک بین الارض و السماء کذلک امرک مالک الأسماء من لدن ربک العزیز العلام... (۷)

نکته مهم این که اندکی پس از نزول این لوح غراً سلطه دنیوی پاپ که در طول چند صد سال مقتدرترین در عالم مسیحیت بود ولی به تدریج از قدرت و نفوذ آن کاسته شده بود با قدرت کلام پدر آسمانی کاملاً از بین رفت. حضرت ولی امر الله در بررسی این واقعه چنین نگاهشته اند:

در سال ۱۸۷۰ ویکتور امانوئل اول با دولت پاپ به جنگ برخاسته و قشون خود را وارد شهر رم ساخته آن را متصرف شد. شب تصرف شهر رم، پاپ به (لاتران) رفته و با وجود کبر سن در حالیکه اشک از دیدگانش می بارید با زانوهای خمیده از (پله مقدس) (SEAJE SEUTE) بالا رفت. روز بعد همین که شلیک توپ شروع شد امر کرد که بیرق سفید بر فراز گنبد کلیسای سن پیر بیافرازند. با وجود غارت زدگی باز از اعتراف این "انقلاب" امتناع جسته مهاجمین به قلمرو خویش را تکفیر کرده و ویکتور امانوئل را "پادشاه سارق" و "اغافل از هر گونه مبادی دینی و مخالف هرگونه حقوق و ناقض قانون" معرفی کرده و او را مردود شمرد. رم "شهر جاویدان که بیست و پنج قرن در مجد و عظمت زیسته" و سلسله پاپ احراز حق بلا معارض خود ده قرن در آن

حکمرانی کرده بودند عاقبت پایتخت سلطنت جدید شده و آن حقارت و ذلّتی که حضرت بهاءالله پیش‌بینی فرموده بود زندانی واتیکان برای خود فرار اختیار نمود. کسی که شرح حال این پاپ را نگاشته چنین می‌نویسد که "سنوات اخیر زندگانی آن پاپ سالخورده مشحون از آلام و محن بوده است و چون مشاهده می‌کرد که بدین سرعت در وسط شهر رم نسبت به دیانت بی‌حرمتی شده و متصدیان امور مذهبی مورد زجر و شکنجه قرار گرفته و اسقف‌ها و کشیش‌ها از اجرای وظایف خود معنوع می‌باشند بر تألمات جسمانی وی می‌افزود."

هرگونه مساعی که برای اصلاح وضعیت حاصله در سال ۱۸۷۰ به‌عمل آمد بی‌نتیجه ماند. اسقف شهر پوزن برای جلب وساطت بیسمارک به نفع پاپ به ورسای رفت ولی مورد اعتنا قرار نگرفت. بعداً یک حزب کاتولیک در آلمان تشکیل یافت تا به صدر اعظم آلمان فشار سیاسی وارد آورد ولی تمام این مساعی بی‌نتیجه ماند و آن قوه عظیمه که قبلاً به آن اشاره شد به ناچار جریان خود را باید پیماید. حتی اکنون پس از گذشتن متجاوز از نیم قرن، برگشتن اقتدار صوری آن سلطان مقتدری که به اسم او سلاطین می‌لرزیدند و به سلطنت دوگانه او سر تعظیم فرود می‌آوردند منجر به این شد که بیچارگیش نمایان‌تر گردد. این سلطنت ظاهری که در حقیقت محدود به شهر کوچک واتیکان بود و سلطنت صوری را بلامنازع به اختیار رم می‌گذاشت به‌قیمت بلاشرط شناختن سلطنت ایتالیا که مدت‌ها مورد منازعه بود به‌دست آمد. عهدنامه لاتران که تصوّر شد برای همیشه مسئله رم را حل کرده باشد موجب آن شد که برای سلطنت صوری به‌شهر محصور آزادی عملی را فراهم کرد که مشحون از ابهام و خطرات بود. یکی از نویسندگان کاتولیک چنین اظهار نظر کرده است: "دو قوه شهر ابدی (رم) از یک‌دیگر فقط برای این جدا شدند که بیش از پیش مابین آن‌ها مصادمه واقع گردد."

خوبست پاپ سلطنت اینوسنت سوم (INNOCENT) مقتدرترین اسلاف خود را به یاد آورده باشد که در ظرف هیجده سال حکمرانی

بر سریر پاپی گاهی سلاطین و امپراطوران را بر تخت نشاند و زمانی فرود آورد. احکام او ملل را از اجرای مراسم مسیحی باز داشت و پادشاه انگلیس تاج خود را نثار مقدم نماینده او کرد و به امر او جنگ‌های صلیبی دوم و سوم به وقوع پیوست. (۸)

لوح خطاب به الکساندر دوم تزار روسیه

لوح دیگری که در عکا از قلم اعلی نازل شد لوح تزار روسیه الکساندر دوم بود. این لوح به زبان عربی نازل شده و در آن حضرت بهاءالله مقام خویش را به عنوان پدر آسمانی اعلان و از او می‌خواهند که به نام آن حضرت بپا خیزد، رسالتش را اعلام کند و ملل و امم را به شریعت مقدسه‌اش دعوت نماید. در این جا قسمتی از بیانات نازله در این لوح مبارک نقل می‌شود:

ان يا ملك الروس ان استمع نداء الله الملك القدوس ثم اقبل الى الفردوس المقر الذي فيه استقر من سعى بالاسماء الحسنی بين ملأ الاعلى و في ملكوت الانشاء باسم الله البهی الابهی اياك ان يحجبك هوبك عن التوجه الي وجه ربك الرحمن الرحيم ... اياك ان يمنعك الملك عن المالك انه قد اتى بملكوته و تنادی الذرات قد ظهر الرب بمجده العظيم قد اتى الاب و الابن فی الواد المقدس يقول ليك اللهم ليك و الطور يطوف حول البيت و الشجر يتادی باعلى النداء قد اتى الوهاب راكباً على السحاب طوبى لمن تقرب اليه ويل للمبعدين قم بين الناس بهذا الامر المبرم ثم ادع الامم الى الله العلي العظيم. (۹)

حضرت بهاءالله در بیان مقام امنع ظهورشان چنین می‌فرمایند:

قل هذا نبأ استبشرت به ائمة التبيين والمرسلين هذا لهم المذكور في قلب العالم و الموعود في صحائف الله العزيز الحكيم قد ارتفعت ايامي الرسل للقاءى الى الله العزيز الحميد ... منهم من ناح في فراقي و منهم من حمل الشدائد في سبيلي و منهم من فدى نفسه لجمالي ان اتم من العارفين. قل انى ما اردت و صف نفسى بل نفس الله لو اتم من المنصفين لا يرى في انا الله و امره لو اتم من المتبصرين قل انى انا المذكور بلسان اشعيا و زين باسمى التوریه و الانجيل. (۱۰)

ولکن نصایح قلم اعلیٰ نشنیده ماند و الکساندر دوم که در برابر چنان خطاب خطیر غفلت ورزیده بود تا سال ۱۸۸۱ بر کشور خویش حکومت نمود تا این که در آن سال کشته شد و با انقلاب بلشویک در ۱۹۱۷ بساط سلطنت سلسله و دودمان او به کلی برچیده گشت.

در این لوح مبارک حضرت بهاء الله در مقامی به استدعای تراز به آستان الهی اشاره می کند ولی توضیح بیشتر نمی دهند، می فرمایند:

أنا سمعنا ما ناديت به موليك في نجويك لذا هاج عرف عنائتي و
ماج بحر رحمتي واجناك بالحق ان ريك لهو العليم الحكيم (۱۱)

نماینده دولت روس در آسترآباد از آقا محمد رحیم که یکی از مؤمنین اصفهان بود در باره این بیان مبارک حضرت بهاء الله سؤال کرده بود. داستان این گفتگو در خاطرات استاد علی اکبر بنای* یزدی چنین آمده است:

جناب آقا محمد رحیم در ایام سختی و شداد به امر مالک ایجاد اقبال نموده و بی برده و حجاب با اغیار و احباب بنای صحبت گذارده بعضی اقبال و گروهی انکار نموده اند و قیام بر صدمه و اذیت ایشان می نمایند مخصوص ابوی، بسیار بر ایشان سخت می کرد، عاقبت لابد شده از یار و دیار دست برداشته سر پا بر ملک و مال و زخارف دنیا زده منقطعاً عن الكل از وطن هجرت نموده به سبزوار می آید. چندی در سبزوار مدتی در سر معدن مس مشغول بوده. در ایام ضوضاء سبزوار فرار نموده به عشق آباد تشریف آوردند. در بین راه ناخوش احوال بودند بعد از ورود به عشق آباد قلیل مدتی زیست نموده به سرای جاودانی جای گزید. جناب مذکور از مبلغ های کامل بود صاحب انشاء و انشاد بود. دو مرتبه در ایام جمال قدم به مدینه محصنه عگا مشرف شده بود. صحبتشان مکرراً اتفاق افتاده در سفر ثانی که عازم به ارض مقصود بود مطالبی را ذکر نمود که درین مقام ذکر می شود. مذکور نمود که "قبل

* استاد علی اکبر یکی از مؤمنین ممتاز بود که در ۱۹۰۳ در یزد به شهادت رسید. وی سالها در عشق آباد می زیست و خدمت ارزندمای به امر الهی نمود خاطرات او بیشتر مربوط به تاریخ امر و احباب عشق آباد است. لوح مبارک تجلیات به افتخار او نازل شده است. در جلد بعدی کتاب به تفصیل در باره او نوشته خواهد شد.

از سفر اول که هنوز به ساحت قدس مشرف نشده بودم. در استرآباد یکی از قناسل روس به یکی از تجار ارمنه خطی مرقوم نموده بود که در سبزوار یک نفر از بابی‌های با اطلاع مع بعضی از کتب و آثارشان روانه استرآباد نمایند و مصارف راه هرچه بشود بدهید برات نمایند. آن شخص ارمنی هم کیفیت را به جناب حاجی محمد کاظم تاجر اصفهانی ذکر نموده بود. جناب حاجی و سایر احباب هم صلاح بر این دیدند که من بروم. چند کتابی با خود برداشته آن تاجر ارمنی هم خطی نوشته از برای قنسل، برداشته عازم به سمت استرآباد شدم. به استرآباد وارد شده بعد از دو یوم نزد قنسل رفته مکتوب را به ایشان دادم بعد از قرائت مکتوب فرمود شما بیائید در منزل ما باشید. من قبول کرده به منزل ایشان آمدم. شب‌ها را صحبت می‌نمود و بعضی از وقایع این امر را که اطلاع داشت ذکر می‌کرد و بعضی را از من جویا می‌شد بیان می‌نمودم. شبی ذکر نمود که عمده مقصود من که شما را زحمت داده‌ام این است که از شما سؤال نمایم ازین کلمه که در لوح ملک روس می‌فرماید بهاءالله انا سمعنا ما نادیت به مولاک فی نجویک لذا هاج عرف عنایتی و ماج بحر رحمتی و اجیناک بالحق ان ریک لهو العلیم الحکیم ملک روس چه خواست و چه مناجات نمود که اجابت شد. من متحیر ماندم که چه جواب بگویم. عرض کردم حق عالم است که ملک چه دعا کرد و او اجابت فرمود گفت این واضح است که حق می‌داند آنچه شما فهمیده‌اید چیست. من قدری تفکر نمودم و با خود گفتم سلاطین سواى غلبه بر دشمن و فتح بلاد چیزی دیگر از خدا نمی‌خواهند... و ملک روس چون در دعوائى [سوستیل؟] دولت عثمانی بر روس غالب شد حال از خدا خواسته که بر عثمانی غالب شود و بلاد او را فتح نماید تا تدارک مافات شود. همین قسم که ذکر شد به قنسل عرض کردم و جسارت نموده به قنسل عرض کردم به خدمت سلطان عریضه کن که آن اراده که کرده‌ای و دعائی که نموده مقرون به اجابت است اراده خود را اجرا نما و بعد از چند روزی از خدمت قنسل مرخص شدم مخرج راه داده مراجعت نمودم. لکن بعد از ذکر این

بیانات سرآ خائف و ترسانم که شاید مطلب قسمی دیگر باشد بهتر این بود که ذکر ننمایم و در خصوص این مذاکره دایم در میانه خوف و رجا بودم تا زمانی که به عکا مشرف شدم در مسافرخانه وارد شدم چندان طولی نکشید میرزا آقا جان بدیدن آمد در ضمن از من پرسید گفتگوی شما با قنسل روس چه بود سکوت نمودم و خائف شدم بعد از ساعتی غصن اکبر آمد همین ذکر را نمود. خوفم زیاده شد. روز دیگر صبحی حضرت غصن الله الاعظم تشریف فرما شدند من لابد شده کیفیت را بدون کم و زیاد عرض کردم و خود به خطای خود مدعن شدم. فرمودند آسوده و خوشدل باش آنچه ذکر کرده‌ای مقرون به رضای حق است زیرا یومی از ایام جمال قدم فرمودند الحال لوح ملک روس از برای او می‌خوانند و بعد ذکر شما را فرمودند که قنسل روس از یکی از عباد ما پرسید رجای ملک در نجوی چه بود او در جواب آنچه گفت صحیح است و بعد فرمودند آن شخص آقا محمد رحیم اصفهانی است* جناب آقا محمد رحیم می‌گوید مسرور شدم و خدا را شکر نمودم. (۱۲)

مطالبی که آقا محمد رحیم با نماینده دولت روس در میان گذاشته اشاره به جنگ بین دولت‌های روس و ترکیه در سال ۱۸۷۷-۸ است تزار ظاهراً برای جبران شکست پدرش در جنگ کریمه به این جنگ وارد شد. در ابتدا ارتش او پیشرفت قابل ملاحظه‌ای کرد و تا نزدیک اسلامبول پیش رفت ولی بعداً پیشرفت آن با دفاع ترک‌ها متوقف گردید. بسیاری از سربازان روس در جنگی که به دنبال آن پیش آمد کشته شدند. تزار مژده شکست را بار دیگر چشید و به گمان آقا محمد رحیم این وقتی بود که تزار دست رجا به سوی خدا بلند کرده استدعای یاری نموده است. حضرت بهاء الله در لوح تزار می‌فرمایند که دعای او مورد اجابت قرار گرفت.

باید یادآوری نمود که حضرت بهاء الله در لوح رئیس که چند سال قبل از آن در مسیر تبعید به عکا صادر شده بود بلائینی را که مقتدر بود از جانب حق

* این عبارات عین بیانات حضرت بهاء الله یا حضرت عبدالبهاء نیست بلکه عباراتی است که آقا محمد رحیم به یاد داشته است.

بر دولت و مکت ترکیه به مجازات مظالمی که بر آن حضرت و پیروانشان وارد ساخته بودند نازل شود پیشگویی نموده و بعداً نیز در کتاب اقدس حکومت ظالم ترکیه را مورد عتاب بیشتر قرار داده و سقوط آنرا اذار فرموده بودند.^۹ کشته شدن سلطان عبدالعزیز در ۱۸۷۶ در حقیقت آغاز این جریان تأدیبی بود که با جنگ ۸-۱۸۷۷ و پیروزی دولت روس دنبال شد و سرانجام به تزلزل و از هم پاشیدگی امپراطوری عثمانی منتهی گردید. ادرنه به وسیله روس‌ها اشغال شد و یازده میلیون ترک از سلطه آن حکومت مستبد و ظالم آزاد گشت.

لوح خطاب به ملکه ویکتوریا

حضرت بهاء الله لوحی خطاب به ملکه ویکتوریا صادر فرمودند که مملو از نصایح و وصایای مشفقانه بود. جمال مبارک در این لوح ظهور پدر آسمانی را با تمام جلال و شکوهش به ملکه بشارت می‌دهند و او را به امر مبارکشان دعوت می‌فرمایند:

يا ايّها الملكة في اللّوندرّة ان استمعي نداء ربّك مالک البرية من السّدرة الالهية انه لا اله الا انا العزيز الحكيم ضعی ما على الارض ثمّ زيتي رأس الملك باکلیل ذکر ربّک الجليل انه قد اتى في العالم بمجده الاعظم و کمل ما ذکر في الانجيل ... دعی هویک ثمّ اقبلی بقلبک الی مولیک القديم انا نذکرک لوجه الله و نحبّ ان یعلو اسمک بذكر ربّک خالق الارض و السّماء انه علی ما اقول شهيد (۱۳)

حضرت بهاء الله در این لوح ملکه را بخاطر منع برده‌فروشی و برای این که زمام مشورت را به دست نمایندگان مردم سپرده می‌ستایند. باید متذکر شد که جمال مبارک در کتاب اقدس که کتاب احکام دیانت بهائی است خرید و فروش برده را ممنوع فرموده‌اند و نظام حکومتی را که نمایندگان مکت در آن شریک باشند مقبول دانسته‌اند. حضرت بهاء الله در لوح ملکه ویکتوریا، اعضای مجلس نمایندگان انگلیس را با عبارات زیر نصیحت می‌فرمایند:

* در همین کتاب به صفحات ۸-۱۶۷ مراجعه شود.

ينبغى لهم بان يكونوا امناء بين العباد و يرون انفسهم و كلاء لمن
على الارض كلها هذا ما وعظوا به فى اللوح من لدن مدبر حكيم
... طوبى لمن يدخل المجمع لوجه الله و يحكم بين الناس بالعدل
الخالص الا انه من الفائزين (١٤)

حال ملاحظه می شود چه تضاد عظیمی بین این تعالیم عالیه که صفت
ممتازة مؤسسات آینده حکومت جهانی بهائی* را تشکیل می دهد و نظامات
سیاسی عصر حاضر که در آن هر فردی تنها به نفع خود و کشور خود به
قیمت محرومیت دیگران می جنگد وجود دارد.

تعلیم اساسی وحدت عالم انسانی که ریشه عمیق در شریعت مقدسه
حضرت بهاء الله دارد و حصول به آن در سطح روحانی مطابق بشارات آن
حضرت در آینده دور در عصر ذهبی دور بهائی تحقق خواهد پذیرفت نقش
مهمی در افکار و رفتار بهائیان در زندگی روزانه شان دارد. این چنین بینش و
دورنمای جهانی که همه عالم بشری را یکی می شمارد و جمیع را، مخلوق
خدای یکتا می شناسد در نزد یک بهائی برتر از همه موازین و ارزش ها است.
حضرت بهاء الله در لوح ملكة وكتوريا این اصل اساسی را برای نمایندگان
مجلس شورای هر کشوری پایه نهادند. این اندرز حکیمانه که نمایندگان
مجالس باید خود را "امناء بین العباد ... و كلاء لمن على الارض كلها"
بدانند ممکن است برای بعضی از نظر اخلاقی قابل قبول باشد ولی در دنیای
امروز که دستخوش جدائی و اختلاف است اجرائش در عمل مقدور نبوده و
شاید در نظر نفوسی که هنوز به اساس الهی امر بهائی عارف نیستند امری غیر
ممکن جلوه نماید. ولکن کسانی که در ظل آئین بهائی در آمده و شاهد روح
یگانگی جهانی در انجمن های شور محلی، ملی و بین المللی بهائی هستند
به یقین می دانند که وقتی این مؤسسات جنینی رشد کنند و به رتبه ای بالغ
شوند که بتوانند چون تشکیلات حکومتی آماده خدمت گردند اعضای این

* برای مطالعه در باره حکومت آینده جهانی بهائی به "The World Order of Bahá'u'lláh" صفحات ۲۰۶-۱۶۱ و اثر دیگر حضرت ولی امر الله مراجعه شود.
صمت هائی از این اثر به فارسی ترجمه و با عناوین "شور بهائی"، "نظم جهانی بهائی" و "جلوه منفیت جهانی" منتشر شده است (مترجم)

مجالس شور در سراسر جهان هم‌چنان دید جهانی خواهند یافت که مصداق کامل این بیان جمال اقدس ابهی در این لوح مبارک نورا گردند. در آن زمان است که صلح اعظم که در آثار مقدسه حضرت بهاءالله پیش‌بینی شده در عالم انسانی استوار خواهد شد.

وحدت عالم انسان

حضرت بهاءالله در لوح ملکه امرای جهان را به تأسیس صلح در روی زمین دعوت می‌کند. سپس آنان را به این بیان خطیر مخاطب می‌سازند:

لَمَّا نَبَذْتُمْ الصَّلْحَ الْاَكْبَرِ عَنْ وِرَائِكُمْ تَمَسَّكُوا بِهَذَا الصَّلْحِ الْاَصْغَرِ
لَعَلَّ بِه تَصْلِحُ اُمُورِكُمْ وَالَّذِينَ فِي ظِلِّكُمْ عَلِيٌّ قَدْرٌ يَا مَعْشَرَ
الْاَمْرِيْنَ. (۱۵)

هر ناظر متصفی که آثار حضرت بهاءالله را مطالعه می‌کند به این نتیجه می‌رسد که هر یک از تعالیم و مواظب آن حضرت که بیش از یکصد سال پیش نازل شده، به‌ویژه آن‌هایی که جنبه‌های اجتماعی زندگی انسان در کره زمین را در بر می‌گیرد به‌راستی روح این عصر هستند. عالم بشری بدون توجه به سرچشمه این تعالیم با نیروئی که از اراده‌اش خارج است به‌نحو روزافزونی به‌سوی قبول و اجرای آن‌ها پیش می‌رود.

یکی از این تعالیم تأسیس صلح اصغر است که نوعی صلح سیاسی است. هدف این صلح از بین بردن جنگ در سطح جهان است و شرایط و قرارهای آن باید به‌وسیله ملل عالم تعیین و مقرر شود. اعتقاد بهائیان بر آن است که چون حضرت بهاءالله صلح اصغر را توصیه و از آن حمایت فرموده‌اند آن نیز مانند تعالیم دیگر آن حضرت به‌طور حتم و یقین استقرار خواهد یافت. کلام خلاق الهی که از لسان عظمت جاری شده به‌نحوی در عالم نفوذ خواهد نمود که انسان چاره‌ای جز ایجاد صلح اصغر نخواهد داشت. بشر در حال حاضر به‌قدری سلاح‌های ویران‌کننده آتش‌افروز بر روی هم انباشته است که می‌تواند تمامی نوع بشر را با آن‌ها بنبودی کشاند. صلح اصغر احتمالاً وقتی

* این کتاب در سال ۱۹۸۳ تألیف شده - مترجم.

بوجود خواهد آمد که انسان از فرط بیچارگی و اضطراب به عنوان آخرین ملجأ و پناه برای حفظ بشریت از نابودی کامل از آن استقبال نماید.

گرچه صلح اصغر که یک سیستم و نظام سیاسی است به مراتب از صلح اعظم پائین تر و از مواهب و فضایل مودعه کامله آن بی بهره است با وجود این مرحله بسیار مهمی در راه وصول به سرنوشت باشکوهی که حضرت بهاء الله برای عالم انسانی پیشگویی کرده اند محسوب می شود. حضرت ولی امر الله در باره صلح اعظم که ممکن است به استقرار ملکوت الهی در زمین که حضرت مسیح وعده داده و یا حکومت جهانی بهائی تعبیر شود چنین مرقوم فرموده اند:

اَنَا "صلح اعظم" به نحوی که حضرت بهاء الله مقرر فرموده صلحی است که عملاً باید متعاقب زمانی تحقق یابد که جنبه های روحانی و معنوی بر جهان غلبه یافته باشد یعنی زمانی که جمیع نژادها و مذاهب و طبقات و ملل در هم ادغام شده باشند و چنین صلحی بر هیچ اساسی مرتفع نگردد و هیچ دستگامی آن را حفظ نتواند مگر آن که بر پایه احکام و قوانین الهی استوار باشد و آن احکام و تعالیم در نظم جهانی بدیعی که به نام مقدس حضرت بهاء الله منسوب است مذکور و مکتوب (۱۶)

با استقرار صلح اعظم و روی آوردن اهل جهان به روحانیت، انسان به صورت وجود شریف و مبارکی که به صفات و کمالات الهی مزین است در خواهد آمد. و این یکی از نتایج ظهور حضرت بهاء الله و تحقق یکی از وعده های آن جمال مبین است. شرافت انسان و ترقی روحانی مردمان در آینده زمان به درجه ای خواهد رسید که هیچ فردی راضی نخواهد بود در خانه اش راحت کند و خود را سیر نماید در حالی که می داند فرد دیگری در گوشه ای از جهان گرسنه و بی خانمان است. رسالت حضرت بهاء الله این است که چنین خلق جدیدی در عالم انسانی ایجاد نماید.*

آن حضرت در لوح ملکه نمایندگان برگزیده ملل را بار دیگر باین مواعظ حکیمانه نصیحت می فرماید:

* به جلد ۲ صفحات ۲-۱۵۲ مراجعه شود

یا اصحاب المجلس فی هناک و دیار اخری تدبّروا و تکلموا فیما یصلح به العالم و حاله لو انتم من المتوسّمین فانظروا العالم کهیکل انسان اَنَّهُ خلق صحیحاً کاملاً فاعترته الامراض بالاسباب المختلفة المتغایرة و ما طابت نفسه فی یوم بل اشتدّ مرضه بما وقع تحت تصرّف اطباء غیر حاذقة الّذین ركبوا مطیة الهوی و كانوا من الهانمین و ان طاب عضو من اعضائه فی عصر من الاعصار بطیب حاذق بقیت اعضاء اخری فیما کان کذلک ینبشکم العلیم الخیر و الیوم نرّیه تحت ایدی الّذین اخذهم سکرخمر الغرور علی شأن لا یعرفون خیر انفسهم فکیف هذا الامر الاوعر الخطیر ان سعی احد من هؤلاء فی صحته لم یکن مقصوده الا بان ینتفع به اسماً کان او رسماً لذا لا یقدر علی برئه الا علی قدر مقدور. (۱۷)

بیش از یکصد سال از نزول این کلمات از لسان مظهر ظهور کلی الهی یعنی پزشک دانای حقیقی که برای درمان دردهای بشر آمده می گذرد. از زمان صدور این خطابات نبوی تا کنون وضع دنیا به نحو خطرناکی رو به خرابی و فساد گذاشته است. بشارات حضرت بهاء الله نازل در لوح ملکه ویکتوریا تنها زمانی در سطح جهانی تحقق خواهد پذیرفت که عالم انسانی به هیت اجتماع، آن حضرت را به عنوان طیب حاذق الهی بشناسد و در ظلّ امر مبارکش درآید.

و الّدی جعله الله الذریاق الاعظم و السبب الانتم لصحته هو اتّحاد من علی الارض علی امر واحد و شریعة واحدة هذا لا یمکن ابداً الا بطیب حاذق کامل مؤید لعمری هذا لهو الحقّ و ما بعده الا الضلال العین (۱۸)

پیروان امر بهاء با این نظریه مردم دنیا موافق نیستند که می توان مشکلات خطیر و پیچیده ای را که دنیا را فرا گرفته با بکار بردن داروهای عادی که ساخته عقول و افکار بشری است درمان کرد. آن ها به کمال هوشیاری معتقدند که اوضاع وحشتناک دنیای امروز هرگز با روش های علمی، اقتصادی و سیاسی، کاملاً درمان نخواهد شد و هیچ یک از تدابیری هم که در قرن گذشته بکار برده شده و یا در حال حاضر به اجرا گذاشته می شوند به درمان جسم بیمار عالم انسانی موفّق نخواهند گشت. هر شخص بصیر و منصفی هم

می‌تواند به همین نتیجه برسد زیرا به روشنی هویدا است که با تمام کوشش‌هایی که از طرف مردم دنیا، رؤسا و ارباب عقل و خرد برای بهبود اوضاع دنیا می‌کنند و با وجود تمام وسایل و تدابیری که بکار می‌برند وضع ناگوار عالم بشر روز به روز وخیم‌تر می‌گردد.

حضرت شوقی ربانی ولی امر بهائی در سال ۱۹۳۱ چنین مرقوم فرموده‌اند:
ای یاران عزیز، افسوس که عالم بشریت چه از لحاظ اخلاق انفرادی و چه از حیث روابط اجتماعی چنان از راه راست منحرف گشته و چنان رنج کشیده که بهیچ وجه حتی مساعی و تدابیر سیاستمداران و زمامداران بی‌طرف و خوش نیت و ساعی و فداکار نیز نمی‌تواند به نجاتش پردازد. نه طرح‌ها و نقشه‌هایی که سیاستمداران والا مقام کشیده باشند و نه مبادی و اصولی که خبرگان بلند پایه علم اقتصاد وضع کرده باشند و نه تعالیمی که اخلاقیون در ترویجش کوشا هستند هیچ‌یک نمی‌تواند بالمآل اساس و شالوده متینی را تدارک بیند که بر آن بتوان آینده این جهان آشفته را بنا نمود.

هر گز اصرار و الحاح خردمندان خوش نیت که مردمان را به بردباری و تفاهم نسبت به هم دعوت می‌نمایند جهان را آرام نسازد و تاب و توان از دست رفته‌اش را باز نگرداند. هر گز طرح نقشه‌های کلی و عمومی در تعاون و تعاضد بین‌المللی هر قدر وسیع و دوراندیش باشد ریشه فساد را که موازنه جامعه کنونی را برهم زده قلع و قمع نتواند. حتی می‌توان گفت که تشکیل سازمانی برای ایجاد اتحاد سیاسی و اقتصادی جهان که این روزها بسیار بر سر زبان‌هاست عاجز است تا سم مهلکی را که حیات اجتماعی مردم و نظم ملل را تهدید می‌کند نوشدارویی شود. پس دیگر چاره‌ای نمی‌ماند مگر آن که طرحی الهی را که حضرت بهاء الله در نهایت وضوح و بساطت در قرن نوزدهم اعلان فرموده به دل و جان بپذیریم زیرا آن طرح محتوی نقشه‌هایی است که خداوند متعال جهت حصول وحدت بشر در این عصر و زمان ارائه فرموده و هر یک از اجزاء مرکب‌اش قادر است در مقابل نیروهای جانکاهی مقاومت نماید که اگر چاره نشود جسم علیل و مایوس جامعه انسانی را به کلی

به تحلیل خواهد برد. پس بشر خسته و درمانده را دیگر چه چاره‌ای است مگر آن که بسوی این هدف یعنی بسوی نظم بدیع جهانی روی آورد. نظمی که اساسش الهی است و نطاقش جامع و عالمگیر و اصولش متکی بر عدل و انصاف و عناصر و اجزایش بی نظیر و مثیل. دقایق و عظمت این نظم بدیع حضرت بهاءالله را امروز احدی ادراک نتواند و وسعت امکانات و تصرفاتش را کسی حتی در این عصر مترقی عالم انسانی عارف نشود و فوائد و نتایج آیه‌اش را در نیابد و عظمت و جلالش را تصور نماید. (۱۹)

وحدت عالم انسان آن‌چنان که حضرت بهاءالله در نظر داشته‌اند فقط شامل نظامی نیست که در آن نوع بشر از وحدت سیاسی بهره‌مند شود و یا منابع اقتصادی جهان منصفانه بین دول و ملل توزیع گردد بلکه مقصود آن بسیار فراتر و والاتر است. وحدتی که در آثار حضرت بهاءالله تعلیم داده شده فی‌الحقیقه وحدت قلوب است و این مقصود تنها زمانی حاصل می‌شود که بشر به مقام مظهر ظهور الهی برای این عصر نورانی عارف شود، به آن مقام منبع به عنوان تنها ملجأ و مرجع اقبال کند، به این حقیقت مؤمن شود که همه به اراده‌ی خدای واحد خلق شده‌اند و در پیروی از فرمان او همه افراد انسانی را دوست بدارد.

بیان مبارک زیر از حضرت بهاءالله در کتاب عهدی مفتاح وحدت عالم انسانی است:

امید آن که اهل بهاء به کلمه مبارکه قل کلّ من عندالله ناظر باشند و این کلمه علیاً به مثابه آب است از برای اطفاء نار ضغینه و بغضه که در قلوب و صدور مکنون و مخزون است. احزاب مختلفه از این کلمه واحده به نور اتحاد حقیقی فائز می‌شوند آنه یقول الحقّ و یهدی السبیل و هوالمقتدر العزیز الجمیل. (۲۰)

تاریخ نشان می‌دهد که کلمات و تعلیمات صادره از مظاهر مقدسه الهیه دارای نیروی خلاقه است. این تعالیم از چنان قدرتی برخوردارند که در قلوب مردمان نفوذ می‌کنند و آنان را به اطاعت وای می‌دارند. در حقیقت کار اصلی هر یک از مظاهر مقدسه در دوره رسالت‌شان در جهان اشاعه نیروی روحانی

برای تجدید حیات معنوی نفوسی است که به آنان روی می آورند. ولی کلام انسان‌ها هر اندازه هم که بلیغ باشد نمی‌تواند در قلوب مردمان نفوذ کند و آنان را متحد نماید.

ظهور مظاهر الهی خیلی شبیه آمدن فصل بهار در طبیعت است. اشعه آفتاب و ریزش ابر بهاری در آن فصل به عالم جسمانی حیات تازه می‌دهد. در اثر نیروی حیات بخش بهاری در تابستان میوه‌ها به ثمر می‌رسند بعد زمستان می‌شود و طبیعت به رخوت و سردی می‌گراید و وقتی بهار فرا می‌رسد همین جریان دوباره از سر گرفته می‌شود.

ظهور انبیای الهی هم بر همین روش استوار است. یعنی هر زمان که رسولی ظاهر می‌شود حیات روحانی در جسد عالم انسانی می‌دمد. و لکن رسالت پیامبری محدود به دوره‌ای مخصوص و معین است که در آن تعالیم صادره از مظهر ظهور حیات تازه به جهان بشریت می‌دهد و نیروی محرکه‌ای عطا می‌کند که سبب ترقی و پیشرفت شریعت نازله در آن دوره می‌گردد. سپس به تدریج زمان افول و نزول می‌رسد که منتهی به انقضای دوران رسالت می‌شود و تعالیم آن شریعت خاص تأثیر و نفوذ خود را به کلی از دست می‌دهد. در این زمان است که خداوند رسول تازه‌ای مبعوث می‌کند. بار دیگر بهار معنوی فرا می‌رسد، نیروی روحانی لازم برای تجدید حیات انسان در عالم امکان دمیده می‌شود و تعالیم بدیع و احکام جدید بر وفق شرایط و مقتضیات عصر نوین تشریح می‌گردد.

تعالیم الهی در این عصر نورانی که به وسیله حضرت بهاءالله نازل شده بر محور وحدت عالم انسانی می‌چرخد و برای نیل به همین هدف جلیل است که بشر بیچاره پریشان اکنون تلاش می‌کند. ولی انسان با تمام منابع و توانایش از تأسیس صلح پایدار در میان دول و ملل متخاصم عالم عاجز است. و این در زمانی است که عالم انسانی در بسیاری از زمینه‌های علمی به پیشرفت‌های عظیم موقتی شده و مردان و زنان ممتازی را که به توفیقات مهمه تقریباً در تمام جنبه‌های زندگانی روی این کره خاک نائل گشته‌اند در دامان خود پرورده است. و لکن همین مردان و زنان بسیار موفق نشان داده‌اند که در یک

زمینه قاصر و ناتوانند، آنها نتوانسته‌اند قلوب کسانی را که دشمن یکدیگرند متحد سازند و آنان را به محبت یکدیگر وادار نمایند.
در قرآن مجید در باره ایجاد یگانگی در میان قبایل متخاصم عرب چنین نازل شده است:

هو الّٰدی ابدک بنصره و بالمؤمنین و الّف بین قلوبهم لو انفقنا ما
فی الارض جمیعاً ما الّف بین قلوبهم ولكنّ الله الّف بینهم اَنه
عزیز حکیم. (۲۱)

یک نظر اجمالی بر کیفیت و ترکیب جامعه جهانی بهائی نفوذ خارق‌العاده کلام حضرت بهاءالله را در ایجاد الفت و یگانگی در قلوب میلیون‌ها نفوس با نژادها و مذاهب مختلف در نقاط مختلف جهان را نشان می‌دهد. وحدتی که اعضای این جامعه جهان شمول را که از نژادهای مختلف تشکیل شده به هم پیوند می‌دهد از میل به رفاقت یا عوامل مصلحت‌آمیز دیگر ناشی نمی‌شود بلکه از معرفت به ظهور مظهر ظهور کلی الهی^۱ در این عصر نورانی و اطاعت از اوامر او سرچشمه می‌گیرد. هنگامی که شخص به مقام حضرت بهاءالله به‌عنوان قائم مقام حق در این عصر عارف شود به آسانی می‌تواند تعالیم آن حضرت را قبول کند و اجرا نماید، تمام تعصبات دیرینه که سبب جدائی انسان‌ها شده را ترک نماید و محبت عام به عموم افراد انسانی را جایگزین آن‌ها سازد. این در حقیقت همان اثر تقلیب‌کننده کلام حضرت مسیح است که مسیحیان اوکته را بر آن داشت که رخسار دیگر خویش را نیز بسوی آن کسی که سبلی بر رخسار راست‌شان زد بگردانند.

* به جلد ۱ ص ۳۲۹ مراجعه شود.

فصل هفتم

سوره هیکل

یکی از مهم‌ترین آثار جمال اقدس ابهی سوره هیکل یا سوره الهیکل است. حضرت بهاء الله دستور فرمودند که این سوره مبارکه و الواح نازل به ملوک و سلاطین باهم به صورت ستاره پنج پر که نشانه هیکل انسان است نوشته شود. بنا بر این این الواح بدین ترتیب تسوید و تنظیم گردیده است: سوره هیکل، لوح خطاب به پاپ پی نهم، لوح ناپلئون سوم، لوح الکساندر دوم تزار روس، لوح ملکه ویکتوریا و لوح خطاب به ناصرالدین شاه پادشاه ایران. جمال مبارک در پایان سوره هیکل ضمن اشاره به پیشگویی زکریا در کتاب عهد قدیم این بیانات عالیات را نازل فرموده‌اند:

كذلك عمرنا الهیکل بایادی القدرة و الاقتدار ان انتم تعلمون هذا
لهیکل الذی وعدتم به فی الكتاب تقرّبوا الیه هذا خیر لکم ان انتم
تفقّهون ان انصفوا یا ملأ الارض هذا خیر ام الهیکل الذی بنی من
الطین توّجهوا الیه كذلك امرتم من لدى الله المهیمن القیوم ان
اتبعوا الامر ثم احمدا الله ربکم فیما انعم علیکم انه لهو الحق لا
اله الا هو ینظر ما یشاء بقوله کن فیکون. (۱)

قلم اعلی در سراسر این سوره مبارکه، "هیکل" را مخاطب ساخته، شکوه و جلالی که این هیکل با آن آراسته است را به نحوی بدیع تصویر می‌فرمایند. حضرت بهاء الله در یکی از الواح (۲) در جواب شخصی که در باره مخاطب این سوره سؤال کرده بود بیان می‌کنند که "هیکل" که در این سوره طرف خطاب واقع شده و هم‌چنین خطاب کننده هر دو نفس مهیمن خود آن

حضرت می‌باشند. نکته جالب و دلپذیر این است که در این صحیفه بدیعه ذات مقدسی که به لسان حق تکلم می‌کند با نفس مهیمنی که طرف خطاب قرار گرفته یکی است.

در این سوره شریفه بیان شده که "هیکل" مانند آئینه‌ای است که سلطنت خداوند را متعکس و جمال و کمال او را بر عالمیان آشکار و معلوم می‌سازد. قدرتی به او عنایت شده که هرچه اراده می‌کند انجام می‌دهد. دریاها را معانی و بیان در قلبش جای داده شده و به عنوان مظهر ذات خداوند در میان اهل زمین و آسمان مبعوث گردیده است.

حضرت بهاء الله در این سوره مبارکه در بیان عظمت غالبه‌ای که "هیکل" با آن موهوب گشته چنین می‌فرمایند:

قل لا یری فی هیکلی آلا هیکل الله و لا فی جمالی آلا جماله و
لا فی کینوتی آلا کینوته و لا فی ذاتی آلا ذاته و لا فی حرکتی
آلا حرکتی و لا فی سکونی آلا سکونه و لا فی قلمی آلا قلمه
الغزیز المحمود. قل لم یکن فی نفسی آلا الحق و لا یری فی
ذاتی آلا الله. (۳)

درک عظمت و هیمنه این اثر مبارک و ممتاز برای نفوسی که به لسان نزولی آشنا نباشند بدون ترجمه امکان پذیر نیست. کافی است گفته شود که هر بار که "هیکل" را مخاطب قرار می‌دهند جنبه‌های بدیعی از ظهور الهی را آشکار می‌سازند. گوئی باب تازه‌ای باز می‌کنند که به کشف بعضی اسرار که در آثار مبارکه‌شان مخزون و تا آن زمان از دیدگان مردمان پنهان بوده هدایت می‌کند. اگر پاکدلی تنها به رشحی از این بحر بی کران ظهور الهی که وری درک اوست دست یابد آن قطره می‌تواند چنان بصیرتی به روحش ببخشد که هیچ عامل بشری به انجام آن کار توانا نخواهد بود.

حضرت بهاء الله در یکی از الواح ضمن اشاره به وسعت و غنای ظهور خویش چنین می‌فرمایند:

تَقَمَّسُوا فِی هَذَا الْبَحْرِ الَّذِی فِیهِ سِتْرٌ لِثَلَاثِ الْحِکْمَةِ وَ التَّیَّانِ وَ تَمَوَّجْ
بِاسْمِ الرَّحْمَنِ. (۴)

حقیقت این بیانات عالیات زمانی برای شخص مؤمن آشکار می شود که وی به حال انقطاع از عوالم دنیوی در آیات سوره هیکل تفکر کند چه که در این حال خواهد توانست به گوهرهای نهفته در آن آیات دست یابد. کاربرد کلمه "هیکل" که تصویری از جثه و اندام انسانی و نشان دهنده نفس مهیمن حضرت بهاء الله مظهر ظهور الهی است خود، انسان را به تفکر وامی دارد و درهای تازمائی برای درک عمیق تر حقایق ظهور مبارک باز می کند. هیکل انسانی از گوشت و استخوان ساخته شده در حالی که "هیکل" از کلمه الله تشکیل گردیده است. حضرت بهاء الله در این سوره شهره "هیکل" را به روشنی تصویر می نمایند و با مخاطب ساختن بعضی از اعضا و اندام های آن و نیز حرفی که آن کلمه را تشکیل می دهند یعنی هاء، یاء، کاف و لام حقایق و اسرار بیشتری ارائه می فرمایند.

هر حرف و هر کلمه ای که از لسان مظهر الهی جاری می شود معنی و اهمیتی خاص دارد که فوق ادراک انسان است. مثلاً الواح مفصلی از حضرت باب و حضرت بهاء الله موجود است که در توضیح فقط یک حرف که در کتب مقدسه قبل ذکر شده نازل گردیده است. مثالهایی از این گونه آثار در یکی از جلد های پیشین ذکر شده است.* حضرت بهاء الله در سوره هیکل اهمیتی و معانی حرفی را که کلمه هیکل را تشکیل می دهند نازل فرموده و استعداد های بالقوه ای را که خداوند در آن حروف به ودیعه گذاشته اند ذکر نموده اند. بدون دسترسی به متن این سوره مبارکه توضیح این معانی و مفاهیم دشوار است.** حضرت بهاء الله می فرمایند که "هیکل" منبع و منشأ ایجاد خلق جدید است و خداوند با هر یک از حروف متشکله آن وجودات مقدسه ای خواهد آفرید که شماره شان در علم الهی محفوظ و مکتون است و وجوه شان به نورانیت پروردگارش روشن و درخشنده خواهد بود. این نفوس مانند سابه

* به جلد ۱ ص ۱۳۹ مراجعه شود

** باید یادآوری کرد که اصل این کتاب به زبان انگلیسی نوشته شده و در زمان تألیف آن ترجمه کامل سوره هیکل در دسترس نبوده است ولی حال ترجمه کامل آن را به زبان انگلیسی در کتاب *THE SUMMONS OF THE LORD OF HOSTS* می توان یافت. متن کامل این سوره مبارکه به مسلمان عربی هم در کتاب آثار قلم اعلی جلد ۱ صفحات ۸۸-۱۰۰ مندرج است. (مترجم)

که به دور آفتاب می‌چرخد در حول امر الهی حلقه خواهند زد، آن را از حملات منکرین محافظت خواهند کرد و جان را به طیب خاطر در راه تبلیغ آن در میان مردمان ایثار خواهند نمود. در این لوح مبارک بشارات زیادی در باره ظهور جمعی از مؤمنین جانفشان که به فرموده حضرت بهاءالله خلق جدید نامیده شده‌اند نازل شده است. از جمله می‌فرمایند:

سوف ... یبعث بارادته خلقاً ما اطلع بهم احد الا نفسه المهیمن

القیوم. (۵)

حضرت بهاءالله در این سوره شریفه چشم "هیکل" را مخاطب ساخته می‌فرماید که نظر به عالم و عالمیان نکند بلکه دیده بر جمال دوست دوزد. آن حضرت بشارات روزی را می‌دهند که در آن، نفوسی را که خلق کرده‌اند به واسطه این چشم با دیدگان تیز و نافذ و با بصیرتی که به لطف و عنایت با آنان اعطا شده آیات و نشانه‌های ظهور مقدس‌شان را مشاهده نمایند.

به گوش "هیکل" توصیه می‌کنند که از استماع نفاق ناعقین دوری کند و به ترنمات ظهور مبارکش گوش فرا دهد. و بار دیگر بیان می‌کنند که با این گوش خلق جدیدی با گوش‌های پاک خواهند آفرید که شایسته شنیدن کلام الهی که از قلم و لسان حضرتشان در این عصر جاری شده باشند.

خطاب به زبان "هیکل" هم می‌فرماید که برای ذکر پروردگار و ستایش آفریدگار خلق شده و مژده می‌دهند که خداوند رحمان با خلق این زبان، نفوسی را مبعوث خواهد نمود که به قدرت بیان و نفوذ کلام قلوب مردمان را تصرف کنند.

جمال اقدس ابهی در این صحیفه نورا به "هیکل" خطاب می‌فرماید که دست‌های خود را بسوی اهل زمین و آسمان برگشاید و زمام امور امرالله را در دست گیرد. و سپس بشارت می‌دهند که با این دست‌ها ایادی قوت و اقتدار مبعوث خواهند کرد و خداوند به وسیله آنها سلطه و غلبه‌اش را بر جمیع اهل عالم آشکار خواهد نمود. حضرت بهاءالله در باره این ایادی چنین می‌فرماید:

سوف ینخرج الله من اکمام القدرة ایادی القوّة والغلبة و ینصرن
الغلام و یطهرن الارض من دنس كل مشرک مردود و یقومن

على الامر و يفتحن البلاد باسمى المقدر القیوم و یدخلن خلال
الدیار و یاخذ رعبهم کل العباد. (۶)
حضرت بهاء الله قلب "هیکل" را مطلع علم و مظهر حکمت خود معرفی
می کند و در باره آن چنین می فرماید:

و عندنا علم لو نلقى على الكائنات كلمة منه ليوقنن كل بظهور الله
و علمه و یظلعن باسرار العلوم كلها و یلغن الى المقام الذى یرون
انفسهم اغنیاء عن علوم الأولین و الآخرین و لنا علوم اخرى التى
لا تقدر ان تذكر حرفاً منها و لا الناس یستطیعن ان یسمعن ذكراً
منها كذلك نبناکم من علم الله العالم الخیر. (۷)

حضرت بهاء الله تأکید می کند که بزودی از تراوشات علم و حکمت
قلب "هیکل" دانشمندان عالیقدری برخوردار گردید و از آنان چنان اکتشافات
جدید فنی و صنعتی بظهور خواهد رسید که هنوز از حیطة تصور انسان خارج
است. این پیشگویی جمال مبارک اکنون به تدریج تحقق می پذیرد و آنچه
واقع شده تازه ابتدای این جریان پیشرونده است. در صفحات پیشین این
کتاب* بیان شد که ظهور حضرت باب فصل جدیدی در زمینه های علم و
صنعت مخصوصاً در مخابرات باز کرده تا راه را برای ظهور حضرت بهاء الله
هموار نماید. پیام حضرت بهاء الله برای تمام اهل عالم بوده بنا بر این منطقی
است که همان خداوندی که فرستنده آن پیام بوده وسایل اعلان آن را هم در
سطح جهانی فراهم نماید تا بشارت ظهور حضرت بهاء الله به تمام گوشه های
جهان برسد.

پیشرفت های فنی و صنعتی که از زمان ظهور حضرت رب اعلی در زمینه
مخابرات حاصل شده شاهد صادقی بر این مدعا است. به همان سرعتی که امر
بهائی رشد کرده وسایل ارتباطی نیز قدم به قدم با آن پیش رفته است. در ایام
اولیه رسالت جمال مبارک بهائیان ناگزیر بودند برای تبلیغ امر با پای پیاده یا با
الاغ و قاطر سفر کنند ولی طولی نکشید که اسباب سفر با کشتی بخار فراهم

* به جلد ۱ ص ۲۳۴ مراجعه شود.

شد. و بعضی از بهائیان بدان وسیله امر را به هندوستان و سایر ممالک رساندند.

اندکی پس از صعود حضرت بهاء الله توسعه امرالله به قسمت های دیگر جهان مخصوصاً به دنیای غرب آغاز شد ولی این گسترش هنوز آهسته و کند بود. هنگامی که حضرت عبدالهء به غرب سفر نمودند از کشتی بخاره، قطار راه آهن و اتومبیل استفاده کردند. جوامع بهائی در آن زمان از هم جدا و در فواصل دور از هم قرار داشتند و حرکت به کنندی انجام می گرفت. ولی امروزه بهائیان به فعالیت های تبلیغی وسیعی در سراسر عالم مشغولند و هر جا که آزادی مذهب وجود دارد پیام حضرت بهاء الله را به گوش هم وطنان خود می رسانند و در نتیجه تعداد بیشتری در ظل امرالله وارد می شوند. صدها نقشه تبلیغی ملی و بین المللی و خدمات تشکیلاتی اداری در پنج قاره جهان به دست پیروان حضرت رحمان که از ملل و نژادهای گوناگون آمده اند در حال اجرا و اقدام است. تمام این خدمات و اقدامات با استفاده از وسایل بدیع و سریع ارتباطی که در زمان های اخیر بوجود آمده امکان پذیر گردیده است. بهائیان معتقدند که این جریان تصادفی نیست بلکه طبیعی و منطقی است که خداوندی که اهل عالم را به وسیله حضرت بهاء الله به وحدت و یگانگی دعوت نموده وسایل تأسیس آن را هم فراهم کرده باشد. عالم انسانی از این اکتشافات مفیده بهره مند می شود بدون این که دلیل بوجود آمدن آن ها را بدانند.

کسانی که با امر بهائی آشنا نیستند و یا مقام حضرت بهاء الله را نشناخته اند یقیناً این نظریه که بوجود آمدن وسایل ارتباطی نوین در درجه اول با ظهور دیانت جهانی در دنیا ارتباط دارد را با شک و تردید تلقی می کنند و آن را بعید و غیر قابل قبول می یابند. ولی پیروان آن حضرت با مطالعه تاریخ ارشاد دریافتند که هر وقت برای پیشرفت امر الهی و یا برای تأسیس نظم اداری^{*} به اسباب و وسایل مادی نیاز بوده آن وسایل به موقع خود و به نحو معجزه آسایی بوجود آمده است. بعضی از اختراعات جدید که در توسعه پیشرفت امرالله نقش حیاتی بازی کرده اند درست به موقع برای رفع آن نیاز مخصوص

^{*} برای اطلاع از نظم اداری بهائی به توقیعت حضرت ولی امرالله مراجعه شود.

بوجود آمده‌اند. به عنوان نمونه یک مثال ذکر می‌شود: حضرت بهاء الله، الواح، کتب و رسالات بسیار نازل فرموده‌اند که اگر به صورت کتاب تنظیم شوند به بیش از یک صد جلد بالغ می‌گردند. آثار حضرت عبدالبهاء هم کم‌تر از این‌ها نیستند. این آثار مقدسه نازله از قلم اعلی و کلک مرکز میثاق امر بهاء حاوی مطالب بسیارند که از جمله آن‌ها تعالیم روحانی، تعالیم اجتماعی، قوانین و احکام و توضیحات در باره بسیاری از مطالب از جمله انسان، مقصود از حیات او و ارتباطش را با خدای خود می‌توان نام برد. انبوه نوشته‌های حضرت شوقی افندی، ولی امر بهائی نیز به این مجموعه‌ها اضافه می‌شود. حضرت ولی امرالله علاوه بر آثار معروفشان در حدود بیست و شش هزار تویق صادر فرموده‌اند که بعضی از آن‌ها به اندازه‌ای مفصل بوده‌اند که لازم بوده به صورت کتاب منتشر شوند. آن حضرت با استفاده از اختیار تبیین آیات در آثارشان، راهنمایی‌های پر ارزشی به عالم بهائی ارائه فرموده‌اند. بنا بر این ملاحظه می‌شود که آثار مقدسه امر بهائی از نظر وسعت بی‌سابقه و نظیر و حاوی حقایق و دقایق حیاتی برای همه افراد انسانی است.

هنگامی که بیت العدل اعظم الهی، عالی‌ترین مؤسسه حاکمه جامعه بهائی در سال ۱۹۶۳ تأسیس شد، یکی از اساسی‌ترین نیازها ترتیب و تنظیم آثار مبارکه هیاکل مقدسه امرالله و تهیه فهرست کامل مواضع موجوده در آن‌ها بود زیرا معهد اعلی لازم بود به هر یک از مطالبی که در آثار مقدسه ذکر شده دسترسی داشته باشد تا بتواند جامعه بهائی را بر طبق نصوص مبارکه هدایت کند و یا در موارد مقتضی در مسائلی که صریحاً در آثار مبارکه منصوص نیست به تشریح حکم اقدام نماید.

قبل از تأسیس بیت العدل اعظم مبادرت به تنظیم چنین فهرست کامل به هیچ وجه امکان پذیر نبوده زیرا اجرای یک چنین طرح خطیر و عظیم که مستلزم تهیه فهرست تفصیلی هر موضوعی در میان مواضع کثیره موجوده در آثار مبارکه بود در آن زمان به علت نبودن وسایل فنی لازم برای جامعه کوچک بهائی عملی و مقدور نبود. اختراع این وسایل فنی مانند ماشین‌های فتوکپی و کامپیوترهای الکترونیکی و استفاده تجارنی از آن‌ها تقریباً با تأسیس معهد اعلائی امر بهائی مقارن گردید و این طرح به فاصله کمی به

مرحله اجراء گذاشته شد. این پیشرفت‌های فنی که امروز ممکن است خیلی مهم به نظر نرسد در آن زمان بسیار به موقع و مهم بود. مشکل می‌توان تصور نمود که چگونه بیت العدل اعظم می‌توانست بدون داشتن این وسایل، وظایف مقدسه‌اش را به نحو مؤثری انجام دهد چه که آن معهد اعلی قبل از اتخاذ هر تصمیم مهمی به الواح حضرت بهاءالله، حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله مراجعه و نصوص آنها را در باره موضوع مورد بحث مورد توجه قرار می‌دهد.

در واقع هم‌چنان که بهائیان نقش خود را در تبلیغ و تقویت امر حضرت رحمان ایفا می‌کنند خداوند نیز وسایل و اسباب لازم را برای پیشرفت و استقرار کامل آن به‌عنوان دیانت جهانی برای همه عالم انسانی فراهم می‌نماید. در حقیقت نیروهای سازنده و خراب کننده که امروز در دنیا به موازات هم در کارند هر دو به پیشرفت امر مبارک کمک می‌کنند. جریان خراب شدن نظامات قدیمه خود قدم مثبتی است که راه را برای گسترده شدن نظم نوین آماده می‌کند.

از سوی دیگر خداوند به وسیله نیروی تقلیب کننده امر حضرت بهاءالله، خلق جدیدی بوجود می‌آورد که به دفاع از امر مبارکش قیام می‌کنند. این نفوس برگزیده با فداکاری و ایثار کریمانه دارائی و منافعشان تأییدات روحانی را جلب می‌کنند و به یاری وسایل جسمانی که به قدرت و اراده الهی فراهم شده امر عزیز الهی را پیش می‌برند.

حضرت بهاءالله در سوره هیکل اهل بیان^۱ را مورد سرزنش قرار می‌دهند که با وجود این که حضرت باب آنها را برای ظهور آن حضرت پرورده و آماده ساخته بود خود را از مشاهده و قبول آن محروم نمودند. حضرت بهاءالله در این سوره مبارکه ضمن خطاب به بایان خود را با حضرت باب یکی دانسته‌اند:

لو كان النّظفة الأولى علی زعمکم غیری و یدرک لقاۃی لن
بفارقتی و یستأنس بنفسی و استأنست بنفسه فی ایامی. (۸)

* اهل بیان بطور کلی به پیروان حضرت باب اطلاق می‌شود ولی در اینجا مقصود از اهل بیان اشاره به پیروان حضرت باب است که به حضرت بهاءالله ایمان نیاوردند.

حضرت بهاءالله در سوره هیکل مصائب وارده از ناقضین میثاق حضرت باب را که امانت الهی را انکار و از ظهور آن حضرت اعراض نمودند به تفصیل ذکر می‌کنند و بیان می‌فرمایند که چگونه یکی از برادرانشان یعنی میرزا یحیی را برگزیدند و قطره‌ای از دریای معرفت به او نوشاندند، او را به طراز اسم مزین ساختند و مقامش را به مرتبه‌ای رساندند که جمیع مؤمنین به اخلاص و احترام به او متوجه شدند و خود نیز او را محافظت فرمودند. "ولکن زمانی که او عظمت حامل پیام الهی برای این عصر نورانی یعنی حضرت بهاءالله را مشاهده کرد به مخالفت حضرتش برخاست، قصد جانش نمود و امرش را انکار کرد. حضرت بهاءالله با لحنی قاطع تأکید می‌فرماید که اگر پیروان یحیی به آن حضرت اقبال نمی‌کردند و به حمایت بر نمی‌خواستند خداوند آن حضرت را به جنود آسمانش به ظاهر و باطن یاری می‌نمود و به یقین خلق جدیدی بر می‌گزید که از امرش دفاع کنند و سرانجام آن‌را پیروز نمایند.

حضرت بهاءالله در سوره هیکل تصریح می‌فرماید که قدرت خداوند از فهم و درک انسان خارج است. این قدرتی است که جمیع کائنات با آن خلق شده و اگر خداوند اراده کند می‌تواند در یک لحظه جان از همه چیزها بگیرد و در لحظه دیگر جان تازه به آن‌ها ببخشد. این است نصّ بیانات مبارکه در این سوره شریفه:

و لو نريد ان نظهر من ذرّة شعوساً لا لهنّ بدایة و لا نهاية لنقدر و
نظهر کلّهنّ بامری فی اقلّ من حین و لو نريد ان نبعث من قطرة
بحور السموات والأرض و نفصل من حرف علم ما كان و ما
یکون لنقدر. (۹)

آن حضرت سپس بیان می‌کنند که عالم خلق را ممکن است به برگه‌های درخت تشبیه نمود که از ریشه تغذیه می‌کنند و حیاتشان به آن وابسته است ولی به ظاهر بنظر می‌رسد که خود به استقلال رشد می‌کنند.

* به جلد‌های ۱ و ۲ مراجعه شود. او به عنوان "صبح ازل" ملقب شده و به وسیله حضرت باب به ریاست جامعه بابی نامزد شده بود.

حضرت بهاء الله در سوره هیکل ضمن نصیحت مردمان بخاطر خودسری و بی توجهی شان به امر مبارک، به مظهر ظهور الهی که در آینده خواهد آمد اشاره می فرمایند:

فو جمالی لم یکن مقصودی فی تلك الکلمات نفسی بل الذی
یأتی من بعدی و کان الله علی ذلك لشهید و علیم ... لا تفعلوا به
ما فعلتم بنفسی. (۱۰)

بی شک و تردید این بیان مبارک اشاره به مظهر ظهور الهی است که بعد از حضرت بهاء الله خواهد آمد چه که حضرت ولی امر الله در آثار خود آن را تأیید فرموده اند** در باره مظهر الهی آینده بیان مشابه زیر در یکی دیگر از الواح مبارک نازل شده است:

انی ما اخاف لنعسی بل لمن یأتی من بعدی بسلطان عزمکینا. (۱۱)
ولی عبارات زیر از آثار حضرت بهاء الله که مشابه بیان مبارک مذکور در فوق به نظر می رسد مربوط به حضرت عبدالبهاء است:

تالله یا قوم بیکی عینی و عین علی فی الرفیق الاعلی و یضح قلبی
و قلب محمد فی السرداق الابهی و یصبح فؤادی و افئدة
المرسلین عند اولی النهی ان انتم من الناظرین لم یکن حزنی من
نفسی بل علی الذی یأتی من بعدی فی ظلال الامر بسلطان لانح
مبین لان هؤلآء لا یرضون بظهوره و ینکرون آیاته و یجدون
بسلطانه و یحاربون بنقسه و یخادعون فی امره. (۱۲)

در الواح مقدسه حضرت بهاء الله اشاراتی به نزول اسرار آمیز حوریه بهشتی*** بر هیکل مبارک موجود است. از جمله در سوره هیکل به نحو بدیع و دلپذیری چگونگی اعلان بشارت بعثت و رسالت وجود مبارکشان را به وسیله حوریه معنوی که نمودار "روح اعظم" الهی و الهام بخش حضرتشان در سراسر

* بمنصن قاطع کتاب القدس، مظهر ظهور آینده قبل از انقضای لاقبل هزار سال نخواهد آمد.

** به توفیق درر بهشتی ص ۲۷-۳۴ مراجعه شود.

*** به جلد ۱ مراجعه شود.

دوران رسالتشان بوده توصیف می فرمایند. این است بیانات نازل از قلم اعلی در باره نزول این روح اعظم بر هیکل مبارک جمال اقدس ابهی:

فَلَمَّا رَأَيْتَ نَفْسِي عَلَى قُطْبِ الْبِلَاءِ سَمِعْتَ الصَّوْتِ الْإِبْدَعِ الْإِبْهِي
 مِنْ فَوْقِ رَأْسِي فَلَمَّا تَوَجَّهْتَ شَاهَدْتَ حَوْرِيَّةَ ذِكْرِ اسْمِ رَبِّي مَعْلُوقَةً
 فِي الْهَوَاءِ مَحَاضِي الرَّأْسِ وَرَأَيْتَ أَنَّهَا مُسْتَبْشِرَةٌ فِي نَفْسِهَا كَانَتْ
 طِرَازَ الرُّضْوَانِ يَظْهَرُ مِنْ وَجْهِهَا وَنَضْرَةَ الرَّحْمَنِ تَعْلُنُ مِنْ خَدَّيْهَا وَ
 كَانَتْ تَنْتَقِطُ بَيْنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِنْدَاءٍ تَنْجَذِبُ مِنْهُ الْإِفْتِدَاءُ وَ
 الْعُقُولُ وَتَبْشُرُ كُلَّ الْجَوَارِحِ مِنْ ظَاهِرِي وَبَاطِنِي بِبِشَارَةِ اسْتِبْشَرْتِ
 بِهَا نَفْسِي وَاسْتَفْرَحَتْ مِنْهَا عِبَادُ مَكْرَمُونَ وَإِشَارَتِي بِأَصْبِعِهَا إِلَى
 رَأْسِي وَخَاطَبْتِ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ تَالَهُ هَذَا لِمُحِبِّبِ
 الْعَالَمِينَ وَلَكِنْ أَنْتُمْ لَا تَفْقَهُونَ هَذَا لِحِمَالِ اللَّهِ بَيْنَكُمْ وَسُلْطَانِهِ
 فَيَكْفِيكُمْ أَنْ أَنْتُمْ تَعْرِفُونَ وَهَذَا لِسِرِّ اللَّهِ وَكَتْمِهِ وَامْرَأَتِهِ وَعِزِّهِ لِمَنْ فِي
 مَلَكُوتِ الْأَمْرِ وَالْخَلْقِ أَنْ أَنْتُمْ تَعْقَلُونَ. (۱۳)

برای انسان، درک کیفیت ظهور مظاهر الهی و فیض قدسی که آن هیاکل نورانی را به قیام و می دارد غیر ممکن است. هم چنان که فهم حقیقت انسانی برای موجودات عالم حیوانی مقدور و امکان پذیر نیست به همان ترتیب هم دریافتن حقیقت باطنی مظاهر الهیه از توانائی انسانی خارج است چه که آن وجودات مقدسه در عوالم روحانی که فوق دسترسی افراد انسانی است ساکنند. در ادیان گذشته، روح القدس بر شارعبین ادیان الهی نازل گشته و آنان را بر ابلاغ تعالیم الهی بر عالم انسانی موقت ساخته است. ولیکن انسان هرگز نمی تواند این جریان را درک و یا تجربه نماید. بدین سبب هر یک از پیامبران الهی برای تفهیم این حقیقت که به قدرت الهی به رسالت برانگیخته شده اند نزول روح القدس را به زبان تعبیر و تشبیه برای پیروانشان توصیف نموده اند. در کتب مقدسه ادیان گذشته آمده که چگونه حضرت موسی ندای حق را از شجره موقده استماع کرد و حضرت مسیح نزول حمامه الهی را بر وجود مقدسش احساس نمود و حضرت محمد رسالت خویش را از جبرئیل امین دریافت کرد. تمام این ها تعبیّرات و تشبیهات مختلف از حقیقت واحده یعنی همان روح القدس است که به منزله واسطه بین خداوند و مظاهر

مقدس‌اش عمل می‌کند. این ارتباط مانند اشعه آفتاب است که بوسیله آن نیروی حیاتی خورشید به کرات آسمان منتقل می‌شود. حضرت بهاء الله مظهر ظهور کلی الهی^{۱۱} که ظهورشان در تمام کتب آسمانی به عنوان حلول یوم الله^{۱۲} بشارت داده شده در بعضی از الواح مقدسه بیان فرموده‌اند که روح القدس به یک کلمه که از فم اطهرشان صادر شده خلق گردیده است. در سوره هیکل می‌فرمایند:

قل ان روح القدس قد خلق بحرف مما نزل من هذا الروح
الاعظم ان انتم تفقهون. (۱۴)

حضرت بهاء الله در الواح مقدسه‌شان بیان فرموده‌اند که در ادوار دینی گذشته رسالت انبیاء و پیامبران الهی به وسیله واسطه‌ای به آن هیاکل مقدسه ابلاغ شده ولی در این دور نورانی ندای الهی را مستقیماً از هیکل مبارک حضرت بهاء الله می‌توان شنید. آن حضرت در تأیید این موضوع در یکی از الواح (۱۵) بیان می‌کنند که در این دور اعظم می‌توان همان ندائی را که حضرت موسی از شجره طور استماع کرد از لسان آن جمال مبین شنید.

با مطالعه این بیانات مبارکه انسان ممکن است به خطا تصور کند که حضرت بهاء الله خود را با ذات الوهیت یکی دانسته‌اند. این نتیجه گیری اشتباه ناشی از عدم ادراک ما از عوالم نامتناهی الهی است. عقول و افکار ما محدود است در حالی که عالم مظاهر الهی نامحدود و از حیطة درک ما خارج است. حضرت بهاء الله به صراحت و به روشنی بیان نموده‌اند که حقیقت ذات الهی بر همه و از جمله بر مظاهر مقدسه‌اش ناشناخته و غیر قابل دسترسی است. آن حضرت در یکی از مناجات‌های خویش نسبت خود را به خداوند چنین توصیف فرموده‌اند:

یا الهی اذا انظر الی نسبتی الیک احب بان اقول فی کل شیء بآنی
انا الله و اذا انظر الی نفسی اشاهدھا احقر من الطین. (۱۶)

مقام حضرت بهاء الله در حقیقت مقام مظهریت کلیه الهیه است تنها با زیارت آیات مقدسه آن حضرت و تفکر مبتهلاانه در حقایق موجود در آنها می‌توان

* به جلد ۱ ص ۳۱۴ مراجعه شود.

** به جلد ۱ ص ۷۵ و ۲۵۴-۶ مراجعه شود.

درک محدودی از قدرت و صفات الهی آن جمال بی مثال که به شهادت حضرت ولی امرالله "در نهایت عظمت و جلال و متهای میمنه و وقار بر عرش جلال مستوی" (۱۷) است کسب نمود.

سوره هیکل حاوی مطالب خطرناک زیادی است. در هر سطرش قدرت عظیمی موجود و از هر جمله اش آثار عظمت امر جمال اقدس ابهی مشهود است، عظمتی که گاهی سب حیرت و شگفتی قوه متخیله انسان می شود.

گرچه قسمت های زیادی از الواح مبارکه که به سوره هیکل ضمیمه گشته به وسیله حضرت ولی امرالله به انگلیسی ترجمه شده و به طبع هم رسیده اند ولی تنها چند قسمت از خود سوره هیکل ترجمه گردیده است. اغلب آن ها زینت بخش این اوراق شد و پایان این فصل هم به قسمت دیگری از آن مزین می شود.

قل الیوم قد هیئت لواقح الفضل علی الاشیاء و حمل کل شیء
 علی ما هو علیه ولكن الناس عنه معرضون قد حملت الاشجار
 بالانمار البدیعة و البحور باللثالی المنیره و الانسان بالمعانی و
 العرفان و الاکوان بتجلیات الرحمن و الارض بما لا اطلع به احد
 الا الحق علام الغیوب سوف یضعن کل حملها تبارک الله مرسل
 هذا الفضل الذی احاط الاشیاء کلها عما ظهر و عما هو
 المکنون. (۱۸)

* باید یادآوری کرد که اصل این کتاب به زبان انگلیسی نوشته شده و در زمان تالیف آن ترجمه کامل سوره هیکل در دسترس نبوده است ولی حال ترجمه کامل آن را به زبان انگلیسی در کتاب *THE SUMMONS OF THE LORD OF HOSTS* می توان یافت. متن کامل این سوره مبارکه به لسان عربی هم در کتاب *آثار قلم اعلی جلد ۱* صفحات ۸۸-۱ مندرج است. (مترجم)

فصل هشتم

الواح به شاهان جهان و سران ادیان

خطابات قلم اعلیٰ به سلاطین و امرای دنیا در شهر اسلامبول با نزول نخستین لوح به سلطان عبدالعزیز امپراطور عثمانی آغاز شد و با صدور سوره مفصل ملوک خطاب به جمهور سلاطین در ادرنه به اوج خود رسید. این اعلان عمومی با نزول الواحی که قسمتی از سوره هیکل را تشکیل می‌دهند ادامه یافت و با صدور کتاب مستطاب اقدس در سال‌های اولیّه مسجوتیّت حضرت بهاءالله در عکا تکمیل شد.

خطابات به سلاطین در کتاب اقدس

کتاب اقدس که از قلم اعلیٰ به "قسطاس الحق" نامیده شده، امّ الکتاب دور بهانی است. این کتاب در فصول ۱۳ تا ۱۷ این جلد به طور کامل تر مورد مطالعه قرار گرفته است. ولی در این مقام ذکر این نکته مهم است که حضرت بهاءالله در این صحیفه عظمیٰ نیز سلاطین و امرای جهان و رؤسای ادیان را به طور دسته‌جمعی و در بعضی موارد به صورت انفرادی مورد خطاب قرار داده‌اند.

در قسمت‌های زیر که از کتاب اقدس گلچین شده حضرت بهاءالله با خطابات خطیره خود پادشاهان و امرای جهان را مخاطب قرار داده و آنان را به اقبال به امر مبارکشان دعوت فرموده‌اند:

يا معشر الملوك قد اتى المالك و الملك لله المهيمن القَيومُ اَلا
تعدوا اَلا الله و توجهوا بقلوب نورآه الى وجه رَبِّكم مالِك
الاسماء هذا امر لا يعادله ما عندكم لو انتم تعرفون.

أنا نراكم تفرحون بما جمعتموه لغيركم و تمنعون انفسكم عن
العالم اَلى لم يحصها اَلا لوحى المحفوظ قد شققتكم الاموال عن
المال هذا لا ينبغي لكم لو انتم تعلمون طهروا قلوبكم عن ذفر
الدنيا مسرعين الى ملكوت رَبِّكم فاطر الارض و السماء اَلى به
ظهرت الزلازل و ناحت القبائل اَلا من نبذ الورى و اخذ ما امر به
فى لوح مكنون ...

يا معشر الملوك قد نزل التاموس الاكبر فى المنظر الانور و
ظهر كل امر مستر من لدن مالك القدر اَلى به ات الساعة و
انشق القمر و فصل كل امر محترم.

يامعشر الملوك انتم المماليك قد ظهر المالك باحسن الطراز و
يدعوكم الى نفسه المهيمن القَيوم. اَياكم ان يمنعكم الغرور عن
مشرق الظهور او تحجبكم الدنيا عن فاطر السماء قوموا على
خدمة المقصود اَلى خلقكم بكلمة من عنده و جعلكم مظاهر
القدرة لما كان و ما يكون.

تالله لا نريد ان نتصرف فى ممالككم بل جئنا لتصرف القلوب
أنها لمنظر البهاء يشهد بذلك ملكوت الاسماء لو انتم تفقهون. و
اَلى اتبع مولاه أنه اعرض عن الدنيا كلها و كيف هذا المقام
المحمود دعوا البيوت ثم اقبلوا الى الملكوت هذا ما ينفعكم فى
الآخرة و الاولى يشهد بذلك مالك الجبروت لو انتم تعلمون. (١)
حضرت بهاء الله در كتاب اقدس قيصر و لييام اول امپراطور آلمان را به اين

بيانات عاليات مخاطب فرموده اند:

قل يا ملك برلين اسمع النداء من هذا الهيكل المين أنه لا اله اَلا
انا الباقي الفرد القديم اَياك ان يمنعك الغرور عن مطلع الظهور
او يحجبك الهوى عن مالك العرش و الثرى كذلك يتصحك
القلم الاعلى أنه لهو الفضال الكريم اذكر من كان اعظم منك شأنًا

و اكبر منك مقاماً اين هو و ما عنده انتبه و لا تكن من الرأقدين
 أنه نبذ لوح الله و رآه اذ اخبرناه بما ورد علينا من جنود الظالمين
 لذا اخذته الذلّة من كلّ الجهات الى ان رجح الى التراب بخسران
 عظيم يا ملك تفكر فيه و في امثالك الذين سخرّوا البلاد و
 حكموا على العباد قد انزلهم الرحمن من القصور الى القبور اعتبر
 و كن من المتذكّرين
 أنا ما اردنا منكم شيئاً أنما ننصحكم لوجه الله و نصير كما صبرنا
 بما ورد علينا منكم يا معشر السلاطين (۲)

حضرت بهاء الله در این بیان مبارک به ناپلئون سوم به عنوان کسی که "کان
 اعظم منك شأناً و اكبر منك مقاماً" اشاره می کنند و امپراطور آلمان را به تنبّه
 و تذکّر دعوت می فرمایند و لكن این دعوتی بود که با بی اعتنائی روبرو
 گشت.

اقبال ویلیام اول و نوه اش ویلیام دوم به زوال گرانید و سرانجام به از بین رفتن
 امپراطوری و استقرار نظام جمهوری منتهی شد. حضرت بهاء الله در جای دیگر
 از کتاب اقدس این پیشگویی قابل توجه را که حال پس از دو جنگ جهانی
 به روشنی به وقوع پیوسته اعلام می فرمایند:

يا شواطى نهر الرّين قد رأيناك مغطاة بالدماء بما سلّ عليك
 سيوف الجزاء و لك مرة اخرى و نسمع حين البرلين و لو أنّها
 اليوم على عزّ مبین (۳)

سلطان دیگری که در کتاب اقدس به لحن سرزنش مورد خطاب قرار گرفته
 فرانسوا ژوزف و ارث سلسله هابسبورگ اطریش و پادشاه مجارستان بود. وی
 زمانی که جمال مبارک در عکا زندانی بودند به اورشلیم سفر نمود حضرت
 بهاء الله با عبارات زیر او را توبیخ می فرمایند:

يا ملك النّمسة كان مطلع نور الاحديّة فى سجن عكاّ اذ قصدت
 المسجد الاقصى مررت و ما سئلت عنه بعد اذ رفع به كلّ بيت و
 فتح كلّ باب منيف قد جعلناه مقبل العالم لذكري و انت نبذت
 المذكور اذ ظهر بملكوت الله ربك و رب العالمين كنا معك فى

كَلَّ الاحوال و وجدناك متمسكاً بالفرع غافلاً عن الاصل ان
رَبِّكَ على ما اقول شهيد قد اخذتنا الاحزان بما رأيناك تدور
لاسمنا و لا تعرفنا امام وجهك افتح البصر لتنظر هذا المنظر
الكريم و تعرف من تدعوه في الليالي و الايام و ترى النور
المشرق من هذا الافق اللامع. (۴)

اندکی پس از نزول این خطابات خطر به در اثر بلايا و مصائب گوناگون که
بر افراد خاندان سلطنت وارد آمد حکومت امپراطور دچار نکت و وخامت
بسیار شد و سرانجام به از هم پاشیدن آن امپراطوری مقتدر و انقراض نهایی
سلسله ای که قریب به پانصد سال ادامه یافته بود منتهی گردید.
امپراطور دیگری که بارها مورد خطاب و عتاب حضرت بهاء الله قرار گرفت
حکومت عثمانی بود. هم چنان که قبلاً بیان شده " آن حضرت از همان دوران
اقامت در اسلامبول سران آن دولت را به شدت مورد توبیخ قرار داده بودند.

در این مقام بعضی از بیانات انداز آمیز آن حضرت که در سورة رئیس نازل
گشته زینت بخش این بخش می شود:

ان يا رئيس اسمع نداء الله الملك المهيمن القيوم ... ان يا رئيس
قد ارتكبت ما ينوح به محمد رسول الله في الجنة العليا و غرتك
الدنيا على شأن اعرضت عن الوجه الذي بنوره استضاء الملأ
الاعلى فسوف تجد نفسك في خسران ميين ... فسوف تبدل
ارض السر و ما دونها و تخرج من يد الملك و يظهر الزكزال و
يرتفع العويل و يظهر الفساد في الاقطار و تختلف الامور بما ورد
على هؤلاء الاسراء من جنود الظالمين و يتثير الحكم و يشتد الامر
على شأن بنوح الكتيب في الهضاب و تبكي الاشجار في الجبال و
يجرى الدم من كل الاشياء و ترى الناس في اضطراب عظيم. (۵)

* به جلد ۲ ص ۶۸ مراجعه شود.

پس از صدور لوح فزاد که در آن سقوط سلطان* آشکارا پیشگوئی شده بود در کتاب اقدس نیز این بیانات انذارآمیز نازل گشته است:

... يا أَيُّهَا النَّقْطَةُ الْوَاقِعَةُ فِي شَاطِئِ الْبَحْرَيْنِ قَدْ اسْتَقَرَّ عَلَيْكَ كُرْسِيُّ الظُّلْمِ وَ اسْتَعْلَتْ فِيكَ نَارُ الْبِغْضَاءِ عَلَى شَأْنِ نَاحٍ بِهَا الْمَلَأُ الْأَعْلَى وَ الَّذِينَ يَطُوفُونَ حَوْلَ كُرْسِيِّ رَفِيعِ نَرِي فِيكَ الْجَاهِلُ يَحْكُمُ عَلَى الْعَاقِلِ وَ الظُّلَامُ يَفْتَخِرُ عَلَى النُّورِ وَ أَنْكَ فِي غُرُورٍ مِمَّنْ اغْرَتَكَ زَيْتُكَ الظَّاهِرَةُ سَوْفَ تَفْتِي وَ رَبُّ الْبَرِيَّةِ وَ تَنُوحِ الْبِنَاتِ وَ الْأَرَامِلِ وَ مَا فِيكَ مِنَ الْقِبَائِلِ كَذَلِكَ يَنْبُتُكَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ. (٤)

سقوط سلطان عبدالعزیز، عاقبت شوم سلطنت شرم آور او و جانسپینانش، انقراض سلسله‌ای که شش قرن و نیم حکومت کرده بود، سرنگونی امپراطوری که زمانی تا مجارستان در اروپا و تا دریای خزر در آسیا و تا اوران** در آفریقا گسترده بود و از همه بالاتر فرو ریختن نظام خلافت یعنی مقتدرترین مؤسسه شریعت اسلام همه این وقایع به فاصله کوتاهی از صدور انذارات صریحه "زندانی عکا" در باره بلایای تعدی شدید که به تقدیر خداوند منتقم مقدر بود بر سران خودسر سرزمین ترکیه وارد شود روی داد. حضرت ولی امرالله انقراض سلسله امپراطوری عثمانی و فرو ریختن خلافت اسلامی را با عبارات پر معنی زیر تفسیر فرموده‌اند:

با وجود اخراج حضرت بهاء الله از وطن مألوف، امواج بلا که با شدت بر ایشان و پیروان حضرت باب مهاجم بود کاهشی نیافت بلکه بار دیگر در قلمرو سلطان عثمانی که بزرگ‌ترین دشمن امرش بود فصل جدیدی در تاریخ ابتلائات دائمیش گشوده شد. اما آن سلطنت و آن خلافت که دو رکن مسلمانان سنی مذهب بود نیز مضمحل گردید و اضمحلالش را جز این تعبیر نتوان کرد که سلاطین آل عثمان که رسماً خلفای حضرت محمد بودند چون بر امر الهی متوالیاً صدمه زدند و ظلم نمودند

* به همین جلد ص ۱۰۳ مراجعه شود.

** شهر ساحلی در کنار دریای مدیترانه و در شمال غرب الجزیره.

به آن عاقبت دچار شدند. از مدینهٔ اسلامبول که مرکز خلافت و سلطنت بود فرمانروایان ترک به مدّت قریب به سه ربع قرن با شدت و حدّتی تمام کوشیدند امر الهی را که از آن بیزار و ترسناک بودند از ریشه برآورند.

از آن لحظه‌ای که حضرت بهاءالله قدم بر خاک ترکیه نهاد و عملاً اسیر قوی‌ترین سلطان مستبد اسلامی شد تا سالی که ارض اقدس از یوغ ترک‌ها رهائی یافت خلفای آن دیار مخصوصاً عبدالعزیز و عبدالحمید با قدرت و اختیاری که به‌عنوان رئیس شرعی و عرفی داشتند مصائب و مناعی بر شارع امر بهائی و مرکز میاقش وارد آوردند که به قلم و بیان توصیفش نتوان کرد ...

فرمان‌هایی که این دو دشمن غدار صادر کردند، تبعیدهایی که تعبیه دیدند، نقشه‌های پلیدی که ریختند، استتقاق‌هایی که طرح نمودند، تهدیدهایی که عرضه داشتند، ظلم‌هایی که تدارک دیدند، دسیسه‌هایی که خود و وزیران و حکام و رؤسای نظامشان چیدند به‌درجه‌ای بود که در تاریخ هیچیک از ادیان نظیر و مثیلی ندارد و فقط نقل وقایع مهمّهٔ آن‌ها خود کتابی جداگانه می‌شود. آن نفوس خوب می‌دانستند که مرکز روحانی و اداری آئینی که بر قلعه‌ش کمر بسته بودند حال به‌کشور آنان منتقل گردیده و رهبران تابع حکومت ترکیه گشته به هر صورت در تحت تسلط آنان درآمده‌اند. با وصف این، یکی از مطالب اسرارآمیز و باور نکردنی تاریخ این است که چگونه آن نفوس مقتدر نتوانستند مشتی از رعایای منکوب خویش را در مدّت هفتاد سال به کلی منهدم سازند با وجودی که در اوج اقتدار خود بودند و از طرف مراجع دینی و کشوری همسایه‌شان (ایران) حمایت می‌شدند و نیز از جانب بعضی از خویشان خائن حضرتش که از امر مبارکش خارج شده بودند مساعدت می‌شدند.

امری که رهبریش هنوز با حضرت بهاء الله بود بر خلاف تصور دشمنان کوتاه‌بینش در جمیع مشاغل پیروز شد و هر منصفی که به اوضاع و احوال آن مسجون عکا آشنا باشد به آن پیروزی شهادت می‌دهد. با آن‌که مدت زمانی فشارهای وارده تخفیف یافت ولی بعد از صعود حضرت بهاء الله دوباره آغاز گشت اما در عین حال کاملاً معلوم بود که نیروهای نامرعی فسادى که سالیان دراز ارکان مملت نامالم عثمانیان را سست کرده بود اوج گرفته است. اضطرابات داخلی که هر یک شدیدتر از پیش بود پی در پی به وقوع پیوست و مقدر بود که مقدمه‌ی یکی از خونین‌ترین وقایع تاریخ معاصر ما گردد. قتل آن سلطان مستبد مغرور در سال ۱۸۷۶، جنگ روس و عثمانی که متعاقباً در گرفت و بعد از آن جنگ‌های استقلال طلبان، قیام نهضت ترک جوان، انقلاب ترکیه در سال ۱۹۰۹ که سقوط عبدالحمید را تسریع کرد، جنگ‌های بالکان با آن‌همه مصیباتی که در برداشت، رهائی فلسطین از جمله در شهر عکا و حیفا مرکز جهانی آئین بهائی، تجزیه بیشتر مناطق کشور به موجب قرار داد ورسای، انحلال سلطنت و سقوط آل عثمان، انقراض خلافت، الفاء دین رسمی در کشور، ابطال قانون شرع و تداول قوانین عرفی در جمیع شئون، ممنوعیت طریقت‌ها و سنن و مراسمی که مردم آن‌ها را جزو لایجزای دین اسلام می‌پنداشتند، همه این‌ها با سرعت و سهولتی انجام گرفت که قبلاً کسی جرأت تصورش را هم نمی‌کرد. این ضربات پی در پی که هم به دست ملل مسیحی و هم مردم مسلمان عارض عثمانیان شد در نظر بهائیان چیزی جز آثار دست قدرت حضرت بهاء الله نبود که از ملکوت غیب ابهایش سیل بلایای لازمه را بر آن مملت طاعی منهدر فرمود.

شدت انتقام الهی را که بر ظالمان قاتل حضرت مسیح وارد شد مقایسه با این بلایاتی نمائید که در سالیان اخیر دور بهائی بر دشمنان دیانت حضرت بهاء الله وارد گردید و بر خاک مذلتشان

افکنند. مگر نبود این که قیصر روم در نیمه دوم قرن اول مسیحی پس از محاصره اورشلیم آن شهر مقدس را با خاک یکسان کرد و معبد عظیم را خراب نمود و به توهین قدس الاقداس پرداخت و خزائنش را تاراج کرد و به روم منتقل ساخت و بر کوه صهیون یک آبادی برای بت پرستان بنا نهاد و یهودیان را قتل عام نمود و جمعی که طعمه شمشیر نگشتند تبعید کرد و آواره ساخت؟

هم چنین بیان حضرت مسیح را در انجیل خطاب به اورشلیم با بیان حضرت بهاء الله خطاب به اسلامبول در کتاب اقدس که از کتبخ زندانش مرقوم فرمود مقایسه نمایند. حضرت مسیح فرمود: "ای اورشلیم، ای اورشلیم، ای قاتل انبیاء و سنگسار کننده رسولانی که به سوی تو فرستاده شدند بارها خواسته ام فرزندان تو را مانند مرغی که جوجه های خود را در زیر پر می گیرد جمع کنم ولی شما ای مردم نخواستید!"

و در جای دیگر با چشم گریان خطاب به اورشلیم چنین فرمود: "ای کاش تو در این ایام تشخیص می دادی آنچه را که اینک از چشم تو پنهان است و باعث صلح و آسایش است زیرا روزی فرا خواهد رسید که دشمنان گرد تو خندقها و استحکامات نظامی خواهند ساخت. تو را در محاصره خواهند گرفت و از هر جهت تو را به ستوه خواهند آورد. تو را با خاک یکسان خواهند نمود، فرزندان را بر خاک خواهند افکند و سنگی بر روی سنگی باقی نخواهند گذاشت زیرا ایام مجازات الهی را درک نکرده ای." (۷)

حضرت بهاء الله به رؤسای جمهور امریکا در کتاب اقدس چنین خطاب فرموده اند:

یا ملوک امریقا و رؤساء الجمهور فیها اسمعوا ما تغنّ به الوركاء
على غصن البقاء انه لا اله الا انا الباقي الغفور الکریم زینوا هیکل
الملک بطراز العدل و التقی و رأسه باکلیل ذکر ربکم فاطر
السّماء كذلك یامرکم مطلع الاسماء من لدن علیم حکیم. قد

ظهر الموعود فی هذا المقام المحمود الذی به ابتسم نثر الوجود
من التیب والشهود اغتموا یوم الله ان لقاؤه خیر لكم عما تطلع
الشمس علیها ان انتم من العارفین. یا معشر الامرآ اسمعوا ما
ارتفع من مطلع الکبریاء انه لا اله الا انا الناطق العظیم اجبروا
الکسیر بایادی العدل و کسروا الصّحیح الظالم بسیاط اوامر ربکم
الأمر الحکیم. (۸)

در همه این خطابات به ویژه یک پیام آن‌هم به‌طور روشن و صریح با زبانی
فصیح، مقتدر و با عظمت ابلاغ شده و آن این که پروردگار عالمیان خود را
به وسیله مظهر ظهورش بر آدمیان ظاهر ساخته و قائم مقام آن ذات منبع بر
روی زمین، ملوک عالم را به امر بدیع خود دعوت می‌کند. اندازات نازل در
این خطابات خطیره به نحو اشتباه‌نشدنی صریح و روشن است و می‌توان
خلاصه آن‌ها را در عبارات زیر که در سوره ملوک نازل شده یافت:

و ان لن تستنصحو بما انصحناکم فی هذا الکتاب بلسان بدع مبین
یاخذکم العذاب من کلّ الجهات و یأتیکم الله بعدله اذاً لا
تقدرون ان تقوموا معه و تكوننّ من العاجزین فارحموا علی
انفسکم و انفس العباد. (۹)

از وقتی که این ابلاغات تاریخی صادر و با بی‌اعتنائی روبرو شد قوای
عذاب الهی که با قدرت غالبه کلام خلاقه حضرت بهاءالله در عالم دمیده
گشته بود سلاطین عالم و نظام سلطنت را تحت فشار شدید قرار داد. چه قدر
تحقق پیشگویی حضرت بهاءالله در باره نگون‌بختی پادشاهان که طی قرون و
اعصار با قدرت مطلقه حکومت کرده بودند جالب و قابل ملاحظه بوده است.
حضرت بهاءالله به‌صراحت فرموده‌اند که "از دو طایفه عزت برداشته شد امراء
و علما". (۱۰) سقوط پادشاهان چنان سریع بود که به‌فاصله چند دهه پس از
صدور خطابات حضرت بهاءالله بسیاری از ملوک مقتدر از اوج عزت به
خاک ذلت افتادند و بیشتر شاهان باقیمانده هم نفوذ خود را به‌طور کلی از
دست دادند. انقلابات سیاسی که اغلب با خشونت همراه بود در کشورهای
مختلف دنیا به‌وقوع پیوست و به‌طرز نمایانی نظام سیاسی و حکومتی جهان را
دستخوش تغییر و تبدیل نمود.

تعالیم بهائی در باره نظام سلطنت

حضرت بهاءالله در لوح سلمان که در فصل اول مورد اشاره قرار گرفت درباره نظام سلطنتی چنین می‌فرماید:

از جمله علامت بلوغ دنیا آن است که نفسی تحمّل امر سلطنت ننماید سلطنت بماند و احدی اقبال نکنند که وحده تحمّل آن نماید آن ایام ایام ظهور عقل است مابین بریه مگر آن که نفسی لاظهار امرالله و انتشار دین او حمل این ثقل عظیم نماید و نیکو است حال او که لِحَبِّ الله و امره و لوجه الله و اظهار دینه خود را به این خطر عظیم اندازد و قبول این مشقّت و زحمت نماید. (۱۱)

حضرت بهاءالله در الواح مبارکه سه علامت برای بلوغ عالم معین فرموداند. یکی بیان مبارک فوق در باره سرنوشت ملوک است علامت دوم که در جلد پیشین این کتاب به آن اشاره گشت "تبدیل و تغیر عناصر یعنی ظهور کیمیاگری است و سومین علامت هم که در کتاب اقدس ذکر شده اختیار زبان بین المللی می‌باشد.

از آنچه که گفته شد نباید این چنین استنباط نمود که تعالیم بهائی نظام سلطنتی را محکوم می‌کند. بر عکس حضرت بهاءالله در یکی از الواح مقدسه چنین می‌فرماید:

اگر چه جمهوریت نفعش به عموم اهل عالم راجع ولکن شوکت سلطنت آیتی است از آیات الهی، دوست نداریم مُدن عالم از آن محروم ماند. (۱۲)

تعالیم بهائی تأسیس نظام سلطنتی منطبق و استوار بر قوانین اساسی را برای کشورهای مختلف دنیا برای آینده در ذهن مجسم می‌کنند. حضرت بهاءالله در لوح دیگری آینده این مؤسسه را چنین پیشگویی می‌فرماید:

* به جلد ۲ ص ۲۸۱ مراجعه شود.

فسوف يظهر الله في الارض ملوكاً يتكفون على نمارق العدل و
يحكمون بين الناس كما يحكمون على انفسهم اولئك من خيرة
خلقى بين المخلوق اجمعين. (۱۳)

حضرت ولی امرالله تعالیم امر بهائی را در باره نظام سلطنتی چنین بیان فرموده‌اند:

ولی نباید منظور حضرت بهاءالله سوء تعبیر شده و ندانسته تفسیر گردد زیرا هر چند که عتاب آن حضرت نسبت به سلاطین که به او زجر و آزار رساندند شدید بوده و آن‌هائی را هم که وظیفه اصلی خود را در باره تحرّی حقیقت امر او آشکارا انجام نداده و دست تعدّی ظالمین را کوتاه نکرده‌اند جمعاً مورد ملامت قرار داده ولی در عین حال تعالیم آن حضرت به هیچ وجه شامل اصولی نیست که مدّلاً بر طرد و یا حتّی به طور ایماء و اشاره مشعر بر اهانت نسبت به مقام سلطنت باشد سقوط فاجعه آمیز و اضمحلال سلسله امپراطوری‌ها و سلاطین که به خصوص عاقبت و خیم آن‌ها را نبوت فرموده و انحطاط آن دسته از سلاطین که معاصر حضرتشان بوده و جمعاً مورد عتاب قرار گرفته‌اند و این هر دو مرحله‌ای از تحولات امر را تشکیل می‌دهد به هیچ وجه نباید با مقام آینده سلطنت اشتباه شود. در حقیقت اگر ما در آثار شارع مقدّس دیانت بهائی تمعّن نمائیم بیانات بی‌شماری خواهیم یافت که با عباراتی صریح و غیر قابل تفسیر از اساس سلطنت تمجید و از رتبه و مقام پادشاهان عادل و منصف ستایش فرموده و قیام پادشاهانی که از روی عدالت و حتّی با ایمان به امر او حکمرانی خواهند کرد پیش‌بینی فرموده و فریضه مهمّه قیام بر عهده‌داری نصرت پادشاهان بهائی را تلقین فرموده است. هر گاه از نقل بیانات فوق که حضرت بهاءالله به سلاطین ارض خطاب فرموده و از ذکر مصیبت‌های دردناکی که اغلب آن‌ها بدان مبتلا شده‌اند چنین استنباط شود که پیروان آن حضرت عقیده مند و یا

طرفدار الغاء مقام سلطنت هستند البتّه این تصوّر منافی تعالیم آن حضرت خواهد بود. (۱۴)

حضرت بهاء الله در کتاب اقدس روزی را پیشگوئی می کنند که در آن سلاطین و امرای عالم به امر مبارکشان اقبال خواهند نمود و سپس این چنین فرمانروایان را با عبارات زیر مورد عنایت قرار می دهند:

طوبی لملک قام علی نصره امری فی مملکتی و انقطع عن سوآئی
 أنه من اصحاب السفینة الحمراء الّتی جعلها الله لاهل البهآء ینبغی
 لكل ان یمزروه و یوقروه و ینصروه لفتح المدن بمفاتیح اسمی
 المهیم علی من فی ممالک الغیب و الشهود أنه بمنزلة البصر
 للبشر و الغرة الغراء لجبین الانشاء و رأس الکرّم لجسد العالم
 انصروه یا اهل البهآء بالاموال و النفوس. (۱۵)

در این مقام که صحبت از پادشاهان مقبل به امر مبارک در آینده شد شایسته است که داستان حاجی شاه خلیل الله فارانی یکی از مؤمنین معروف را که به همراه پدر بزرگوارش آقا میر محمد بیگ در سال ۱۳۰۶ هجری (۱۸۸۹ میلادی) در عکا به حضور حضرت بهاء الله مشرف شد ذکر شود. این نفس جلیل که اهل فاران* در ایالت خراسان بود در خاطرات خود داستان ورودشان را به عکا و چگونگی تشرّفشان را چنین توصیف کرده است:

ما سرانجام به شهر عکا رسیدیم و در مسافرخانه زائرین در خان** که زائرین و بعضی از احبّاء در آن می زیستند منزل گرفتیم. ما از مصاحبت این یاران مخلص و صمیمی فوق العاده خوشحال بودیم. بعد از ظهر روز ورود، حضرت عبدالبهآء برای ملاقات ما تشریف آوردند و با وجه نورانی خویش دیدگان ما را روشن فرمودند. آن حضرت ما را مورد الطاف و عنایات خود قرار دادند، از جریان سفر ما سؤال کردند از احوال احبّاء در شهرهای مختلف جو یا شدند و روح شور و سرور در دل های ما دیدند.

* به ص ۷۷ مراجعه شود.

** خان عوامید.

روز بعد ما به حضور جمال مبارک خوانده شدیم. حق بر حال و احوال ما در آن ساعت شاهد و گواه است. وقتی به زیارت آن جمال بی مثال مشرف شدیم سیل اشک از چشمان ما جاری بود. لسان عظمت* با مهر و شفقت فراوان ناطق بود. فرمودند "ملاحظه کردید که دست قدرت الهی چگونه شما را به این جا آورد در حالی که فاران در یک طرف دنیا و عکا در طرف دیگر آن قرار گرفته است ... **" جمال مبارک چنان با مهر و محبت با ما تکلم نمودند و برکات و عنایات حضرتشان را بر ما نازل فرمودند که قلم از ذکر آن عاجز است ... ما هر روز به حضور می رسیدیم و با آب حیات بخش الطاف حضرتشان سقایه می شدیم و نظر الطاف آن حضرت همواره بر ما معطوف و متوجه بود ... روزی در حین نزول آیات مشرف شدیم*** و ترنمات قدس الهی را استماع نمودیم. وای که در آن حین نه تنها ارواح به اهتزاز در آمده بود بلکه گوئی در دیوار و اشجار و اثمار از هیجان به لرزش افتاده بود. جمال مبارک بر عرش بیان مستوی و جالس بودند و آیات الهی چون باران بهاری نازل و صریر قلم اعلی به گوش می رسید. هر روز از نعمت تشرف بهره مند و در نهایت سرور و حور بودیم ... یک روز در مسافرخانه زائرین شنیدیم که هیکل مبارک به قصر بهجی تشریف می بردند... ما نیز در بهجی به حضور مبارک احضار شدیم ... و محلی برای اقامت ما در حوالی آن جا ترتیب داده شد. (۱۶)

حاجی شاه خلیل الله ضمن یک گفتار شفاهی به جمعی از بهائیان داستان تشریف فرمائی حضرت بهاء الله را به محل اقامت آن ها چنین بیان نموده است.

* حضرت بهاء الله.

** این عبارات عین بیانات حضرت بهاء الله نیست.

*** در باره نزول کلمه الله به جلد ۱ فصل ۳ مراجعه شود.

+ حضرت بهاء الله خیلی وقت پیش از این به قصر بهجی منتقل شده بودند ولی هر از چندی به عکا تشریف می بردند و مکتی در آنجا اقامت می فرمودند.

یک روز حضرت بهاء الله به پدرم فرمودند که در بعد از ظهر به ملاقات ما خواهند آمد. در آن روز هیکل مبارک با چند نفر از اصحاب وارد شدند. ما هر دو از تشریف فرمائی وجود مبارک بسیار سرافراز و غرق دریای لطف و عنایت حضرتش بودیم. جمال مبارک پس از چندی عزم مراجعت فرمودند ما تا دم در، آن حضرت را مشایعت نمودیم و در حال حرکت اشاره فرمودند که دیگر بیشتر نرویم. من از عقب سر هیکل مبارک ناظر اندام برازنده و عظمت مشی آن حضرت بودم تا از نظر ناپدید شدند. من که از این واقعه بسیار به هیجان آمده بودم با خود گفتم: افسوس! اگر سلاطین عالم به مقام حضرت بهاء الله عارف می شدند و به خدمت آن حضرت بر می خاستند امر الهی و پیروان آن هر دو در این روز به عزت و جلال می رسیدند.

روز بعد که به حضور مبارک مشرف شدیم جمال مبارک رو به بنده کردند و در نهایت لطف و عنایت فرمودند "اگر ملوک و امراء در این روز به امر اقبال کرده بودند نفوسی چون شما نمی توانستند به این بارگاه عالی وارد شوند و شما هرگز امکان تشرّف به حضور نمی یافتید و افتخار استماع بیانات مولای عالمیان را کسب نمی نمودید. البتّه روزی خواهد رسید که ملوک و امرای جهان مؤمن خواهند شد و عظمت و جلال امر الهی به ظاهر مشهود خواهد گشت ولی این امر بعد از آن که نفوس افتاده و دانی افتخار این موهبت عظیم را یافتند حاصل خواهد شد." (۱۷)

حاجی شاه خلیل الله در یک محیط بهائی بزرگ شده بود. پدرش یکی از مؤمنین ممتاز بشمار می رفت و در بین مردم نفوذ بسیار داشت. از نعمت معرفت الهی بهره مند بود و خانه اش مرکز احبّاء و خدمات آنان در قاران بود. حاجی شاه خلیل الله هم، راه پدر بزرگوارش را در پیش گرفت. در زمره بهائیان ممتاز در آمد و به سبب اخلاص و اشتیاق و آفری که به امر داشت در بین یاران

* این عبارات عین بیانات مبطل که نیست.

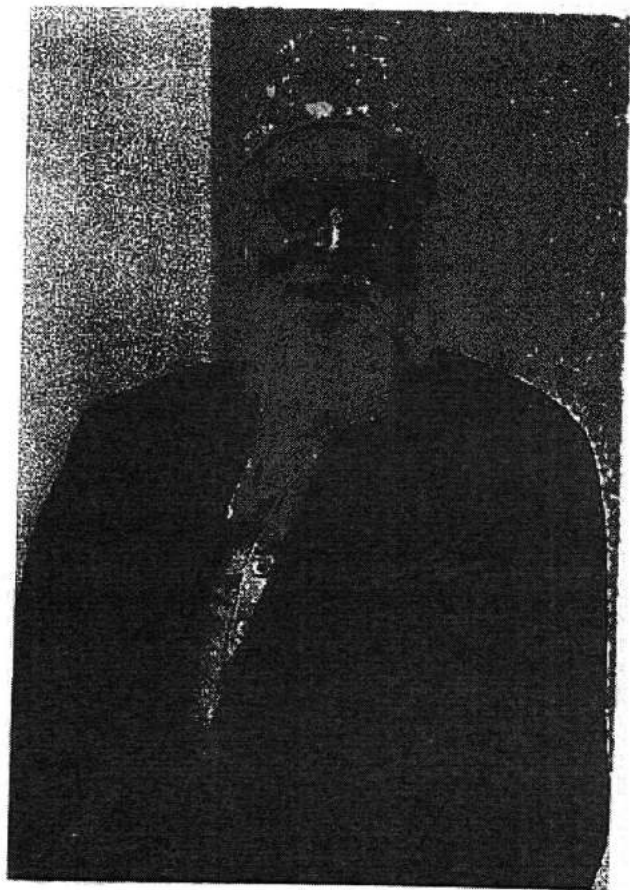
در سراسر ایران عزت و محبوبیت خاصی پیدا نمود. در زادگاه خود چون پدرش مورد اعتماد جمیع بود و با وجود این که به نام بهائی شهرت داشت مورد احترام بسیاری از غیر بهائیان که برای استشاره، مشورت و استمداد به سویش می‌شتافتند بود.

شاه خلیل‌الله چند سال پس از صعود جمال مبارک به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شد و چندی در سایه عطوفت و محبت آن حضرت در عگا بسر برد. وی در دوران ولایت حضرت ولی امرالله نیز دو بار اجازه و افتخار تشرف به اعتاب مقدسه را یافت و در ایام زیارت تقریباً همه روزه از موهبت زیارت آن هیکل انور بهره‌مند بود.

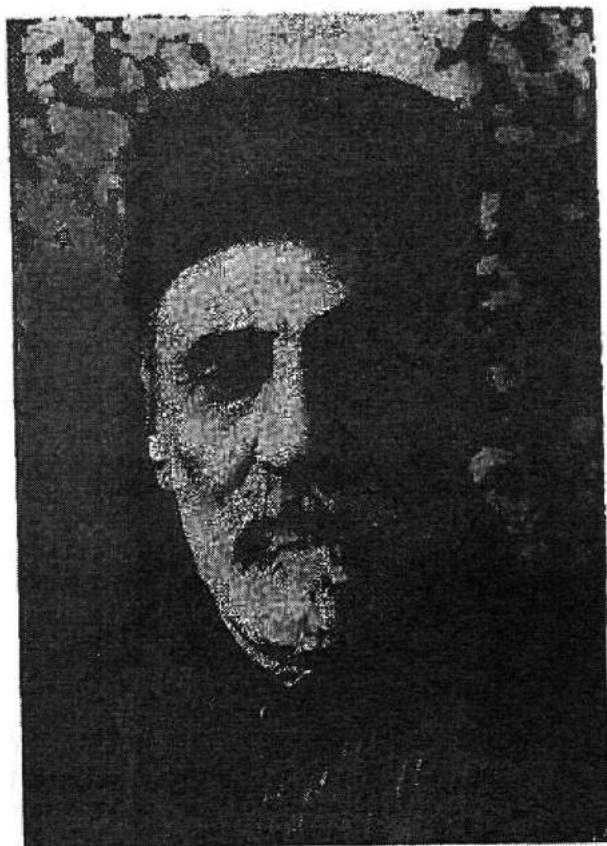
حاجی شاه خلیل‌الله مبلغ والامقامی بود و به سبب شخصیت مهربانی که داشت نفوس بسیاری را به امر مبارک جلب و هدایت نمود. خصایص روحانی که با عشق به حضرت بهاءالله و امر مبارکش همراه بود این نفس جلیل را در میان یاران ممتاز ساخت به طوری که هر جا که می‌رفت سبب دلگرمی و سرور احباب می‌شد.

خطابات به رؤسای ادیان در کتاب اقدس

گروه دیگری از نفوس که با قدرت زیاد حکومت کرده‌اند رؤسای ادیان بوده‌اند. در سراسر تاریخ مشبوت عالم این نفوس زمام قدرت را در دست داشته و جمهور ناس را در طریقی که می‌خواست‌اند هدایت نموده‌اند. این امر شاید در دوره‌های پیشین که بیشتر مردم بی‌سواد بودند و نیاز به راهنمایی و هدایت داشتند لازم بوده است. سلطه و اختیاری که رؤسای ادیان در جوامع شرق و غرب جهان داشتند با چنان عمقی در قلوب مردمان ریشه دوانده بود که حتی سلاطین دنیا ناگزیر از اطاعت آنان بودند. به‌عنوان نمونه می‌توان پادشاهان سلسله قاجار را نام برد که چون سلاطین مقتدر یک نظام استبدادی حکومت می‌نمودند و لکن به پیروی از رؤسای دین ناچار بودند. یک وقتی یکی از روحانیون معروف ایران استعمال سیگار را منع کرده بود گرچه اجرای این دستور مدت زیادی طول نکشید ولی تا زمانی که فسخ نشده بود همه ناچار از اطاعت بودند حتی شاه قاجار هم جرأت مصرف سیگار در قصر



حاجی شاه خلیل الله فارانی
یکی از بهائیان عالی مقام که در سنکا به حضور حضرت بهاءالله مشرف شد



میوزا عزیزالله جدآب

یکی از بهائیان کلیسی تبار که به هدایت حضرت بهاءالله مأمور ابلاغ امر
به بارون روچیلد شد

خود را نداشت. قدرت و نفوذ کلام رؤسای دین مقارن ظهور حضرت بهاء الله به این درجه بود. ولی آن جمال مبین با یک حرکت قلم اعلی نظام ریاست دینی را در هم شکست و سلب عزت از سران دین را که از زمان های بسیار قدیم با قدرت بر افکار مردم حاکم بوده اند اعلام نمود.

حضرت بهاء الله به شیخ باقر مجتهد ایرانی مسلمان که از قلم آن حضرت به سبب صدور فتوای قتل دو بهائی شهیر به "ذنب" ملقب شده و مورد عتاب شدید قرار گرفته چنین خطاب فرموده اند:

يا ايها الجاهل لا تطمنن بعزك و اقتدارك مثلك كمثل بقية اثر
 الشمس على رؤس الجبال سوف يدركها الزوال من لدى الغنى
 المتعال قد اخذ عزك و عز امثالك و هذا ما حكم به من عنده ام
 (الالواح ١٨)

حضرت بهاء الله در کتاب اقدس رؤسای ادیان را به طور دسته جمعی مورد خطاب قرار می دهند. قسمت های زیر گلچینی از آن خطابات مبارکه است:

قل يا معشر العلماء لا تزنوا كتاب الله بما عندكم من القواعد و العلوم انه لقسطاس الحق بين الخلق قد يوزن ما عند الامم بهذا القسطاس الاعظم و انه بنفسه لو انتم تعلمون.

تبکی عليكم عين عنايتي لاني ما عرفتم الذي دعوتوه في العشي و الاشراق و في كل اصيل و بكور توجهوا يا قوم بوجوه يضاء و قلوب نورآء الى البقعة المباركة الحمراء التي فيها تنادي سدرة المنتهى انه لا اله الا انا المهيمن القويوم.

يا معشر العلماء هل يقدر احد منكم ان يستن معي في ميدان المكاشفة و العرفان او يجول في مضمار الحكمة و التبيان لا و ربي الرحمن كل من عليها فان و هذا وجه ربكم العزيز المحبوب.

يا قوم انا قد رنا العلوم لعرفان المعلوم و انتم احتجبت بها عن مشرقها الذي به ظهر كل امر مكنون لو عرفتم الافق الذي منه اشرقت شمس الكلام لتبذتم الانام و ما عندهم و اقبلتم الى المقام المحمود.

قل هذه لسماء فيها كنز ام الكتاب لو انتم تعقلون هذا لهر الكذى به
صاحت الصخرة و نادت السدره على الطور المرتفع على الارض
المباركة الملك لله الملك العزيز الودود.
انا ما دخلنا المدارس و ما طالعنا المباحث اسمعوا ما يدعوكم به
هذا الاتمى الى الله الابدئى انه خير لكم عما كنز فى الارض لو انتم
تفقهون. (١٩)

و باز در همان كتاب، آيات زير خطاب به علمای دين نازل گرديده است:
يا معشر العلماء لما نزلت الآيات و ظهرت اليينات رأيناكم خلف
الحجبات ان هذا الا شىء عجاب ... انا خرقتنا الأحجاب اياكم ان
تحجبوا الناس بحجاب اخر كسروا سلاسل الارهام باسم مالك
الانام و لا تكونن من الخادعين. اذا اقبلتم الى الله و دخلتم هذا
الامر لا تفسدوا فيه و لا تقيسوا كتاب الله باهوائكم هذا نصح الله
من قبل و من بعد ... لو آمتنم بالله حين ظهوره ما اعرض عنه
الناس و ما ورد علينا ما ترونه اليوم اتقوا الله و لا تكونن من
الغافلين ... هذا امر اضرب منه ما عندكم من الأوهام و التمانيل...
يا معشر العلماء اياكم ان تكونوا سبب الاختلاف فى الاطراف
كما كنتم علّة الاعراض فى اول الامر اجمعوا الناس على هذه
الكلمة التى بها صاحت الحصاة الملك لله مطلع الآيات ... اخرقن
الاحجاب على شأن يسمع اهل الملكوت صوت خرقتها هذا امر الله
من قبل و من بعد طوبى لمن عمل بما امر ويل للناركين. (٢٠)

حضرت بهاءالله در بسيارى از الواح ديگر نيز اشاره به علمای ادیان
فرموده اند. چند نمونه از اين الواح زينت بخش اين بخش مى شود:

فلما تفرسنا وجدنا اكثر اعدائنا العلماء (١-٢١)
بعضى از ناس گفتند علماء را انكار كرده است بگو آرى قسم
به خدا به راستى منم آن كه اصنام را خراب نموده است.
به درسى كه ما در صور كه قلم اعلاى ماست دميديم و علماء و
ققها و حكما و رؤسا منصعق شدند مگر آنان كه خداوند به فضل
خودش محفوظ داشت و اوست فضال قديم. (٢-٢١) (ترجمه)

قل يا معشر العلماء دعوا الظنون و الاوهام ثم اقبلوا الى افق اليقين
 تالله لا ينفعكم ما عندكم و لا خزائن الارض كلها و لا رياساتكم
 المغصوبة اتقوا الله و لا تكونوا من الخاسرين. (۳-۲۱)

بگو ای معشر علماء نقاب و حجاب‌های خود را بیفکنید و آنچه
 قلم اعلی در این یوم خطیر شما را ندا می‌کند استماع کنید ...
 در اثر اوهام باطله شما، دنیا از غبار مشحون گشته و از ظلمتان
 قلوب مقررین مضطرب شده است. از خدا بترسید و اهل انصاف
 باشید. (۴-۲۱)

حضرت ولی امرالله در توفیق قد ظهر یوم المعاد به تفصیل در باره این
 موضوع نگاشته‌اند عبارات زیر قسمتی از نوشته آن حضرت است:

زوال اقتدار صاحبان تخت و تاج سلطنت جسمانی با انهدام
 حیرت‌آور نفوذ پیشوایان روحانی دنیا متلازم گردیده وقایع
 جسیمه که مقدمه اضمحلال آنهمه سلطنت‌ها و امپراطوری‌ها
 گردید اغلب مقارن با انهدام قلاع میانی مذهبی بود که ظاهراً
 زوال ناپذیر جلوه می‌کرد همان جریاناتی که به سرعت و به نحو
 مصیبت‌بار سرنوشت پادشاهان و امپراطورها را تعیین و سلسله
 پادشاهی آنان را منقرض کرد در مورد پیشوایان مذهب مسیحیت
 و اسلام نیز معمول گردیده و به حیثیت و اعتبار آنان لطمه زده و
 در بعضی موارد، اعلی مؤسسات آن‌ها را سرنگون ساخته است.
 "حزت از امرآء و علماء (در حقیقت از هر دو) برداشته شد"
 شکوه و جلال دسته اول مخسوف و قدرت و نفوذ دسته دوم
 به طرزی جبران ناپذیر معدوم گردید.

پیشوایانی که به تشکیلات مذهبی ادیان مربوطه خود سمت
 هدایت و حاکمیت داشتند از طرف حضرت بهاءالله به همان
 صراحت و نظیر همان عبارات خطاب به سلاطینی که سرنوشت
 رعایای خود را تعیین می‌کردند مورد خطاب و انذار و سرزنش
 قرار گرفته‌اند زیرا آن پیشوایان مذهبی بخصوص علمای اسلام
 به معیت سلاطین جابر و مستبد حملات شدید و لمن و طعن خود

را متوجه مؤسسين امر الهی و پیروان و اصول و مؤسساتش نمودند. مگر علمای ایران نبودند که قبل از همه علم طغیان برافراشتند و توده جاهل و رام را برانگیخته و نیز به وسیله عربده و تهدید و دروغگوئی‌ها و تهمت‌ها و تکفیرها اولیای امور را تشویق و تحریص به صدور فرمان تبعید و نفی و وضع قوانین نموده و اقدام به سرکوبی و قتل عام‌هایی نمودند که صفحات تاریخ مشحون از آن است. کشتاری که در یک روز به تحریک علمای مذهبی صورت گرفت به‌حدی نفرت‌انگیز و وحشیانه و منبعث از "خوی بیرحمی حیوانی و قریحهٔ شیطانی بود" که رنان (Renan) در کتاب خود موسوم به حواریون آن روز را چنین توصیف کرده "شاید در تاریخ دنیا نظیری برای آن نتوان یافت". علماء بودند که به وسیلهٔ این گونه عملیات تخم نفاق و اضمحلال در نفس مؤسسات دینی خود افشانند، همان مؤسساتی که در زمان ولادت امر الهی به قدری مقتدر و معروف بودند که خلل ناپذیر به نظر می‌آمدند. آن‌ها بودند که با سبک مغزی و از روی سفاقت چنان مسئولیت‌های مهم را به عهده گرفته و مسئول اصلی حدوث آن عوامل شدید و مخرب‌های گردیدند [و] مورد مصائبی قرار گرفتند نظیر آنچه بر پادشاهان و سلسله‌های سلاطین و امپراطوری‌ها نیز وارد شد و از برجسته‌ترین وقایع تاریخ قرن اول بهائی به‌شمار می‌رود.

هرچند که این قوهٔ مخربه در مراحل اولیهٔ ظهور خود حیرت‌بخش بوده ولی هنوز با نیروئی نقصان ناپذیر در کار است و همان‌طور که مخالفت با امر الهی از منابع مختلفه و نواحی بعیده بیشتر و سخت‌تر می‌شود آن قوهٔ نیز شدت یافته و بیش از پیش آثار عجیبهٔ قدرت ویران‌کنندهٔ خود را ظاهر می‌سازد. (۲۲)

حضرت بهاءالله پیام خویش را به سران جهان جمیعاً و به چند تن از پادشاهان منفرداً اعلان فرمودند. ولی این اعلان تنها برای سلاطین و رؤسای ادیان نبود. این پیام عام لازم بود به گوش همهٔ اهل عالم از طریق پیشوایان

دینی می‌رسید چه که در آن زمان وسیله ارتباطی دیگری در میان نبود و رسانه‌های گروهی که امروز وجود دارد در آن روزها وجود نداشت. مقصود خداوند این بود که پیشوایان جهان بشارت آمدن مظهر ظهورش را بشنوند، به اجرای اوامرش قیام کنند، در ظل امر مبارکش در آیند و پیامش را به گوش ملت خود برسانند. ولکن هیچ‌یک از آنان به این بشارت پرمسرت جواب مثبت ندادند. ولی خداوند به وعده‌ای که به انسان داده بود وفا نمود و با اعطای ظهور مبارکش به عالم انسان و اعلان آن بر همه جهاتین نقش خود را در عهد و میثاقی که با انسان بسته بود به انجام رسانید. حال این وظیفه بر دوش انسان قرار دارد که به اراده خود به ندای پروردگار آفریننده‌اش جواب دهد.

اعلان امر به پیشوایان امت یهود

بررسی الواح حضرت بهاء الله که خطاب به رؤسای عالم صادر شده نشان می‌دهد که به تمام ملل جهان و ادیان معتبره دنیا فرصت داده شده که بشارت ظهور آن حضرت را بشنوند به‌جز ملت یهود که در آن زمان وابستگی به دولت خاصی نداشت. حضرت بهاء الله یک سال قبل از صعود به اعلان امرشان به امرای عالم اشاره و برطبق روایتی این نکته را بیان فرموده بودند که تا آن زمان رسالت خویش را به تاجداران عالم به‌طور کامل اعلان نموده بودند ولی اراده مبارک این بود که پیام الهی را به بارون روچیلد^۱ Baron Rothschild که می‌توانست در آن زمان به‌عنوان پیشوای ملت یهود محسوب شود ابلاغ فرمایند. این تیت حضرت بهاء الله به یکی از بهائیان کلیمی تبار، میرزا عزیز الله جذاب که در سال ۱۳۰۸ هجری (۱۸۹۱ میلادی) برای زیارت حضرت بهاء الله برای سوّمین بار به عکا رفته بود ابلاغ شد. حضرت بهاء الله به

*شاید مقصود Baron Nathaniel Mayer Lord Rothschild of London (۱۸۴۰-۱۹۱۵) باشد که در آن زمان پیشوای غیر مذهبی یهودیان عالم محسوب می‌شد و یا Baron Edmond de Rothschild of Paris (۱۸۴۵-۱۹۳۴) خیرخواه معروف هزاران یهودی که در آن وقت در فلسطین مستقر بودند.

او دستور دادند که به بارون روچیلد نامه‌ای مرقوم و در آن امر مبارک را به او ابلاغ کند و در صورت امکان ملاقاتی هم از او نماید.

داستان زندگی میرزا عزیزالله و خدماتش به امر مبارک فی الحقیقه بسیار جالب و آموزنده است. او در خانواده‌ای کلیمی به دنیا آمد. پدرش که در شهر مشهد زندگی می‌کرد مرد دانشمندی بود و در کتب عهد عتیق و سایر کتب دینی معلومات وسیع داشت. وی تورات را به جوانان کلیمی تدریس می‌کرد. وی با قلب پاک و بصیرت تابناکی که در مسائل مذهبی داشت به حقایق شریعت مقدسه اسلام مؤمن شد و در خفا ایمان خود را به مسئولان مسلمان اعلام کرد. ولی بجز همسرش هیچ‌یک از افراد جامعه کلیمی حتی فرزندان او به اسلام خیر نداشتند. این جریان در حدود شانزده سال قبل از ظهور دیانت بابی بود. او مخصوصاً به افراد خانواده‌اش توصیه کرد که مراقب ظهور رب الجنود باشند چون که از مضامین کتب مقدسه در یافته بود که ظهورش نزدیک است.

چند سال بعد یعنی در ۱۸۳۸ واقعه اسفناکی در مشهد روی داد که منتهی به قتل در حدود سی و پنج تن کلیمی به دست مسلمانان در آن شهر شد. یهودیانی که جان به سلامت برده بودند به خانه یکی از روحانیون مسلمان پناه بردند و برای نجات جانشان ناچار به قبول دین اسلام گشتند. آنان به وسیله آن عالم مسلمان به طور رسمی به دین اسلام درآورده شدند ولی البته در خفا مراسم مذهبی یهود را به جا می‌آوردند. این یهودیان تازه مسلمان شده گرچه با قبول اسلام از خطر مرگ نجات یافته بودند ولی هنوز در محله جداگانه در شهر منزل داشتند و در جامعه مسلمان کاملاً ادغام نشده بودند آنان بنام تازه وارد شناخته می‌شدند و هنوز تحت فشار مسلمانان قرار داشتند.

میرزا عزیزالله در این جامعه زندگی می‌کرد. در کودکی ابتداء به مدرسه مسلمانان رفت ولی به زودی آنرا ترک نمود و به تحصیل کتب عهد عتیق پرداخت و با دیانت یهود کاملاً آشنا شد و در خفا مراسم آنرا بجای می‌آورد. گرچه فقط تحصیلات ابتدائی داشت ولی بازرگان موقتی شد و به کاردانی و لیاقت مشهور گشت.

نخستین باری که میرزا عزیزالله با نام مبارک حضرت بهاءالله آشنا شد زمانی بود که یکی از برادرانش که بهائی شده بود داستان شهادت جناب بدیع را برایش بازگو کرد. ولی او که یهودی متعصبی بود توجهی به این داستان ننمود و برادرش نیز دنبال آن را نگرفت و او را به حال خود گذاشت. چندی گذشت تا این که این دو برادر برای انجام کارهای تجارت به یک رشته مسافرت مبادرت نمودند. میرزا عزیزالله در جریان این سفرها تصمیم گرفت که سواد ابتدائی خود را در خواندن و نوشتن زبان فارسی تقویت کند. چون شخص زیرکی بود طولی نکشید که در خواندن متون فارسی مهارت کامل پیدا نمود.

میرزا عزیزالله یک روز که برادرش بیرون رفته بود یکی از کتاب‌های بهائی او را برداشت و آغاز به خواندن کرد. وی تحت تأثیر آنچه که خوانده بود قرار گرفت ولی فکر قبول یک دین تازه را از مغزش به کلی خارج نمود تا این که یک شب خوابی دید که آن را در دفتر خاطرات خود چنین توصیف نموده است:

در عالم رؤیا دیدم که اعلان نمودند یوم ظهور یهوه تورا و موعود تمام کتب است تمام انبیاء و جمیع اُمّت‌ها را خداوند سان می‌بیند و رسیدگی می‌فرماید. فوراً به آن سو شتافتم بیابانی دیدم وسیع تا آن‌جا که بصر نور دارد صف‌ها بسته‌اند. هر پیغامبری با اُمّت خود روی به قبله نشسته‌اند متعجبم که این همه نور و قدرت باصره از کجا به چشم داده شده که تمام صفوف را می‌بینم. مقابل وجه تمام صف‌ها هیکل مبارکی بر کرسی دو پله جالس و فرمایشات می‌فرمایند و فانی در آخر صف‌ها ایستاده و آن هیکل مبارک به سن متجاوز از پنجاه، محاسن مبارک بلند و سیاه و تاج سبزی که با ابریشم سبز دوخته شده بود در سر دارند. با دست مبارک به رفتن به خدمتشان اشاره فرمودند. با دو دست اشاره‌ای کردم یعنی با این جمعیت چگونه تشرّف ممکن است. با دست مبارک به طرف صف‌ها اشاره فرمودند. تمام سر به سجود نهادند مجدّد به طرف فانی اشاره فرمودند بیا. تردید حاصل شد که شاید

اشاره به دیگری باشد به محض اشاره (دیگر) یک پای روی پشت
یکی گذاشتم و پای دیگر بروی سر یکی و همین طور گذشتم و
به پای مبارک افتادم و بوسیدم. با یک دست مبارک مرا بلند
نموده فرمودند "فتبارک الله احسن الخالقین". (۲۳)

گرچه این رؤیا، میرزا عزیزالله را تحت تأثیر شدید قرار داد ولی او هنوز در
ایمانش به دین یهود پایدار بود تا چندی بعد که به وسیله حاجی عبدالمجید
پدر بدیع به امر بهائی تبلیغ شد. وی اندکی پس از اقبال به امر مبارک به همراه
برادرش برای زیارت حضرت بهاءالله به عکا سفر نمود. این مسافرت در سال
۱۸۷۶ انجام گرفت و نخستین زیارت او از ارض اقدس بود. وقتی نوبت
زیارت میرزا عزیزالله رسید به اطاق جمال مبارک هدایت شد. وی به مجرد
این که چشمانش بر هیکل مبارک افتاد دچار هیبت و دهشت فوق العاده گشت
چه که خود را در حضور نفس مقدسی یافت که چند سال پیش از آن در
رؤیای خاطره انگیزش با همان لباس و تاج دیده بود. میرزا عزیزالله با عشق و
اخلاصی که در قلبش احساس می کرد بلادرنگ در برابر پاهای مولای خود
به سجده افتاد. حضرت بهاءالله خم شدند و او را کمک کردند که بپای خیزد و
سپس این آیه قرآن را تلاوت فرمودند "فتبارک الله احسن الخالقین".

میرزا عزیزالله در روزهای اقامتش در عکا به دفعات بسیار به حضور حضرت
بهاءالله و حضرت عبدالبهاء مشرف شد و در نتیجه با روح ایمان و اطمینان
جدید موهوب گشت. وی در نخستین تشرّف به حضور جمال مبارک افتخار
آن را داشت که شاهد نزول الواح مقدسه گردد و لحن مبارک را در حین
نزول آن‌ها استماع نماید و این تجربه روحانی تأثیر عمیق و پایداری در وی
نمود. تنها تأسفی که داشت ندانستن زبان عربی و عدم درک آثار مبارکه
عربی و محرومیت از لذت کامل آن‌ها بود. او در کودکی مدرسه را ترک
کرده و فرصت یاد گرفتن زبان عربی را از دست داده بود و از این جریان
احساس پشیمانی و اندوه بسیار می نمود. شخصی در عکا داوطلب تعلیم زبان
عربی به وی شد ولی او به علت نداشتن وقت یا حوصله کافی برای یاد گرفتن
زبانی با چنان وسعت معانی و پیچیدگی قواعد آن را نپذیرفت

روز بعد وقتی میرزا عزیزالله به حضور حضرت بهاءالله رسید قلباً به آن جمال مبین روی آورد و رجا کرد که از روی لطف و عنایت قدرتی به وی عطا فرمایند تا شاید بتواند لسان عربی را بدون طیّ مراحلی که معمولاً برای فرا گرفتن یک زبان لازمست یاد بگیرد. میرزا عزیزالله رجایش مستجاب شد و یک روز در کمال هیجان و اعجاب دریافت که می‌تواند آیات قرآن و الواح حضرت بهاءالله را به لسان عربی تلاوت کند و معانی آن‌ها را بفهمد.

بسیاری از مؤمنین اولیه مدرسه نرفته و از معلومات ظاهری بهره‌ای نداشتند ولی به عنایت جمال مبارک به معرفتی موهوب بودند که صاحبان علم و دانش ولی عاری از ایمان و عرفان از آن بی‌بهره بودند. در صفحات پیشین این کتاب در باره این نوع علم و معرفت که از قلب سرچشمه می‌گیرد و از علوم ظاهره اکتسابی بی‌نیاز است توضیح داده شده است.

میرزا عزیزالله در آخرین زیارتش به عکا افتخار این مأموریت را یافت که امر الهی را به بارون روچیلد ابلاغ کند. او در خاطراتش در باره این مأموریت چنین نگاشته است:

بعد از مرخص شدن از ساحت اقدس^{۱۱} و ورود به اسلامبول موسی یک دلال گریک را که شناسائی داشت طلبیده از او خواستم چند روزی جزئی لسان فرانسه بخوانم که در رفتن به جهت ملاقات با روچیلد فی‌الجمله برای آب و نان گفتن معطلی نکشم ضمناً شروع شد به لسان فرانسوی مکتوبی به روچیلد مطابق اخبار تورات و اخبار انبیای بنی اسرائیل در وقوع امر حضرت بهاءالله و ثبوت بر ظهور یهوه ربّ الجنود در کرمل در این ایام مرقوم نمود و ذکر کرد که شما به منزله رأس اسرائیل هستید. امروز اهل بهاء به این دلائل ما را دعوت به امر حضرت بهاءالله می‌نمایند و از شما استدعا دارم رجوع به علمای اسرائیل

* صفحات ۱۱-۱۱۰.

** این در سال ۱۸۹۱ بوده است.

فرمائید که از بیت المقدس جواب فرمایند یا باید دلائل و وعده‌های تورات العیاذ بالله انکار شود یا باید این امر مبارک تصدیق گردد. بعد از ارسال این مکتوب شروع به خواندن لسان فرانسه شد. حضرت آقا سید احمد افغان* که آن ایام در اسلامبول بودند اصرار داشتند بفهمند چرا در این موقع درس فرانسه می‌خوانم و برای چه خیال پاریس و لندن به سر دارم و چون مقصد القای امر مبارک به روچیلد بود باید شهرت هم نمی‌نمود لهذا مجبور شدم از ایشان مخفی نموده لابلأ روانه مرو شدم. (۲۴)

متأسفانه یادداشت‌های میرزا عزیزالله قاطع نیست و نشان نمی‌دهد که آیا به ملاقات بارون موفق شده است یا نه.

مأموریت جالب دیگری که میرزا عزیزالله در دوران قیادت حضرت عبدالبهاء بر عهده گرفت ملاقات لئو تولستوی نویسنده و فیلسوف معروف روس بود. تولستوی قبلاً با ظهور حضرت باب و حضرت بهاءالله آشنا شده و تعالیم آن شاعرین الهی را مورد ستایش قرار داده بود. میرزا عزیزالله در سپتامبر سال ۱۹۰۲ موفق به ملاقات وی شد و در آن مصاحبه به تفصیل در باره تاریخ و تعالیم امر بهائی و مقام حضرت بهاءالله به عنوان موعود کل اعصار با او گفتگو نمود. میرزا عزیزالله داستان این ملاقات و سؤال و جواب‌هایی که در آن به میان آمده و نیز عکس العمل مساعد او را که معتقد بود امر حضرت بهاءالله در سراسر جهان گسترده خواهد شد در خاطرات خود یادداشت نموده است.

* یکی از افراد خاندان افغان که در اسلامبول تجارت داشته است.

فصل نهم

فخر الشهداء

ارسال لوح سلطان

لوح سلطان که در آثار مبارکه حضرت بهاءالله به عنوان صَبِيحَة اعلان امر به سلاطین و امرای جهان توصیف گشته از قلم اعلی در ادرنه خطاب به ناصرالدین شاه سلطان ایران نازل شده ولی از عکّا ارسال گردیده است. شرح لوح سلطان در جلد پیشین این کتاب داده شده است. برای ارسال این لوح نیاز به کسی بود که شخصاً آن را به شاه تسلیم کند زیرا که رسیدن آن به شخص شاه از طریق دیگر امکان پذیر نبود.

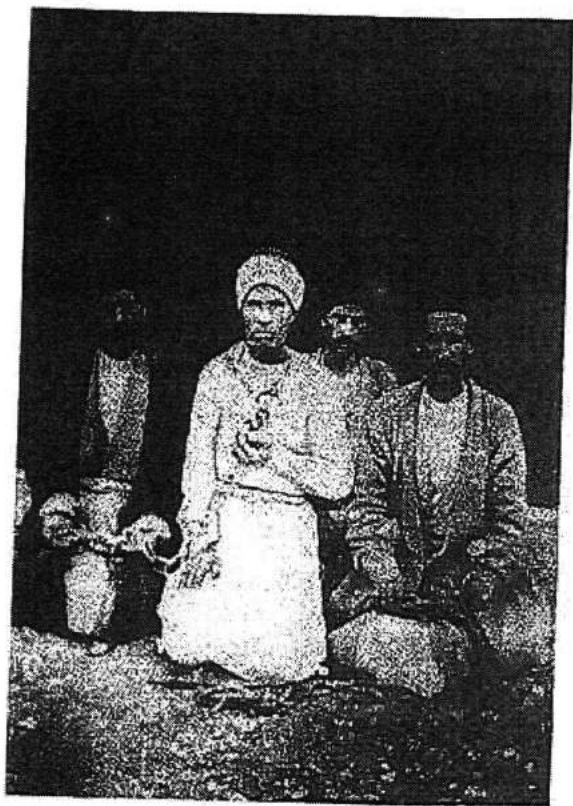
در دوران سلطنت ناصرالدین شاه اولیای حکومت و پیشوایان شریعت دست بدست هم داده در اذیت و آزار پیروان بی دفاع امر بدیع ظالمانه می کوشیدند. هرکس و یا هر چیزی که با نام بابی یا بهائی ارتباط کمی هم داشت می توانست در معرض حمله و انهدام قرار گیرد. مثلاً اگر در نزد کسی ورقه یا نامه ای که به نحوی با امر ارتباط داشت یافت می شد آن شخص ممکن بود به عواقب خطرناکی دچار گردد. وقتی مسافری به شهری وارد می شد مورد بازجویی قرار می گرفت از نام و نشانش سؤال می شد و ممکن بود به وسیله مأمورینی که با اخاذی و رشوه خواری می زیستند مورد بازرسی جسمی هم واقع شود. این مأمورین اغلب از راه آزار دادن، زندانی کردن و شکنجه نمودن هر اندازه می توانستند از مردم پول می گرفتند. این ها وقتی به یک فرد بهائی بر می خوردند برای یافتن مدارک بهائی مانند نامه، کتاب و یا لوح به دقت او را بازرسی می کردند و اگر چیزی از این قبیل می یافتند نه تنها آن

چیزها را می گرفتند بلکه جان آن بهائی هم با خطر بزرگی روبرو می گشت. به سبب این مشکلات بود که تمام الواح جمال مبارک توسط مؤمنین و اغلب به وسیله شیخ سلمان به ایران برده می شد. وی در سفرهای خود چنان حکمت و کاردانی بکار می برد که هیچ یک از الواحی که با خود در تمام این سفرها حمل می کرد به دست دشمنان امر نیفتاد.*

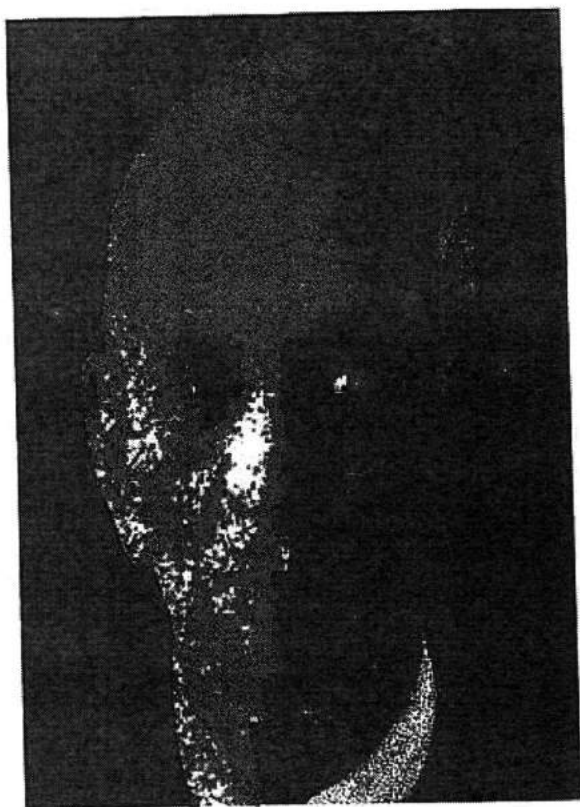
ولی ارسال لوح به شاه ایران مطلب دیگری بود. اجرای این امر نه تنها به حکمت و تدبیر بی اندازه برای حفظ لوح مبارک نیاز داشت بلکه حامل آن هم می بایستی برای اثبات جان در این راه آماده باشد. وقتی حضرت بهاء الله این لوح را نازل نمودند بیان فرموده بودند که نفسی که این لوح را به ناصرالدین شاه می رساند هنوز خلق نشده بود. این شخص می بایستی به بالاترین مرتبه از ایمان موهوب باشد و در برابر شکنجه و آزار چنان استقامت و شجاعت نشان دهد که سبب شگفتی جهانیان گردد. جمال مبارک بر جلد این لوح مبارک چند سطر در باره طرز تسلیم آن مرقوم فرموده اند:

نسل الله بان یبعث احداً من عباده و ینقطع عن الامکان و یزین قلبه بطراز القوة و الاطمینان لینصر ربه بین ملاً الاکوان و اذا اطلع بما نزل لحضرة السلطان یقوم و یاخذ الكتاب باذن ربه العزیز الوقاب و یمشی مسرعاً الی مقر السلطان و اذا ورد مقر سریره ینزل فی الخان و لا یعاشروا مع احد الی ان یخرج ذات یوم و یقوم علی معبره و اذا ظهرت طلائع السلطنة یرفع الكتاب بکمال الخضوع و الآداب و یقول قد ارسل من لدی المسجون و ینبغی له ان یکون علی شأن ان یأمر السلطان بالقتل لا یضطرب فی نفسه و یسرع الی مقر الغداء و یقول ای رب لک الحمد بما جعلتلی ناصرأ لامرک و قدرت لی الشهادة فی سبیلک فو عزتک لا ابدل هذا الکأس بکأوس العالمین لآتک ما قدرت لها من بدیل و

* شیخ سلمان که از طرف حضرت بهاء الله به لقب "بیک رحمان" ملقب شده بود لوح آن حضرت را برای بهائیان ایران با خود حمل می کرد و در بلژیکت عرایض آنان را به حضور مبارک می برد. او این خدمت را به مدت چندین ده سال انجام داد. برای مطالعه شرح زندگانی او به جلد ۱ صفحات ۲۰-۱۲۳ و جلد ۲ مراجعه شود.



بدیع، ملقب به فخر الشهداء
در جلوی آرمیه های آذنی در میان منقل آتش دیده می شود



آقا رضای معادلی
که در هنگام زیارت حضرت بهاءالله فائز شد.

لا يعادلها الكوثر و السلسيل^۹ و ان تركه و ما تعرض عليه يقول لك الحمد يا رب العالمين اتي رضيت برضائك و ما قدرت لي في سبيلك و لو اتي اردت ان تصبغ الارض بدمي فني حبك و لكن ما اردته هو خير لي انك تعلم ما في نفسي و لا اعلم ما في نفسك و انت العليم الخبير. (۱)

داستان بدیع

شخصی که برای اجرای این مأموریت خلق شد و این رسالت مقدس را انجام داد جوانی هفده ساله به نام آقا بزرگ ملقب به بدیع بود. پدر بدیع حاجی عبدالمجید نیشابوری معروف به ابابدیع یکی از مؤمنین ممتاز دین بانی بود که بعداً یکی از پیروان جانفشان حضرت بهاء الله شد. شرح زندگانی و شهادت او در سن پیری در جلد پیشین این کتاب بیان شده است.^{۱۰} بدیع گرچه در خانواده‌ای خیلی مؤمن بزرگ شده بود خیلی تحت تأثیر روح امر قرار نگرفته بود که ایمان بیاورد و نسبت به امر مبارک هم چنان سرد و بی تفاوت باقی مانده بود.

حضرت بهاء الله، مقارن با اواخر ایام تبعیدشان در ادرنه نبیل اعظم را برای تحکیم روح ایمانی احباء و مخلصاً تقویت روحیه آنان در برابر مخالفت‌های میرزا یحیی با امر مبارک به ایران اعزام فرمودند. نبیل در جریان سفرهای خود به نیشاپور رفت. پدر بدیع که مهماندار نبیل بود تا رضایتی خود را از پسرش با وی در میان گذاشت. نبیل در تاریخ چاپ نشده‌اش ذکر می‌کند که در نیشاپور ابابدیع او را به‌خانه‌اش دعوت نمود و خود شخصاً به پذیرائی او پرداخت. نبیل از ابابدیع پرسید که آیا پسر بزرگی در خانه دارد؟ ابابدیع جواب داد که یک پسر دارد ولی در برابر پدر مطیع و حرف شنو

* نام دو چشمه در بهشت است.
** به جلد ۲ صفحات ۱۳۵-۱۳۸ مراجعه شود.

نیست. نیل پسر را طلبید و او نزدش آمد. جوانی بود بلند قد و ساده. نیل از او خواست که وظیفه مهمانداری او را بر عهده گیرد.

این جوان به تدریج به مسائل الهی و مطالب معنوی علاقمند شد و تمام شب را به حال گریه و زاری گذراند. وی صبح بعد، پس از آماده کردن صبحانه به شهر رفت پس از رفتن پسر پدر نزد نیل آمد و گفت "من تا کنون هرگز ندیده بودم که بدیع گریه کند ... اگر او در امر مستقیم بماند من حاضریم که او را کمک و خدمت کنم." آقا بزرگ اصرار داشت که همراه نیل به مشهد برود ولی پدرش میخواست که اوّل درسش را تمام کند، کتاب ایقان را بخواند و نسخه‌ای از آن تهیه کند^{***} سپس به این سفر اقدام نماید.

پس از آن که نیل خراسان را ترک کرد و به طهران رسید، شیخ فانی^{***} یکی از مؤمنین مخلص به نیشاپور رفت. شیخ فانی نقشه‌اش را در باره سفر به بغداد و ادرنه با یاران آنجا در میان گذاشت و اضافه کرد که حضرت بهاءالله به او اجازه فرموده‌اند که یک شخص دیگر را با خود به همراه ببرد. ابا بدیع مخرج سفر و یک حیوان بارکش در اختیار پدرش گذاشت که همراه شیخ به بغداد برود و از آنجا به اتفاق نیل همگی برای زیارت حضرت بهاءالله عازم عکا شوند. بدیع تا یزد شیخ را همراهی نمود ولی بعد از او جدا شد و تمام آنچه را که داشت به وی داد و خود با پای پیاده به سوی بغداد رهسپار گشت. روح اخلاص و جانفشانی چنان بدیع را تحت تأثیر قرار داده بود که میخواست شخصاً دیده بر رجه منیر حضرت بهاءالله بیفکند و از عظمت و جلال آن جمال بی مثال بهره‌ای برد.

* علت این که نیل این سؤال را کرد این بود که با کمال تعجب دید ابا بدیع خود شخصاً از او پذیرائی می‌کند زیرا در آن زمان فرزندان جوان به پدر و ملارشان احترام زیاد می‌گذاشتند و در چنین مواردی یک پسر جوان اجازه نمی‌داد که پدرش شخصاً از مهمان پذیرائی کند البته باید یادآور شد که در آن روزها مخالف آداب و رسوم بود که افراد انک خانواده از مهمان مرد پذیرائی کند.

** در ایام اوکلیه امر کتب و آثار مکتوبه به صورت چاپ شده موجود نبود و افراد ناچار بودند با دست آن‌ها را استنساخ نمایند.

*** شیخ احمد نیشاپوری. این شخص را نباید با شیخ محمد حصاری که او هم به شیخ فانی ملقب است اشتباه کرد.

هنگامی که بدیع در بغداد بود، دشمنان امر، آقا عبدالرسول قمی^۵ یکی از مؤمنین باوفا را که داوطلبانه کار پر زحمت حمل آب^۶ به بیت مبارک در بغداد را بر عهده گرفته بود به سختی مجروح و مقتول ساختند. تأمین آب مصرفی در بیت مبارک امری ضروری بود چه که بعضی از احبّاء در آن سکونت داشتند. بدیع وقتی خبر اسفناک شهادت آقا عبدالرسول را شنید برای انجام این کار داوطلب شد و کار حمل مشک آب را از رودخانه به بیت جمال مبارک و احبّاء آغاز کرد و در نتیجه او هم هدف حمله‌های دشمنان قرار گرفت. وی چندین بار هنگام حمل آب با حمله آن‌ها روبرو شد و با کارد و دشنه زخمی گردید. این جوان بدون این که در برابر آن مردم متعصب و شرور ترسی به خود راه دهد به این خدمت هم‌چنان ادامه داد و خداوند هم او را در چنان روزهای پر بلا مشمول حفظ و حراست نمود. مقدّر چنان بود که همین جوان خلق بدیع در این عصر جدید شود و قهرمان روحانی این دور نورانی بهائی گردد.

مسنوشت احبّائی که در بغداد می‌زیستند قبلاً در این کتاب بیان شده است آنان هشتاد و هشت نفر بودند که همگی به موصل تبعید شدند^۷ ولی بدیع در این گروه نبود. او قبل از رسیدن تبعید شدگان به آن شهر رفته و در آن‌جا هم خدمت حمل آب را بر دوش گرفته بود. پس از چندی خیر تبعید حضرت بهاءالله به عکا به گوش احبّاء رسید. بدیع که دیگر تاب انتظار نداشت موصل را ترک کرد و پیاده به سوی عکا روانه شد.

بدیع در اوایل سال ۱۸۶۹ به عکا رسید و این مدتی بعد از ورود دو امین حقوق الله^۸ در زمان حضرت بهاءالله یعنی حاجی شاه محمد امین البیان و

* به جلد ۲ ص ۳۴۸ مراجعه شود.

** در آن روزها در خاور میانه در داخل خانه‌ها آب جاری (آب لوله‌کشی شده به‌روش امروزی - مترجم) وجود نداشت و لازم بود آب مصرفی از چشمه‌ها یا رودخانه‌های خارج شهر به خانه حمل شود. در هر محلی امتیاضی برای انجام این کار بودند و معمولی‌ترین روش‌ها این بود که آب را در داخل مشک‌های بزرگ چرمی بر روی دوش حمل می‌کردند.

*** به جلد ۲ ص ۳۴۹ مراجعه شود.

+ در همین کتاب به فصل چهارم مراجعه شود.

حاجی ابوالحسن امین، به این شهر بود. به نظر می‌رسد که بدیع بدون مشکل عمده وارد شهر شده باشد. در آن روزها سید محمد اصفهانی و دستیارش آقا جان در بالای دروازه شهر منزل کرده بودند که شاید بتوانند ورود زائرین بهائی را به مأمورین دولتی گزارش دهند تا از ورود آن‌ها جلوگیری شود. ولی گویا چشمان مترصد آن‌ها از شناسائی بدیع جوان که لباس بلند زیر پنبه‌ای چون عرب‌های محلی بر تن و مشک آبی بر دوش داشت غافل مانده بود.

بدیع تا مدتی در شهر عگا سرگردان بود زیرا نمی‌دانست مولای محبوبش در کجا ساکن است و چگونه باید به آن راه یابد. وی روزی به مسجدی رفت و چشمش به چند ایرانی افتاد و به یقین دانست آن‌که در پیشاپیش آنان ایستاده کسی جز حضرت عبدالبهاء نبود. بدیع صبر کرد تا نماز به پایان رسید و سپس با کمال خضوع و احترام نزد حضرت عبدالبهاء رفت و ورقه‌ای به دست هیکل مبارک داد که حاوی دو سطر شعر بود که با عجله در همان‌جا سروده بود. بدیع در این دو بیت شعر بدون این‌که خود را معرفی کند به زبانی شورانگیز و محبت‌آمیز وفاداری خود را به حضرت عبدالبهاء و ایمانش را به حضرت بهاءالله اعلام کرده بود. حضرت عبدالبهاء به گرمی به او خوش آمد گفتند و ترتیب بردنش را به قلعه فراهم فرمودند.*

در یکی از الواح (۲) حضرت بهاءالله که به خط میرزا آقا جان نوشته شده توضیح داده شده که بدیع دو بار به تنهایی به حضور جمال مبارک هدایت شده بود و هیچ کس نمی‌دانست در این تشریف‌ها چه می‌گذشت تا آن‌که جمال مبارک فرمودند که حق اراده خلق جدید نموده و خود بدیع آگاه نه. حضرت بهاءالله در لوح دیگری (۳) می‌فرمایند که به دست قدرت و اقتدار از بدیع خلق جدیدی ساختند و او را چون کره نار بیرون فرستادند. در جریان این دو تشریف بود که حضرت بهاءالله لقب بدیع را به او عنایت فرمودند.

* عزیزالله جذاب (ص ۱۸۵) یکی از مؤمنین با وفا در خاطرت خود نوشته که عبدالعهد (ص ۶۲) بدیع را با مشک آبی که با خود داشت به درون قشله برد. ممکن است حضرت عبدالبهاء، عبدالعهد را مأمور راهنمایی بدیع به زندان کرده باشند.

حضرت بهاء الله در لوح دیگری (۴) می‌فرماید که مستی از خاک برداشتنند و آن را به آب قدرت و اقتدار آمیختند و روح تازه‌ای در آن دمیدند و آن را به طراز نام بدیع در عالم خلق مزین ساختند و با کتاب الهی به سوی سلطان فرستادند.

حضرت بهاء الله در لوحی (۵) خطاب به پدر بدیع داستان تشرف فرزند وی را با زبانی مؤثر باز گو می‌کنند. جمال مبارک بیان می‌فرمایند که وقتی اراده کردند از بدیع خلق جدیدی ایجاد کنند او را به تنهایی به حضور خواندند و با تکلم یک کلمه تمام وجود وی را به لرزه در آوردند به نحوی که اگر به عنایت الهی حفظ نمی‌شد در آن لحظه دچار انصاعاق می‌گشت. و سپس اضافه می‌فرمایند که به دست قدرت الهی خلق جدید ایجاد و روح قدرت و اقتدار در وجود وی دمیده گشت. به طوری که اگر امر می‌شد او می‌توانست به تنهایی و با قدرت الهی سراسر عالم را تسخیر کند.

حضرت بهاء الله بیان می‌کنند که وقتی خلقت بدیع به انجام رسید در حضور مبارک تبسم نمود و چنان ثبات و استقامتی از خود نشان داد که اهل ملأ اعلی^{۱۰} به هیجان و سرور آمدند و این ندای الهی از شطر کبریا بلند شد: "تبارک الابهی الّذی خلق ما شاء". حضرت بهاء الله اضافه می‌کنند که ملکوت امر را در برابر دیدگان بدیع نمایان ساختند و در نتیجه تمام وجود وی چنان به وجد و سرور آمد که او را از همه علائق دنیوی آزاد کرد و به خدمت مولایش و نصرت امر مبارکش توانا نمود.

در آثار مقدسه جمال مبارک در باره ملکوت امر که در لوح مبارک فوق مذکور گشته اشارات بسیاری می‌توان یافت (در جلد پیشین این کتاب^{۱۱} به اجمال به آن اشاره گردیده است). این ملکوت که بعضی اوقات به ملکوت ظهور تعبیر می‌شود خارج از حیطه درک انسان قرار دارد. و در حقیقت محل اشراق و انزال تمام ظهورات مقدسه است. موجد ملکوت خلق که انسان نیز جزئی از آن است ملکوت امر می‌باشد. در آثار مبارک به ملکوت امر و ملکوت خلق اغلب باهم ذکر شده‌اند. انسان که در عالم خلق ساکن است وظیفه دارد

* محل ارواح انبیاء و اولیای الهی در فنیای بعد.
** به جلد ۲ صفحات ۷-۱۹۶ مراجعه شود.

به خدمت ملکوت امر قیام کند زیرا عالم پست تر همیشه خادم عالم بالاتر است. شریعت مقدسه حضرت بهاءالله از ملکوت امر بر عالمیان نازل و عنایت شده بنا بر این فریضه اصلی هر مؤمن باوفائی خدمت به امر مبارک او است و در همین راه بوده است که هزاران تن از پیروان امر محبوب جانان، جانشان را ایثار نموده‌اند.

این که حضرت بهاءالله حین تشرّف بدیع، ملکوت امر را در برابر دیدگان او نمایان ساختند موهبت بی‌نظیری است که ما از درک آن عاجزیم. تنها چیزی که می‌توانیم از ملاحظه احوال این جوان نورانی استنباط کنیم این است که در اثر آنچه که در محضر مبارک بر او گذشته در وقت ترک آن محضر انور شخص کاملاً متفاوتی بوده است. وی قبل از تشرّف به منزله مشتکی خاک بود ولی پس از دو بار تشرّف خلقی جدید گشت که در آن روح قدرت و اقتدار دمیده شده بود. و به همین دلیل متین است که این جوان هفده ساله به عنوان یکی از نوزده حواری حضرت بهاءالله نامگذاری گردیده است. در این جا قصد آن نیست که مقام این حواریون مورد مقایسه قرار گیرد چه که قضارت در باره مقامی که خداوند برای خادمان برگزیده‌اش در عوالم الهی مقدر فرموده از حیطة اختیار انسان خارج است. با وجود این ملاحظه می‌شود که نام این جوان در فهرست اسامی حواریون، دومین نام یعنی بلافاصله پس از نام میرزا موسی* آقای کلیم باوفاترین برادر جمال مبارک قرار گرفته است.

این که بدیع در اثر زیارت حضرت بهاءالله به عالمی از سرور روحانی و نشئه جاودانی وارد شده امری بی‌سابقه نیست. هر یک از پیروان پاکدل آن جمال مبین که به زیارت حضرتش فائز شد چون قطعه آهن که جذب مغناطیس می‌شود به سویش جذب گشت و غرق دریای سرور و شادمانی گردید. ولکن داستان بدیع حکایتی دیگر بوده است. حاجی میرزا حیدر علی که شرح زندگی و خدماتش در جلد‌های پیشین آمده** و اغلب با عنوان "فرشته کرمل"، نامی که حضرت عبدالبهاء ایشان را به آن نامیده‌اند مورد اشاره قرار می‌گیرد بعضی از حالات روحانی خویش را در حضور حضرت بهاءالله در

* به جلد ۱ و ۲ مراجعه شود.

** به جلد ۱ و ۲ مراجعه شود.

عکاً بیان کرده و در آن به بدیع نیز اشاره نموده است. این نفس جلیل داستان تشرّف خود را به حضور جمال مبارک هنگامی که آن حضرت لوح نازله به افتخار او را به لحن مبارک تلاوت می فرموده اند توصیف می کند. عبارات زیر قسمتی از آن داستان است:

لوحی که به افتخار فانی نازل ... جمال منان به لحن مبارک تلاوت فرمودند. چه حالی حاصل شد و به چه عوالمی متصاعد و به چه جنت و رضوانی داخل و چه مشاهده نمود و چه قسم و چه نحو و به چه صوت و نغمه و آواز ... را از جواهر وجود و مطالع سجود حضرت مقصود دید و شنید و دانست و به رضوانی که ما رات عین و لا سمعت اذن و ما خطر علی قلب وارد شد. و ملکوت عظمت و جلال و قدرت و قوت و اجلال و حکومت و سلطنت حیّ لایزال بی مثال را مشاهده نمود که فانی و من فی الوجود از تقریر و تحریر و تشبیه و تمثیل و تقدیس و تنزیه و اشاره و توصیف و تعریف و حکایت و روایت و ذکر و ثنائش عاجزیم و جز الفاظ و عبارات نداریم. و آن حال، مقدّس و متعالی است که به قالب الفاظ در آید و یا بیان، تعبیرش نماید و یا نفسی بتواند آن وجدان را تفسیر نماید ... ولیکن این حال آنی است و برقی، فوری است و سطوحی، تمکنش در خلق امکانی بشری ناسوتی از مواهب مخصوصه الهیه است و در هر نفسی به قدر استعداد فضلی او تجلّی و ظهور دارد از طرفه العین و زیادتر. و افعال و اعمال هر نفسی گواه این حال است و شنیده نشده که در نفسی سه چهار ماه باقی باشد آگا در حضرت بدیع ... (۶)

وقتی بدیع دریافت که حضرت بهاء الله به دنبال کسی هستند که لوح مخصوص ناصرالدین شاه را به او تسلیم کند رجا نمود که این خدمت به او واگذار شود با این که به خوبی می دانست که می بایست جانش را در راه اجرای آن فداء نماید. جمال مبارک رجای او را پذیرفتند و این مأموریت مهم را به او واگذاشتند. ولی لوح سلطان در عکاً به دست بدیع داده نشد بلکه دستور دادند به حیفا رود و در آن جا بماند تا لوح مبارک به دستش داده شود.

و نیز امر فرمودند با هیچ یک از احبّاء چه در طول راه و چه در طهران تماس نگیرد. بعد حضرت بهاء الله جعبه کوچکی به همراه یک لوح به حاجی شاه محمد امین^۷ دادند که به دست بدیع در حیفا تسلیم نماید. داستان زیر را حاجی شاه محمد با حاجی میرزا حیدر علی در میان گذاشته و او آن را در خاطرات خود نقل نموده است:

... جعبه کوچک ... عنایت شد که در حیفا با چند لیره به او برسانم و نمی دانم در جعبه چیست. ایشان را در حیفا ملاقات نمودم. بشارت دادم که امانتی دارید و عنایتی در حقّتان شده است. و رفتیم خارج شهر در کرمل جعبه را تسلیم نمود. و به دو دست گرفت و بوسید و سجده نمود. پاکتی هم مختوم از او آن را هم گرفت و بیست سی قدم دور از من رو به ساحت اقدس نشست و زیارت نمود و سجده کرد و انوار بشارت و نصرت و آثار بشارت و مسرت از چهره اش باهر. ذکر شد: "ممکن است لوح مبارک منبع را زیارت نمود؟" فرمود: "وقت نیست." دانستم مطلبی است که باید ستر کند چیست. ابدأ این حال را گمان نمی کرد و این مأموریت را تصوّر و تخطّر نمی نمود. ذکر شد: "برویم در حیفا که فرموده اند وجهی به شما تقدیم نمایم." فرمود: "به بلد نمی آیم. شما بروید و بیاورید." رفتم و برگشتم و ایشان را آنچه تفحص کردم نیافتم. و رفته بودند ... از ایشان خبر نداشتیم تا خبر شهادتشان را از طهران شنیدیم و دانستیم در آن جعبه لوح مبارک حضرت سلطان بوده و [در] آن پاکت لوح مبارک مقدّس بشارت شهادت آن جوهر ثبات و استقامت. (۷)

حاجی میرزا حیدر علی داستان زیر را هم که یکی از احبّاء به نام حاجی علی به وی نقل کرده در کتاب خود آورده است. این شخص بدیع را در راه سفر به ایران ملاقات کرد و چند وقتی با او هم سفر بود.

* نخستین امین حقوق الله در زمان حضرت بهاء الله.

بسیار بشاش و خندان و صابر و شکور و حلیم و خدوم بودند. و جز این نمی‌دانستیم که مشرف شده است و مرخص شده و به خراسان و طنش مراجعت می‌نماید. و به مرآت و کرات دیده شد صد قدم زیادتر یا کمتر راه می‌رود و از راه خارج می‌شود و رو به ساحت اقدس افتاده سجده می‌نماید و شنیده شد که عرض می‌کرده است: "خدایا آنچه به فضل بخشیدی به عدل مگیر و قوهٔ حفظش را عطا فرما." (۸)

لوحی که حضرت بهاء الله به بدیع وقتی که وی در حيفا بود ارسال فرمودند (۹) بسیار زیبا و هیجان‌انگیز است. حضرت بهاء الله در این لوح مبارک او را به نام جدید بدیع مخاطب قرار می‌دهند و از او می‌خواهند که قمیص بدعی و خلعت جدیدی که ذکر الهی است در بر کند و تاج مبارکی که اشتغال به نار محبت الله است بر سر نهد. آن حضرت به او یادآور می‌شوند که زندگانی خاکی سرانجام بسر خواهد آمد و سفارش می‌کنند که جسد فانی را در راه محبوب فدا کند تا به زندگی جاودانی و عزت لایزالی دست یابد.

بدیع تمام راه را تا طهران پیاده پیمود و وقتی در تابستان سال ۱۸۶۹ میلادی به طهران رسید دریافت که سلطان به اردوی سلطنتی رفته بود. او هم خود را به آن‌جا رسانید و بر روی تخته سنگی به فاصلهٔ دوری ولی مقابل خیمهٔ شاهنشاهی نشست. وی سه روز و سه شب در حال روزه و دعا و مناجات بر روی آن تخته سنگ نشست و منتظر عبور همراهان شاه شد. چه افکاری در این حالت راز و نیاز با محبوب بی‌نیاز از مغزش می‌گذشت و چه هیجانی در این دقایق زودگذر که به انجام رسالت مقدسه‌اش نزدیک می‌شد و وجودش را فرا گرفته بود بر هیچکس معلوم نیست. و لکن از یک حقیقت می‌توان مطمئن بود که بدیع در این لحظات از یک قدرت عظیمه و سرور بی‌اندازه بهره‌مند بوده و به پیروزی نهائی اطمینان کامل داشته است.

در روز چهارم که شاه با دورین خود به اطراف می‌نگریست چشمش به مردی افتاد که لباس سفید در بر داشت و در کمال سکون و نهایت ادب و وقار بر تخته سنگی روبروی خیمهٔ شاهی نشسته بود. شاه تصور نمود که آن مرد به قصد دادخواهی آمده و یا در جستجوی کمک و یاری نشسته و

گماشته‌هایش را فرستاد تا ببینند کیست و خواسته‌اش چیست. بدیع اظهار کرد که نامه‌ای از شخصیت مهمی دارد که آن را شخصاً باید به دست شاه دهد. مأمورین پس از بازرسی بدنی، او را به حضور شاه بردند. مأمورین سلطان که همواره مست باده نخوت و غرور و مظهر ستمگری و جور بودند می‌توانستند نامه را به زور از او بگیرند و او را به حال خود گذارند ولی جای بسی شگفتی است که این کار را نکردند. تنها تعیری که می‌توان نمود این است که آن مأمورین به قدرت فوق‌العاده‌ای که حضرت بهاء الله در این جوان به ودیعه گذاشته بود پی برده بودند. چه اگر جز این بود هرگز نمی‌گذاشتند یک رعیت عادی چون بدیع به حضور سلطان رود و رو به رو با وی ملاقات کند.

تنها کسانی که با تاریخ ایران در قرن نوزده آشنا هستند می‌توانند تصور کنند که تقاضای ملاقات حتی یکی از درباریان در آن زمان با چه خطر عظیم همراه بوده تا چه رسد به دیدن شخص سلطان. ناصرالدین شاه، سلطان خودسر و مستبد به نیروی زور بر کشور حکومت می‌کرد و مأمورین دولتی هم سلطه و اختیارشان را با ظلم و ستم اعمال می‌نمودند و رسم‌شان چنین بود که با هر کس که جرأت می‌کرد بر ضدشان یا علیه نظام حکومتی موجود حرفی زند یا دستی بلند کند با شدت و بی‌رحمی کامل رفتار نمایند. تنها رؤیت یک سرباز ساده در لباس ارتشی یا یک مأمور کم‌رتبه دولتی کافی بود سبب ترس مردم شود. وقتی این اشخاص در کوچه و بازار ظاهر می‌شدند اغلب مردم نسبت به آنان ادای احترام می‌کردند. بعضی ناگزیر از پرداخت رشوه می‌گشتند و برخی هم از ترس فرار را بر قرار ترجیح می‌دادند.

دیدن شاه به مراتب هراس‌انگیزتر از این بود. وقتی گروه پیش در آمد ملتزمین شاه به خیابان می‌رسید نعره جارچی که رسیدن همراهان شاه را اعلام می‌کرد ترس و وحشت در دل‌های اهالی می‌انداخت و فریاد: "بمیرید" و "کور شوید" به گوش مردم آهنگ بسیار آشنائی بود. مفهوم این اعلان و اخطار این بود که وقتی شاه و ملتزمین رکابش می‌رسیدند می‌بایستی چون جسد بی‌جان ساکت و ساکن بمانند و چشم‌هایشان را پائین بیاندازند و چیزی نبینند.

حال با دانستن این شرایط و رسوم که در آن زمان موجود و معمول بوده مراتب جرأت و استقامت بدیع را می توان بیشتر درک نمود و به قدرت باطنی و شجاعت فوق انسانی این جوان هفده ساله که با کمال ایقان و اطمینان چون خدنگ راست ایستاده منتظر روبرو شدن با سلطان خودسر و مقتدر بود پی برد. بدیع در نهایت سکون و وقار لوح مبارک را مؤذبانه به دست شاه داد و به آوای نافذ و بلند این آیه کریمه را از قرآن مجید تلاوت نمود: "یا سلطان قد جتک من سباء نبأ عظیم."

بدیع را دستگیر کردند. شاه که حادثه سوء قصد به جانش را در حدود دو دهه پیش توسط دو بابی به یاد می آورد از جرأت و جسارت فرستاده حضرت بهاء الله به حیرت و شگفتی می افتد. شاه آن لوح را برای ملأ علی کنی که یکی از علمای شهیر اسلامی بود برای تهیه جواب فرستاد و ضمناً به مأمورین دستور داد که ابتداء با وعد و وعید و اگر نشد با شکنجه و آزار نام بهائیان دیگر را از او به دست آورند. کاظم خان قراچه داغی که مأمور این کار بود نتوانست از راه تطمیع و تهدید بدیع را وادار به افشای نام سایر بهائیان نماید. بنابراین دستور داد که او را برهنه سازند و تنش را با میله های آهنی داغ کنند. بدیع سه روز با چنان شکنجائی این شکنجه را تحمل نمود که سبب شگفتی مأمورینی که ناظر جریان بودند گردید. آنان شاهد بودند که این جوان چگونه در زیر شکنجه و آزار غرق سرور بود و خنده و شادمانی می نمود مثل این که اصلاً احساس درد نمی کرد. در حالی که شدت دود و بوی سوختگی گوشت بدنش به اندازه ای بود که بعضی از افسران تاب تحمل دیدن را نیاورده ناگزیر از ترک خیمه شدند. شاه که معمولاً به دیدن عکس های زندانیان اشتیاق داشت وقتی داستان شکنجائی بدیع را در زیر شکنجه و آزار شنید مخصوصاً دستور داد عکسی از او بگیرند. در این عکس منقلی از آتش دیده می شود که در کنار بدیع قرار گرفته و میله های آهنی در آن گذاشته

* قرآن سوره ۲۷ آیه ۲۲ - این آیه قرآن از آنچه که بدیع در برابر شاه تلاوت کرده اندکی متفاوت است. این آیه اشاره به عبارتی است که هدهد پرنده افسانه ای هنگام تسلیم پیغام سبا به سلیمان به کار برده است.

شده است. این عکس بهترین گواه استقامت، تسلیم و رضا و سکون و اطمینانی است که از چهره نورانی بدیع هویدا است.

چون کاظم خان رئیس مأموران پس از اجرای سه روز شکنجه با داغ کردن نتوانست اطلاعاتی در باره سایر بهائیان از بدیع بگیرد او را به مرگ در صورت ادامه عدم همکاری تهدید کرد. و چون بدیع تبسمی کرد و نام کسی را نبرد سرش را با قنداق تفنگ خرد کردند و جسد مطهرش را در گودالی انداختند و با خاک و سنگ انباشتند. این واقعه خطیره در ژوئیه سال ۱۸۶۹ اتفاق افتاد.

در سال ۱۹۱۳ هنگامی که حضرت عبدالبهاء در پاریس اقامت داشتند یکی از افسران عالی رتبه ارتش ایران به نام محمد ولی خان، سپهسالار اعظم برای درمان پزشکی در پاریس بود. خانم درفوس بارنی یکی از احبای مخلص امریکائی او را ملاقات کرد. این خانم در سالهای قبل به حضور حضرت عبدالبهاء در ارض اقدس رسیده بود و سؤالات بسیاری از محضر مبارک نموده بود. وی جوابهایی که حضرت عبدالبهاء دادند را یادداشت کرده و بعدها آن را به صورت کتابی به نام *مفارصات* حضرت عبدالبهاء به چاپ رسانید.

مادام بارنی در ملاقات خود با محمد ولی خان نسخه‌ای از این کتاب را به وی داد. او وقتی در این کتاب چگونگی نزول الراح سلاطین از جمله لوح ناصرالدین شاه را که حضرت عبدالبهاء بیان کرده بودند خواند قلم را به دست گرفت و در حاشیه کتاب داستانی را که خود شخصاً از کاظم خان افسر مسئول شکنجه و شهادت بدیع شنیده بود چنین نگاشت:

۶ ربیع الاول ۱۳۳۱

۲۶ فوریه سال ۱۹۱۳ میلادی

در پاریس در هتل الب خیابان شانزه لیزه در آن سال که این نامه (لوح سلطان) را فرستادند در لار آن شخص قاصد نزد شاه آمد و تفصیل از این قرار است.

ناصرالدین شاه مرحوم به بیلاقات لار و نور^۲ و کجور خیلی مایل بود. به پدرم ساعد اللؤلؤ سردار و به من که آن وقت سرهنگ و جوان بودم امر کردند که باید بروند کجور و سور و سات و آذوقه اردو را تهیه کنند^۳ که می آیم به بیلاق لار و از آنجا به بیلاق بلده و نور و از آنجا به کجور و این بیلاقات به یکدیگر وصل هستند و هم خاک هستند. من و پدرم در حومه منجیل کجور بودیم که خبر رسید شاه وارد لار شده و در آنجا یک نفر را به مرگ محکوم نموده و خفه کرده اند. بعد خبر رسید که این شخص (که محکوم به مرگ شده) یک قاصد بابی بوده است در آن روزها نام بهائی مشهور نبود و ما چنین نامی نشنیده بودیم. همه مردم به واسطه کشتن آن قاصد خوشحالی می کردند بعداً شاه وارد شهر نور شد من و پدرم برای گفتن خیر مقدم رفتیم، چادر شاه را کنار رودخانه بزرگی پیا کردند ولی او هنوز وارد نشده بود. کاظم خان ترک، فرآشباشی شاه لوازم و مقدمات را حاضر کرده بود.^۴ ما می خواستیم از آنجا برویم پدرم که در آن موقع میر پنج بود و هنوز لقب ساعد اللؤلؤ را نداشت با کاظم خان آشنا بود و به من گفت "برویم به ملاقات فرآشباشی." ما به سوی چادر شاه رفتیم و از اسب هایمان پیاده شدیم. کاظم خان با شکوه و جلال در چادر خود نشسته بود ما وارد شدیم او به پدرم احترام نمود و به من بسیار محبت کرد. نشستیم و جای تعارف کرد. در باره مسافرت صحبت شد پدرم برسید^۵ جناب فرآشباشی، این بابی کی بود و چطور شد که به

* خانه اجدادی حضرت بهاء الله در منطقه نور.

** وقتی ناصرالدین شاه در تالیمستان به سفر یا شکار میرفت گروه بزرگی از ملتزمین را یا خود به همراه می برد که شامل وزیران، هزاران تن از سربازان و افسران، نوکران و چلکدان بود.

*** این شخص همان کاظم خان قراچاداغی است. پسر او اسمعیل خان داماد فتحعلی شاه بود و در مجلس استنطاق تبریز که حضرت باب رسماً در برابر طعما و ناصرالدین میرزا ولیعهد وقت رسالت خویش را اعلام کردند حضور داشته است.

مرگ محکوم شد؟" فرآشاشی جواب داد "ای میربنج بگذار داستانی را برایت بگویم. این شخص مخلوق عجیبی بود در سفیدآب لار شاه سوار شد که برای شکار برود اتفاقاً من همراهشان نرفته بودم. ناگهان دو نفر سوار را دیدم که به طرف من می آیند، شاه مرا خواسته بود فوری سوار شده به دنبالشان رفتم وقتی رسیدم شاه به من گفت: "یک نفر بابی نامه ای آورده است" و گفت: "دستور دادم که او را دستگیر کنند و الآن در اختیار کشیک چی باشی است برو و او را به فرآشخانه ببر. اول با او به ملایمت رفتار کن ولی اگر فایده نکرد به شدت رفتار کن که نام دوستانش و محل آن‌ها را بگویند تا من از شکار برگردم." من رفتم و او را دست بسته از کشیک چی باشی تحویل گرفته آوردم ولی بگذار از عقل و هوشیاری شاه برایت تعریف کنم این مرد پیاده بود و به محض این که در صحرا کاغذش را بلند کرد که بگوید نامه ای دارد شاه فهمید که او باید بابی باشد و دستور داد که فوراً دستگیرش کنند و هر نوشته ای که نزدش هست از او بگیرند. او را توقیف کردند ولی نامه اش را به هیچ کس نداده و در جیش گذاشته بود. من این قاصد را به منزل بردم و اول با ملایمت به او گفتم "همه چیز را برای من بگو، این نامه را چه کسی به تو داد؟ آن را از کجا آورده ای؟ چند وقت است که آن را همراه داری؟ دوستانت چه کسانی هستند؟" جواب داد "این نامه را حضرت بهاء الله در عگا به من دادند فرمودند که باید به تنهایی به ایران بروی و این نامه را به دست شاه ایران برسانی ولی زندگی تو در خطر خواهد بود اگر قبول می کنی تو برو و گرنه قاصد دیگری خواهم فرستاد. من قبول کردم و اکنون سه ماه از آن موقع می گذرد و من منتظر فرصتی بودم که این نامه را به دست شاه بدهم و به نظر او برسانم. خدا را شکر که امروز وظیفه ام را انجام دادم اگر سراغ بهائی ها را می گیری آن‌ها در ایران فراوان هستند و اگر نام دوستانم را

می‌پرسی من تنها هستم و همراهی ندارم." به او فشار آوردم که نام دوستانش و نام بهائی‌های ایران و مخصوصاً آن‌هایی را که در طهران بسر می‌برند به من بگوید ولی او در امتناعش پا برجا بود. برای او قسم یاد کردم که اگر اسم آنان را به من بگویی فرمان استخلاص تو را از شاه خواهم گرفت و تو را از مرگ نجات خواهم داد ولی او جواب داد که "من آرزوی مرگ را دارم تو خیال می‌کنی که مرا می‌ترسانی؟" فرستادم چوب و فلک آوردند فرآش‌ها (شش نفر در هر نوبت) او را به زیر فلک گرفتند ولی او در زیر ضربات چوب نه فریادی کرد و نه التماس. وقتی اوضاع را چنین دیدم او را از زیر فلک خارج کردم و پهلوی خودم نشانیده دوباره گفتم: "نام دوستانت را به من بگو." او به جای جواب خندید و هیچ جوابی به من نداد مثل این که آن‌همه چوب کاری در وی تأثیر نکرده بود. این خنده مرا غضبناک‌تر کرد، دستور دادم که منقل و میله داغ بیاورند.* در حالی که منقل را آماده می‌کردند به او گفتم: "بیا و راستش را بگو وگرنه دستور می‌دهم داغت کنند." در این موقع دیدم خنده‌اش بیشتر شد. دستور دادم دو باره او را به فلک ببندند آن‌قدر او را زدند که دیگر در فرآش‌ها توانائی نماند. خودم نیز خسته شده بودم بعد دستور دادم که دوستانش را باز کنند و او را به پشت چادر دیگری ببرند و به فرآش‌ها دستور دادم که با داغ کردن از او اعتراف بگیرند. سینه و پشت او را با میله‌های گداخته چندین بار داغ کردند. صدای سوختن پوست او را می‌شنیدم و بوی گوشت سوخته به مشام می‌خورد ولی هیچ کدام از این کارها تأثیری نداشت و نتوانستیم از او اعتراف بگیریم. نزدیک غروب شاه از

* داغ کردن یکی از روش‌های شکنجه در ایران آن روزها بود. میله‌های آهنی را در منقلی که پر از زغال افروخته بود قرار می‌دادند وقتی میله‌ها کاملاً داغ و سرخ می‌شد آن‌ها را بر بدن برهنه شخص می‌گذاشتند و همچنان بر روی بدن نگاه می‌داشتند تا سرد می‌شد.

شکار برگشت و مرا احضار کرد. به حضورش رفتم و تمام جریان را عرض کردم. شاه دوباره خواست که از او اعتراف بگیرم و سپس به قتلش برسانم. نزد او برگشتم و دستور دادم که دو باره داغش کنند ولی او در زیر میله گذاخته می‌خندید و به هیچ وجه عجز و التماس نمی‌کرد. من حتی راضی شدم که او به جای لوح بگوید عریضه‌ای آورده است ولی او حتی آن را هم قبول نکرد. بالأخره حوصله‌ام بسر آمده و دستور دادم که تخته‌ای بیاورند و به فرآشی که در میخ زدن مهارت داشت دستور دادم که سر او را بر روی آن تخته بگذارد و یا پتکی در دست بالای سرش بایستد. به او گفتم که: "اگر نام دوستانت را بگویی آزاد خواهی شد و گرنه دستور می‌دهم که این پتک را بر فرقت فرود آورند." او دوباره خندید و از این که به هدفش رسیده است شکرگزاری کرد. از او خواستم اقلأً نامه‌ای را که آورده است عریضه بخواند ولی او این را هم رد کرد. میله‌های داغی که گوشش را سوخته بود هیچ گونه تأثیری در او نداشت، بالأخره به فرآش اشاره کردم و او پتک را بر فرق آن جوان فرود آورد. کاسه سر او خرد شد و مغزش از بینی‌اش خارج گردید. بعد خودم به نزد شاه رفته جریان را گزارش دادم."

کاظم خان فرآش باشی از رفتار و تحمل آن مرد در شگفت بود. از این تعجب می‌کرد که می‌دید چگونه آن همه چوب و فلک‌ها در او اثری نبخشیده و به هیچ وجه زجر و آزاری به او نداده است ... آن نامه (لوح) را شاه به طهران برای حاجی ملا علی کنی و سایر آخوندها فرستاد که بخوانند و جواب بدهند ولی آن‌ها گفتند مطلبی برای جواب دادن نیست و حاجی ملا علی به مستوفی الممالک (که در آن موقع صدر اعظم بود) نوشت که به عرض شاه برساند که "اگر خدای نکرده شما شکی در باره اسلام دارید و عقیده شما به اندازه کافی محکم نیست من باید اقدامی به عمل آورم تا شبهه شما زائل شود و گرنه این گونه

نامه‌ها جواب ندارد و جواب درست همان چیزی است که شما در باره قاصد مجری داشتید. حال شما باید به سلطان عثمانی بنویسید که نسبت به او خیلی شدید رفتار کنند و راه هر گونه مرأوده او را با خارج قطع نمایند. در آن موقع سلطان عبدالعزیز زنده بود و سلطنت می‌کرد."

۲۷ ربیع الاول ۱۳۳۱ - ۲ مارس ۱۹۱۳ میلادی
در هتل دالب پاریس نگاشته شد.

دیشب من نتوانستم بخوابم. کتابی را که خانم مسیو دریفوس برایم فرستاد نخوانده بودم. امروز صبح زود باز کردم و خواندم تا به این منتخب نامه‌های سلاطین و ناصرالدین شاه رسید چون در آن سفر همراه بودم و این تفسیر را از کاظم خان فرآشاشی شنیدم نوشتم این کاظم خان بعد از یکسال و نیم دیوانه شد. در سفر کربلای شاه او را زنجیر کردند و به انواع مذلت مرد و آن سال که من به تبریز آمدم و والی آذربایجان شدم یک نفره نوه او را دیدم در آنجا گدائی می‌کرد "فاعتبروا یا اولی الابصار" محمد ولی سپهدار اعظم (۱۰).

گفته شده که رفتار علماء که حاضر به مقابله نشده و از تهمة جواب به توفیق حضرت بهاءالله سر باز زدند سبب ناخشنودی بی‌اندازه شاه گشته بود ولی وی قدرت تغییر تصمیم آن‌ها را نداشت.

شکیبائی شهدا در بوابر بلایا

جناب بدیع آن همه شکنجه و آزار را با سرور و شادی تحمل نمود به نحوی که گوئی در سراسر آن شکنجه‌ها احساس درد نمی‌کرد. این در تاریخ امر بهائی بی‌سابقه نیست. بسیار بودند شهدای دیگر که در دور بایی و بهائی بدلخواه خود جان ایثار نمودند و آشکارا در ملا عام نشان دادند که چگونه آرزومند بدست آوردن تاج شهادت در راه مولای محبوبشان بودند. آنان به

چنان استقامت و از خود گدشتگی قیام کردند که در سراسر تاریخ عالم انسانی بی نظیر بوده است. بسیاری از این نفوس بوده‌اند که در زیر شکنجه‌های دردناک قرار گرفته ولی به نظر رسیده که احساس درد نکرده‌اند. یک نمونه جالب ملامحمد رضای محمدآبادی بوده که به نام شیخ رضای یزدی هم شناخته می‌شده است.

داستان ملام رضا و زندانی شدنش در جلد اول آمده است^۶ زندانیان و دستیارانش ضربات شدید شلاق را به مدت طولانی بر پشت برهنه‌اش وارد ساختند ولی کوچک‌ترین صدای ناله از او شنیده نشد و اثری از درد در چهره‌اش نمایان نگشت. وی در پایان این ماجرا به هم‌بندان بهائی‌اش گفته بود که در جریان چوبکاری ابداً احساس درد نمی‌کرد بلکه در محضر جمال مبارک مشغول گفت و شنود بود.

ملاً رضا و بدیع تنها کسانی نبودند که این چنین صبر و شکیبایی از خود نشان دادند. تاریخ امر بهائی از این گونه داستان‌ها پر است. قدرت ایمان به قدری قوی است که به فرموده حضرت مسیح می‌تواند کوه‌ها را به حرکت در آورد. در آثار حضرت بهاء الله نیز می‌توان عبارات مشابهی یافت. این بیانات مبارکه تأیید می‌کند که انسان وقتی به ایمان فائز می‌شود می‌تواند به نسبت شدت و قوت ایمانش به انجام کارهای خطیر موفق گردد.

در این جا شایسته است با مطالعه آثار مبارکه و تاریخ امر سعی کنیم سبب اصلی بردباری فوق‌العاده‌ای که در حین شهادت از بسیاری از شهداء مشهود می‌شود را کشف کنیم. تاریخ امر مؤید این نکته است که هر زمان که یکی از مؤمنین به میدان شهادت برده شده و یا پیش از شهادت زیر شکنجه و آزار قرار گرفته می‌بایستی تصمیم می‌گرفته که می‌خواهد جاننش را در راه پروردگار ایثار کند و یا با انکار ایمان، خود را از مرگ نجات دهد.

اگر شخص در این لحظه تصمیم، نتواند از علایق دنیوی بگسلد و از خوشی‌ها و لذات آن بگذرد و یا به زندگی آسوده در کنار عزیزانش دلبسته ماند معلوم می‌شود که هنوز کاملاً به این دنیا وابسته است و در نتیجه ارتباط

* به جلد ۱ صفحات ۹۸ - ۹۶ مراجعه شود

چنین شخصی با حضرت بهاء الله قطع می‌شود. در این لحظات تهدید به مرگ است که شخص از نیروی تأیید کننده حضرت بهاء الله محروم می‌شود و چنان ترس و وحشتی سراپایش را فرا می‌گیرد که برای نجات جان، ایمانش را انکار می‌کند. این شخص با وجودی که پیش از روبرو شدن با این امتحانات سخت از مؤمنین شمرده می‌شد چون نتوانسته خود را از علائق دنیوی منقطع سازد زیر فشار امتحانات دچار تزلزل می‌شود و چون شخصی که در لب پرتگاه بلندی ایستاده است به پائین سقوط می‌کند.

قبلاً در این کتاب در باره این نکته به تفصیل بحث شده که تنها عاملی که انسان را از مظهر ظهور الهی جدا می‌کند، دل بستگی به دنیای فانی است. این مانع است که جریان قدرت خداوند را بر روح انسانی متوقف می‌سازد و جرات، استقامت و ایمان را از شخص سلب می‌نماید.

از سوی دیگر اگر شخص هنگام مواجهه با امتحانات شديده تصمیم بگیرد که نعمت پر بهای ایمانش را با این دنیای زودگذر مبادله نکند به اوج انقطاع صعود می‌کند و به بالاترین رتبه از آن می‌رسد زیرا انقطاعی بالاتر از اینار جان نمی‌توان یافت. این شخص در همان لحظه که این تصمیم را می‌گیرد به یاری انقطاع کاملی که حاصل نموده با چنان قدرتی از عالم بالا مجهز می‌شود که یک باره به یک پهلوان روحانی تبدیل می‌گردد. تأییدات حضرت بهاء الله بی‌درنگ بر او نازل می‌شود، او را احاطه می‌کند و قدرت عطا می‌نماید.

اگرچه این چنین شخصی در میان مردم بسر می‌برد ولی در حقیقت به عالم دیگر انتقال یافته است و ترس به کلی از وجودش زائل شده است. از چهره‌اش چنان سرور و قدرتی ساطع می‌شود که ناظرین او را در حین اینار جان به حیرت و شگفتی می‌افکند.

حضرت بهاء الله در بسیاری از الواح تأیید می‌فرمایند که بر نفوسی که از علائق این جهان فانی گسسته‌اند قدرت عظیمی عنایت می‌شود. به‌عنوان نمونه در یکی از الواح (۱۱) بیان می‌کنند که اگر نفسی از مؤمنین از ماسوی الله یعنی آنچه که غیر خداست منقطع شود قدرت آن خواهد یافت که بر تمام حقایق اشیاء نفوذ کند و هر چه را اراده نماید به انجام رساند. چنین شخصی جز

جمال محبوبش چیزی نخواهد دید و از هیچ کس ترسی نخواهد داشت حتی اگر تمام اهل جهان بر ضدش قیام نمایند. نفسی مانند بدیع و ملّا رضا که به قلّه انقطاع عروج کرده بودند به قدرت عظیمه از جمله شکیبائی فوق انسانی موهوب بودند. آنان به قدری منجذب جمال مبارک بودند که جدائی ظاهری نمی توانست مانع ارتباط معنوی با آن حضرت شود. به طوری که آن‌ها نه به قول و خیال بلکه به حقیقت و عمل، خود را در محضر آن جمال بی مثال می دیدند. مثلاً جناب بدیع در لحظه شهادت و یا هنگامی که ساعت‌ها در زیر شکنجه و آزار قرار داشت به درجه‌ای احساس نزدیکی به حضرت بهاء الله می کرد و بودن در حضور محبوبش را با چنان واقعیتهای احساس می نمود که عذاب‌های جسمانی وارده کوچک‌ترین اثری در او نمی کرد.

درک و فهم چنین حالتی برای کسی که به آن مرتبه از اوج ایمان واصل نشده امکان پذیر نیست. ولی هزاران زن و مردی که به میدان شهادت شتافتند و در نهایت سرور جان در راه امر الهی فداء نمودند به یقین این حالت روحانی و تقرّب به آستان حضرت بهاء الله را با چنان روشنی و راستی تجربه و احساس کرده‌اند که ایثار جان را به جای این که شکنجه و ذلّت شمارند چون مسرت و عزت یافته‌اند. به طور نمونه داستانی که حاجی محمد طاهر المیرمی (۱۲) در باره میرزا آقای حلبی ساز نقل کرده در این جا ذکر می شود. این شخص یکی از مؤمنین باوفا بود که به افتخار تشرّف به حضور حضرت بهاء الله نائل شده بود. او حلبی ساز بود و در یکی از بازارهای یزد دکانی داشت. در سال ۱۸۹۱ هفت تن از بهائیان به فرمان محمود میرزا جلال الدوله حاکم یزد به قتل رسیدند. این‌ها اوّلین شهدای سبعة یزد هستند که حضرت بهاء الله داستان شهادتشان را به روزنامه تایمز لندن ارسال فرمودند. "این هفت نفر را با زنجیر به هم بستند و در حالی که مردم به جشن و سرور پرداخته بودند از کوچه و بازار عبور دادند و در سر هر میدانی که رسیدند یکی از آن‌ها را به فجیع‌ترین وضعی به قتل رساندند. آن دسته از اجبّاء را هم که دکان یا حجره تجارتهی در

* شرح این جریان در جلد بعدی خواهد آمد.

بازار داشتند مجبور نمودند که در محل کسب و کارشان بمانند و مغازه‌هایشان را مانند دیگران به عنوان جشن و سرور آذین ببندند.

حاجی میرزا در دکانش نشسته و قلبش از غم و اندوه وارده از این وقایع حزن‌آور آکنده بود. در این لحظات حساس و پرالم چند نفر اسیران مظلومی که هنوز به شهادت نرسیده و با زنجیر به هم بسته بودند به جلوی دکانش رسیدند. میدان بعدی که قرار بود سر یکی دیگر از آن مظلومان از تن جدا شود با او فاصله زیادی نداشت و محل آن به آسانی دیده می‌شد. حاجی محمد طاهر مالگیری نقل می‌کند که حاجی میرزا همیشه در باره آن تجربه غیرعادی که در آن دقیق داشته با احبای یزد صحبت می‌کرده است. او با کمال تعجب حضرت بهاءالله را می‌بیند که از جلوی دکانش گذشته و چند صد قدمی عقب‌تر از مظلومین به سرعت راه می‌رفته تا به آن‌ها برسد. حاجی میرزا فوراً از دکان بیرون می‌رود تا جمال مبارک را دنبال کند ولی آن حضرت با اشاره دست از او می‌خواهند که به دکان خود باز گردد. حاجی میرزا از همان محل به تماشا می‌ایستد و مشاهده می‌کند که حضرت بهاءالله به صف شهداء در میدان رسیدند و در همان لحظه جلاد زنجیر را از یکی از آن‌ها برداشته و او را به قتل می‌رساند.

البته حاجی میرزا می‌دانست که حضرت بهاءالله در عگا تشریف داشتند نه در یزد ولی از سوی دیگر هم شک نداشت که کسی را که در بازار دیده بود حضرت بهاءالله بود. وی از این منظره شگفت‌انگیز چنین استنباط کرد که آن شهداء در حین شهادت تنها و بی‌کس نبودند و شهامت و شجاعت بی‌نظیرشان هم همه از خودشان نبوده بلکه حضرت بهاءالله به قدرت غالبه قوه تحمّل به آنان بخشیده بوده است. وی هم‌چنین به این درک رسید که آن نفوس مقدّسه که به اوج ایمان و ایقان رسیده بودند به حتم و یقین حضور جمال مبارک را در کنار خود احساس کرده بودند. جالب این‌جا است که خود حاجی میرزا هم چند سال بعد در یزد به رتبه شهادت نائل گردید.^۱

* برای مطالعه شرح حیات او به جلد ۲ صفحات ۳۸۴-۳۷۴ مراجعه شود.

آنچه که حاجی میرزا در بازار مشاهده کرده بود گرچه ثابت کردنی نیست ولی خیال و تصور صرف هم نبوده است. امر حضرت بهاء الله بیک فرقه بشر ساخته و الهام شده انسانی نیست. هر مکتبی که ساخته افکار انسانی است تنها در محدوده تجربه انسان قابل توجه می باشد. بر عکس امر حضرت بهاء الله از مصدر الهی صادر شده و استعدادات عظیمه و امکانات تصور نشدنی مادی و معنوی به عالم انسانی عطا نموده و مانند ادیان گذشته حقایق اسرار آمیزی ارائه کرده که از درک مغز انسانی خارج است. تاریخ امر وقایع دیگری نظیر آنچه که حاجی میرزا تجربه نموده را نشان می دهد.

به عنوان نمونه وقتی حضرت باب در قلعه ماکو زندانی بودند نگهبان قلعه مردی به نام علی خان بود که در اجرای وظایفش سخت گیری بسیار می کرد و اجازه نمی داد که هیچ یک از پیروان حضرت باب به حضورشان مشرف شود. شیخ حسن زنوزی که از پیروان صمیمی آن حضرت بود به ماکو آمد ولی علی خان اجازه ملاقات به وی نداد. نبیل اعظم داستان زیر را از قول سید حسین یزدی کتاب حضرت باب نقل نموده است:

سید حسین یزدی حکایت کرده که هفته اول و دوم اجازه تشرّف به حضور سید باب بهیچ فردی داده نشد تنها من و برادرم اجازه داشتیم که در محضر مبارک ملازم باشیم. برادرم سید حسن، هر روز با یکی از مأمورین به شهر می رفت و لوازم ضروریه را می خرید و برمی گشت. شیخ حسن زنوزی تازه برای تشرّف آمده بود ولی اجازه نداشت که به محضر مبارک مشرف شود. شب ها را چون در شهر نمی توانست بماند در مسجدی که خارج شهر بود بسر می برد. هر یک از اصحاب که برای تشرّف می آمدند چون اجازه نداشتند عریضه ای می نگاشتند و به شیخ حسن زنوزی می دادند. او هم به واسطه سید حسن عریضه ها را به حضور مبارک تقدیم می نمود جواب عرایض نیز به واسطه او به اصحاب می رسید.

روزی حضرت اعلی به برادر من سید حسن فرمودند "به شیخ حسن بگویند که هیکل مبارک علی خان را وادار خواهند نمود

که نسبت به احبّاء خوش رفتاری کند و به او خواهند فرمود که فردا صبح خودش شیخ حسن را به حضور مبارک بیاورد. من از استماع این پیغام بی‌اندازه متعجب شدم و پیش خود گفتم چطور ممکن است علی خان با این همه ستمکاری و خشونت رفتار خود را تغییر دهد و چطور می‌شود که خودش شیخ حسن را به حضور مبارک بیاورد. روز بعد هنوز آفتاب طلوع نکرده بود که صدای در بلند شد بر حسب فرمان حاکم هیچ کس اجازه نداشت قبل از طلوع آفتاب داخل قلعه شود خیلی تعجب کردم کیست که بر خلاف حکم حاکم جرأت کرده صبح به این زودی در بزند. صدای علی خان به گوشم رسید که با مأمورین مشغول مذاکره است. یک نفر از مأمورین آمد و گفت علی خان از حضور مبارک رجاء دارد که اجازه فرمایند مشرف شود. من به حضور مبارک رفتم و رجای حاکم را عرض کردم فرمودند فوراً برو او را بیاور. چون از اطاق حضرت باب بیرون رفتم و به اطاق دیگر داخل شدم دیدم علی خان در نهایت تضرع مانند غلامی زر خرید دم در ایستاده و مثل آدم‌های مبهوت می‌ماند. آن‌همه تکبیر و خودپسندی که داشت به کلی زائل شده بود. سر تا پا خضوع و فروتنی بود. چون مرا دید با نهایت ادب تحیت گفت و درخواست کرد که هرچه زودتر او را به محضر مبارک ببرم. من او را به اطاقی که حضرت باب تشریف داشتند راهنمایی کردم. علی خان خیلی مضطرب بود زانوهایش می‌لرزید هر چه می‌خواست اضطراب خود را پنهان دارد نمی‌توانست و رنگ رخسارش از سرّ ضمیر خیر می‌داد. چون به حضور مبارک رسید حضرت باب بر خاستند و نسبت به او عنایت بسیار ابراز داشتند. علی خان اول تعظیم کرد بعد خودش را به پای حضرت باب انداخت و عرض کرد تو را به جلالت رسول الله قسم می‌دهم که مرا از این حیرت و سرگردانی برهانی، آنچه دیده‌ام و تا کنون نتوانسته‌ام باور کنم قلب مرا بی‌اندازه مضطرب ساخته. امروز در

اول طلوع فجر سوار بر اسب شدم نزدیک دروازه شهر شما را دیدم کنار نهر ایستاده و به نماز مشغول هستید درست دقت کردم دیدم خود شما هستید دست‌های شما به طرف آسمان بلند بود و چشم‌ها نیز به آسمان متوجه و مشغول قنوت و تضرع بودید. من همان‌طور ایستادم تماشا کردم صبر کردم تا نماز شما تمام شود. می‌خواستم بعد از اتمام نماز به حضور شما برسم و از شما بازخواست کنم که چرا بدون اجازه من از مجلس خود بیرون آمده‌اید در ضمن مناجات و عبادت که مشغول بودید مشاهده کردم که در نهایت انقطاع از ماسوی‌الله چشم پوشیده و به خدا وحده توجه کرده‌اید. قدری نزدیک‌تر به شما شدم به هیچ‌وجه ملتفت نبودید. چون نزدیک شما رسیدم چنان خوف و ترسی سراپای مرا احاطه کرد که وصف آن‌را نتوانم. جرأت نکردم به شما چیزی بگویم ناچار برگشتم که از مأمورین حراست مؤاخذه کنم که چرا شما را گذاشته‌اند از قلعه خارج شوید. وقتی آمدم بر تعجبم افزوده گشت زیرا در قلعه را بسته دیدم. همه درها قفل بود در زدم مأمورین در را باز کردند پرسیدم گفتند هیچ‌کس بیرون نرفته حالا که آمده‌ام می‌بینم شما این‌جا هستید در مقابل من نشسته‌اید نمی‌دانم "آنچه می‌بینم به بیداری است یا ربّ یا به خواب" نزدیک است دیوانه شوم. حضرت باب فرمودند آنچه را مشاهده نمودی صحیح است و درست، چون تو نسبت به امر الهی به نظر حقارت می‌نگریستی و به اذیت و آزار من و پیروانم می‌پرداختی از حقیقت حال غافل بودی. خداوند به صرف فضل و عنایت خویش اراده فرمود حقیقت حال را در مقابل چشم تو واضح و آشکار جلوه دهد تا به عظمت این امر پی ببری و به رتبه صاحب امر و مقام عظیمش مطلع شوی، از غفلت رهائی یابی و با پیروان و اصحاب من با محبت و وداد رفتار نمائی. بیانات حضرت باب سبب اطمینان و سکون اضطراب علی خان گردید. رفتارش به کلی تغییر کرد و

عداوتش به محبت تبدیل یافت. خواست تلافی مافات کند و بر خلاف رفتار سابق جلب رضایت باب نماید به حضور مبارک عرض کرد شخص فقیر مسکینی مدت‌ها است به قصد تشرّف به حضور مبارک به این دیار آمده رجاء دارد او را اجازه فرمایند به حضور مبارک مشرف شود در مسجد بیرون بلده ماه کو منزل گرفته رجاء دارم اجازه فرمائید من خودم بروم و او را به حضور مبارک بیاورم. حضرت باب اجازه فرمودند. علی خان فوراً رفت و شیخ حسن زنوزی را با خود به حضور مبارک آورد و پس از آن پیوسته می‌کوشید که رضایت هیکل مبارک را جلب نماید. (۱۳)

مقام جناب بدیع

به داستان بدیع بر گردیم: پس از شهادت جناب بدیع قلم اعلیٰ به یاد شکنجه‌هایی که او تحمّل کرده بود ناله و زاری آغاز نمود، از خود گذشتگی و قهرمانی او را ستود و وی را به لقب "فخرالشهداء" مفتخر فرمود. جمال اقدس ابهی در تمام الواح نازله به مدت سه سال با لسان شفقت به ذکر نعوت و اوصاف بدیع و به یاد جانبازی بی‌نظیر و ایمان خلل‌ناپذیر او ناطق بود و این الواح را به "ملح الواح" موصوف فرمودند.

حضرت بهاءالله در این الواح مبارکه نه تنها مقام و منزلت بدیع را می‌ستایند بلکه در عین حال اهمّیت اعلان پیام مبارکشان را به سلطان ایران یادآور می‌شوند. آن حضرت در یکی از این الواح (۱۴) ضمن اشاره به جانبازی بدیع می‌فرمایند که یکی از بندگان خود را به دست قدرت و اقتدار خلق جدید نمودند، به میدان فدا فرستادند و به دهان اژدها سپردند تا جمیع اهل عالم یقین کنند که خداوند مقتدر و متعال بر تمام عالم ممکنات حاکم و غالب است. حضرت بهاءالله هم‌چنین بیان می‌کنند که بدیع را با لوحی به سوی سلطان اعزام نمودند و در آن امرشان را اعلان و حجّت را بر همهٔ جهانیان تمام فرمودند، ترس و اضطراب را از وجود بدیع زائل کردند و او را به زیور

قدرت و اطمینان مزین ساختند، روحش را به کلمه‌ای شعله‌ور نمودند و چون کرة آتشین برای اعلان امرشان گسیل داشتند.

در الواح مقدسه که در این سه سال از قلم اعلی نازل شده مشابه این بیانات مبارکه فراوان یافت می‌شود.

اعلان امر جمال اقدس ابهی به سلطان ایران از اهمیّت خاصی برخوردار است. این لوح مهیمن* که به دست خود سلطان تسلیم شد به یت معرفتی امر مبارک به صورت واقعی آن به اهل ایران ارسال گشته بود. مردم آن دیار آشنائی کافی با امر حضرت باب داشتند و بیشترشان مخالف و دشمن آن بودند. آنان به مدت بیش از بیست سال شاهد اعمال قهرمانی و خاطره‌انگیز گروه کوچکی از جانبازان فداکار و سرمستان باده حضرت پروردگار بودند که با اخلاص و از خود گذشتگی خود سراسر آن سرزمین را به آتش کشیدند.

پیام حضرت باب، داستان شهادت و نیروی تقلیب کننده امر آن مظلوم آفاق حال به هر گوشه از آن سرزمین رسیده و انعکاسات آن در دنیای غرب ظنین انداخته بود. ولی ایرانی‌ها تفاوتی بین ظهور حضرت بهاءالله و ظهور حضرت باب قائل نبودند. بسیاری از آنان آن دو را یکی می‌انگاشتند و به تفاوت‌های بسیاری که بین تعالیم بهائی و تعالیم بابی موجود بود توجه نداشتند.

به شهادت جمال اقدس ابهی دو یکی از الواح (۱۵) تا زمان ارسال و تسلیم این توفیق منبع به شاه ایران حقیقت امر الهی، تعالیم و اصول آئین بهائی و مقام و منزلت شارع آن ظهور آسمانی بر کسانی که سلطه و اختیار کشور را در دست داشتند آشکارا القاء نگشته بود. حضرت بهاءالله در همان لوح مبارک بیان می‌فرمایند که تا قبل از تسلیم این صحیفه خطیره به وسیله بدیع به دست شاه، حجت الهی کامل نشده و برهان قاطع امر حضرت رحمانی به صراحت تمام اعلام نگشته بود. پس از آن اعلان خطیر عذری برای کسی باقی نماند ولی چون ملت ایران به ندای الهی که در آن صحیفه آسمانی بلند گشته بود

* مطالب اصلی لوح سلطان به اجمال در جلد ۲ صفحات ۲۷۳-۲۵۵ بیان شده است.

گوش ندادند تازیانه غضب الهی به شکل بلایا و مصائبی که به قلم اعلیٰ پیش گوئی شده بود بر آنها فرود آمد.

عذاب الهی

اندکی بعد از شهادت بدیع، قهر و غضب الهی به شکل قحطی جان تعداد زیادی از نفوس را در آن مملکت گرفت. اثرات این قحطی و گرسنگی به اندازه‌ای دهشتناک بود که حاجی ملا علی اکبر شه میرزادی معروف به حاجی آخوند^{*} عریضه‌ای حضور جمال مبارک ارسال و در آن برای اهل ایران رجای بخشایش و رهایی از این عقوبت نمود. حضرت بهاء الله در لوحی خطاب به او (۱۶) تأیید می‌فرمایند که این قحطی، مجازات الهی در برابر شهادت بدیع بوده و بیان می‌کنند که آن حضرت قبل از آن در الواح نازله وقوع این بلایا و مصائب وارده را پیش گوئی نموده بودند و یادآور می‌شوند که اگر به خاطر احبای الهی نبود تمام مکت با قهر و غضب الهی به هلاکت رسیده بودند. سپس به لطف و عنایت، شفاعت حاجی آخوند را می‌پذیرند و اطمینان می‌دهند که به زودی اوضاع تغییر خواهد یافت و خداوند آن مکت را از چنگال مصیبت رهایی خواهد بخشید.

در یکی از الواح مبارک (۱۷) که قبلاً اشاره شد، حضرت بهاء الله می‌فرمایند که پس از ابلاغ امر به شاه ایران و از طریق او به عموم اهل آن سامان عذری برای احدی باقی نماند. سپس مطلب جالبی در باره اجتناب ناپذیری مجازات الهی بیان و اضافه می‌نمایند که بهائیان باید در این نکته تفکر کنند که چرا غضب الهی که به چنان سرعت همه را فرا گرفت چند صباحی به شاه ایران مهلت و امان داد.

این نکته‌ای است که بسیاری از احبای او را در باره ناصرالدین شاه دچار حیرت و شگفتی نموده است. چگونه این پادشاه که از قلم جمال مبارک به "رئیس الظالمین" نامیده شد و تزییقات شدیدی بر پیروان حضرت باب و حضرت بهاء الله وارد ساخت با وجود این همه اعمال ستمکارانه به مدت پنجاه سال

* یکی از چهار ایادی که حضرت بهاء الله در سال‌های آخر حیاتش به این سمت برگزیدند این موضوع در جلد بعدی این کتاب بیان خواهد شد.

سلطنت کرد در حالی که ناپلئون اندک زمانی پس از صدور اذنارات حضرت بهاءالله به آن امپراطور از تخت سلطنت سقوط نمود.

حضرت بهاءالله این نکته را به طرُق مختلف توضیح داده‌اند. در یکی از الواح (۱۸) به انحراف و عناد علمای ایران و حملات دائمی آنان از فراز منابر بر امر حضرت رحمان اشاره و بیان می‌فرمایند که اگر رحمت و شفقت الهی که بر جمیع ممکنات احاطه دارد نبود، دشمنان امر الهی جمیعاً به هلاکت می‌رسیدند. دو دلیل برای این عفو وجود دارد. اول بخشش پروردگار و دیگری بد رفتاری و اعمال سوء آنانی که ادعای وفاداری و ایمان می‌نمودند.

برای این که بهتر به دلیل دوم پی ببریم خوب است به ارتباط مؤمنین با حضرت بهاءالله تفکر کنیم شارع مقدس امرالله پیروانش را "احبای" الهی می‌شمارد. عاقله مردم هم مؤمنین را جمعاً و منفرداً چنان با حضرت بهاءالله مرتبط و نزدیک می‌دانند که رفتار خوب یا بعد آنان را به آن حضرت نسبت می‌دهند. بدین سبب هر عمل بدی که از یکی از مؤمنین سر می‌زند ممکن است در انظار مردم به حضرت بهاءالله نسبت داده شود. طبق بیان مبارک و قوی فردی که مستحق مجازات است به دست نفوسی که ادعای ایمان به امر جمال مبارک می‌کنند و به نام او منسوبند، مورد ظلم و ستم قرار می‌گیرد اجرای عدالت الهی متوقف می‌شود زیرا چگونه ممکن است خداوند کسی را به سبب قیام بر ضد امرش مجازات کند در حالی که بعضی از "احبای" او با وی بدر رفتاری نموده‌اند؟

حاجی میرزا حبیب الله افغان که به همراه پدر بزرگوارش میرزا آقا ملقب به نورالدین* در ۱۸۹۱ در حیفا و عکا حضور حضرت بهاءالله مشرف شده در خاطرات خود، حکایت زیر را نقل نموده است:

یکی از حاضرین در آن روز به طوری که حاجی میرزا حبیب‌الله می‌نویسد حاجی ابوالحسن شیرازی پدر میرزا محمد باقر خان

* ایشان یکی از افراد ممتاز عتله حضرت باب و تنها پسر خواهر همسر حضرت باب بود وی از پیروان با وفای حضرت بهاءالله بشمار می‌رفت و خمنتش به امر الهی مورد تقدیر آن حضرت بود در جلد بعدی این کتاب شرح حیف او به اجمال بیان خواهد شد.

دهقان بود که در هنگام سفر حضرت اعلی برای زیارت مکه معظمه با آن حضرت در یک کشتی همسفر بود. او در این روز به حضور حضرت بهاءالله عرض کرد: چطور شد که ناصرالدین شاه توانست پس از شهادت حضرت نقطه اولی سلطنت کند و خداوند او را که آنقدر باعث ضرر امر و آزار اجنباء شده بود حفظ نمود در حالیکه یزید* پس از شهید نمودن امام حسین بیش از سه سال عمر نکرد؟ حضرت بهاءالله در جواب فرمودند: به خاطر عمل خلاف بعضی از مؤمنین اولیه که قصد جان وی را کردند خداوند او را مشمول لطف خود قرار داد ولی او هم به سزای اعمال خرد خواهد رسید و شما آن را خواهید دید. (۱۹)

حضرت بهاءالله در لوح پدر جناب بدیع، حاجی عبدالمجید که قبلاً بدان اشاره شد (۲۰) به بدیع به عنوان طراز هیکل امرالله اشاره و بیان می کنند که مقام او چنان متعالی است که اقلام از ذکر آن عاجز است. سپس تأکید می فرمایند که با جانبازی بدیع ارکان ظلم مضطرب شد و چهره پیروزی پدیدار گشت و خود او نیز به مقامی در عالم بالا رسید که ذکرش مقدور نیست.

حضرت بهاءالله در همین لوح مبارک به توضیح یکی از تعالیم الهی می پردازند و بیان می کنند که هر پسری** را به خدمت پدر موظف نموده اند و این امر را در کتاب الهی مقرر فرموده اند. آن حضرت از حاجی عبدالمجید می خواهند که نه تنها پسرش را از این که در ایام حیات به خدمت او موقت نگشته بیخشد بلکه از او راضی و خشنود باشد.

حاجی عبدالمجید وقتی خیر شهادت فرزندش بدیع را شنید غرق سرافرازی و افتخار شد. وی در ۱۸۷۶ به عکا سفر نمود و به زیارت جمال مبارک فائز گردید. داستان زیر از او است.

روزی حضور جمال مبارک که مشرف بودم شرحی از تشرّف بدیع و بردن لوح مبارک به طهران و به شرف شهادت رسیدن او را می فرمودند. اشکم قسمی جاری بود که محاسنم تر شد

* یزید یکی از خلفای بنی امیه و مسئول شهادت امام حسین بود.
** این حکم در مورد دختر هم صادق است.

فرمودند ابا بدیع نفوسی که سه حصّه عمرشان گذشته خوب است یک قسمت دیگر را که به منزله روغن ریخته است نذر امامزاده نعیانند. عرض کردم آیا ممکن است همین قسم که محاسنم با اشکم تر شد به خونم نیز تر شود؟ جمال مبارک فرمودند ان شاء الله. (۲۱)

خواستۀ پدر بدیع پذیرفته شد و او هم به رتبه شهادت نائل گردید داستان وی در جلد پیشین آمده است.**

* بیاناتی که از حضرت بهاء الله ذکر شده نصّ بیانات مبارک نیست.
** جلد ۲ صفحات ۱۴۵-۱۳۸ مراجعه شود.

فصل دهم

صعود غصن اطهر

هنوز دو سال از ورود حضرت بهاء الله به سجن عکا نگذشته بود که حادثه اسفناک خطیری روی داد. این واقعه سقوط نابهنگام میرزا مهدی غصن اطهر برادر کوچکتر حضرت عبدالبهاء از بام قشله و مجروح شدن او بود که به صعود آن وجود اطهر منتهی گشت.

در سال ۱۸۴۸، زمانی که پیروان حضرت باب در زیر شکنجه و آزار قرار داشتند در طهران از حضرت بهاء الله و همسر جلیلشان آسیه خاتم "نواب" فرزند پسری دیده به جهان گشود. این نوزاد که چهار سال از حضرت عبدالبهاء جوانتر بود به نام میرزا مهدی که نام یکی از برادران جمال مبارک که نزد آن حضرت بسیار عزیز بود و یک سال پیش از آن فوت کرده بود، نامیده شد. این فرزند جلیل در سالهای بعد، از قلم اعلی به لقب غصن الله الاطهر مفتخر گردید.

میرزا مهدی بر خلاف حضرت عبدالبهاء از زندگی مجللی که خانواده جمال مبارک در طهران داشتند چیزی به یاد نداشت زیرا چهار ساله بود که پدر بزرگوارش به زندان سیاه چال افتاد و تمام اموال آن حضرت به دست دشمنان امرالله به تاراج رفت. در مدت چهار ماهی که حضرت بهاء الله در آن سیاه چال دهشتناک زندانی بودند عائله مبارکه روز و شب را در پریشانی و ترس می گذراندند و نمی دانستند که چه ممکن بود بر سر آن حضرت بیاید

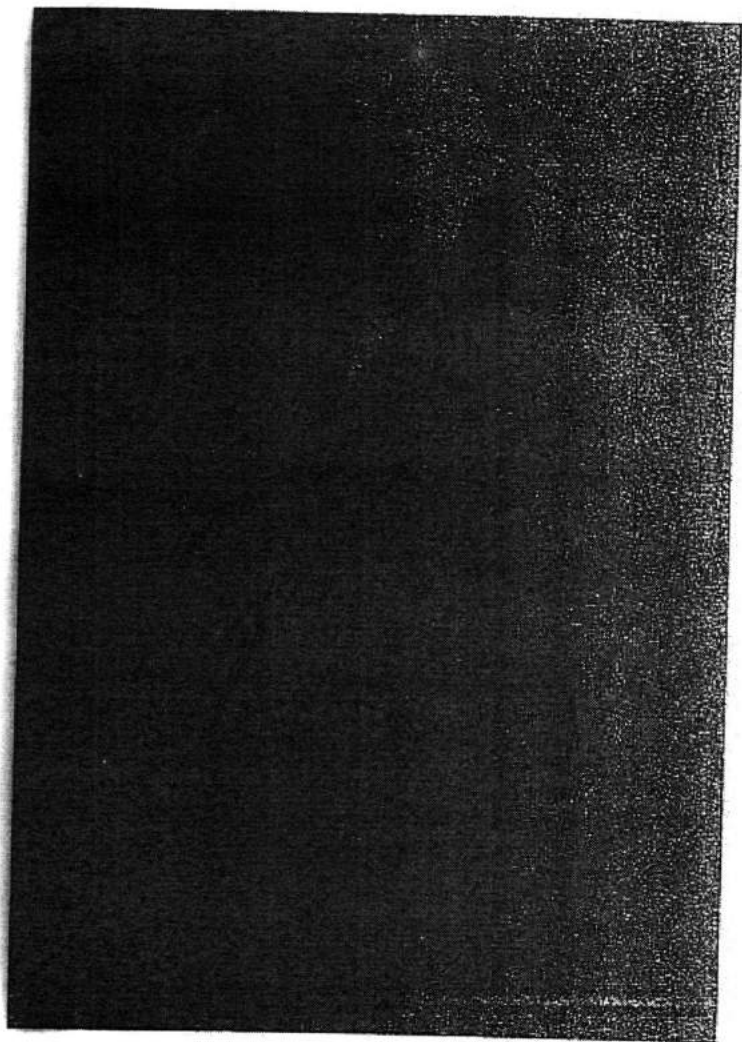
* به جلد ۱ ص ۲۴ مراجعه شود.

این طفل صغیر که طبعی حساس داشت و بیشتر اوقات در حال نگرانی و ترس بسر می‌برد تنها ملجأ و پناهش آغوش پر مهر و محبت مادر فداکارش بود ولیکن تقدیر چنان بود که این کودک خردسال از آن هم محروم گردد. وقتی سفر حضرت بهاءالله و عائله مبارکه به بغداد پیش آمد با توجه به سرمای شدید زمستان و شرایط سخت و خطرناک آن زمان که با جسم لطیف کودکی چون میرزا مهدی سازگاری نداشت قرار شد که وی به ناچار در طهران در نزد اقوام و خویشان بماند. میرزا مهدی نزدیک به هفت سال رنج کشید و طعم تلخ جدایی از پدر و مادر محبوبش را چشید گوئی خداوند متعال روح این نهال خردسال را در همین سال‌های پر ملال کودکی برای تحمّل شکنجه و درد آماده می‌کرد تا نقشی بزرگ در میدان فدا بازی کند و نوری نیستی ناپدید به امر پدر بزرگوارش بیفشاند.

میرزا مهدی در سال ۱۲۷۶ هجری (تقریباً ۱۸۶۰ میلادی) به بغداد برده شد و به عائله مبارکه ملحق گردید. این جوان با اخلاص و تقدیس که در بردباری و افتادگی بنام بود در این مدینه مبارکه با "روح الهی" ارتباط یافت و منجذب امر مبارک حضرت بهاءالله گشت. و از آن پس هر لحظه از حیات خویش را در خدمت امر پدر آسمانیش سپری نمود. میرزا مهدی در بغداد، ادرنه و عکا همراه جمال مبارک بود و در اواخر ایام زندگی به عنوان کاتب آن حضرت به خدمت اشتغال داشت و بعضی از الواح را به خط خویش کتابت نمود و برای نسل‌های بعدی به یادگار گذاشت. ده سال آخر زندگی غصن اطهر انباشته از شدایدی بود که در طی سه مرتبه تبعید پی در پی از بغداد به عکا بر حضرت بهاءالله و همراهانشان اعمال شده بود.

غصن اطهر شباهت زیادی به حضرت عبدالبهاء داشت و در زندگی کوتاه و پر حادثه‌اش همان خصائل روحانی را که ما به الامتیاز برادر نامدارش بود از خود نشان داد. احبّه نیز او را مانند حضرت عبدالبهاء دوست داشتند و احترام بسیار می‌نمودند

* باید یادآوری نمود که گرچه میرزا آقاخان کاتب حضرت بهاءالله بود ولی افراد دیگر هم بودند که گاه به گاه این خدمت را انجام می‌دادند.



میرزا مهدی، غصن اطهر
فرزند دلیند حضرت بهاء الله که مرگش نیروی عظیمی برای اتحاد
نوع بشر آزاد کرد



غصن اطهر در کنار حضرت عبدالبهاء
این عکس در ادرنه گرفته شده است

غصن اطهر در قشله عگا نزد پدر بزرگوارش می‌زیست و اغلب نزدیکی‌های غروب حضور هیکل مبارک می‌رسید و آیات نازل را کاتب می‌نمود. در ۲۲ ژوئن ۱۸۷۰ در اوایل شامگاه حضرت بهاءالله به او فرمودند که آن روز احتیاجی به رفتن به حضور مبارک برای نوشتن الواح نبود و در عوض وی می‌تواند طبق عادت معمول به پشت بام رود و به دعا و مناجات مشغول شود. رفتن به بام قشله برای استفاده از هوای آزاد در پایان روزهای گرم تابستان در بین زندانیان معمول بود. غصن اطهر نیز عادت داشت که در حال دعا و مناجات در بالای بام قدم بزند. وی در آن شامگاه بر قضا و بلا، حین تلاوت ابیات قصیده ورقائیه که یکی از مهیج‌ترین اشعار نازل از قلم اعلی در کردستان است^۴ غرق هیجان و اشتیاق شد و در حالی که با چشمان بسته و در حال تضرع و ابتهال مشی می‌نمود از پنجره‌ای که در پشت بام بود به زیر افتاد و در اثر برخورد با صندوق چوبی که در طبقه پائین قرار داشت به سختی مجروح و غرقه در خون گشت. شدت و وسعت زخم‌ها به اندازه‌ای بود که ناگزیر شدند لباس‌هایی که بر تن داشت را پاره کنند. شرح زیر خلاصه یادداشت‌های حسین آشچی آشنیز عائله مبارکه و یکی از مؤمنین باوفا است که واقعه اسفناک سقوط و درگذشت حضرت غصن اطهر را بیان می‌کند:

دیگر خضوع و خشوع و توجه و مظلومیت و بندگیشان فوق تصور عقول بشری بود و چند سالی سالشان از سرکار آقا روح مساواه فدا کوچک‌تر بودند ولی قامتشان قدری مرتفع‌تر و همیشه در حضور جمال قدم جل کبریا به تحریر نزول آیات مشغول بودند علی‌الخصوص در قشله دائماً به تحریر آیات مشغول بودند. و چون باب لقا مسدود بود همیشه در بالای بام قشله به مناجات مشغول می‌شدند یعنی قبل از غروب چون از مشغولیت و تحریر آیات فراغت می‌یافتند تشریف می‌بردند بالای قشله فوق محل اقامت که حیاط خانه و نزدیک محل طبخ

* به جلد ۱ صفحات ۴-۷۷ مراجعه شود.

بود. منفذی در وسط بود در حالت مشی و خرام و شدت عالم
 مناجات و توجه به ملکوت الهی چون به آن منفذ رسیدند روی
 مبارکشان به عالم بالا بود از وسط منفذ در حیاط خانه روی
 سنگ‌های صلب افتادند و از هیبت صدا و ناله جمیع از اطاق‌ها
 خارج گشتند و دست تحریر از قضا و تقدیرات الهی بر سر زدیم.
 در آن حین، جمال قدم جلّ کبریا نه از اوطاق بیرون تشریف
 آوردند و ملاحظه فرمودند و فرمودند که آقا چه کردی چه شد
 افتادی. معروض داشتند که من همیشه در بالای بام به قدم شمرده
 بودم و ملتفت بودم که به آن منفذ می‌رسم ولی امشب قضا و قدر
 چنین شد که از خاطر من رفت. بعد آن هیکل نازنین را وارد اطاق
 خودشان نمودیم و حالا طیب را حاضر نمودیم، شخصی بود از
 اهالی ایتالیا و هر چه مداوا نمود نتیجه حاصل نشد ... با آن حالت
 ضعف و درد و الم و ناله و مظلومیت که قوه تقریر و تحریر
 ممکن نیست که وصف نماید هر کس وارد می‌شد نهایت لطف
 و مهربانی و معذرت می‌طلبیدند و احبّاء چون به عیادتشان مشرف
 می‌شدند و می‌نشستند همیشه می‌فرمودند که من خجالت
 می‌کشم شماها نشسته و من خوابیده ببخشید. (۱)

افراد خانواده و بعضی از همراهان هیکل مبارک دور غصن اطهر حلقه زدند
 و به قدری غرق پریشانی و غم و اندوه بودند که حضرت عبداله‌ها با چشمی
 اشکبار به حضور جمال قدم مشرف شده و سر در برابر پاهای مبارک به
 سجده نهاد و رجای شفا نمود. جمال مبارک فرمودند "یا غصن الاعظم دعه
 برته" یعنی ای غصن اعظم او را به خدایش واگذار. سپس هیکل مبارک
 خود به بالین فرزند زخم‌دیده خود تشریف بردند. همه حاضرین را مرخص
 فرمودند و خود به تنهایی با ولد دل‌بندشان خلوت نمودند. اگرچه از آنچه که
 در آن ساعت پریها بین‌حیب و محبوب گذشته هیچ کس با خبر نیست و لکن
 می‌توان یقین داشت که آن فرزند نازنین که وفا و ولایش به امر پدر بزرگوار
 حد و مرزی نمی‌شناخت از عنایات و الطاف مولای محبوب غرق سرور و
 ابتهاج بوده است.

باید به خاطر داشت که ارتباط حضرت بهاء الله و افراد ثابت و وفادار عائله مبارکشان با ارتباطی که بین افراد خانواده‌های دیگر وجود دارد مشابه و یکسان نبوده است. معمولاً پدر و پسر در خانواده‌های عادی ارتباط خیلی نزدیک و خصوصی باهم دارند ولی در مورد جمال مبارک و فرزندان وفادارشان گرچه آن ارتباط نزدیک پدر و فرزندى وجود داشت ولی رفتارشان با هم نوع دیگر بود. فی الحقیقه مقام حضرت بهاء الله به عنوان مظهر ظهور الهی سمت پدری آن حضرت را کاملاً تحت الشعاع قرار می‌داد حضرت عبدالبهاء، ورقه مبارکه علیا و غضن اطهر به حضرت بهاء الله تنها به عنوان پدر نگاه نمی‌کردند بلکه آن حضرت را مولای خود می‌شمردند و چون مقام آن جمال بی‌مثال را به حقیقت شناخته بودند در تمام احیان چون کم‌ترین بندگان در آستان مبارکش رفتار می‌نمودند. حضرت عبدالبهاء همیشه با چنان خضوع و خشوع به حضور مبارک وارد می‌شد و چنان روح نیستی و فروتنی از خود ظاهر می‌ساخت که از هیچ‌یک از مؤمنین ساخته نبود. وقتی که با کمال تواضع در برابر پدر بزرگوارش سر تعظیم فرود می‌آورد، زمانی که در نهایت محویت به پای هیكل مبارک می‌افتاد، هنگامی که با رسیدن به قصر بهجی محل اقامت حضرت بهاء الله به کمال احترام از مرکوب خود پیاده می‌شد در تمام این موارد و مواقع، آن روح محویت و فنا ظاهر و هویدا بود و ارتباط بی‌نظیری را که بین حضرت بهاء الله و فرزندان‌شان وجود داشت کاملاً آشکار می‌نمود.

با توجه به این حقایق و نکات، می‌توان درک کرد که غضن اطهر با مشاهده پدر بزرگوار بر بالین خود چه حالی می‌توانست داشته باشد. تصور ابراز آن همه عشق و وفا و تقدیم شکرانه و ثنا که در آن موقعیت از لبان آن غضن شجره بقا جاری شده برای ما غیر ممکن است. همین قدر می‌دانیم که حضرت بهاء الله که حیات و ممات در دست قدرتشان بود از فرزند در حال مرگ خواستند که میل و آرزوی را برای زنده ماندن بیان نماید. آن حضرت اطمینان داده‌اند که اگر وی تقاضای شفا داشته باشد حق قدرت بهبود و سلامت به وی عنایت خواهد نمود. ولی غضن اطهر از جمال مبارک رجا کردند که جان وی را به عنوان فدیة برای گشوده شدن ابواب سجن قبول

فرمایند تا اجبائی که به امید زیارت مولایشان آمده‌اند بتوانند به زندان وارد شوند و به شرف لقاء فائز گردند. حضرت بهاء الله استدعای غصن اطهر را پذیرفتند و آن جوان نورانی در ۲۳ ژوئن ۱۸۷۰، بیست و دو ساعت پس از سقوط از بام درگذشت.

بدین ترتیب حیات حضرت غصن الله الاطهر که حضرت بهاء الله او را "المخلوق من نور البهاء" نامیده‌اند پایان پذیرفت. وجود مبارکی که در تاریک‌ترین لحظات امر توکل یافته، ایام صباوتش در گهوارهٔ بلا گذشته، در کودکی قلبش با آتش امتحان و جدائی از پدر و مادر مهربان گداخته و ایام طراوت و مسرتش در میان دیوارهای زندان سپری گشته بود حال با مرگ غم‌انگیزش جامهٔ سرخ شهادت در بر نمود و جلای زوال‌ناپذیری بر امر پدر بزرگوارش بخشید.

درگذشت غصن اطهر در میان دیوارهای زندان در میان یاران و همراهان که در فراق یکی از افراد نامی عائلهٔ مبارکه آه و ناله می‌نمودند غوغا و هیجان فراوان ببار آورد. شرح زیر خلاصه‌ای از یادداشت‌های حسین آشچی است:

شیخ محمود مذکور* حضور حضرت مولی الوری روح مسواه فدا عرض نمود که آقا من نمی‌خواهم که اهل عکا این هیکل لطیف نازنین الهی را غسل دهند. ** من می‌خواهم به دست خودم این خدمت را انجام دهم و این شرافت را حاصل نمایم. قبول فرمودند. بعد در وسط قشله چادری زده شد و در وسط چادر آن هیکل مظلوم را بر روی تخت تازه گذاردیم و شیخ محمود مشغول به غسل شد. *** و اجبای الهی مانند پروانه طائف حول آن سراج الهی به تضرع و ابتهال و ناله و حنین که وصف نتوان نمود. و حقیر مشغول به آوردن آب و امور غسل گاهی بالا گاهی پائین

* به صفحات ۸۲-۷۹ مراجعه شود.

** در کشورهای اسلامی بدن شخص فوت شده را قبل از بپچیدن در کفن می‌شویند و در هر شهری اشخاص مخصوصی هستند که کارشان شستن مردگان است.

*** شخص دیگری که در شستن جسد مطهر شرکت داشت میرزا حسن ملازدرانی پسر عموی حضرت بهاء الله بود - به ص ۲۴۳ مراجعه شود.

ملاحظه می شد که حضرت مولی الوری روحی لاجزانه الفداء در خارج چادر مشی می فرمودند در نهایت اضطراب و عجله و در وجه مبارک به قسمی آثار حزن نمودار بود که از وصف خارج است. اشک چشم از شدت تأثر خشک شده بود.

بعد از اتمام غسل و کفن، آن طیر الهی را در جوف تابوت تازه ای نهادیم. باری اهل سرادق ایهی و احبای الهی در آن حالت چه نمودند و چون به دوش گرفتند صبیحه و ناله به عنان آسمان رسید و قیامتی برپا شد و با حالت توجه و توسل به عزت و سکون در خارج قلعه عکا در نبی صالح آن وجود مقدس استقرار یافت و تسلیم شد ... بعد از رجوع از رمس مطهرشان به قشله حین ورود زلزله ای به ظهور رسید که کل آگاه شدند که از تأثرات متصاعد الی الله است. (۲)

نبیل اعظم گفته است که هنگام حدوث زلزله او و سید مهدی دهجی* و نبیل قائمی** در ناصره بودند. این زلزله تقریباً سه دقیقه طول کشید و مردم را به ترس و وحشت انداخت. آن ها وقتی خبر در گذشت غصن اطهر را شنیدند بی به علت زلزله بردند و دریافتند که وقوع آن درست هم زمان با خاک سپاری جسد مطهر وی بود.

حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه ضمن اشاره به غصن اطهر با بیان زیر سبب آن زلزله را بیان می فرمایند:

طوبی لک و لمن یتوجه الیک و یزور تربتک و یتقرّب بک الی
الله ربّ ما کان و ما یکون اشهد أنّک رجعت مظلوماً الی مقرک
طوبی لک و للذین تمسکوا بذیلک المددود ... أنّک انت ودیعة
الله و کنزه فی هذه الدّیّار سوف یظهر الله بک ما اراد أنّه لهو الحقّ
علّام الغیوب باسقرارک علی الارض تزلزلت فی نفسها شوقاً
للقائق کذلک قضی الامر و لکن الناس لا یفقهون ... انّا لو نذکر

* به جلد ۲ مراجعه شود.

** به صفحات ۶۶-۷ مراجعه شود.

اسرار صعودك ليتبينه اهل الرقود و يشعلن الوجود بنار ذكر
اسمى العزيز الودود. (۳)

والده معظمه غصن اطهر پس از درگذشت غم‌انگیز فرزند دل‌بند خود اسیر
ماتم و حرمان شدید شد و آنی از گریه و زاری فراغت نداشت ولی وقتی
جمال مبارک او را مطمئن ساختند که خداوند فرزندش را به عتران فدیه قبول
نموده تا زائرین بتوانند به لقای محبوبشان نائل شوند و تمام اهل عالم به روح
تازه مبعوث گردند آن والده شریفه اضطرابش به سکون تبدیل شد و گریه و
زاری پایان پذیرفت.

لباس‌های خون آلود حضرت غصن اطهر را در میان اشیاء متبرکه که به
دست خواهر والاگهر، حضرت ورقه مبارکه علیا جمع‌آوری گشته می‌توان
یافت که چون شاهد صامتی از این فداکاری عظیم برای نسل‌های آتیه
به یادگار مانده است.

اندکی پس از شهادت غصن اطهر بسیاری از محدودیت‌های موجود در
زندگانی از میان رفت و چندین تن از زائرین که مشتاق زیارت جمال مبارک
بودند اجازه تشرّف یافتند و در حدود چهار ماه پس از آن واقعه هائله،
حضرت بهاءالله و همراهان زندان قشله را ترک کردند و چنانچه بعداً خواهیم
دید جمال مبارک در خانه‌ای در عگا منزل گزیدند و زائرین بسیاری از ایران
آمدند و به زیارت هیکل مبارک فائز شدند.

در دسامبر سال ۱۹۳۹ حضرت شوقی ربّانی ولیّ امر دیانت بهائی با وجود
خطرات عظیمه و مشکلات شدید به همراه چند تن از یاران الهی به دست
مبارک و با کمال دقت رمسین اطهرین غصن اطهر و والده مکرمه‌اش آسیه
خانم را از دو گورستان مختلف شهر عگا خارج و در روز کریسمس در
حضور چند تن از احتباء و طیّ مراسم بسیار آندوهبار و مهیج صندوق‌های
حاوی آن اجساد مطهره را بر دوش خود به کوه کرمل حمل و آن‌ها را در
دامنه آن کوه مقدّس در جوار مرقد مبارک حضرت ورقه علیا و قرب مقام
مقدّس اعلی به خاک سپردند.*

* به ضمیمه شماره ۳ مراجعه شود.

در گذشت غصن اطهر را باید به مثابه قربانی نفس مقدّس حضرت بهاء الله و در دیف شهادت حضرت مسیح و شهادت حضرت باب تلقی نمود. حضرت ولی امر الله بیان می کنند که حضرت بهاء الله شهادت غصن اطهر را هم‌رتبه با "قربانی فرزند حضرت خلیل در سیل ربّ جلیل و جانپازی حضرت روح بر صلیب و شهادت حضرت سید الشهداء در ارض طف ... (۴) شمرده‌اند. حضرت ولی امر الله در مقام دیگر می فرمایند:

هم چنان که در ادوار سابقه یعنی در دور حضرت ابراهیم اسماعیل و در دور حضرت مسیح نفس مقدّس آن حضرت و در دور فرقان، حضرت سید الشهداء و در کور بیان، حضرت ربّ اعلی روحی لرشحات دمهم الاطهر فداء حاضر و مهتای فدا جهت تطهیر و استخلاص اهل عالم گشتند و به قربانگاه فدا شتافتند در این کور بدیع، حضرت غصن الله الاطهر به فرموده جمال قدم و اسم اعظم، جام شهادت را بنوشید تا باب لقاء بر وجه اهل بهاء مفتوح گردد و عالم و عالمیان حیاتی جدید یابند و وحدت اصلیه در جامعه بشریه تحقّق پذیرد و وحدت عالم انسانی اعلان گردد و عالم ادنی آئینه ملکوت ابهی شود. (۵)

گرچه ما هرگز به درک کامل اسرار فداء در این عالم موقّق نخواهیم شد ولیکن از مطالعه آثار مبارکه به این نکته پی می بریم که وقتی انسان چیزی را در راه خدا فدا می کند نیروی عظیمی در عالم آزاد می شود به این موضوع قبلاً در جلد دوم این کتاب اشاره شده است. حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح توضیح می دهند که دانه نباتی تا وقتی که کاملاً در زیر خاک شکافته نگردد درخت بارور بیار نمی آورد ولی وقتی همین دانه ناچیز خود را فداء می کند درخت تنومندی بیار می آورد که به شاخه و میوه و گل آراسته می شود. این حقیقت در انسانی هم که از چیزی می گذرد صادق است.

در انسان دو نیروی ضدّ هم وجود دارند که در برابر هم کار می کنند یکی قوه روحانی و دیگری نیروی حیوانی است که انسان را به عالم ماده می کشاند. مظاهر مقدّسه الهیه پیروان خود را به انقطاع یعنی به ترک دلبستگی های مادی اندرز داده‌اند تا جنبه روحانی آنان بتواند بر جنبه جسمانی

پیروز شود. هم‌چنان که در این جلد و جلد‌های پیشین^{*} بیان شده مقصد از انقطاع چشم‌پوشی از جهان و پیروی از روش درویشان و ریاضت‌کشان نیست بلکه در حقیقت تسلیم اراده شخصی به اراده الهی و ترجیح رضای خدا بر رضای خود است. بنا بر این وظیفه دشوار هر مؤمنی در این زندگی انقطاع از ماسوی‌الله یعنی گذشتن از همه چیز به‌جز پروردگار است. گسستن از علائق دنیوی اغلب کاری دشوار و دردناک است و در این‌جا است که روح فداکاری لازم می‌شود چه که انسان به قانون طبیعت به دنیای مادی و نفس خود دلبسته است. اگر شخص مؤمن از چیزی که متعلق به این جهان است بگذرد این عمل که البته با درد و رنج و محرومیت از منابع مادی همراه است سبب می‌شود که آن شخص مؤمن به نسبت گذشتی که کرده به رتبه بالاتری از روحانیت نائل گردد.

حال وقتی این شخص چیزی که نزدش خیلی عزیز است را به‌خاطر امر الهی ایثار می‌کند به شهادت حضرت بهاءالله نیروهای اسرارآمیزی آزاد می‌شود که سبب پیشرفت امرالله می‌گردد. صرف وقت برای خدمت به امر مبارک، فعالیت به قصد استقرار امر در نقطه‌ای جدید، ترک آسایش وطن و هجرت به دیار غریب و بعید، ایثار مال در سبیل پیشرفت امرالله، تحمّل شداید و تضییقات در سبیل شریعت الله، تمام این فداکاری‌ها اگر به نیت خالص و صمیمی انجام گیرد در نظر حق شایسته و محبوب است و بی‌شک پیروزی‌های بزرگ برای امرالله بیار می‌آورد. ولکن ایثار جان در راه پروردگار رحمان به مقتضای زمان و مکان، بالاترین مرتبه از فداکاری شمرده می‌شود و این مانند دانه است که در زمین شکافته می‌شود و هر آنچه دارد در اختیار خاک می‌گذارد. هزاران تن از شهداء در ایران در شرایطی قرار داشته‌اند که یا باید ایمانشان را انکار می‌کردند و یا جانشان را فدا می‌نمودند و آنان با نثار جان، نیروی عظیم روحانی در جهان آزاد کردند که سبب ترویج و تحکیم امرالله گردیده است. زیرا دو چیز است که در انتشار امر الهی و نفوذ آن در قلوب افراد انسانی عامل اساسی محسوب می‌شود، یکی افاضه قوای

^{*} برای مطالعه بیشتر در باره این موضوع مهم به جلد ۱ و ۲ مراجعه شود.

حیات بخش و جانفزای ظهور حضرت بهاءالله است که چون اشعه آفتاب در موسم بهار زندگی تازه به جهان آفرینش می‌بخشد. و دیگری خون شهادی امر که شجره امرالله را آبیاری می‌کند. حضرت ولی امرالله در یکی از تویعات منبعضان به یاران شرق پیروزی‌های بزرگ امر در عالم غرب از جمله اقبال ماری ملکه رومانی^۱ را نتیجه قوای اسرار آمیزی که در اثر ریخته شدن خون شهادی بی‌شمار ایران بوجود آمده معرفی فرموده‌اند. قسمت‌هایی از آن تویع منبع مبارک زینت بخش این اوراق می‌شود:^۲

ای برادران و خواهران روحانی قدری تفکر نمایند که در این قرن اول دور بهائی چه آثار عظمت و غلبه و هیمنه‌ای در دو قاره اروپا و امریک بلکه در تمام جهان ظاهر و پدیدار گشته و این نیست مگر از تأثیرات نافذۀ علقم جفا که چون غسل مصفی متغمسین بحر بلا در آن اقلیم پر ابتلا، سالیان دراز از دست اولوالبغضاء چشیدند.

اهراق دماء مطهره شهیدان ایران است که قلب مردم علیا حضرت ملکه را متوجه به این نهال نورسته الهی نموده و به این خطاب‌های مهیجه متتابعه عالمی را بیدار و پر انتباه ساخته.

اهراق دماء مطهره شهیدان ایران است که فارسان مضمار الهی را در قطب امریک به رفع و اتمام بنیان رفیع الشان اولین مشرق الاذکار اقطار غریبه موفق و مفتخر فرموده و جم غفیری را از اجناس و مذاهب و فرق و طبقات متباینه شیفته و آشفته آن رمز مبین و کشف امین و هیکل نازنین امر حضرت رب العالمین نموده.

اهراق دماء مطهره شهیدان ایران است که علمداران حزب مظلوم را در مغرب اقصی به مؤسسات مجلله و تأسیس اوقاف امریه و تحصیل اعتبارنامه رسمی از مصادر و مقامات عالیه و

* برای کسب اطلاع بیشتر به قرن بدیع صفحات ۷۸۵-۷۷۲ مراجعه شود.
** این قسمت از تویع مبارک در ترجمه فارسی کتاب اضافه شده است. (مترجم)

اجرای نوامیس و شعائر الهیه و وضع دستور محافل ملبیه روحانیه هدایت و موفق فرموده.

اهراق دماء مطهره شهیدان ایران است که ولوله بیت اعظم را در دوائر عصبه اسم انداخته و افکار و قلوب زبردستان را به حقوق مسلوبه و مبادی سامیه حزب مظلوم متوجه ساخته و اعضاء آن انجمن محترم را بر آن واداشته که از دو حکومت قوی شوکت، احقاق حقوق مظلومین را از خاصین مطالبه نمایند صدق الله ربنا البهیّ الأبهی "فسوف بظهر الله قوماً یذکرون ایامنا و کَلَمَا ورد علینا و یطلبون حقنا عن الذینهم ظلمونا بغیر جرم و لا ذنب مبین."

اهراق دماء مطهره شهیدان ایران است که متمسکان به عروقه الوثقای ایمان را در اقلیم آلمان به ثبوت و رسوخی مبعوث فرموده که با وجود هبوب صرصر امتحان و ریح عقیم هدایانات دشمنان که بجز در امریک به این شدت بر آفاق غریبه نوزیده این اطواد بازخه مقاومت هر افتائی نمودند و از صراط دقیق نلغزیدند بلکه بر اشتعال و شہامت و تعاون و استقامت افزودند و در اتساع نطاق امرالله و دائره نشریات امریه و استحکام مؤسسات امریه در اقلیم خویش بیش از پیش همت بگماشتند.

اهراق دماء مطهره شهیدان ایران است که به دست باسلان میدان عبودیت در دیار مصریه علم استقلال شرع بهاء را بر اعلی قلل آن اقلیم بر افراشته و به سطوت و تجردی و بسالت و شہامتی در انجمن بنی آدم مبعوث فرموده که شبه آنرا تواریخ ادوار سابقه ثبت و تدوین نموده.

اهراق دماء مطهره شهیدان ایران است که رسولان الهی را در مغرب زمین به فتح اقالیم جدیده سوق و دلالت فرموده مبارزان میدان انتقاطع به سرداری سرخیل عاشقان امه الله الفریده سرور مؤمنین و مؤمنات کتاب "بهاء الله و عصر جدید" را که یادگار آن مؤلف شهیر و نفس نفیس است و اخیراً به دوازده لغت از

لغات شرقیه و اجنبیه ترجمه و طبع گردیده بدست گرفته نعره زنان در دیارالله ساینند و بر صفوف و الوف غافلان مهاجم چون باد بادیه پیمایند و چون اسرافیل حامل نفخه حیات به مدم بنیان عتیق تعصبات وطنیه و سیاسیه و جنسیه و اقتصادیّه آن قاره پر شور و اضطراب مفتخرند و به دفع اسقام مزمنه اسیران و علیالانش مالوف.

اهراق دماء مطهّره شهیدان ایران است که یاران عزیز موطن اصلی جمال قدم را از مخالف سباع ضاریه نجات داده و بر مقاعد عزّت نشانده و بر دشمنان دیرین غالب و مسلط فرموده و سایه ملک عادل را بر آن کشور مقدّس گسترده و مفساد قویّه مزمنه را از بیخ و بن بر انداخته و این اصلاحات باهره جندیده را از خیز غیب به عرصه شهود در آورده و آثار عزّت و تباشیر مدنیّت ابدی القرار حضرت بهاءالله را در اطراف و اکناف آن صقع جلیل ظاهر و پدیدار فرموده.

اهراق دماء مطهّره شهیدان ایران است که عاقبت الامر آن اقلیم را جنّه النعیم فرماید و به فرموده مرکز میثاق بهاء حضرت عبدالهّاء "دولت وطنی جمال مبارک را در جمیع بسیط زمین محترم ترین حکومت و ایران را معمورترین بقاع عالم" نماید.

اهراق دماء مطهّره شهیدان ایران است که در این قرن نورانی و عصر گوهر افشان اعزّ ابهائی روی زمین را بهشت برین نماید و سراپرده وحدت عالم انسانی را کما نزل فی الالواح در قطب آفاق مرتفع سازد و وحدت اصلیه را جلوه دهد و صلح اعظم را تأسیس فرماید و عالم ادنی را مرآت جنّت ابهی گرداند و یوم تبدل الأرض غیر الأرض را بر عالمیان ثابت و محقّق نماید. (۶)

با وجود این، در این دور مبارک، حضرت بهاءالله پیروان خود را از داوطلب شدن برای شهادت منع کرده و بیان فرموده‌اند که یاران باید زنده بمانند و تبلیغ امر الهی نمایند. آن حضرت هم‌چنین پاداش تبلیغ امر را همانند رتبه

شهادت مقرر نموده اند.*

غصن اطهر که در حقیقت قربانی نفس مبارک جمال اقدس ابهی بود با تثار جان به عنوان فدیة برای گشوده شدن درهای زندان نیروی روحانی بی اندازه در جامعه انسانی دمید. نیروئی که به شهادت جمال مبارک در آینده زمان اتحاد افراد نوع انسان را بوجود خواهد آورد. حضرت بهاء الله در مناجاتی که در روز درگذشت غصن اطهر نازل شده به عباراتی ناطقند که به بیان حضرت ولی امر الله حیرت انگیز می باشد.

سبحانک اللهم یا الهی ترانی بین ایادی الاعداء و الابن محمرا

بدمه امام وجهک یا من بیده ملکوت الاسماء ای رب قدیت ما

اعطیتنی لحيوة العباد و اتحاد من فی البلاد. (۷)

اگر این بیانات مبارکه نازل از قلم حضرت بهاء الله در باره شهادت غصن اطهر و آثار عظیمه ای که بر آن مترتب است در میان نبود شاید هیچ یک از پیروان امر نمی توانست اهمیت و عظمت جانبازی آن فرزند دلبد را تصور کند. حضرت ولی امر الله آیات نازله فوق را در تویح معنی که خطاب به یاران شرق به مناسبت انتقال رمسین اطهرین غصن اطهر و والده مکرمه اش به مراقد شریفه شان در کوه کرمل صادر شده نقل نموده اند هیکل مبارک با نقل این بیانات عالیات این نکته را تصریح فرموده اند که:

احیای عالم و اتحاد امم که از خصائص این دور عظیم است و

اعلان وحدت عالم انسانی که اعظم و اول و مبدأ این امر اقوم

است و سرپرده آن باید من بعد در قطب امکان ... مرتفع گردد

از برکت شهادت غصن مقدس ریان جمال رحمن در عالم امکان

تحقق خواهد یافت. (۸)

بناهائی که در کوه کرمل برپا می شوند مقدر است تأسیسات اداری بین المللی امر را که حامل و وسیله استقرار نظم نجات بخش و جهان شمول حضرت بهاء الله بر روی کره زمین و در نتیجه ایجاد وحدت نوع بشر می باشد در خود جای دهد بنا بر این چه بجاست که این بناهای رفیعه در دامنه این

* به جلد ۲ ص ۱۰۲ مراجعه شود.

کوه مقدّس و بر روی قوسی قرار گیرد که در مرکزش نه تنها اجساد مطهره دختر والاگهر جمال اقدس ابهی و مادر آن ورقه مبارکه علیا بلکه رس مقدّس فرزند دلبندی که به دست آن پدر عزیز و مقتدر برای احیای بندگان و اتحاد ساکنان جهان قربانی شده آرمیده است.

حضرت ولیّ امرالله در ۱۹۳۹ ضمن توصیف شکوفائی آینده مرکز جهانی بهائی و ارتباط معنوی آن با این هیاکل سه گانه از عائله مبارکه، این کلمات مضیبه را مرقوم فرموده‌اند:

استقرار این سه مرقد مقدّس، ضریح حضرت ورقه مبارکه علیا و دو ودیعه الهیه غضن اطهر ابهی و امّ حضرت عبدالبهاء بر قوای روحانیّه آن بقعه مبارکه بیفزاید و مرکز اداری مؤسسات نظم جهانی بهائی که در الواح مقدّسه حضرت بهاءالله تنصیص و در آثار مبارکه حضرت مولی الوری تبیین گشته در آن بقعه نورا در ظلّ ظلیل مقام مقدّس اعلی و در جوار مشرق الاذکار این کرم اعظم ابهی تأسیس گردد. این نظم بدیع جهانی چون مستقر شود زلزله به ارکان عالم اندازد، سراسر ارض را فرا گیرد و جهانیان را به صراط مستقیم هدایت نماید و تأسیسات آن با اصول و موازینی که بر مؤسسات دوگانه ولایت امر الهی و بیت عدل اعظم الهی حاکم است به خدمت پردازند. در آن زمان است که نبوّات خطیره منصوصه در فقرات اخیره لوح مبارک کرمل که می فرمایند سوف تجری سفینه الله علیک و یظهر اهل البهائ الکلین ذکرهم فی کتاب الاسماء تحقّق پذیرد.

پیش بینی جلال و شکوهی که بر این مؤسسات فخمه احاطه خواهد نمود، توصیف کیفیت و روش کار این مشروعات عظیمه و پی گیری حوادث خطیره که به ارتفاع و بالأخره به استقرار این معاهد جلیله خواهد انجامید هر اندازه هم محدود، قلیل و ناقص باشد از حیطة قدرت و شایستگی این عبد خارج است. کافی

* لوح کرمل نازل از قلم حضرت بهاءالله را ممکن است منشور بنای مرکز جهانی امر شمرد. در جلد بعدی کتاب در باره این لوح مبارک مطالعه خواهد شد.

است گفته شود که در این مرحله آشفته از تاریخ جهان ارتباط این ارواح ثمینه سه گانه که بعد از هیاکل ثلاثه امر نازنین سرآمد گروه بی شمار از قهرمانان، جانبازان راه یزدان، حروفات عالیه، ایادی امرالله، ناشرین نفعات الله و خادمان تشکیلات امریه محسوب می شوند در چنان مرکز روحانی و اداری که با امکانات عظیمه موهوب است به خودی خود قوانین را آزاد خواهد نمود که ظهور جواهر مضمینه نظم بدیع الهی را که اکنون در رحم این قرن درد کشیده شکل می گیرد در سرزمینی که از نظر جغرافیائی، روحانی و اداری مرکز و قلب کرة ارض شمرده می شود تسریع خواهد نمود. (۹) (ترجمه)

قلم اعلی به مناسبت آن حادثه غم انگیز یعنی در گذشت غصن اطهر از نزول آیات پروردگار باز نایستاد. مظهر ظهور الهی در هر زمان تنها با یک مطلب سر و کار ندارد و هیچ چیز این عالم او را از بینش محیطه اش دور نمی سازد. چه که آن ذات مقدس بر خلاف انسان در اجرای اراده اش به حدودی محدود نیست. این جنبه از مظهر ظهور الهی در جلد های پیشین این کتاب مورد بررسی قرار گرفته است.* حضرت بهاء الله در همان روزی که روح پاک غصن اطهر جهان خاک را ترک کرد و به عالم افلاک شتافت لوحی به افتخار یکی از یاران قزوین نازل فرمودند. آن جمال مبین در این لوح مبارک با بیانی فصیح فرزند دلیند خود را می ستایند و او را مورد برکات و عنایات فراوان قرار می دهند این است قسمتی از آن لوح مبارک نور:

هذا حين فيه يغسلون الابن امام الوجه بعد الذی فدیناه فی السجین
 الاعظم بذلك ارتفع نجیب البکاء من اهل سراقق الابهی و نوح
 الذین حبسوا مع الغلام فی سبیل الله مالک یوم المیعاد فی مثل
 هذه الحالة ما منع القلم عن ذکر ربه مالک الامم یدع الناس الی
 الله العزیز الوهاب هذا یوم فيه استشهد من خلق من نور البهاء اذ
 كان مسجوناً بایدی الاعداء علیک یا غصن الله ذکر الله و ثنائه [و]

* به جلد ۱ صفحات ۲-۲۸۱ و جلد ۲ صفحات ۷-۴۳۶ مراجعه شود.

ثناء] من فی جبروت البقاء و ثناء من فی ملکوت الاسماء طویبی
 لک بما وفیت میثاق الله و عهده الی ان فدیته نفسک امام
 وجه ربک العزیز المختار انت المظلوم و جمال القیوم قد
 حملت فی اول ایامک فی سبیل الله ما ناحت به الاشیاء و
 ترزلت الارکان طویبی لمن بذكرک و یتقرب بک الی الله فالق
 الاصباح. (۱۰)

لوح پسر عم

این لوح مبارک در قلعه عکا به افتخار میرزا حسن مازندرانی پسر عموی
 حضرت بهاء الله نازل شده است. در صفحات پیشین بیان شد که میرزا حسن
 توانسته بود به قلعه وارد شود و مدتی در آنجا بماند. وی در واقعه مؤلمه
 درگذشت غصن اطهر در قلعه حاضر بود و کسی بود که در شستن جسد
 مطهر آن جوان فدائی به شیخ محمود کمک کرد. این لوح در زمانی
 که حضرت بهاء الله او را مأمور به بازگشت به وطن فرمودند صادر شده
 است. حضرت بهاء الله در ایام اولیه رسالت حضرت باب، پدر او یعنی ملّا
 زین العابدین را که عموی آن حضرت بوده به امر بدیع هدایت کرده بودند و
 خود میرزا حسن پسر عمو نیز در نزد جمال مبارک بسیار عزیز و محبوب و
 در امر الهی مخلص و وفادار بود و زندگی خویش را وقت خدمت به آن
 حضرت نموده بود.

حضرت بهاء الله در ابتدای این لوح مبارک به میرزا حسن تأکید می کنند که
 به آستان الهی شکر کند که نخستین فرد از خویشان آن حضرت بوده که در
 ارض اقدس به حضور مبارک مشرف و به لقای مولایش فائز گردیده است. و
 نیز از او می خواهند که این فضل اعظم را که مانع گسسته شدن پیوند
 خانوادگی گشته غنیمت شمارد. آن جمال مبین ضمناً یادآور می شوند که
 موهبت نگه داشتن این حلقه خانوادگی به اندازه ای پر بها است که هیچ چیز
 در این دنیا با آن برابری نتواند نمود.

همچنان که در جلدهای پیشین این کتاب^{*} بیان شد چند تن از خویشان حضرت بهاءالله از جمله عموها و پسر عموها و نیز بعضی از خواهران و برادران به شاسانی مقام آن حضرت نائل شدند و در زمره پیروان وفادارشان درآمدند. این متسویان باوفا در نظر جمال مبارک از دیگران ممتاز بودند چه که نسبت جسمانی خویش را با حلقه معنوی ایمان محکمتر ساخته بودند. از آنجائی که رسالت اساسی مظهر ظهور الهی زنده کردن ارواح مردمان است آنان که از روح ایمان محروم میمانند در نظر او چون مردگان محسوب می شوند. در آثار مبارکه بهائی و نیز در کتب مقدسه ادیان دیگر کلمه "مرده" معمولاً به کسانی که از ایمان و حیات روحانی بی بهره اند اطلاق می شود. در پرتو این حقیقت معلوم می شود که آن عده از خویشان جمال مبارک که به نوه ایمان منور نگشتند برآستی نسبت خویش را با آن حضرت گسستند.

حضرت بهاءالله در این لوح مبارک از میرزا حسن می خواهند که به ذکر دوست ذاکر باشد و در میان خلق به شائی رفتار کند که راتحه خوش محبوب عالم را از او استنشاق کند و اعمالی را که در نزد حق محبوب است از او مشاهده نمایند، و یپاکی رفتار و برتری کردارش گواهی دهند. او را نصیحت می فرمایند که خویش را از دنیا و امورات زردگذر آن بگسلد و در عوض خود را به زیور اسم اعظم آن وجود اقدس اکرم که زوال ناپذیر و پاینده است بیاراید.

بقیه لوح مبارک حاوی وصایای مشفقانه به نفوس دیگر است. در ابتداء پیام مفصلی به شخصی که به نظر می رسد میرزا رضا قلی برادر ناتنی جمال مبارک باشد خطاب شده است. حضرت بهاءالله نام او را ذکر نمی کنند ولی از لحن و متن بیان مبارک می توان استنباط کرد که مخاطب میرزا رضا قلی است. در جلد قبلی این کتاب^{**} شرح مختصری در باره این برادر ذکر شده است. اگر چه همسر او مریم^{***} دختر عمه جمال مبارک از پیروان وفادار بود

* به جلد ۱ ص ۱۹ و صفحات ۶-۲۱ و ۶۰-۶۱ و ۷-۱۳۶ و جلد ۲ یانداشت زیر ص ۲۱۸ مراجعه شود.

** به جلد ۱ ص ۲۱ مراجعه شود.

*** به جلد ۱ صفحات ۲۲-۲۱ مراجعه شود.

ولی خود میرزا رضا قلی به آن اندازه تحت تأثیر روح امر قرار نگرفته بود که در زمره پیروان آن درآید. وی خود را از جمال مبارک دور نمود و به طوری که متن این لوح مبارک نشان می‌دهد یک وقتی هم از آن حضرت تقاضا کرده بود که از نوشتن به او خودداری کنند. باید دانست که حضرت بهاءالله هر از چندی ارتباط با این برادر را حفظ نموده و به او نصیحت می‌فرمودند که چشم بصیرت باز کند تا شاید جمال آن مولای مهربان را ببیند و به امرش اقبال نماید. در این لوح مبارک، حضرت بهاءالله غم و اندوه عمیق‌شان از دور ماندن این برادر از امر الهی را ابراز و با شفقت و مهربانی او را به تلافی مافات دعوت می‌فرمایند.

میرزا رضا قلی در طهران خیلی مورد احترام بود. داستان زیر که از حاجی میرزا حیدر علی است تا اندازه‌ای رفتار و برخورد او را نسبت به جمال مبارک نشان می‌دهد. این داستان به میرزا حسین خان مشیرالدوله* اشاره می‌کند که به مدت ده سال نماینده سیاسی دولت ایران در دربار ترکیه بود و در سال ۱۸۷۱ به طهران خواسته شد و به سمت نخست وزیری منصوب گشت:

بعد که به طهران رفت (مشیرالدوله) به وزراء و بزرگان و اعیان دیدن می‌نمودند. مرحوم میرور حاجی میرزا رضا قلی بنده و خادم و برادر پدری جمال قدم جلّ جلاله وارد شد و حضرتش را معرفی نمودند که برادر حضرت بهاءالله و او از تقیّد و خوف فرمود من پدر دارم چرا به پدرم مرا نمی‌شناسانید حضرت مشیرالدوله بر آشفت و توییح فرمود که زهی مفاخرت و عزّت و سعادت است که برادر حضرت بهاءالله باشید بسیار بسیار شرف و فخر ایران و ایرانیان است که حضرت بهاءالله ایرانی است. هر شاهزاده و وزیر و امیری که هر وقت از ایران به علیّه رفت از جهت عدیده سبب ذلّت و حقارت دولت و ملت ایران شد ... و حضرت بهاءالله با این که سرگونی دولت بودند به متانت و سکینه

* به جلد ۲ مراجعه شود.

و طمانینه و وقار و صلابت و عظمتی حرکت فرمودند که ایران و ایرانیان را زنده فرمودند. (۱۱)

میرزا حسین خان مشیرالدوله* در سال‌های پیشین، سفیر ایران در ترکیه بود و با کمال جدیت بر ضد حضرت بهاء الله فعالیت می‌نمود ولی در سال‌های بعد روش خود را تغییر داد. اظهار این بیانات ستایش آمیز در حق حضرت بهاء الله به وسیله چنین شخصی نشان می‌دهد که هیچ چیز چون اعمال پاک و رفتار شایسته در جلب اطمینان نفوس به حقیقت امر مبارک نافذ و مؤثر نبوده و نیست. در آثار مقدسه حضرت بهاء الله بیانات بسیاری در این باره موجود است از جمله در اشراقات می‌فرمایند:

جنود منصوره در این ظهور اعمال و اخلاق پسندیده است و قائد و سردار این جنود تقوی الله بوده اوست دارای کل و حاکم بر کل. (۱۲)

در لوح دیگر می‌فرمایند:

انسان به مثابه شجر است اگر به اثمار مزین گشت لایق مدح و ثنا بوده و هست و الا شجر بی ثمر قابل ناز است اثمار سدره انسانی بسیار لطیف و پسندیده و محبوب اخلاق مرضیه و اعمال حسنه و کلمه طیبه از اثمار این شجره محسوب. ربیع اشجار ظاهره در هر سته ظاهر و مشهود و لکن ربیع اشجار انسانیه ایام ظهور حق جل جلاله بوده اگر در این ربیع الهی سدرهای وجود به اثمار مذکوره مزین شوند البتّه انوار آفتاب عدل من علی الارض را احاطه نماید و کل خود را فارغ و مستریح در ظل حضرت مقصود مشاهده کنند. (۱۳)

و نیز در لوح دنیا این بیانات عالیات نازل گشته است:

این مظلوم حزب الله را از فساد و نزاع منع فرمود و به اعمال طیبه و اخلاق مرضیه روحانیّه دعوت نمود. امروز جنودی که ناصر

* برای کسب اطلاع بیشتر در بقره او و تغییری که در روش او نسبت به حضرت بهاء الله پیش آمد به جلد ۲ صفحات ۲۲-۲۱۹ مراجعه شود.

امرند اعمال و اخلاق است طویلی لمن تمسک بهما و ویل
للمعرضین. (۱۴)

فصل یازدهم

مظلوم عالم

درهای زندان گشوده شد

حدود چهار ماه پس از درگذشت غصن اطهر، درهای زندان عگا، هم‌چنان که آن فدائی راه یزدان خواسته بود گشوده شد. جمال اقدس ابهی، عائله مبارکه و همراهان پس از دو سال و دو ماه و پنج روز مسجوتیت در قلعه آن‌را ترک نمودند. این انتقال در پائیز ۱۸۷۰ زمانی که قشله عسکرته برای اسکان سربازان ترک لازم شده بود انجام گرفت. حضرت بهاءالله و عائله مبارکه را به خانه‌ای در عگا منتقل ساختند، بعضی از اصحاب را در خانه‌های دیگر مسکن دادند و بقیه را در کاروانسرای به نام خان عوامید جای دادند.

حضرت بهاءالله هر چند ماه یک‌بار به منازل مختلف انتقال یافتند. ابتداء به خانه مالک نقل مکان نمودند و بعد به خانه منصور خوام که در نزدیکی آن بود تشریف بردند و از آن‌جا هم بعداً به بیت رابعه منتقل شدند. و سرانجام به بیت عودی خمار انتقال یافتند. این خانه به بیت عبود چسبیده بود. بعدها دیوار فاصل بین این دو خانه برداشته شد و به صورت بنای واحد در آمد که به نام بیت عبود شناخته می‌شد. قسمت شرقی آن بیت خمار و قسمت غربی رو به دریا، بیت عبود بود. عودی خمار و عبود هر دو مسیحی بودند و فامیل نزدیک بودند. بیت خمار برای رفع احتیاجات حضرت بهاءالله و عائله مبارکه کافی نبود. جمال مبارک اطاق کوچکی در طبقه بالای قسمت شرقی ساختمان داشتند. و اطاق دیگر طبقه بالا در اختیار دیگران بود و زمانی سیزده نفر از زن و مرد ناچار بودند به ردیف در آن اطاق بخوابند. و این

داستان معروف را همه شنیده‌اند که یک شب شخصی که در بالای طاقچه استراحت می‌کرد در حال خواب بر روی دیگران افتاد.

و اما خان عوامید کاروانسرائی بود که برای سکونت به هیچ‌وجه مناسب نبود. اغلب همراهان جمال مبارک به این مکان منتقل شدند و اطاق‌های جناح‌های غربی و جنوبی طبقه بالای آن را اشغال کردند. حضرت عبدالبهاء یک اطاق برای خود داشتند و تا مدت‌ها از مهمانان‌شان در آن پذیرائی می‌نمودند. و زائرینی را که از ایران می‌آمدند ابتداء در این اطاق می‌پذیرفتند. حضرت عبدالبها مراقب بودند که زائرین آمادگی تشرّف به حضور جمال مبارک را داشته باشند. این زائرین با مشاهده سچیّه ادب و خصلت محروّت حضرت عبدالبهاء درس‌های ارزنده‌ای از خضوع و خشوع که شایسته محضر حضرت بهاء الله بود یاد می‌گرفتند. حضرت عبدالبهاء حتی از نظر هیئت ظاهری زائرین هم آن‌ها را کمک می‌کردند مثلاً پوشیدن لباس مناسب و تمیز را برای تشرّف به حضور هیکل مبارک سفارش می‌نمودند.

اطاق‌های خان عوامید مرطوب و کثیف بود. حضرت عبدالبها با وجوه حاصله از فروش هدیه‌ای که در بغداد حضور مبارکشان تقدیم شده بود به تعمیر اطاق‌های همراهان جمال مبارک پرداختند و ترمیم اطاق خود را موکول به بعد فرمودند. ولی چون پول تمام شد اطاقشان در همان شرایط ناگوار باقی ماند. نه تنها دیوارهای این اطاق مرطوب بود بلکه سقفش چکه می‌کرد و کفش هم از خاک پوشیده بود. حضرت عبدالبهاء در آن اطاق بر روی قطعه حصیری می‌نشستند و بر روی آن هم می‌خوابیدند. رواندازشان تنها یک پوستین بود. اطاق پر از کک بود و هنگامی که حضرت عبدالبها زیر پوستین می‌خوابیدند کک‌ها هجوم می‌کردند و نیش می‌زدند. حضرت عبدالبها روشی برای دفع این حشرات بکار می‌بردند و آن این بود که شب‌ها چندین بار پوستین را پشت و رو می‌کردند و بدین ترتیب قدری به خواب می‌رفتند تا وقتی که کک‌ها دوباره به زیر پوستین راه می‌یافتند و ایشان می‌بایستی بار دیگر آن‌را بر می‌گرداندند. و هر شب این کار را هشت تا ده مرتبه تکرار می‌نمودند.

اصحاب حضرت بهاء الله در خان عوامید به همان سختی و سادگی که در زندان داشتند می‌زیستند. خوراکی کمیاب بود و جیره غذایی کفایت نمی‌کرد. ولیکن ایام را به سرور و شادمانی می‌گذراندند. بزرگ‌ترین آرزوی آنان این بود که به حضور مولای محبوبشان احضار شوند و تمسک و تعلقشان به جمال مبارک سرچشمه نیرو و حیاتشان بود. و به آن‌ها قدرت می‌داد که با وجود تمام سختی‌هایی که در آن محیط ناسازگار بر وجودشان احاطه داشت در منتهای سرور و شادمانی بمانند. به مرور زمان اوضاع تغییر کرد و اصحاب جمال مبارک توانستند منازلی برای خود در شهر پیدا کنند و به کار و کسب ساده‌ای مشغول گردند. از آن پس خوان عوامید به صورت نخستین مسافرخانه زائرین در ارض اقدس در آمد. بعضی از اصحاب برای خدمت زائرینی که ماه‌ها و بعضی اوقات سال‌ها در آنجا می‌زیستند در آن محل باقی ماندند. در میان نفوس که به مدت طولانی در خان عوامید زندگی نمودند می‌توان زین المقرین و مشکین قلم را که در جلد اول کتاب مورد اشاره قرار گرفتند نام برد.

لوح رؤیا

لوح رؤیا که به زبان عربی و مشابه لوح حوریه* است در ۱۸۷۳ در بیت عودی خمار در شب سالگرد میلاد حضرت ربّ اعلی که در آن سال با اول مارس مصادف شده بود نازل گردیده است.** حضرت بهاء الله این لوح مبارک را برای یکی از احباب نازل فرمودند که رشحی از عوالم روحانی را در این جهان ظلمانی به وی نشان دهند. آن حضرت می‌فرمایند که اگر اراده کنند می‌توانند از ذره انوار شمس و از قطره امواج بحر ظاهر نمایند. این لوح مبارک که به اشارات لطیفه‌اش ممتاز و مشخص است رؤیای روحانی زیبایی را به سبک بدیعی تصویر می‌کند و زیارتش قلب را وسعت می‌دهد و عقل را به حیرت و شگفتی می‌افکند.

* به جلد ۱ ص ۱۳۹ مراجعه شود.

** میلاد حضرت باب و حضرت بهاء الله در ممالک شرق به حساب قمری گرفته می‌شود.

حضرت بهاء الله در این صحیفه نورا منظره رؤیائی ظاهر شدن حوریه بهشتی را که درک حقیقت کامل آن از حیطة توانائی انسان فناپذیر خارج است در برابر خود تصویر می کنند. بعضی اوقات "حوریه" به لسان رمز و اشاره به تجسم "روح اعظم" اطلاق شده که بر وجود مقدس حضرت بهاء الله نازل گشته است. نزول روح القدس بر انبیای سابقه در ادوار سابقه به زبان تمثیل و اشاره با عبارات سدره موقده، آتش مقدس، حمامه الهیه و جبرئیل امین تعبیر و توصیف گردیده است.

حضرت بهاء الله در لوح رؤیا صحنه ظاهر شدن حوریه بهشتی را که لباسی سفید در بر داشته و نور الهی از سیمایش تابان بوده تصویر می نمایند و بیان می فرمایند. که در حالی که بر عرش عظمت جالس بودند حوریه بهشتی وارد شده و با حذب و شوق وصف ناپذیر دور هیکل مبارک به طواف پرداخته و در حالی که مت لقای هیکل اقدس ابهی بوده از عظمت و جلال آن جمال بی مثال از خود بی خود شده چون به خود می آید در حال حیرت و شیفتگی اظهار اشتیاق به فنا شدن در راه محبوبش می کند. و با ملاحظه اسارت آن مظلوم جهان در دست کافران رجا می کند که آن حضرت عکا را به اهل آن واگذارند و قصد معالک اختری "المقامات الکی ما وقعت علیها عیون اهل الاسماء" فرمایند. نوزده سال بعد با صعود جمال اقدس ابهی مفهوم این کلمات علیا به تحقق پیوست. از آن جایی که لوح مبارک رؤیا به انگلیسی ترجمه نشده توصیف زیبایی کلام و توضیح رموز و اسرار آن امکان پذیر نیست چه که عبارات عالیات نازله در آن همان اندازه که دلپذیر و حیرت انگیز است مرموز و پیچیده نیز می باشد.

اندکی پس از انتقال حضرت بهاء الله به بیت عودی خمّار فتنه بزرگی که به تدریج در میان اصحاب در حال رشد بود یک باره به صورت مصیبت عظیمی شعله ور شد که حضرت بهاء الله، حضرت عبدالهه و سایر اصحاب را فرا گرفت. این واقعه اسفناک قتل سید محمد اصفهانی "آقا جان کج کلاه" و میرزا رضا قلی تفریشی که همه از پیروان میرزا یحیی شمرده می شدند به دست

* به ص ۶۵ این جلد و نیز جلد ۱ و ۲ مراجعه شود.

** به ص ۶۵ این جلد و نیز جلد ۲ صفحات ۲۴۱ و ۲۲۱ مراجعه شود.

هفت نفر از مؤمنین بود. این عمل ناپسند که مخالف تمام اصول و تعالیم حضرت بهاءالله بود سبب حزن فوق العاده آن حضرت شد و نام نیک امر را تا مدتی لکه دار ساخت.

باید به یاد آورد که اندکی پس از ورود به سجن، سید محمد و آقا جان را به منزلی که مشرف به دروازه بحری شهر بود انتقال دادند تا بتوانند ورود اجبائی را که میخواستند داخل شهر شوند ببینند و به مأمورین گزارش نمایند. و با این ترتیب بسیاری از زائرین از شهر اخراج گشته بودند. سید محمد، نام قلدوس افندی را برای خود اختیار کرده بود و آقا جان هم خود را به نام سیف الحق یعنی لقبی که میرزا یحیی به او داده بود معرفی می نمود. این دو هر اندازه که در قوه داشتند در بدنام کردن حضرت بهاءالله می کوشیدند. یکی از یاران آن ها هم میرزا رضا قلی نامبرده بود که آزادانه با اصحاب جمال مبارک معاشرت می نمود ولی رفتارش مخالف با تعالیم امر بود و همراه بعضی از مسیحیان شهر، اعمال شرم آوری انجام داده بود. میرزا رضا قلی که با اعمال و رفتار ناپسندش سبب ذلت و خواری امر در انظار مردم شده بود سرانجام از جامعه امر طرد شد.

میرزا رضا قلی که به ذلت و خذلان از امر طرد شده بود و خواهرش بدری جان* همسر جدا شده میرزا یحیی با سید محمد و آقا جان همدست شدند و به قصد بی اعتبار ساختن جمال مبارک در انظار مردم که تازه نسبت به مهاجرین حالت نرمش آغاز کرده بودند به انتشار تهمت و افترا پرداختند. در نتیجه این تهمت ها و دروغ پردازی ها، افکار مردم نسبت به حضرت بهاءالله و اصحاب با وفایشان مسموم شد و آتش فتنه و آشوب که این چهار نفر در قلوب مردم عگا روشن کرده بودند یکباره جامعه اسم اعظم را فرا گرفت و مردم آشکارا دشمنی و شرارت بر ضد اجبائ را آغاز کردند. در این وقت بود که حضرت بهاءالله تصمیم گرفتند در بیت مبارک را به روی دوست و دشمن هر دو ببندند و هیچ کس اجازه تشریف نداشت. حضرت عبدالبهاء نیز در این

* بدری جان در دوران اندرته میرزا یحیی را ترک کرده و به خانه آقای کلیم برادر با وفای جمال مبارک پناه برده بود و بعد هم او و برادرش به همراه اصحاب به عکا رفته بودند.

هنگام خان عوامید را ترک کردند و در بیت عودی حَمَار نزدیک پدر بزرگوار منزل گزیدند. گوشه گیری جمال اقدس ابهی در آن بیت مبارک که خاطره انزوای آن حضرت را در بیت رضا بیک در ادرنه به باد می آورد آن مولای محبوب را از همه کس جدا کرد و قلوب یاران را غرق حسرت و اندوه نمود.

لوح قد احترق المخلصون

مقارن پایان سال ۱۸۷۱ جمال مبارک عریضه‌ای از یکی از یاران با وفای ایران یعنی حاجی سید علی اکبر دهجی برادرزاده سید مهدی دهجی اسم الله^۲ دریافت کردند. حضرت بهاء الله در جواب این عریضه، لوح قد احترق المخلصون را که به انگلیسی ترجمه شده و در نزد یاران غرب به لوح احتراق معروفست نازل فرمودند. در جلد پیشین به حاجی سید علی اکبر مخاطب این لوح مبارک اشاره شد و شرح حیات و خدماتش به امرالله به اجمال بیان گردید.^۳ این نفس نفیس به اندازه‌ای در نزد حضرت بهاء الله عزیز و محبوب بود که وقتی صعود کرد آن حضرت عمویش را به یاد او به نام علی اکبر تسبیح فرمودند.

لوح قد احترق المخلصون یکی از الواح ممتازة حضرت بهاء الله و دارای قدرت عظیمه است و یاران الهی هنگام مواجهه با مصائب و مشکلات آن را تلاوت می کنند. حضرت بهاء الله در باره آن می فرمایند:

لو یقرؤه العباد طرأ و یتفکرون فیہ لیضرم فی کل عرق من عروقهم ناراً
یشتعل منها العالمین. (۱)

لوح احتراق به لسان عربی نازل شده و آیات آن با سجع و قافیه همراه است و وقتی به لسان اصلی و لحن زیبا تلاوت شود روح را به اهتزاز می آورد. این لوح میهن مبارک در زمانی نازل شده که وجود حضرت بهاء الله را دشمنی، بی وفائی و اعمال شرم آور تنی چند که زمانی ادعای خدمت به امر مبارک را می نمودند احاطه کرده بود. جمال اقدس ابهی در این لوح مبارک غرأ،

* به جلد ۲ صفحات ۹-۱۲، ۳۱۲-۲۸۹ و ۳۰۸ مراجعه شود.

** به جلد ۲ صفحات ۲-۲۹۱ مراجعه شود.

احساسات قلبی خود را باز می کنند و در باره ابتلائات خویش به تفصیل سخن می گویند. به راستی هیچ چیز به اندازه خیانت و بی وفائی از داخل جامعه قلب مظهر الهی را با غم و اندوه آزرده نمی سازد. مسجوتیت و تزییفات دیگر از ناحیه دشمنان خارج هیچ یک نمی تواند سبب ضرر امرالله شود. آنچه که به امر ضرر می رساند اعمال کسانی است که به نام آن حضرت منسوبند ولی مخالف رضای او رفتار می کنند. این نفوس معدوده از ناقضین عهد حضرت باب که به میرزا یحیی پیوستند و از داخل بر ضد جمال مبارک برخاستند چنان آشوب و خرابکاری در جامعه اهل بهاء و ساکنین مدینه عکا برپا نمودند که قلم حضرت بهاء الله در این لوح مبارک به نحوی که در سایر آثار مقدسه شان سابقه و نظیر نداشت به ناله و زاری مألوف گشت.

وقتی که این لوح از قلم جمال مبارک نازل شد پیروان امر به شدت مصائب وارده بر آن حضرت از دست نفوس شریر و بدکار آگاه گشتند. آن جمال مبین مخاطب لوح، حاجی سید علی اکبر را با این کلمات عالیات خطاب می کنند:

ان یا علی قبل اکبر ان اشکر الله بهذا اللوح الّذی تجد منه رائحة
مظلومیّتی و ما انا فیہ فی سبیل الله معبود العالمین. (۲)

حضرت بهاء الله در لوحی خطاب به سید مهدی دهجی می فرمایند که لوح احتراق را برای برادرزاده وی نازل فرموده اند که شاید در او احساس سرور ایجاد کند و در قلبش آتش محبت الله را شعله ور نماید.

حضرت بهاء الله برای این که فهم ناقص و محدود انسان بتواند در مصائب محیطه بر آن مظهر الهی تفکر و تمعن کند و در عین حال ذره ای از عظمت و جلال آن جمال بی مثال را مشاهده نماید این لوح مبارک را به سبک خاصی نازل فرموده اند. به نظر می رسد که گوئی هیکل بشری آن وجود مبارک است که جدا از مقام مظهریت، مصائب خود را بر می شمارد و در باره مظالمی که دشمنانش مرتکب شده اند به تفصیل سخن می راند. بعد ندای الهی می رسد و جواب حضرت بهاء الله آغاز می شود. ولکن حقیقت این است که ذات وجود مبارک حضرت بهاء الله یعنی مظهر ظهور کلی الهی را نمی توان از هیکل بشری آن حضرت جدا کرد. هیکل عنصری و حقیقت الهی آن وجود ربّانی

چنان با یکدیگر آمیخته‌اند که در هیچ حال و زمانی نمی‌توان آن‌ها را هیکل اقدس ابهی را چون انسان عادی، از آن روح اعظم الهی که همواره الهام بخش حضرتش بوده عاری دانست. فی‌الحقیقه نمی‌توان تصور نمود که مظهر ظهور الهی ممکن است زمانی مقام مظهریت خود را ترک کند و کاملاً به صورت انسان معمولی در آید. اگرچه آن وجود مقدس در بسیاری از اوقات عظمت و جلال خود را پنهان می‌کند و به ظاهر مانند یک انسان عادی به نظر می‌رسد ولی همیشه و در تمام شرایط و احوال مظهر ظهور الهی بوده و خواهد بود. برای درک بیشتر این حقیقت خوب است دو طبیعت متضاد انسان را به خاطر آوریم. انسان گرچه در وجودش طبیعت حیوانی و فطرت الهی باهم آمیخته است ولی در همه حال انسان است و در هیچ زمانی نمی‌توان او را به صورت حیوان واقعی که از روح انسانی بی‌بهره و یا به‌طور موقت از خصایص انسانی عاری گشته باشد دانست. به همین ترتیب حقیقت بشری و الهی مظهر ظهور را نیز نمی‌توان از هم جدا نمود.

شاید سبب اصلی که جمال مبارک در لوح احتراق به زبان انسان تکلم می‌کنند این باشد که مؤمنین بتوانند به این حقیقت پی‌برند که حملات و صدمات وارده بر وجود مبارک تا چه اندازه سخت و حزن‌انگیز و محرومیت از لقای محبوب برای اصحاب تا چه حد دشوار و دردناک بوده است. حضرت بهاءالله در صدر این لوح مبارک به مفارقت بین خود و یاران‌شان اشاره و از خالق عالمیان رجاء می‌کنند که به آنان اعانت کند و تسلی خاطر عنایت فرماید.

قد احترق المخلصون من نار الفراق این تشعشع انوار لقاؤک یا
محبوب العالمین قد ترک المقربون فی ظلمات الهمجران این
اشراق صبح وصالک یا مقصود العالمین قد تبلبل اجساد الاصفیاء
علی ارض البعد این بحر قریبک یا جذاب العالمین.

حضرت بهاء الله در قسمت‌های دیگر از این لوح مبارک کناره گیری و عزلت خویش را با عبارات: "تری مشرق آلیات فی سبحات الاشارات"، "قد رکد بحر العنایة" و "قد خلق باب اللقاء" بیان می‌فرمایند.

در این لوح مبارک عباراتی مشاهده می‌شود که به روشنی به اعمال شیطانی سید محمد و یارانش اشاره می‌کند. عبارات "قام المشرکون بالاعتساف"، "ارتفع نباح الکلاب من کلّ الجهات"، "احاطت وسوس الشیطان من فی الامکان"، "خبث مصابیح الصدق و الصفاء و النیرة و الوفاء" و "اصفرت الاوراق من سموم ارباح التفاق" اشاره به این نفوس شریره و اقدامات شیعه آنان است.

حضرت بهاء الله در این لوح مبارک از آزرده‌گی‌های خود به تفصیل سخن می‌گویند از "ذلت" و "احزان" وارده بر وجود مبارک صحبت می‌کنند و با بیان عباراتی چون "بغی الوجه فی غبار الاقترام" و "تکدر ذیل التقدیس من اولی التدلّیس" احزان خود را ابراز می‌فرمایند. این بیانات غم‌انگیز اثرات اقدامات گسترده سید محمد را در بدنام کردن حضرت بهاء الله و انتشار مفتریات بر ضد آن حضرت را در میان مردم کاملاً آشکار می‌سازد و بر مصائب دلخراشی که بر آن وجود مبارک مهاجم بوده است شهادت می‌دهد. حضرت بهاء الله پس از بیان بلاهای وارده به لحن "السان عظمت" به جواب می‌پردازند و از جمله چنین می‌فرمایند:

قد جعلنا الذلّة قمیص العزّة و البلیة طراز هیکلک یا فخر العالمین

تری القلوب ملئت من البغضاء و لك الاغضاء یا ستار العالمین اذا

رایت سیفا ان اقبل اذا طار سهم استقبال یا فداء العالمین

حضرت بهاء الله در این لوح با عباراتی چون "این غضنفر غیاض سطوتک"، "این شهاب نارک" یا "این شئونات غیرتک" فخر الهی را برای دشمنانشان رجا می‌کنند. خداوند بخشنده و مهربان است ولی در مواردی هم خشم و غضب خود را نشان می‌دهد. یکی از این موارد این است که شخصی با وجود شناسائی مظهر ظهور و رسالت و مقام او بر ضدش قیام نماید. اگرچه مظهر ظهور می‌تواند مجازات الهی را برای چنین شخصی آرزو کند ولی انسان

اجازه این کار را ندارد چه که حضرت بهاء الله در این دور مبارک پیروان خود را از محکوم کردن و سرزنش نمودن دیگران منع فرموده‌اند.

حضرت بهاء الله در یکی از الواح (۳) که در عکا نازل شده به این نکته اشاره می‌کنند. آن حضرت در این لوح مبارک پس از نقل عبارت "قد طالت الاعتناق بالثفاق این اسیاف انتقامک یا مهلک العالمین" بیان می‌فرمایند که گرچه این کلمات به ظاهر با تعالیم امر در این دور مبارک مابینت نشان می‌دهد و قهر و غضب الهی را بر می‌انگیزد ولی در باطن ر معنی از نزاع و جدال حمایت نمی‌کند بلکه این قبیل بیانات به قصد توصیف شدت و وسعت شکنجه و آزاری بوده که به دست چند تن شریر و بدکار انجام گرفته است. خطایا و تعدیات این نفوس شریره به حدی رسیده که قلم اعلی را به این لحن به ناله و شکایت واداشته است.

حضرت بهاء الله در این لوح مبارک پس از روشن ساختن معنی و مفهوم رجای قهر الهی به یاران رحمانی اخطار می‌کنند که مبدا این عبارات را بهانه و دست آویز نزاع و جدال نمایند. و آنان را به وحدت و یگانگی و محبت و مهربانی با جمیع اهل عالم امر می‌فرمایند و بیان می‌کنند که جنودی که ناصر امرند رفتار شایسته و اعمال پسندیده است و سردار این جنود خشیة الله^۱ بوده و هست.

با مطالعه آثار مبارکه حضرت بهاء الله و سایر هیاکل مقدسه این امر نازنین می‌توان به این نکته پی برد که قسمت اعظم این آثار و الواح شامل اوامر و احکام در باره زندگی بر اساس تعالیم روحانی الهی است. حضرت بهاء الله در بسیاری از الواح پیروان خود را به خصائل حمیده، اعمال خالصه و رفتار پسندیده مأمور می‌فرمایند. و از آنان می‌خواهند که روح دوستی و یگانگی را در بین اهل عالم ترویج کنند و مظاهر عشق و محبت در میان ساکنین ارض گردند.

حضرت بهاء الله برای یکی از پسرانشان یعنی بدیع الله لوحی نازل و او را به سلوک در راه بندگی نصیحت فرموده‌اند. می‌توان گفت که وصایای مشفقانه

* به جلد ۲ صفحات ۴-۱۰۲ مراجعه شود.

نازله در این صحیفه شریفه تعالیم آن حضرت را در زمینه رفتار فردی در زندگانی جسمانی خلاصه می‌کند.

کن فی النعمة منفقاً و فی فقدها شاکراً و فی الحقوق امیناً و فی الوجه طلقاً و للفقراء کنزاً و للاغنیاء ناصحاً و لمنادی مجیباً و فی الوعد وقیماً و فی الامور منصفاً و فی الجمع صامتاً و فی القضاء عادلاً و للانسان خاضعاً و فی النظمة سراجاً و للهموم فرجاً و للظمان بحراً و للمکروب ملجأً و للمظلوم ناصرأً و عضدأً و ظهراً و فی الاحمال متقیاً و للغریب وطناً و للمریض شفقاءً و للمستجیر حصناً و للضریر بصراً و لمن ضل صراطاً و لوجه الصدق جمالاً و لهیکل الامانة طرازاً و لبيت الاخلاق عرشاً و لجسد العالم روحاً و لجنود العدل رايةً و لافق الخیر نوراً و للأرض الطیبة رذاذاً و لبحر العلم فلکاً و لسماء الکرم نجماً و لرأس الحکمة اکیلاً و لجبین الذهر بیاضاً و لشجر الخشوع ثمرأً. (۴)

تسلیم شدن مظهر الهی به امتحانات

در لوح احتراق دو مقام متفاوت حضرت بهاء الله را می‌توان مشاهده کرد. مقام اول مقام سلطنت و سیادت است که فوق عالم انسان می‌باشد. آن حضرت در این مقام از تأثیر کشمکش‌ها و آشفته‌گی‌های جهان فانی فارغ و آسوده است چه که با روح القدس که آن وجود مبارک را از جمیع اشیاء بجز خدا بی‌نیاز می‌سازد محشور می‌باشد. مقام دیگر مقام تسلیم و بردباری در برابر اراده الهی است. در این مقام است که حضرت بهاء الله در بسیاری از الواح به وجود مبارک خود به عنوان "مظلوم عالم" اشاره فرموده‌اند. جمال مبارک در این مقام، خود را تسلیم دشمنان می‌کنند، به استقبال شکنجه و آزار می‌روند و اسارت و زندان را می‌پذیرند تا عالم انسانی در این دور نورانی از قیود ظلم و جور نجات یابد و به نور یگانگی منور شود.

در لوح سلطان که خطاب به ناصرالدین شاه صادر شده بیانات زیر که هر کسی را به تفکر وادامی دارد از قلم اعلی نازل گردیده است:

تالله لو ینهکنی اللغب و یهلکنی السغب و یجعل فراشی من الصخره
الصماء و مؤانسی و حوش العراء لا اجزع و اصبر کما صبر اولو الحزم و

اصحاب العزم بحول الله مالک القدم و خالق الامم و اشکر الله على كل الاحوال و نرجو من كرمه تعالى بهذا الحبس يعتق الرقاب من السلاسل و الاطناب و يجعل الوجوه خالصة لوجهه العزيز الوهاب. (۵)

حضرت بهاءالله در لوح دیگر با بیانات عالیات زیر تصریح می‌فرماید که تمام بلایا و رزایا را به خاطر نجات نوع بشر پذیرفته‌اند:

حال ارض حامله مشهود زود است که اثمار منیع و اشجار باسقه و اوراد مجبویه و نعماء جنیه مشاهده شود تعالت نسمة قمیص ربک السبحان قد مرت و احیت طویب للعارفین و ابن بسی معلوم و واضح که در این امور سلطان ظهور از برای خود مقصودی نداشته و مع علم به آن که سبب بلایا و علت رزایا و شدت امور خواهد شد محض عنایت و مرحمت و احیای اموات و اظهار امر مالک اسماء و صفات و نجات من علی الارض از راحت خود چشم پوشیده و حمل نمودیم آنچه را که احدی حمل نموده و نخواهد نمود. (۶)

حضرت بهاءالله در این لوح و در الواح دیگر این حقیقت را بیان فرموده‌اند که هیچ کس در روی زمین به قدر آن حضرت دچار شکنجه و آزار نشده و نخواهد شد. برای کسانی که به امر بهائی کاملاً آشنا نیستند قبول چنین ادعائی مشکل است. آنان ممکن است بگویند که خیلی نفوس دیگر بوده‌اند که در سراسر دوران حیاتشان زیر شکنجه‌های طاقت فرسا قرار داشته‌اند لذا برای درک بیانات جمال اقدس ابهی در این زمینه خوب است تصور جامعه‌ای را در نقطه‌ای از جهان بکنیم که افراد آن همه بی تربیت، بی‌رحم، وحشی و ستمکار هستند. کسانی که در چنین محیطی تولد یافته و بزرگ شده‌اند هرگز با تمدن تماس نداشته‌اند این گونه زندگی را کاملاً عادی می‌شمارند. گرچه شرایط زندگی در این جامعه به چشم یک ناظر خارجی خیلی ظالمانه به نظر می‌رسد ولی از نظر افراد آن جامعه هر اتفاقی که در میانشان بیفتد کاملاً طبیعی و مورد قبول محسوب می‌شود. در میان افراد این جامعه مانند هر اجتماع دیگری می‌بایستی لحظاتی از آرامش و سرور و در عین حال آزار و اندوه وجود داشته باشد ولیکن اگر شخص شریفی که در یک جامعه متمدن زیست مجبور به ورود در این اجتماع غیر متمدن شود طبیعتاً بیش از سایر افراد

این جمع احساس رنج خواهد نمود. این شخص چون در حیات خویش به اصول و موازین عالی تری عادت داشته می توان گفت که در چنین جامعه ای بیش از هر فرد دیگری تحت تأثیر مظلوم و شداید جسمی و روحی قرار گرفته است.

مظهر ظهور الهی هم که از سوی خداوند برگزیده می شود و در میان مردم این جهان زندگی می کند در چنین موقعیتی قرار دارد. تضاد نمایانی بین عالم انسان و عالم مظهر ظهور حضرت رحمان وجود دارد. عالم انسانی محدود و با نواقص و عیوب انباشته است در حالی که عالم مظهر ظهور الهی نامحدود و با کمالات فوق ادراک وجود انسانی آراسته می باشد. این هیاکل مقدمه که دارای تمام خصایل الهی و مظهر صفات خداوندی اند از چنان عالم روحانی بر این جهان جسمانی فرود می آیند و در میان افراد بشری زندانی می شوند. جهالت بشر، ستمکاری و شرارت او خود بستندی و ریاکاری او و تمام خطایا و گناهان او چون آلات شکنجه و آزار زخم های دردناکی بر هیکل مظهر الهی که ناگزیر است تمام آن ها را با سکوت و بردباری و با تسلیم و فروتنی تحمل کند وارد می آورد. یک عمل که از روی بی وفائی از شخصی سرزند حتی یک اشاره که نشانه ریاکاری شخص یا نماینده افکار ناشایسته اش باشد چون شکنجه دردناکی او را آزار می دهد. ولی او به ندرت غفلت و قصور انسان را بر ملا می کند و کم تر از درد و رنج خود سخن می راند. آن برگزیده پروردگار مانند یک آموزگار که خود را به سطح معلومات یک کودک نوآموز پائین می آورد و به ندانستن تظاهر می کند به هیکل بشری در آمده و شبیه دیگر انسان ها ظاهر می شود.* او به دیده خطاپوش نگاه می کند به حدی که بعضی خیال می کنند که او خطاهایشان را نمی بیند و از گناهانشان بی خبر است.

حضرت بهاء الله هم در مناسبات دوران رسالت چهل ساله شان با مردم چنین رفتاری داشتند. خود را تسلیم دشمنان نمودند و شداید و بلاهای تمام عمر را با تسلیم و رضا تحمل فرمودند. چشم از خطاهای مؤمنین فرو بستند و لغزش های

* به صفحات ۲۰۳ مراجعه شود.

آنان را بجز در مواردی که سبب ضرر امرالله و لکه‌دار شدن حسن شهرت دین‌الله می‌شد نادیده گرفتند، خدمات پیروانشان را در هر موردی تشویق نمودند و حتی اطرافیان مغرور و خردپسندی چون جمال بروجردی و سید مهدی دهجی* را هم مشمول الطاف و عنایات خود قرار دادند. حضرت بهاءالله با این در شخص که در تبلیغ امرالله فعال بودند به لطف و شفقت رفتار می‌کردند و در عین حال آن‌ها را به خلوص نیت و حسن رفتار نصیحت می‌فرمودند. دیده‌خطاپوش جمال مبارک چنان شامل همه بود که این دو تن و خیلی دیگر از مؤمنین تصور می‌نمودند که آن وجود مبارک از آنچه که در قلوب آنان نهفته بود خبر نداشتند.

قتل سه تن از ازیان

وقتی که حضرت بهاءالله در بیت عودی خمار گوشه‌نشینی اختیار نمودند و اصحاب از تشرّف محروم شدند سید محمد و یارانش موقعیت را غنیمت شمرند. آن‌ها از یک طرف معاشرت با بعضی از یاران باوقای جمال مبارک را آغاز کردند و از سوی دیگر اقدامات خود را در بدنام کردن شارع مقدّس امرالله تشدید نمودند. میرزا رضا قلی که بعضی از الواح حضرت بهاءالله را در اختیار داشت به یاری سید محمد آن‌ها را تحریف کردند و با عباراتی که برای تحریک دشمنی مردم ساخته شده بود مخلوط نمودند و این متون مجعول را به‌طور گسترده پخش نمودند. میرزا رضا قلی و خواهرش بدری‌جان که به وسیله حضرت بهاءالله از جامعه یاران طرد شده بودند علناً مدعی شدند که به اختیار خود امر بهائی را ترک کرده و مسلمان شده‌اند و سید محمد و آقاچان هم همین ادعا را در حق خود نمودند.

حضرت بهاءالله مدت کوتاهی پس از نزول لوح احتراق لوح مهم دیگری (۷) نازل و در آن حدود فتنه عظیمی را به روشنی پیشگویی نمودند و آن‌را چون بحر عظیمی از بلا توصیف فرمودند که امواج سهمگینش سفینه امر الهی را فرا گرفته است. یک روز بیشتر طول نکشید که این پیشگویی

* این دو تن که از مبلغین ممتاز و معروف بودند وقتی از جامعه بهائی طرد شدند که به گروه نقضین پیوستند. برای تفصیل بیشتر به جلد ۲ مراجعه شود.

هیکل مبارک به تحقق پیوست. بعد از ظهر آن روز سربازان، بیت مبارک را احاطه کردند و جمال مبارک را به مقر حکومت احضار و در آن محل توقیف نمودند. علت آن بود که سید محمد، آقاجان و رضاقلی به دست هفت نفر از پیروان جمال مبارک به قتل رسیده بودند. این عمل دهشتناک که کاملاً با تعالیم حضرت بهاءالله منافات داشت خشم و نفرت ساکنین عکا را بر ضد جامعه پیروان امرالله و قائد آن به شدت برانگیخت.

بدری جان خواهر میرزا رضا قلی مقتول به دارالحکومه رفت و بطور شرم آوری اذها نمود که حضرت بهاءالله دستور قتل این نفوس را داده بودند در حالی که وی خود به خوبی می دانست که آن حضرت پیروانشان را همیشه از هر عملی که کوچکترین آزار به همنوع رساند نهی می فرمودند تا چه رسد به ارتکاب چنین عمل زشت نفرت انگیز که قتل نفس باشد. او می دانست که حضرت بهاءالله کسانی را که اجازه خواسته بودند به دست خود متخلفین را مجازات کنند به شدت و صراحت از این عمل منع نموده بودند. او هم چنین خبر داشت که جمال مبارک معاشرت خود را با مؤمنین کاملاً قطع فرموده بودند.

خود سید محمد چندین نامه به احبای ایران نوشته و به آنها اطلاع داده بود که حضرت بهاءالله خود را کاملاً از اصحاب جدا ساخته بودند. هفت تن از احبای که بر خلاف نصایح جمال مبارک و بدون اطلاع آن حضرت مرتکب چنین جرم هولناکی شدند به خوبی می دانستند که عملشان خشم حضرت بهاءالله را بر می انگیزاند. آنها می دانستند که حضرت بهاءالله که میرزا رضا قلی را به سبب ارتکاب اعمال زشت در میان مردم از جامعه اخراج کرده بودند آنها را هم در صورت اجرای تبت شومشان که به مراتب بیش از عمل میرزا رضا قلی قابل سرزنش بود برای همیشه از خود طرد می نمودند، حتی بعضی از آنها به این نتیجه رسیده بودند که با ارتکاب چنین جنایت و لکه دار کردن نام نیک این دیانت هرگز مشمول عفو و بخشایش الهی نخواهند شد و ارواحشان در تمام عوالم الهی گرفتار لعنت و عذاب خواهد گشت. ولی از سوی دیگر آنها نمی توانستند ببینند که حضرت بهاءالله و یاران باوفایشان در زیر حملات بی رحمانه و تهمت ها و افتراهای ناقصین

بدان گونه آزرده باشند. این هفت نفر سرانجام بر آن شدند که با ارتکاب این عمل ناپسند حیات روحانی خود را فدا کنند تا مولای محبوبشان از آن شکنجه و آزار رهائی یابد.

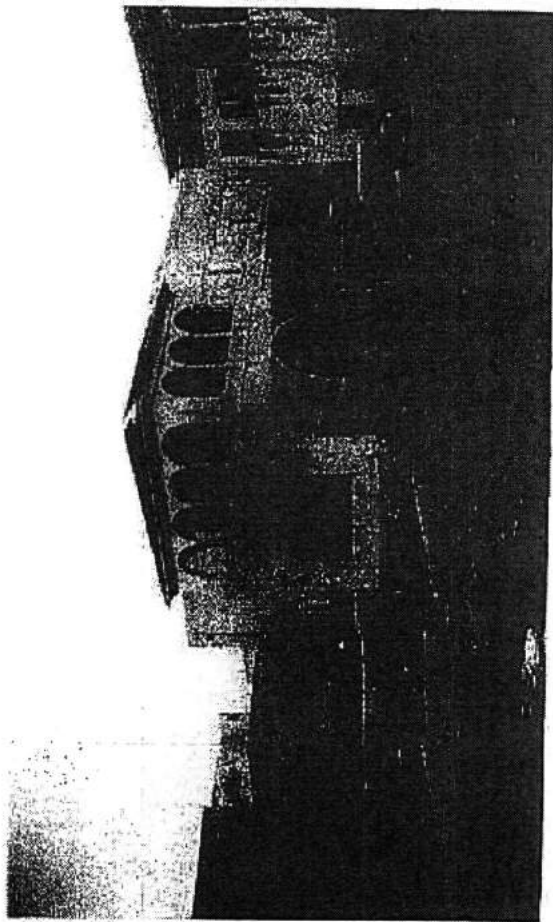
حضرت بهاء الله در لوحی که به لسان خادم الله کاتب وحی نازل شده جریان توقیف خویش را به تفصیل بیان فرموده‌اند. حضرت ولی امرالله با استناد به این لوح مبارک این داستان غم‌انگیز را چنین توصیف نموده‌اند:

هنوز از تخفیف تزییقات و برداشتن سربازان محافظ چندی نگذشته بود که فتنه داخلی دیگری دفعتاً واحده بروز نمود و انقلاب جدیدی در آن ارض برپا گردید و صرصر امتحان بوزید و تفصیل آن واقعه هائله که مقدمات آن سرآ در بین جامعه فراهم شده بود این است که دو نفر* از نفوسی که در عداد همراهان مبارک به عکا فرستاده شده بودند به اعمال و رفتاری ظاهر گشتند که هیکل اقدس ناگزیر شدند آن دو نفس خبیث را پس از ارتکاب منہیات لاتحصی از جمع احباب طرد فرمایند. سید محمد لئیم موقع را مغتنم شمرده آن دو فرد مطرود را به جانب خود جلب نمود و به استعانت آن دو و همکاران سابقش که به سعایت و جاسوسی مشغول بودند به فتنه و فساد پرداخت و به هتاک و عناد مألوف گردید و آشوب و ولوله‌ای که از غائله اسلامبول و تشبثات ردیه‌اش در مدینه کبیره به‌نهایت شدیدتر بود برپا کرد و مقصد و مرادش آن بود که مردم متعصب شهر را که نسبت به مهاجرین سوء ظن و معاندت داشتند بیش از پیش تحریک نماید و خطر تازه‌ای متوجه هیکل مبارک گرداند. هرچند جمال اقدس ابهی در الواح و خطابات مبارکه کراراً و مراراً دوستان را از مباشرت به هر اقدامی که راجحه انتقام از آن استشمام شود نهی اکید و منع شدید می‌فرمودند حتی یکی از مقبلین عرب را که به فکر خود در مقام انتقام مصائب مولای خویش از آن عصبه نفاق و شقاق برآمده بود به بیروت روانه فرمودند معذک

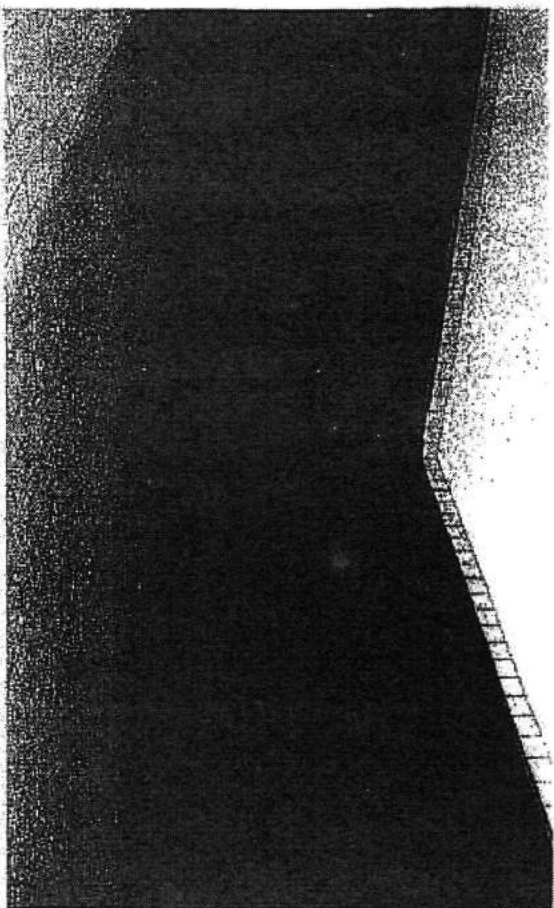
* میرزا قلی و خواهرش بدری جان.

هفت نفر از اصحاب در خفیه متفق و همدستان شدند و به قتل سه نفر از آن نفوس از جمله سید محمد اصفهانی و آقا جان بیگ مبادرت نمودند. در اثر این اقدام ولوله در شهر افتاد و محشر عظیم برپا شد و جامعه مظلوم دچار وحشت و اضطرابی جدید گردید که زبان از وصفش عاجز و بیان از تقریرش قاصر است. در این حین دریای احزان به موج آمد و امواج بلا سفینه هدی را احاطه نمود در یکی از الواح مقدسه که به فاصله قلیل پس از وقوع این حادثه مدهسه نازل گردیده لسان عظمت در وصف هموم و غموم طاریه بر ذات مقدسش می فرماید "لو اذکر حرفاً منه لتنفطر عنه السموات و الارضین" و "یندک کل جبل شامخ رفیع" و در مقام دیگر می فرماید "لیس ضری سجنی بل عمل الذین ینسبون انفسهم الی و یرتکبون ما ناح به قلبی و قلمی" و هم چنین "لیس ذلتی سجنی لعمری انه عز لی بل الذلّة عمل اجنائی الذین ینسبون انفسهم الینا و یتبعون الشیطان فی اعمالهم الا انهم من الخاسرین".

جمال اقدس ابهی به انزال آیات مالوف و کاتب به تحریر مشغول بود که حاکم بلد با جمعی از عساکر و ضباط با شمشیرهای کشیده بیت را احاطه نمودند و جمیع اهل مدینه حتی اولیای نظام از این انقلاب در اضطراب و هیجان شدید افتادند و وضو و غوغای ناس از جمیع جهات مسموع می شد. در این حین هیکل مبارک را به مقر حکومت احضار نمودند و مورد پرسش و استنطاق قرار دادند و این بازجویی و توقیف مدت هفتاد ساعت به طول انجامید. شب اول آن وجود اقدس با یکی از اغصان در یکی از حجرات خان شاوردی نگاهداشته شده و در شب آخر به محل مناسب تری در همان حوالی منتقل گردیدند و سپس به موجب رخصت حکومت به بیت معاودت فرمودند. حضرت عبدالبهاء نیز در این حادثه گرفتار و شب اول اسیر غل و زنجیر شدند و بعد بر حسب اجازه مصادر رسمیه به هیکل مبارک حضرت بهاء الله ملحق گردیدند بیست و پنج نفر از اصحاب را نیز در زندان دیگر محبوس و پای آن‌ها را در کند و زنجیر قرار دادند و جمیع بجز مسؤولین و مرتکبین این عمل منکر که سجن آن‌ها چندین سال امتداد یافت پس از



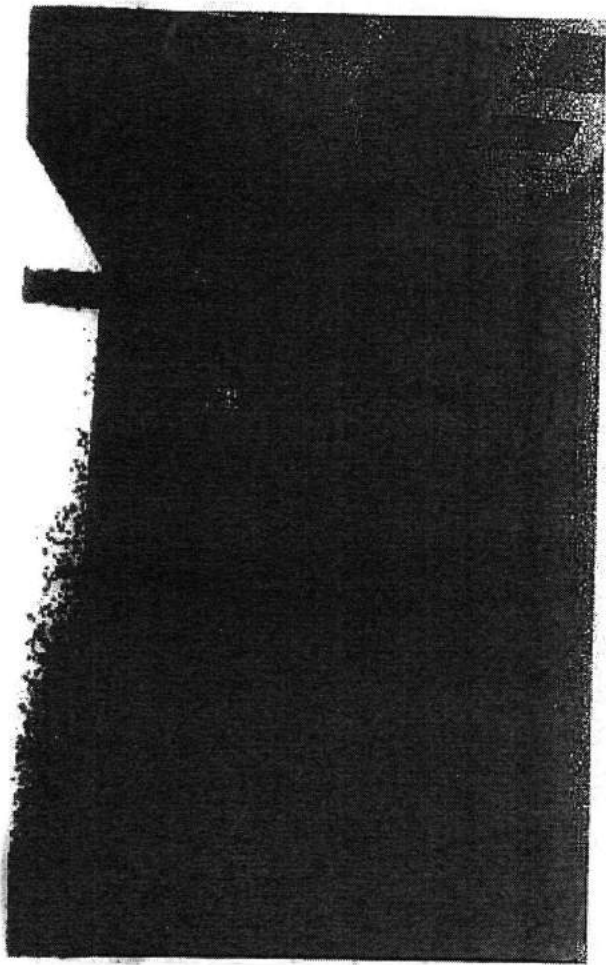
بیت عبود در عنکا، در حدود سال ۱۲۹۰ هجری
ایوان (بالکونی) رسمی دور اطراف که حضرت بهاءالله بمدما اختیار نمودند وجود داشته
بیت عبودی شکار که در عقب دیده می شود در ابتدا محل اقامت آن حضرت بود

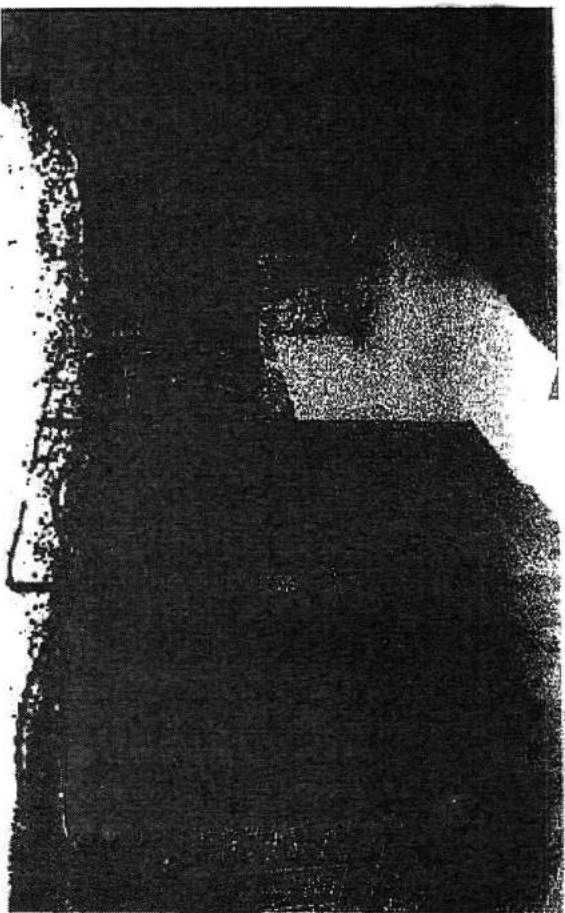


کاروانسرای در عسکریه محل امامت بسیاری از اصحاب حضرت بهاءالله پس از ترکی قتله بود
جان عوامید

مقر حکومت

منظره امروزی اطالی که حفرت بهاءالله در آن تحت استطاق قرار گرفتند. این بنا اکنون مدرسه است





خان شاوروی

کاروانسرای در عسکرا که مسفرت به الله در جریان استقلال یکی شب دوران تحت نظر قرار داشتند

شش روز توقیف به خان شاوردی منتقل و در آنجا مدت شش ماه زندانی شدند و سپس آزاد گردیدند.

پس از ورود هیکل اطهر به دارالحکومه، پاشای غنکار رو به جمال مختار کرد و زبان به عتاب بگشود و جسورانه سؤال نمود "آیا سزاوار است بعضی از تابعین شما به چنین عملی مبادرت نمایند؟" طلعت منیر ابهی در جواب فرمودند "اگر یکی از عساکر شما عمل ناروایی مرتکب شود آیا شما مسؤول خواهید بود و به جای او بازخواست خواهید شد؟" سپس از اسم و موطن مبارک سؤال نمودند و هیکل اقدس فرمودند "انه اظهر من الشمس" مجدداً سؤال شد فرمودند "الاینقی ذکر الاسم فانظروا فی فرمان اللؤلؤة الذی عندکم" بعد به ملایمت و احترام همان پرسش را بار سوم تجدید کردند در این حین لسان عظمت با نهایت قدرت و سطوت به این کلمات عالیات ناطق گردید "اسمی بهاءالله و مسکنی نور اذاً فاعرفوا" پس از آن وجه قدم به جانب مفتی متوجه و خطاباتى ایراد فرمودند که راضحه ملامت از آن متضوع بود. بعد رو به جمعیت حاضرین فرموده با صولت و هیمنه ای که احدی را قدرت تکلم و اظهار جواب نبود به بیانات مشغول شدند. سپس وجود اقدس چند قفره از آیات سوره ملوک را تلاوت و از جای برخاسته مجلس را ترک فرمودند. پس از خروج هیکل اقدس حاکم مدینه پیغام فرستاد که حضرت بهاءالله آزادند و می توانند به بیت مراجعت فرمایند و از محضر مبارک از آنچه واقع گردیده طلب معذرت و پوزش نمود.

پس از حدوث این فتنه و انقلاب، مردم عکا که از قبل نسبت به مهاجرین نظر موافقی نداشتند بر مراتب عداوتشان بیفزود و در باره کثیة نفوسی که به نام امر شهرت و معروفیت داشتند تنفر و سوء ظن شدید حاصل نمودند به طوری که در ملاء عام به تکفیر و تدمیر پرداختند و آنان را به کفر و فساد و خونریزی و عناد منسوب ساختند و نظر به همین نگرانی و دغدغه خاطر عمومی بود که عبود که دیوار به دیوار مسکن مبارک اقامت داشت جدار بین بیت خود و بیت مبارک را

مستحکم نمود و کار مخالفت ناس به درجه‌ای رسید که هر وقت اطفال مهاجرین زندانی در آن ایام در کوچه و بازار ظاهر می‌شدند مورد شتم و قذف و معرض ضرب و رجم معاندین قرار می‌گرفتند. (۸)

مرتکبین اصلی این جنایت از طرف حکومت به زندان‌های دراز مدت محکوم شدند بقیه هم مدت شش ماه در توقیف بودند ولی بعد از آن که به تدریج بی‌گناهی‌شان معلوم شد از زندان رهائی یافتند. به‌مرور زمان برای همه آشکار شد که حضرت بهاءالله نه تنها محرک و مشوق این عمل نفرت‌انگیز نبوده‌اند بلکه به هیچ‌وجه در آن نقشی نداشته‌اند.

دشواری‌های ارزیابی تاریخی

یکی از جنبه‌های اسفناک حیات حضرت بهاءالله این است که بیشتر نفوسی که با امر مبارک تماس یافتند از شناسائی آن حضرت و درک دعاوی حضرتش غافل شدند. حادثه فوق یک نمونه از این مقوله است. البته بی‌اعتبار ساختن حضرت بهاءالله از طرف دشمنان آشکارشان امری است که آن را می‌توان انتظار داشت ولی آن عده از تاریخ‌نویسان غیر بهائی، مستشرقین و مبشرین که طرفدار ناشرین شبهات یا اسیر تعصبات بوده‌اند نیز جلوه درستی از آن حضرت ارائه ننموده‌اند. حتی نفوسی که روش بی‌طرفانه و دوستانه داشته‌اند نتوانسته‌اند قضاوت درست در باره حضرت بهاءالله نمایند چه که از ماهیت حقیقی دعاوی و مقام آن حضرت بی‌خبر بوده‌اند.

حضرت بهاءالله پیروان خویش را از تبلیغ امر در حوزه حاکمیت امپراطوری عثمانی منع کرده بودند به همین سبب بسیاری از شخصیت‌های مهم که نیک‌خواه آن حضرت بودند و زبان به تحسین ایشان می‌گشودند آن جمال بی‌مثال را فقط یک پیشوای دینی یا یک قائد مذهبی می‌شناختند و به عنوان شخصیت بزرگی که عظمت و قدرتش آن‌ها را تحت تأثیر و نفوذ قرار می‌داد می‌شمردند ولی از درک کامل مقام واقعی حضرتش عاجز بودند. به همین دلیل ملاحظه می‌شود که بیشتر تاریخ‌نویسان و نویسندگان معاصر غیر بهائی اطلاعاتی برای نسل‌های پس از خود به یادگار گذاشته‌اند که یا کاملاً نادرست و با تعصبات آمیخته‌است و یا حاوی مطالب بسیار ناقص و اشتباه می‌باشد.

یک محقق هر اندازه هم که بی طرف و واقع بین باشد نمی تواند داستان حقیقی زندگی حضرت بهاء الله را به رشته تحریر در آورد و یا رسالت اقمی آن حضرت را به درستی معرفی کند مگر آن که به امر مبارک او مؤمن باشد. یک شخص عامی نمی تواند یک دانشمند را جز به صورت بسیار سطحی و ظاهری ارزیابی کند. او باید خود اهل علم باشد تا بتواند ارزش و اهمیت یک پدیده علمی را درک نماید. به همین ترتیب کسی که شرحی در باره تاریخ دیانتی می نویسد باید وقایع تاریخی را با حقایق الهی که در آن دیانت وجود دارد مرتبط و منطبق نماید و این کار برای کسی که به آن دیانت اعتقاد ندارد امکان پذیر نیست. هنر تاریخ نویسی در آن است که تنها به تصویر وقایع تاریخی اکتفا نکند بلکه ارتباط آن وقایع را به یک دیگر حفظ نماید و آن ها را با مفاهیم و حقایق مربوطه شان هم آهنگ سازد. حال در تدوین تاریخ دین هم بدون شک، ظهور الهی، خود مرکز و مأخذ اصلی شمرده می شود و نباید از نظر دور گردد. بنیانگذاران ادیان تعالیم و دستورات خود را از طریق وحی الهی دریافت می کنند و این چیزی است که انسان را هرگز به آن دسترسی نیست و از حیطة ارزیابی علمی هم خارج است.

تنها اثر تاریخی که می تواند تا اندازه ای تصویر حقیقی حضرت بهاء الله و ظهور مبارکشان را ارائه کند شرحی است که به وسیله یکی از مؤمنین باوفا و مطلع در آثار مقدسه آن جمال بی همتا نوشته شده باشد، کسی که دعای آن حضرت را درک می کند و می تواند کردار و گفتار آن برگزیده پروردگار را در زیر نور تعالیم شان تعبیر و توجه نماید. ولی حتی چنین شخصی هم هرگز نمی تواند وقایعی را که با حیات مظهر ظهور الهی پیوسته است به طور کامل ارزیابی کند به دلیل این که درک کامل حقیقت آن وجود مقدس فوق توانائی انسان است. حضرت بهاء الله در کتاب اقدس چنین می فرمایند:

قل یا معشر العلماء لا تزنوا کتاب الله بما عندکم من التواعد و العلوم انه
لقسطاس الحق بین الخلق قد یوزن ما عند الامم بهذا القسطاس الاعظم و
انه بنفسه لو انتم تعلمون. (۹)

چند تن از حواریون جمال مبارک گزارش هائی در باره آن حضرت به رشته تحریر در آورده و هر یک به مقتضای استعداد روحانی خود بعضی از

جنبه‌های تاریخ امر را ثبت نموده‌اند. نیل اعظم شرح مفصلی در این زمینه نگاشته که قسمتی از آن با عنوان مطالع الانوار (The Dawn-Breakers) منتشر گردیده است.^{*} این نوشته در نظر بهائیان یکی از موثق‌ترین متون در تاریخ دوران رسالت حضرت باب و حضرت بهاء الله شمرده می‌شود.

شرح تاریخ امر الهی بدون ذکر کتاب قرن بدیع (God Passes By)^{**} که به وسیله حضرت شوقی ربانی ولی امر دیانت بهائی به رشته تحریر در آمده کامل نخواهد بود. این اثر نفیس که وقایع تاریخی امر را با رسالت حضرت ربّ اعلی، مظهرت جمال اقدس ابهی، قیادت حضرت عبداله‌بهاء و نیز داستان ظهور و استقرار نظم اداری بهائی را در بر می‌گیرد به راستی شاهکار تاریخ نویسی است که در عین ایجاز و اختصار جزئیات روشن و دقیق وقایع مهم قرن اول بهائی را ارائه می‌کند. حضرت ولی امرالله به نحوی ماهرانه مدارک و متون مفصلی را که در اختیار داشته‌اند به صورت فشرده در چند صد صفحه گنجانده‌اند. تقریباً هر سطر از سطور این کتاب با اطلاعات ارزنده‌ای آنباشته گشته که به طرز استادانه‌ای از مدارک و اسناد تاریخی پراکنده خوشه‌چین و به نحوی به هم آمیخته شده‌اند که جدائی در میان آن‌ها مشهود نیست. اوراق این کتاب هم‌چنین با منتخبات فراوان از گنجینه وسیع آثار مبارکه‌ی هیاکل مقدسه امرالله آراسته گردیده است.

حضرت شوقی ربانی در سمت برگزیده ولی امر الهی برای تدوین چنین کتاب در تاریخ امر بهائی از هر کس دیگری شایسته‌تر بوده است. آن حضرت به عنوان مبین منصوص و مصون از خطای آثار حضرت بهاء الله بعد از حضرت عبداله‌بهاء شایستگی بی‌همتائی برای درک و شناسائی ظهور حضرت بهاء الله داشته‌اند به اندازه‌ای که هیچ وجود انسانی دیگر نمی‌تواند آرزوی وصول به چنان شایستگی را نماید. حضرت ولی امرالله در این کتاب

* تاریخ نیل زرنندی به وسیله حضرت ولی امرالله از نسخه اصلی فارسی بزین انگلیسی ترجمه شده و نشر گردیده است کتاب المطالع الانوار که در دسترس پلران فارسی زبان قرار دارد ترجمه و تلخیص اثر فوق از نسخه عربی آن است که به وسیله جناب عبدالحمید اشراق خاوری انجام گرفته است. (مترجم)

** این اثر نفیس به وسیله جناب نصرالله مؤنت به زبان فارسی ترجمه شده و در دسترس پلران فارسی زبان قرار دارد. (مترجم)

بر ارجح و بها هر یک از وقایع مهم تاریخ امر اعزّی را در پرتو انوار ظهور جمال اقدس ابهی تشریح و در هر موردی شمه‌ای از حقایق امر الهی را در قالب کلمات تزییق فرموده‌اند. آن مولای توانا در نگاشتن داستان هیاکل مقدّسه امرالله و پیروان جانفشان شریعت الله، محرک و مقصد واقعی آنان را در اعمالی که انجام دادند توضیح می‌دهند و نتایج و اثرات این اعمال را بررسی می‌کنند، فداکاری و از خود گذشتگی جانبازان دور بایی و بهائی را به نظر دقیق و با دید صحیح توجیه می‌نمایند و فتوحات و بحران‌هایی را که امرالله با آن‌ها روبرو شده بر می‌شمارند، سقوط و زوال دشمنان شریعت الله را بازگو می‌کنند، ظهور مؤسسات جهان شمول نظم اداری بهائی را نشان می‌دهند و سرنوشت آینده امر الهی را پیش‌بینی می‌فرمایند.

خلاف حضرت ولیّ امرالله که مقام حضرت بهاءالله را به درستی شناخته و بر توجیه اعمال آن جمال بی‌مثال توانا بوده‌اند اشخاصی هم بوده‌اند که معلومات بسیار کمی از امر داشته و مطالبی در این زمینه نوشته‌اند و در نوشته‌های خود اطلاعات نادرست زیادی بر جای گذاشته‌اند. چگونه ممکن است شخصی که قلبش از تعصب آکنده است و یا کسی که بی‌غرض و لکن از مشاهده حقیقت وجود مظهر ظهور الهی عاجز است بتواند داستان زندگی او را به درستی بیان کند یا معانی و مفاهیم موجوده در آیاتش را توضیح دهد و اقداماتش را توجیه نماید؟ چگونه می‌توان انتظار داشت که معاصرین حضرت مسیح و از جمله یهودیان آن زمان که به آن حضرت ایمان نداشتند توانسته باشند حیات و تعالیم او را به نحو شایسته به‌رشته تحریر درآورند؟ بدیهی است که آنان بر چنین کاری قادر نبودند چه که از عظمت و جلال مسیح محجوب بودند. امروز هم این حقیقت در مورد حضرت بهاءالله صادق است.

یک نمونه در این زمینه واقعه قتل سه تن ازلی در عکا است. در ابتدای این جریان بسیاری از مردم شهر از وضیع و شریف، حضرت بهاءالله را مسئول و محرک این عمل نفرت‌انگیز می‌دانستند. ولی با گذشت زمان به اشتباه خود پی بردند و به تدریج با خصائل عالیّه و اعمال خالصانه آن حضرت آشنا شدند. بعضی از نویسندگان غربی هم داستان‌های تعصب‌انگیز و تحریف‌آمیز از جریان استنطاق جمال مبارک شنیدند و همان‌ها را در گزارشات و

خاطرات خود وارد کردند. این نویسندگان غافل از این حقیقت بودند که آن‌هائی که بیانات حضرت بهاء‌الله را در مجلس استنطاق خطاب به مأمورین شنیدند با دعاوی آن حضرت و اصطلاحاتی که در بیاناتشان بکار بردند آشنا نبودند.

مثلاً هنگامی که حضرت بهاء‌الله در حضور مأمورین دولت و شخصیت‌های مهم شهر از جمله مفتی عکا در صدر مجلس جالس بودند قسمت‌هایی از سوره ملوک و الواح دیگر را با صدای رسا و مهیمن تلاوت فرمودند کسانی که با این الواح آشنا نبودند خوب می‌دانند که هیچ‌کس نمی‌تواند اهمیت رموز و اشاراتی که در آن‌ها بکار رفته است را در باید مگر آن‌که با آثار و تعالیم آن حضرت آشنائی کامل داشته باشد. زیرا این اشارات برای مؤمنین آشکار ولی برای دیگران تقریباً غیر قابل فهم می‌باشد. عدم آشنائی با این مطالب سبب شده که اشتباهات و سوء تفاهات بسیاری در آثار نویسندگان غیر بهائی که در باره استنطاق حضرت بهاء‌الله مطالب نوشته‌اند وارد گردیده است.

به عنوان نمونه می‌توان لورنس اولیفات را نام برد. او که سیاح معروفی بود در کتابش به نام *حیفا یا زندگی در ارض مقدس* ادعا می‌کند که حضرت بهاء‌الله پس از انجام استنطاق آزاد شدند زیرا "با پرداخت مبلغ گزافی به عنوان رشوه حکم معاقبت از حضور در جلسات بعدی استنطاق را خریدند". (۱۰) اگر اولیفات در باره حضرت بهاء‌الله که به مدت تقریباً سی سال خود را بی‌قید و شرط تسلیم دشمنانشان نمودند تحقیقات بیشتر می‌کرد هرگز دچار چنین اشتباه بزرگ نمی‌شد و جریان امر را به این صورت غیر واقعی جلوه نمی‌داد. اگر حضرت بهاء‌الله طالب آزادی خویش از زندان، به این نحوی که ادعا شده، بودند می‌توانستند بیست سال پیش خود را به سادگی از زندان سیاه‌چال طهران آزاد کنند و یا از مصائب و بلاهای بعدی وارده در ادرنه و عکا رهائی بخشند. اگر نویسنده این داستان حتی به مقدار کم در تعالیم امر و در خصائل و فضائل الهی که در شارع این آئین نازنین مودوع بود تحقیق می‌نمود به آسانی درک می‌کرد که روایتی که به دستش رسیده دروغی آشکار به قصد خراب کردن حیثیت و اعتبار حضرت بهاء‌الله بوده است. از

این گذشته هرگاه وی با شرح حیات حضرت بهاء الله و سختی و سادگی که ملازم زندگی آن حضرت و عائله مبارکه در گذشته و در آن زمان بوده آشنا می شد به یقین این داستان را به نحو دیگری می نگاشت.

مقصود این کتاب رد ادعاهای نادرست این گونه نویسندگان نیست ولی در این مورد بخصوص شایسته است به اتهامات دروغین دیگر که در نوشته اولیفات دیده می شود توجه شود. این نوشته حکایت می کند که وقتی از حضرت بهاء الله پرسیدند که شغلشان چیست در جواب اظهار نمودند "من نه شتربان هستم ... و نه پسر نجار" که اشاره به حضرت محمد و حضرت مسیح بوده است. در این جا هم غرض آن کسی که این بیان بد اندیشانه را به اولیفات القا کرده جز این نبوده که حضرت بهاء الله را شخصی خودپسند و فاسدالعقیده که حرمتی برای انبیای پیشین ندارد معرفی نماید.

آنان که با حیات و تعلیمات حضرت بهاء الله آشنایند به خوبی می دانند که این ادعا تا چه اندازه دور از حقیقت است. حضرت بهاء الله در الواح بی شمار حضرت محمد و حضرت مسیح را با عباراتی روشن و رسا ستوده اند. آن حضرت در ستایش و تجلیل از مقام این دو مظهر الهی با چنان صداقت، قدرت، بلاغت و زیبایی تکلم فرموده اند که نوشته های هیچ یک از پیروان آن دو در برابر آن ها جلوه و رونقی ندارد. از جمله در لوحی که در جواب سئوالات یک اسقف مسیحی ساکن اسلامبول صادر شده در باره حضرت مسیح چنین نازل گردیده است:

...اعلم بان الابن حین الذی اسلم الروح قد بکت الأشياء كلها ولكن بانفاته روحه قد استعد كل شي كما تشهد و تری فی الخلايق اجمعين كل حكيم ظهرت منه الحكمة و كل عالم فصلت منه العلوم و كل صانع ظهرت منه الصنایع و كل سلطان ظهرت منه القدرة كلها من تأييد روحه المتعالي المتصرف المنير و تشهد بأنه حین الذی اتى فی العالم تجلّي على المعكنات و به طهر كل ابرص عن داء الجهل و العمى و بره كل سقيم عن سقم العقلة و الهوى و فتحت عين كل عمى و تركت كل نفس من لدن مقتدر قدیر و فی مقام تطلق البرص على كل ما يحتجب به العبد عن عرفان ربه و الذی احتجب أنه ابرص و لا يذكر فی ملكوت

الله العزيز الحميد و انا نشهد بان من كلمة الله طهر كل ابرص و براء كل
 عليل و طاب كل مريض و انه لمطهر العالم طوبى لمن اقبل اليه بوجه
 منير. (۱۱)

هم چنین الواح زیادی وجود دارد که در آنها حضرت بهاءالله از رسول
 اکرم ستایش و تجلیل نموده‌اند. از آن گذشته در آثار آن جمال مبین بیانات
 بسیاری در مدح و ثنای پیامبران الهی وجود دارد. از جمله زیارت کتاب
 مستطاب ایقان نشان می‌دهد که جمال مبارک در تجلیل از برگزیدگان
 پروردگار عالمیان و مقام آنان در این خاکدان به چه خضوع و خشوعی سخن
 رانده‌اند. تمام این‌ها گواه کافی و صادق بر این نکته است که حضرت بهاءالله
 با چه نظر رفیعی بر انبیای گذشته نگریسته و چگونه از همه آن پیامبران
 برگزیده با عزت و احترام یاد کرده‌اند. فی الحقیقه آن جمال بی‌مثال اجازه
 نمی‌داده‌اند که هیچ کس در حضورشان مقام مظاهر مقدسه را تحقیر کند و با
 دربارۀ آنها با بی‌احترامی صحبت نماید.

داستان زیر این حقیقت را تأیید می‌کند و آن مربوط به میرزا تقی‌خان امیر
 نظام است که سالیان دراز در دوران سلطت ناصرالدین شاه سمت نخست
 وزیری ایران را بر عهده داشت و همان کسی بود که فرمان قتل حضرت باب
 را صادر کرد و مظالم بسیاری بر جامعه بایان وارد نمود.

حضرت عبدالبهاء حکایت می‌کنند (۱۲) که روزی میرزا تقی خان در
 مجلسی (احتمالاً در طهران) شرکت نمود که حضرت بهاءالله هم تشریف
 داشتند. میرزا تقی خان با بی‌حرمتی به این آیه قرآن اشاره کرد و با تمسخر از
 صداقت و درستی آن استفسار نمود.

و يعلم ما فی البرّ و البحر و ما تسقط من ورقة الا يعلمها و لا حبة
 فی ظلمات الارض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین. (۱۳)

حضرت بهاءالله بی‌درنگ نظر میرزا تقی خان را ناپسند شمرده فرمودند که
 آنچه در این آیه نازل شده بی‌شک و تردید درست است. وقتی میرزا تقی
 خان توضیح بیشتر خواست حضرت بهاءالله بیان کردند که قرآن مخزن کلام
 الهی و حاوی مطالب زیاد از جمله اخبار تاریخی، تفاسیر یا بشارات و غیره

است. و در متون آن حقایق مهمه مذکور و مثبت می باشد و ذکر هر چیزی در آن هست.

میرزا تقی خان مفرورانه پرسید "من هم در آن مذکورم؟" فرمودند بلنی تو هم در آن مذکور. دوباره پرسید به اشاره یا تصریح؟ فرمودند "بالصراحه."
میرزا تقی خان به طعنه گفت "عجیب است که من اشاره ای به خودم در قرآن پیدا نکرده ام."

حضرت بهاء الله فرمودند اشاره به نام تو در این آیه است که می فرمایند:
قالت اُنّی اَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ اِنْ كُنْتَ تَقِيًّا* (۱۴)

میرزا تقی خان با شنیدن چنین اشاره اهانت آمیز سخت خشمناک شد ولی چیزی اظهار نداشت ولی بار دیگر به قصد استهزاء آیه مبارکه مورد بحث و به حال استکبار در برابر جمال مبارک پرسید "آیا از پدرم قربان خان هم چیزی هست؟"

فرمودند هست.

گفت به صراحت یا اشاره؟

فرمودند به صراحت که می فرماید: حَتَّى يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانَ** تَأْكُلُهُ النَّارُ. (۱۵)
داستان زیر هم نمونه دیگری است که نشان می دهد چگونه حضرت بهاء الله همواره از پیامبران گذشته پشتیبانی فرموده اند. این داستان از میرزا ابوالفضائل*** است و مربوط به زمانی قبل از ظهور شریعت حضرت اصلی است که حضرت بهاء الله به سن جوانی در طهران می زیسته اند.

با آن که در مدرسه ای⁺ از مدارس ایران داخل نشد و در مجامع علمی تحصیل علمی نفرمود در آغاز جوانی و ربمان شباب آثار بزرگی و جلالت و انوار حسن فهم و ذکاوت از وجنات حالش ظاهر و لایع بود.

* کسانی که قرآن را به انگلیسی ترجمه کرده اند طبیعتاً کلمه تقی را هم به صورت fearful ترجمه نموده اند.

** در ترجمه های انگلیسی قرآن کلمه قربان به sacrifice ترجمه شده است.

*** به صفحه ۱۰۷ مراجعه شود.

+ حضرت بهاء الله تعلیمات ابتدائی را که برای افراد همسطح ایشان معمول بود فرا گرفته بودند ولی در مدارس عالییه که مخصوص حکمای الهی و علمای دینی بود شرکت نکرده بودند.

و دانشمندان بزرگ را به سبب وداعت و مهابتی که نخست آثار مظاهر ربوبیت است با او در مجالس و محافل یارای تکلم نبود. یکی از اکابر اسلام حکایت نمود که روزی با جمعی از بزرگان مملکت و رجال دولت در خدمت میرزا نظر علی حکیم شهیر قزوینی که مراد و مرشد محمد شاه قاجار و مرجع عرفای آن روزگار بود حاضر بودیم. حکیم بر حسب معارف قوم بیانی می نمود و در مسئله بلوغ انسان به اقصی مراتب کمالات روحانیّه تکلم می فرمود تا آنکه لاشه انانیت و نفسانیتش گرم شد و عنان سخن از کفش بریود و کلام را به ذکر ترقیات خود رسانید و گفت فی المثل اگر اکنون خادم من آید و گوید که حضرت عیسی در باب سرای ایستاده و اذن ملاقات می خواهد خود را به سبب عدم احتیاج راغب ملاقات آن حضرت نمی بینم. حضار مجلس برخی ساکت بودند و اکثری چنانچه عادت متملقین روزگار است به نعم و بلی تصدیق می نمودند. در آن میان حضرت بهاءالله را سخافت این سخن نسبت به حضرت عیسی روح من فی الارض له الفداء محرک آمد و غیرتش اهانت مظاهر الهیه را بر نیافت و با روی افروخته به حکیم فرمود که جناب میرزا مسئلتی دارم اگر مأذون دارید به عرض رسانم. حکیم پاسخ داد که بفرمائید. بهاءالله فرمود با آن همه ارادتی که حضرت شاه به شما دارد اگر اکنون رئیس جلاّدان با ده میرغضب بیاید بگوید پادشاه شما را می طلبد در نفس خود به دقت ملاحظه فرمائید که آیا مضطرب می شوید یا به کمال سکون قلب و عدم خوف اجابت می فرمائید. حکیم پس از اندکی تأمل پاسخ داد که انصاف این است که بلا نهایت مضطرب می شوم و یارای سکون و استقامت در من نمی ماند بلکه قدرت تکلم ساقط می شود. حضرت بهاءالله فرمود چون حال چنین است با این دهان آن ادعا را نتوان نمود. حضار مجلس از صلابت این سخن مبهوت و از بداعت این جواب متحیر شدند. (۱۶)

عظمت و جلال حضرت بهاء الله

بعضی از حواریون حضرت بهاء الله که به شرف لقای آن حضرت نائل گشته اند در خاطراتشان به عظمت محیطه آن وجود مبارک اشاره نموده اند. هیمه و جلال آن جمال بی مثال به نحوی مشهود و نافذ بود که حاضرین به شدت تحت تأثیر آن قرار گرفته و اغلب قدرت تکلم در برابر هیکل مبارک را نداشته اند. حاجی میرزا حیدر علی ضمن بیان خاطرات تشرف خود در عکای عبارات زیر را نگاشته است:

علی الظاهر محبوس و محکوم و مغلوب و مظلوم و با این که هر کس هم مشرف می شد کمال عطف و عنایت و تواضع و نوازش را می فرمودند حتی شوخی و مزاح می فرمودند که نفسی که مشرف است به خود آید معذک که نفسی در محضر مبارک از مقبل و معرض عالم و جاهل عاقل و غافل نتوانست ده کلمه مرتب عرضی نماید. و البته لکننت و سستی حاصل نمود. حتی بعضی به قصد و عزم محاجه و مجادله مسئلت حضور نمودند و تفضلاً و اتماماً للحجّة و اکمالاً للنعمه اذن تشرف پیشگاه بارگاه عظمت و جلال یافتند. و چون پرده را برداشتند و استماع صوت مبارک را نمودند که بفرمائید و انوار و جهه آفتاب انور جلالت را زیارت کردند بی اختیار سجده کردند و داخل شدند. و بعد از اذن جلوس، جلوس نمودند و ابتداء قدرت عرضی و اظهاری و سنوالی حتی جوابی سوای تعظیم تسلیمی اظهار نداشتند. و بعضی تقلیب شده با کمال خلوص ارادت و بعضی به محبت و نفوسی هم با غفلت و جهالت مرخص شدند و سحر نسبت دادند دوست مؤمن عرضی نمی نمود می توان حمل ادب و فنا و محویت نمود ولی مغرض داخل شدن و مقبل خارج شدن و دشمن وارد شدن و دوست مرخص شدن و به حال احتجاج مشرف شدن و عرضی نمودن و بعد از بیرون رفتن از شدت اغماض سحر نسبت دادن به چه حمل شود. مجعلاً آن فیضی که از حضور نفسی حاصل می نمود لایذکر لایوصف لایحمد لایعرف است آفتاب آمد دلیل آفتاب. (۱۷)

به عنوان نمونه ذکر می شود که اگر چه حضرت بهاءالله در عگا بعضی اوقات اجازه تشرّف به افراد غیر بهائی می دادند ولی این استثنائی بود و قرار معینی نداشت و با گذشت زمان تمایل آن حضرت به پذیرفتن این گونه اشخاص کم تر شد. زمانی یکی از حکمرانان عگا سالها میل داشت حضور هیکل مبارک مشرف شود ولی اجازه نمی فرمودند و او در عوض با حضرت عبدالبهاء ملاقات می کرد چند سال گذشت و با وجود تقاضاهای مکرر اجازه تشرّف عنایت نفرمودند تا وقتی که حکومت مرکزی سوریه حکمران را مأمور به ملاقات حضرت بهاءالله کرد. به این سبب حکمران به همراه یک ژنرال اروپائی اجازه تشرّف یافتند. هر دو آنها به محض ورود به اطاق حضرت بهاءالله تحت تأثیر عظمت و هیمنه آن حضرت قرار گرفتند به نحوی که بی اختیار در آستانه در به زانو در آمدند و با این که حضرت بهاءالله صندلی برای نشستن نشان دادند از جای خود تکان نخوردند. نشستن در آن حالت مخصوصاً برای ژنرال که مرد تنومندی بود قابل تحمل نبود. چون حضرت بهاءالله چیزی نداشتند که به آنها بگویند و آنها هم در تمام مدت تشرّف ساکت بودند پس از ده دقیقه اجازه مرخصی خواستند و از حضور مبارک خارج شدند.

هم چنان که در جلد پیشین* ذکر شد حضرت بهاءالله در مدت اقامت در بغداد آزادانه بیشتر با مردم ارتباط داشتند و این ارتباط در ادرته کم تر بود. ولی در عگا تماس خود را با اهالی شهر تقریباً بطور کامل قطع نمودند و ارتباط با جامعه خارج را به حضرت عبدالبهاء سپردند. فی الحقیقه ایام بغداد با دوران عگا تفاوت بسیار داشت. حضرت بهاءالله در بغداد هنوز اظهار امر فرموده بودند و مردم آن حضرت و اصحابشان را رسماً به عنوان پیروان حضرت باب می شناختند. هیکل مبارک آزاد بودند و به آسانی در میان مردم رفت و آمد می نمودند. زمانی در بغداد برنامه زندگی روزانه آن حضرت چنین بود:

* به جلد ۲ ص ۷۲ مراجعه شود.

پس از صرف صبحانه در اندرونی* بیت مبارک به قسمت بیرونی که مخصوص پذیرفتن ملاقات کنندگان بود تشریف می‌بردند. اجتهاد در آن اطاق دورهم جمع می‌شدند و در حدود نیم تا یک ساعت در محضر مبارک بودند. هیکل مبارک در این مدت یا جالس بودند و یا در اطاق مشی می‌فرمودند. پس از آن به همراه حدّ اقل دو تن از احباب به قهوه‌خانه شرقی در قسمت قدیم شهر می‌رفتند. این قهوه‌خانه متعلق به یک شخص عرب به نام سید حبیب بود که باوجود این که مؤمن نبود ارادت فراوان به جمال مبارک داشت و آن حضرت را ستایش و احترام فوق‌العاده می‌نمود. در این قهوه‌خانه بسیاری از مردم از وضع و شریف حضور مبارک می‌رسیدند. حضرت بهاءالله بیشتر اوقات در باره امر بدیع حضرت اعلیٰ با آن‌ها گفتگو می‌نمودند و بعضی از حقایق امر الهی را تشریح می‌فرمودند. و پس از تقریباً یک ساعت به بیت مبارک باز می‌گشتند. در بعد از ظهر اجتهاد دوباره در حضور مبارک جمع می‌شدند. آن حضرت سپس بار دیگر به قهوه‌خانه تشریف می‌بردند و مقارن غروب آفتاب مراجعت می‌فرمودند. بعضی شب‌ها مؤمنین به بیت مبارک می‌آمدند و در آن‌جا به حضور مبارک مشرف می‌شدند. بعضی اوقات هم شخصیت‌های برجسته شهری، اولیای امور مدنی و دینی، شاهزادگان ایرانی و سایرین به قصد رجای هدایت نزد آن حضرت می‌آمدند و کسب فیض می‌نمودند. ولی حضرت بهاءالله گرچه گاهی به منازل اجباب تشریف می‌بردند هرگز به‌خانهٔ این قبیل نفوس نمی‌رفتند.

حضرت بهاءالله در ادرنه خیلی کم‌تر از بغداد بین مردم ظاهر می‌شدند. گاهی به مسجد تشریف می‌بردند و بعضی اوقات هم اشخاص مهم چون حاکم شهر را به حضور می‌پذیرفتند. ولی هم‌چنان که ذکر شد در عگا با گذشت زمان به‌ندرت کسی را خارج از حلقهٔ مؤمنین اذن حضور می‌دادند. البته همیشه موارد استثنائی وجود داشت. مثلاً اندکی پس از کشته شدن سه تن ازلی، صالح پاشا حاکم عگا که خیلی بدخواه حضرت بهاءالله بود از کار بر کنار شد. احمد بیگ توفیق که از وی زیرک‌تر و عاقل‌تر بود بجایش

* در خاور میانه خانه‌ها از دو قسمت تشکیل می‌شد؛ قسمت بیرونی که مخصوص ملاقات با مهمانان بود و قسمت اندرون جنبهٔ شخصی و خصوصی داشت.

منصوب گردید. اندکی پس از استقرار احمد بیگ بر کرسی حکومت بدریجان خواهر میرزا قلی مقتول به نیت بدنام کردن حضرت بهاءالله به دیدنش رفت و برای این که فکر او را نسبت به آن حضرت کاملاً مسموم سازد تهمت‌های نادرست و ناروای بسیار بر ضد جمال مبارک وارد آورد. و آن حضرت را به عنوان کسی که آرزوی سلطنت بر جمیع مردمان از جمله سلاطین زمان در سر می‌پروراند معرفی نمود و برای تأیید و اثبات ادعایش نسخه‌ای از سوره ملوک و بعضی الواح دیگر را به وی تقدیم کرد.

مطالعه این الواح اثر معکوس بر حاکم گذاشت. به شهادت حضرت بهاءالله در یکی از الواح (۱۸) که به لسان میرزا آقاچان کاتب وحی صادر شده، حاکم آن الواح را به حضور حضرت عبدالبهاء برد و اظهار کرد که در اثر مطالعه آن الواح از حقانیت امر الهی مطمئن شده و استدعای تشرّف به حضور حضرت بهاءالله نمود. پس از چندی عبود به حضور مبارک رفت و خواهش کرد که اجازه تشرّف به حاکم داده شود حضرت بهاءالله با این تقاضا موافقت فرمودند. در این ملاقات حاکم تحت تأثیر شدید قدرت روحانی آن حضرت قرار گرفت و قلبش مجذوب هیکل مبارک گردید و استدعا نمود خدمتی به او ارجاع فرمایند. جمال مبارک تقاضای او را در مورد خدمت به شخص خودشان قبول نکردند و در عوض، تعمیر و ترمیم قنات آب شیرین را که بدون استفاده افتاده بود برای بهبود وضع ساکنین شهر پیشنهاد نمودند که مورد استقبال حاکم شهر قرار گرفت*.

این حاکم به فضائل ممتاز حضرت عبدالبهاء پی برده و در زمره ستاینده‌گان آن حضرت در آمده بود و اغلب برای حل مشکلاتی که در طی انجام وظایفش پیش می‌آمد به حضور سرکار آقا می‌رفت و کسب هدایت می‌نمود. وی همان کسی بود که با سرازیر شدن سیل زائرین از مهد امرالله مخالفتی ننمود با این که می‌دانست که این عمل مخالف متن فرمان سلطان در این زمینه بود.

* برای اطلاع بیشتر از این جریان به ص ۶-۲۵ مراجعه شود.

گرچه حضرت بهاء الله در مدینه محصنه عکا با مردم ارتباط نداشتند و لکن برکات و عنایات آن حضرت هم چنان بر ساکنین شهر احاطه داشت. و حضرت عبدالبهاء از جانب پدر بزرگوار اهل آن دیار و حومه را همواره در زیر بال حمایت و عطوفت خود داشتند. اهالی از وضع و شریف برای کسب هدایت به حضور سرکار آقا می رسیدند. سران حکومت، پیشوایان شریعت، ارباب تجارت، اهل سیاحت، طبقات عادی و فقرا بعضی برای طلب یاری و معاونت و برخی جهت کسب نظر و هدایت از شخص حضرت عبدالبهاء حضور آن مظهر شفقت و محبت مشرف می شدند. در سراسر دوران حیات جمال مبارک اطاق محقری که حضرت عبدالبهاء در آن مهمانان را می پذیرفتند تا ساعات نخستین بامداد بروی واردین باز بود. حضرت مولی الوری با چنان عطوفت و مراقبت صمیمی به رفع نیازمندی های مراجعین می پرداختند که بین مردم به نام "پدر فقیران" و نزد بعضی به عنوان "آقای عکا" شناخته می شدند. این محبت محیطه و قدرت غالبه که از حضرت عبدالبهاء مشهود بود از حضرت بهاء الله که تمام قوای نهفته در ظهور مبارکشان را در ضمن اعظم خود به ودیعه گذشته بودند سرچشمه می گرفت.

فصل دوازدهم

نخستین مؤمنان خارج از جامعه مسلمان

با گذشت زمان خصومت و عداوت ساکنین عکا نسبت به جمال مبارک و اصحاب رو به تخفیف گذاشت و به تدریج حسن تفاهم و سرانجام احترام جای آنرا گرفت. این تغییر روش به سهم اعظم به برکت وجود مبارک حضرت عبدالبهاء پدیدار شد که با زحمات و اقدامات خود و با مغناطیس شخصیت ممتاز خویش دشمن را به دوست تبدیل نمودند. در خانه حضرت بهاءالله که سالها بروی دوست و دشمن بسته بود حال گشوده شد و بعضی از یاران ایران به قصد زیارت به عکا شتافتند و توانستند در بیت عودی خمار به لقای مولایشان فائز شوند.

داستان اسم الله الاصدق

یکی از زائرین برجسته در این زمان ملأ صادق خراسانی^۱ بود که حضرت بهاءالله او را به لقب اسم الله الاصدق ملقب فرموده‌اند. وی چنانکه بعداً خواهیم دید در اقبال نخستین مؤمن از دیانت یهود به امر مبارک سهم عمده‌ای بر عهده داشته است.

حضرت بهاءالله به اراده مبارک و بدون این که اسم الله الاصدق تقاضا کند لوحی برای او به خراسان ارسال و از او خواستند که برای تشرّف به عکا سفر کند. اسم الله الاصدق یکی از مؤمنین مخلص و ممتاز دور بهائی شمرده

* به جلد ۱ صفحات ۵-۱۰۴ و جلد ۲ صفحات ۱۲۰، زیرنویس ص ۳۱۳ و ۳۰۷ مراجعه شود.

می شد، وی مردی دانشمند بود و پیش از اقبال به امر حضرت باب یکی از علمای اسلام بود که به سبب تمسک به عدالت و متانت احترام بسیار داشت و در سراسر خراسان به صداقت و پرهیزکاری مشهور بود. وی به سبب انتساب به فرقه شیخی چند بار افتخار دیدار حضرت باب را در کربلا پیش از اظهار امرشان یافته، دعای متضرعانه و همراه با آه و ناله سید علی محمد جوان را در مرقد حضرت امام حسین مشاهده نموده و تحت تأثیر عمیق نورانیت و ملاحظت آمیخته با شکوه و عظمت او قرار گرفته بود. می گویند اسم الله الاصدق پس از این که چشمش نخستین بار بر آن جوان افتاد به بیان "سبحان الله ربنا الاعلی" ناطق گشته بود. او یکی از علمای دین و بسیار مورد احترام مردم بود در حالی که باب از علم و سواد ظاهری بهره اندکی داشت با وجود این اسم الله در کربلا از این جوان ستایش بسیار می نمود. وی هم چنین شاهد احترام بیش از اندازه سید کاظم رشتی* پیشوای جلیل فرقه شیخی نسبت به این جوان گشته بود زیرا که سید کاظم می دانست که او کسی جز حضرت قائم یعنی موعود است اسلام نبود..

اندکی پس از اظهار امر حضرت باب در ۱۸۴۴ وقتی ملا حسین به طهران می رفت در اصفهان اسم الله الاصدق را ملاقات کرد و بشارت ظهور حضرت باب را به وی داد. و بعضی از آثار آن حضرت را برای مطالعه در اختیار او گذاشت. ولی هم چنان که حضرت باب دستور داده بودند از معرفی هویت آن حضرت خودداری نمود. اسم الله با خواندن چند ورق از آن آیات شعله ایمان در قلبش روشن گردید.

نبیل زرنندی در تاریخ خود داستان مؤمن شدن اسم الله را چنین نگاشته است: جناب ملا صادق مقدس خراسانی نیز در آن ایام به تصدیق امر مبارک فائز شد. جمال مبارک او را به اسم الله الاصدق ملقب فرموده اند. مشارالیه پیوسته منتظر ظهور موعود بر حسب تعالیم سید کاظم رشتی بود و پنج سال بود که در اصفهان سکونت داشت و چنانچه خود آن جناب می فرمود شبی با ملا حسین در منزل میرزا محمد علی نهری

* برای اطلاع بیشتر به مطالع الانوار مراجعه شود.

ملاقات نموده بشارت یوم جدید را از ملا حسین شنید و چون از اسم و لقب حضرت موعود سؤال کرد ملا حسین جواب داد ذکر اسم و رسم از طرف موعود ممنوع است. و بعد شرحی از دعا و نیاز حروف حی را بیان کرد هر یک به طرز موعود را شناختند. مقدس فرمود آیا من هم ممکن است مانند حروف حی او را بشناسم ملا حسین فرمود باب رحمت الهی بر روی جمیع اهل عالم مفتوح است. مقدس از میرزا محمد علی نهری اطاق خلوتی خواست و در به روی خود بسته و به دعا و نیاز پرداخت. پس از مدتی عجز و نیاز چهره جوانی را که سابقاً در حرم سیدالشهداء دیده بود که چون ابر بهاری در مقابل ضریح امام می گریست در مقابل چشم مجسم دید که به او می نگرد و تبسم می فرماید. بی اختیار خواست خود را به پای او افکند و لکن فوراً آن جوان نورانی غایب و پنهان گردید. مقدس از کثرت شوق و شور نزد ملاحسین آمد و اسرار خود را بیان نمود. ملا حسین او را به کتمان امر کرد و فرمود اینک برای ابلاغ امر به حاجی کریم خان* به کرمان توجّه نمایند و از آن جا به شیراز عزیمت کنید امید که در مراجعت ان شاء الله من و شما به لقای محبوب بی همتا در شیراز فائز گردیم. (۱)

اندکی پس از اقبال به شریعت حضرت باب، سیل مصائب و بلاها به سوی اسم الله سرازیر شد ولی او همه آنها را با بردباری و سرور بی نظیر تحمل نمود. وی یکی از سه نفر مؤمنین بود که در نخستین دوره تاریخ امر الهی در ایران زیر شکنجه و آزار شدید قرار گرفتند. دو تن دیگر قدوس** و ملا علی اکبر اردستانی بودند و صحنه این تزییقات دلخراش شهر شیراز بود. نبیل زرنندی داستان زیر را در باره اسم الله الاصدق که وی با عنوان ملا صادق معرفی نموده نوشته است:

یکی از اشخاص که در آن روز ناظر وقایع بوده است و به امر مبارک مؤمن نبوده چنین حکایت کرده است که من وقتی که مقدس را تازیانه

* به جلد ۱ ضمیمه شماره ۴ مراجعه شود.
** آخرین ولی بزرگترین شخصیت در گروه حروف حی، به مطالع الانوار مراجعه شود.

می‌زدند حاضر بودم. چندین مرتبه فرآشانی که او را تازیانه می‌زدند خسته شدند و تبدیل یافتند. خون از شانه‌های مقدس جاری بود هیچ کس خیال نمی‌کرد که چنین شخصی با کثرت سن و اندام ضعیف بتواند زیادتر از پنجاه تازیانه را تحمل کند ولی عدد تازیانه‌ها به نهصد بالغ شد با این همه ملأ صادق با نهایت متانت و شجاعت تحمل می‌کرد و آثار سرور از صورتش آشکار بود. لبانش متبسم و ابدأ اعتنائی به ضربات تازیانه نداشت. من دیدم که دستش را به دهنش گذاشته هر طور بود پس از آن که او را از شهر بیرون کردند خودم را به او رسانیدم و از او پرسیدم چرا در وقت تازیانه خوردن می‌خندیدی چرا دهنش را گرفته بودی. ملأ صادق گفت هفت تازیانه اول خیلی درد آورد پس از آن دیگر دردی احساس نکردم و ملتفت نمی‌شدم که تازیانه‌ها به بدن من می‌خورد یا نه ولی نشاط و سرور عجیبی سراپای مرا احاطه کرده بود و خنده شدیدی مرا فرو گرفته بود برای جلوگیری از خنده دست به‌دامان گذاشتم. در آن وقت فکر می‌کردم که خداوند چگونه درد را به راحت تبدیل می‌فرماید و حزن را به سرور مبدل می‌کند. افهام حقایق از ادراک عظمت قدرت او عاجز است. من چند سال بعد که مقدس را ملاقات کردم داستانی را که آن مرد مسلم برای من گفته بود به مقدس نقل کردم، همه را تصدیق فرمود. (۲)

این ماجرا را تنها به‌عنوان پیش درآمدی برای مصائب بی‌شمار و دردناکی که این بنده خدا تا آخر حیاتش تحمل نمود باید محسوب داشت. در سفرهائی که در طول و عرض ایران برای تبلیغ امر حضرت رحمان می‌نمود در بسیاری از موارد با هجوم دشمنان که به قصد کشتنش انواع شکنجه و آزار بر وی وارد می‌ساختند روبرو بود. ملأ صادق یکی از همراهان قلوس و ملأ حسین در قلعه شیخ طبرسی* بود و پس از تحمل شکنجه و آزار در آن واقعه به اراده الهی جان سالم بدر برد تا بتواند در زمان آتیه در راه معبود حضرت باب و اصحابش فداکاری‌های عظیم‌تری از خود به ظهور رساند.

* به مطالع الانوار مراجعه شود.

ملا صادق به همان سهولت و اشتیاق که مقام حضرت باب را شناخته بود به عرفان حضرت بهاء الله موقت شد. وی در بغداد به حضور جمال مبارک رسید و مدت ها پیش از اظهار امر در باغ رضوان به مقام عظیم آن حضرت به عنوان "من ینظره الله" موقت گردید. اسم الله الاصلی مدت چهارده ماه در سایه مهر و عطف حضرت بهاء الله در بغداد آرمید و سپس به دستور آن حضرت در حالی که قلبش به عشق معبود نویافته شعله ور بود به ایران بازگشت. وی در میان یاران چون حصن متین به شمار می رفت و تعداد بی شماری از نفوس به وسیله او به امر مبارک هدایت شدند. در میان این مؤمنین نفوسی بودند که پس از ایمان در زمره پیروان ممتاز امر در آمدند. احمد یزدی مخاطب لوح مبارک احمد و حاجی میرزا حسعلی جوان ترین دالی حضرت باب نمونه هائی از این نفوس برگزیده بودند.

سفر به عکا یعنی زیارت دوم اسم الله الاصلی زمانی انجام شد که وی در سنین کهولت بود. و شداید و مصائب سی ساله وارده او را آزرده ساخته و ضعیف، نحیف و بیمار نموده بود. وقتی حضرت بهاء الله او را به عکا احضار کردند از او خواستند که پسرش را در وطن گذارد و به همراه یکی از اجداد که بتواند در تمام طول سفر از وی مواظبت کند عازم عکا شود. به نظر می رسد که وی در اوایل سال ۱۸۷۴ به عکا رسیده باشد زیرا شیخ کاظم سمندر** می نویسد که هنگامی که او با دو نفر همراهانش حاجی نصیر قزوینی*** و منصور اسکونی به عکا رسید اسم الله الاصلی در آن جا بود. شیخ کاظم در اول مارس ۱۸۷۴ وارد عکا شد. این زیارت جمال اقدس ابی فی الحقیقه تاج افتخار حیات اسم الله الاصلی بود. وی پس از چندین ماه اقامت در عکا که در طی آن بارها به حضور حضرت بهاء الله بار یافته بود.

* علی محمد ملقب به ابن اصلی که بعدها از طرف حضرت بهاء الله به سمت ایلای امرالله برگزیده شد.

** به صفحات ۷-۱۰۳ مراجعه شود.

*** به جلد ۲ صفحات ۹-۲۵۷ - مراجعه شود.

ضمن لوح مبارکی که در عکا به افتخارش نازل گشت مأمور به بازگشت به ایران شد.

حضرت بهاءالله در این لوح مبارک (۳) اسم الله الاصدق را مورد عنایت فراوان قرار می‌دهند و تأیید می‌فرمایند که وی در زیارت اول در مدینه زوراء (بغداد) و زیارت ثانی در سجن اعظم عکا از رحیق لقاء و کوثر بقاء از دست مالک اسماء آشامیده است. جمال اقدس ابهی سپس به او دستور می‌دهند که به وطن مراجعت کند و نصایح و وصایائی را که از لسان عظمت شنیده به یاران ابلاغ نماید تا خود را به زیور اعمال نیک و پسندیده بیاریند و پاک و شایسته زیست نمایند. آن حضرت تأکید می‌کنند که "افضل جمع اعمال الیوم استقامت بر امرالله بوده به شأنی که اوهام نفوس ملعیه موهومه احبای حق را از شطر احدیه منع نماید."

لوح احباب

حضرت بهاءالله الواح زیادی به افتخار اسم الله الاصدق صادر فرموده‌اند که از جمله آن‌ها لوح احباب است. این لوح از الواح معروف است که به لسان عربی نازل شده و حاوی فقرات بسیاری در تشویق افراد مختلف است. به نظر می‌رسد که لوح احباب در زمانی که حضرت بهاءالله هنوز در قشله عسکره زندانی بودند و یا اندکی پس از ترک آن در عکا نازل شده باشد زیرا در آن اشاراتی در باره نزول خطابات به بعضی از پادشاهان وجود دارد. و نیز حاوی بیانات عالیات در ستایش از بدیع می‌باشد. این لوح از جمله الواحی است که از قلم اعلی با عنوان ملح الواح مورد اشاره قرار گرفته‌اند.

حضرت بهاءالله در لوح احباب اسم الله الاصدق را به شأنی مورد ستایش قرار می‌دهند که وصف آن امکان‌پذیر نیست. آن حضرت از وی به‌عنوان کسی که به مجرد شنیدن بشارت ظهور موعود به شناسائیش نائل شد یاد می‌کنند و این اشاره به ملاقات او با ملا حسین و خواندن قسمت‌های از آیات مقدسه حضرت باب است. از مطالعه این لوح و الواح دیگر این حقیقت روشن می‌شود که جمال اقدس ابهی اسم الله را یکی از مخلص‌ترین پیروان

خرد و یک مؤمن حقیقی به تمام معنی کلمه محسوب نموده و قابل غبطه دیگران و شایسته پیروی همگان دانسته‌اند.

قسمت اعظم لوح احباب حاوی فقراتی خطاب به یاران الهی است. وصایا و نصایح جمال قدم در این لوح افخم اقوم به قدری زیاد است که به سختی می‌توان آن‌ها را خلاصه کرد، و به‌شأنی نازل شده که قلم از وصفش ناتوانست. فی‌الحقیقه قدرت و ملاحظت کلمات نازله از قلم و لسان مظهر الهی را تنها از خود آن بیانات مقلسه می‌توان احساس کرد و توضیح انسان در این زمینه بسیار نارساست. با وجود این در این مقام سعی می‌شود هر اندازه هم که نارسا باشد به بعضی از وصایای نازله در این لوح مبارک اشاره گردد.

جمال اقدس ابهی در این صحیفه شریفه نورا احباب را به استقامت در امر و گسستن از آنچه غیر اوست مأمور می‌کند و به یگانگی بین یکدیگر دعوت می‌نماید، آنان را باین نکته یادآور می‌شوند که خود همه شداید و بیایات را پذیرفته‌اند تا نوع انسان متحد شود و هشدار می‌دهند که از ورود نفاق و اختلاف در بین خود جلوگیری نمایند، به یاران وصیت می‌کنند که اول بر وفق تعالیم آن حضرت زندگی نمایند و سپس قلوب مردمان را بقدرت اسم اعظم و با اعمال پسندیده و رفتار شایسته تسخیر نمایند، آنان را به تبلیغ به حکمت و بیان مأمور می‌کند و دعوت می‌نماید که برای پیروزی امرالله بشأنی قیام کنند که هیچ قدرت زمینی نتواند آن‌ها را از اجرای مقصدشان باز دارد، آنها را به شمول نظر عنایت مطمئن می‌فرماید و به حلول روزی که اعلام نصرت در هر دیار بلند خواهد گشت بشارت می‌دهند و می‌فرمایند در آن روز اهل عالم به نام مؤمنین افتخار خواهند کرد و بر بلایا و مصائبی که در راه مولای محبوبشان تحمل کرده‌اند افسوس خواهند خورد.

بیانات مبارکه زیر که از قلم حضرت عبدالبهاء در متایش از اسم الله الاصلدق صادر شده یادآوری شایسته از این نفس جلیل و ممتاز است که پس از صعودش از طرف آن حضرت به عنوان ابادی امرالله منتصب گردید.

فی‌الحقیقه بحر پرموجی بود و باز بلند پرواز و جهی نورانی داشت و لسانی فصیح و بلیغ و قوت و استقامتی عجیب. چون زبان به تبلیغ می‌گشود برهان مانند سیل روان بود و چون به دعا و مناجات

می برداخت چشم گریان مانند ابر نسان بود چهره نورانی بود، اخلاق
رحمانی بود، علم کسبی و لدنی بود، همت آسمانی بود، انقطاع و زهد
و ورع و تقوی ربّانی بود. (۴)

داستان حیات اسم الله الاصدق بدون اشاره به مسجوتیت وی در سیاه چال
طهران کامل نخواهد بود. در آن زندان بود که وی توانست نخستین مؤمن
یهودی تبار را به امر مبارک هدایت کند. اندکی پس از این اقبال تاریخی،
تعداد زیادی از یهودیان ایران به شناسائی حضرت بهاء الله به عنوان ربّ الجنود
موعود نائل شدند و در زمره مؤمنین جانفشان درآمدند. برای درک اهمیت
این جریان یادآوری شرایطی که در ایران آن زمان بر اقلیت های دینی
حکم فرما بود و توجه به طرز فکر آنها در باره امر نوزاد الهی ضروری است.

وضع اقلیت های دینی در ایران آن زمان

در زمان ظهور حضرت باب، سه اقلیت دینی زردشتی، کلیمی و مسیحی در
ایران وجود داشتند، درحالی که اکثریت عظیم ملت پیرو مذهب شیعه اسلام
بودند. از سه اقلیت نامبرده کلیمیان و به نسبت کم تر زردشتیان مورد تحقیر و
اهانت مردم متعصب بودند و بیشتر اوقات هم با تحریک علمای اسلام تحت
اذیت و آزار قرار می گرفتند. مسیحیان که اغلب ارامنه و آسوری ها بودند از
آزادی و احترام بیشتری برخوردار بودند. و این به سهم عمده مرهون ارتباط
دینی آنها با دولت های اروپائی بود که در آن زمان نفوذ زیادی در ایران
داشتند.

زردشتیان و مخصوصاً یهودیان از طبقات محروم اجتماع محسوب می شدند.
آنها در محله های مخصوص به خود و همواره با ترس و وحشت از آزار
مردمان می زیستند و در ارتباط با مسلمانان ناگزیر از قبول بعضی مقررات و
رسوم بودند. مثلاً در کوچه و بازار باید به آنها احترام می گذاشتند و از
مجادله با آنها پرهیز می نمودند. اگر باهم همراه می شدند نمی بایست در
کنارشان بلکه یکی دو قدم عقب تر از آنان راه می رفتند. به لباس آنها دست
نمی زدند تا به قول آنها نجس یعنی ناپاک نشود و اگر یک زردشتی یا

کلیمی پولی به یک مسلمان می داد آن پول پیش از گذاشتن در جیب باید شسته می شد.

حاجی محمد طاهر مالگیری در خاطراتش به بعضی از وقایعی که روزانه در برخی از محلات یزد رخ می داد و اغلب سبب اختلال در جامعه بزرگ زردشتیان می گشت اشاره نموده است که خلاصه آن به شرح زیر است:

و آقا از پیش-که قدرتی داشتند (علمای اسلامی) و حکومت ضعیف بود. هر روز یک بهانه ای به دست می آوردند و سعایتی می کردند و حکومت را با خود همراه می نمودند. یک روز بهانه می کردند که فلان زردشتی سوار بر الاغ شده زیرا که زردشتیان در حضور مسلمانان نمی بایست سوار بر حیوان شوند چه که خلاف ادب بود و آن شخص را که سوار شده بود مجازاتش می کردند. یک روز بهانه می کردند که عمامه فلان تاجر زردشتی پر رنگ است و شباهت دارد به عمامه سادات اسلام و فوراً ضوضا و بلوا می کردند که باید عمامه زردشتی به رنگ زرد شفاف باشد چرا پررنگ و قدری تیره شده است. یک روز بهانه می کردند که فلان شخص زردشتی هنگام عبور در کوچه به فلان شخص مسلمان سلام نکرده باید مجازات شود. یا این که فلان شخص مسلمان یک نفر زردشتی را برای یک اختلاف حساب یا جهتی دیگر در کوچه می زده است، زردشتی در بین کتک خوردن دست به سوی مسلمان دراز کرده است باید مجازات شود. یا این که در بین گفتگو با شخص مسلمان به طور درشتی حرف زده و رنگ گردنش نمایان گردیده و باید مجازات شود. در ضمن هر زردشتی که از خانه بیرون می آید یک چادر شب* همراه داشته باشد که هر کجا خواست بنشیند روی چادر شب خود بنشیند** که زمین نجس نشود. (۵)

بهودیان و زردشتیان در اثر این بدرفتاری ها که قرن ها در دوران سلطه مسلمانان ادامه داشته به شدت از آنان متضرر بوده و به تدریج روش های دفاعی

* چادر شب پارچه بزرگ کتانی که معمولاً به رنگ تیره استعمال می شود.
** در آن زمان، استفاده از صندلی در نکلن ها و خانه ها مرسوم نبود و مردم معمولاً بر روی زمین می نشستند.

در پیش گرفته بودند که مؤثرترین آن‌ها دوری گرفتن از مسلمانان و مؤسسات آنان بود. و ضمناً فرهنگ اسلامی، زبان عربی و آنچه را که با اسلام سر و کار داشت خوار شمرده از آن نفرت داشتند.

حضرت باب و حضرت بهاءالله در چنین شرایط و در میان چنین اجتماعی ظاهر شدند و هر دو از جامعه اسلامی برخاستند و مخصوصاً حضرت باب به حضرت رسول اکرم منسوب بودند. همان‌گونه که حضرت مسیح به علت داشتن سابقه و پیشینه یهودی در زمره یهودیان محسوب و عامل به احکام آنان بود حضرت باب و حضرت بهاءالله نیز پیش از ظهور امر بدیع به روش احکام و سنن اسلامی رفتار می‌نمودند. این دو وجود مقدس وقتی هم که به عنوان مظهر ظهور الهی ظاهر شدند تعالیم و احکام‌شان ارتباط محکمی با دیانت اسلام نشان می‌داد و این امر مخصوصاً در مورد شریعت حضرت باب چنان مشهود بود که در ابتدای امر در نظر اقلیت‌های دینی ایران، فرقه‌ای از فرقه‌های اسلام شناخته می‌شد. به این جهت کلیمان و زردشتیان طبیعتاً به هر قیمتی بود از بایان و بهائیان دوری می‌گزیدند. سبب دیگر اجتناب آنان؛ این بود که قسمت اعظم آثار حضرت باب و حضرت بهاءالله به زبان عربی نازل شده بود و این زبان نه تنها برای آن‌ها غیر قابل فهم بود بلکه چون زبان اسلام بود نسبت به آن نفرت بسیار داشتند.

بنا بر این به آسانی می‌توان درک کرد که اقبال کلیمان و زردشتیان به امر بهائی که به ظاهر و از هر لحاظ ادامه دین اسلام به نظر می‌رسید و نوشته‌هایش به زبان عربی و پیروانش همه مسلمان تبار بودند یکی از معجزه‌های آن زمان شمرده می‌شد. فی‌الحقیقه این امر نمایانگر قدرت خلاقه ظهور حضرت بهاءالله بود که با وجود همه این موانع در آن نفوس اثر نموده، روحشان را حیات تازه بخشیده، دید جدیدی به آن‌ها داده، زیر پرچم اسم اعظمش آورده و آنان را به انجام خدمات عظیمه در انتشار پیام شریعت الهیه نخست در میان افراد جوامع خود و بعد در میان تمام ملت توانا ساخته است.

اقبال یهودیان و زردشتیان به امر حضرت بهاءالله در قرن نوزده در ایران خود بهترین دلیل برای اثبات جامعیت امر جمال اقدس ابهی و اصالت رسالت آن حضرت به عنوان موعود کل اعصار محسوب می‌شود. تقلیب آنان به امر

مبارک سطحی و ظاهری و بخاطر رهائی از مظالم و تزییقات نبود چه که آنان با پیوستن به جرگه بهائیان بیشتر زیر شکنجه و آزار واقع شدند. مصدقین کلیعی و زردشتی نه تنها در معرض حملات تازه از طرف مسلمانان که از ایمان آن‌ها به دیانت بهائی خشمگین و بیعناک بودند قرار گرفتند بلکه از طرف جوامع دینی خود نیز تحت فشار واقع شدند و در بعضی موارد به دست هم‌کیشان سابقشان به شهادت رسیدند. مثلاً در یزد هنگامی که چند نفر از زردشتیان به امر بهائی پیوستند رؤسای زردشتی به ضدیت آنان برخاستند. آزارهای ستمگرانه که در جامعه محدود زردشتی به دست زردشتیان و اغلب با اتحاد و دستگیری علمای اسلام و افراد متعصب بر ضد تازه تصدیق‌های بهائی آغاز شد یادآور ظلم و بیدادی است که به دست مسلمانان یعنی دشمنان اصلی امر در ایران انجام گرفته است. و در نتیجه این تحریکات در دهات اطراف یزد دو تن از بهائیان زردشتی تبار به شهادت رسیدند. و در شهر نیز یک شخصیت برجسته جامعه بخاطر علاقمندی و طرفداری از دیانت جدید کشته شد.

سرنوشت بهائیان کلیعی نژاد هم بهتر از این نبود. آنان، هم از داخل جامعه کلیعی و هم از خارج آن زیر فشار تزییقات قرار گرفتند. اقبال کلیعیان و زردشتیان به امر بهائی با ایمان و ایقان کامل همراه بود. آنان حضرت بهاء الله را به عنوان موعود کتب مقدسه خود یعنی نفس مقدسی که حضرت ولی امر الله او را با کلمات زیر توصیف فرموده‌اند شناخته بودند:

این مظهر کلی الهی و مطلع انوار سبحانی که در چنین موقع خطیر حامل چنین پیام عظیم و جلیل گردید ذات اقدس است که نسل‌های آینده بشر همان نحو که اکنون جم غفیری از پیروان حضرتش بدان مقر و معترفند او را به القاب و نعوت فخیمه قاضی القضاة، شارح اعظم و منجی امم، محرک عالم، متحد کننده ابناء بشر و موجد الف سنه منتظر، مؤسس کور جدید، رافع بنیان صلح اعظم، منشأ عدل اتم اقوم، منادی وحدت انسان و بانی نظم جهان آرای الهی و مبدع و مبشر مدنیت سرمدی الآثار یزدانی، تجلیل و تکریم خواهند نمود.

ظهور مبارک، نزد ابناء کلیم ظهور "پدر سرمدی" و "رَبّ الجنود" است که "با هزاران هزار مقدّسین" ظاهر گشته و نزد ملت روح مجیبی، نانی مسیح در "جلال اب سماوی" و در نظر شیعه اسلام "رجعت حسینی" و به اصطلاح اهل سنت و جماعت نزول "روح الله" و به اعتقاد زردشتیان ظهور شاه بهرام موعود و نزد هندوها رجوع کریشنا و نزد بودائیها بودای پنجم محسوب می‌شود. (۶)

ورود نفوس از این دو اقلیت دینی ایرانی در دین بهائی در ابتدای تاریخ آن، استقلال شریعت حضرت بهاءالله را به مردم آن سرزمین نشان داد. و دشمنان امر را که به قصد بی‌اعتبار ساختن امر بدیع آنرا نتیجه ماجراجویی مؤسّسین آن که مسلمان زاده بودند معرفی و بدروغ به عنوان فرقه‌ای از اسلام به مردم می‌شناسانند ساکت می‌ساخت و دعاوی آنها را خنثی می‌نمود.

اقبال پیروان دو اقلیت نامبرده به امر مبارک از سوی دیگر قدرت خلافت کلام حضرت بهاءالله را نشان می‌داد چه که این نفوس با قبول رسالت حضرت بهاءالله به یک باره مظهریت و اصالت الهی تمام پیامبران آسمانی، مؤسّسین ادیان بزرگ عالم از جمله حضرت مسیح و حضرت محمد را نیز قبول کرده‌اند. در ایام اوّلیّه ظهور امر، بسیاری از مسلمانان از شنیدن کلمات محترمانه در ستایش و تجلیل مقام و اثبات حقایق رسول اکرم از زبان بهائیان کلیمی و زردشتی تبار دچار حیرت و شگفتی می‌شدند. و این مسئله حتی سبب خشم شدید بعضی مسلمانان متعصب می‌گشت چه که آنان می‌دانستند که در مدت بیش از یک‌هزار سال کم‌تر مسلمانی توانسته بود کلیمیان و زردشتیان را به قبول حقایق اسلام وادار کند و اکنون با قدرت کلام حضرت بهاءالله هزاران نفر از آنان در ظل امر بهائی در آمده بودند. ولی مسلمانان خالص و پاکدل هم بودند که وقتی دیدند این نفوس با قبول امر بهائی حقایق اسلام را هم پذیرفته‌اند به شدت تحت تأثیر قرار گرفتند به تحقیق در باره آن پرداختند و سرانجام بهائی شدند.

جامعه بهائی در ایران از ابتداء شامل نفوسی بود که از سه دیانت بزرگ در امر وارد می‌شدند. اکثریت آنان از اسلام می‌آمدند و بقیه از ادیان کلیمی و زردشتی بودند و لکن نفوذ و پیشرفت امر در میان مسیحیان ایران بسیار محدود

بود. اکثر مسیحیانی که به جامعه بهائی پیوستند از اهالی کشورهای غربی بودند و نفوذ امر در میان مسیحیان در اوایل دوران قیادت حضرت عبدالبهاء آغاز گشت.

داستان حکیم مسیح نخستین مؤمن کلیمی تبار

نخستین کسی که از جامعه کلیمی در ایران به شناسائی رسالت حضرت بهاءالله فائز شد پزشک مشهوری به نام مسیح بود که با عنوان حکیم مسیح* شناخته می‌شد. از آنجائی که وی تجربه فراوان در حرفه پزشکی داشت به سمت پزشک دربار محمد شاه برگزیده شده بود و در سفر شاه به عراق همراه او بود. وی در بغداد شنید که طاهره در خانه یکی از مؤمنین می‌زیست و جلسه مباحثه‌ای با علمای دینی شهر ترتیب داده بود. حکیم مسیح به قصد کسب اطلاع از مذاکرات به آن جلسه رفت به محض شنیدن بیانات جناب طاهره خطاب به علمای دین و مشاهده عجز آنها در برابر براهینی که در اثبات حقایق ظهور بدیع القا می‌نمود مجذوب قوت بیان و شخصیت نافذ ایشان شد. اگرچه حکیم مسیح مجال شرکت در مذاکرات را نیافت ولی کنجکاو شد که سبب و سرچشمه قدرت بیان و فصاحت کلام طاهره را که تقریباً خارق العاده بود کشف نماید.

شیخ کاظم مستدر** در خاطرات خود این داستان را نگاشته است:

وقتی این بنده نگارنده در طهران جناب مستطاب حکیم مسیح کلیمی مشهور علیه الرحمه را ملاقات نمودم و این اول شخص کلیمی بود که این عید در زمره دوستان دیدم و حالات انس و ایمان و جذب و محبت ایشان موجب عجب و پرسش سبب شد. عرض کردم با این که دین حضرت کلیم با این امر اعظم حکیم مسافت بسیار دارد جنابعالی چگونه و به چه وسیله این سیل جلیل را طی نموده و به منزل رسیده‌اید؟ فرمودند در ایام توقف حضرت قره‌العین در بغداد از قضا

* لقب حکیم به کسانی داده می‌شد که طبیب حاذق بودند و از حکمت و معرفت الهی بهره داشتند.

** به صفحات ۱۰۴ و ۲۸۸ مراجعه شود.

من هم در بغداد بودم و به تقریب و مناسبتی در بعضی مجالس محاورات و مکالمات ایشان با علماء حاضر بودم و از طرز مکالمه و بیانات و گفتگو و مذاکرات ایشان متحیر و مبهور و متفکر و مجذوب شدم و به خیال تجسس و تحقیق و تفحص و تعمیق در این امر دقیق افتادم. مقداری همان وقت در همان جا و مقداری از بعد در هر جا به فضل الله تعالی رسیدگی نموده تا به مقصد رسیدم. (۷)

حکیم مسیح چند سال پس از ملاقات طاهره در بغداد اسم الله الاصلی را ملاقات کرد و این ملاقاتی بود که به دست تقدیر فراهم گشته بود. اسم الله به سبب انتساب به امر دستگیر و در زیر زنجیر و به همراه نگهبانان به طهران فرستاده شد. این عمل ستمکاران به فرمان حکمران خراسان و در اجرای فتوای هیجده تن از علمای مسلمان آن استان انجام می گرفت. اسم الله در این سفر پرخطر ناگزیر بود که کوچکترین پسرش ابن اصدق را که در آن زمانی کودکی خردسال بود با خود همراه ببرد. دو تن دیگر از اجنباء نیز زنجیر بسته به همراه وی به طهران اعزام شدند.

تیت اولیّه عاملین طرح این بود که آنها را در طهران اعدام نمایند ولی حکومت بعداً دستور داد که آنان را در سیاه چال زندانی کنند. پدر و پسر به هم زنجیر شدند و در حدود دو سال و چهار ماه در آن زندان هولناک به آن حال محبوس ماندند.

سختی های دوران زندان، آنها را از پا در آورد و کودک خردسال به شدت بیمار شد. رئیس زندان که نامش مشهدی علی و مرد مهربانی بود دنبال پزشکی فرستاد ولی هیچ طبیبی یافت نشد که حاضر به درمان یک بابی باشد. وی به ناچار به دنبال حکیم مسیح که کلیمی بود فرستاد. مسیح دعوت را پذیرفت و بلافاصله به زندان رفت.

حکیم مسیح به مدت دو ماه به طور مرتب به درمان ادامه داد تا کودک ناتوان از بیماری نجات یافت. این جریان به او که قبلاً به شدت تحت تأثیر شخصیت طاهره قرار گرفته بود این فرصت را داد که از شخص برجسته ای چون اسم الله الاصلی اطلاعات بیشتری در باره امر بهائی بدست آورد. وی حتی پس از بهبودی آن طفل نیز مرتب به زندان می رفت، ساعت ها در حضور

اسم الله می‌نشست و به سخنان وی در باره امرالله گوش می‌داد. وی پس از اندک زمانی مؤمن به امر شد و یقین حاصل نمود که موعود کتاب مقدس عهد عتیق یعنی پدر جاودانی و رب الجنود ظاهر گردیده است. وقتی حضرت بهاءالله از ایمان مسیح آگاه شدند لوح منیعی به افتخارش نازل فرمودند. الواح دیگر نیز از قلم اعلی به اعزاز وی نازل گردید ولی متأسفانه اغلب آن‌ها از بین رفته‌اند زیرا در آن زمان احیاء برای حفظ الواح مقدسه از دستبرد دشمنان آن‌ها را در زیر زمین و یا در میان دیوار پنهان می‌نمودند. و در مورد الواح حکیم مسیح وقتی آن‌ها را از زیر زمین خارج نمودند متأسفانه در اثر رطوبت از بین رفته بودند.

در یکی از این الواح (۸) حضرت بهاءالله به حکیم مسیح نصیحت می‌کنند که در امر الهی ثابت و مستقیم باشد تا در اثر بادهای مخالف که از سوی دشمنان امر می‌وزد دچار تزلزل نگردد. و می‌فرمایند که مردم از شهوات نفسانی و امیال فاسده پیروی می‌کنند و از او می‌خواهند که این گونه نفوس را به ترک نفس و هوی و توجه به خدا هدایت کند. حضرت بهاءالله در این لوح مبارک الطاف بی‌شمار در حق او مبذول می‌فرمایند و تأیید می‌کنند که مقام عظیمی به او عنایت نموده‌اند. حکیم مسیح افراد خانواده خویش را به امر مبارک تبلیغ کرد و همه آنان در زمره مؤمنین با وفا درآمدند. از بازماندگان نامدار او جوان‌ترین نوه‌اش دکتر لطف الله حکیم بود که به خدمات خالصانه به حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله توفیق یافت و در سال ۱۹۶۳ هنگامی که بیت عدل اعظم الهی برای نخستین بار تأسیس شد به عضویت آن معهد اعلی انتخاب گردید.

نور امر بدیع الهی که در قلب حکیم روشن گشته بود قلوب بسیاری از هم‌مسلمانان او را در کشور ایران نورانی نمود. نخست تنی چند در همدان و کاشان به امر حضرت بهاءالله اقبال کردند و پس از اندک مدتی نفوس بسیار از میان کلیمیان به جامعه بهائی پیوستند و گروه پیروان اسم اعظم را در کشور ایران گسترش دادند. در میان آثار وسیع منیعه جمال اقدس ابهی، الواح زیادی وجود دارد که به افتخار یاران کلیمی تبار نازل گردیده است.



کبخر و خداداد

احتمال می‌رود نخستین کسی باشد که از جامه زردشیمان ایران به امر بهائی
اقبال کرده است



حکیم مسیح
نخستین مؤمن به امر بهائی از جامعه کلینیان ایران

ورود زردشتیان در امر بهائی

معرفی امر بهائی به زردشتیان و پیشرفت امر الهی در میان آنان به همان اندازه جالب توجه و گسترده بوده است. داستان زیر از حضرت عبدالبهاء است:

روایت کنند که شخص بابی در کاشان اموالش به تاراج رفت و خانمانش پراکنده و پریشان، عربان نمودند و تازبانه زدند و محاسنش بیآلودند و بر دراز گوشی واژگونه سوار و در کوچه و بازار به منتهای آزار با طبل و شیور و تار و طنبور بگردانند. شخص گبری در کناری در گوشه ریاطی افتاده و ابداً از جهان و جهانیان خیری نیافته، چون های و هوی مردمان بلند شد به کوچه شافت و چون از جرم و مجرم و سب تشهیر و تعدیب بر وجه تفصیل مطلع گشت به جستجو افتاد و در همان روز در زمرة بایان داخل گشت و گفت "همین اذیت و تشهیر، برهان حقیقت و عین دلیل است اگر چنین نبود یمنکن هزار سال می گذشت و مثل منی آگاه نمی شد." (۹)

طبق نوشته حاجی معین السلطنه، تاریخ نویس تبریزی، در داستان فوق کسی که مورد شکنجه و آزار قرار گرفت تاجری از کاشان به نام حاجی محمد رضا بود و آن زردشتی هم که به امر حضرت باب مؤمن شد سهراب پور کاوس نام داشت ولی متأسفانه اطلاعات کافی در باره او در دست نیست.

نخستین زردشتی که در دوران رسالت حضرت بهاء الله به امر مبارک ایمان آورد به طوری که شهرت یافته کیخسرو خداداد بود که داستان ایمان او هم بی شباهت به داستان سهراب پور کاوس نیست. کیخسرو هم که اهل یزد بود در کاشان می زیست و به تجارت اشتغال داشت. او نیز شکنجه و آزار و شهادت یکی از مؤمنین را دیده و مشاهده آن صحنه وحشتناک سبب کنجکاوی برای کشف حقیقت و سرانجام ایمانش گشته بود. مؤمنین اولیه زردشتی تبار که در کاشان با او رفت و آمد داشتند ایمانشان به امر مبارک مرون فعالیت های تبلیغی وی بوده است.

کیخسرو خداداد در جامعه زردشتیان مرد شناخته شده‌ای بود و در انجمن زردشتیان که مانکچی صاحب بنیان گذاشته بود عضویت داشت. مانکچی صاحب به قصد کمک به زردشتیان ایران و گرفتن آزادی بیشتر برای آنان از هند به ایران رفته بود وی با ناصرالدین شاه ملاقات کرد و توانست او را به صدور فرمان معافیت زردشتیان از پرداخت جزیه که نوعی مالیات مخصوص بود و سال‌ها شامل اقلیت‌های مذهبی در ایران می‌شد وادار نماید. او هم‌چنین تعدادی از زردشتیان بنام را به عضویت انجمن نامبرده که از طرف شاه به رسمیت شناخته شده بود دعوت نمود.

لوح مانکچی صاحب

مانکچی در جریان سفرش به ایران از بغداد که در آن زمان هیکل مبارک حضرت بهاءالله در آن جا سکونت داشت گذشت. وی در آن شهر به حضور جمال مبارک رسید و در زمره ستاینندگان آن حضرت در آمد. و در سال‌های بعد هم ارتباطش را با حضرت بهاءالله از طریق مکاتبه حفظ نمود. میرزا ابوالفضل که پس از اقبال به امر مبارک چند سالی به‌عنوان منشی مانکچی صاحب خدمت می‌کرد در حفظ این ارتباط او را یاری می‌نمود. حضرت بهاءالله در جواب یکی از نامه‌های او لوحی نازل فرمودند که به لوح مانکچی صاحب معروف است (۱۰). این لوح به زبان فارسی خالص^۱ نازل شده چه که این شخص آرزومند گسترش زبان پارسی به‌صورت پاکیزه آن بود. مانکچی گرچه بهائی نشد ولی دوست وفادار امر باقی ماند.

* هنگامی که اسلام دین رسمی ایران شد کلمات عربی در زبان فارسی وارد گردید. زبان فارسی امروزی کلمات عربی بسیاری دارد که جزئی از زبان فارسی شده‌اند. در مقابل آن فارسی سره است که زبان رایج مکالمه نیست ولی به‌ندرت برای نوشتن مورد استفاده قرار می‌گیرد. بعضی از دانشمندان زبان در این زمینه مهارت یافته‌اند که از آن جمله میرزا ابوالفضل را می‌توان نام برد. ولی فارسی سره مورد استفاده عمومی نیست. در بیشتر الواح فارسی حضرت بهاءالله کلمات فارسی و عربی در کنار هم بکار برده شده‌اند تنها تعداد کمی از آثار آن حضرت که به مؤمنین زردشتی‌تبار خطاب شده به فارسی سره می‌باشند.

لوح مانکنچی از نظر ادبی شاهکار زبان فارسی سره شمرده می‌شود. این لوح از نظر فصاحت، بلاغت، قدرت و ملاحظت به همان اندازة الواح عربی و فارسی حضرت بهاءالله مهم و ممتاز است و حاوی بیانات برگزیده از جمال اقدس ابهی است. جمله جلیله "همه بار یک‌دارید و برگ یک شاخسار" در این لوح مبارک^{۱۰} نازل گردیده است. حضرت بهاءالله در این لوح مبارک جهانیان را با این بیان ندا می‌کنند "راه آزادی باز شده بشتابید و چشمه دانائی جوشیده از او بیاشامید". و به تمثیل و اشاره انداز می‌نمایند که "چشم سر را بلکه به آن نازکی از جهان و آنچه در اوست بی‌بهره نماید دیگر پرده آز اگر بر چشم دل فرود آید چه خواهد نمود." گفتار درشت را به شمشیر و نرم آن را به شیر تشبیه می‌فرمایند و بیان می‌کنند که "هر آنچه از نادانی بکاهد و بر دانائی بیفزاید او پسندیده آفریننده بوده و هست"، تصریح می‌فرمایند که "آسایش هنگامی دست دهد که هر کس خود را نیک‌خواه همه روی زمین نماید." و بالآخره اهل عالم را چنین اندرز می‌دهند "از تاریکی بیگانگی به روشنی خورشید یگانگی روی نمائید."

حضرت ولی‌ام‌الله قسمت‌های زیر از این لوح مبارک را به انگلیسی ترجمه فرموده‌اند:

رنگ جهان در دست پزشک دانا است درد را می‌بیند و به دانائی درمان می‌کند. هر روز را رازی است و هر سر را آوازی. درد امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر. امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید. دیده می‌شود گیتی را دردهای بی‌کران فرا گرفته و او را بر بستر ناکامی انداخته. مردمانی که از باده خود بینی سرمست شده‌اند پزشک دانا را از او باز داشته‌اند این است که خود و همه مردمان را گرفتار نموده‌اند، نه درد می‌دانند نه درمان می‌شناسند. راست را کز انگاشته‌اند و دوست را دشمن شمرده‌اند. بشنوید آواز این زندانی را بایستید و بگوئید شاید آنان که در خوابند بیدار شوند. بگو ای مردگان، دست بخشش یزدانی آب زندگانی می‌دهد بشتابید و بنوشید. هر که امروز زنده شد هرگز نمی‌رد و هر که امروز مرد هرگز زندگی نیابد. (۱۱)

* این بیان مشهور را در مجموعه اشراقت نیز می‌توان یافت.

لوح هفت پرش

همه اعضای انجمن زردشتیان که مانکچی صاحب بنیاد کرده بود از زردشتیان ممتاز یزد بودند. این انجمن یک وقتی نوزده عضو داشت که شش نفرشان به آئین بهائی مؤمن شدند. و هم چنان که در صفحات پیش ذکر شد کیخسرو خداداد یعنی نخستین مؤمن به امر یزدان از میان زردشتیان یکی از آنان بود. اعضای دیگر این انجمن که به امر بهائی پیوستند همه اهل دانش یا مورد احترام و ستایش جامعه بودند. و از همه نمایان تر در میان آنان استاد جوانمرد منشی آن انجمن بود که حرفه آموزگاری داشت و پس از ایمان در زمره مؤمنین فداکار درآمد. استاد جوانمرد عریضه‌ای به حضور حضرت بهاءالله ارسال و سؤالات چندی از آن حضرت نمود و در جواب آن لوح هفت پرش به فارسی سره به افتخارش نازل گردید. حضرت بهاءالله در این لوح مبارک جوانمرد را به نام جدید شیرمرد می‌نامند. سطور زیر چکیده‌ای از این لوح مبارک است که بعداً به وسیله حضرت ولی امرالله به انگلیسی ترجمه شد:

ای دستوران گوش از برای شنیدن راز بی‌نیاز آمده و چشم از برای دیدار، چرا گریزانید، دوست یکتا پدیدار می‌گوید آنچه را که رستگاری در آن است. ای دستوران اگر بوی گلزار دانائی را بیاید جز او نخواهید و دانای یکتا را در جامعه تازه بشناسید و از گیتی و گیتی خواهان چشم بردارید و به باری بر خیزید... آنچه در نام‌ها مژده داده‌اند ظاهر و هویدا گشت. نشان‌ها از هر شطری نمودار امروز یزدان ندا می‌نماید و کل را به مینوی اعظم بشارت می‌دهد. (۱۲)

شیرمرد نخستین بهائی زردشتی تبار بود که جسدش پس از مرگ به جای اینکه طبق رسوم هم‌کیشانش در دخمه* گذاشته شود دفن گردید. بهائیان دیگر که از آئین زردشت آمده بودند از وی پیروی نمودند و یک گورستان ویژه بهائی ساختند. این کار سبب تحریک جامعه زردشتیان شد و مخالفت

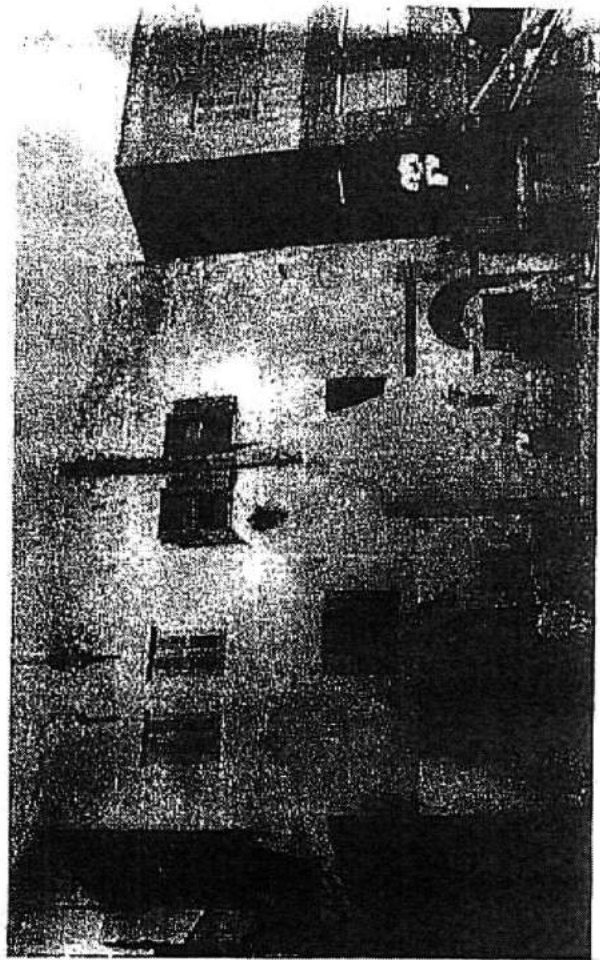
*دخمه عبارت از یک برج سر بلزی است که معمولاً در خارج شهر ساخته می‌شود اجساد زردشتیان را در آن می‌گذارند و به‌صورت طبیعت می‌سپارند و پس از آن که لاشه مردار به وسیله لاشخورها خورده شد استخوان‌ها را در چاه زرنی می‌ریزند.

شدید آنان را برانگیخت. گورستان بهائی مورد هجوم قرار گرفت و بعضی گورها دچار خرابی و بی حرمتی گشت.

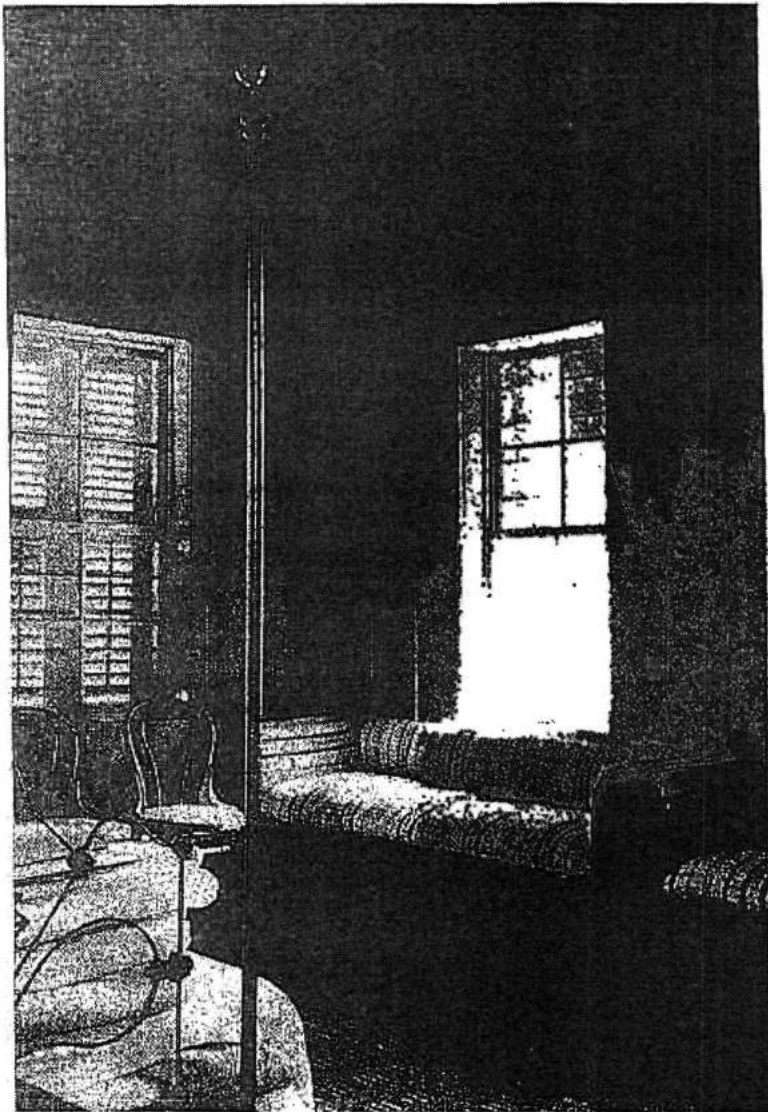
این مخالفت تنها برای موضوع دفن مردگان نبود. اقبال زردشتیان به یک آئین نوین یعنی چیزی که از صدر اسلام تا آن زمان در میان زردشتیان سابقه نداشت خود کافی بود که خشم و هیجان دستوران بزرگ را نسبت به تازه واردین در امر که آشکارا آمدن شاه بهرام، موعود زردشتیان را در هیکل حضرت بهاء الله به جامعه هم کیشانان اعلام می کردند، تحریک نماید. بزودی فشار و آزار که گاهی با موافقت ضمنی علمای مسلمان همراه بود بر آنان آغاز شد. ماستر خدابخش عضو برگزیده انجمن و استاد نیک نام مدرسه زردشتیان گرچه رسماً بهائی نبود ولی به سبب همدردی صمیمانه و همیاری کریمانه با بهائیان به ضرب گلوله کشته شد. مقبلین زردشتی تبار هم هر یک به نحوی تحت فشار قرار گرفتند. ولی در اندک مدتی عدد مؤمنین به امر مبارک رو به افزایش گذاشت. خانواده های بسیاری به شناسائی مقام حضرت بهاء الله نائل شدند و جامعه بهائیان به ویژه در یزد و دهکده های اطراف آن بزرگ شد به طوری که سبب شگفتی مسلمانان و زردشتیان هر دو گشت.

به دنبال دخول مسلمانان، کلیمیان و زردشتیان به امر مبارک در ایران در ایام اولیة رسالت حضرت باب و حضرت بهاء الله، ورود پیروان سایر ادیان در دیگر نقاط جهان آغاز شد. در زمانی کوتاه مردم زیادی از پیروان تمام ادیان، مکاتب فلسفی، بت پرستان، مخالفین حقایق روحانی، منکرین خدا و نمایندگان همه نژادها، قبیله ها و رنگ ها در ظل امر بهائی در آمدند و با روح همکاری و یگانگی ساختن جامعه جهانی بهائی را آغاز نمودند. جریان دخول مردمان از ساکنان جهان در آئین حضرت یزدان چنان شدید و قوی بود که به فاصله کمتر از صد سال از اظهار امر حضرت بهاء الله در باغ رضوان، لشکری از مهاجران و مبلغان از هر رنگ و تبار برای انتشار پیام حضرت رحمان و انوار آئین یزدان در میان مردمان در گوشه های گسترده جهان قیام نموده اند. این جریان که در روزهای نخستین امر آغاز شد اکنون با تحرک بیشتر پیش می رود. و در آینده نیز هم چنان به پیشرفت خود ادامه خواهد داد

تا زمانی که وحدت عالم انسان و شناسائی امر حضرت رحمان در پهنه جهان
به طور کامل و عیان تحقق پذیرد.



بیت عودی ختمکار در عکّا
اطلاقی که کتاب اقدس در آن نازل شده در سمت چپ طیفه بالا قرار دارد



اطاقی که کتاب اقدس در آن نازل شده است
اطاق حضرت بهاءالله در بیت عودی خمّار. اسباب و اثاث بعداً اضافه شده است

فصل سیزدهم

کتاب اقدس قسمت اول - احکام الهی

حضرت بهاء الله در اوایل سال ۱۸۷۳، تقریباً پنج سال پس از ورود به عکا و زمانی که در بیت عودی خمار محصور و محصور بودند کتاب اقدس که امّ الکتاب این دور افخم اقدم است را نازل فرمودند. این کتاب مستطاب که در میان کتب مقدسه عالم بی نظیر و سابقه است از قلم اعلیٰ به "منبع فیوضات سبحانیه"، "قسطاص الحق"، "صراط الاقوم"، "محمی العالم"، "فوات الرحمه" و "سفینه احکام" نامیده شده است. انبیای عظام به این کتاب والامقام با عبارات "سماجد جدید"، "ارض جدید"، "هیکل الرب"، "مدینه مقدسه"، "عروس" و "اروشلیم جدید التازل من السماء" اشاره نموده اند و حضرت ولی امرالله آنرا منشور نظم بدیع الهی و مدنیّت آینده جهان نامیده اند.

این سیفر جلیل که به لسان عربی نازل گشته و انور تجلی قلم اعلیٰ محسوب می شود در میان تمام آثار مقدسه جمال اقدس ابهی به عنوان امّ الکتاب دور بهائی ممتاز و مشخص است. و کتاب ایقان* از نظر اهمیّت در رتبه بعد از آن قرار دارد. حضرت بهاء الله در باره کتاب اقدس بنفسه المقدّس می فرماید: "انّ الکتاب هو سماء قد زیناها بانجم الاوامر و التواهی" و "انه لحجّه العظمی اللوری و برهان الرحمن لمن فی الارضین و السموات". (۱)

کتاب اقدس گذشته از این که در میان آثار حضرت بهاء الله، اعظم و اعلیٰ از همه شمرده می شود از نظر ادبی هم یکی از زیباترین آنهاست. در فصاحت

* به جلد ۱ فصل ۱۰ مراجعه شود.

بی نظیر، در سبک دلپذیر، در روانی بی مثل، از نظر ترکیب با شکوه و از لحاظ مضمون متنوع و گونه گون است. هر جمله آن ساده و به آسانی قابل فهم است به نحوی که فصیح تر و روان تر از آن را نمی توان تصور نمود. این صحیفه جلیله فی الحقیقه شاهکار آثار مقدسه حضرت بهاءالله محسوب می شود. و اگرچه اساساً کتاب احکام و اوامر است ولی به سبکی نازل شده که احکام صادره در آن با نصایح و مواعظ روحانی ناشی از الهامات الهی آمیخته گردیده است. روشی که در این مورد بکار رفته اصیل و بدیع است و ملاحظت و حلاوتش خواننده را شیفته و مجذوب می کند. حضرت بهاءالله در باره آن می فرمایند "العمری قد نزل علی شأن یتحیر منه العقول والافکار" و در جای دیگر چنین می فرمایند تالله یرتعد ظهر الکلام من عظمة ما نزل و اشارات المقنعة لشدة ظهورها. (۲)

حضرت بهاءالله در نزول کتاب اقدس چون پرنده ای است سماوی که لانه اش ذر عوالم روح خارج از میدان دید انسان است و در بلندی های پرشکوه روحانی سیر و پرواز می کند. حضرت بهاءالله در آن مقام از مسائل روحانی سخن می راند، حقایق امر جلیش را آشکار می سازد و پرده از عظمت و جلال ظهور مبارکش بر می دارد. این طیر باقی یکباره و به طور غیر منتظره از آن افق متعالی به عالم خاکی نزول می کند. حضرت بهاءالله در این موقع و مکان به صدور اوامر و احکام می پردازد و سپس به عوالم روح باز می گردد. و بار دیگر به لسان عظمت و اقتدار و با کمال سلطه و اختیار به نزول بیانات عالیات که در کتاب اقدس مخزون گشته مشغول می شود. حضرت ولی امرالله قسمت های زیادی از این آیات را با عبارات شکوهمند به انگلیسی ترجمه و اکثر آن ها را در منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله گنجانده اند.*

این حالت عروج و نزول یعنی بیان تعالیم روحانی از یک طرف و صدور احکام از سوی دیگر در سراسر این کتاب مستطاب یکدیگر را دنبال

* قسمت های زیر در *Gleanings from the Writings of Bahà'u'lláh* از کتب اقدس است. XXXVII, LVI, LXX, LXXI, LXXII, XCVIII, CV, CLV, CLIX, CLXV

می‌کنند. ظاهراً الگوی آشکاری در آمیختن این دو باهم وجود ندارد و ارتباط خاصی هم بین این دو به ظاهر دیده نمی‌شود. حضرت بهاءالله در این کتاب مستطاب پس از اظهار بعضی از اصول و تعالیم روحانی یا انزال بعضی از مواظ و نصایح آسمانی ناگهان موضوع را تغییر می‌دهند و به صدور یک یا چند حکم که به ظاهر ارتباطی با موضوع قبلی ندارند می‌پردازند.

هر یک از ادیان معتبر عالم احکام و اوامر می‌دارند که به وسیله مؤسس آن صادر گردیده است. این اوامر و احکام نقش مهمی در اداره امور جامعه و هدایت زندگی مؤمنین داشته‌اند. ادیان موسوی و اسلام بهترین نمونه‌های این تأثیرات نافذه بوده‌اند و لکن در دیانت عیسوی، حضرت مسیح احکام زیادی صادر نکردند و به همین سبب برای نفوسی که از مسیحیت می‌آیند درک اهمیت احکام دیانتی و نقش حیاتی که این قوانین در حیات جامعه بازی می‌کنند ممکن است دشوار باشد. شاید دلیل این که حضرت مسیح اوامر و احکام دینی زیادی برای پیروانشان صادر نکردند این بود که رسالت حضرتشان بیشتر معطوف به رستگاری فردی بود و راهنمایی زیادی برای اداره امور جامعه ارائه نمی‌کرد. آن حضرت همچنان که در خطابه و وعظ جبل خلاصه شده تأکید فراوان بر سلامت روحانی فرد گذاشت ولی برای اداره امور جوامع و ملل و ارتباط آن‌ها با یکدیگر قوانینی وضع ننمود.

احکام هر دیانتی تا ظهور مظهر الهی بعدی معتبر و نافذند و از آن پس کهنه می‌شوند و نفوذ خود را از دست می‌دهند. و مردم دیگر نیازی به اجرای آن‌ها احساس نمی‌کنند. مثلاً احکام حضرت موسی تا زمان ظهور حضرت مسیح روح عصر و لازمه آن بودند ولی پس از آن از کار افتادند و کهنه شدند. در عهد عتیق قوانین بسیاری موجود است که برای آن عصر و زمان لازم و مفید بودند و بیش از هزار سال بموقع اجرا گذاشته شدند ولی حال قابل اجرا نیستند. احکام دین اسلام هم که حضرت رسول اکرم وضع فرمودند تا زمان ظهور حضرت باب معتبر بودند. این قوانین در میان ملل مسلمان در حدود هزار و سیصد سال قمری اجرا می‌شدند. ولی با نزول کتاب اقدس که سرچشمه احکام برای عصر جدید است بیشتر احکام اسلامی قابلیت اجرایی خود را از دست دادند. از یک طرف بعضی از دولت‌های اسلامی ناگزیر

شدند که اجرای احکام شرعی را کنار گذارند و قوانین مدنی دیگری که خود وضع کرده بودند به جای آن‌ها بکار گمارند و از سوی دیگر شرایط و مقتضیات جدید که به صورت دو جریان سازنده و کوبنده آشکار شد اوضاع اجتماعی را به اندازه‌ای دگرگون نمود که اجرای قوانین اسلامی در بسیاری از موارد به شکل غیر ممکن و محال درآمد.

احکامی که حضرت باب در بیان نازل کردند برای مدت کوتاهی مقدر شده بود و بعضی از آن‌ها هم به شکل ناقص به تصریح یا تلویح به اختیار من بظهوره الله^{*} گذاشته شده بود. با نزول کتاب اقدس احکام شریعت بیان منسوخ شد. حضرت بهاءالله تنها بعضی از آن‌ها را مورد تأیید قرار دادند و در کتاب اقدس تجدید فرمودند. حضرت عبدالبهاء تصریح نموده‌اند که آن دسته از احکام حضرت باب که در کتاب اقدس تأیید نشده، باید نسخ شده شمرده شوند. (۴) در بیان دیگر می‌فرمایند که هر حکمی که در جای دیگر از الواح حضرت بهاءالله یافت شود که مخالف احکام کتاب اقدس باشد اعتبار ندارد. ولی حکمی که مابین نباشد یا در کتاب اقدس ذکری از آن نشده معتبر و لازم الاجرا می‌باشد.^{**}

در بررسی آثار مبارکه حضرت بهاءالله به الواح زیادی بر می‌خوریم که در آن‌ها بعضی احکام صادر شده یا توضیحاتی در باره احکام و کاربرد آن‌ها ارائه گردیده است. این گونه الواح در حقیقت متمم کتاب اقدس شمرده می‌شوند. بنا بر این روشن می‌شود که کتاب اقدس به تنهایی همه احکام حضرت بهاءالله را در بر ندارد. حضرت بهاءالله پس از نزول کتاب اقدس به یکی از اصحاب خود زین‌المقرئین^{***} که پیش از ایمان به امر مبارک مجتهد اسلامی بود و در کاربرد قوانین اسلامی مهارت داشت اجازه دادند که هر

* مقصود حضرت بهاءالله است - به جلد ۱ فصل ۱۸ مراجعه شود.
 ** اصل بیان مبارک چنین است: «کتاب اقدس که مهیمن بر جمیع کتب و صحف و زبر است و کل آنچه در آن منکور، ناسخ جمیع صحائف و کتب حتی اوامر و احکام و اعلان و اظهار آن ناسخ جمیع اوامر غیر مطابق و احکام غیر متساوی مگر امری و حکمی که در آن کتاب مقتس الهی غیر منکور.» نقل از امر و خلق جلد ۱ ص ۸ (پادشاهت مترجم).
 *** به جلد ۱ صفحات ۲۴-۵ مراجعه شود.

گونه سؤالی در زمینه اجرای احکام صادره از قلم آن حضرت دارد از محضر مبارک پرسد. جواب‌های صادره از لسان جمال مبارک در کتابی به نام رساله سؤال و جواب جمع‌آوری شده که در حقیقت ضمیمه‌ای برای کتاب اقدس محسوب می‌شود. در لوحی که به لسان میرزا آقاخان کاتب حضرت بهاء‌الله به تاریخ ۱۵ جمادی‌الاول ۱۲۹۰ (۱۱ ژوئیه ۱۸۷۳) نوشته شده مذکور است که کتاب اقدس مقارن همان ایام نازل گردیده است. در همین لوح مبارک به شرایط نزول این کتاب مقدس نیز اشاره شده است:

و در این ایام کتاب اقدس از سماء مقدس نازل .. و سبب آن که در سنین معدوده از اطراف بعضی مسائل در احکام الهیه سؤال نمودند و لکن قلم اعلی متوقف در ارض سر به لسان پارسی مختصری نازل و لکن به طرفی ارسال نشد ... تا آن که درین ایام مجدداً عرایض سائلین به ساحت اقدس حاضر لذا به ابدع الحان به لسان آیات این کتاب بدیع منیع نازل. (۴)

ولکن حضرت بهاء‌الله از ابتداء به پیروانشان تأکید فرمودند که در اجرای اوامر و احکام نازله حکمت و بصیرت بکار برند. و در اجرای آنچه که ممکن است نابهنگام تلقی شود و یا سبب تشویش و تحریک در بین مردم گردد خودداری نمایند.

اندک زمانی پس از نزول کتاب اقدس، حاجی سید جواد کربلایی^۱ یکی از مؤمنین ممتاز که احترام زیادی در جامعه داشت مشتاق آن بود که باران، احکام آن کتاب مستطاب را بموقع اجرا گذارند. حضرت بهاء‌الله در لوحی خطاب به این شخص، منزلت و مقام متعالی این صحیفه الهی را آشکار می‌کنند و به آن چون مغناطیس عظیمی که قلوب اهل عالم را به خود جذب می‌کند اشاره می‌نمایند. در همین لوح مبارک، سید جواد را به رعایت حکمت و احتیاط در اجرای احکام آن نصیحت می‌فرمایند و بشارت می‌دهند که عنقریب به این سفر جلیل سلطه و اقتدار پروردگار ظاهر و عیان خواهد گردید عبارات زیر قسمتی از آن لوح مبارک خطاب به سید جواد کربلایی است:

* به جلد ۱ ص ۲۳۹ مراجعه شود.

در سنین معدودات، از اطراف، عرایض ناس به شطر اقدس وارد و از اوامر الهیه سؤال می نمودند انا امسکنا القلم علی ذکرها الی ان اتی المیقات اذا اشرفت من افق ارادة ربک شمس الاوامر و الاحکام فضلاً علی الانام انه لهُو الغفور الکریم ... اوامر الهیه به منزله بحر است و ناس به منزله حیثان لو هم یعرفون. ولكن به حکمت باید به آن عمل نمود ... اکثری ضعیفند و از مقصود اوئیه بعید، باید در جمیع احوال حکمت را ملاحظه نمود تا امری احداث نشود که سبب ضوضاء و نفاق و نهاق نفوس غافله گردد. قد سبت رحمته العالم و فضله احاط العالمین باید به کمال محبت و بردباری ناس را به بحر معانی متذکر نمود کتاب اقدس بنفسه شاهد و گواه است بر رحمت الهیه. (۵)

حضرت بهاء الله در همان سال نزول کتاب اقدس به جمال بروچردی* که در آن زمان در عگا سکونت داشت اجازه دادند که قسمت هائی از آن را استنساخ کند و در اختیار یاران ایران قرار دهد ولی بار دیگر تأکید فرمودند که در اجرای احکام آن حکمت و احتیاط رعایت شود. در جلد پیشین، این نکته یادآوری شد که مظاهر مقدسه الهیه به سبب رحمت و شفقت، تمام احکام و اوامر جدید را یکباره و ناگهان به پیروانشان ابلاغ نمی کنند بلکه با علم به دلبستگی شدید آنان به احکام و رسوم کهنه موجود، قوانین تازه را به تدریج و به مرور زمان صادر می کنند تا مؤمنین در این مدت افکارشان روشن شود و آمادگی لازم را برای قبول آنها پیدا نمایند.**

مطالعه الواح حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء به روشنی بیان می کند که بیشتر قوانین کتاب اقدس به جز آن هائی که جنبه روحانی دارند و یا اجرایشان با مقتضیات زمان مطابق است برای آینده یعنی زمانی که امر بهائی به رسمیت

* نکته جالب توجه در اینجا است که جمال خودبیسند و مغرور از حضرت بهاء الله خواسته بود که او را از اجرای احکام کتاب اقدس معاف فرمایند حضرت بهاء الله این اجازه را به او دادند و فرمودند که او آزاد است و مجبور نیست که هیچیک از احکام را اجرا کند. برای اطلاع بیشتر در باره این شخص ضرور که سرانجام ناقض شد به جلد ۲ مراجعه شود.

** برای اطلاع بیشتر در این باره به جلد ۲ صفحات ۱-۳۷ مراجعه شود.

شناخته خواهد شد طرح ریزی شده‌اند. در آن وقت است که این قوانین در چارچوب مدیّت نوینی که مقدر است در آتیه از میان هرج و مرج کنونی عصر حاضر سر برآرد به طور کامل بموقع اجرا گذاشته خواهند شد.

حضرت ولی امرالله احکام کتاب اقدس را به منزله "نار و بود" نظم بدیع حضرت بهاء الله توصیف فرموده‌اند. بدون این قوانین بشر نخواهد توانست در استقرار ملکوت موعود بر روی زمین شرکت کند. نظم بدیع حضرت بهاء الله هنوز در مرحله جنینی خود رشد می‌کند. و در آینده زمان پا به عرصه وجود خواهد گذاشت و عصر تازه‌ای خواهد گشود که عظمت و شکوه آن در این زمان برای ما کاملاً قابل تصور نمی‌باشد. عصری که در آن تعالیم حضرت بهاء الله، زندگانی انسان را در روی زمین رهبری و اداره خواهد نمود. تنها در آن زمان است که حکمت و اهمیّت تمام احکام کتاب اقدس ظاهر خواهد گردید، ارتباط آن‌ها با نیازمندی‌های زمان آشکار خواهد شد و اجرای آن‌ها ضرورت حیاتی پیدا خواهد نمود.

حضرت ولی امرالله در کتاب *God Passes By* در طی سه صفحه چکیده مندرجات کتاب اقدس را با چنان شیوه ماهرانه‌ای خلاصه نموده‌اند که خواننده با مطالعه آن بر همه مطالب اصلی که در آن صحیفه علیا منصوص گشته آگاه می‌شود. مطور زیر قسمتی از آن خلاصه است که بعضی از احکام اساسی این دور بدیع را بر می‌شمارد:

در این کتاب مقدّس قلم اعلی صوم و صلوة را مفروض و حکم نماز جماعت را جز در صلوة میّت مرتفع و قبله اهل بهاء را تعیین، حقوق الله و احکام ارث را تشریح و مؤسسه مشرق الاذکار را تثبیت و ضیافات نوزده روزه را مقرر و اقامه ضیافت و اطعام را در ایام زانده که به ایام هاه موصوف و مذکور گردیده تنصیب می‌فرماید. و نیز پیشوائی و ریاست روحانی را نسخ و حمل ریاضات و انزوا و ارتقاء بر منابر و اقرار به معاصی نزد خلق را نهی و بیع امام و غلمان و تکدی و تقبیل ایادی و غیبت و افتراء و میسر و شرب افیون و خمر و سایر مسکرات را حرام می‌فرماید. بطالت و کسالت را مردود و طلاق را مذموم و آزار و تحمیل بر

حیوان را ممنوع می‌شمارد. احکام قتل نفس و حرق بیت و ارتکاب فحشاء و سرقت را تعیین و امر ازدواج را تشویق و اصول و شرایط آن را تبیین و اقتناع به زوجة واحده را تصریح می‌فرماید. اشتغال به کسب و کار و صنعت و اقراراف را واجب و آن را نفس عبادت پروردگار محسوب می‌دارد، لزوم تربیت و تعلیم اولاد، هم‌چنین تنظیم وصیت‌نامه و اطاعت محضه حکومت متبوعه را تأکید می‌نماید. (۶)

احکام چندی هستند که در کتاب اقدس یا الواح دیگر منصوص نگشته‌اند. حضرت بهاء الله متعمداً آن‌ها را نازل نفرموده‌اند تا در وقت لازم به وسیله بیت عدل اعظم، معهد اعلی و مرجع تشریحی آسنی که از طرف حضرت بهاء الله برای تشریح در امور غیر منصوصه برگزیده و ممتاز شده، وضع و مقرر گردد. این گونه احکام که به وسیله بیت عدل اعظم تشریح می‌شوند در زمان‌های بعد که شرایط اجتماعی دستخوش تغییرات عمده می‌شود می‌تواند به وسیله بیت عدل بعدی مورد تغییر و تبدیل قرار گیرد. این تدبیر هم‌آهنگی قوانینی را که جنبه فرعی و موقتی دارند با پیشرفت عالم انسان در هر زمان تضمین می‌نماید. ولکن احکامی که حضرت بهاء الله منصوص فرموده‌اند اساسی، قطعی و تا پایان دور بهائی غیر قابل تغییرند و تنها مظهر ظهور آینده می‌تواند آن‌ها را نسخ نماید. این نکته هم شایسته یادآوری است که بعضی احکام نازل از قلم اعلی با توجه به شرایط آینده جامعه دنیا صادر شده و اجرای آن‌ها مشروط و موکول به تشریح لازم از طرف بیت عدل اعظم در آن موارد خواهد بود. حضرت ولی امر الله از طریق منشی خود چنین مرقوم فرموده‌اند:

آنچه در کتاب مستطاب اقدس تشریح نگردیده و هم‌چنین جزئیات امور و مسائل فرعی که در نتیجه اجرای احکام منزله حضرت بهاء الله به میان می‌آید باید توسط بیت عدل عمومی وضع شود. این هیت می‌تواند وضع قوانین نماید که متمم احکام منصوصه حضرت بهاء الله باشد ولی هرگز نخواهد توانست احکام منصوصه حضرت بهاء الله را نسخ یا کوچک‌ترین تغییری در آن به عمل آورد. (۷)

کتاب اقدس تا کنون به هیچ زبانی از طرف مقامات مسئول بهائی ترجمه نشده* دلیل این امر آن است که ترجمه آن کتاب به تنهایی و بدون مراجعه به الواح دیگر گمراه کننده خواهد بود. بیت عدل اعظم الهی این نکته را با عبارات زیر توضیح داده‌اند:

کتاب اقدس هسته مرکزی قوانین متنوعه و وسیعه بهائی است که در سالها و قرون آتیه یعنی زمانی که اصل اتحاد بشر در عالم تأسیس و تکامل می‌یابد به‌منصه ظهور خواهد رسید. بنا بر این درک کامل و درست مندرجات آن کتاب مقدس مستلزم مطالعه بسیاری از آثار مبارکه دیگر حضرت بهاء الله که به آنها مربوط می‌شوند و نیز تبیینات صادره از قلم مرکز میثاق و حضرت ولی امر الله می‌باشد. هم‌چنین به این نکته نیز باید توجه داشت که حضرت بهاء الله بسیاری از دقائق و تفصیلات ثانوی را به بیت عدل عمومی واگذار فرموده‌اند که آنها را تشریح کند و به اقتضای احتیاجات اجتماع پیشرفته تغییر دهد به‌علاوه ترجمه کتاب اقدس بدون حواشی مناسب و جامع که خواننده را به الواح دیگر در توضیح و تفصیل احکام و هم‌چنین تبیینات حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امر الله هدایت کند می‌تواند سبب سوء تعبیر بسیار شود. از این گذشته مسئله تضمین زیبایی سبک در لسان انگلیسی که بتواند با زیبایی کلام در متن اصلی موازنه نماید خود مشکل دیگری است. (۸)

بیت عدل اعظم در دست‌خط دیگر چنین مرقوم فرموده‌اند:

برای طبع کتاب اقدس، حضرت ولی امر الله فرموده‌اند که باید مقدمه رساله‌ای موجز و جامع از حدود و احکام آن کتاب تهیه گردد. سپس کتاب توسط هشتی میرز و ذی‌صلاحیت کاملاً ترجمه شود و منضم به توضیحات وافیه در حواشی شود حواشی مزبور بلا تردید باید متضمن مراجع لازمه از الواح مبارکه حضرت بهاء الله که متمم کتاب اقدس محسوب است و تبیینات صادره از قلم مرکز میثاق و حضرت ولی

* کتاب اقدس بعد از تألیف این کتاب، در سال ۱۹۹۳ به انگلیسی ترجمه و منتشر شد (مترجم).

امراه باشد. و بعضی از آیات آن سفر جلیل را توضیح دهد و سوابق دینی و فرهنگی و تاریخی آنرا تشریح کند. بدیهی است کتاب اقدس که مشحون از اشارات بوده و ارتباط به احکام و رسوم شرایع سالفه دارد به سهولت ممکن است در نظر کسانی که به این احکام و رسوم آشنا نبوده و به حدّ کافی در آثار مبارکه حضرت بهاء الله تمعن نداشته و از نوایای اصلیه حضرتش بی خبر باشند مورد سوء تعبیر واقع شود. ترجمه‌های نارسا بالاخص ممکن است کاملاً سبب گمراهی شود. حضرت بهاء الله در باره ترجمه کتاب اقدس که در ایام حیات مبارک توسط یکی از احبّاء انجام شده بود چنین اظهار می فرمایند "اگر چه مقصد جناب مترجم خیر بوده لکن از این جهت که این گونه امور در این ایام سبب اختلاف می شود لهذا جائز نه." (۹)

اکنون مدّعی است که بیت عدل اعظم به تهیه آن رساله توفیق یافته و کتابی با عنوان *Synopsis and Codification of the Laws and Ordinances of the Kitab-i-Aqdas* طبع و منتشر نموده است. * تهیه این کتاب مستلزم تحقیقات وسیعی در آثار مبارکه بوده و آن دسته از آیات مقدسه حضرت بهاء الله که متمم کتاب اقدس شمرده می شوند و هم چنین الراج حضرت عبدالبهاء و توفیعات حضرت ولی امرالله که در تبیین احکام صادر گشته اند در تنظیم این اثر مهم مورد استفاده قرار گرفته اند. بیت عدل اعظم در باره این رساله چنین مرقوم فرموده اند:

این مجموعه حاوی فهرست جامع و موجزی است از احکام و حدود و نصایح و مواضع متنوعه نازله در کتاب مستطاب اقدس و در رساله سؤال و جواب که از ملحقات آن سفر کریم محسوب می گردد. تمام جزئیات احکام و حدود در این فهرست منظور نشده و در قالبی چنین محدود ارائه عظمت و هیمنه بیانات مبارکه امکان پذیر نیست. برای این که خوانندگان این مجموعه تا حدودی با متن و لحن پرشکوه آیات کتاب مستطاب اقدس آشنا شوند آن دسته از فقرات آن سفر

* ترجمه فارسی این کتاب با عنوان "تلخیص و تدوین حدود و احکام کتاب مستطاب اقدس" به طبع رسیده و منتشر گردیده است. (مترجم)

جلیل که به وسیله حضرت ولی امرالله به انگلیسی ترجمه شده و به همین ترتیبی که در آن کتاب مستطاب نازل گشته در مقدمه این مجموعه درج گردیده است. (۱۰)

اطاعت از قوانین الهی

اطاعت از احکام دیانت مسئله بسیار مهمی است و از تکالیف مفروضه پیروان هر شریعتی محسوب می شود. تنفیذ بعضی از احکام کتاب اقدس در دوران ولایت حضرت ولی امرالله آغاز شد. آن حضرت به این حقیقت توجه داشتند که یاران مهد امرالله در جامعه‌ای که اهمیت قوانین شرعی و لزوم اجرای آن‌ها قابل فهم بود بار آمده بودند و به این سبب از محافل روحانی در آن قسمت از جهان خواستند که تنفیذ بعضی از احکام کتاب اقدس را در جوامع بهائی خود آغاز کنند. حضرت ولی امرالله در دوران ولایت خویش در باره روش اجرای این احکام توضیح دادند، دقایق تفصیلی و رموز بسیاری را که با اجرای آن‌ها مربوط بود تشریح نمودند، از محافل روحانی خواستند که هنگام تنفیذ احکام الهی مسامحه روا ندارند و در تمام موارد اصول عدالت و بی طرفی را رعایت نمایند. به این ترتیب در این راستا، آن حضرت گنجینه گرانبانی از اطلاعات و تجربیات بنیاد نهادند که برای آیندگان بسیار ارزنده و مفید خواهد بود.

جامعه عصر حاضر در جهان غرب با اصل اطاعت از قوانین شرعی آشنا نیست. این جامعه نه تنها از ملت‌ها قبل به تدریج به نوع پرستی و ماده پرستی گرائیده است بلکه سنن مسیحیت نیز مردم را نوعی بار آورده است که از درک کامل اهمیت و ارزش قوانین دینی در جامعه غافلند. علت این امر هم چنان که در پیش بیان شد شاید آن باشد که حضرت مسیح که پیامش در مقام اول متوجه و معطوف به فرد بود احکام زیادی در دوران رسالت خود صادر نکرد.

معرفی احکام کتاب اقدس در میان چنین اجتماعی و در زمانی که هنوز امر بهائی در مرحله نوزادگی است بسیار آهسته و تدریجی بوده است. در حقیقت از آغاز عصر تکوین تا حال حاضر تنها چند حکم از احکام کتاب اقدس به

عالم غرب اعلان گردیده است. بی شک در آینده زمان که امر حضرت رحمان رشد کند و شرایط جامعه انسان مناسب تر شود احکام دیگر به جهان غرب اعلان خواهد گشت.

در توقیعی که حسب الامر حضرت ولی امرالله صادر شده در باره احکام کتاب اقدس چنین مذکور است:

حضرت ولی امرالله تبیین این نکته را از وظائف خود می شمارند که اجرای احکام کتاب اقدس منزله از قلم حضرت بهاءالله در مواردی که آن احکام قابل اجرا بوده و با قوانین مدنی کشوری مغایرت مستقیم نداشته باشد بر هر فرد یا مؤسسه بهائی در شرق و غرب فرض و واجب است. عموم یاران باید بدانند که اجرای بعضی از احکام از قبیل صوم و صلوة و رضایت ابویں قبل از ازدواج و اجتناب از شرب مسکرات و قناعت به زوجة واحده در این ایام ضروری و عمومی است. بعضی دیگر از احکام با پیش بینی وضع جامعه ای که به تقدیر الهی از خلال احوال منقلب کنونی عالم به ظهور خواهد رسید تشریح گردیده. (۱۱)

پیروان حضرت بهاءالله در سراسر جهان کوشش می کنند که تعالیم آن حضرت را بموقع عمل گذارند و احکام و اوامری را که در حال حاضر بر آنان واجب است اجرا کنند. و بدین ترتیب اصول حیات بهائی را در زندگی شخصی و در جامعه بهائی خویش تقویت نمایند. یک مؤمن حقیقی اوامر حضرت بهاءالله را از صمیم دل اجراء می کند چه که اصل اساس ایمان پیروی از اوامر الهی است که در این عصر نورانی به وسیله آن حضرت نازل گردیده است.

برای درک کامل اهمیت این نکته لازم است عالم طبیعت را مطالعه نمایم. هم چنان که در پیش بیان شد^{*} خلقت الهی یک حقیقت واحدی است. عوالم روحانی و جسمانی دو خلقت جداگانه نیستند بلکه ارتباط نزدیک باهم دارند. حضرت بهاءالله در یکی از الواح (۱۲) می فرماید که هر خلقی از مخلوقات این جهان خاکی قرینه هائی در جمیع عوالم الهی دارد. از این حقیقت چنین بر می آید که اصول و قوانینی که بر این عالم جسمانی حکومت می کنند در

* به جلد ۱ صفحات ۱۱-۹ مراجعه شود.

عوامل روحانی در سطحی عالی تر و به اشکالی جدیدتر که در عوالم پائین تر یافت نمی شود عمل می کنند. همان اصول و قوانین اساسی که بر عالم طبیعت حاکمند در عالم انسان و دیانت هم یافت می شوند ولی آنها هم باز در سطح بالاتری کار می کنند.

به عنوان مثال می توان درخت را در نظر گرفت بعضی از قوانینی که بر زندگی یک درخت حاکم است در حیات انسان هم به طور مشابهی مشترک است. درخت ریشه اش را در خاک فرو می کند از آن غذا می گیرد و وجودش به آن وابسته است ولی تنه درخت، ساقه ها، شاخه ها و برگ هایش در جهت مخالف زمین رشد می کنند مثل این که درخت خاک را دوست ندارد و از آن فرار می کند. این خیلی شبیه حالت انقطاع از اشیاء مادی در حیات انسان است وقتی که روح به مسائل روحانی دل می بندد و از موس های دنیوی چشم می پوشد. درخت با گرایش در جهت مخالف زمین از اشعه آفتاب بهره می گیرد و در نتیجه به گل و شکره آراسته می شود و میوه بار می آورد. البته رشد درخت به این روش کاملاً غیر ارادی است و به حکم طبیعت انجام می گیرد. اگر به فرض درخت حق انتخاب داشت چه جریان متفاوتی ممکن بود پیش آید. اگر درخت احساس دل بستگی به زمین و خاک می یافت شاخه ها و برگ ها را به سوی زمین می راند و خود را در میان خاک پنهان می نمود و در اثر محرومیت از اشعه حیات بخش آفتاب به فساد می گرائید و از بین می رفت.

این اصل در مورد انسان هم کاملاً صادق است چه که از یک طرف باید در این جهان مادی زیست کند و برای حفظ حیاتش به زمین و منابع آن وابسته است و از سوی دیگر باید از مادیات بگسلد و به سوی حقایق روحانی روی آورد. ولی به انسان بر خلاف نبات که دور رشد و نموش از خود اختیار ندارد قدرت اراده عنایت شده و وی می تواند برای تعیین سرنوشت خود تصمیم بگیرد. انسان اختیار دارد و قادر است راه زندگانی خویش را خود انتخاب نماید. حال اگر انسان توجه خود را تنها بر مادیات متمرکز کند و به این دنیا و زخارف آن و یا قدرت و جلال ظاهری دل ببندد روحش در تاریکی و غفلت می ماند. ولی اگر مانند درخت، همه توجه خود را به خاک و منابع مادی آن

معطوف نسازد و به مقام انقطاع از این دنیای خاکی برسد* و روحش را برای پذیرش کمالات آسمانی آزاد گذارد آن وقت می تواند از اشعه شمس حقیقت یعنی مظهر ظهور الهی بهره گیرد. تنها در این شرایط است که روح انسان می تواند میوه نیکو به بار آورد و به روح ایمان** که مقصد نهانی از خلقت است فائز گردد.

مثل فوق نشان می دهد که چگونه عوالم الهی، چه جسمانی و چه روحانی با اصول مشابهی ارتباط دارند. بنا بر این با مطالعه قوانین و اصول عالم مادی می توان به اصول روحانی پی برد به شرط آن که کلمات مظاهر الهی را در نظر داشت و بیانات آن جواهر وجود را در کشف همانندی های آشکاری که بین اصول روحانی و جسمانی وجود دارند هادی و راهنما قرار داد.

عهد و میثاق خدا با انسان

برای درک کامل اهمیت اطاعت از احکام الهی که یک اصل روحانی است خوب است ابتداء ارتباط خداوند یعنی منشأ حیات را با خلق خود در این عالم جسمانی مورد بررسی قرار دهیم تا شاید از نقطه نظر روحانی به نتیجه ای برسیم. می دانیم که تمام موجودات زنده در این جهان تحت تأثیر قوانین طبیعت قرار دارند. آفریننده جهان، زندگی را در این کره خاکی به نحوی ترتیب داده که آفتاب، انوار نیروبخش خود را بر جمیع کائنات می تاباند، زمین مواد غذایی را در دسترس می گذارد و عناصر مادی هم هر یک سهم خود را در این جریان اداء می کنند. و بدین ترتیب، خداوند خلعت حیات را بر هیكل موجودات می پوشاند و این نقشی است که آن آفریدگار در این زمینه ایفاء می نماید.

موجودات زنده هم اگر بخواهند از نعمت حیات بهره مند گردند باید نقش خود را در این میان بر عهده گیرند یعنی نیرو و انرژی آزاد شده را مطابق قوانینی که طبیعت برایشان مقدر داشته جذب کنند. مثلاً ماهی در آب زندگی

*در فصول مختلفی این کتب در باره انقطاع از دیدگاه تعلیم بهیمن مطالب بسیاری نوشته شده که با افکار ترک دنیا، ریاضت و درویشی کاملاً مباین است.
** به جلد ۱ صفحات ۴-۸۲ مراجعه شود.

می‌کند در حالی که پرنده در هوا پرواز می‌نماید. هر دوی این موجودات زنده مطابق قوانینی که طبیعت برای آن‌ها مقرر داشته زیست می‌کنند چه که در این عالم جسمانی عکس‌الععمل همه کائنات در برابر نیروهای صادره از پروردگار غیر ارادی است. هر موجودی تحت فرمان قوانین طبیعت قرار دارد و به قدر سرسوزن نمی‌تواند از آن‌ها تجاوز نماید. ولی نکته اساسی در این است که عکس‌الععمل موجودات در برابر این قوانین با نیروهای زنده کننده حیات که از طبیعت ناشی می‌شود هم‌آهنگ و سازگار است.

این ترتیب از نظر روحانی هم صادق است. عکس‌الععمل انسان در برابر ظهور الهی باید با تعالیم او هم‌آهنگ باشد. ولی انسان اگرچه از نظر جسمانی با حیوانات مشترک است ولی از نظر روحانی محکوم به قوانین طبیعت نمی‌باشد. او در عوض با اصول عهد و میثاقی که خدا با او بسته مقید و محدود است. هم‌چنان که در هر قرار دادی معمول است و همان‌طور که در عالم طبیعت دیده می‌شود در این قرار داد روحانی هم، دو طرف مدخلیت دارند همان گونه که خداوند نیروهای حیات بخش را در دسترس عالم جسمانی قرار می‌دهد و مخلوقات هم در برابر آن‌ها عکس‌الععمل نشان می‌دهند به همان ترتیب خداوند نیروهای روحانی برای تربیت و ترقی روح انسان آزاد می‌کند و انسان هم باید نقش خود را در برابر آن‌ها ایفاء نماید. ولی بر خلاف آنچه که در عالم جسمانی مشاهده می‌شود پاسخ انسان به عنایات پروردگار ارادی است. او در این زمینه از خود اختیار دارد در حالی که سایر موجودات از این اختیار محروم و بی‌بهره‌اند.

عمل آفرینش به تنهایی عهد و میثاق بین آفریننده و انسان را بوجود می‌آورد که قراردادی دو جانبه است. خداوند به نوبه خود انسان را به صورت و مثال خود می‌آفریند و خصایص و صفاتش را در او به‌ودیعه می‌گذارد، نیازهای جسمانی او را در این زندگانی خاکمی برآورده می‌کند و پیامبران را برای هدایت روحانی و تقرب او به آستان الهی به‌عالم انسانی می‌فرستد.

نقش انسان هم در این میثاق الهی آن است که قدر این مراحم و عنایات را بداند، مظهر ظهور الهی را بشناسد و از احکام و تعالیم او پیروی نماید. بهترین روشی که می‌تواند هم‌آهنگی کامل بین این دو طرف میثاق فراهم کند این

است که انسان از قوانینی که از جانب خداوند مقرر شده اطاعت کند چه که سرکشی در برابر این مقررات در حقیقت مخالفت با قوانین خلقت و محرومیت از خیر و فلاح است. انسان اگر به خدا مؤمن باشد ولی وجود این میثاق را نادیده گیرد و تصور کند که آفریننده جهان قوانینی در عوالم روحانی آفرینش خود مقرر نداشته در حقیقت نسبت بی کفایتی به آفریدگار عالمیان داده است.

ر عهد و میثاق الهی مانند شرایطی است که مدیر یک مدرسه برای شاگردان خود قرار می دهد. همان لحظه که کودک برای نخستین بار پا به دبستان می گذارد بدون این که خود بداند با مدیر مدرسه وارد یک قرارداد می شود که آن هم دوجانبه است. مدیر مدرسه وسایل آموزشی برای کودک فراهم می کند، معلمین لازم را برای تعلیم او بر می گزیند و برنامه دوس را طرح می نماید. نقش دانش آموز هم این است که هر درسی که به او داده می شود به خوبی یاد گیرد و هر دستوری که صادر می شود کاملاً گوش کند. هر وقت هم که طفل آماده پذیرش تعلیمات بیشتر می شود مدیر مدرسه آموزگار تازه ای برای یاد دادن دروس عالی تر به او بر می گزیند. و تنها به این طریق است که دانش آموز می تواند کسب دانش کند و در مراتب فهم و عقل به درجه بلوغ رسد.

شرایط این قرارداد به وسیله مدیر دبستان تعیین می شود و کودک در تنظیم آن اختیاری ندارد. طراح آن یعنی مدیر قدرت و اختیار دارد و با تجربه و دانا است. در حالی که دانش آموز خردسال که طرف دیگر قرارداد است کوچک، تعلیم ندیده و نابالغ است. بیشتر مواد این قرارداد که به وسیله طرف قوی برای طرف ضعیف نوشته شده مخالف خواسته های کودک و برای به کار گرفتن او تنظیم گشته است. ولی در حقیقت چنین نیست زیرا که نیت مدیر در طرح چنین عهدنامه ای بین خود و کودک، پاک و آزاد از هر آلاچی است. قصد او این است که طفل را تربیت کند و او را با خصائل حمیده و کمالات شایسته تجهیز نماید. حال اگر دانش آموز نقش خود را به خوبی بازی کند و اندرزهای استادش را بکار بندد این عهدنامه موهبت بزرگی در زندگانی او شمرده خواهد شد. (

نماز ظهر ۲۲۴

این جریان در باره عهد و میثاق خداوند رحمان با فرد انسان نیز صادق است. خداوند در هر عصری از اعصار پیامبرانی برای تربیت عالم انسانی می فرستد و این فرستادگان پروردگار هر یک پیام جدیدی که با نیازهای زمان سازگار است برای بشر به ارمغان می آورند. این عهد و میثاق نیز همانند مثال فوق یک طرفه است و به وسیله پروردگاری که قادر و حکیم و دانا است تأسیس گردیده است و منشأ برکات عظیمه برای انسان است. چه که مقصد طراح آن، کمک به او در کسب کمالات روحانی و نیل به زندگی جاودانی است. انسان نیز از سوی دیگر برای رسیدن به چنین رتبه بالا و مقام والا باید مطابق تعالیم مظهر الهی رفتار کند و احکامش را اجرا نماید.

در اجتماع امروز چون ارزش های روحانی و اخلاقی رو به کاهش گذاشته بسیاری از مردمان در سراسر جهان به کلمه "اطاعت" با ترس و تردید می نگرند و آن را معادل با استبداد، قبول کورکورانه، تعصب مذهبی و انواع قیود و پای بندی های محدود می شمارند. بیشتر کسانی که این چنین فکر می کنند از نفوس درستکار، روشنفکر و هوشیار جهانند. بعضی ممکن است به گروه های دینی که افکار آزاد دارند وابسته باشند و برخی شاید از اهل فلسفه عقلانی، منکرین وجود خدا و مخالفین حقایق روحانی شمرده شوند. اینان به خوبی از خطراتی که اطاعت کورکورانه ممکن است در جامعه انسانی بوجود آورد آگاهند و از هر گونه قدرت چه دینی چه مدنی که خواستار اطاعت دیگران از دستورات صادره اش باشد بیمناک و بیزار می باشند.

وجود چنین ترس و وحشتی کاملاً قابل توجه و توجیه است و کسانی که بر ضد استقرار این گونه قدرت و اختیار فعالیت و از سلطه آن انتقاد می کنند قابل تحسین و ستایشند. در بررسی زمینه های دینی به بسیاری موارد بر می خوریم که شخصی چون پیامبر دروغین به هوس ریاست در لباس پیشوای دینی ظاهر شده خود را به شکل مقلدین معرفی نموده و به خاطر مصالح شخصی خود بر افکار پیروان خود حکومت می کند. از سوی دیگر ملیون ها تن از پیروان ادیان بزرگ عالم وجود دارند که بیشترشان در قفس اعتقادات فرسوده و تعصبات عتیقه مذهبی اسیرند. حال در این قرن جدید تعداد

روزافزونی از این مردمان به وضع غم‌انگیز خود پی می‌برند، بندهایی را که افکارشان را محدود کرده از هم می‌گسلند و خود را از قید این قیود کهنه آزاد می‌سازند. این نفوس یا هنوز با احساس سردی و عدم اشتیاق ارتباط خود را با دین‌شان حفظ می‌کنند و یا به گروه منکرین خدا و دین می‌پیوندند. ندای پیشوایان مذهبی که در زمان‌های قدیم الهام‌بخش توده نفوس بود اکنون بیش و کم با بی‌تفاوتی یا مخالفت این نفوس روبرو می‌شود. سبب این دگرگونی عظیم این است که خداوند حضرت بهاءالله را از سوی خود برگزیده و پیشوایان دینی به علت عدم شناسائی آن مظهر الهی به فرموده آن حضرت چون "نجوم ساقطه" بر خاک ریخته‌اند. قبلاً بیان شد* که برای هر دباتی دوره‌ای مقدر گشته که در آن دوره احکام و اوامر آن دیانت نافذ و معمول است و این دوره با ظهور دین تازه منقضی می‌شود و پایان می‌پذیرد.

هم‌چنان که ادیان بزرگ عالم یکی پس از دیگری نیروی حیاتی و نفوذ معنوی خود را از دست می‌دهند رؤسای مذهبی نیز دیگر بر افکار مردم تسلط ندارند و مواعظ و اوامر آنان که در زمان‌های پیشین اطاعت پیروانشان را بر می‌انگیزید اکنون نتیجه معکوس می‌دهد. گروه بی‌شماری از مردمان به مخالفت با اصل اطاعت بر می‌خیزند و این ظاهراً موجب به نظر می‌رسد. ولیکن وقتی روش زندگی در جامعه انسانی را بررسی می‌کنیم به این نکته پی می‌بریم که انسان از هر کس و هر مقامی که به ندای حقیقت صحبت کند و در القای آن دارای اجازه و اختیار باشد از صمیم قلب فرمان می‌برد. همان کسی که از کلمه اطاعت می‌گریزد در زندگی روزانه‌اش از دستوراتی که از مقامات مختلفه صادر شده کورکورانه پیروی می‌کند. مثلاً کسی که راه ورود به شهری را نمی‌شناسد، بی‌پرسش و گفتگو و به‌طور کورکورانه از علائم راهنمایی که در جاده نصب شده پیروی می‌کند. علت این پیروی آن است که وی اصالت و اعتبار مؤسسه‌ای که این علامات را در راه‌ها گذاشته قبول دارد. این جریان در مورد شخص بیمار هم درست است که تشخیص و تجویز

* به جلد ۲ صفحات ۶-۲۸۷ مراجعه شود.

** به جلد ۱ صفحات ۸-۷۶ مراجعه شود.

پزشک خود را حتی اگر حکم به بریدن یکی از اندامها نماید بی چون و چرا می پذیرد. و این به این خاطر است که به حداقت پزشک ایمان و اطمینان دارد انسان وقتی به حقیقت امری ایمان بیاورد اطاعت از آن برایش عادی و طبیعی می شود. حضرت بهاء الله در ابتدای کتاب اقدس این نکته را به روشنی بیان می کنند:

ان اول ما كتب الله على العباد عرفان مشرق وحیه و مطلع امره الذي كان مقام نفسه في عالم الامر و المخلوق من فاز به قد فاز بكل الخير والذي منع انه من اهل الضلال ولو يأتي بكل الاعمال اذا فرتم بهذا المقام الاسنى و الاق الاعلى ينبغي لكل نفس ان يتبع ما امر به من لدى المقصود لانهما معا لا يقبل احدهما دون الاخر هذا ما حكم به مطلع الالهام. (۱۳)

این در حقیقت نقشی است که انسان باید در عهد و میثاق با خدا بازی کند یعنی به مظهر ظهورش که منشأ خیر و صواب است عارف شود و از او امرش پیروی نماید. در بر تو این حقیقت، ملاحظه می شود که حضرت بهاء الله اهمیت زیادی برای اصل تحرری حقیقت بی قید و آزاد قائل شده اند. هر کس که به امر مبارک ایمان می آورد باید حقیقت آن را جستجو کند تا زمانی که قلبش مطمئن شود که حضرت بهاء الله مظهر ظهور الهی برای این عصر نورانی است. وقتی که انسان به این رتبه می رسد خود به طیب خاطر به اجرای اوامر و احکام آن حضرت بر می خیزد. این شخص هم چنان که عرفان و اطلاعات خود را در باره امر مبارک عمیق تر می کند و برای کسب تأیید رو به جمال مبارک می آورد قلبش به نور معرفت که خداوند در قلب مؤمن به ودیعه گذاشته روشن می شود. در آن وقت است که وی به حکمت اوامر و احکامی که بر او واجب شده پی می برد. در آن زمان است که اطاعت از اوامر جمال مبارک با درک کامل مقصود از نزول آن ها و فهم حکمت و فضیلت و لزومیت آن ها همراه می گردد. و در آن حال اجرای تعالیم حضرت بهاء الله منشأ فرح و سرور برای شخص مؤمن می شود. وی به این حقیقت پی می برد که افکار، آمال، اقوال و اعمالش با موازین عهد و میثاق الهی هم آهنگ و سازگار است. بیان مبارک جمال اقدس ابهی در کتاب اقدس در باره چنین شخصی صادق است:

يا ملأ الارض اعلموا ان اوامري سرج عنائتي بين عبادي و مفاتيح
رحمتي ليرتبي كذلك نزل الامر من سماء مشيئة ربكم مالک الاديان لو
يجد احد حلاوة اليان الذي ظهر من فم مشيئة الرحمن لينفق ما عنده
ولو يكون خزائن الارض كلها ليثبت امرأ من اوامره المشرقة من افق
الغاية والالطاف. (۱۴)

ميرزا ابوالفضل* دانشمند شهير بهائی بيان می کند که احکام الهی نازل در
کتاب مقدسه قبل و کتاب اقدس را می توان به سه دسته تقسیم کرد. بخش اول
احکام عبادت و اوامری است که با پرستش خداوند بگانه ارتباط دارد. احکام
نماز و روزه و ديگر مراسم عبادتی را در این دسته می توان جای داد.
دسته دوم شامل احکام فردی مانند نظافت و دستورات دیگری است که
اجرایشان سبب بهبود و اعتلای وضع شخصی و روحانی فرد می شود.

دسته سوم احکامی هستند که به اجتماع مربوط می شوند و قسمت اعظم
کتاب اقدس را تشکیل می دهند. این قوانین همراه با تعالیمی که در الواح
حضرت بهاء الله نازل شده دو ستونی هستند که مؤسسات نظم بدیع بهائی
آینده را برپا نگاه می دارند. حضرت ولی امر الله ضمن اشاره به احکام و ارتباط
آن ها با مبادی و اصول آئین بهائی بیان می کنند که این دو به همراه هم
"به منزله تار و پودی هستند که بالمآل بنیان نظم جهانی حضرت بهاء الله بر آن
استوار می گردد". (۱۵)

در پرتو این حقیقت، به اهمیت نقش عظیمی که احکام کتاب اقدس در
مدتیت جهانی آینده ایفاء خواهد کرد بیشتر آگاه می شویم. مدتیتی که این
کتاب مقدس منشور آن بشمار می رود. حضرت بهاء الله در کتاب اقدس در
باره احکام نازل چنین می فرماید:

ان الذي اوتوا بصائر من الله يرون حدود الله السبب الاعظم لنظم
العالم و حفظ الامم و الذي غفل أنه من همج رعاع. (۱۶)

مکافات و مجازات

حضرت بهاء الله در لوح مقصود می فرماید:

* به صفحات ۷-۱۲۲ و ضمیمه ۲ مراجعه شود.

خیمة نظم عالم به دو ستون قائم و برپا، مجازات و مکافات. (۱۷)

اجرای احکام حضرت بهاء الله، مکافات و مجازات، هر دو را در بر خواهد داشت. آن حضرت هم چنین این اختیار را به بیت عدل اعظم داده اند که در باره طرز تنفیذ احکام یا تعیین مجازات در مورد شکستن احکام دیگر که خود منصوص نفرموده اند به تشریح قوانین لازم اقدام نماید. نظم و قانون اساسی صلح و امنیت در هر اجتماع تمتعتی است و شکستن قوانین به یقین با مجازات همراه است. همین ترتیب در مورد احکام کتاب اقدس صادق است. ضامن تأسیس جامعه جهانی آتیه که در آن وحدت عالم انسانی یعنی تعلیم اساسی روحانی حضرت بهاء الله به طور کامل استقرار خواهد یافت عدالت است. حلقه ای که افراد را به هم پیوند می دهد محبت، شفقت و بردباری است ولی آنچه که ملل عالم را به هم می پیوندد و به دنیای روحانی متحد، رهبری می کند عدالت است. حضرت بهاء الله این حقیقت را در بسیاری از الواح خویش اعلام فرموده اند. بیان مبارک "احب الاشیاء عندی الانصاف" (۱۸) تعبیر ساده ای از این اصل بسیار مهم است. حضرت بهاء الله در باره میزان عدل چنین می فرمایند:

للعدل جند و هی مجازات الاعمال و مکافاتهما بهما ارتفع خباء النظم فی

العالم (۱۹)

در اجتماع عصر حاضر، تنبیه و مجازات به طور کلی برای متخلفین از قانون تعیین و مقرر شده است ولی در بسیاری از قسمت های جهان این طرز فکر بوجود آمده که در برابر متجاوزین باید شفقت معمول داشت و حکم مجازات را تا حد امکان تخفیف داد. این تمایل با افزایش فلسفه نوع دوستی گسترده تر شده افزایش می یابد. امروزه این طرز فکر به غلط شایع شده و تقریباً عمومیت یافته که فرد انسان نباید به تنهایی به خاطر اعمال جنائش محکوم شود بلکه بیشتر اجتماع است که باید مورد سرزنش و ملامت قرار گیرد. در توجیه این نکته چنین ادعا می شود که فرد جانی قربانی شرایط و مقتضیات اجتماعی است. و او شخصاً اختیار زیادی در اداره آن ندارد. بر اساس این طرز فکر، در تمدن جدید، رحم و بخشش به جای عدالت و مجازات، محک و میزان. قرار داده می شود. در نتیجه، نفوذ حس دلسوزی و

نرمی در دادگاه‌های قانون که با افکار جدید لزوم نرمش و بخشش در برابر جانیان پشتیبانی و حمایت می‌شود سبب افزایش خطرناک تعداد خشونت‌ها و تخلفات گردیده است.

تعالیم حضرت بهاء الله گرایش به نظریه‌ای مخالف این روش دارد. چون احکام کتاب اقدس احکام الهی هستند باید بدون سازش و مسامحه اطاعت شوند. حضرت بهاء الله در این کتاب مستطاب تأکید می‌فرماید که آنان که احکام را تنفیذ می‌کنند نباید در برابر جانیان ترخّم و بخشش نشان دهند و یا هنگام مجازاتشان احساس شفقت نمایند زیرا اگر چنین کنند اساس عدالت را پایمال می‌نمایند. امروزه بسیاری از روشنفکران با آنچه که حضرت بهاء الله در این باره تأکید می‌کنند موافق نیستند. این گونه افراد طرفدار اجرای مجازات‌های ملایم و اتخاذ روش‌های ملاحظت‌آمیز در برابر متخلفین از قانون هستند و بعضی تربیت و تعلیم را به تنبیه و مجازات ترجیح می‌دهند. سبب عمده برای این طرز فکر آن است که بیشتر مردم تنها نگران زندگی در این جهان خاکیند و کم‌تر در باره حیات بعد از مرگ می‌اندیشند. و حتی بسیاری هستند که به حیات بعد از مرگ اعتقاد ندارند. نقطه نظر گاه این نفوس آن است که تا هنگامی که زنده‌اند هر اندازه که ممکن است بیش‌تر بدست آورند و کم‌تر از دست بدهند.

بنا بر این به‌طور کلی در باره عواقبی که اعمال یک فرد در ترقی روحش در جهان بعد دارد احساس نگرانی نمی‌شود. درحالی که اساس عقاید بهائی در این است که این جهان خاکی تنها دوره زودگذری در حیات انسان و مرحله آمادگی برای ورود در حیات جاودانی است. این عالم مانند عالم رحم است که انسان باید خصایص روحانی را که از لوازم اساسی زندگی در عوالم روحانی الهی است در آن بدست آورد. بنا بر این ملاحظه می‌شود که تفاوت بزرگی بین نظریه بهائی و فلسفه بشر دوستی وجود دارد. انسان به‌روشن بهائی کوشش می‌کند که از امکانات موجود زندگی جسمانی خرمن بزرگی برای زندگی بعدی فراهم کند در حالی که فلسفه بشر دوستی تمام تلاش تنها

* برای کسب اطلاعات بیشتر در باره روح و ترقیات آن در عالم بعد به جلد ۱ صفحات ۸۲-۳ مراجعه شود.

متوجه زندگی خوش در این جهان خاکی است. این دو نظریه متضاد است که اساس تأکید حضرت بهاء الله به مجازات و طرز فکر بشر دوستان را در نرمش و سازش تشکیل می دهد.

با مطالعه دقیق الواح جمال اقدس ابهی می توان به این نتیجه شگفت آور رسید که مجازات عادلانه عموماً و مجازات های تعیین شده در کتاب اقدس خصوصاً رحمت الهی و نشانه مرحوم و الطاف خداوندی برای انسان است. حضرت بهاء الله در یکی از الواح (۲۰) بعضی از اسرار زندگی در این عالم و عالم آینده را آشکار می کنند و بیان می فرمایند که هر چیزی در این عالم فانی قرینهای در عوالم روحانی دارد. و توضیح می دهند که اعمال هر فردی در این زندگی جسمانی در حیات وی در عالم بعدی تأثیر خواهد داشت. حضرت بهاء الله بیان می کنند که اگر شخصی به خاطر خطائی که کرده در این عالم مجازات شود روحش در آن عالم از منفعی برخوردار می شود. آن حضرت در توجیه این مطلب مثال مردی را می زند که در فصل بهار هسته درختی از شخصی می رباید. اگر این مرد آن دانه را در همان فصل به صاحبش برگرداند حق او را اداء نموده و دیگر فرضی به او نخواهد داشت ولی اگر در بهار آن را پس ندهد در تابستان یک درخت با میوه هایش به او بدهکار خواهد بود چه که پس دادن هسته در فصل تابستان فایده نخواهد داشت و دردی دوا نخواهد نمود. این مثال نشان می دهد که اگر فردی به خاطر خطاهائی که در این جهان کرده مطابق قوانین کتاب الهی مجازات شود سنگینی گناهِش در جهان بعدی به مراتب کم تر خواهد بود. در غیر این صورت معلوم نیست روح آن شخص گناهکار که به نحوی در این جهان از مجازات فرار کرده در جهان بعدی زیر چه بار سنگین قرار خواهد گرفت.

حضرت بهاء الله در همین لوح مبارک بیان می کنند که اگر بخواهند از "ظهورات اعمال و افعال و اقوال که به صورت های مختلفه غیر محصوره در عالم الهی جلوه می نماید" پرده بردارند، بیم آن می رود که عاملین آن اعمال "ابدان را بگذارند و به مقاعد عز رحمن عروج نمایند."

هر کس که به شناسائی حضرت بهاء الله به عنوان قائم مقام حق در عالم خلق نائل و به معرفت حقایق امر الهی فائز گشته باشد به آسانی گواهی می دهد که

اجرای احكام آن جمال بی مثال سبب رستگاری روح انسان در عوالم حضرت رحمان است. حضرت بهاء الله در كتاب اقدس چنین می فرماید:

لَا تَحْسِبَنَّ أَنَا نَزَّلْنَا لَكُمْ الْأَحْكَامَ بَلْ فَتَحْنَا خْتَمَ الرَّحِيقِ الْمَخْنُومِ
بِأَصَابِعِ الْقُدْرَةِ وَالْإِتْتِدَارِ يَشْهَدُ بِذَلِكَ مَا نَزَّلَ مِنْ قَلَمِ الْوَحْيِ
تَفَكَّرُوا يَا أَوْلِيَ الْأَفْكَارِ. (۲۱)

در قسمت دیگر از همان كتاب مستطاب می فرماید:

فَانظُرُوا فِي رَحْمَةِ اللَّهِ وَالطَّافَةِ أَنَّهُ يَا مَرْكَمُ بِمَا يَنْفَعُكُمْ بَعْدَ إِذْ كَانُوا
غَيِّبًا عَنِ الْعَالَمِينَ لَنْ تَضُرُّنَا سَيِّئَاتِكُمْ كَمَا لَا تَنْفَعُنَا حَسَنَاتِكُمْ أَمَّا
نَدْعُوكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ يَشْهَدُ بِذَلِكَ كُلُّ عَالَمٍ بِصِيرٍ. (۲۲)

تعالیم حضرت بهاء الله در باره آزادی

یکی دیگر از مطالب منصوصه در كتاب اقدس که ممکن است از طرف بعضی مورد سوء تفاهم قرار گیرد مسئله حریت و آزادی است. در كتاب اقدس در این باره این بیانات عالیه نازل شده است:

فَانظُرُوا فِي النَّاسِ وَقَلَّةَ عَقُولِهِمْ يَطْلُبُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَيَتْرَكُونَ مَا
يَنْفَعُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ مِنَ الْهَآئِمِينَ أَنَا نَرَى بَعْضَ النَّاسِ أَرَادُوا الْحَرِيَّةَ وَ
يَفْتَخِرُونَ بِهَا أَوْلَتْكَ فِي جَهْلِ مَبِينٍ أَنَّ الْحَرِيَّةَ تَنْتَهِي عَوَاقِبَهَا إِلَى
الْفِتْنَةِ الَّتِي لَا تَخْمَدُ نَارَهَا كَذَلِكَ يُخْبِرُكُمْ الْمُحْصِي الْعَلِيمُ فَاعْلَمُوا
أَنَّ مَطَالِعَ الْحَرِيَّةِ وَمَظَاهِرَهَا هِيَ الْحَيَوَانَ وَاللَّانْسَانَ يَتَّبِعِي أَنْ يَكُونَ
تَحْتَ سِنَنِ تَحْفَظُهُ عَنِ جَهْلِ نَفْسِهِ وَضَرِّ الْمَاكِرِينَ أَنَّ الْحَرِيَّةَ
تَخْرُجُ الْإِنْسَانَ عَنِ شُؤْنِ الْأَدَبِ وَالْوَقَارِ وَتَجْعَلُهُ مِنَ الْأَرْدَلِيِّينَ
فَانظُرُوا الْخَلْقَ كَالْأَنْعَامِ لَا بَدَّ لَهَا مِنْ رَاعٍ لِيَحْفَظَهَا أَنْ هَذَا لِحَقِّ
يَقِينٍ أَنَا نَصَلِّقُهَا فِي بَعْضِ الْمَقَامَاتِ دُونَ الْآخِرِ أَنَا كُنَّا عَالَمِينَ قَلَّ
الْحَرِيَّةَ فِي أَتْبَاعِ أَرَامِرِي لَوْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ لَوْ أَتَّبَعِ النَّاسُ مَا نَزَّلْنَاهُ
لَهُمْ مِنْ سَمَاءِ الْوَحْيِ لِيَجِدْنَ أَنْفُسَهُمْ فِي حَرِيَّةٍ بِحَتَّةِ طُوبَى لِمَنْ
عَرَفَ مَرَادَ اللَّهِ فِي مَا نَزَّلَ مِنْ سَمَاءٍ مَشِيئَتِهِ الْمُهَيْمِنَةَ عَلَى الْعَالَمِينَ قَلَّ
الْحَرِيَّةَ الَّتِي تَنْفَعُكُمْ أَنَّهُمْ فِي الْعِبُودِيَّةِ لِلَّهِ الْحَقِّ وَالَّذِي وَجَدَ
حَلَاوتَهَا لَا يَبْدُلُهَا بِمَلَكُوتِ مَلِكِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ. (۲۳)

حضرت بهاء الله آزادی مطلق و نامحدود را مورد سرزنش قرار می دهند. در حقیقت در هیچ جای دنیا نمی توان جامعه پیشرفته ای یافت که در آن آزادی نامحدود مجاز باشد. در هر کشور متمدنی، قانون حکومت می کند و مردم در استفاده از آزادی فردی خود نمی توانند از حدود مقررات قانون اساسی آن تجاوز نمایند. اگر مردم به حال خود گذاشته شوند که هر چه می خواهند بکنند بدون شک هرج و مرج ایجاد خواهد شد. و به فرموده حضرت بهاء الله چنین آزادی "تنتهی عواقبها الی الفتنة الکی لا تخمد نارها". همه ملت های آزادی خواه جهان از آزادی خود در تحت ضوابط و شرایط قانون و قراردادهای اجتماعی دیگر که از طریق سنت بوجود آمده و به صورت آداب و اصول زندگی پذیرفته شده استفاده می کنند. این سنن و قوانین که دین و فرهنگ را شامل می شوند به هر ملتی خصوصیت مخصوصی می دهند و محیط مناسبی بوجود می آورند که مردم می توانند آزادانه زندگی کنند و از اختیارات و حقوق خود استفاده نمایند

حضرت بهاء الله چنین روشی را تأیید می کنند ولی تأکید می فرمایند که انسان باید تعالیم مظهر ظهور این عصر را اختیار کند تا او را در زندگی هدایت و رهبری نماید. انسان در این صورت میدان وسیعی خواهد یافت که در قالب احکام و تعالیم او به آزادی زندگی نماید. بعضی نفوس که پیام حضرت بهاء الله را نپذیرفته اند ممکن است بگویند که اگرچه عالم بشر به هدایت قوانین و اصول نیاز دارد ولیکن قبول تعالیم حضرت بهاء الله به عنوان هادی و راهنما برای جامعه انسانی خود تخطی به اصل آزادی خواهد بود. این طرز فکر زمانی می تواند درست باشد که حضرت بهاء الله مظهر ظهور الهی برای این عصر نباشند. ولی اگر مظهریت آن حضرت را قبول کنیم طبیعتاً احکام و تعالیم شان باید از طرف جامعه انسانی تنفیذ شود. این احکام بالمآل مورد قبول قرار خواهد گرفت و سبب خواهد شد که اهل عالم بتوانند از آزادی خود در قالب اصول نظم بدیع جهانی که حضرت بهاء الله برای تأسیس آن ظاهر شده اند استفاده نمایند. بنا بر این نکته اساسی در این است که در حقیقت رسالت حضرت بهاء الله تحقیق شود وقتی که فرد از اصالت و حقیقت پیام حضرت بهاء الله مطمئن شود با کمال سرور تعالیم و احکام آن حضرت را

راهنمای زندگی خود قرار خواهد داد. در آن زمان است که فرد مؤمن به هدایت اصول امر بهائی می‌تواند با آزادی کامل استعدادهای درویش را تقویت کند و به آزادی حقیقی نائل شود

معصومیت مظهر ظهور الهی

حضرت بهاء الله در کتاب اقدس اصل عصمت کبری مظاهر مقدسه الهیه را اعلام می‌فرماید و تصریح می‌کنند که هیچ کس دیگری نمی‌تواند هرگز آن را دارا شود. همان‌طور که در جلد پیشین اشاره شد* عصمت کبری یکی از خصایص ذاتی مظهر ظهور الهی است هم‌چنان که نور و حرارت از خصایص ذاتی آفتاب است. مظهر ظهور قدرتش را از خدا کسب می‌کند، بر همه چیز عالم و دانا است و علمش بر گذشته و حال و آینده محیط می‌باشد. هم‌چنان که در صفحات قبل بیان شد** علت این که قدرت غالبه مظهر ظهور در پس پرده هیکل بشری او نهفته گشته این است که اگر عظمت و جلال او در برابر دیدگان مردم به‌طور آشکار پدیدار می‌شد همه افراد انسانی فوراً به شناسائی او مجبور می‌شدند و بدین ترتیب اراده و اختیارشان را از دست می‌دادند و به‌صورت عروسک‌های خیمه شب‌بازی در بارگاه خدا در می‌آمدند.

با وجود این حضرت بهاء الله همیشه اندکی از عظمت و قدرت نهفته خویش را به آن دسته از یارانشان که به شناسائی مقام متعالی آن حضرت نائل شده و به تقویت نیروی ایمان نیاز داشته‌اند آشکار فرموده‌اند داستان‌های بسیاری از مؤمنین اولیه که افتخار عظیم زیارت آن حضرت را داشته‌اند برای آیندگان به یادگار مانده است. این حکایات نشان می‌دهند که چگونه آن مؤمنین آثار علم محیطه آن حضرت را که به‌قدر استعداد آنان در برابر دیدگان‌شان آشکار گشته مشاهده نموده‌اند. این وقایع در هر موردی چون صاعقه بر شاهدان نازل شده و چشمانشان را با شواهد عظمت و جلال آن جمال بی‌مثال خیره ساخته است. هر زمان که آن مظهر حضرت رحمان

* به جلد ۲ صفحات ۶-۲۷۵ مراجعه شود.

** به ص ۲ مراجعه شود.

رشحی از قدرت الهی خود را بر یکی از مؤمنین آشکار نمودند آن شخص به اوج اطمینان رسید و به رتبه حَقِّ الْبَقِیْن فائز گردید. این شخص پس از نیل به این مقام دیگر یک شخص عادی نبود بلکه به یک پهلوان روحانی و کوه استقامت تبدیل شده و خلق جدیدی گشته بود که دارای قدرت تمام جهان بود. او قهرمانی شده بود که با وجود حملات سخت دشمنان خود را به میدان خدمت به امر مبارک می انداخت، زندگی این جهان خاکی را بی قدر و ارزش می شمرد و مشتاق نثار جان در راه محبوب جانان بود.

بسیاری از مؤمنین که به لقای حضرت بهاء الله نائل گشته اند نشانه های علم محیطه آن حضرت را مشاهده نموده و خاطرات خود را برای آیندگان به یادگار گذاشته اند. به طور نمونه قسمتی از خاطرات حاجی محمد طاهر مالگیری که در عگا به حضور جمال مبارک مشرف شده در این جا نقل می شود:

در احیان تشرف هر وقت مطلبی داشتم که می خواستم حضور مبارک عرض کنم قلباً عرض می کردم جواب عنایت می فرمودند زیرا هنگام تشرف لسان یارای تکلم نداشت و چنان حالتی دست می داد که خود را فراموش می کردم. از جمله مطالبی که می خواستم سؤال کنم این بود که آیا مقامات ائمه قبل متفاوت یا مساوی بود چه که به تصور خود، شأن و مقام آنها را متفاوت می دانستم. تقریباً مدت شش ماه هر وقت مشرف می شدم این مطلب را فراموش می کردم و هیچ وقت ممکن نشد که این مطلب را قلباً عرض کنم. تا یومی از ایام که به قصد تشرف به قصر می رفتم. در بین راه از عگا تا قصر همواره به این مطلب متذکر بودم که مبادا حین تشرف باز این موضوع فراموش شود و حتی وقتی از پله های قصر بالا می رفتم این مطلب را به قلب و فکر باطنی خود می سپردم بغتة صوت مبارک را شنیدم

* حضرت علی داماد حضرت محمد طایق تعالیم بهائی جانشین بر حق حضرت محمد و نخستین امام بودند ده تن از بلزماندگن آن حضرت به امامت رسیدند که به نام ائمه اطهار معروفند. طایق عقیده شیعه اسلام، حضرت قائم رجعت امام دوازدهم است.

که فرمودند مرحبا. چون به بالا نظر کردم دیدم جمال قدم جل جلاله روی آن پله بزرگ که آخر پله‌ها بود ایستاده‌اند. باز آن مطلب به کلی فراموش شد و فرمودند بسم الله و تشریف بردند در اطاق مبارک. چون به حضور مبارک مشرف شدم فرمودند بشین. دم درب اطاق نشستم و طلعت مبارک در اطاق مشی می‌فرمودند و لوحی به اسم بنده نازل شد* که تمام عبارات آن فارسی بود و در اواسط آن به مناسبتی فرمودند "انته من الله آمدند و لله گفتند و الی الله راجع شدند" ** آن وقت بر بنده معلوم شد که مراتب و مقامات ائمه اطهار مساوی بوده و کل از یک حقیقت و یک ذات بودند. (۲۴)

حاجی محمد ظاهر در جای دیگر چنین می‌نویسد:

در قلب خود اغلب از جمال مبارک رجا می‌کردم که مرا به شهادت در سیلش موثق نماید. در احیان زیارت، هر وقت که من با این فکر با جمال مبارک راز و نیاز می‌کردم آن حضرت تبسم می‌فرمودند و مرا مورد لطف و عنایت قرار می‌دادند ... تا این که روزی این افکار بار دیگر در دلم خطور کرد، جمال مبارک برگشتند و فرمودند شما باید زنده بمانید تا خدمت امرالله نمایم... (ترجمه) (۲۵)

شخص دیگری که در عگا به حضور جمال مبارک مشرف شد آقا رضای سعادت اهل یزد بود. آقا رضا در جوانی مسلمان متمسکی بود و به خدا و رسولش حضرت محمد عشق می‌ورزید. ولکن از روش و شکل ظاهری دین راضی نبود. بزرگ‌ترین آرزوی او این بود که امام حسین، یکی از جانشینان جلیل حضرت رسول را رویرو ملاقات کند. آقا رضا تحت تأثیر نیروی اسرار آمیزی مدتی به حال دیوانگی افتاده بود و والدینش نمی‌توانستند علت آن را کشف کنند. او روزی با یکی از بهائیان ارتباط پیدا کرد و آن بهائی به‌ار

* این لوح یادداشت نشده بنا بر این نسخه‌ای از آن در دست نیست.

** این عبارت عین بیان مبارک نیست.

گفت که مظهر الهی ظاهر شده و حضرت بهاء الله رجعت حسینی^{*} است و وی می تواند به عگا رفته و آن حضرت را زیارت کند. آقا رضا به کمک بعضی از اجبَاء و مطالعه کتاب ایقان به شناسائی حقیقت امر نائل شد. ولی نمی توانست ایمانش را با والدینش در میان گذارد. وی در خاطرات خود چنین می نویسد:

آن ها (بهائیان) مرا به بهائی معروفی به نام استاد کاظم که بنای مشهوری بود معرفی کردند. این شخص، اغلب، کتاب ایقان را برای من می خواند ... من با مطالعه این کتاب بهرتبه ایمان و ایقان رسیدم و غرق خوشحالی و هیجان شدم. بعضی اوقات به بهائت آوردن آب از خانه خارج می شدم^{**} ... کوزه را بر دوش می گرفتم ولی به جای این که مستقیماً به منبع آب که در حدود چهار کیلومتر فاصله داشت بروم تمام راه را دوان دوان به خانه استاد کاظم می شافتم چند صفحه از کتاب ایقان را می خواندیم و بعد برای بردن آب می رفتم. (ترجمه) (۲۶)

آقا رضا سرانجام یزد را به قصد عشق آباد ترک کرد و در آنجا اجازه تشرف و زیارت دریافت نمود. وی به عگا رفت و به حضور مبارک مشرف شد. آقا رضا در خاطراتش چنین می نویسد:

هر وقت به حضور حضرت بهاء الله می رسیدم ابواب عنایت و الهام را در برابر دیدگان خود گشوده می یافتم. هر یک از آن ها هدیه ای پربها و نشانه ای از قدرت بی انتها بود. همه آن اعمال خارق العاده که در حضور هیکل مبارک مشاهده کردم و سرور بی اندازه ای که هنگام جلوس در محضر مبارک قلب و روحم را فرا گرفت وصف نشدنی و غیر قابل ذکر در این اوراق است ... در محافل عمومی یاران، جمال مبارک اگر رو به یکی از حاضرین می کردند آن شخص قادر نبود به وجه مبارک نظر کند

* شیعه اسلام منتظر ظهور قائم و بعد از آن رجعت حسینی هستند نام حضرت بهاء الله حسینعلی بود.
** در یزد مردم شهر آب آشامیدنی را از منبع های آب به خانه های خود می برند و هر ناحیه از شهر منبع آب مخصوص خود را داشت.

و اشعه ساطعه از شمس حقیقت را ببیند. روش هیکل مبارک در این گونه اوقات آن بود که هنگام القای بیانات به طرف راست نظاره می فرمودند تا یاران بتوانند به سیمای مبارک نگاه کنند و در مواردی هم که وجه مبارک را به طرف حاضرین بر می گردانند چشمانشان را برهم می گذاشتند و صحبت می نمودند ... من در یک مورد هنگامی که به محضر حضرت بهاء الله وارد شدم هیکل مبارک به تلاوت زیارتنامه حضرت امام حسین^ع مشغول بودند. گاهی تلاوت آن را قطع می کردند و بیاناتی می فرمودند و یا تازه واردین را می پذیرفتند. در آن روز تعداد حاضرین به حدود چهل و پنج رسید. من در این لحظه به فکر یاران عشق آباد افتادم ... بر آن شدم که آن ها را در محضر مبارک به یاد آورم و زیارت خود را به آنان اختصاص دهم. به فکر میرزا ابوالفضل و پنج نفر دیگر بودم ... به مجرد این که آن ها را به خاطر آوردم هیکل مبارک به این عبد رو کردند و تبسم نمودند و سپس میرزا ابوالفضل و آن پنج نفر را نام بردند و اظهار فرمودند یادآوری شما از این نفوس و زیارت شما از طرف آن ها قبول شد قبول شد. دو بار این عبارات را تکرار کردند و بدین ترتیب هر آنچه که در دل داشتم آشکار فرمودند ... من از این تجربه روحانی گیج شدم چشمانم تیره شد و نزدیک بود به حال اغماء بیافتم وقتی جمال مبارک مرا در این حال دیدند به عبد حاضر^ع فرمودند که قدری شیرینی برای من بیاور. عبد حاضر بشقابی شیرینی آورد و در جلوی حضرت بهاء الله گذاشت. هیکل مبارک به هر یک از حاضرین یک قطعه شیرینی عنایت فرمودند ولی به من دو تا دادند و بعد همه ما از حضور

* حضرت بهاء الله زیارت نامه مخصوصی برای امام حسین نازل فرموده اند که بمیلر مؤثر و مهیج است.

** میرزا آقاخان کاتب حضرت بهاء الله به عنوان خادم هم خدمت می کرد و حضرت بهاء الله او را عبد حاضر خطاب می نمودند.

مبارک مرخص شدیم. ولی من به اندازهای تحت تأثیر این تجربه روحانی قرار گرفته بودم که پس از ترک محضر مبارک از خود بی خود شدم و در میان پله‌ها از حال رفتم. (ترجمه) (۲۷)

داستان دیگری هم از سید مهدی گلپایگانی یکی از اجبای ممتاز و برادرزاده میرزا ابوالفضل نقل شده که این حقیقت را نشان می‌دهد که حضرت بهاء الله مظهر ظهور کلی به هر چیزی از دیدنی و نادیدنی عالم بودند. سید مهدی این داستان را اغلب برای یاران عشق آباد حکایت می‌کرده است:

در اصفهان یک شخص متفلسفی بهائی شد ولی اعمال و رفتارش خیلی شایسته نبود. وی به عکا رفت و به حضور حضرت بهاء الله بار یافت و داستانش از این قرار است: "در نخستین روز زیارت جمال مبارک، من از جمله زائرینی بودم که در حضور مبارک ایستاده بودند. حضرت بهاء الله در طول و عرض اطاق مشی می‌نمودند و به بیان مواعظ مشفقانه مشغول بودند. من با مشاهده عظمت شأن آن حضرت در حال حیرت زدگی بودم و در دل به خود می‌گفتم: من می‌دانم که جمال مبارک مظهر ظهور کلی الهی و موعود قرون و اعصارند ولی آن حضرت در بعضی از آثارشان خود را مبعوث همه انبیای الهیه و منزل تمام کتب مقدسه معرفی نموده‌اند من این را نمی‌فهمم. به مجرد این که این فکر در مغز من تراوش نمود جمال مبارک به طرف این عبد آمدند، دست مبارک را بر شانه من گذاشتند و با بیانی مهمن و محکم فرمودند "بلی ما همان نفسی هستیم که همه انبیاء را مبعوث کرده و تمام کتب مقدسه را نازل نموده" من از شنیدن این بیان مبارک دچار ترس و وحشت شدم. (۲۸)

در جلد‌های پیشین این کتاب در باره مقام منبع حضرت بهاء الله مطالب بسیاری بیان شده. * در کتاب اقدس بیانات بسیاری در این زمینه موجود است. از جمله می‌فرمایند که در بیان مقام آن حضرت شایسته نیست که

* این عبارت عین بیانات مبارک نیست.

** به جلد ۱ صفحات ۳۳-۳۲، جلد ۲ صفحات ۹۶-۸۷، ۱۹۷، و ۲۲۵ مراجعه شود.

کلمات نبی " با رسول بکار برده شود مقام آن حضرت مظهر ظهور کلی الهی است که با ظهورش، بشارات انبیای گذشته تحقق یافته و بوم الله طالع گردیده است. در کتاب اقدس در این باره چنین می فرماید:

هذا يوم فيه فاز الكلیم بانوار القدیم و شرب زلال الوصال من هذا القدح الذي به سجرت البحور قل تالله الحق ان الطور يطوف حول مطلع الظهور و الروح ينادي من الملكوت هلتموا و تعالوا يا ابناء الغرور هذا يوم فيه سرع كوم الله شوقاً للقائه و صاح الصّهيون قد اتى الوعد و ظهر ما هو المكتوب في الواح الله المتعالي العزيز المحبوب. (۲۹)

در بیان مبارک فوق مقصد از "الکلیم" و "الروح" به ترتیب حضرت موسی و حضرت عیسی می باشد. حضرت بهاء الله در کتاب اقدس بعضی از آثار مبارکه حضرت رب اعلی را به عنوان شاهد عظمت ظهور مبارک خویش نقل فرموده اند. آن حضرت بیان می نمایند که بعضی از این آثار مبارکه حضرت باب به روشنی نشان می دهند که امر "من ینظره الله" * پیش از امر خود حضرت باب در عالم استقرار خواهد یافت. حضرت بهاء الله هم چنین در این کتاب مستطاب در باره یکی از بیانات حضرت باب که در میان اهل بیان یعنی بابیانی که به حضرت بهاء الله مؤمن نشدند ایجاد شبهه نموده بود توضیح می دهند.

حضرت باب در توقیحی که به "من ینظره الله" خطاب شده (۳۰) می فرماید "در مکتب خانه، من ینظره الله منور فرماید."

بعضی از بابیان می گفتند که چون این توقیح قرار بوده در مکتب خانه به حضرت "من ینظره الله" تسلیم شود بنا بر این آن حضرت می بایستی هنگام دریافت آن در سنین کودکی بوده باشد. روی این اصل، آن دسته از بابیان می گفتند که حضرت بهاء الله که سنشان حتی از حضرت باب هم بیشتر بود

* رسالت مهم انبیای قبل این بود که حلول بوم الله را بشارت دهند و آخرین پیامبری که این بشارت را داد حضرت محمد رسول اکرم بود که به "خاتم الانبیاء" معروفند - به جلد ۱ ص ۷۷ نیز مراجعه شود.
** حضرت بهاء الله - به جلد ۱ فصل ۱۸ مراجعه شود.

نمی توانستند موعود حضرت باب باشند. حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح خود (۳۱) بیان می کنند که مقصد از مکتب من یظهره الله مکتب اطفال بی سواد و مدرسه ظاهری نبوده و نیست بلکه مکتب روحانی و الهی است که خارج از ادراک انسان و مقدّس از حدود عالم امکان است. حضرت بهاء الله می فرماید که لوح حضرت اعلی را که هدیه آن حضرت بوده در مکتب خداوند که متعالی از ادراک آدمیان است مشاهده نمودند.

حضرت بهاء الله در باره توفیق حضرت اعلی و مکتب من یظهره الله در کتاب اقدس چنین می فرماید:

یا قلم الاعلی تحرک علی اللّوح باذن ربّک فاطر السّمآء ثمّ اذکر
 اذ اراد مطلع التّوحید مکتب التّجرید لعلّ الاحرار یطلعن علی قدر
 سمّ الابرة بما هو خلف الاستار من اسرار ربّک العزیز العلام قل انا
 دخلنا مکتب المعانی و التّبیان حین غفلة من فی الامکان و شاهدنا
 ما انزله الرّحمن و قلنا ما اهداه لی من آیات الله المهیمن القیوم و
 سمعنا ما شهد به فی اللّوح انا کنا شاهدین و اجناه بامر من عندنا
 انا کنا امرین یا ملأ الیاس انا دخلنا مکتب الله اذ انتم راقدون و
 لاحظنا اللّوح اذ انتم نائمون تالله الحقّ قد قرئناه قبل نزوله و انتم
 غافلون قد احطنا الکتاب اذ کنتم فی الاصلاب هذا ذکرى علی
 قدرکم لا علی قدر الله یشهد بذلک ما فی علم الله لو انتم تعرفون
 و یشهد بذلک لسان الله لو انتم تفقهون تالله لو نکشف الحجاب
 انتم تصعقون ایاکم ان تجادلوا فی الله و امره انه ظهر علی شأن
 احاط ما کان و ما یرکون لو تتکلّم فی هذا المقام بلسان اهل
 الملکوت لنقول قد خلق الله ذلک المکتب قبل خلق السموات و
 الارض و دخلنا فیہ قبل ان یقرن الکاف برکنها التّون* (۳۲)

نکته جالب توجه در این جا است که وقتی که حضرت بهاء الله در بغداد تشریف داشتند از یک مدرسه ای بازدید نمودند و در حالی که در آن مدرسه بودند حضرت عبدالبها وارد شدند و این توفیق حضرت باب را به دست جمال

* در اهمیّت حروف کاف و نون به جلد ۱ ص ۳۹ مراجعه شود.

مبارک دادند. حضرت عبدالیهاء توضیح می دهند که این عمل طبق نقشه قبلی نبوده بلکه کاملاً تصادفی بوده است.

فصل چهاردهم

کتاب اقدس قسمت دوم - نظم بدیع جهانی

حضرت بهاء الله در کتاب اقدس به نظم بدیع جهانی که به منزله یکی از اثمار ظهور مبارک تلقی می شود اشاره می فرمایند. حضرت ربّ اعلی در کتاب بیان فارسی این آیه را نازل فرموده اند "طوبی لمن ینظر الی نظم بهاء الله و یشکر ربّه فانه ینظر و لا مردّ له من عند الله فی الیان." حضرت بهاء الله نیز در کتاب اقدس چنین می فرمایند:

قد اضطرب النظم من هذا النظم الاعظم و اختلف الترتیب بهذا البدیع
الذی ما شهدت عین الابداع شبهه. (۱)

درک دگرگونی عظیم در حیات عالم انسانی در ۱۸۷۳ یعنی در آن زمان که این کلمات عالیات از قلم حضرت بهاء الله نزول یافت دشوار بود. ولی امروز پس از گذشت اندکی بیش از صد سال به روشنی دیده می شود که نظم عالم انسانی به کلی منقلب گردیده است. حضرت ولی امر الله در توجیه کیفیت این انحطاط در مقدرات عالم انسانی چنین مرقوم فرموده اند:

هر زن و مرد فکوری از هر طبقه که باشد چون از جمیع جهات آثار تجزی و آشفتنگی و ورشکستگی را عیان بیند این سؤال برایش مطرح می شود که آیا جامعه ای که به وضع امروز دچار گشته به تنهایی و بی مدد غیر، قادر است از مردابی که هر دم در آن فروتر می رود خود را بیرون بکشد. غیر از نظام وحدت عالم انسانی هر نظام دیگری بارها آزمایش و همواره ثابت شده است که به کلی ناقص و نارسا است. هر

روز آتش جنگی پس از جنگی دیگر افروخته شده و کنفرانس‌هایی بی‌شمار طرح جلساتی افکنده و به مشورت نهشته‌اند، معاهدات قرار دادها و میثاق‌هایی را با دقت و صرف اوقات مذاکره کرده به امضاء رسانده و تجدید نظر کرده‌اند، انواع نظام‌های حکومتی را با صبر و حوصله آزموده و مداوماً تغییر شکل داده‌اند، نقشه‌های اقتصادی جهت بازسازی بسیار طرح شده و آن‌ها را با دقت به مرحله اجراء در آورده‌اند. با وجود تمام این اقدامات بحرانی از پس بحرانی دیگر آن‌هم با چنان سرعتی وقوع یافته که جهان بی‌ثبات را به همان سرعت به حفیض قهقرا سوق می‌دهد. گودالی هولناک دهان گشوده تا همه را در یک بله عمومی در کام خود فرو کشد و همه را در بر گیرد، چه از ملل مرقه باشند، چه غیر مرقه، چه حکومت دموکراسی داشته باشند، چه دیکتاتوری یا سرمایه‌داری و یا رنجبری چه اروپایی باشند و چه آسیائی، چه مؤمن و چه کافر؛ چه سیاه و چه سفید، به حدی که یک ناظر شگاک و بدبین ممکن است به طعنه بگوید که خدای خشمگین این کرة بدبخت زمین را به خود وا گذاشته و او را به نابودی ناگزیری محکوم ساخته است. بشر بلا دیده و حرمان کشیده که نه تنها مقصد و جهنم را گم کرده بلکه امید و اعتمادش را نیز از دست داده بی‌محافظ و بی‌رهنما، بی‌اندیشه و نایبنا، لب پرتگاه بلا قدم زنان به قضای محتوم تن در داده است و در حالیکه از حاشیه سابه خارجی حیات مشوشش به قلب تاریکی می‌گراید به عمق ظلمت بیشتری فرو می‌رود. (۲)

ظلمتی که حضرت ولی امرالله تقریباً پنجاه سال پیش ذکر فرموده‌اند در این مدت حتی بیشتر شده و امروز عالم بشر با سرعتی خطرناک و انذارکننده به سوی پرتگاه هولناک بلا پیش می‌رود. ولی با کمال تأسف اکثریت عالم انسانی، رهبران آن، عقلای آن، دوراندیشان آن و حکمای آن هنوز به سبب اصلی این چنین انقلاب در حیات انسانی در این خاکدان ترابی پی نبرده‌اند. حضرت بهاءالله سبب این انقلاب را با عبارات زیر توضیح می‌دهند:

در این عصر روحی بدیع سبب حرکت ملل جهان گشته که
تا کنون احدی پی به علت آن نبرده و سبب آن را نشناخته
است. (۳) (ترجمه)

برای درک علت این آشوب و اختلال، به هم ریختن نظامات کهنه و
آشفته‌گی نظم کنونی جهان در عصر حاضر بهترین راه بررسی قوانین طبیعت و
یادگیری از آن‌ها است. چه که قوانین طبیعت و اصول شریعت هم‌چنان که
قبلاً بیان شد ارتباط نزدیک باهم دارند و هر آنچه در عالم طبیعت حادث
می‌شود انعکاسی از یک حقیقت روحانی است.

به عنوان نمونه می‌توان اصل انعقاد نطفه و رشد تدریجی جنین را در نظر
گرفت و چگونگی تخم را پیش از باروری و بعد از آن مورد بررسی قرار داد.
تخم در مرحله پیش از انعقاد نطفه در حال عادی پاک و دارای مواد غذایی
سالم است ولی وقتی جنین در آن آغاز به رشد می‌کند شرایط درونی تخم
دچار دگرگونی می‌شود، مواد غذایی آن فاسد می‌شود ولی موجود زنده در
همین محیط فاسد زندگی و تغذیه می‌کند. در ابتداء این تغییر زیاد آشکار
نیست ولی با رشد تدریجی موجود زنده شرایط درون تخم دچار اختلال
بیشتر می‌شود و زمانی می‌رسد که تخم دیگر نمی‌تواند به حال خود باقی
بماند و سرانجام شکافته می‌شود و نوزاد جاندار متولد می‌گردد و تخم
به‌صورت یک قالب شکسته در می‌آید.

عین همین جریان امروزه در عالم بشری اتفاق می‌افتد. پیشرفت بشر در طول
هزاران سال گذشته آهسته و محدود بود و در حیات ملت‌های جهان تغییرات
اندکی حاصل گشت. شاید بتوان گفت که اهل عالم در زمان‌های پیش از
ظهور حضرت بهاء‌الله در مقایسه با بعد از آن در صلح و آرامش بیشتری
می‌زیسته‌اند.

ولی وقتی که حضرت بهاء‌الله در بیش از یک‌صد سال پیش اظهار امر
فرمودند هسته جامعه جدیدی را در اجتماع عالم انسانی کاشتند. در آن لحظه
نطفه حیات تازه‌ای بسته شد و از آن پس عالم عالم دیگری شد و در حقیقت
دچار دگرگونی و انقلاب گردید. وقتی با ظهور حضرت بهاء‌الله جریان رشد
مؤسسات جنینی امر الهی بکار افتاد انحطاط نظام قدیم هم آغاز شد. حال

جامعه جهانی جدیدی در رحم دنیای قدیم در حال رشد و نمو است. با رشد و تحرک بیشتر آن، جامعه انسانی هم بیشتر در گرداب تاریکی و فساد فرو می‌رود. خرابی دنیا هم چنان ادامه خواهد یافت تا آن‌چنان که حضرت بهاءالله بیش از یکصد سال پیش پیشگویی فرموده‌اند، مانند تخم در مثال فوق، خرد و متلاشی شود. جمال مبارک در آن زمان با این عبارات روشن و صریح سرنوشته دردناک عالم بشری را هنگام از هم پاشیدن نظام قدیم فرسوده بیان فرموده‌اند:

عالم منقلب است و انقلاب او یوماً فیوماً در تزیاید و وجه آن بر غفلت و لامذهبی متوجه و این فقره شدت خواهد نمود و زیاد خواهد شد بشأنی که ذکر آن حال مقتضی نه و مدتی بر این نهج می‌رود و اذا تمت المیقات ینظر بقتة ما ترتعد به فرائص العالم اذا ترتفع الاعلام و تغرد العنادل علی الافنان. (۴)

حضرت بهاءالله در مقام دیگر می‌فرماید:

عقرب تمام دولت‌های روی زمین تغییر یابد و ظلم سراسر عالم را فرا گیرد. و پس از یک تشنج عالمگیر آفتاب عدالت از افق ملکوت غیب طلوع نماید. (۵) ترجمه

حضرت ولی امرالله انعقاد نطفه مؤسسات بهائی در رحم جامعه انسانی را با عبارات زیر تصویر فرموده‌اند:

معلوم است بروز چنین موهبت عظیمی را دوران شدائد و بلایا لازم است. و هر دم بر ما واضح‌تر شود که آن عصر مبارکی که آغازش با رسالت حضرت بهاءالله شروع شد تا زمانی که ثمرش در بوستان جهان بیار آید فاصله‌ای دارد و از لحاظ اخلاقی و اجتماعی مقدمه دوره‌ای است که ظلمت اندر ظلمت است. و این ظلمت خود تابش انوار درخشانی را تدارک می‌بیند که تاریکی عالم امکان را به کلی زائل سازد

ما امروز در چنین دوره تاریکی هستیم و در این ظلمت دیجور بی‌اختیار و بی‌تأمل به پیش می‌رویم. اما در بحبوحه چنین سایه تیره و

تاری است که ما لمعه‌ای از انوار سلطنت آسمانی حضرت بهاء الله را نیز مشاهده می‌کنیم که چنانکه سزاوار است در افق تاریخ دیده است ... این ظلمتی که جهان را فرا گرفته هر چند بسیار شدید است اما مصیبات و بلاهای فوق التصوری که لاجرم به جهان دردمند خواهد رسید هنوز در بوته تعویق مانده است. ما در آستانه عصری هستیم که اضطرابات و تشنج‌اتش هم نماینده سكرات موت نظمی کهنه و فرسوده است و هم حاکی از درد توکد نظمی بدیع و جهان‌آرا و می‌توان گفت نطفه این نظم بدیع جهانی در آئین حضرت بهاء الله انعقاد یافته است. و اینک ما می‌توانیم جنبش آن جنین را در رحم این عصر دردزا احساس کنیم عصری که منتظر است در میقات مقرر حمل خود را بر زمین نهد و بهترین ثمره خویش را به دنیا آورد.

حضرت بهاء الله می‌فرمایند "حال ارض حامله مشهود، زود است که اثمار منیعه و اشجار باسقه و اوراد محبوبه و نعماء جنیه مشاهده شود. تعالت نسمة قمیص ربك السبحان قد مرّت و احیت طوبی للعارفين ... حضرت عبدالبهاء در این مقام می‌فرماید: "چون ندای الهی بلند شد در هیکل انسان حیاتی جدید پدید آمد و در عالم امکان روحی بدیع دمیده شد. این است که امروز جهان هیجان یافته و جان و وجدان نفوس به جنبش آمده است. و چیزی نمی‌گذرد که آثار این حیات جدید پدیدار شود و خفتگان را بیدار نماید." (ترجمه) (۶)

گرچه آینده نزدیک دنیا بسیار تاریک و مخاطره‌آمیز است نتیجه آن یعنی ظهور جامعه اسم اعظم برآستی باشکوه می‌باشد. در حال حاضر بیشتر مردمان دنیا یا از وجود مؤسسات جنینی امر بی‌اطلاعتند و یا نمی‌توانند به استعدادات و نیروهای عظیمی که در آن مؤسسات جنینی نهفته به خوبی پی ببرند. آنها نمی‌توانند هدف این مؤسسات را تشخیص دهند و نقشی را که مقدر است در آینده زمان در اداره امور جامعه بشری بر عهده گیرند درک کنند.

سبب این غفلت مردم این است که اگرچه امر حضرت بهاء الله به جامعه بشری اعلان شده است، مؤسسات بهائی هنوز کاملاً به آن مرحله نرسیده‌اند که مردم را به خود جلب نمایند. حضرت بهاء الله در بیان مبارکی که

زینت بخش یکی از صفحات قبل شد، پیشگویی می فرمایند که اعتلای امر مبارک تنها پس از احاطه مصائب و بلاهای دردناک بر عالم بشری تحقق خواهد یافت. آن حضرت می فرمایند:

اِذَا تَمَّتِ الْمِيقَاتُ يَظْهَرُ بَغْتَةً مَا تَرْتَعِدُ بِهِ فَرَائِصُ الْعَالَمِ اِذَا تَرْتَفَعُ الْاِعْلَامُ وَ تَفْرَدُ الْعَادِلُ عَلٰى الْاِثْنَانِ..

این پیشگویی هنوز به تحقق نپیوسته است و به حسب مثال فوق، تخم هنوز شکافته نشده و نوزاد هنوز از آن خارج نگشته است. نظام کهنه هنوز در بستر مرگ خود دست و پا می زند و زمان تولد نظم نوین هنوز فرا نرسیده است. موقعیت جامعه بهائی در حال حاضر مشابه موقعیت باغبانی است که ادعا می کند باغ زیبایی بر از گل های قشنگ و درختان مفید دارد. ولی وقتی کسی در جستجوی آن ها به باغ می رود اثری از رویدنی در آن نمی یابد. تنها کاری که باغبان می تواند در این حال بکند این است که توجه آن شخص را به دانه هایی که در زمین کاشته معطوف سازد و او را به شکوفا شدن گل و درخت در آینده زمان بشارت دهد.

تنها زمانی که درد زایمان نظم بدیع حضرت بهاء الله احساس شود و تأسیسات جنینی امر مبارک به عرصه شهود در آید اهل عالم به وجود آن ها پی خواهد برد و قابلیت و استعداد آن ها را تشخیص خواهد داد. ظهور این مؤسسات الهی که با بر هم پیچیدن بساط نظم قدیم ارتباط نزدیک دارد فقط آغاز کار است و آن را نباید با روزی در آینده دور که در آن نظم بدیع جهانی حضرت بهاء الله در سراسر زمین استقرار خواهد یافت اشتباه نمود. ظاهر شدن مؤسسات جنینی امر الهی مانند تولد یک نوزاد انسانی است. یک نوزاد تازه تولد شده نمی تواند اعضا و اندام های خود را به نحو کامل بکار برد و مدت ها طول می کشد تا او به مرحله بلوغ و جوانی برسد. بنا بر این خروج جامعه بهائی از مرحله مجهولیت و تکامل مؤسسات آن با ظهور نظم بدیع حضرت بهاء الله در آینده دور کاملاً متفاوت است.

در حقیقت پیچیده شدن بساط نظم حاضر و لرزه ای که طبق بیان مبارک حضرت بهاء الله بر اندام های عالم انسان خواهد افتاد از یک طرف راه را برای

تأسیس صلح اصغر* هموار خواهد ساخت و از سوی دیگر شاهد تکامل مؤسسات ملی و محلی امر بهائی خواهد گردید.

برکات حاصله از صلح اصغر سبب خواهد شد که بشر بتواند تشکیلات سیاسی نوینی بوجود آورد و عالم انسانی را از مصیبت و عذاب جنگ رهائی دهد. در آن زمان تعالیم اجتماعی و بشردوستانه بهائی و اصول نازله از قلم حضرت بهاءالله، مظهر ظهور الهی، که هم اکنون روح این عصر شده و از طرف مردمان روشنفکر جهان مورد استقبال و پیروی قرار گرفته در آن بنیان سیاسی نوین جای خواهند گرفت. و نوع بشر این تعالیم را بدون شناسائی منشأ و مبدأ آنها بطور روز افزونی در همه جنبه‌های حیات خود بکار خواهد بست. این اصول مستلزم آن است که یک سازمان اتحادیه جهانی و یک انجمن عالم انسانی تأسیس شود، یک هیئت مقننه بین المللی و یک حکومت جهانی که با نیروی پلیس بین المللی پشتیبانی می‌شود تشکیل گردد و یک زبان بین المللی و مؤسسات دیگری که در تعالیم حضرت بهاءالله منصوص گشته بوجود آید. نیروهای صادره از ظهور حضرت بهاءالله در بیش از یکصد سال قبل به چنان درجه در جامعه انسانی جریان و نفوذ خواهد یافت که عالم بشر چاره‌ای جز قبول تعالیم الهی نخواهد داشت و به اختیار خود مبادی اساسی امر بهائی چون تساوی حقوق زن و مرد، تعلیم و تربیت اجباری و عمومی، از میان بردن فقر و غنای مفرط و اصول دیگر مشابه آنها را در تمام سازمان‌های خود بکار خواهد گرفت. این جریان از هم اکنون با استفاده از تعالیم بهائی از طرف نهضت‌های پیشروی جهان مشهود و آشکار می‌باشد.

این شیوه نوین حکومت باید از میان ویرانه‌های نظام فرسوده و محکوم به مرگ عصر حاضر سر درآورد و اداره عالم انسانی را بر عهده گیرد تا زمانی که مؤسسات تازه تأسیس امر بهائی به درجه بلوغ خود برسند. در آن زمان است که نظم بدیع امر بهائی با همه جلال و شکوهش استقرار خواهد یافت و بینش وسیع حضرت ولی امرالله در باره دورنمای جهان که در قالب

عبارات زیر مرقوم گشته به تحقیق خواهد پیوست:

تا کنون در ضمن نامه‌های سابق خود در باب جنبه کلی و خصوصیات و مشخصات این انجمن عالم که باید دیر یا زود از میان کشتار و سکرات و ویرانی این تشنج عظیم دنیا سر درآورد اشاره کرده‌ام. کافی است بگوئیم که این نتیجه نهائی طبیعتاً عبارت از یک سلسله وقایع تدریجی خواهد بود که به فرموده حضرت بهاء الله باید ابتداء به استقرار صلح اصغر منجر شود همان صلحی که ملل ارض [که] بی‌خبر از ظهور او مبادی عمومی نازلش را ندانسته اجرا می‌کنند خودشان آنرا مستقر خواهند ساخت. این اقدام عظیم و تاریخی که متضمن تجدید بنیان نوع بشر است و در نتیجه اعتراف عموم به وحدت و جامعیت نوع انسانی حاصل می‌شود به نوبت خود به بیداری حس روحانیت جمهور منجر خواهد شد و این نیز نتیجه معرفت مقام و شناسائی دعاوی امر حضرت بهاء الله است که شرط ضروری امتزاج نهائی تمام اجناس و مذاهب و طبقات و ملل می‌باشد و این امتزاج نیز نظم بدیع جهانی حضرتش را باید اعلام دارد.

آن وقت است که دوره بلوغ تمام نوع انسانی اعلام و تمام ملل و نحل ارض، آنرا جشن خواهد گرفت. آنوقت است که علم صلح اعظم برافراشته خواهد شد آن وقت است که سلطنت جهانی حضرت بهاء الله، مؤسس ملکوت اب آسمانی که این پیشگویی فرموده و تمام انبیاء الهی چه قبل و چه بعد او نبوت کرده‌اند شناخته [شده] و با شرف و وجد استقبال و با نهایت استحکام استقرار خواهد یافت. آن وقت است که یک مدنیت عالم گیر توکل شده و رونق یافته و پایدار خواهد ماند، مدنیتی که مظاهر حیات به تمام معنی چنان که دنیا هرگز ندیده و درک نکرده در آن جلوه خواهد کرد. آن وقت است که عهد ابدی به‌طور کامل تحقق خواهد یافت. آن وقت است که مواعید مندرج در تمام کتب الهیه به انجام خواهد رسید و تمام نبواتی که پیغمبرن سلف بدان تکلم کردند به وقوع خواهد پیوست و رؤیای پیشگویان و شعراء تحقق خواهد یافت. آن وقت است که کره ارض با ایمان عمومی تمام

ساکنین آن، به خدای واحد و اطاعتشان به یک ظهور مشترک صیقل یافته در حدود مراتبی که برای آن مقرر شده تجلیات لمیعۀ سلطنت حضرت بهاء الله را که با اشد اشراق از جنت ابهی می درخشد منعکس ساخته و محلّ عرش رفیع خداوندی گشته و با سرور و شمع، بهشت دنیوی شناخته شده و قادر بر تحقق آن سرنوشت غیر قابل وصفی خواهد شد که از اوّل لا اوّل بر اثر حبّ و حکمت موجد آن برایش مقرر شده است. (۷)

نظم اداری بهائی

بیوت عدل محلی و بیت عدل عمومی که مؤسسات اصلی امرند بوسیله حضرت بهاء الله تشریح شده اند در کتاب اقدس در باره بیوت عدل محلی چنین می فرمایند:

قد كتب الله على كلّ مدينة ان يجعلوا فيها بيت العدل و يجتمع فيه النفوس على عدد البهائم و ان ازداد لا بأس... و ينبغي لهم ان يكونوا امتاء الرحمن بين الامكان و كلاء الله لمن على الارض كلها و يشاوروا في مصالح العباد لوجه الله كما يشاورون في امورهم و يختاروا ما هو المختار كذلك حكم ربكم العزيز الفقار اياكم ان تدعوا ما هو المنصوص في اللوح اتقوا الله يا اولي الانظار. (۸)

بیوت عدل محلی در حال حاضر در بسیاری از شهرها و دهات در سراسر جهان تأسیس شده و به شکل جنینی خود و به نام محافل روحانی محلی به خدمت مشغولند. رشد و پیشرفت امر و تشکیلات آن، از همان الگوی رشد ذاتی و تدریجی هر موجود زنده‌ای پیروی می کند. بنا بر این هم چنان که هر نوزادی به تدریج به جوان بالغی تبدیل می شود این محافل روحانی هم در آینده به بیوت عدل تحوّل خواهند یافت و طبیعتاً برای رسیدن به این مرحله وقت لازم خواهد بود.

محافل روحانی محلی کنونی در هر نقطه‌ای که عدد بهائیان به سن بلوغ رسیده (یعنی بیست و یک ساله) در آن نه نفر یا بیشتر باشد تشکیل می شود.

* ارزش عددی کلمه بهاء در عربی ۹ است .

این هیئت‌ها بوسیله همه افراد ذی‌رأی جامعه بهائی هر محل در هر سال یک‌بار انتخاب می‌شوند و عهده دار اداره امور آن جامعه مطابق اصولی که در آثار بهائی مقرر شده می‌باشند. انتخابات بهائی که با حالت دعا و مناجات انجام می‌گیرد کیفیت روحانی دارد و با تمام روش‌های انتخاباتی موجود در عالم متفاوت است. هم‌چنان که مشورت بهائی هم به‌طوری که در فصل پیشین^{**} بیان شد جنبه روحانی دارد و باید با الفت و اتحاد همراه باشد. یکی از جنبه‌های بی‌نظیر تعالیم حضرت بهاءالله در این است که آن حضرت اهمیت زیادی به امر مشورت در همه سطوح فعالیت‌های انسانی قائل شده‌اند. جوامع و مؤسسات بهائی محلی، ملی و بین‌المللی با روش مشورت بهائی کار می‌کنند. این هیئت‌ها، نه تنها در امور مربوط به جامعه شور می‌کنند بلکه اختیار دارند که در مسائل شخصی که زندگی فردی را تحت تأثیر قرار می‌دهند نیز مشورت و اقدام نمایند. حضرت بهاءالله امر مشورت را به مؤسسات امری محدود نقرموده بلکه لزوم مشورت با دوستان و خبرگان در کارهای شخصی را نیز تأکید فرموده‌اند. در این مقام، چند قسمت که از آثار مبارکه حضرت بهاءالله در باره این موضوع خوشه‌چینی شده نقل می‌شود:

حضرت موجود می‌فرماید، آسمان حکمت الهی به دو تیر روشن و منیر، مشورت و شفقت در جمیع امور. به مشورت متمسک شوید چه که اوست سراج هدایت، راه نماید و آگاهی عطا کند. (۹)

مشورت بر آگاهی بیفزاید و ظن و گمان را به یقین تبدیل نماید. اوست سراج نورانی در عالم ظلماتی، راه نماید و هدایت کند، از برای هر امری مقام کمال و بلوغ بوده و خواهد بود. بلوغ و ظهور خرد به مشورت ظاهر. (۱۰)

در جمیع امور مشورت لازم، باید آن‌محبوب در این فقره بسیار تأکید فرمایند تا امر مشورت مابین کل جاری شود. آنچه در این فقره از قلم اعلی جاری شده و می‌شود مقصود آن‌که امر مشورت مابین دوستان

* برای کسب اطلاعات بیشتر به کتب نظامات بهائی مراجعه شود.
** به صفحات ۵۵-۸ مراجعه شود.

محقق گردد، چه که او سبب و علت آگاهی و هوشیاری و خیر و سلامتی بوده و خواهد بود. (۱۱)
از میان آثار بی شمار حضرت عبدالبهاء در باره این موضوع در این جا به ذکر دو نمونه اکتفا می شود.

امور را جزئی و کلی به مشورت قرار دهید. به رأی خویش، بدون مشاوره امر مهمی مباشرت ننمائید. در فکر یکدیگر باشید، تمشیت امور یکدیگر دهید، غصه یکدیگر خورید، افراد ملت را محتاج نگذارید، معاونت هم دیگر کنید تا کلّ متفقاً متحداً حکم یک هیکل پیدا کنید. (۱۲)

از مشورت مقصود آن است که آراء نفوس متعلّده البتّه بهتر از رأی واحد است نظیر قوّت نفوس کثیره البتّه اعظم از قوّت شخص واحد است. لهذا شور مقبول درگاه کبریا و مأمور به، و آن از امور عادیّه شخصیه گرفته تا امور کلیّه عمومیّه.

مثلاً شخصی را کاری در پیش البتّه اگر با بعضی اخوان مشورت کند البتّه تحرّی و کشف آنچه موافق است گردد و حقیقت حال واضح و آشکار شود. و هم چنین مافوق آن اگر اهل قریه به جهت امور خویش با یکدیگر مشورت نمایند البتّه طریق صواب نمودار شود. و هم چنین هر صنف از اصناف مثلاً اهل صنعت در امور خویش با یکدیگر مشورت نمایند و تجار در مسائل تجاریّه مشورت کنند خلاصه شور مقبول و محبوب در هر خصوص و امور. (۱۳)

محافل روحانی محلی شالوده محکمی هستند که محافل روحانی ملی که به وسیله حضرت عبدالبهاء به بیوت عدل خصوصی نامیده شده اند بر آنها استوارند. این مؤسسات ملی اکنون در بیشتر کشورهای جهان تشکیل شده و عهده دار هدایت فعالیت های یاران و تشویق و ترغیب محافل روحانیّه محلیّه به توسیع دایره خدمات امریه و مرتبط ساختن محافل مزبور و تطبیق مجهودات آنها به یکدیگر در حوزه حاکمیت خویش می باشد. (۱۴)
اعضای این محافل هم چنین مسئولیت انتخاب اعضای بیت عدل اعظم معهد اعلاّی امر حضرت بهاء الله را که اکلیل نظم اداری محسوب می شود بر عهده

دارند. این مؤسسه فخریه که برای نخستین بار در ۱۹۶۳ تشکیل شد به اراده حضرت بهاءالله تأسیس و به هدایت الهی موعود گردیده است. جمال مبارک به این مؤسسه جلیله در اخذ تصمیماتش، مصونیت از خطا عنایت نموده و اختیار تشریع در موارد غیر منصوصه را تفویض فرموده‌اند. حضرت بهاءالله در الواح اشراقات که در اواخر ایام حیات مبارکش نازل شده چنین می‌فرماید:

این فقره از قلم اعلی در این حین مسطور و از کتاب اقدس محسوب: امور ملت معلق است به رجال بیت عدل الهی ایشانند امناالله بین عباد و مطالع الامر فی بلاده. یا حزب الله مرتبی عالم عدل است چه که دارای دو رکن است معجزات و مکافات و این دو رکن دو چشمه‌اند از برای حیات اهل عالم چون که هر روز را امری و هر حین را حکمتی مقتضی لذا امور به بیت عدل راجع تا آنچه را مصلحت وقت داند معمول دارند. نفوسی که لوجه الله بر خدمت امر قیام نمایند ایشان مله‌مند به الهامات غیبی الهی بر کل اطاعت لازم امور سیاسی کل راجع است به بیت عدل و عبادات بما انزله الله فی الکتاب. (۱۵)

یکی از اختلافات اساسی بین مؤسسات نظامات قدیمه و تشکیلات نظم اداری بهائی در این است که مؤسسات نظم اداری بهائی از روح امر الهی الهام می‌گیرند در حالی که دستگاه‌های نظامات قدیم از روح الهی بی‌بهره‌اند. نظم بدیع بهائی که اساسش الهی است زنده و در حال رشد است در حالی که نظم قدیم جامعه انسانی در حال از هم پاشیدگی است و هر روز از توانائی آن در حل مشکلات دنیا کاسته می‌شود. تشکیلات بشر ساخته برای این که با موفقیت کارش را انجام دهد باید با قوت و سلامت کار کند و هر گاه یکی از اجزاء آن در انجام وظیفه باز ماند کار تمام دستگاه دچار اختلال می‌شود. عینا مانند یک ماشین که نمی‌تواند بدرستی کار کند مگر آن که تمام قسمت‌های تشکیل دهنده آن به‌خوبی کارشان را انجام دهند چه که خرابی یک قسمت می‌تواند همه دستگاه را فلج کند و از کار بیاندازد.

بر خلاف یک چنین دستگاه ماشینی که جان ندارد و کارش وابسته به درست کارکردن اجزاء مرکبه و هم آهنگی کامل بین آنها است ملاحظه

می‌شود که یک موجود زنده جوان بدون این که هنوز کامل شده باشد و پیش از آن که قوای عاقله‌اش به مرحله بلوغ رسیده باشد به‌طور طبیعی به سلامتی رشد می‌کند. مثلاً یک کودک با وجود نواقص زیادی که به علت عدم بلوغ دارد می‌تواند رشد کند و فعال باشد وی از نیرو و فعالیت حیاتی بهره‌مند است که هیچ موجود بی‌جان نمی‌تواند با آن رقابت کند. این طفل گرچه اشتباهاتی می‌کند، نظم را به‌هم می‌زند و در اطراف خود اختلال بوجود می‌آورد هیچ کس از او انتظار کمال و بلوغ ندارد و هیچ کس نگران رفتار بچگانه‌اش نیست برای این که طبیعی است که کودک وقتی بزرگ‌تر می‌شود کارهای بچگانه کم‌تر می‌کند و به موقع خود عاقل می‌شود و کمالات لازم را کسب می‌نماید.

بہائیان بر طبیعت ارگانیک مؤسسات ملّی و محلّی خود آگاهند. آنان به‌خوبی واقفند که این مؤسسات که از روح امر الهام می‌گیرند در مرحله طفولیت هستند. آنان قبول دارند که این محافل که نطفه بیت عدل‌های ملّی و محلّی آینده‌اند ممکن است گاهی تصمیمات اشتباه بگیرند و در مواردی کارهای غیر عادلانه نمایند ولی اطمینان دارند که این مؤسسات با وجود همه خطاهایشان زنده و نباضند و روز به روز قدرت و فعالیت بیشتر کسب می‌کنند. بہائیان با توجه به این نکات بجای این که آن مؤسسات را مورد حمله و انتقاد قرار دهند با مباحثات و مراعات دور آن مؤسسات حلقه می‌زنند و آن‌ها را پشتیبانی می‌نمایند چه که می‌دانند که حضرت بهاء‌الله جناح حفظ و صیانت خویش را بر مؤسسات جنینی امرش گسترده است. آنان متوجه این نکته هستند که مؤسسات محلّی و ملّی امر چون هر موجود زنده‌ای، درد و رنجی را که لازمه رشد و نمو است خواهند داشت تا وقتی که مشکلات کنونی که با آن‌ها روبرو هستند به تدریج از بین بروند.

این مؤسسات ملّی و محلّی با وجود این که تعدادشان بالنسبه کم و در انتظار دنیای خارج بی‌اهمیت شمرده می‌شوند تا کنون توانائی خود را در پیش رفتن، مقابله با مسائل دشوار، برطرف کردن موانع ظاهراً غیر قابل غلبه، کسب فتوحات عظیمه و رشد تدریجی و مستمر خود نشان داده‌اند و امید می‌رود در آتیه در موقع مقدر، اساس عدالت و محبت را در میان اهل عالم مستقر نمایند.

فصل پانزدهم

کتاب اقدس قسمت سوم - تربیت الهی

حضرت بهاءالله در کتاب اقدس مؤمنین را نصیحت می‌کنند که زندگی با تقدس در پیش گیرند و خود را به‌زور صفات شایسته و خصائل الهیه بیارایند نفوس بسیاری در خارج از جامعه بهائی وجود دارند که طبق سنن و آداب خود برای زندگی پست‌دیده تربیت شده‌اند. آنان از ابتدای کودکی یاد گرفته‌اند که با ادب، مهربان و با محبت باشند. این نفوس صفات خوب زیادی را که به آنان تلقین شده و در وجودشان جای گرفته و جزء طبیعت ثانوی‌شان گشته است به‌رسم عادت انجام می‌دهند. این نفوس البته شایسته ستایش و تقدیرند ولی چون از روح ایمان که از مظهر ظهور الهی در این عصر نورانی ناشی می‌شود بی‌بهره‌اند مانند چراغ‌های زیبایی هستند که روشن نشده‌اند. زندگی یک بهائی از این جهت متفاوت است که قلبش به نور محبت حضرت بهاءالله نورانی شده است. در حقیقت این محبت است که تفاوت ایجاد می‌کند و سبب می‌شود که شخص مؤمن بتواند تعالیم حضرت بهاءالله را آینه‌وار به‌دیگران منعکس نماید. بدون این محبت برای یک بهائی غیر ممکن است تمام آنچه را که می‌تواند در زندگی خود کسب کند به‌دست آورد. در واقع، داستان همه ادیان به زبان محبت نوشته شده است. بعضی از نفوس حضرت بهاءالله را به حکم عقل قبول می‌کنند ولی این کافی نیست. انسان تا وقتی که عاشق واقعی حضرت بهاءالله نباشد نمی‌تواند آن

استعداد روحانی را که برای خدمت امر الهی در این عصر نورانی لازم است بدست آورد.

"اغتمسوا فی بحر بیانی"

عشق به جمال مبارک هم مانند بسیاری از جنبه‌های تدریجی زندگی آغازی دارد. وقتی کسی به امر مبارک مؤمن می‌شود جرعه ایمان در قلبش بوجود می‌آید و سیر و سلوک مؤمن به سوی حضرت بهاء الله از این جا آغاز می‌گردد. و شمع دلش روشن می‌شود ولی این عشق باید قوت گیرد تا به صورت شعله آتش در آید.

وقتی کسی دوستی پیدا می‌کند تنها راهی که می‌تواند برای تحکیم رشته دوستی و محبت با او در پیش گیرد شناسائی بیشتر او و نزدیک شدن به او است. اگر وی کناری نشیند و دوری گزیند دوستی دیری نپاید. مفر عاشق به سوی معشوق هم ممکن است با آشنائی ساده آغاز شود ولی در نتیجه مصاحبت صمیمی و اخلاص بی ریا می‌تواند به عشق سوزان تبدیل گردد.

به همین طریق مؤمن به حضرت بهاء الله هم باید در سبیل محبت آن حضرت مداومت نماید مهمتترین قدم در این راه این است که وی آیات مقدسه آن حضرت را تلاوت کند تا به ذکر او دمساز شود و منجذب آن جمال بی مثال گردد. و این در حقیقت یکی از اوامر حضرت بهاء الله در کتاب اقدس است. آن حضرت پیروان خویش را به تلاوت آیات* در هر صبح و شام مأمور می‌فرماید و بیان می‌کنند که هر کس در اجرای این فریضه کوتاهی کند به عهد و میثاق الهی وفا نکرده است. در کتاب اقدس چنین می‌فرمایند:

اتلوا آیات الله فی کلّ صباح و مساء ان الّذی لم یتل لم یوف بعهد الله و میثاقه و الّذی اعرض عنها الیوم انه ممن اعرض عن الله فی ازل الازال انّن الله یا عبادى کلّهم اجمعون لا تغرنکم کثرة القرآنة و الاعمال فی اللیل و النهار لو یقره احد آية من الایات بالروح و الریحان خیر له من ان یتلو بالکسالة صحف الله المهیمن القیوم اتلوا آیات الله علی قدر لا تاخذکم الکسالة و الاحزان لا تحملوا علی الارواح ما یکسلها و یثقلها

* تلاوت آیت را نباید با خواندن دعا و مناجات که خود حکم دیگری است اشتباه کرد.

بل ما یخفها لتطیر باجنحة الآیات الی مطلع الینات هذا اقرب الی الله لو
انتم تعقلون. (۱)

و نیز می فرمایند:

اختلفوا فی بحر بیانی لعلّ تطلعون بما فیہ من لثالی الحکمة
والاسرار. (۲)

کلمات مبارکه حضرت بهاء الله مائده آسمانی برای روح است هم چنان که غذا
مائده جسمانی برای بدن محسوب می شود. تلاوت آیات سبب می شود که
روح به حضرت بهاء الله تقرب جوید و قلب از محبت آن جمال رحمن سرشار
شود. بدون تلاوت مرتب آیات الهی روزی دو بار رشد روحانی برای یک
فرد بهائی امکان پذیر نیست و برای جبران این محرومیت هیچ وسیله دیگری
وجود ندارد.

حضرت بهاء الله در کتاب اقدس می فرمایند که تلاوت آیات در حال
کسالت و خستگی فایده ای ندارد. و بیان می کنند که تلاوت چند سطری از
آیات به طیب خاطر و سرور باطن بهتر از قرائت یک کتاب کامل در حال
افسردگی و خستگی است. این دستور جمال مبارک با قانون طبیعت که
خوردن غذا را تنها در موقع گرسنگی تجویز می کند بسیار موافق است. قانون
مشابه دیگر در این زمینه لزوم خوردن غذا به صورت مرتب روزانه است. یک
بار غذا خوردن در تمام عمر کافی نیست. به همین ترتیب تلاوت آیات هم
که غذای روح است هر از چندی کفایت نمی کند. هر بهائی که می خواهد از
نظر روحانی ترقی کند باید همان طور که حضرت بهاء الله دستور فرموده اند
کلمات مقدسه آن حضرت را که در متون الواح مبارک نازل شده روزی دو
بار بخواند. بعد باید گذاشت که این آیات مبارک با نیروی جان بخشی که
دارند در دل و جان نفوذ کنند و به ایمان و ايقان بیفزایند.

تلاوت آثار مبارکه حضرت بهاء الله نه تنها حبه مؤمن را به آن حضرت
بیشتر می کند بلکه او را در حقایق امر مبارکش نیز عمیق تر می سازد.
مفهوم تعمق و تأمل در امر مبارک غالباً درست تفهیم نشده است. چنین
نصوّر می شود که مقصود از آن، شرکت در کلاس های تزیید معلومات،
دوره های مطالعاتی و مباحث عقلاتی است. شخص ممکن است در این

مباحثات افکار و نظرات خود و فرضیه‌های نوظهور را با تعالیم امر مخلوط کند و امر مبارک را به صورتی پیچیده و به شکل یک فرضیه بزرگ علمی در آورد. در حالی که درک مطالب امری چنان ساده و آسان است که هر شخص با عقل سلیم حتی اگر از نعمت تعلیم و تربیت بی بهره باشد می تواند به شرط داشتن قلب پاک به حقایق آن کاملاً پی برد. وقتی به خطابات حضرت عبدالله در عالم غرب نظر می کنیم متوجه می شویم که چگونه آن حضرت مطالب عمیق و مهم را به زبانی چنان ساده بیان فرموده اند.

تعمیق واقعی در امر وقتی حاصل می شود که انسان آثار مبارک را به دیده بصیرت و ایمان بخواند و آن ها را کلام انسانی نشمارد بلکه کلام الهی که دارای قدرت نهفته و غالبه است بداند. این موهبت هم چنین در اثر مصاحبت با نفسی که به آتش محبت جمال قدم افروخته و پر شعله است بدست می آید. معاشرت با چنین نفسی خود ایمان شخص را به خدا زیاده تر می کند. حضرت بهاء الله در کلمات مبارکه مکتوبه می فرمایند: "من اراد ان یأنس مع الله فلیأنس مع احبائه و من اراد ان یسمع کلام الله فلیسمع کلمات اصفیائه." به این علت است که کسانی که با بنده ای از بندگان صادق و باوفای حضرت بهاء الله ملاقات می کنند، روح جدیدی در وجودشان دمیده می شود.

در عصر رسولی دور بهائی، مؤمنین به امر الهی ایمانشان را با مصاحبت با یکدیگر و با تبادل مراتب عشق و عرفانشان به جمال مبارک، تقویت می نمودند. یک بهائی مخلص و باوفا که به حضور مبارک رسیده بود و قلبش از محبت جمال قدم سرشار گشته بود یا لوح تازه ای از قلم مبارک به افتخارش نازل شده بود می توانست ایمان و اشتعال خود و هم چنین معلومات، درک و احساسات خود را در اثر تماس با یاران در اختیار آنها قرار دهد. احبائه در آن روزها به همه آثار مبارکه دسترسی نداشتند و از تعالیم حضرت بهاء الله چیز زیادی نمی دانستند. ولی عشق آن حضرت چنان در قلوبشان نفوذ کرده بود که بسیاری از آنان جانشان را در راه او فداء نمودند.

امروزه در راه تحقیق امر مبارک، شاید میل زیادی به پیروی از شیوه های دانشگاهی و حتی روش های ماشینی وجود داشته باشد. اتخاذ این چنین رویه های کاملاً عقلانی، در این مطالعه، ممکن است قلب را چنان تیره و تار

کند که اشعهٔ شمس حقیقت از درخشش در آن باز ماند. آنچه که در این مورد بر مؤمن محقق لازم است این است که علاوه بر فرا گرفتن معارف امری، قلب خویش را به تجلیات ظهور حضرت بهاء الله باز کند، با او به راز و نیاز پردازد، به ذکرش مسرور باشد و مصاحبت عاشقانش را غنیمت شمارد. اگر روح ایمان در زندگی وارد نشود و اگر قلب با خضوع و خشوع متوجه به جمال مبارک نگردد انسان نمی‌تواند در امر عمیق شود. زیرا که معرفت خداوند به طوری که در آثار مبارکه به روشنی بیان شده اول در قلب انسان تجلی می‌کند و بعد عقل آن را می‌پذیرد.

در این مقام شایسته است سخنی بر سیل انذار گفته شود. و آن این است که مطالعه و تلاوت آثار حضرت بهاء الله گرچه خیلی مهم و لازم است ولی تنها هنگامی می‌تواند سبب ترقی روحانی شود که با خدمت به امر الهی همراه باشد. اگر شخصی به طور مرتب و فراوان غذا بخورد ولی حرکت نکند و عضلات خود را بکار نیاندازد پس از اندک مدتی مریض و علیل می‌شود. به همین ترتیب تحصیل آثار مبارکه نیز باید با اعمال پسندیده مزین گردد اعمالی که حضرت بهاء الله در احکام و تعالیم مقدسه‌شان مقرر فرموده‌اند.

اگر شخصی که به مقام حضرت بهاء الله عارف شده خود را در بحر بیانات آن حضرت فرو برد و قلبش را به تجلیات ظهور آن شمس حقیقت باز کند، اگر با مؤمنین مخلص که به آتش محبت الله شعله‌ورند معاشرت نماید و از مصاحبت اشرار اجتناب ورزد و بالأخره به خدمت امر قیام کند حیث به جمال قدم روز به روز ازدیاد می‌یابد و در امر مبارک، یک بهائی عمیق و حقیقی می‌شود

تعلیم و تربیت کودکان

حضرت بهاء الله در کتاب اقدس مسئولیت بزرگی بر دوش پدر و مادر در رابطه با تعلیم و تربیت درست کودکانشان گذاشته‌اند. در آن کتاب مستطاب

* مقصود شخصی است که روش زندگیش بر خلاف اوامر الهی است. او ممکن است ادعای خدشناسی بکند در حالی که بسبب بی‌ای از نفوس که خود را منکر وجود خدا می‌دانند ممکن است در حقیقت از اشرار نباشند.

چنین می فرمایند:

کتاب علی کلّ اب تربیة ابنه و بنته بالعلم والخطّ و دونهما عمّا حدّد فی اللّوح و الذی ترک ما امر به فللامتاء ان یاخذوا منه ما یکون لازماً لتربیتها ان کان غنیاً و ألا یرجع الی بیت العدل انا جعلناه مأوی الفقراء و المساکین ان الذی ربّی ابنه او ابناً من الابناء کانه ربّی احد ابنائی علیه بهائی و عنایتی و رحمتی الّتی سبقت العالمین. (۳)

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکشان بیان می کنند که:

بر پدر و مادر فرض عین است که دختر و پسر را به نهایت همت تعلیم و تربیت نمایند ... و اگر در این خصوص قصور کنند در نزد ربّ غیور مأخوذ و مذموم و مدحورند و این گناهی است غیر مغفور. (۴)

بار آوردن اطفال طبق تعالیم حضرت بهاء الله صرفاً یاد دادن ادب و رفتار خوب و یا مهیا نمودن تربیت و تعلیم آنها نیست بلکه خیلی فراتر از آن می رود. تعلیم و تربیت بهائی شامل تحصیلات علمی و تعلیمات روحانی هر دو است. تحصیلات علمی در تمام مدارس دنیا قابل حصول است ولی تعلیمات روحانی که از دیدگاه بهائی مهم تر است عبارت از کسب معرفت خداوند و مظاهر ظهور الهی، درک اسرار خلقت، آشنائی کامل با تعالیم امر، کسب صفات پسندیده و آماده شدن برای خدمت به عالم انسانی می باشد. بیانات مبارکه زیر که از آیات مقدسه حضرت بهاء الله خوشه چینی شده اهمیت آموزش پرورش کودکان را نشان می دهد:

علم به منزله جناح است از برای وجود و مرقات است از برای صعود. تحصیلش بر کلّ لازم و لکن عمومی که اهل ارض از آن منتفع شوند نه عمومی که به حرف ابتداء شود و به حرف منتهی گردد ... فی الحقیقه کثر حقیقی از برای انسان علم اوست و اوست علت عزّت و نعمت و فرح و نشاط و بهجت و انبساط. (۵)

دارالتعلیم باید در ابتداء اولاد را به شرائط دین تعلیم دهند تا وعد و وعید مذکور در کتب الهی ایشان را از مناهی منع نماید و به طراز اوامر مزین دارد و لکن به قدری که به تعصّب و حمیه جاهلیّه منجر و منتهی نگردد. (۶)

وصیت می‌کنیم جمیع اهل عالم را به آنچه سبب اعتلای کلمه‌الله در میان عباد و علت عمار بلاد و ترقی ارواح است سبب اعظم در نیل به این مقصد تربیت اطفال است. همه باید به این امر محکم متین تمسک نمایند ما فی الحقیقه این وظیفه را در کتاب اقدس و الواح سایره بر دوش شما گذاشتیم طوبی از برای کسی که به آن عمل نماید. از خدا مسئلت می‌کنیم که هر یک از شما را به اطاعت از این امر گریز ناپذیر که از قلم مالک قدم جاری و نازل گشته تأیید فرماید. (۷) (ترجمه)

حضرت عبدالبها نیز در بسیاری از الواح مبارکه اهمیت تعلیم و تربیت اطفال را تأکید فرموده‌اند. قسمت‌های زیر به عنوان نمونه نقل می‌شود:

این است که در کتاب الهی در این دور بدیع تعلیم و تربیت امر اجباری است نه اختیاری، یعنی بر پدر و مادر فرض عین است که دختر و پسر را به نهایت همت تعلیم و تربیت نمایند و از پستان عرفان شیر دهند و در آغوش علوم و معارف پرورش بخشند. و اگر در این خصوص قصور کنند در نزد ربّ خیور مأخوذ و مذموم و مدحورند. (۸)

باید از بدایت اطفال را به تربیت الهی پرورش داد و همواره به ذکر حق متذکر نمود تا محبت‌الله در طینت آنان ثبوت و قرار یابد و با شیر امتراج نماید. (۹)

این اطفال را تربیت بهائی خواهم تا در ملک و ملکوت ترقی نمایند و سبب سرور دل و جان تو گردند.

در آینده اخلاق عمومی بسیار فاسد گردد. باید اطفال را تربیت بهائی نمود تا سعادت دو جهان یابند و الا در زحمت و مشقات افتند زیرا سعادت عالم انسانی به اخلاق رحمانی است. (۱۰)

در تعالیم بهائی در باره تعلیم و تربیت اطفال اهمیت زیادی به نقش مادر در این زمینه داده شده است. حضرت عبدالبها در خصوص وظیفه حیاتی مادران چنین می‌فرمایند:

الیوم احبای الهی را فرض و واجب است که اطفال را به قرائت و کتابت و تعلیم و دانش و ادراک تربیت نمایند تا آن که روز به روز در جمیع مراتب ترقی کنند.

اول مربی طفل مادر است. زیرا طفل، مانند شاخهٔ سبز و تر هر طور تربیت شود، نشو و نما نماید. اگر تربیت راست، راست شود و اگر کج، کج شود و تا نهایت عمر بر آن منهج سلوک نماید. پس ثابت و مبرهن شد که دختر بی تعلیم و تربیت چون مادر گردد سبب محرومی و جهل و نادانی و عدم تربیت اطفال کثیر شود.

ای مادران مهربان این را بدانید که در نزد یزدان اعظم پرستش و عبادت تربیت کودکان است به آداب کمال انسانیت و ثوابی اعظم از این تصور نتوان نمود. (۱۱)

اهمیت خطیر نقش مادر در پرورش کودکان و تربیت روحانی آنان از تأکید شدیدی که در تعالیم بهائی در بارهٔ تعلیم و تربیت دختران شده آشکار می‌شود. زیرا دختران، روزی مادر شوند و مادر اول مربی و معلم کودک است.

این اصول و تعالیم اساسی دیگر در آثار بهائی در بارهٔ تعلیم و تربیت کودکان سبب خواهد شد که متخصصین امور فرهنگی و تربیتی آینده بتوانند برنامه‌ای برای تعلیم و تربیت بهائی تنظیم کنند. و هم‌چنان که توجه جامعهٔ انسانی به اصول امر بهائی روز به روز بیشتر می‌شود این تعالیم هم به تدریج از طرف اهل عالم پذیرفته خواهند شد و مورد استفاده قرار خواهند گرفت. شرح زیر از طرف حضرت ولی امرالله در جواب سؤالی که در بارهٔ طرح تعلیم و تربیت بهائی شده صادر گردیده است:

از حضرت ولی امرالله اطلاعات تفصیلی در بارهٔ برنامهٔ تعلیم و تربیت بهائی خواسته بودید در حال حاضر هنوز یک چنین برنامه‌ای وجود ندارد و انتشارات مخصوص بهائی هم در این زمینه موجود نیست چه که آثار حضرت بهاء الله و حضرت عبداله‌بهاء برنامهٔ تفصیلی و دقیق مخصوصی برای تعلیم و تربیت ارائه نمی‌کند بلکه تنها بعضی اصول اساسی پیشنهاد می‌نماید و تعدادی نظریه‌های تربیتی در دسترس

می‌گذارد که مساعی متخصصین بهائی علم تربیت را در آتیه در طرح یک برنامه تربیتی مناسب که با روح تعالیم بهائی کاملاً منطبق باشد و احتیاجات عصر حاضر را برآورده سازد هدایت خواهد نمود. این اصول کلی در آثار مقدسه بهائی یافت می‌شوند و باید به دقت مورد مطالعه قرار گیرند و بتدریج در برنامه‌های کالج‌ها و دانشگاه‌ها گنجانده شوند. ولی کار تنظیم یک نظام تربیتی که رسماً از طرف امر شناخته شود و در سراسر عالم بهائی تنفیذ گردد چیزی است که بهائیان نسل حاضر نمی‌توانند بر عهده گیرند و باید به تدریج در آینده زمان، به وسیله دانشمندان و متخصصین بهائی مورد اقدام قرار گیرد. (۱۲)

تعلیم و تربیت کودکان و جوانان چنان در امر بهائی مهم است که حضرت بهاء الله، کار و خدمت معلمین و متخصصین فن تربیت را مورد ستایش و تجلیل فراوان قرار داده‌اند. حضرت بهاء الله حرفه معلم و مربی را به اندازه‌ای مورد احترام دانسته‌اند که در کتاب اقدس، در صورت عدم وصیت‌نامه از شخص متوفی، امر به تقسیم اموال به هفت طبقه فرموده‌اند (۱۳) که همگی از افراد خانواده و منسوبان می‌باشند مگر آخرین طبقه که معلم یا معلمین هستند. حضرت بهاء الله در آثار مبارکه‌شان در حق مربیانی که به شناسائی مقام حضرتش نائل و بر خدمت تربیت روحانی و علمی اطفال قائلند الطاف و عنایات فراوان مبذول فرموده‌اند که یک نمونه از آن‌ها زینت بخش صفحات پیشین این کتاب گردیده است.

حضرت عبدالبهاء نیز مقام معلمینی را که خود را وقف این حرفه شریفه نموده‌اند مورد ستایش قرار داده‌اند. از جمله در یکی از الواح، خدمت معلمان را به مثابه عبادت واقعی توصیف و آنان را پدران روحانی شاگردان خود معرفی و خدمت‌شان را در نزد حق شایسته و مقبول ذکر فرموده‌اند. (۱۴)

تبلیغ امر

حضرت بهاء الله در بسیاری از الواح پیروان خود را به تبلیغ امر مبارک به اهل عالم مأمور فرموده‌اند. از جمله در کتاب اقدس اهل بهاء را به قیام به

* به صفحات ۷-۱۰۶ مراجعه شود.

خدمت تشویق می‌کنند و تبلیغ امر را اکتلیل اعمال معرفی می‌فرمایند. همان‌طور که در جلد پیشین بیان شد مقصد اصلی از تبلیغ امر هدایت نفوس به پروردگارشان است و به این جهت حضرت بهاء الله آن‌را "افضل اعمال" محسوب فرموده‌اند.^{*}

شرایط لازم برای تبلیغ در آثار حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء مدوّن شده است و حضرت ولیّ امرالله بعضی از آن‌ها را در تویع مبارک *Advent of Divine Justice* (۱۵) بر شمرده‌اند که می‌توان آن‌ها را در عبارت "زندگی بر طبق تعالیم بهائی" خلاصه نمود. حضرت بهاء الله در یکی از الواح می‌فرمایند:

قد كتب الله لكل نفس تبليغ امره و ألدی اراد ما امر به ینبغی له ان یتصف بالصّفات الحسنه اولاً ثمّ تبليغ النّاس لتتجدب بقوله قلوب المقبلین و من دون ذلك لا یؤثر ذکره فی افئدة العباد... (۱۶)

این بیان مبارک بسیار صریح است و شکی باقی نمی‌گذارد زیرا می‌فرماید که "من دون ذلك لا یؤثر ذکره فی افئدة العباد" یعنی در غیر این صورت بیان مبلغ در شونده تأثیر نخواهد نمود. حضرت بهاء الله در الواح دیگر نیز با عبارات مشابه این نکته را تأکید فرموده‌اند.

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح چنین بیان می‌کنند:

مقصود این است که باید تبت خالص باشد و قلب مستغنی و روح منجذب و فکر مستریح و عزم و اراده شدید و همّت بلند و در محبت الله شعله افروخته باشد. اگر چنین گردد نفس طاهرش در صخره تأثیر نماید و آکا هیچ ثمری ندارد. (۱۷)

در این بیان مبارک هم تأکید در عبارت "و آکا هیچ ثمری ندارد" قرار دارد و نظیر آن‌را در بسیاری از الواح حضرت عبدالبهاء می‌توان یافت. حضرت ولیّ امرالله نیز در بسیاری از تویعات منبّه‌شان توجّه ما را به این حقیقت معطوف فرموده‌اند از جمله می‌فرمایند:

نه به اکثریت نغرات و نه با ارأئه اصول و مبادی جدید و گرانقدر و نه از طریق یک جهاد تبلیغی هر قدر عالمگیر و جامع الاطراف

* به جلد ۲ صفحات ۱۱۵-۱۰۰ مراجعه شود.

و نه حتی با تمسک شدید و ظهور شوق و ذوق و شدت ایمان نمی‌توانیم امیدوار باشیم که قادر خواهیم بود ادعای فحیم ظهور اعظم بهائی را در نظر مردمانی چنین شکاک و متعصب در عصری چنین مظلّم به ثبوت برسائیم. فقط و فقط یک موضوع میتواند بلا تردید و به تنهایی مظفریت بی‌چون و چرای این امر مقدّس را تأمین کند و آن این است که بینیم حیات عادی و وضع و صفات و سجایای خصوصی ما تا چه درجه لمعان اصول جاودانی شریعت حضرت بهاء الله را در جلوه‌های گوناگون آن منعکس می‌سازد. (۱۸)

در این جا هم حضرت ولیّ امر الله به روشنی بیان می‌کنند که "فقط و فقط" این شرط حیاتی "می‌تواند بلا تردید و به تنهایی مظفریت بی‌چون و چرای این امر مقدّس را تأمین کند."

اکنون پس از بیان یکی از شرایط مهمّ تبلیغ شایسته است خود امر تبلیغ را بررسی کنیم. اگر چه اصول و راهنمایی‌های چندی در آثار حضرت بهاء الله، حضرت عبدالبهاء و حضرت ولیّ امر الله ارائه شده ولی به‌طور کلی رسم و روش خاصی برای تبلیغ امر وجود ندارد. اصولی هم که در آثار مبارکه سفارش شده با موازین جاری در جامعه خارج از امر که غالباً از هر وسیله مصلحت‌آمیز برای نفوذ در افکار مردمان و جلب آنان به مکاتب مختلف فکری استفاده می‌شود کاملاً متفاوت است. امر حضرت بهاء الله بر اساس حقیقت ظهور الهی بنیان شده و حقیقت را نمی‌توان با موازین نادرست و دروغین پوشانید. امر بهائی نمی‌تواند در تبلیغ امر الهی روش‌های مصلحت‌آمیز بازاریابی، تبلیغاتی و سهل‌گیری بکار برد. شیوه‌هایی که امروزه در عالم تجارت برای جلب مردم به چیزهای نوساخته بکار می‌رود مانند آگهی‌های اغراق آمیز و احساسات برانگیز که با استفاده از شعارهای مهیج، کلمات نامعقول و وسایل فریبنده دیگر تهیه می‌شوند همه از اصول امر بهائی بدورند.

فرد بهائی در تبلیغ امر مانند کسی که هدیه‌ای به یک شاه تقدیم می‌کند پیام حضرت بهاء الله را به گوش دیگران می‌رساند. مقصد اصلی شخص بهائی در

تبلیغ امر، افزایش عدد بهائیان نیست.* بلکه هدایت نفوس به سوی پروردگارشان است. به این جهت وی با محبت و فروتنی بسوی هموعان خود می‌رود و از همه بالاتر این که از خود چیزی به آنها نمی‌دهد بلکه نیروی تقلیب کننده حضرت بهاء الله را به آنان عرضه می‌کند. در حقیقت اگر فرد بهائی در تبلیغ امر بخواهد با به رخ کشیدن معلومات و موقیبت‌هایش، خود را نشان دهد و قدرت استدلال خویش را ثابت کند تأیید حضرت بهاء الله دیگر به او نمی‌رسد.

موقیبت در امر تبلیغ، وابسته به این است که شخص بتواند و آماده باشد که قدرت حضرت بهاء الله را جلب کند. راه دیگری برای موقیبت در این امر وجود ندارد. اگر شخص با عشق به جمال قدم، با داشتن حیات بهائی و با تبلیغ مخلصانه امر مبارک راه را برای آن حضرت باز کند تأییدات و امدادات حضرتش به او می‌رسد. در غیر این صورت تأیید از او سلب می‌شود و او در خدمات خود موفق نمی‌شود. نفوسی که در صف اول مبلغین بهائی قرار داشته‌اند همواره در همه خدمات تبلیغی خود حضرت بهاء الله را حاضر و ناظر می‌دانسته‌اند به سبب این تذکر و تنبیه بوده که این مبلغین توانسته‌اند با محبت خالصانه و فروتنی صمیمانه به استقبال طالبان حقیقت روند، با گرمی ایمان خود آنان را مجذوب کنند و به قدرت خلافة بیاناتشان به امر الهی جلب نمایند. به سبب همین آگاهی و هوشیاری بوده که آنان موفق گشته‌اند انوار عظمت و شکوه امر نوزاد الهی را در جهان بتابانند، حقایق آنرا آشکار کنند، مصالح آنرا ترویج نمایند، در برابر حمله‌های دشمنان بایستند و فتوحات جاودانی برای امر مولایشان بدست آورند.

جمال مبارک بیشتر اوقات پیروانشان را در امر تبلیغ هدایت می‌نمودند. مثلاً حاجی محمد طاهر المامیری را هنگام مرخص شدن از محضر مبارک مأمور فرمودند که در زادگاه خود، یزد به تبلیغ مشغول شود و ضمناً دستورات خاصی در این که چگونه تبلیغ کند به او دادند. از همه مهم‌تر در میان این سفارشات این بود که در حق طالب حقیقت دعا کند و از خود او هم بخواهد که به دعا متوسل شود تا شاید تأیید الهی برسد و دیدگان او را به حقیقت امر

* به جلد ۲ ص ۱۰۲ مراجعه شود.

الهی باز کند. توصیه دیگر آن حضرت این بود که تبلیغ را با شرح تاریخ ادیان و پیامبران گذشته به شیوه‌ای که در کتاب ابقان نازل شده آغاز کند این شاید سبب شود که طالب بصیرت تازه‌ای در باره دین خود پیدا کند و به مقام واقعی شارع شریعتش پی برد. وقتی فرد محقق به این مرحله رسید آمادگی لازم برای درک و قبول امر الهی برای این عصر نورانی را پیدا خواهد نمود.

نمونه دیگر لوحی است از حضرت بهاءالله (۱۹) که در آن فارس** (یک مسیحی سوری که در اسکندریه به امر مبارک مؤمن شد) را نصیحت می‌کنند که به حکمت تبلیغ نماید و در ابتداء همه حقایق امر را بر مردم آشکار نسازد بلکه آن‌ها را به تدریج القا کند تا نفوس آماده درک و فهم آن‌ها شوند جمال مبارک این روش را به تغذیه اطفال نوزاد تشبیه می‌کنند که ابتداء شیر به مقدار اندک به آن‌ها داده می‌شود تا وقتی که رشد کنند و قوت گیرند و بتوانند غذاهای دیگر را هضم نمایند. این دستور جمال مبارک اساس تبلیغ امر الهی است و مشابه اصولی است که مدیر مدرسه در تعلیم شاگردان خود بکار می‌برد و معلومات لازم را به تدریج و بر طبق استعداد آنان در اختیارشان می‌گذارد. قبل از تبلیغ یک شخص دانستن سوابق و استعداد وی مهم است. مبتلین آزموده و موفق آنانند که پس از آشنائی با عقاید و افکار شخص طالب، حقایق امری را به تدریج به او القاء می‌کنند و همان اطلاعات اندکی که می‌دهند درمان مفید و مؤثری است که در روح و روان شخص نفوذ می‌کند و به او قدرت می‌دهد که قدمی فراتر گذارد و برای درک و قبول حقایق بیشتر آماده گردد.

حاجی میرزا حیدر علی مبلغ نامدار بهائی که قبلاً به خدمات برجسته‌اش اشاره گشته شرح یکی از تشریف‌های فراموش نشدنی خود را حضور جمال قدم در عکا برای آیندگان به یادگار گذاشته است. حضرت بهاءالله در این دیدار بیانات زیر را در باره تبلیغ امرالله ایراد فرموده‌اند.

* به جلد ۱ ص ۱۸۱ مراجعه شود.
** به صفحات ۱۲-۵ مراجعه شود.

خلق خوش و به خوشی همراهی با خلق نمودن راه تبلیغ است. هر چه طرف مقابل می گوید ولو هر قدر وهم و تقلید و بی معنی باشد باید اذعان نمود و خود و طرف مقابل را مشغول به دلیل اقامه نمودن نمود که آخرش هم به لجاج و عناد منجر می شود زیرا خود را مقهور و مغلوب مشاهده می نماید و بر غفلت و احتجاش می افزاید. باید ذکر نمود صحیح است این قسم هم ملاحظه بفرمائید صواب است یا خطا. البته به ادب و محبت و ملاطفت طرف مقابل گوش می دهد و به فکر جواب ساختن و دلیل پرداختن مشغول نمی شود و مطلب را اذعان می نماید و چون ملاحظه نمود که مقصود مجادله و غلبه نیست، مقصود القای کلمه حق و صدق است و اظهار انسانیت و رحمانیت، البته انصاف می کند و گوش و چشم و دل فطرت اصلیه اش باز می شود. و به فضل الله خلق جدید و صاحب بصر جدید و سمع تازه می شود. و بسیار از نتایج مذبومۀ مضربه مجادله و غلبه را ذکر فرمودند. فرمودند غصن اعظم هر صحبت بی معنی را چنان گوش می دهند که طرف مقابل می گوید از من می خواهند استفاضه نمایند و خورده خورده از راهی که نداند نمی داند او را مشعر و مدرک می بخشند. (۲۰)

خطابات حضرت عبدالههء در ممالک غرب بهترین نمونه و مثال رعایت حکمت در امر تبلیغ است. آن حضرت آن خطابات را برای شنوندگانی ایراد فرمودند که از تاریخ امر و پیدایش آن بی خبر بودند و با مقام و پیام مؤسس آن آشنائی نداشتند. با وجود این، آن حضرت با سادگی و اختصار تنها بعضی از حقایق اساسی امر را که قابل فهم برای آنان و در حقیقت نخستین قدم در شناسائی احتمالی پیام خطیر حضرت بهاء الله بود برای آنان آشکار فرمودند. حضرت عبدالههء در آن خطابات و در آن مرحله ابتدائی از صحبت در مورد مقام و ظهور حضرت بهاء الله و نیز از بیان مراحل اعلان احکام بهائی و توکد نظم بدیع جهانی در آینده کاملاً احتراز نمودند. و در عوض به هر کس که مستعد بود شمه ای از محبت عامشان را مبدول فرمودند که به عدۀ قلیلی که در غرب به امر پیوسته بودند جان تازه داد و استقامت لازم بخشید.

مبلغ بهائی مخصوصاً اگر اهل علم و سواد باشد ممکن است به وسوسه بیفتد و بخواهد همه معلومات خود را یکباره جلوی مبتدی بریزد و او را با یک رشته بیانات پرمعنی و سنگین و مباحث طولانی بمباران کند به قصد این که قدر و حقیقت دلایل خویش را ثابت نماید. وقتی چنین امری پیش می آید مانع آن می شود که قدرت تأیید حضرت بهاء الله به قلب طالب برسد و او را به نور معرفت و ایمان نورانی کند.

در پیروی از شیوه مثل اعلا می شود که وقتی کسی سؤالی از حضرت عبدالبهاء می کرد ایشان در بیشتر اوقات همه جواب ها را یکجا به او نمی دادند بلکه به بلاغت کلام او را برای فهم مطلب آماده می ساختند. مثلاً در باره مطلبی صحبت می کردند که ظاهراً ارتباطی با سؤال نداشت ولی در انتها او را به کشف حقیقت هدایت می نمود. در این مورد می توان داستان هوارد کلیب آویس را مثال زد که در زمره کشیشان و خادم کلیسای موحدین در امریکا بود و در سفر حضرت عبدالبها به آن کشور مجذوب آن حضرت شد و سرانجام به تصدیق امر مبارک نائل گردید. از مطالعه کتاب دلپذیر او "Portals to Freedom" چنین بر می آید که حضرت عبدالبها خیلی به ملایمت و آهستگی او را به راه حقیقت هدایت نموده اند. داستان زیر از آن کتاب دلنشین است:

...در تمام فرصت های عزیزی که به زیارت حضرت عبدالبهاء مشرف می شدم و به بیانات مبارک گوش می دادم و با هیکل مبارک صحبت می کردم روز به روز بیشتر و عمیق تر تحت تأثیر طریقه تعلیم ایشان قرار می گرفتم. ایشان دائماً روح را زنده می فرمودند تنها نمی خواستند مطالبی را به مغز طرف فرو کنند بلکه همه گاه در حین مفاوضه و تماس در جستجوی روح بودند و می خواستند جوهر و حقیقت هر نفسی را برون آرند و به خود او بنمایانند. البته می توانستند به قوه علم و منطق مباحث خود را ادامه دهند و این قوه را چه در خطابات مبارک که خود شنیده ام بکار برده اند و چه در آن هائی که خوانده ام ولی نه

* این کتاب به وسیله ایادی امرالله جناب ابوالقلم فیضی به فارسی ترجمه و با عنوان "درگاه دوست" منتشر گردیده است. (مترجم)

منطق ایشان منطق معلم مدرسه بود و نه علمشان علم مجامع درسی، بلکه کوچکترین حرکت و مختصرترین بیان و کلامشان و کمترین تماس و معاشرتشان تا اعماق روح اثر می کرد و دائماً روان مستمعین را از عالم پست ماده به جهان های بلند و فهم و ادراکی اعلی صعود می بخشیدند. وقتی تکلم می فرمودند قلوب جمع در سینه هایشان مملو از اشتعال بود. هرگز مجادله نمی فرمودند و ابدأ به سر یک کلمه نمی ایستادند. طرف را آزاد می گذاشتند. ابدأ با غرور و تسلط تکلم نمی فرمودند بلکه بالعکس دائماً در جمیع حالات و شئون تجسم عبودیت محضه بودند. تعلیم می دادند اما چون کسی که هدیه ای نزد سلطانی می برد هیچ وقت به من نفرمودند من چه باید بکنم فقط گاه گاهی تحسین از اعمال من می نمودند. و ابدأ به من نفرمودند من به چه چیز بایستی عقیده و ایمان داشته باشم. حضرتش حقیقت و محبت را به قدری شکلیا و الهی می ساختند که قلب به خودی خود متوجه آن می شد و احترام می گذاشت. با صفت مبارک خود، با آداب و حالات خویش و با لبخندی به من نشان می دادند و می فهماندند که من باید چگونه باشم... ایشان می دانستند که از اراضی جیده وجود قطعاً روزی اثمار طیبه اعمال و کلمات سرسبز و خرم برون خواهد آمد.

در جزئی ترین کلمه ای که تفوه می فرمودند و کوچکترین عملی که انجام می دادند امتزاج عجیبی در هیبت و سیطره و جلال و خضوع و اطمینان و قدرت مشاهده می شد. چقدر آرزو می کردم که در سرچشمه این مناقب عظیمه پی برده باشم. آیا چه عواملی در وجودشان موجود بود که این قدر ایشان را با دیگران فرق می داد و الی غیرالنهاییه در جمیع نفوسی که ملاقات کرده بودم ایشان را افضل و اعلی می ساخت. (۲۱)

داستان دیگر از همان کتاب این مطلب را روشن تر می کند:

بنا بر این در یکی از روزهای بهاری که باد شدیدی می وزید از محل خود حرکت نموده بسوی محضر مبارک روان شدم تا در باره انقطاع پرسشی نمایم. وقتی آنجا رسیدم خانه را خالی یافتم. به نظر آمد به خانه یکی از دوستان تشریف برده اند لذا بدان خانه شتافتم وقتی

رسیدم که هیکل مبارک می‌خواستند خدا حافظی نموده به منزل برگردند ولی بقدری در کار خود مصمم بودم که هیچ‌گونه مانع و اشکالی را نمی‌گذاشتم دخالتی در انجام تصمیم داشته باشد. یکی از دوستان ایرانی را پیدا کردم و کتابی که همراه داشتم باز نمودم و جمله مخصوص را نشان دادم و خواهش کردم از محضر مبارک تقاضا نماید دقیقه‌ای چند در آن باره با من تکلم فرمایند و این جمله را برایش خواندم که اشتباه ننماید. "خدایا مرا از ورود به افق انقطاع ممنوع مفرما."

او رفت و آمد و گفت حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند یا تا در خیابان ۹۶ باهم راه برویم، در راه با شما صحبت می‌کنم خوب به‌خاطر دارم دسته‌ای بودیم بیشتر از دوستان ایرانی و قلیلی از احبای دیگر "ست لوا گتسینگر" را خوب در نظر دارم که حضور داشت. باد سختی می‌وزید و بارلزش مختصری دگمه‌های کت خود را بستم. ولی هیکل مبارک در خالی که لپاده‌شان در مسیر باد بهاری موج می‌زد مشی می‌فرمودند و من از دیگران جلو بودم. و حضرت عبدالبهاء نگاه تفحص آمیزی به من فرموده گفتند: به‌نظرم سردت شده و بعد نگاهی به من فرمودند که بی‌شک ناراحت شدم چرا سردم نباشد؟ آیا انتظار می‌رود که حتی بر هوا هم تفوق یابیم ولی این کلام مبارک را اشاره‌ای گرفتم زیرا کوچک‌ترین کلام ایشان را به مثابه امریه‌ای دائماً تلقی می‌کردم. به‌نظرم آمد مقصود مبارک این بود بالاتر یا بالاتر.

چند قدمی از دیگران جلوتر بودم. حضرت عبدالبهاء در باره آفاق ظهور بیانات مفصلی فرمودند که چگونه شمس حقیقت هر دفعه از افقی ظاهر می‌گردد شمس حضرت موسی از افقی، حضرت مسیح از افقی دیگر و حضرت محمد از افقی و حضرت بهاءالله از افق دیگری ظاهر گردیدند. ولی همه‌گاه شمس یکی بود و آفاق متنوع. انسان بایستی دائماً در جستجوی اتوار شمس باشد و هرگز ناظر به آخرین افقی نباشد که شمس از آن طلوع نموده. در ایام بهار روحانی، شمس الهی از افقی ظاهر می‌گردد. شمس را باید بشناسیم و برای ایضاح

مطلب یکی دو بار در پیاده رو ایستاده با عصای دست خود افقی خیالی ترسیم و نقطه‌ای را معین فرموده تکرار کردند که شمس را باید شناخت از هر افقی طالع گردد البتّه این منظره برای عابرین عجیب بود ولی هیکل مبارک ابدأ اعتناء نداشتند.

وقتی این بیانات را شنیدم بی‌اندازه متحیر شدم زیرا در کتاب *مفاوضات* هم شرحی در باره آفاق خواننده بودم. من در باره آفاق از محضر مبارک نپرسیده بودم می‌خواستم از انقطاع برایم بیان فرمایند. خیلی متأثر شدم زیرا با خود گفتم هیکل مبارک بایستی دانسته باشند که من چه مطلبی را میل داشتم برایم روشن فرمایند و بایستی طبق آرزوی من جواب عنایت گردد زیرا مطلب خود را واضحاً به محضر مبارک تقدیم نموده بودم. اگر هم چنین نبود آن حضرت که عالم به‌اسرار بودند چرا آن‌را برایم شرح نفرمودند؟ نزدیک به محل مقصود که رسیدیم حضرت عبدالبهاء دیگر بیاناتی ایراد نکردند. ناگهان نومیدی من در بحری از سرور و رضایت فرو رفت. آیا همین کافی نبود که من با ایشان هستم دیگر چه می‌توانست به غیر از آنچه در قلب داشتم بیان فرماید. شاید طریقه آموختن آن موضوع به همین ترتیب بود و بس. اوّل قدم در ادراک من انقطاع آن بود که من آرزوی خود را که حضرت مولی‌الوری بایستی قطعاً آنچه من می‌خواهم بیان فرمایند کنار گذارم. به‌راستی هر چه سکوت ظاهری هیکل مبارک زیادتر می‌گردید شعله قلب من افزون‌تر می‌شد. مجدّد ادامه راه و سخن دادند. بالأخره به پله‌های نزدیک در خانه رسیدیم یک پای خود را بالای پله اوّل گذارده توقّف فرمودند ولی همراهان یک یک داخل خانه شده و هیکل مبارک رو کردند که بروند ولی برگشته از بالای پله به‌من نگاه کردند با نگاهی جانبخش و آرامشی که همراه جزئی‌ترین کلماتشان بود با من شروع به صحبت فرمودند. آن نگاه برایم آن‌قدر عمیق بود که هرگز به زرف آن پی نبردم چقدر آن نگاه جذاب بود فرمودند باید دائماً به‌خاطر بیاورم که امروز روز امور عظیمه است اموری بسیار عظیم.

من دیگر ساکت شدم حقّ جواب نداشتم. کوچکترین اشاره‌ای که در پس آن کلمات و آن صدای ظنین انداز و آن نگاه نافذ وجود داشت برای من غریب می‌نمود و به معنی آن پی نمی‌بردم با خود گفتم چرا این گونه با من تکلم می‌فرمایند آیا ارتباطی بین این بیان و آن موضوع انقطاع موجود است؟ مجدداً رو فرمودند که بروند ولی باز برگشته کمی توقّف نمودند و صورت نورانی خویش را بمن گرداندند من هم می‌خواستم همراه هیکل مبارک بروم ولی همین که به سوی من برگشتند بین توقّف و حرکت معطل ماندم و با صدای بسیار مهیمن و نافذ و مؤثر و به نهایت تأکید مجدّد فرمودند "هرگز فراموش شما که امروز روز امور بسیار عظیمه است."

برای بار سوم باز خواستند بالا بروند و من خواستم همراه هیکل مبارک بروم ولی باز توقّف فرموده و رو به من کردند. این دفعه تمام نور روح خود را بر هیکل من انداختند و با صوتی رعد آسا و چشمانی نافذ دست‌های مبارک را بلند فرموده و با تأکیدی افزون از قبل فرمودند: "بایستی باید بخاطر داشته باشی که امروز روز امور عظیمه است." سه کلمه اخیر مانند صور اسرافیل در روح من ظنین انداخت و شهر خالی قلب من گوئی آن ندا را جواب داد. به کلی مجذوب گشتم فی الحقیقه گنج بودم و به خود می‌لرزیدم و آن هیکل زیبا و ندای جذّاب مانند بحری عظیم از هر سو مرا احاطه فرموده بود و راه را بر دنیا و حتّی بر خود من مسدود فرمود. من چه و که بودم که برای انجام امور عظیمه احضار کردم. در این جهان مملو از راه‌های بن‌بست و پیچ‌اندر پیچ، من چه می‌دانستم چه اموری عظیمه است.

پس از لحظه‌ای بسیار طولانی که چشم‌های منورشان در جستجوی روحم بود با ملاطفت لبخندی زدند و آن لحظه عظیم را به پایان رساندند و مجدّد همان ماه تابان آسمان محبت و خضوع و میهمان‌نوازی با کرم و سخانی شدید که من گمان می‌کردم می‌شناختم مولوی مبارک را که کمی کج ایستاده بود با دست راست کردند و در حالی که داخل خانه شده رو به بالا می‌رفتند لبخندی اسرار آمیز در حول

دهان مبارک ظاهر و هویدا بود. من هم فوراً بالا رفتم و از پله‌ها گذشته به همراهی هیکل مبارک داخل سالن شدم. و خوب به خاطر دارم وقتی دیگران مرا دیدند پشت سر هیکل مبارک بالا می‌روم با چه نگاه‌های تعجب آور و غبطه‌انگیزی بر من می‌نگریستند. سالن بالا خالی بود، از وسط آن به عجله گذشته به سوی اطاق خودشان تشریف بردند. این اطاق وسیع در جلوی طبقه سوم عمارت بود و هنوز من به همراهی حضرت عبداله‌بهاء روان بودم و از آن هنگام تا به امروز بر جسارت خود تعجب می‌نمایم. اگر کمی بیشتر می‌دانستم و یا کمی بیشتر حس می‌کردم شاید چنین جسور نبودم. گویند تا عقلا در پی پل می‌گردند دیوانگان از آب گذشته‌اند. این است طریقه‌ای که دیوانگان از بلایای عظیم نجات می‌یابند.

آمدیم تا به در اطاق رسیدیم مرا به داخل دعوت فرمودند و حتی در این لحظه از زمان یک‌بار هم التفات فرمودند که به بینند آیا من به همراهی هیکل مبارک روانم یا خیر. با ترس و لرز دم در ایستادم. آیا از این حرکت من خوششان نیامده؟ آیا از حد ادب و وقار و احترام نسبت به آن هیکل اطهر خارج شده‌ام؟ آیا از خضوع و فروتنی من کم شده است؟ ولی ایشان خوب می‌دانستند که قلب من مملو از خضوع بود در این هنگام در را گشوده مرا احضار فرمودند.

مجدداً با هیکل مبارک تنها شدم. رختخوابی که در آن می‌خوندم به چشم خود دیدم و صندلی که در آن جلوس می‌فرمودند زیارت کردم. نور خورشید در آن ساعت بعد از ظهر کم‌رنگ به کف اطاق تابیده بود. اطاق در نهایت آرامش و سکوت بود و نه از خیابان و نه از اطاق‌های دیگر ابتدا صدائی به گوش نمی‌رسید. من فقط ایشان را می‌دیدم و می‌دانستم که با هیکل مبارک تنها هستم. و وقتی که با آن محبت جامع و کامل و نگاه فاتح بر من می‌نگریستند سکوت عمیق و عمیق‌تر می‌شد و قلب مرا آب می‌کرد. رضایت و خشنودی بی‌حدی سراسر وجودم را فرا گرفت. شعله کوچکی در سینه‌ام روشن شد و بعد هیکل مبارک صحبت فرموده پرسیدند آیا مشتاق انقطاعی؟

غیر مترقب تر از این امری نبود، این سؤال که همه فکر مرا گرفته بود به کلی از خاطر من رفته بود شاید در آن ساعتی که ابدأ ذکر انقطاع نبود تمام آنچه می خواستم و بایستی بدانم به من عطا شده بود. دیگر کلمه ای نداشتیم در جواب هیکل اقدس به عرض رساتم. آیا هنوز مشتاق آن مطلب بودم؟ نمی توانستم بگویم که مشتاق نبودم و دلم هم نمی خواست در این باره سخنی گویم. در برابر وجود مبارک ساکت ایستادم و گوئی تمام هستی ایشان مرا در آغوش گرفته بود و بازوهای خود را دور من گرفتند و مرا به سوی در بردند. حس کردم از ارتفاعات عظیمه ای بالا می روم و در حین صعود روح عظیم حضرت عبدالبهاء همراه من است. گوئی برای آنی به جهان شهداء راه یافتیم. چه عالم خوشی بود در تمام عمر آن خاطره عزیز را فراموش نمی کنم. گردش با هیکل مبارک و نو میدی من که چرا جواب عرض مخصوص مرا مرحمت نداشته و ندای مهیمن مبارک که می فرمودند امروز روز امور عظیمه است و بالا رفتن از پله ها و قدم به قدم با وجود اطهر جلو رفتن بدون آن که بدانم آیا می خواهند من بروم یا نه و بعد سئوالی که از انقطاع فرمودند که آیا هنوز مشتاق انقطاعم. این خاطره ای است که هرگز از قلبم خارج نمی گردد و همه گاه این حوادث در برابر من جلوه گر و تسلی بخش و الهام آور قلب و روح من است البته مشتاق بودم و لذا اشتیاقم ذره ای کم نشده بود ولی هرگز به خواب هم نمی دیدم که انقطاع این قدر عظیم و پر مجد و جلال باشد. (۲۲)

فصل شانزدهم

کتاب اقدس

قسمت چهارم - عبادت و زندگی روزانه

مشرق الاذکار

یکی از احکام حضرت بهاء الله در کتاب اقدس تأسیس مؤسسه مشرق الاذکار است. بر طبق این دستور در هر محلی باید بنائی در نهایت آراستگی و کمال مخصوص نیایش خداوند متعال ساخته شود. در مشرق الاذکار تنها آیات الهی باید تلاوت و یا به نحوی که گوش ها متلذذ شود و ارواح متعالی گردد با صوت خوانده شود. حضرت بهاء الله هم چنین به والدین سفارش فرموده اند که آیات الهی نازل از قلم اعلی را به کودکان خود تعلیم دهند تا آن ها را به لحن خوش در مشرق الاذکار تلاوت نمایند.

حضرت بهاء الله در کتاب اقدس چنین می فرماید:

طوبی لمن توجه الى مشرق الاذکار فی الاسحار ذاکراً متذکراً مستغفراً
و اذا دخل يقعد صامتاً لاصغاء آیات الله الملک العزیز الحمید قل
مشرق الاذکار انه کل بیت بنی لذکری فی المدن و القرى کذلک سمی
لدى العرش ان انتم من العارفين و الذین يتلون آیات الرحمن باحسن
الالحان اولشک بدرکون منها ما لا يعادله ملکوت ملک السموات و
الارضین و بها یجدون عرف عوالمی الکی لا يعرفها الیوم الا من اوتی
البصر من هذا المنظر الکریم قل انها تجذب القلوب الصافیة الى العوالم
الروحانیة الکی لا تعبر بالعبارة و لا تشار بالاشارة طوبی للسامعین. (۱)

در مقام دیگر می فرماید:

عَلِّمُوا ذُرِّيَّتَكُمْ مَا نَزَّلَ مِنْ سَمَاءِ الْعِظْمَةِ وَالْاِقْتِدَارَ لِيَقْرَئُوا الْوَاحِ الرَّحْمَنَ
بِحَسَنِ الْاَلْحَانِ فِي الْغُرَفِ الْمُنِيَّةِ فِي مَشَارِقِ الْاَذْكَارِ اِنَّ الَّذِي اخَذَهُ
جَذِبَ مَحَبَّةَ اَسْمَى الرَّحْمَنِ اِنَّهُ يَقْرَأُ آيَاتِ اللّٰهِ عَلٰى شَأْنٍ تَجْذِبُ بِهِ اَفْتَدَاةَ
الرَّاكِدِيْنَ هِنِيئًا لَمَنْ شَرِبَ رَحِيْقَ الْحَيَوَانِ مِنْ بِيَانِ رَبِّهِ الرَّحْمَنِ بِهَذَا الْاِسْمِ
الَّذِي بِهِ نَسَفَ كُلَّ جَبَلٍ بِاَذْخِ رَفِيعٍ. (۲)

حضرت بهاء الله پیروان خویش را به عبادت در مشرق الاذکار در اسرار
یعنی در ساعتی که مخصوصاً برای ترقی ارواح مناسب است دعوت می کنند.
در ایام اوکته امر که شرایط اجتماعی در ایران مناسب تر و ساعات کار مردم
قابل انعطاف بود اجتناب غالباً قبل از سحر برای دعای صبحگاهی در منزل یکی
از بهائیان جمع می شدند و به تلاوت مناجات و الواح می پرداختند. بی شک در
زمان آینده هنگامی که نظم بدیع حضرت بهاء الله مستقر شود و در هر شهری
به تعداد کافی مشرق الاذکار تأسیس گردد، شرایط و روابط اجتماعی تازه ای
بوجود خواهد آمد و روش زندگی روزانه مردم به نحوی ترتیب داده خواهد
شد و اوقات کار، استراحت و فراغت به طوری تنظیم خواهد یافت که مردم
بتوانند صبح زود از خواب بر خیزند و به نیایش و ستایش حضرت پروردگار
پردازند. و این امر طبیعتاً به ایجاد اعتدال بین نیازهای روحانی و جسمانی
خواهد انجامید.

خدمات روحانی اجتماع آینده بیشتر در حول خود مؤسسه مشرق الاذکار
دور خواهد زد در حالی که فعالیت های بشردوستانه و اداری آن در
مجموعه ای از تأسیسات که در اطراف آن به عنوان ملحقات ساخته خواهد
شد تمرکز خواهند یافت. این تأسیسات به بیان حضرت عبدالهیه شامل
بیمارستان، پرورشگاه یتیمان، مدرسه، دانشگاه، خوابگاه و تأسیسات مشابه
آن ها خواهد بود. تعالیم حضرت بهاء الله همواره ارزش های روحانی و انسانی
را به هم می آمیزد. هم چنان که در هیکل انسانی بین روح و جسم حالت موازنه
وجود دارد امر بهائی از اصل رعایت قوانین روحانی و جسمانی که تنها ضامن
سعادت عالم انسانی است پشتیبانی می کند. مشرق الاذکار و تأسیسات وابسته
به آن این حالت تعادل و موازنه را در جامعه فراهم می نمایند. یکی مرکز
نیروهای روحانی است که در اثر نیایش و ستایش پروردگار و اقامه شکر و

سپاس به آستان آفریدگار تولید می شود و دیگری یعنی تشکیلات خدمات اجتماعی، کانون تمام کوشش های بشری و محبت و شفقت انسانی است. حضرت ولی امرالله در سال ۱۹۲۹ میلادی در توقیع صادره به یاران امریکه که به بنای نخستین مشرق الاذکار دنیای غرب مشغول بودند بعضی از خصایص برجسته مشرق الاذکار را بیان فرموده اند:

در آینده زمان، در جوار مشرق الاذکار تأسیساتی برای خدمات اجتماعی در زمینه های رفع نیاز دردمندان، تأمین معاش فقیران، پناه دادن به مسافران، تسکین غمزدگان و تعلیم بی خردان تأسیس خواهد شد. ولی باید در نظر داشت که بنای مرکزی مشرق الاذکار باید از این ملحقات کاملاً جدا شمرده شود. این بنای مرکزی که مطابق اصولی چند ولی کاملاً منصوص به وسیله حضرت بهاء الله در کتاب اقدس تشریح گشته منحصراً برای عبادت پروردگار طرح ریزی و به همین منظور وقف گردیده است. ولی از این بیان کلی نباید چنین استنباط کرد که قسمت داخلی بنای مرکزی به شکل مجموعه ای از مراسم مذهبی که بر اساس روش های سنتی در کلیساها، مساجد و کنیسه ها یا معابد سایر ادیان معمول است در خواهد آمد. نباید انتظار داشت که خیابان های چند گانه آن که همه به سوی سالن مرکزی زیر گنبد منتهی می شوند راه هائی باشند که پیروان فرقه های مختلف در معبد وارد شوند و هر یک مراسم عتیقه و معتقدات بشرساخته خود را به شیوه خاص خود بجای آورند و یا بخوانند به طور جداگانه دعای خود را بخوانند، وضوی خود را بگیرند و یا صور و تماثیل مخصوص مذهب شان را در معبد بهائی که مظهر عمومیت و جامعیت آئین جهانی حضرت بهاء الله است به نمایش گذارند. مشرق الاذکار بهائی بجای این که یک چنین نمایی از مراسم و شعائر ناهم آهنگ پیچیده فرقه ای که کاملاً با شرایط مندرج در کتاب اقدس نامازگار و با روح اصلی آن ناموافق است ارائه دهد در اندرون مقدس خود و در یک محیط باصفای روحانی تنها نفرسی را که دام مراسم مجلل و پر جلوه را برای همیشه بدور انداخته و آرزومند پرستش پروردگار یگانه که در این عصر

نورانی در هیکل حضرت بهاءالله ظاهر گشته، هستند گرد هم می آورد. در نظر این نفوس مشرق الاذکار نمایانگر این حقیقت اساسی خواهد بود که حقایق دینی مطلق نبوده بلکه نسبی هستند و این که ظهور الهی نهایی نیست بلکه تدریجی و پیش‌رونده است. آن‌ها اطمینان خواهند یافت که پدر مهربان و نگهبان که در گذشته و در مراحل مختلفه تحولات بشر پیامبران خود و حاملین نورش را برای هدایت بشر فرستاده است نمی‌تواند در این مرحله بحرانی از تمدن انسان نور هدایت خویش را از فرزندانش که در میان ظلمت مستولیه محیطه، به آن نیاز وافر دارند دریغ نماید. این نفوس با شناسائی و قبول حضرت بهاءالله به عنوان منشأ این نور هدایت رئانی به‌طور مقاومت ناپذیری مجذوب مشرق الاذکار خواهند شد و در ظل آن پناه خواهند جست. در آن معبد، مجتمع خواهند شد و به ستایش و نیایش پروردگار، جوهر حقیقت جاوداتی و شمس حقیقت لایزالی خواهند پرداخت و به تجلیل و تکریم نام انبیاء و پیامبران که از روز ازل تا کنون تحت شرایط متفاوت و به مقادیر مختلف نور هادی آسمانی را به دنیای خودسر ظلمانی تابانده‌اند مشغول خواهند گشت.

عبادت بهائی در قلب این بنای رفیع متعالی هر اندازه هم که الهام‌بخش باشد نمی‌تواند تنها عامل یا حتی عامل اصلی در نقشی که مشرق الاذکار مقدر است طبق پیش‌بینی حضرت بهاءالله در حیات مترقی جامعه بهائی بازی کند تلقی شود. اگر خدمات خیریه اجتماعی بشردوستانه علمی و تربیتی ملحقات مشرق الاذکار از آن مترجع شود، عبادت بهائی هر اندازه هم که در اصل عمیق و منبع باشد و هرچه هم که با شوق و اشتیاق انجام گیرد بیش از نتایج اندک و غالباً زودگذر که ممکن است به دنبال تفکر و دعای یک زاهد مرتاض و یا ذکر یک نیاشگر بی‌اراده حاصل شود بیمار نخواهد آورد. این عبادت نمی‌تواند خشوددی و سودمندی پایدار برای خود پرستش‌کننده بیار آورد تا چه رسد برای عالم انسانی مگر این که بشکل خدمات فعالانه و بی‌طرفانه به عالم بشری که تسهیل و توسعه آن اعظم افتخار ملحقات معبد است

نمایان شود. مساعی کسانی هم که در جوار مشرق الاذکار به تمثیت امور جامعه متحده بهائی آینده مشغول خواهند بود هر اندازه بی طرفانه و فعلاً نه باشد به ثمر نخواهد رسید و قرین موقیبت نخواهد گشت مگر این که با قوای روحانی که در محراب مرکزی مشرق الاذکار تمرکز یافته و از آن ساطع می شود از نزدیک و به طور روزانه ارتباط یابند. بجز همکاری مستقیم و مداوم بین قوای روحانی ساطع از این معبد که در قلب مشرق الاذکار تمرکز یافته و مساعی جمیله ای که آگاهانه به وسیله خادمان این مؤسسه در زمینه خدمات بشردوستانه شان انجام می گیرند نمی تواند وسیله لازم را برای درمان بیماری هائی که به شدت و به مدت طولانی جامعه انسانی را به بستر بیماری انداخته فراهم نماید. زیرا یقیناً نجات عالم رنج دیده، سرانجام بر شناسائی تأثیر ظهور حضرت بهاء الله وابسته است. این جریان از یک طرف با ارتباط روحانی با روح حضرت بهاء الله و از سوی دیگر با اجرای عاقلانه و تنفیذ صادقانه اصولی که آن حضرت مقرر فرموده است تقویت می شود. در میان تمام مؤسسه های که با نام مبارک حضرت بهاء الله همراه است یقیناً هیچ یک جز مؤسسه مشرق الاذکار نمی توانند به نحو مناسب و کامل عامل اساسی عبادت و خدمت بهائی را که هر دو برای تجدید حیات عالم لازم و حیاتی است فراهم کنند. در این جا است که رمز علو مشرق الاذکار و قدرت و موقیبت بی نظیر آن به عنوان یکی از مؤسسات برجسته پیش بینی شده به وسیله حضرت بهاء الله نهفته می باشد. (۳)

مشرق الاذکار یک بنای نه ضلعی است که رمزی از عدد بهاء^۵ است. حضرت بهاء الله نمایش هر نوع تصویر یا مجسمه را در اندرون مشرق الاذکار منع فرموده اند و چون در امر بهائی پیشوای روحانی وجود ندارد، مراسم و عظمی در میان نخواهد بود. استفاده از آلات موسیقی هم در دوران معبد منع شده و تنها از صوت انسان می توان برای تلاوت یا با صوت خواندن آیات خداوند رحمان و تجلیل نام پروردگار عالمیان استفاده کرد.

* به زیر نویس ص ۲۵۱ مراجعه شود.

نماز

عبادت بهائی تنها به نیایش در مشرق الاذکار محدود نیست. یکی از احکام حضرت بهاء الله در کتاب اقدس، اقامه نماز روزانه است. و طبق آن هر فرد بهائی که به سن پانزده رسیده باشد واجب است که در خلوت خانه خود نماز بخواند. و این یکی از آداب عبادت در امر مبارک است. ولی هیچ شخص یا مؤسسه بهائی اختیار ندارد که فردی را به اجرای آن مجبور کند. فرد بهائی خود به تنهایی در برابر خدایش مسئول اجرای این حکم عبادتی است. هنگام اقامه نماز روزانه باید تمام مراسم لازم آن، از جمله توجه به قبله* مراعات شود.

حضرت بهاء الله سه نماز نازل فرموده و هر فردی را موظف نموده اند که یکی از آنها را روزانه بجا آورد. این سه عبارتند از نماز بزرگ، متوسط و کوچک. حضرت بهاء الله در صلوات کبیر و متوسط بعضی حرکات رکوع و سجود مقرر فرموده اند که برای توسیع و ترفیع مراتب عبودیت و اخلاص انسان به آفریدگارش پیش‌بینی گردیده است.

برای درک بیشتر اهمیت این حرکات خوب است به این نکته توجه شود که شخصیت بشری مظهر الهی، دیانتی را که تشریح می‌کند تحت تأثیر قرار می‌دهد. این مسئله در یکی از جلد های پیشین** این کتاب مورد بحث قرار گرفته است. به عنوان مثال می‌توان گفت که کلمه الله در حقیقت ذاتی خود فوق هر زبان و مستقل از آن است. کلام الهی از ملکوت ظهور ناشی می‌شود*** بدین سبب از قدرت و قوت نامحدودی بهره‌مند و از حدود عالم مادی به کلی دور و برکنار است. با وجود این، این حقیقت روحانی در لباس کلمات مستعمل در زبان که محدود و متعلق به عالم خلق است ظاهر می‌شود این یک نمونه از این حقیقت است که شخصیت مظهر ظهور شکل و ترکیب دین را تحت تأثیر قرار می‌دهد. چون حضرت بهاء الله از سرزمین ایران

* مرقد مقنن حضرت بهاء الله قبله اهل بهاء است و همه بهائیان در موقع نماز بسوی آن متوجه می‌شوند.

** به جلد ۱ ص ۳۱-۳۰ مراجعه شود.

*** به جلد ۲ صفحات ۷-۱۹۶ مراجعه شود.

برخاستند کلمه الله به زبان های فارسی و عربی نازل شده است. اگر مظهر الهی از کشور دیگری ظهور می کرد لابد کلام نازله طبیعتاً شکل دیگری به خود می گرفت.

تأثیر شخصیت مظهر ظهور در شریعت نازله محدود به کلام الهی نمی شود. شخصیت او تقریباً همه جنبه های آن دیانت را تحت تأثیر قرار می دهد. حرکات رکوع و سجود که در نمازهای روزانه واجب شده است نمونه خوبی در این زمینه است زیرا این حکم محکم دیانتی به وسیله حضرت بهاء الله تنظیم و تا حدودی تحت تأثیر شخصیت انسانی آن حضرت قرار گردیده است. این اعمال که همراه نماز انجام می گیرد به قصد آن امر شده که به طور مجازی رفتار انسان را در برابر مولایش نشان دهد. ترکیب این دو، یعنی تلاوت آیات نماز با اعمال همراه آن، نماز گزار را به سلطه و قدرت رب آسمانی و عجز و مسکنت آدمی در این حیات جسمانی بیشتر متذکر و آگاه می سازد.

نوع این حرکات با سابقه شخصی حضرت بهاء الله نیز ارتباط دارد. زبان رایج در اجتماعی که آن حضرت در آن بار آمده بود فارسی بود و در آن زبان، تعبیرات چندی وجود داشت که با حرکات دست یا بدن ابراز می شد. حضرت بهاء الله هم چنان که زبان فارسی برای نزول آیات بکار بردند حرکات بدنی بخصوصی را هم که برایشان آشنا بود برای نشان دادن حالات و احساسات مختلف انسانی چون خضوع و خشوع، دعا و مناجات و عبودیت در برابر خدا با نماز همراه کردند.

هر فرهنگی، زبان و آداب مخصوص به خود را دارد. مظهر ظهور الهی از نظر جنبه بشری در میان جامعه محل خود بسر می برد و احساساتش را به شیوه هم شهریان خود نشان می دهد. در فرهنگ ایرانیان رسم این بود که شخص هنگام راز و نیاز به درگاه پروردگار بی انباز دستش را به سوی آسمان بلند کند و یا برای نشان دادن ادب و فروتنی خم شود و یا برای ابراز محویت و فنا در برابر خدا سجده کند. حضرت بهاء الله این اعمال را با نماز همراه کرده اند تا به مراتب اخلاص و اشتیاق بنده در حین نماز در برابر خداوند بی نیاز افزوده شود و با قول و عمل، علو و سمو و جلال و شکوه پروردگار

آشکار گردد و مقام عبودیت بنده در درگاه خداوند بخشنده مورد شناسایی و اعتراف قرار گیرد.

حضرت بهاء الله منتهای اهمیت برای نماز قائل شده اند. حضرت عبدالبهاء نیز در یکی از الواح (۴) نماز را به عنوان "اسّ اساس امر الهی" و "سبب روح و حیات قلوب رحمانی" توصیف فرموده اند. در لوح دیگر می فرمایند:

ای یار روحانی بدان که مناجات و صلوة فرض و واجب است و از انسان هیچ عذری مقبول نه مگر آن که مختل العقل یا دچار موانعی فوق العاده باشد. (۵)

علاوه بر نماز که بر تمام بهائیان بالغ فرض و واجب است مناجات های بسیاری بوسیله حضرت باب، حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء در موارد و مسائل مختلفه نازل شده که تلاوت آنها جزء مراسم رسمی عبادت محسوب نمی شود. خواندن این مناجات ها اختیاری است و هر فردی هر زمان در خود حالت نیایش احساس کند می تواند آنها را در خلوت یا جمع تلاوت نماید. در اسلام، خواندن نماز به صورت دسته جمعی رسم و متداول است. ولی حضرت بهاء الله نماز جماعت را بجز در مورد نماز میت نهی فرموده اند. صلوات میت بر خلاف نماز روزانه که باید در خلوت انجام شود به صورت دسته جمعی خوانده می شود. در این جا تفاوت بین مناجات های معمولی حضرت باب، حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء که ممکن است در جمع خوانده شود و نماز میت که یکی از مراسم و شعائر بهائی است و حضرت بهاء الله اجازه داده اند در جمع تلاوت شود آشکار می گردد. عبارت "جماعت" ممکن است سبب سوء تفاهم شود و این چنین تصور گردد که همه حاضران باید یک صدا در خواندن آن شرکت کنند. ولی این تصور درست نیست. نماز میت باید توسط یک نفر در حضور جمع تلاوت شود. از سوی دیگر بعضی الواح و یا مناجات ها از حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء وجود دارد که در زبان اصلی می توان آنها را به صورت دسته جمعی و با لحن خوش و هم آهنگ خواند ولی چون این کار جزء مراسم و شعائر دینی نیست عنوان جماعت به آن اطلاق نمی شود.

کار به منزله عبادت است

روش دیگر عبادت که در کتاب اقدس منصوص شده اشتغال به کار است که اگر با روح خدمت به عالم انسانی انجام شود از عبادت محسوب می گردد این حکم در تاریخ ادیان بی سابقه و نظیر است و یکی از مبادی ترقی روحانی و مادی است.

قد وجب علی کلّ واحد منکم الاشتغال بامر من الامور من الصنائع و الاعتراف و امثالها و جعلنا اشتغالکم بها نفس العبادۃ لله الحقّ تفکروا یا قوم فی رحمة الله و الطافه ثم اشکروه فی العشی و الاشراق لا تضیعوا اوقاتکم بالبطالة و الکسالة و اشتغلوا بما تنفع به انفسکم و انفس غیرکم كذلك قضی الامر فی هذا اللوح الّذی لاحت من افقه شمس الحکمة و الیان ابغض الناس عند الله من یقعد و یطلب تمسکوا بجبل الاسباب متوکّلین علی الله مسبب الاسباب.

هر نفسی به صنعتی و یا به کسبی مشغول شود و عمل نماید آن عمل نفس عبادت عندالله محسوب ان هذا الا من فضله العظیم العمیم. (۶)
گرچه عبادت خداوند بزرگترین وظیفه انسان و هدف زندگی او است و لکن حضرت بهاءالله در یکی از الواح می فرماید:
اگر نفسی در جمیع عمر به عبادت مشغول شود و از صفاتی که سبب ارتفاع امرالله است محروم ماند آن عبادت حاصلی ندارد و ثمری نخواهد بخشید. (۷)

ضیافت نوزده روزه

یکی دیگر از مؤسسات مهم که در آثار حضرت باب مذکور و به وسیله حضرت بهاءالله در کتاب اقدس تأیید و تأسیس گشت ضیافت نوزده روزه است. افراد هر جامعه بهائی در هر ماه بهائی* در این ضیافت که دارای سه خصیصه مهم روحانی، اداری و اجتماعی است شرکت می کنند. قسمت روحانی مخصوص دعا و مناجات، بخش اداری برای مشورت و قسمت

* در تقویم بهائی ۱۹ ماه ۱۹ روزه در سال وجود دارد برای اطلاع بیشتر به جلد ۲ مراجعه شود.

اجتماعی جهت توسعه الفت و محبت است. حضرت بهاء الله بیان می فرمایند که مقصد اصلی ضیافت نوزده روزه ایجاد محبت و یگانگی در قلوب مردمان است.

منع رهبانیت و نهی از اعتراف به گناه

حضرت بهاء الله در کتاب اقدس به صراحت ریاضت و درویشی را مورد سرزنش قرار داده و اعمالی چون انزوا، خود آزاری و شکنجه دادن به تن را به شدت تقیح فرموده اند. آن حضرت بیان می کنند که این حرکات و اعمال موجب ترقیات روحانی نمی شوند و در نزد حق مقبول نیستند. در جلد پیشین^۹ این کتاب به این موضوع اشاره شد. حضرت بهاء الله در چندین لوح این تعالیم مهم را تکرار فرموده اند از جمله در کلمات فردوسیّه که به افتخار میرزا حیدر علی نازل شده چنین می فرمایند:

کلمه الله در ورق دهم از فردوس اعلی، یا اهل ارض انزوا و ریاضات شاقه بجز قبول فائز نه صاحبان بصر و خرد ناظرند به اسبابی که سبب روح و ریحان است امثال این امور از صلب ظنون و بطن اوهام ظاهر و متوکل لایق اصحاب دانش نبوده و نیست. بعضی از عباد از قبل و بعد در مغارهای جبال ساکن و بعضی در لیالی به قبور متوجه بگو بشنوید نصیح مظلوم را از ما عند کم بگذرید و به آنچه ناصح امین می فرماید تمسک جوئید لا تحرموا انفسکم عما خلق لکم. (۸)

حضرت بهاء الله در بشارات از راهبان مسیحی دعوت می کنند که از انزوا خارج شوند و به خدمت عالم انسانی قیام نمایند:

اعمال حضرات رهبه و خوری های مکت حضرت روح علیه سلام الله و بهاژه عند الله مذکور و لکن الیوم باید از انزوا قصد فضا نمایند و بما ینفعهم و ینتفع به العباد مشغول گردند و کل را اذن تزویج عنایت فرمودیم لیظهر منهم من یدکر الله ربّ ما یری و ما لا یری و ربّ الكرسی الرّفع. (۹)

* به جلد ۲ صفحات ۷-۲۵ مراجعه شود.

حضرت بهاء الله در بسیاری از الواح، عظمت مقام انسان را توصیف نموده و او را به فضائل اخلاقی و آنچه که بر عزت و وقار بیافزاید تشویق و ترغیب فرموده‌اند آن حضرت در کتاب اقدس رویه اعتراف به گناه که بین مسیحیان معمول است و سبب ذلت و حقارت شخص می‌شود را منع فرموده و به جای آن مقتدر فرموده‌اند که شخص گناهگار به سوی خدا توبه کند و رجای عفو و غفران از آستان او نماید. در یکی از الواح چنین می‌فرمایند:

باید عاصی در حالتی که از غیرالله خود را فارغ و آزاد مشاهده نماید طلب مغفرت و آمرزش کند. نزد عباد اظهار خطایا و معاصی جائز نه چه که سبب و علت آمرزش و عفو الهی بوده و نیست. و هم چنین این اقرار نزد خلق سبب حقارت و ذلت است و حق جل جلاله ذلت عباد خود را دوست ندارد آنه هو المشفق الکریم عاصی باید ما بین خود و خدا از بحر رحمت، رحمت طلبد و از سماء کرم، مغفرت مسئلت کند و عرض نماید:

الهی الهی اسئلك بدماء عاشقیک الذین اجتذبهم بیانک
الاحلی بحیث فصدوا الذروة العلیا مقر الشهادة الکبری و بالاسرار
المکونة فی علمک و بالکالی المخزونة فی بحر عطائک ان تغفر
لی و لابی و امی و أنك انت ارحم الراحمین لا اله الا انت الغفور
الکریم ای رب تری جوهر الخطاء اقبل الی بحر عطائک و
الضعیف ملکوت اقتدارک و الفقیر شمس غنائک ای رب لا
تخیه بجدک و کرمک و لا تمنع عن فیوضات ایتامک و لا
تطرده عن بابک الذی فتحته علی من فی ارضک و سمائک.

آه آه خطیاتی منعتی عن التقرّب الی بساط قدسک و
جریراتی ابعدتنی عن التوجه الی خباء مجدک قد عملت ما
نهیتنی عنه و ترکت ما امرتني به .

اسئلك بسلطان الاسماء ان تکتب لی من قلم الفضل و العطاء ما
یقرنی الیک و یطهرنی عن جریراتی الکی حالت بینی و بین
عفوک و غفرانک أنك انت المقدر الفیاض لا اله الا انت العزیز
الفضل. (۱۰)

رسم دیگری که در نظر حضرت بهاءالله بسیار ناپسند بوده و در کتاب اقدس نهی شده است استفاده از دین و عبادت به خاطر مصالح و منافع شخصی است. در گذشته افراد بی شماری لباس روحانیت و دیانت را برای بدست آوردن ریاست مورد سوء استفاده قرار داده اند. و بعضی نفوس جاه طلب برای کسب احترام جامعه، خود را به لباس روحانیت و تقدس در آورده اند. امروزه هم کم نیستند کسانی که هنوز این روش را بکارمی برند. در عصر حاضر، تقدس و تقوی مفهوم واقعی خود را از دست داده و در عوض به صورت عنوان ظاهری برای عوام فریبی در دست شخص ریاکار در آمده است. شخصی که خود را به لباس دیانت در می آورد خود را چون مردی مقدس و پرهیزکار نشان می دهد در حالی که کردار و رفتارش در زندگی خصوصی با گفتارش تفاوت بسیار دارد.

مثلاً در ایران، مهد امرالله، بسیاری از مردم عقیده دارند که یکی از نشانه های تقدس و روحانیت یک پیشوای مذهبی در این است که هنگام راه رفتن در کوچه و بازار، آیات قرآنی را زیر لب ذکر کند. و به همین سبب اغلب دیده می شود که علمای دین هنگام عبور از میان مردم لب های خود را به عنوان این که ذکر الهی را بجا می آورند تکان می دهند. حضرت بهاءالله این رویه را در کتاب اقدس نهی فرموده اند. رسم ریاکارانه دیگری که در اوایل ظهور امر در ایران در میان بسیاری از مردم آن سامان معمول بود نشان گذاردن دائمی نقش مهر نماز* در پیشانی برای نشان دادن میزان دینداری و پرهیزکاری بود. وقتی مردم متعصب و نادان پیشانی متوهم این شخص را می دیدند بی اختیار زبان به ستایش او که به ظاهر پرهیزکار به نظر می رسید می گشودند و چنین باور می نمودند که آن شخص اوقات زیادی را در عبادت و نماز گذرانده به مدت طولانی پیشانی بر مهر نماز گذاشته و در

* مسلمانان هنگام اقامه نماز در مسجد بعضی حرکات بنی می کنند که یکی از آنها سجده کردن است و برای انجام آن شخص نمازگزار به نشانه خضوع و خشوع صورت بر زمین می گذارد. در میان مسلمانان شیعه، مرسوم است که باید در وقت سجده کردن پیشانی را بر مهر کوچکی که معتقدند از خاک مقصد اطراف یکی از مراد اسلامی ساخته شده قرار دهند.

نتیجه علامت پینه یا کبره بر پیشانی پیدایش پیدا شده است. اگرچه به یقین مردم دیندار زیادی وجود دارند که به تبت خالص عبادت می کنند و زندگی پاکیزه دارند و لکن ریاکاری و تزویر کسانی که ادعای تقدیس و پرهیزکاری می کنند نیز بسیار گسترده و شایع است. حضرت بهاءالله در تعالیم خود اهمیت بسیار بر خلوص تبت و صمیمیت در افکار و اعمال انسان قائل شده اند. آن حضرت در کتاب اقدس بعضی از خصایل اخلاقی که روح انسان شایسته است با آنها مزین شود را ذکر فرموده اند:

زینوا رؤسکم باکلیل الامانة والوفاء و قلوبکم بردآء التقوی والسکرم
بالصدق المخلص و هیاکلکم بطراز الأداب کل ذلك من سحیة الانسان
لو انتم من المتبصرین یا اهل البهآء تمسکوا بحبل العبودیة لله الحق بها
تظهر مقاماتکم و تثبت اسمائکم و ترتفع مراتبکم و اذکارکم فی لوح
حفیظ ایاکم ان یمتعکم من علی الارض عن هذا المقام العزیز الرقیع قد
وصیناکم بها فی اکثر الالواح و فی هذا اللوح الذی لاح من افقه نیر
احکام ربکم المقتدر الحکیم. (۱۱)

حضرت بهاءالله در کلمات مکتوبه علماء را با این عبارات مورد سرزنش قرار می دهند:

ای جهلای معروف به علم چرا در ظاهر دعوی شبانی کنید و در باطن
ذنب اغنام من شده اید مثل شما مثل ستاره قبل از صبح است که در
ظاهر درّی و روشن است و در باطن سب اضلال و هلاکت کاروان های
مدینه و دیار من است. (۱۲)

ای بظاهر آراسته و بیاطن کاسته مثل شما مثل آب تلخ صافی است که
کمال لطافت و صفا از آن در ظاهر مشاهده شود چون به دنت صراف
ذائقه احدیه افتد قطره ای از آن را قبول نفرماید. بلی تجلی آفتاب در
تراب و مرآت هر دو موجود و لکن از فرقدان تا ارض فرق دان بلکه
فرق بی منتهی در میان. (۱۳)

در مقام دیگر تصریح می فرمایند که در این دور نورانی در آستان الهی جز
تقوای خالص پذیرفته نمی شود:

ای دوستان من سراج ضلالت را خاموش کنید و مشاغل باقیه هدایت در قلب و دل برافروزد که عنقریب صرافان وجود در پیشگاه حضور معبود جز تقوای خالص نپذیرند و غیر عمل پاک قبول ننمایند. (۱۴)

سلامتی و علم پزشکی: لوح طبّ

حضرت بهاء الله در کتاب اقدس می فرمایند که خداوند برای رسیدن به هر مقصدی در این عالم وسایلی برای انسان خلق نموده است. و عموم را بر استفاده از آن وسایل وصیت می کنند مثلاً به پیروان خود سفارش می کنند که هنگام بیماری به پزشک حاذق مراجعه نمایند. در این مثال علم پزشکی وسیله ای است که شخص بیمار می تواند با استفاده از آن از بیماری نجات یابد. به همین ترتیب وسایلی وجود دارند که انسان می تواند با بکار بردن آنها فقر، نادانی و مشکلات دیگر را بر طرف نماید.

شک نیست که دعا و مناجات در زندگی انسان نقش مهمی بازی می کند ولی اگر با عمل و اقدام همراه نگردد بی فایده یا فایده اندکی ممکن است داشته باشد. دعا و مناجات و استفاده از وسایل و اسباب هر دو باید باهم همراه باشند با تمسک به اسباب و با استمداد از خداوند مسبب الاسباب از طریق دعا و مناجات تلاش های انسان برای رسیدن به مقصود به زیور موقیت مزین می شود. شخص مریض در عین حال که رجای شفا از آستان خدا می کند باید از اندرزه های پزشک حاذق پیروی کند و از داروهائی که تجویز کرده استفاده نماید.

حضرت بهاء الله به صراحت بیان کرده اند که بیمار ممکن است به یاری دعا شفا یابد و چندین دعای شفا هم نازل نموده اند ولی این مداوای روحانی را به هیچ وجه جایگزین درمان پزشکی نفرموده اند. حضرت بهاء الله برای تأکید این نکته دقیقه، در بسیاری از موارد، همراهانشان را در هنگام بیماری به رجوع نمودن به پزشک به جای مداوا نمودن آنها با قدرت الهی خود فرمان می دادند. ضمناً به آنان می فرمودند که برای شخص بیمار دعا کنند. و هر وقت هم که یکی از افراد عائله مبارک بیمار می شد برای درمان طبیعی احضار می نمودند.

این نکته هم باید یادآوری شود که حضرت بهاء الله با وجود این که اهمیت دعا و مناجات را در شفای بیمار تأکید نموده اند هیچ یک از روش های درمان روحی را که به وسیله مدعیان شفای روحانی حرفه ای یا افراد مشابه آنها اجرا می شود تصدیق نفرموده اند. حضرت ولی امر الله در جواب سؤالی که در این باره شده از طریق منشی خود این شرح را صادر نموده اند:

شخص خاصی به نام شفا دهنده بهائی یا روش خاصی به عنوان شفای بهائی وجود ندارد. حضرت بهاء الله در کتاب اقدس امر فرموده اند که با پزشکان حاذق یعنی پزشکانی که حرفه پزشکی را به طور علمی تحصیل کرده اند مشورت شود و هرگز این عقیده را القاء نکرده اند که خود آن حضرت ما را از طریق "شفادهندگان" مخصوصی درمان می کنند بلکه این درمان به مدد دعا و مناجات و کمک های پزشکی و درمان های قبول شده علمی انجام پذیر است. (۱۵) (ترجمه)

حضرت بهاء الله می فرمایند که علم پزشکی و فن درمان بخشی باید پیشرفت کند. حضرت عبدالبهاء نیز بیان کرده اند که علم طب در آینده چنان ترقی خواهد نمود که بیشتر بیماری ها با غذاها و داروهای گیاهی و طبیعی معالجه خواهند شد. اگرچه رسالت اساسی حضرت بهاء الله این نبوده که مردم را در باره مسائل مربوط به غذا و سلامتی که کار علم در این عصر نورانی است هدایت کنند با وجود این بعضی توصیه های اساسی در باره رژیم غذایی و اصول بهداشتی ارائه نموده اند.

حضرت بهاء الله در لوحی که به اسم لوح طب معروف است و به افتخار یک طبیب یزدی به نام آقا میرزا محمد رضای طبیب نازل شده مناجات پزشکی را در صورت لازم تأکید نموده اند و معالجه بیمار را ابتداء با غذا و در صورت عدم تأثیر آن، با دوا توصیه فرموده اند. حضرت بهاء الله در این لوح مبارک چند تجویز اساسی برای حفظ سلامتی و بعضی توصیه های مفید در زمینه مسائل غذایی ارائه می نمایند.^۹ و اهمیت قناعت را در حفظ سلامتی در جمیع شئون و احوال یادآور می شوند، غم و اندوه را سبب نکبت و بیچارگی

* در اینجا از بحث در باره این توصیه ها خودداری می شود زیرا مسائل پزشکی زیادی را در بر می گیرد که از مقصد و حوصله این کتاب خارج است.

می‌شمارند و حسد و غضب را باعث هلاکت جسد و سوختن کبد معرفی می‌کنند.

حضرت بهاء الله در این لوح به طیب سفارش می‌کنند که بیمار را ابتداء با توجه به آستان الهی و توسل به عنایات ربّانی و بعد با تجویز معالجات پزشکی درمان کند. و نیز تأیید می‌فرمایند که طیبی که به شناسائی آن حضرت نائل شده و قلبش با محبت آن جمال مبین مملو گشته باشد نفسش چنان مؤثر است که دیدارش به تنهایی می‌تواند سبب درمان بیمار گردد.

آقا میرزا محمد رضا که این لوح به افتخارش نازل شده براستی مظهر این خصایل عالیّه بود. حاجی محمد طاهر مالگیری در باره او چنین می‌نگارد:

یکی دیگر از مؤمنین دوره اول که با جناب آقا سید یحیی و حید بیعت کردند و تصدیق به امر مبارک نمودند جناب آقا میرزا محمد رضای طیب بودند. و ایشان از اطّابای حاذق جلیل‌القدر بودند. وجود مبارک ایشان آیت موهبت الهی بود و نشانه قدرت کامله ربّانی. هر مرضی که خدمت ایشان می‌رفت شفای عاجل و صحت کامل حاصل می‌نمود. لوح طیب که خیلی مطالب عالی در آن مذکور است به افتخار ایشان از قلم اعلی نازل شد. جمال قدم جل ذکره الاعظم در آن لوح امنع اقدس می‌فرماید: "طیب الذی شرب خمر حبّی لقاؤه شفاه" ایشان مظهر این کلمه الهیه بودند و به مصداق این آیه مبارکه هر مرضی که خدمت ایشان می‌شرف می‌شد به یک دواء مقرر خیلی سبک بی‌مقداری معالجه می‌شد. فی‌الحقیقه این وجود مبارک از نوادر و عجائب این دوره مبارکه اسم اعظم بود. از شدت تقدیس نفس شریفشان بود که در وقت نقض میرزا یحیای ازل خیلی مضطرب و پریشان گشتند و یک چندی به حالت بهت و حیرت بودند و اندک توقّفی در امر نمودند گویا خداوند مهربان محض رفع اضطراب و پریشانی ایشان جناب آقا ملا زین‌العابدین نجف‌آبادی را که جمال مبارک ایشان را زین‌المقرّین نامیدند** در آن ایام مبعوث فرمود که به یزد تشریف آورند. اول

* جلد ۱ ضمیمه ۲

** جلد ۱ صفحات ۲۴۰-۵

چندی در بنده منزل محله مالیر تشریف داشتند. چون مطلع از حال جناب آقا میرزا محمد رضای طیب شدند که ایشان به واسطه تقصیر میرزا یحیی خلیلی پریشان و مضطرب و متوقفند، به منزل ایشان تشریف بردند. خرد خرد قریب دو سال در منزل ایشان توقف فرمودند تا این که جناب آقا میرزا محمد رضا از کیفیت امر ظهور جمال مبارک جلّ ذکره الاعظم مسبوق و مطلع گشتند* و از قلم اعلی الواح مبارکه شتی در باره ایشان نازل گشت و تا آخر ایام حیات به خدمت نور مبین مشغول و با حسن ختام موفق گشتند و سنّ شریفشان به هشتاد سال رسید. (۱۶)

حضرت بهاء الله در لوح طب، علم پزشکی را می ستایند و از آن به عنوان اشرف علوم که خداوند برای آسایش نوع انسان خلق کرده است یاد می کنند. و در پایان آن لوح مبارک یکی از زیباترین مناجات های شفا را نازل می فرماید:

یا الهی اسمک شفائی و ذکرک دوائی و قریک رجائی و جبک
مونسى و رحمتک طبیی و معینى فى الدنیا و الآخرة و انک انت
المعطى العلیم الحکیم.

حضرت بهاء الله در این لوح مبارک هم چنین اهمیت رشادت و استقامت در امر و حکمت در تبلیغ را یاد آور می شوند. و نیز به روشنی تأکید می فرماید که "اگر احباء عامل بودند به آنچه مأمورند حال اکثر من علی الارض بهردای ایمان مزین بودند."

صحبت از علم طب و نقش درمانی آن بدون اشاره به نیروی روح القدس که مخصوص و منحصر به مظاهر الهیه است کامل نخواهد بود، نیروی که می تواند بدون استفاده از اسباب ظاهره شفا دهد. این نیروی است که حضرت مسیح داشت و حضرت بهاء الله نیز در این عصر کاملاً به منصفه ظهور رساندند.

* در دوران اولیه امر که وسایل مخابراتی کافی در دست نبود باین به آسانی با شایعات و تبلیغات دروغین گمراه می شدند و در آن زمان بهترین وسیله برای کشف حقیقت مصاحبت نفوس بود که واقعا عالم بودند و اطلاعات دست اول از امر مبارک داشتند.

در موارد زیادی حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء که این نیرو به ایشان هم تفویض شده بود به بیمارانی که پزشکان از درمانشان عاجز شده بودند شفای معجزه آسا عنایت فرمودند.

گرچه حضرت بهاءالله پیروان خود را از نسبت دادن معجزات به آن حضرت نهی فرموده‌اند با وجود این گزارشات و نقل‌های زیادی از اصحاب ایشان برای نسل‌های بعدی به یادگار باقی مانده است که از شفای بیماران علاج ناپذیر و یا از زنده شدن مردگان حکایت می‌کنند. یکی از این موارد قبلاً در جلد پیشین این کتاب ذکر شده است.^۹ ولی پیروان حضرت بهاءالله هیچ‌یک از این اعمال خارق العاده را دلیل حقیقت ظهور آن حضرت نشمرده‌اند زیرا این طرز فکر به تنزل مقام متعالی آن حضرت منتهی می‌شد. حضرت عبدالبهاء نیز از این نیرو بهره داشتند. دکتر یونس خان^{۱۰} منشی ممتاز و امین آن حضرت و یکی از منادیان میثاق حضرت بهاءالله در خاطرات خود داستان جالبی ذکر کرده که خلاصه آن چنین است:

در موضوع طبابت بارها از لسان مبارک مطالبی شنیده بودم مبنی بر این که جناب کلیم طبه قدیم را خوب می‌دانستند و مرضی می‌پذیرفتند و خود حضرت عبدالبهاء هم در زمان قدیم هر کس که رجای شفا می‌نمود دستور می‌دادند. ولکن جمال مبارک فرموده بودند طبابت نکنند تا احبّاء با مراجعه به غیر اطباء عادت نمایند و از کسانی که حرفه طبابت ندارند استعلاج نکنند تا مصداق آیه مبارکه "اذا مرضتم فارجموا الی حدّاق من الاطباء" تحقق یابد.

با این که همه می‌دانستیم که آن شفا دهنده علل روحانی البتّه در امراض جسمانی به سبب همین آیه رحمانی مداخله نمی‌فرمایند معذلک هر وقت هر کس مریض می‌شد و از همه "حدّاق من الاطباء" مأیوس می‌گشت در مقام استشفاء دست طلب به ذیل اطهر دراز نموده

* جلد ۱ صفحات ۹-۲۰۸ مراجعه شود.

** برای اطلاع از شرح حال و خدمات او به کتاب عالم بهائی جلد ۱۲ صفحات ۸۱ - ۶۷۹ مراجعه شود. عنوان منادی میثاق از طرف حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله به مرتجعین عهد و میثاق داده شده است.

عرض می کرد: ای دوی درد بی درمان ما، ای شفای هر علت و نقصان ما از آن جا که در قاموس رأفت و شفقت آن جوهر عنایت و محبت کلمه مضایقه و مسامحه هیچ گاه درج نشده بود و هر گز سائلی را محروم ننموده بودند ناچار متمسکاً به جبل الاسباب به یک وسیله علاجیه حاجت مریض را بر آورده شفا عنایت می فرمودند. عجب تر آن که اغیار که واقف بر اسرار امر نبودند بیش از اجباء در مقام استشفاء رجا و تمنا می نمودند و هر گز مایوس نمی گشتند

و از جمله وسائل علاجیه که در دسترس مبارک بود و به سهولت به هر کس عنایت می شد یک مائده بهشتی بود که برای ذائقه هر بیماری لذید و گوارا بود و آن عبارت از مطبوخ آب انار دست افشار باغ رضوان بود و به هر کس از اغیار و یار که می دادند می فرمودند "این رب انار از اشجار باغ رضوان که به نظر فیض منظر جمال مبارک جل کبریائه رسیده است" و اما کیفیت شفا آیا در وجود خود مریض بود یا در هویت دوا یا در تیت حضرت عبدالبهاء این را بنده نمی دانم این قدر می دانم که بارها به تجربه رسیده که این مائده خوشگوار داروی هر گونه بیمار زار است. این موضوع غالباً در مسافرخانه مطرح گفتگو و نقل مجلس شده بود.

یک طریقه دیگر از معالجات مبارک پرهیز و اسماک بود که با معلومات طبیبی این یوم البته بسیار موافق و مناسب و اما طریقه ثالث از معالجات آن طیب قلوب و افنده، طریقه خاصی بود که ... بدون تمسک به اسباب معالجه فرمودند و اما آن مؤمن که بدون اسباب ظاهره معالجه شد بنده بودم و تفصیل آن از این قرار است:

ایامی که هنوز مرحوم دکتر ارسطوخان در مسافرخانه بودند این عبد سه الی چهار هفته مبتلی به مرض فورن کلر که عبارت از ثورات متعدده دملی باشد شده بودم. هر قدر مرض طول کشید و دردهای طاقت فرسا عارض شد تا توانستم خودداری کردم و از حضور مبارک استعلاج نمودم. مرحوم دکتر آنچه به اصطلاح از پیر استاد یاد داشت به کار برد نتیجه نبخشید ... یک شب شدت اوجاع به قدری غلبه نمود

که همه مسافرین از ناله من به فغان آمدند و راضی شدیم که آقا محمد حسن، خادم مسافرخانه ساعت دو بعد از نیمه شب به درب خانه مبارک رفته برای من ملتجی گردد. هیکل مبارک در آن هنگام خواب بودند یا بیدار من خبر ندارم وقتی که مراجعت نمود بنده را خواب راحت و غفلت ریوده بود. فردا نزدیک ظهر که بیدار شدم تنها دردی که داشتم درد بی دردی بود یعنی وقت عصر دیدم می توانم حرکت کنم در حالی که در مدت بیست و پنج شش روز که مریض و تا چند روز اخیر بستری بودم مشرف نشده بودم. لهذا آهسته آهسته به درب خانه رفتم، از معبر جلو خان عبوراً مشرف شدم، از احوال پرسیدند و مورد الطاف گشتم دیدم خوب موقعی است رجای شفای قطعی نمودم فرمودند "بسیار خوب، اما باید یا حجامت یا فصد کنی."

از کلمه حجامت^۱ ترسیدم و مانند اطفال لوس و نر شانه بالا کشیدم، تمجیح کردم یعنی من طاقت تیغ و حجامت ندارم فرمودند: "به به مردکه من تو را می خواهم جلوی شمشیر بفرستم تو از حجامت می ترسی؟"

خلاصه در این جا هم عادت فضولی و پرحرفی را از دست ندادم عرض کردم: تا آن وقت خدا کریم است اما اگر می خواستم با حجامت معالجه شوم چرا به حضور مبارک ملتجی می شدم. خلاصه تبسمی فرموده راه افتادند و بیانات دیگر فرمودند این بود آخرین علاج من که هیچ اسباب ظاهره در کار نبود... (۱۷)

یکی از اوامر حضرت بهاءالله در کتاب اقدس رعایت نظافت و پاکیزگی در کل احوال و شئون است. آن حضرت از احتیای خود می خواهند که مظهر تنزیه و تقدیس در میان اهل عالم باشند. اگرچه دستورات جمال مبارک در این باره معطوف به نظافت ظاهری است که موجب بزرگی شأن انسان و امتیاز

* فصد یا تیغ زدن یک روش قدیمی برای خون گرفتن بود خراشی در یک قسمت از بدن و معمولاً در پشت ایجاد می کردند و یک لوله شیشه ای که یک سرش باز بود بر روی محل خراش می گذاشتند و با ایجاد نوصی خلأ خون بدون لوله مکیده می شد. حجامت هم روش دیگری برای خون دادن بود که با بریدن رگ انجام می گرفت.

او می شود ولی در عین حال این نظافت ظاهری تأثیر شدیدی بر روحانیت او می گذارد. زیرا که پاکیزگی ظاهری نشانه تنزیه و تقدیس روحانی و شور و نشاط معنوی است. حضرت عبدالبهاء مثل اعلای تعالیم حضرت بهاء الله در سراسر حیات مبارکشان چه در دوران زندان و چه در احیان آزادی بر وفق این تعلیم مهم اساسی رفتار می کردند. یکی از خصایص برجسته ای که دوست و دشمن در وجود حضرت عبدالبهاء به بهترین نعت و اوصاف ستوده اند نظافت و منظر ظاهری هیکل مبارک بوده است.

حضرت بهاء الله در آثار خود پیروانشان را از مرد و زن به رعایت عفت و عصمت مأمور فرموده اند. و در کتاب اقدس نیز این حکم محکم اخلاقی را تأیید و تکرار نموده اند. در عصر حاضر که بادهای بی دینی در سراسر عالم در مرور و موازین اخلاقی در حال نزول و سقوط است تعالیم جمال مبارک در باره پاکدامنی چون چراغی در تاریکی می درخشند. بیانات عالیّه زیر که از یکی از الواح آن حضرت برگزیده شده میزان عظیم اخلاقی را که برای پیروانشان مقرر فرموده اند نشان می دهد:

قل الذین ارتكبوا الفحشاء و تمسكوا بالذنبا انهم ليسوا من اهل البهائهم
عباد لو يردون وادياً من الذهب يعمرون عنه كمر السحاب و لا يلتفتون
اليه ابدا الا انهم متى ليجدن من قميصهم الملا الأعلى عرف التقديس ...
ولو يردن عليهم ذوات الجمال باحسن الطراز لاترتد اليهن ابصارهم
بالهوى اولئك خلقوا من التقوى كذلك يعلمكم قلم القدم من لدن
ربكم العزيز الوهاب. (۱۸)

حضرت ولی امر الله با بررسی آثار مبارکه حضرت بهاء الله تعالیم آن حضرت را در این زمینه چنین خلاصه نموده اند:

طهارت و تقدیس باید اصل مسلم و میزان مکمل رفتار و اطوار یاران در روابط اجتماعی آنان با اعضاء داخل جامعه هم چنین در تماس و ارتباطشان با عالم خارج باشد. و نیز باید این صفت متعالی، طراز هیکل و مایه تقویت مساعی و مجهودات لایقه نفوسی قرار گیرد که به نشر نفحات مسکینه الهیه قائم و به تمشیت امور امریه مألوف و به خدمت آستان مقدس حضرت بهاء الله مفتخر و متباهی اند. دوستان الهی و

مستظلمین در ظلّ لواء سبحانی چه در حضر و چه در سفر چه در مجامع عمومیّه و چه در محافل و مجالس خصوصیه چه در مکاتب و مدارس و چه در معاهد علمیّه و ادبیه باید این شیوه مرضیه را در جمیع شئون و احوال حلیه و دثار خویش قرار دهند و به کمال دقت و اتقان در حرکات و سکانات یومیّه خود ظاهر و عیان سازند. هم چنین در فعالیت های مدارس تابستانه و یا هر فرصت و موقعیت دیگری که حیات جامعه بهائی مورد تقویت و تحکیم واقع گردد باید به این امر دقیق عنایت مخصوص مبذول شود. بالأخره این حقیقت شاخصه باید صفت مشخصه و غیر قابل انفکاک جوانان و ملازم با مأموریت و رسالت فخیم ایشان تلقی شود هیاتی که جامعه بهائی را عنصری عظیم و ترقی و هدایت آتیه نسل جوان کشور را عاملی بس مؤثر و قویم محسوب می گردد.

این تقدیس و تنزیه با شئون و مقتضیات آن از عفت و عصمت و پاکی و طهارت و اصالت و نجابت مستلزم حفظ اعتدال در جمیع مراتب و احوال از وضع پوشش و لباس و ادای الفاظ و کلمات و استفاده از ملکات و قرائح هنری و ادبی است. هم چنین توجه و مراقبت تام در احتراز از مشتهیات نفسانیه و ترک اهواء و تمایلات سخیفه و عادات و تفریحات رذیله مفرطه ای است که از مقام بلند انسان بکاهد و از اوج عزت به حضیض ذلت منازل سازد. و نیز مستدعی اجتناب شدید از شرب مسکرات و افیون و سایر آلائش های مضره و اعتیادات دنیئه نالائمه است. این تقدیس و تنزیه هر امری را که منافی عفت و عصمت شمرده شود خواه از آثار و مظاهر هنر و ادب و یا پیروی از طرفداران خلع حجاب و حرکت بلا استار در مرآی ناس و یا آمیزش بر طریق مصاحبت و یا بی وفائی در روابط زناشویی و به طور کلی هر نوع ارتباط غیر مشروع و هر گونه معاشرت و مجالست منافی با احکام و سنن الهیه را محکوم و ممنوع می نماید. و به هیچ وجه با اصول و موازین سیه و شئون و آداب غیر مرضیه عصر منحط و رو به زوال کنونی موافقت نداشته بلکه با ارائه طریق و اقامه برهان و دلیل بطلان این افکار و

سخافت این اذکار و مضار و مفسدت این گونه آلودگی‌ها را عملاً مکشوف و هتک احترام از نوامیس و مقلّسات معنویّه منبث از تجاوزات و انحرافات مضلّه را ثابت و مدکل می‌سازد. (۱۹)

ازدواج بهائی

حضرت بهاء الله افراد را به ازدواج تشویق کرده و بیان فرموده‌اند که ازدواج سبب آسودگی و باعث یگانگی در میان ابناء انسان می‌شود. در کتاب اقدس می‌فرمایند:

تزوجوا یا قوم لیظهر منکم من یدکرنی بین عبادی... (۲۰)

همان طوری که در این حکم مبارک ذکر شده هدف اصلی از ازدواج بر طبق تعالیم بهائی، تولید فرزندان است.

حضرت بهاء الله برای گسترش اتحاد بین خانواده‌ها و پیشگیری از بروز اختلاف بین آن‌ها دستور فرموده‌اند که پسر و دختر پس از حصول موافقت بین خود که شرط اساسی ازدواج است رضایت پدر و مادر خویش را نیز بدست آورند. بدون موافقت والدین ازدواج بهائی انجام پذیر نیست. مراسم ازدواج بهائی خیلی ساده و یک تجربه پراحساسی است و در حال حاضر زیر نظر محافل روحانی انجام می‌گیرد.

طبق تعالیم بهائی ازدواج واقعی آن است که پیوند حقیقی در عوالم روحانی و جسمانی بین زن و مرد ایجاد کند. چنین ازدواجی در حقیقت یک اتحاد ابدی است و سبب شادی و سرور قلوب و ارواح می‌شود.

حضرت عبداله‌بهاء در یکی از الواح چنین می‌فرمایند:

در میان خلق، ازدواج عبارت از ارتباط جسمانی است و این اتحاد و اتفاق موقت است زیرا فرقت جسمانی عاقبت مقرر و محتوم است.

ولکن ازدواج اهل بهاء باید ارتباط جسمانی و روحانی هر دو باشد. زیرا هر دو سرمست یک جامند و منجذب به یک طلعت بی‌مثال، زنده به یک روحند و روشن از یک انوار، این روابط روحانیه است و اتحاد ابدی است. و هم چنین در عالم جسمانی نیز ارتباط محکم متین دارند. ارتباط و اتحاد و اتفاق چون از حیثیت روح و جسم هر دو باشد آن

وحدت حقیقی است لهذا ابدی است. اما اگر اتحاد مجرد از حیثیت جسم باشد البته موقت است و عاقبت مفارقت محقق. پس باید اهل بهاء چون رابطه ازدواج در میان آید، اتحاد حقیقی و ارتباط معنوی و اجتماع روحانی و جسمانی باشد تا در جمیع مراتب وجود و در جمیع عوالم الهی این وحدت ابدی گردد زیرا این وحدت حقیقی جلوه‌ای از نور محبت الله است. (۲۱)

و نیز می‌فرمایند:

عقد بهائی ارتباط بین طرفین است و تعلق خاطر بین جهتین ولی باید نهایت دقت بنمایند و بر اخلاق هم‌دیگر واقف شوند و عهد و وثیق ارتباط ابدی حاصل شود و مقصد الفت و رفاقت و وحدت و حیات سرمدی باشد... عقد حقیقی بهائیان این است که باید بین طرفین روحاً جسماً التیام تام حاصل گردد تا در جمیع عوالم الهی اتحاد ابدی داشته باشند و حیات روحانی یک‌دیگر را ترقی دهند این است عقد بهائی. (۲۲)

موسیقی: "رزق روحانی قلوب و ارواح"

در جوامع اسلامی موسیقی از طرف علمای دین محکوم شده بود زیرا آن را وسیله عیش و عشرت می‌دانستند و راه گشای انسان به خوشگذرانی و شهوت می‌شمردند. در ایران، در اوایل ظهور امر، نوازندگان از طرف پیشوایان دین به‌عنوان مظاهر شیطان معرفی می‌شدند. و داغ بدنامی که به موسیقی زده می‌شد به‌اندازه‌ای زشت و ناهنجار بود که نوازندگان ناچار بودند آلات موسیقی خود را از انظار مردمان پنهان نگاهدارند. مثلاً در عروسی‌ها، مراسم عقد بناچار در حضور ملأ انجام می‌گرفت ولی همه می‌دانستند که در همان وقت نوازندگان در اطاق دیگر منتظر بودند و وقتی مراسم مذهبی تمام می‌شد و ملأ عروسی را ترک می‌کرد بیرون می‌آمدند و با نواختن سازهای خود بساط شادمانی می‌گستراندند.

داستان زیر نشان می‌دهد که چگونه ملأیان با هر کس که با هنر موسیقی سر و کار داشت با شدت عمل رفتار می‌کردند.

در بازارهای ایران دکان‌هایی وجود دارد که کباب می‌فروشند. در این دکان‌ها در گذشته گوشت را معمولاً روی یک تخته چوبی می‌گذاشتند و قطعه قطعه می‌کردند و بعد آن‌را با چاقوی بزرگ و سنگین ریز می‌نمودند. وقتی این چاقو بر روی تخته چوبی به گوشت می‌خورد صدائی بلند می‌شد. در دکان‌های پرکار، حدّ اقل یک نفر لازم بود که این کار را از صبح تا شب انجام دهد.

در یزد مردی بود که در یکی از کباب‌فروشی‌ها به این کار اشتغال داشت. این مرد که شخص سرزنده‌ای بود و به موسیقی علاقه داشت هنگام خرد کردن گوشت بر روی تخته چوب با زیرکی صدای موزونی ایجاد می‌کرد و این صدا گرچه چیزی جز یک آهنگ ضری نبود در گوش‌ها دلپذیر واقع می‌شد و همراه با حرکات بدنی موزونی که خود آن مرد می‌کرد منظره تماشائی برای رهگذران ایجاد می‌نمود. این مرد و شیوه کارش در موقع ریز کردن گوشت مدت‌ها مورد بحث و جدال بود. سرانجام یکی از مجتهدین یزد بر آن شد که به این رفتار که به نظرش نسبت به مقدّسات دینی توهین‌آمیز بود پایان دهد. این مرد بیچاره و بی‌گناه را احضار کرد و اخطار نمود که اگر به این رفتار خود ادامه دهد به شدت مجازات خواهد شد.

حضرت بهاء الله در چنین جامعه‌ای، در کتاب اقدس موسیقی را وسیله عروج روح انسان و سبب فرح و سرور آن معرفی می‌فرماید:

أَنَا حَلَّلْنَا لَكُمْ اصْغَاءَ الْأَصْوَاتِ وَالنَّغْمَاتِ أَيَاكُمْ أَنْ يَخْرُجَكُمْ الْأَصْغَاءُ عَنْ شَأْنِ الْأَدَبِ وَالْوَقَارِ أَفْرَحُوا بِفَرْحِ اسْمِي الْأَعْظَمِ الْكَلْبِيِّ بِه تَوْلَهْتِ الْإِفْتِدَاءَ وَانْجَذَبْتَ عَقُولَ الْمُقَرَّبِينَ أَنَا جَعَلْنَاهُ مِرْقَاةً لِعُرُوجِ الْأَرْوَاحِ إِلَى الْأَفْقِ الْأَعْلَى لَا تَجْعَلُوهُ جَنَاحَ النَّفْسِ وَالْهَوَىٰ أَنِّي أَعُوذُ أَنْ تَكُونُوا مِنَ الْجَاهِلِينَ. (۲۳)

حضرت عبدالبهاء در الواح متعدّد از آهنگ و آواز ستایش نموده‌اند. در یکی از الواح می‌فرماید:

جمال ابهی در این دور بدیع حجیات اوهام را خرق نموده و تعصبات اهالی شرق را ذمّ و قدح فرموده. در میان بعضی از ملل شرق نغمه و آهنگ مذموم بود ولی در این دور بدیع نور مبین در الواح مقدّس

تصریح فرمود که آهنگ و آواز رزق روحانی قلوب و ارواح است. فنّ موسیقی از فنون مدروحه است و سبب رقت قلوب مغموه. پس ای شهنواز به آوازی جانفزا آیات و کلمات الهیه را در مجامع و محافل به آهنگی بدیع بنواز تا قلوب مستمعین از قیود غموم و هموم آزاد گردد و دل و جان به هیجان آید و تبتّل و تضرّع به ملکوت ابهی کند. (۲۴)

هیچ نفسی نباید خود را برتر از دیگری بداند

حضرت بهاء الله در کتاب اقدس هر نوع نزاع و جدال و خشونت را به شدت مورد سرزنش قرار داده‌اند. و پیروان خویش را از هر نوع عملی که بوی شرارت و آشوب از آن استشمام شود به کلی منع فرموده‌اند. و از آنان خواسته‌اند که از پاشیدن تخم نفاق در میان مردمان بپرهیزند و از ایجاد فساد و اختلاف در بین آنان اجتناب نمایند. فی الحقیقه اوامر حضرت بهاء الله در این زمینه بسیار قطعی و اکید است و به صراحت می‌فرمایند که هر کس که فتنه و آشوب برانگیزد و یا سبب فساد و نفاق شود نسبتش از آن حضرت بریده می‌شود و نمی‌تواند ادعای وفاداری نسبت به امر مبارکش نماید.

حضرت بهاء الله پیروانشان را به الفت و محبت با همه اهل عالم از هر طبقه و نژاد و آئین مأمور می‌فرمایند در کتاب اقدس این بیانات عالیه نازل شده است:

عاشروا مع الادیان بالرّوح و الریحان لیجدوا منکم عرف الرّحمن
إناکم ان تأخذکم حمیة الجاهلیة بین البریة کلّ بدّه من الله و یعود
الیه آتّه لمیده الخلق و مرجع العالمین. (۲۵)

حضرت بهاء الله در همان کتاب پیروانشان را انداز می‌فرمایند که بر هیچ کس ابراز فخر و غرور نمایند و یادآور می‌شوند که نوع انسان، کلّ از یک ماده بوجود آمده‌اند و همه به خاک راجع خواهند شد. آن حضرت آنان را تشویق می‌نمایند که خود را بر همسایگان ترجیح ندهند و آنچه را که بر خود نمی‌بستند بر دیگران نپسندند.

یکی از مناهای متصوص در کتاب اقدس، برده‌فروشی است. برده‌فروشی هزاران سال در بین مردم معمول بوده است. ولیکن با ظهور حضرت بهاء الله خداوند روح وحدت و یگانگی در عالم دمید و تساوی حقوق بشر را اعلان

فرمود. این تعالیم اکنون روح این عصر شده و عالم بشر در یک صد سال گذشته راه طولانی به سوی بلوغ پیموده و رسم قدیمی برده فروشی را پشت سر گذاشته است. حضرت بهاءالله در منع برده فروشی در کتاب اقدس به سادگی و اختصار می فرماید که شایسته انسان نیست که انسان دیگری را بخرد و به تملک خود درآورد چه که همه انسان ها بندگان خداوند یکتاوند در نزد او یکسان شمرده می شوند.

حضرت بهاءالله در کلمات مکنونه اهل عالم را چنین نصیحت می فرماید:

یا ابناء الانسان هل عرفتم لم خلقناکم من تراب واحد لئلا یفتخر احد علی احد و تفکروا فی کلّ حین فی خلق انفسکم ینبغی کما خلقناکم من شیء واحد ان تکونوا کنفس واحدة بحیث تمشون علی رجل واحد و تأکلون من فم واحد و تسکونون فی ارض واحدة حتّی تظهر من کینوناتکم و اعمالکم و افعالکم آیات التّوحید و جواهر التّجريد هذا نصحی علیکم یا ملأ الانوار فانتصحوها منه لتجدوا نورات القدس من شجر عزّ منیع. (۲۶)

در مقام دیگر می فرماید:

ای برادران با یکدیگر مدارا نمائید و از دنیا دل بردارید به عزّت افتخار نمائید و از دُلت ننگ مدارید قسم به جمالم که کلّ را از تراب خلق نمودم و البتّه به خاک راجع فرمایم. (۲۷)

فصل هفدهم

کتاب اقدس

قسمت پنجم - عهد و میثاق حضرت بهاء الله

حضرت بهاء الله در چند قسمت از کتاب اقدس، پیروان خود را برای روزی که مقدر شده است که آن حضرت جهان خاک را به قصد عالم پاک ترک و به فرموده حضرتش به ممالک اخری "المقامات الّتی ما وقعت علیها عیون اهل الاسماء" (۱) عروج نماید آماده ساختند. در دو قسمت از این فقرات به صراحت ذکر شده که پس از صعود، یاران الهی می‌بایستی به مرکز میثاق آن جمال مبین توجه نمایند:

یا اهل الانشاء اذا طارت الورقاء عن ابک النّاء و فصلت المقصد
الاقصى الاخفی ارجعوا ما لا عرفتموه من الکتاب الی الفرع المنشعب
من هذا الاصل القویم. (۲)

اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی المال توجّهوا الی من
اراده الله الّذی انشعب من هذا الاصل القدیم. (۳)

اگرچه حضرت بهاء الله در عبارات فوق از کتاب اقدس، مرکز میثاق را به صراحت معرفی نکردند ولی در خاطر یاران الهی شکی نبود که اشاره جمال مبارک به غصن اعظم، حضرت عبدالبهاء بوده است. حضرت بهاء الله بعداً در وصیت نامه خود، کتاب عهدی با نقل آیه مبارکه فوق تصریح فرمودند که مقصد از آن، غصن اعظم یعنی حضرت عبدالبهاء* بوده است.

* عهد و میثاق حضرت بهاء الله و مرکز میثاق، حضرت عبدالبهاء در جلد بعدی این کتاب مورد مطالعه بیشتر قرار خواهد گرفت.

حضرت بهاء الله در قسمت ديگر از كتاب اقدس با اشاره به صعودشان^۴ اجبای خود را با اين بيانات عاليه به تأييدات و امدادات حضر نشان مطمئن می فرمايند:

قل يا قوم لا ياخذكم الاضطراب اذا غاب ملكوت ظهوري و سكنت
امواج بحر بياني ان في ظهوري لحكمة و في غيبي حكمة اخرى ما اطلع
بها انا الله الفرد الخبير و نراكم من افقى الابهى و نصر من قام على نصره
امرى بجنود من الملأ الاعلى و قبيل من الملكة المقربين. (۴)

حضرت بهاء الله در كتاب اقدس نه تنها به نفس مباركى كه مقدر بود
جانشين آن حضرت شود اشاره نمودند بلكه به تلويح مؤسسه ولايت امرالله^۵
را نيز پيش بينى فرمودند. گرچه عبارت زير از كتاب اقدس در باره حكم
حقوق الله است ولكن نشان مى دهد كه امر حضرت بهاء الله به چه ترتيبى پيش
خواهد رفت و چگونه جلوه خواهد نمود:

قد رجعت الارواق المختصة للخيرات الى الله مظهر الآيات ليس
لاحد ان يتصرف فيها انا بعد اذن مطلع الوحي و من بعده يرجع
الحكم الى الاغصان و من بعدهم الى بيت العدل ان تحقق امره
فى البلاد ليصرفوها فى البقاع المرتفعة فى هذا الامر و فيما امروا
به من لدن مقتدر قدير و انا ترجع الى اهل البهائى الذين لا
يتكلمون انا بعد اذنه و لا يحكمون انا بما حكم الله فى هذا اللوح
اولئك اولياء النصير بين السموات و الارضين ليصرفوها فيما حدد
فى الكتاب من لدن عزيز كريم. (۵)

حضرت بهاء الله كلمه اغصان كه جمع غصن است را منحصرأ به اولاد
ذكور خود اطلاق کرده اند. در بيان مبارك فوق، كلمه غصن به صيغة جمع
ذكر شده كه نشان مى دهد كه در دور بهائى مى بايست بيش از يك غصن در
مقام مركزيت امرالله وجود داشته باشد كه يكى حضرت عبدالبهاء و ديگرى

* بهائين معمولاً براى درگذشت حضرت بهاء الله كلمه صعود را بكار مى برند كه
مفهوم آن خروج روح آن حضرت به عوالم الهى است.
** براى كسب اطلاع در باره مؤسسه ولايت امرالله به الواح و صلباى حضرت
عبدالبهاء و توقيع نور بهائى صادر از قلم حضرت ولى امرالله مراجعه شود.

شوقی ربّانی ولیّ امرالله بود. در این آیه مبارکه اشاره جالبی هم در باره قطع رشته اغصان وجود دارد. و نیز پیش‌بینی می‌کند که ممکن است این رشته قبل از تأسیس بیت عدل اعظم خاتمه یابد. و این وضعی بود که پس از صعود حضرت ولیّ امرالله در ۱۹۵۷ عیناً پیش آمد. پس از صعود حضرت ولیّ امرالله، ایادی امرالله به‌عنوان حارسان امرالله به‌مدّت اندکی بیش از پنج سال امور جامعه بهائی را اداره کردند تا این که در ۱۹۶۳ بیت عدل اعظم تشکیل شد و زمام اداره امور امرالله را بدست گرفت.

در کتاب اقدس عباراتی وجود دارد که به برادر بی‌وفای حضرت بهاءالله میرزا یحیی خطاب شده است. میرزا یحیی در سنّ جوانی به‌وسیله حضرت بهاءالله در ظلّ امر حضرت باب در آمده و از آن پس تحت مراقبت و شفقت آن حضرت قرار گرفته بود به این امید که شاید با صمیمیت و اخلاص به خدمت امر قیام نماید. ولیکن او متأسفانه به هوس ریاست، عهد حضرت باب را شکست و به مخالفت مظهر ظهور الهی قیام نمود. در جلد‌های پیشین این کتاب در باره قیام او بر ضدّ حضرت بهاءالله و رنج و عذاب تحمل‌ناپذیری که به وجود مبارک آن حضرت وارد کرد و نیز در باره سقوط نهائی وی توضیح داده شده است.

با وجود مصائب دلخراشی که جمال مبارک از دست برادر ناتنی خود میرزا یحیی کشیدند، در کتاب اقدس او را به ایّام اوتیه زندگانش یادآور می‌شوند و بیان می‌کنند که چگونه او را در ظلّ رحمت و شفقت خود پرورش دادند تا شاید لیاقت و شایستگی خدمت به امر مبارک را کسب کند. حضرت بهاءالله روزگاری را به یاد او می‌آورند که در حضور آن حضرت می‌ایستاد تا آیات نازل از قلم اعلی را کتابت کند و از او دعوت می‌کنند پس از طغیان شرم‌آوری که در برابر مظهر الهی نموده به‌سوی خدا باز گردد و اطمینان می‌دهند که اگر راه توبه در پیش گیرد و طلب بخشایش از حقّ نماید خداوند از همه اعمال ظالمانه‌اش خواهد گذشت.

میرزا یحیی این نصایح را نشنید و با این که پشتیبانی سید محمد اصفهانی را از دست داده بود، نادم و پشیمان نگردید. وی چندین سال بیشتر از حضرت

بهاء الله عمر کرد و پس از مشاهده ارتفاع امر و انتشار آن در عالم غرب در سال ۱۹۱۲ به خواری و ذلت در جزیره قبرس وفات یافت. یکی از تعالیم مهم حضرت بهاء الله و شاید مهم ترین آنها این است که آن حضرت به شدت پیروان خود را از تأویل آیاتشان منع فرموده‌اند. در کتاب اقدس چنین نازل شده:

إِنَّ الْكَلِمَةَ يَاوُلَّ مَا نَزَّلَ مِنْ سَمَاءِ الْوَحْيِ وَيُخْرِجُهُ عَنِ الظَّاهِرِ
أَنَّهُ مَمَّنْ حَرَفَ كَلِمَةَ اللَّهِ الْعَلِيَا وَكَانَ مِنَ الْآخِرِينَ فِي كِتَابِ
مَبِينٍ. (۶)

حضرت بهاء الله در الواح دیگر نیز به صراحت بیان فرموده‌اند که هیچ کس حق ندارد آیات مبارکه آن حضرت را تأویل و تعدیل کند یا آنها را تغییر دهد. هم چنان که قبلاً ذکر شد حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امر الله دو مبین منصوص و مُجاز آیات حضرت بهاء الله هستند. دلیل این که این حکم مهم ترین تعالیم حضرت بهاء الله شمرده می شود این است که انشعابات حاصله در ادیان گذشته همه در ابتدای امر از تعبیرات گوناگون پیشوایان آنها حادث گردیده است.

میرزا ابوالفضل دانشمند برجسته امر بهائی در یکی از نوشته های خود ضمن توضیح بعضی از خصیصه های ممتاز تعالیم بهائی مخصوصاً آنهایی که در ادیان دیگر یافت نمی شوند نه فقره از تعالیم امر را ذکر و به ترتیب اهمیت آنها شرح مختصری در باره هر یک مرقوم نموده است. دو مورد اول آنها که مربوط به موضوع مورد بحث در این جا است در زیر نقل می شود:

اول حکمی که خاصه دیانت بهائیه است و در سایر ادیان نیست (عدم اعتبار احادیث لفظیه غیر مکتوبه) است. و البته این نکته بر اهل علم پوشیده نیست که سبب اختلاف یهود به دو فرقه بزرگ (رئانیم و قرائیم) همین احادیث لسانیّه شد که کتاب (تلمود) از آن تأسیس یافت و موجب افتراق امت واحده گشت. زیرا طائفه رئانیم تقالید تلمود را شریعت واجب الاتباع می دانند و آنرا اعظم واسطه حفظ و بقاء امت بنی اسرائیل می شمارند. ولکن فرقه قرائیم آنرا عین بدعت و سبب

هلاکت می‌دانند و به این سبب ممکن نیست که بتوانند با یکدیگر متفق شوند و ترک مخالفت کنند.

و کذلک در دیانت مسیحیه اعظم موجبات اختلاف و افتراق همین احادیث لسانیّه بود که به اسم (تقالید) مذکور می‌دارند و هر کئیسه‌ای از کئنائس مسیحیه از قبیل کاتولیک و ارتودکس و یعقوبیه و نسطوریّه و غیرهم این تقالید متوارنه مسموعه از آباء کئیسه را مانند نصوص کتاب مقدس واجب الاتباع می‌شمارند تا به این درجه که در مجامع بزرگ هر وقت که مسأله اتحاد امم مسیحیه مطرح مذاکره می‌شد، تمسک به همین تقالید مانع از اتفاق و اتحاد می‌گشت.

و هم‌چنین در دین اسلام سبب اختلاف امت و تفرقه ملت به فرق و مذاهب متعدده چه مذاهب اصلیه از قبیل سنی و شیعی و خارجی و چه مذاهب فرعیّه از قبیل حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی و غیرها تمسک به همین احادیث لسانیّه شد که بعد از صعود شارع دین مبین به جوار حضرت ربّ العالمین از آن حضرت روایت نمودند و هر فرقه احادیثی که خود صحیح دانستند به آن تمسک جستند.

ولکن بهاء الله این باب را که اعظم وسائط فساد است بر اهل عالم مسدود فرمودند زیرا به صراحت تصریح فرموده‌اند که (در شریعت الهیه امور منصوصه راجع به کتاب و امور غیر منصوصه راجع به حکم بیت العدل است) در این صورت اعتبار اخبار و روایات و احادیث لسانیّه در میان امت بهائیه ساقط شد و باب اختلاف که اعظم بایی است از ابواب جهنم بر امر اقدس اعظم، مسدود و مقفول گشت.

(ثانی) از شرایع و احکام خاصه به دیانت بهائیه حکم (نهی از تأویل کلمات الهیه است) زیرا تأویل کلمات و تفسیر برای در ادیان سابقه یکی از اعظم وسائط اختلاف گشت و سبب ظلمت افق دین و خفای معانی کتاب حضرت ربّ العالمین شد.

و این امری واضح است که مدارک اهل علم مختلف است و مواهب طبیعیّه در مراتب ذکا و فطانت و یا سوء ادراک و غیابوت بین الخلق متفاوت. این است که چون باب تأویل و صرف کلمات از معانی

ظاهریه مفتوح شود آراء غریبه و تفاسیر عجیه و تأویلات متنوعه متباینه ظاهر گردد و مذاهب مختلفه بین امت واحده و دیانت واحده احداث شود.

و لذا بهاءالله صریحاً اتباع خود را امر فرمود که باب تأویل را بالکل مصروف دارند و کلمات نازل در الواح مبارکه را بر معانی ظاهره مفهومه حمل نمایند تا حوادثی که در امم ماضیه وقوع یافت در امت بهائیه وقوع نیابد و امور ناگواری که در میان اصحاب مذاهب به سبب تفاوت مدارک و تباین مشارب در ایام سابق ظاهر شد در این یوم سعید جدید که یوم ظهور ربّ مجید است ظاهر نشود. (۷)

نقش انسان در عهد و میثاق الهی

پیشرفت امر بهائی به اعمال پیروان آن وابسته است. هر عمل پاک، تأییدات الهی را جلب می‌کند و این خود سبب فتوحات امری می‌شود. ولی اگر فرد بهائی قدم خدمت پیش نهد امدادات حضرت پروردگار به جامعه بهائی نخواهد رسید. و این یکی از اصول تغییر ناپذیر میثاق پروردگار است. میثاق الهی یک قرارداد دوجانبه است یک طرف آن خداوند رحمان و طرف دیگر فرد انسان است. نقش خداوند در این عهد و میثاق با نقش انسان قابل اشتباه نیست. خداوند برکات و عنایات خود را بر انسان نازل می‌کند و انسان هم باید برای جلب آن عنایات حرکت کند و قدم جلو گذارد. اگر انسان قلبش را باز نکند و خود را تسلیم اراده حقّ نماید مواهب و برکات الهی به او نمی‌رسد. حضرت بهاءالله در کلمات مکتونه اساس این میثاق را با عبارات زیر بنیان نهاده‌اند:

یا ابن الوجود احببتی لاجبک ان لم تحبّنی لن اجبک ابدأ فاعرف یا عبد. (۸)

می‌توان گفت که در این دور بدیع، خداوند دو موهبت به انسان عنایت کرده است. یکی ظهور حضرت بهاءالله و دیگری که منبعت از نخستین است وجود مبارک حضرت عبدالهیه که حامل ظهور مبارک و مرکز میثاق است و تیز حضرت شوقی ربّانی که ولی امرالله می‌باشد. این هیاکل مقدسه که دو

موهبت الهی برای انسان در این عصرند نمایندگان طرف خداوند در این میثاق هستند. و از این دو منبع است که عنایات فراوان الهی در این عصر رحمانی بر عالم انسانی اعطا می شود.

نقشی که انسان باید در این زمینه بازی کند این است که به مقام حضرت بهاءالله به عنوان مظهر ظهور الهی عارف شود و از تعالیم آن حضرت پیروی نماید. وقتی انسان به این دو موقّق شود وظیفه اش را در قبال عهد و میثاق انجام داده است. آن وقت است که ایمان او به مظهر الهی، اطاعتش از اوامر آن مرتبی آسمانی و تمسّکش به اصول حیات بهائی سبب کسب تأییدات نامتناهی از عوالم ملکوتی می شود و چنین شخص می تواند فتوحات بسیاری برای امر الهی بیار آورد. گفتارش قدرت خلاقه پیدا می کند و کردارش تعالیم و احکام حضرت بهاءالله را منعکس و آشکار می سازد، ارواح نفوس را تحت تأثیر قرار می دهد و قلوب مردمان را به حرکت و هیجان می آورد.

حاجی میرزا حیدر علی که از بصیرت و معرفت بهره بسیار داشت در خاطرات خود چنین می نویسد:

بشر شأنش نادانی و ناتوانی و تباہکاری و گناهکاری و نافرمانی و هر زشتی و زشتکاری است و حول و قوت و قدرت و حکومت و سلطنت و ستّاریت و غفّاریت و رحمتیّت و فضالیّت و هر حسن و جمال و عظمت و اجلال و اّبّهت و کمالی طائف حول ارادة الله و کلمة الله است. هر قدر به خواست خدا و فضل محیطش مؤیّد شویم خود را در ظلّ فضل و رحمت ربّانی بکشیم همان قدر نقائص ذاتیه و خصائل سوئیّه حیوانیه و خصائص ناسوتیه شهوانیه عجزیه جهلیّه به کمالات عنایتیه و فضائل موهبتیه و مواهب ملکوتیه قدسیّه علمیّه تبدیل می شود. (۹)

فی الحقیقه بزرگترین منشأ نیرو و استقامت برای یک فرد بهائی استمداد از قدرت حضرت بهاءالله است. و تنها بدین وسیله است که او می تواند به طور مؤکّر امرالله را انتشار دهد. شرط اساسی برای دسترسی به این منبع نامحدود نیروی روحانی، ایمان به حضرت بهاءالله و اطمینان قلبی به وجود این قدرت الهی است. ایمان صمیمانه به این که حضرت بهاءالله مظهر ظهور الهی برای

این عصر نورانی است و اطمینان قطعی به این که آن حضرت تنها منبع نیروهای خلاقه برای احیای ارواح و نفوس اهل عالم است شرط اصلی شمرده می‌شود و بدون آن فرد بهائی نمی‌تواند در استفاده از آن نیروی عظیم آسمانی موفق شود. همین ترتیب در عالم طبیعت دیده می‌شود، چگونه انسان می‌تواند از نیروئی که منشأش را نمی‌شناسد استفاده نماید؟ ایمان به امر^۱ نخستین شرط موفقیت در کسب قدرت از جمال اقدس اِبهی است.

شرط دوم نیل به رتبه تواضع و فروتنی و احساس محویت و نیستی در برابر خداوند و مظهر ظهورش می‌باشد. برای درک بیشتر این مطلب شایسته است به قوانین طبیعت توجه شود چه که قوانین و اصول این جهان جسمانی مشابه قوانین و اصول عالم روحانی است. و این تشابه برای آن است که در خلقت الهی، عوالم جسمانی و روحانی هر دو جزئی از وجود واحدند. قوانین عالم سفلی در عالم علیا هم حکومت می‌کند ولی کاربردشان در مراتب و سطوح بالاتر است. بین دو قطب که در سطوح مختلف قرار دارند می‌توان نیروئی ایجاد کرد. آب می‌تواند از طبقه بالا به سطح پائین جاری شود. از دو قطب با پتانسیل متفاوت در یک مدار هم ممکن است نیروی برق تولید نمود.

به همین ترتیب شخص مؤمن برای جلب قدرت حضرت بهاءالله باید در برابر مقام منبع آن جمال قدم برای خود، مقام انکسار اختیار کند. حضرت بهاءالله را می‌توان در این مقام به قلعه رفیع کوهی پرشکوه و مؤمنین را به دره وسیع در پائین آن تشبیه کرد. هم‌چنان که آب از بالای کوه به دره پائین آن جاری می‌شود نیروی صادره از ظهور حضرت بهاءالله و آثار سلطه و قدرت آن مظهر امرالله می‌تواند به فرد مؤمنی که به خضوع کامل و عبودیت صرف به سوری حضرتش متوجه گشته جریان یابد. الواح نازله از اقلام هیاکل مقدسه امرالله به این اصل اساسی که رابطه خلق را با خالق مشخص می‌کند کاملاً شهادت می‌دهند حضرت بهاءالله در کلمات مکتوبه می‌فرمایند: کن لی خاضعاً لا کون لک متواضعاً... (۱۰) زمانی که فرد مؤمن حالت تواضع و انکسار و محویت و فنا در برابر خدایش اختیار می‌کند اشتیاق به راز و نیاز به درگاه پروردگار بی‌نیاز و حالت مناجات به سوی

* برای اطلاع بیشتر در این موضوع به جلد ۲ صفحات ۳۲-۲۲۸ مراجعه شود.

مُنزل آیات در خود احساس می‌نماید، مناجاتی که مبراً از تمیّات، منزّه از همه حروف و کلمات و مقدّس از دمدّمه الفاظ و اصوات و برای ستایش و تجلیل پروردگار منزل آیات است.

داشتن ایمان، اختیار مقام انکسار و بلند کردن صوت تهلیل و تکبیر حضرت پروردگار برای جلب تأیید حضرت بهاء الله کافی نیستند. شرط مهمّ دیگری در این میان وجود دارد که شخص مؤمن باید حائز شود و آن قیام به خدمت امرالله است. اگر انسان قدم خدمت پیش نهد مجاری عنایت و برکت هنوز مسدود خواهد ماند و اخلاص و اظهار خضوع در برابر حضرت بهاء الله قوای روحانی را از عالم بالا به جریان نخواهد انداخت بلکه نفس قیام به خدمت خود جالب تأییدات جمال قدم خواهد گشت. حضرت بهاء الله در بسیاری از الواح، پیروانشان را اطمینان داده‌اند که اگر با خلوص و ایمان به انتشار امر قیام کنند تأییدات آن حضرت بر آنان نازل خواهد شد و آن‌ها را موقّق و پیروز خواهد ساخت. از جمله در کتاب اقدس در این مورد می‌فرمایند:

ونراکم من افقی الابهی و نصبر من قام علی نصره امری بجنود من الملائ
الاعلی و قبیل من الملئکة المقرین. (۱۱)

اعتقاد به این که قدرت حضرت بهاء الله به خودی خود و بدون این که بهائیان وظایف خود را در تبلیغ امر الهی و تأسیس مؤسسات بهائی انجام دهند می‌تواند امرالله را در سراسر عالم منتشر و مستقر کند بی‌اساس و با اصول عهد و میثاق الهی کاملاً مخالف است. در حقیقت اگر فرد بهائی به خدمت قیام نکند دست حضرت بهاء الله بسته خواهد بود. حضرت بهاء الله در بعضی از الواح خود در ایام هکجا بیان فرموده‌اند:

اگر اجبّاء عامل بودند به آنچه مأمورند، حال اکثر من علی الارض به
ردای ایمان مزین بودند. (۱۲)

حضرت باب در مقامی فرموده‌اند (۱۳) که همه ظهورات الهی گذشته قابلیت آن را داشته‌اند که به صورت دیانت جهانی درآیند و سبب این که این قوه به حیطه عمل در نیامده این بوده که پیروان آن ادیان به تعالیم پیامبرانشان عمل نکرده‌اند. حضرت باب، اسلام و مسیحیت را به‌عنوان مثال ذکر می‌کنند علت اصلی این که هیچ‌یک از این در شرایع در دنیای شناخته شده آن زمان

به طور گسترده انتشار نیافت و نتوانست همه عالم انسانی را در ظلّ خود در آورد آن بود که پیروان آن ادیان تعالیم دیانتشان از روی صدق و صفا اجرا نکردند. این بیانات مبارک نشان می‌دهد که ظهور الهی با وجود تمام قدرت و نفوذی که در خود دارد نیازمند وسیله شایسته‌ای است تا آنرا در قلوب مردمان استقرار بخشد. قدرت احیای نفوس و خلق روح جدید از ظهور الهی ناشی می‌شود و فرد مؤمن به منزله حاملی برای انتقال این نیروی حیات بخش امر الهی به هم‌نوعان خود است.

اگرچه قسمت بزرگی از جامعه بشری به دلیلی که قبلاً ذکر شد به امر حضرت بهاء الله در ایام ظهور اقبال نکرد و لکن طبق پیشگویی صریح آن حضرت، پیام حضرتشان سرانجام عالم انسانی را فرا خواهد گرفت، قلوب مردمان را نورانی خواهد کرد و آنان را در ظلّ نفوذ یک دین مشترک یعنی امر بهائی در خواهد آورد. در لوح مبارک دنیا این بیانات اطمینان بخش از قلم اعلی نازل گردیده است:

خیمه امر الهی عظیم است جمیع احزاب عالم را فرا گرفته و خواهد گرفت. (۱۴)

و در لوح دیگر می‌فرمایند:

لا تحزن من احتجاب الخلق سوف ترونهم متوجهین الی الله ربّ العالمین قد احطنا العالم بكلمة العلیا سوف یسخر الله بها افئدة من علی الارض انه لهو المقتدر القدیر. (۱۵)

حضرت عبدالبهاء در لوحی که به افتخار شیخ کاظم سمندر* صادر شده به پیشگویی حضرت بهاء الله که در اواخر ایام حیات مبارک فرموده‌اند اشاره می‌کنند. در این مقام لوح مبارک حضرت عبدالبهاء زینت بخش این اوراق می‌شود**

ای سمندر نار موقده در سدره سیناء جمال مبارک روحی و ذاتی و کینوتی لارقاته الفدا در اواخر ایام از فم مطهر وعده فرمودند که به فیض مدارار و تأییدات ملکوت اسرار، نفوسی مبعوث

* به ص ۱۰۴ مراجعه شود.

** متن کامل این لوح مبارک در این جا اضافه شده است. - مترجم

گردند و هیاکل مقدسی مشهود شوند که انجم سماء هدایتند و انوار فجر عنایت، مظاهر آیات توحیدند و مطلع انوار تقدیس، مهابط الهامند و مشاعل انوار جبال راسخه‌اند و اطواد بازخه سرچ نوردند و بدور ظهور وسائط الطافند و وسایل اعطاف، منادی به اسم حَقِّند و مبادی تأسیس بنیان اعظم. این نفوس شب و روز آرام نگیرند و آرام نینند و فراغت نجویند، در مضجع راحت نیارمند، آسوده نشینند، آلوده نگردند، اوقات را صرف نشر نفحات الله کنند و ازمان را وقف اعلاء کلمة الله، وجوهشان مستبشر است و قلوبشان متشرح، فزادشان ملهم است و بنیادشان بر اساس اقوم، در ارجاء عالم منتشر گردند و در بین امم متفرق، در هر محفلی درآیند و در هر انجمنی مجمع بیارینند، به هر لسانی تکلم نمایند و هر معنی تفهیم کنند، اسرار الهی کشف نمایند و آثار رحمانی نشر کنند چون شمع در شبستان هر جمع برافروزند و چون ستاره صبحگاهی بر جمیع آفاق بدرخشند. نفحات حدائق قلوبشان چون نسائم سحرگاهی آفاق قلوب را معطر نماید و فیوضات عقولشان چون باران بهاری هر اقلیمی را معطر کند. این عبد در نهایت انتظار است که این نفوس مبارکه کی موجود و این مظاهر مقدسه ظاهر و پدیدار گردد. شب و روز در تضرع و ابتهالم که آن نجوم بازغه مشرق و لایح گردد و آن وجوه مقدسه جلوه نماید افواج تأیید رسد و امواج توفیق از بحر ملکوت غیب واصل گردد. مقصد این است که دعا و تضرع فرمائید که این نفوس به فضل جمال قدم زود مبعوث گردد و البهَاء علیک و علی کل وجه تنور بالتور اللأناح من افق الملکوت ع.ع. (۱۶)

امروزه تعداد کثیری از بهائیان از سراسر جهان و با سوابق شخصی گوناگون در نهایت همت و غیرت به تبلیغ و مهاجرت قیام کرده‌اند. در حقیقت با قیام این نفوس وارسته و پرهیزکار طلایع این پیشگوئی حضرت بهاء الله تحقق یافته است. امر بهائی حال به همه اطراف و اکناف دنیا رسیده و این مردان و زنان

فداکار با از خود گذشتگی و انقطاع، با ایمان و اطمینان و با جلب تأییدات حضرت بهاء الله در ارتفاع بنای مؤسسات الهی امر بهائی در سراسر عالم انسانی به موفقیت‌های عظیم جهانی نائل گردیده‌اند. چنین یک نظم جدید جهانی در درون نظام‌های فرسوده قدیمه در حال رشد است و به همین دلیل می‌توان انتظار داشت که دنیا دیای دیگری خواهد شد.

"أنا معکم فی کلّ الاحوال"

هر موفقیتی که از آغاز دور بهائی تا کنون نصیب امر گشته وابسته به تأییدات و عنایات جمال مبارک بوده است. قدرت نافذ صادره از عالم بالا سبب انتشار امر الله و ارتفاع بنای مؤسسات جنینی شریعت الله گشته است. هزاران بهائی از زن و مرد با کمبود منابع مالی، فقدان وسایل ظاهری، محدود بودن منابع انسانی و اغلب بدون علم و اطلاعات کافی در سراسر جهان پراکنده شده و به اقلیم دور دست ناسازگار کره زمین هجرت نموده و با وجود ناتوانی و ناکفایتی پیروزی‌های شگفت‌آوری برای امر الهی تحصیل کرده‌اند. همه این نفوس فداکار که با اخلاص و اشتیاق به خدمت برخاسته‌اند به تجربه دیده‌اند که چگونه تأییدات ناگستری حضرت بهاء الله به نحو معجز آسانی به آنان رسیده و با وجود مشکلات خطیر و گاهی به ظاهر غلبه ناپذیر آن‌ها را به تبلیغ امر الهی و بنای مؤسسات اداری بهائی موفق ساخته است.

نزول تأییدات الهی که در کتاب اقدس وعده داده شده به خدمات افراد بهائی مشروط و وابسته است. به جرات می‌توان گفت که تمام آن در یک کلمه سحرآمیز "قیام" خلاصه می‌شود. در حقیقت شوق قلبی به تبلیغ در فرد بهائی و نفس قیام اوست که جالب تأییدات الهی است و سبب می‌شود که خداوند امدادات غیبی خود را از عالم بالا بر او نازل کند و او را در خدمتانی که در راه انتشار کلمه الله می‌کند حمایت و تقویت نماید. تنها با قدم گذاشتن در راه خدمت است که مواهب و عنایات عظیمه بر انسان نازل می‌شود و ضعف‌زا به قوت و جهل را به حکمت و معرفت تبدیل می‌نماید.

حضرت بهاء الله در بسیاری از الواح وعده مشابهی به اجبای خود می‌دهند این بیانات اطمینان‌بخش از آن جمله است:

تالله الحق من يفتح اليوم شفتاه في ذكر اسم ربه لينزل عليه جنود الوحي
عن مشرق اسمي الحكيم العليم وينزلن عليه اهل ملا الاعلى بصحاف
من النور وكذلك قدر في جبروت الامر من لدن عزيز قدیر. (۱۷)
حضرت عبدالبهاء نیز در الواح عدیده یاران را به نزول تأییدات الهی بشارت
داده‌اند از جمله می‌فرمایند:

قسم به رب الملکوت اگر نفسی به قلب خالص و مملو از محبت الله و با
انقطاع از ماسوی الله به انتشار نفحات الله قیام کند حضرت رب الجنود
با چنان قدرت او را تأیید نماید که در قلب جمیع موجودات نفوذ
یابد. (۱۸) (ترجمه)

حضرت ولی امر الله نیز در توقیعات خویش این وعود محکمه را تکرار و
تأکید فرموده‌اند. از جمله در مقامی از طریق منشی خود چنین مرقوم
فرموده‌اند:

در این ایام بیشتر از گذشته مغناطیس عنایات سبحانی تبلیغ امر الهی
است. جنود آسمانی در میان زمین و آسمان صف بسته مشتاقانه منتظرند
که نفسی قدم به پیش نهد و در کمال خلوص و تقدیس به تبلیغ امر الله
پردازد تا برای حمایت و نصرت او هجوم نمایند. بگذار آنان که
آرزوی حیات ابدی و زندگی سرمدی دارند قدم به پیش گذارند و
ندای الهی را بلند کنند آن وقت خود از فتوحات روحانی که نصب‌شان
خواهد شد غرق حیرت و شگفتی خواهند گشت. (۱۹) (ترجمه)

حضرت بهاء الله در کتاب اقدس ضمن اشاره به صعودشان پیروان خویش را
از تأییدات دائمی خود مطمئن می‌فرمایند:

يا اهل الارض اذا غربت شمس جمالی و سترت سماء هیکلی لا
تضطربوا قوموا علی نصره امری و ارتفاع کلمتی بین العالمین انا معکم
فی کل الاحوال و نصرکم بالحق انا کنا قادرین من عرفنی یقوم علی
خدمتی بقیام لا تقعه جنود السموات و الارضین. (۲۰)

جمال اقدس ابهی ضمن این بیانات مبارکه احلی می‌فرمایند " انا معکم فی
کل الاحوال و نصرکم بالحق. " بسیاری از حواریون حضرت بهاء الله در ایام
حیات مبارک آن حضرت، شاهد عینی تحقق این بیان مبارک بودند. و به

حقیقت آن اطمینان یافتند و به ظاهر هم با چشمان خود دیدند که آن حضرت در تمام اوقات با آن‌ها بودند. در این‌جا دو نمونه ذکر می‌شود یکی از آن‌ها داستانی است که حاجی محمد طاهر مالیری* در باره سفر خود به عکا به تفصیل نگاشته و بیاناتی که حضرت بهاء الله هنگام نخستین تشرّف او به حضور مبارک به وی خطاب فرموده‌اند.

حاجی محمد طاهر در مسیر سفرش به عکا از زادگاه خود یزد به کرمان رفت و در آن‌جا با یک مؤمن مخلص به نام حاجی محمد خان بلوچ که شخصیت معنوی در بلوچستان به شمار می‌رفت آشنا شد و چون او هم به عکا می‌رفت بر آن شدند که با هم سفر کنند. حاجی محمد طاهر در خاطرات خود چنین می‌نویسد:

چون خان، لباس درویشی و گیسوان بلند داشتند، پیوسته درویش سیرجان به ملاقات ایشان می‌آمدند و هر شب مقداری برنج طبخ نموده درویش بر سر سفره مجتمع می‌شدند. روزی بنده به خان عرض کردم بهتر آن است که گیسوان را کوتاه کنید و کلاه درویشی را تغییر دهید تا منبع درویش شما را رها کنند. "همین که حتم رفتم جناب خان همین‌طور عمل کردند و بعد از آن هر وقت درویش می‌آمدند می‌گفتم مرشد تشریف برده‌اند و به این ترتیب از اجتماع درویش آسوده شدیم. در سیرجان آقا میرزا محمد علی اصفهانی ... روزی خدمت خان آمده گفتند شما در راه برای خدمت و امور طبّانی و غیره احتیاج به نوکر دارید بنده را به همراه خود ببرید ایشان قبول کرده ... جناب آقا محمد علی را با خود به ارض اقدس بردند. خلاصه ... در ماه ذیقعد که حجاج به مکه می‌رفتند و هوا بسیار گرم بود عازم بندر عباس شدیم و در آن‌جا قریب صد نفر از اهالی بلوچستان بودند که می‌خواستند به مکه بروند و چون از ورود محمد خان مطلع شدند تصور کردند که مشارالیه هم خیال زیارت مکه دارد. بعد جمیع آن‌ها خدمت

* به یادداشت زیر ص ۴۷ مراجعه شود
** درویش، محمد خان را که ثروتمند و با نفوذ بود به عنوان راهنمای مذهبی تلقی می‌کردند.

خان آمده و از مسافرت شان به مگه جويا شدند و از این که در این سفر در خدمت ایشان هستند اظهار مسرت کردند و پرسیدند کی خیال حرکت دارید. جناب خان ... آنگاه به بنده فرمودند گیر افتاده ایم* و چاره‌ای نداریم جز این که همراه حجاج بلوچ به مگه برویم و بعد از فراغت از اعمال حج از راه مگه که نزدیکتر است به ارض اقدس خواهیم رفت زیرا در غیر این صورت باید از راه بمبئی به جدّه و از آنجا به پرت سعید برویم.

بنده عرض کردم به مگه نمی‌آیم خان فرمودند راه ما نزدیکتر می‌شود. مجدّد عرض کردم بنده به مگه نمی‌آیم. خان فرمودند من هم خیال رفتن به مگه را نداشتم حالا چنین پیش آمده و چاره‌ای جز رفتن به مگه ندارم چون حجاج بلوچ مرا در این جا دیده‌اند و اگر به مگه نروم هنگام مراجعت می‌گویند خان به مگه نیامد و این از برای عائله و بستگان من خوش آیند نیست ... باز بنده عرض کردم، طبیعت من قبول رفتن به مگه نمی‌کند و من به بمبئی می‌روم و شما همراه حجاج به مگه بروید ... ولی از این استکفاف منظوم غرض و لجاجتی نسبت به شخص خان نبود و به هیچ وجه میل نداشتم تمرّد از قول ایشان بکنم. و نیز می‌دانستم که راه مگه نزدیکتر است و لکن طبیعت قبول رفتن به مگه نمی‌کرد ... باری اوّل خیال داشتم دو روز در بندر عباس بمانیم ولی موضوع رفتن به مگه و ملاقات با بلوچ‌ها سبب شد که توقف ما در بندر عباس یازده روز به طول انجامد. هر شب، خان قریب دو ساعت راجع به این موضوع با بنده صحبت می‌داشتند و اصرار می‌کردند و بنده هم در عقیده خود پافشاری می‌کردم و می‌گفتم من می‌خواهم به ساحت اقدس بروم و نمی‌خواهم به مگه رفته حاجی بشوم.

* آنروزها بهائیان ایمان خود را در ملا عام آشکار نمی‌ساختند. مردم نمی‌دانستند که محمد خان بهائی است و به عکا سفر می‌کند و برای محمد خان علاقه نبود که قصد واقعی خود را از این سفر به مردم اعلان کند بنا بر این چنین وانمود می‌کرد که به مگه می‌رود.

خلاصه، خان ناچار به حضرات بلوچ فرمودند من منتظر پست کرمان هستم و شماها حرکت کرده بروید و من یک هفته دیگر می آیم. و پس از رفتن آن‌ها بنده به اتفاق جناب خان عازم بمبئی شدیم و از آنجا بسوی کعبه مقصود توجه نمودیم. چون به حیفا وارد شدیم خود را بهائی معرفی کردیم ما را بردند منزل آقا محمد ابراهیم صفار کاشانی مشارالیه مقیم حیفا و از طرف جمال مبارک مأمور ارسال مراسلات و پذیرائی و راهنمایی مسافرین بودند. و چون ورود ما سه نفر را به حضور مبارک عرض کرده بودند هیکل مبارک به خادم الله فرموده بودند خان با میرزا محمد علی به مسافرخانه و آقا طاهر به منزل اخوی اش حاجی علی* برود. درشکته مخصوص حضرت عبدالبهاء را آوردند ... و آنروز بنده به قدری خوشحال و مسرور بودم که روح در بدنم نمی گنجید** ...

شب سوم پس از ورود؛ این سه زائر به حضور حضرت بهاء الله احضار شدند و مورد لطف و عنایت آن حضرت قرار گرفتند. حاجی محمد طاهر داستان نخستین زیارت خود را چنین می نگارد:

چون به حضور مبارک مشرف شدم اول سجده کرده و بعد از اظهار عنایت فرمودند مرحبا بارک الله مردم می رفتند مگه و شما مگه را لحب الله ترک کردی و ورود به سجن اعظم را مقدم دانستی. فی الحقیقه درست فهمیدی، مگه اگر به اذن و اجازه حق باشد همان اجری که از پیش داشته*** دارد و اگر بی اذن باشد هیچ ثمری ندارد.† (۲۱)

* به کتاب عالم بهائی جلد ۹ صفحات ۶۲۴-۵ مقاله در باره حاجی علی یزدی مراجعه شود.
** برای تفصیل بیشتر ورود حاجی محمد طاهر به عکا به جلد ۱ صفحات ۷-۱۴۵ مراجعه شود.

*** این اشاره به دوره نین اسلام است یعنی تا ۱۸۴۴ میل ظهور امر حضرت ب.ب. برای مطالعه بیشتر در مسئله دوره اعتبار انبیان به ص ۳۱۱ مراجعه شود.
† وقتی حاجی محمد طاهر برای بازگشت به وطن، عکا را ترک می کرد حضرت بهاء الله به ایشان دستور فرمودند به مکه بروید و مراسم حج را بجا آرید. به این ترکیب وی با اجازه حضرت بهاء الله حاجی شد. ضمناً باید دانست که عبارات فوق عین بیانات مبارکه حضرت بهاء الله نیست.

این بیانات جمال مبارک که داستان بندر عباس را تصویر می کرد نخستین نشانه علم محیط آن حضرت بود که بر آن سه زائر آشکار شد و آنان را به حیرت و وحشت انداخت. این بیانات شگفت انگیز ایمان این زائرین را بیشتر کرد و سبب شد که آنان در کمال ایقان و اطمینان باور کنند که هم چنان که در کتاب اقدس و الواح دیگر نازل شده آن حضرت در کل احوال با آنان بوده اند.

محمد خان خدمات عظیمی به امر مبارک نمود. وی با شناسائی مقام مظهر ظهور کلی الهی نمی توانست آرام نشیند. او بشارت ظهور حضرت بهاءالله را به دوستان و آشنایان خود داد که در میان آنها یکی هم میرزا یوسف خان مستوفی الممالک بود که زمانی سمت نخست وزیری دولت ایران را بر عهده داشت. حضرت عبدالبهاء در تذکره الوفا داستان محمد خان را (که او را به عنوان حاجی می نامند) در موقع تصدیق امر مبارک بیان و مراتب انجذاب و اشتیاق وی و ملاقاتش را با میرزا یوسف خان با این عبارات تصویر می فرماید:

لهذا به مجرد استماع نداء از ملکوت اعلی فریاد بلی برآورد و چون باد بادیه پیمای شد مسافات بعیده طی نمود و به سجن اعظم وارد گشت. و به شرف لقاء فائز گردید به مجرد مشاهده طلعت نورا منجذب شد و مراجعت به ایران کرد تا با مدعیان طریقت و رفقای سابق، طالبان حقیقت ملاقات نماید و آنچه مقتضای وفاء و فریضه ذمت است مجری دارد.

خلاصه به هر یک از آشنایان چه در ذهاب و چه در ایاب همدم و همراز شد و به مسامع آنان این آهنگ آسمانی را با نغمه و آواز رساند تا به وطن خویش رسید. و از برای متعلقان خود از هر جهت اسباب راحت و معیشت مهیا ساخت تا در نهایت خوشی زندگانی نمایند. بعد جمیع اقرباء و خویش و عیال و اولاد را وداع نمود که من بعد منتظر رجوع من مباشید.

عصائی در دست گرفت و سرگشته کوه و بیابان شد و با دوستان قدیم یعنی عارف مشربان معاشر و مؤانس گشت. در سفر اول در طهران

با مرحوم آقا میرزا یوسف خان مستوفی الممالک ملاقات نمود. چون با ایشان صحبت داشت خواهشی نمودند و آن را میزان حق و باطل شمردند و خواهش این که ولدی به او عنایت شود اگر چنین موهبتی رخ دهد به کلی مفتون حق گردد. به ساحت اقدس عرض نمود و وعده صریح بشنود. لهذا در سفر ثانی چون به جناب میرزا یوسف خان ملاقات نمود ملاحظه کرد که طفلی در آغوش دارد گفت جناب میرزا الحمد لله میزان تام آمد و همای سعادت به دام افتاد. مرحوم میرزا یوسف گفت برهان واضح گشت و مرا اطمینان حاصل و در این سنه چون مشرف گردی این طفل را عنایت می طلبم تا در صون حمایت حق محفوظ و مصون ماند. (۲۲)

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح (۲۳) بیان می فرمایند که وقتی این خواهش به عرض جمال مبارک رسید به محمد خان فرمودند در مراجعت به وطن مخصوصاً از طهران عبور کند و میرزا یوسف خان را ملاقات نماید. حضرت بهاء الله ضمناً دانه نقلی عنایت فرمودند که به میرزا یوسف خان داده شود که میل نماید و مطمئن باشد که خداوند پسری به ایشان عنایت خواهد نمود. محمد خان ضمن سفر نهانی خود به ارض اقدس در طهران میرزا یوسف خان را ملاقات کرد و تحقق بشارت جمال مبارک را با چشمان خود مشاهده نمود.

محمد خان مردی مؤمن و مخلص و به عشق جمال مبارک مشتعل بود. وی زمانی که به امر مبارک اقبال کرد و بعداً وقتی که به حضور حضرت بهاء الله تشریف حاصل نمود کاملاً خلق جدیدی شد. عزت و احترام زیادی که در میان مردم داشت دیگر برایش مهم نبود و آسایش و رفاهی که در زندگی داشت در نظرش بی ارزش جلوه می کرد. بالاترین آمال و آرزویش این بود که همه اینها را ترک کند و به عنوان دربان آستان جمال مبارک در آید. محمد خان به این آرزوی خود رسید و چندین سال به خدمت در عائله مبارکه مشغول بود.

حضرت عبدالبهاء داستان او را با عبارات زیر به پایان می برند:

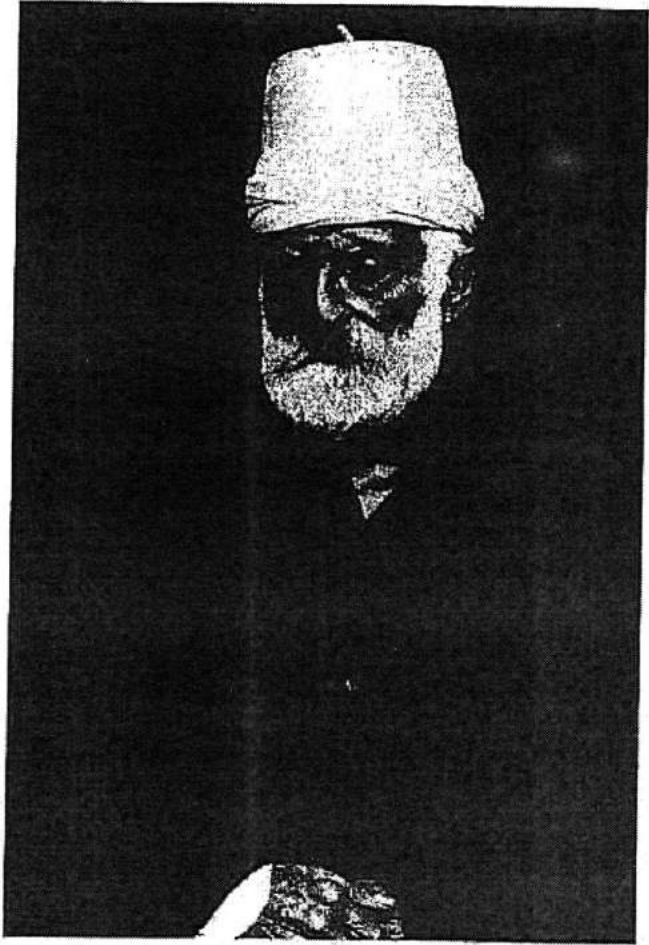
باری حاجی خان مذکور نزد سرور سعده حضرت سلطان الشهداء رفت و ایشان را شفیع نمود که پاسبان آستان مبارک گردد. حضرت مشارالیه به عریضه‌ای استدعای حاجی خان را عرض نمود و شفاعت فرمود. حاجی خان به سجن اعظم وارد و در جوار یار مهربان ساکن شد مدتی به شرف جوار موفق بعد در باغ مزرعه اکثر اوقات به شرف قدوم مبارک مشرف می‌شد. و بعد از صعود حضرت مقصود روحی لثربته الفداء ثابت بر عهد و میثاق بود و از اهل نفاق بیزار تا آن که در غیوبیت این عبد در سفر اروپ و آمریکا به مسافرخانه حظیره القدس شتافت و در جوار مقام اعلی به جهان بالا پرواز نمود روح الله روحه بنفحة مسکینة من جنة الابهی و رائحة زكية من الفردوس الاعلی و علیه التحيّة و الثناء جَدَّت نورانش در حیفا است. (۲۴)

حضرت بهاء الله در لوح حکمت که به افتخار ملّا محمد قاننی نبیل اکبر نازل شده در باره این علم لدنی دائمی چنین می‌فرماید:

و أنك تعلم أنا ما قرأنا كتب القوم و ما اطلعنا بما عندهم من العلوم کَلِمَا اردنا ان نذكر بیانات العلماء و الحكماء يظهر ما ظهر فی العالم و ما فی الکتب و الزیر فی لوح امام وجه ربک نری و نکتب أنه احاط علمه السموات و الارضین هذا لوح رقم فيه من القلم المکنون علم ما کان و ما یکون و لم یکن له مترجم الا لسانی البدیع. (۲۵)

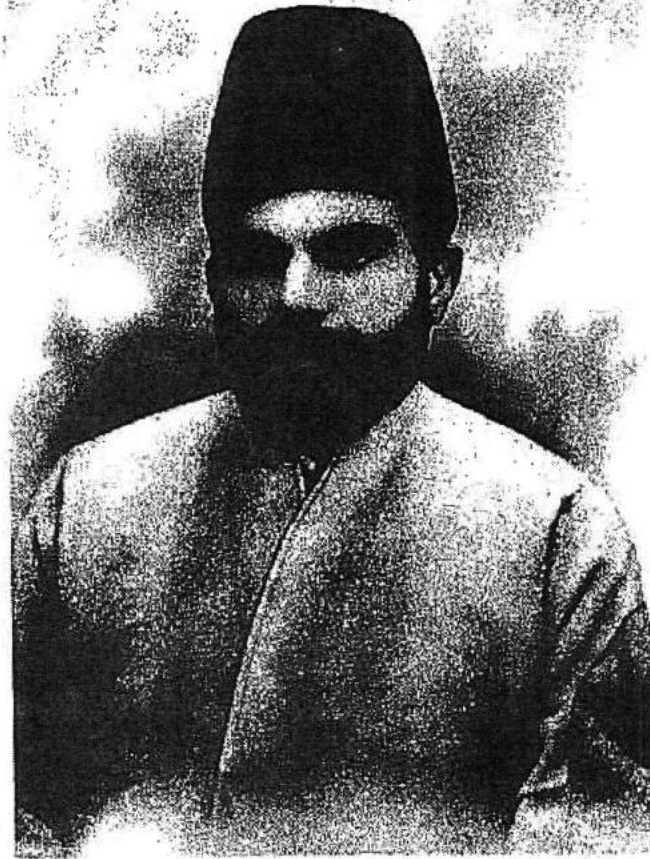
داستان دیگر از میرزا محمد ملقب به نعیم است که مردی با ایمان و اخلاص بسیار و شاعری با قریحه ممتاز بود. داستان زیر بیان شفاهی او است و نمایانگر حقیقت بیان مبارک "أنا معکم فی کلّ الاحوال" می‌باشد:

پس از ورود به طهران در لوح منیع این ذنب مناجاتی بسیار مؤثر و جاذب و نافذ زیارت شد. فی‌الحین در قلب آرزو کردم که چه می‌شد اگر این کلمات دریات به افتخار این ذرّه بی‌مقدار از قلم اعلی نازل می‌گشت. چندی از این واقعه گذشت. روزی جناب متصاعد الی الله حاج میرزا عبدالله صحیح فروش سرسلسله عائله جلیله صحیحی که از وجوه اجباء و واسطه مرسولات ارض اقدس بودند پیغام فرستادند که



حاجی محمد خان بلوچ
شخصیت برجسته‌ای که داوطلب خدمتکاری حضرت بهاء‌الله شد.

دختر میرزا محمد تقی



میرزا محمد ملقب به تقیم
شاعر و مبلغ بزرگ امر بهانی

به سیزه میدان محلّ کسب ایشان بروم. پاکنی از ساحت اقدس کبریا به نام این عبد ذلیل عزّ و وصول بخشیده. فی الفور در محلّ حاضر شدم و رقّ منشور و صحیفه نوری که عیناً زینت بخش دیباچه این کتاب و در صفحه یک جزو الواح مقدّسه به طبع رسیده از ساحت اقدس عنایت شده بود گرفتم و بر دیده اشکبار گذاشتم و به سجده شکر و سپاس در افتادم. پس از دقت، معین گردید که در همان آن که آرزوی قلبی در کانون دل شعله ور بوده در ساحت کبریا نظر عطوفت و وفا به جانب طهران و این عبد منعطف گشته. مناجات سابقه، بار دیگر از قلم اعلی لأجل این بنده شرمنده نازل و به چاپار تسلیم شده چه که مدّت عادی وصول رسائل از ارض اقدس به ارض طاء در آن ایام کاملاً با فاصله زمانی بین ساعت معنی و حین ورود پاکت امنع اقدس به طهران منطبق و موافق بود. سبحان ربّ العظمة و الاجلال که در دستگاه قدرت هنگامی که بلایا و محن از شش جهت مهاجم بوده هر پشه ضعیفی مشمول عنایت می گشته است. و این کلام حق است که می فرماید: لا یسغله شأن عن شأن. (۲۶)

این است مناجاتی که نعیم در دل آرزو کرده بود:

سبحانک یا الهی لو لا البلیایا فی سبیلک من این یظهر مقام عاشقیک و لو لا الرزایا فی حبّک بای شیء یثبت شأن مشتاقیک و عزّتک انیس محبّیک دموع عیونهم و مونس مریدیک زفرات قلوبهم و غذاء قاصدیک قطعات اکبادهم و ما اللّٰهُ سمّ الرّدی فی سبیلک و ما اعزّ سهام الأعداء لأعلاء کلمتک یا الهی و سیّدی اشرفنی فی امرک ما اردته و انزل علیّ فی حبّک ما قدرته و عزّتک لا ارید الا ما ترید و لا احبّ الا ما انت تحبّ توکلّت علیک فی کلّ الاحوال انک انت العنی المتعال. (۲۷)

حضرت بهاء الله در لوح نعیم او را با بیانات شفقت آمیز مخاطب می سازند و بیان می کنند که این مناجات را به نشانه عنایات خود بار دیگر نازل نموده اند و تأکید می کنند که این مناجات قبلاً برای شخص دیگری مرقوم گشته و

دوباره آنرا مخصوص او نازل فرموده‌اند تا او به لحن مرغان آسمانی بسراید و در زمره کسانی درآید که به آرزوی دل و جانشان رسیده‌اند.

بدیهی است که هر مؤمنی پس از مشاهده یک چنین تجربه روحانی به اوج ایمان و اطمینان می‌رسد و این خود جرأت و شجاعتی در او پدید می‌آورد که در هیچ انسان عادی ممکن نیست دیده شود. این همان جرأت و شجاعتی است که جنایان و قهرمانان را به میدان شهادت می‌کشاند و آن‌هم تنها به قدرت الهی به شخص مؤمن عنایت می‌شود.

نعیم حقیقتاً یک بنده مخلص جمال مبارک بود. وی به دنبال تصدیق امر مبارک در زادگاه خود سده نزدیک اصفهان با تضحیقات شدیدی روبرو شد. به فرمان ملایان او و چهار نفر دیگر از اجنباء را گرفتند، بازوهایشان را محکم بدور بدنشان بستند و بعد آن‌ها را با طناب به هم پیوستند و پا برهنه در سراسر آن قریه گرداندند. مردم از دهات اطراف برای تماشای شکنجه و آزار آن‌ها جمع شده بودند. این محکومین بی‌گناه به مدت تقریباً چهارده ساعت در زیر ضربات شلاق مأمورین دولتی متحمل زجر و عذاب بودند. تن‌های برهنه این مظلومان که به رنگ‌های مختلف رنگ شده بود در معرض سرمای سخت زمستان به چنان شکل بدی درآمده بود که بسیاری از تماشاچیان از مشاهده آن به وحشت افتاده بودند. این بهائیان مظلوم پس از مدتی اسارت در زندان اصفهان از زادگاهشان تبعید شدند. همسر جناب نعیم را از او گرفتند و بدون اجرای مراسم طلاق به عقد مرد دیگری درآوردند.

نعیم و همراهمان، پای پیاده اصفهان را ترک کردند. از متاع دنیوی چیزی در دست نداشتند و در طول سفر با شداید زیادی روبرو گشتند تا به طهران رسیدند. نعیم در ابتداء برای تأمین مخارج زندگی به استنساخ الواح حضرت بهاء الله مشغول شد چه که در آن زمان به سبب نبودن وسایل چاپ اجنباء الواح استنساخ شده را با پرداخت پول کمی می‌خریدند. درآمد نعیم از این راه به اندازهای ناچیز بود که وی تا مدتی در کمال فقر زندگی می‌نمود. ولیکن بعدها با استعدادی که در ادبیات زبان داشت توانست شغل معتبری به‌عنوان معلم بگیرد و به تدریج زندگی مرغه فراهم نماید.

نعیم نه در زمان فقر و بیچارگی و نه هنگام رفاه و آسودگی، هرگز از خدمت امر غفلت نکرد خدمتی که همواره با خود گذشتگی و خلوص همراه بود. وی بیشتر اوقات آزاد خود را تا آخر حیات صرف تبلیغ متحرّیان و تزئید معارف بهائیان می نمود. در میان این خدمات می توان کلاس های مخصوص معارف امری او را نام برد که به مدت چندین سال ادامه داشت و در آنها تعداد محدودی از جوانان بهائی شرکت نمودند و بیشترشان مبلغین ممتاز گشتند.

خدمات نعیم به ادبیات امری هم برجسته و عظیم است. اشعارش که به حق درخشنده و تابناک شمرده میشوند از معرفت عمیقش در امر الهی و ادیان دیگر حکایت می کند. در میان آثار ادبی او کتابی دلپذیر به نظم در استدلال است که اثر بدیعی در اثبات حقایق امر حضرت بهاء الله می باشد. این کتاب در بسیاری از کلاس های معارف امری در ایران برای تزئید معلومات امری، تفهیم معانی عبارات مبهمه کتب مقدسه ادیان گذشته مخصوصاً قرآن، اثبات حقایق امر مبارک و اصالت متشأ الهی آن مورد استفاده بوده است.

اشعار نعیم یعنی جواهر منظومی که این نفس خوش قریحه برای نسل های آینده به یادگار گذاشته است بی شک برای همیشه منبع نشریات تبلیغی برای مبتدیان و سرچشمه الهام برای بهائیان خواهد بود.

کتاب اقدس بزرگ ترین نشانه و گواه سلطه و عظمت حضرت بهاء الله است. هر فرد بهائی که به دقت و فراست در باره این ضحیفه نواره تفکر کند آن جمال قدیم را در مقام سلطان امم مشاهده می نماید. به فرموده حضرت ولی امرالله:

این مظهر کلی الهی و مطلع انوار سبحانی که در چنین موقع خطیر حامل چنین پیام عظیم و جلیل گردید ذات اقدس است که نسل های آینده بشر همان نحو که اکنون جم غفیری از پیروان حضرتش بدان مقرر و معترفند او را به القاب و نعوت فخیمه قاضی القضاة، شارع اعظم و منجی امم، محرک عالم، متحد کننده ابناء بشر و موجد الف سنه منتظر، مؤسس کور جدید، رافع بنیان صلح اعظم، منشأ عدل اتم اقوم،

منادی وحدت انسان و بانی نظم جهان آرای الهی و مبدع و مبشر مدیّت سرمدی الآثار یزدانی تجلیل و تکریم خواهند نمود. (۲۸)

شک نیست زمانی که مقام حضرت بهاء الله در سطح جهانی مورد شناسائی قرار گیرد نسل های آتی به داستان زندگانی آن حضرت با اعجاب و احترام خواهند نگریست. آیندگان از عدم بصیرت مردمان معاصر آن محبوب امکان، به حیرت خواهند افتاد و از رفتاری که با آن مظلوم عالم شد در شگفت خواهند بود. وقتی عظمت و جلال مقام جمال اقدس ابهی در برابر دیدگان جهانیان آشکار گردد تصوّرش برای آنان دشوار خواهد بود که چرا حضرت ربّ الجنود در دورترین نقطه عالم به زندان محکوم شد، چطور پدر آسمانی در دست یک نسل فاسد و شریر اسیر گردید و چگونه سلطان سلاطین در حجره محقر غیر قابل سکونت در عکا محبوس گشت. و با وجود این در همان اطاق کوچکی که فاقد وسایل زندگی و لوازم خانگی بود کتاب مستطاب اقدس که بفرموده حضرتش "حجة العظمی لوری" (۲۹) است نازل گردید. به راستی شگفت آور است که در یک چنین حجره محقری در گوشه گمنامی از مدینه محصنه عکا و ناشناخته از چشم مردمان دنیا، اثر مهمی چون کتاب اقدس که منشور مدیّت آینده جهانی است به دست آن زندانی اسیر ظلم و جفا خلق شده باشد.

هیچ بلائی عظیم تر از آن نیست که خداوند با تمام شکوه و جلالش ظاهر شود و عالم بشر از شناسائی آن کور و دور ماند. و هیچ خصرانی بالاتر از آن نمی توان تصوّر نمود که این حقیقت زمانی آشکار گردد که کار از کار گذشته باشد و جبران مافات ممکن نباشد. حضرت بهاء الله در کتاب اقدس می فرمایند:

انّ النّاس نیام لو انتبهوا سرعوا بالقلوب الی الله العلیم الحکیم و نبذوا ما عندهم و لو کان کنوز الدنیا کلّها لیدکرهم مولا هم بکلمة من عنده کذلک یتبتکم من عنده علم الغیب فی لوح ما ظهر فی الامکان و ما اطلع به الا نفسه المهیمة علی العالمین قد اخذهم سکر الهوی علی شأن لا یرون مولی الوری الذی ارتفع ندآه من کلّ الجهات لا اله الا انا العزیز الحکیم قل لا تفرحوا بما ملکتموه فی العشی و فی الاشراق

بملکه غیرکم كذلك یخیرکم العلیم الخیر قل هل رأیتم لما عندکم من قرار او وفاء لا و نفسی الرحمن لو ایتم من المتصفین تمر ایام حیوتکم كما تمر الاریاح و یطوی بساط عزکم كما طوی بساط الاولین تفکروا یا قوم این ایامکم الماضية و این اعصارکم الخالیة طوی لایام مضت بذكر الله و لاوقات صرفت فی ذکره الحکیم لعمری لا تبقی عزة الاعزآء و لا زخارف الاغنیاء و لا شوکة الاشقیاء سیفنی الکلب بکلمة من عنده أنه لهو المقتدر العزیز القدير لا ینفع الناس ما عندهم من الاثاث و ما ینفعهم غفلوا عنه سوف یتبهون و لا یجدون ما فات عنهم فی ایام ربهم العزیز الحمید لو یعرفون ینفقون ما عندهم لتذکر اسمائهم لدى العرش الا انهم من المیتین. (۳۰)

نفوسی که به شتاسانی مقام حضرت بهاء الله در ایام حیات مبارک فائز شدند و در زمره پیروان آن حضرت در آمدند اغلب از فرصت‌هایی که پیش می‌آمد برای ذکر نامشان در محضر مبارک استقبال می‌کردند و آنرا افتخار عظیمی می‌شمردند آن‌ها اغلب از زائری که به قصد تشرّف به حضور مبارک عازم بود می‌خواستند که نامشان را در محضر مبارک ذکر کند. زائرین بعضی اوقات اسامی این احبّاء را روی کاغذی می‌نوشتند و آن را به آقاجان کاتب حضرت بهاء الله می‌دادند تا به حضور مبارک تقدیم کند. حضرت بهاء الله در همه این موارد به نحوی آن احبّاء را مورد لطف و عنایت قرار می‌دادند. گاهی به‌طور شفاهی ولی در بسیاری از موارد در الواح مبارک ذکر آن‌ها را می‌نمودند. تعدادی از یاران هم بودند که عریضه به حضور مبارک می‌نوشتند و در ضمن آن اسامی بعضی از احبّاء را ذکر می‌کردند. در چنین موارد هم لوحی که در جواب نویسنده عریضه و به افتخار او نازل می‌شد حاوی عباراتی خطاب به آن افراد بود.

همین لطف و عنایت جمال مبارک در یاد کردن یک بنده مؤمن باوفا کافی بود که دل و جان او را با برکات بی‌شمار شاد و مستبشر کند. این یک موهبت آسمانی شمرده می‌شد و اگر شخص، نقش خود را با داشتن حیات بهائی و تبلیغ امر الهی با خلوص نیت ایفا می‌کرد می‌توانست یک قهرمان روحانی و بنده مخلص آستان الهی شود.

یکی از افتخارات عظیمی که حضرت بهاءالله به پیروان خود عنایت فرموده‌اند این است که آنان را به خدمت امرشان دعوت نموده‌اند. در ادیان گذشته امر الهی معمولاً به وسیله افراد معدود و مخصوص که پیشوایان دینی بودند اداره می‌شد و سایر مردم نقشی بر عهده نداشتند ولی در این دور نورانی در امر بهائی هر نفسی که به شناسائی مقام حضرت بهاءالله فائز شده و در ظلّ امر آن حضرت قرار گرفته از پیر و جوان از عالم و بی‌سواد از فقیر و غنی همه می‌توانند در خدمت امر مبارک شرکت کنند. حضرت بهاءالله در بسیاری از الواح پیروان خود را مأمور می‌کنند که به تبلیغ و انتشار امرالله قیام نمایند. در کتاب اقدس هم اشارات چندی در این زمینه وجود دارد. در حقیقت حدّ و سدّی برای خدمت امر در میان نیست. خدمت در امر، مشروط به علم یا نفوذ و موقعیت اجتماعی انسان نیست. بسیار بوده‌اند نفوس ساده دل و بعضی اوقات حتی بی‌سواد که در ظلّ امر جمال اقدس ابهی به خدمات عالیّه موفق گشته‌اند.

خدمت در سبیل الهی اگر با خلوص یت انجام گیرد اعظم موهبت در این زندگانی فانی است. ولی اگر خدمت به قصد کسب شهرت و نفوذ یا به امید منافع شخصی در این جهان و یا حتی مکافات اخروی در جهان دیگر انجام شود چون بار بزرگی بر روح انسان سنگینی می‌کند. چنین خدمتی زندگی انسان را قرین محرومیت و اندوه می‌کند. و هم‌چنان که حضرت بهاءالله در الواح تأکید فرموده‌اند مقبول درگاه الهی نبوده و نخواهد بود چه که در نزد حق جز عمل پاک و یت خالص پذیرفته نمی‌شود.

ظهور الهی که در این عصر نورانی بر عالم انسانی عنایت شده بسیار عظیم و خطیر است. باید مساعی بشری و مراتب از خود گذشتگی انسان در خدمت خالصانه به همان نسبت شدید و عمیق باشد. یک فرد بهائی هرچه بیشتر در شناسائی مقام منبع حضرت بهاءالله پیش رود به همان اندازه خواهد توانست دل را از آلائش دنیوی پاک کند و با خلوص یت به خدمت امر قیام نماید و به همان اندازه هم از مکافات روحانی بهره‌مند خواهد شد. حضرت بهاءالله در

* در باره تعلق به عالم بعد به جلد ۲ صفحات ۵۳-۴۶ مراجعه شود.

موارد عدیده عظمت امر مبارک را اعلام فرموده‌اند از جمله در کتاب اقدس این بیانات روح‌بخش نازل گردیده است:

يا ملأ الارض تالله الحق قد انفجرت من الاحجار الانهار العذبة السائفة
 بما اخذتها حلاوة بيان ربكم المختار وانتم من الغافلين دعوا ما عندكم
 ثم طبروا بقوادم الانقطاع فوق الابداع كذلك يأمركم مالک الاختراع
 الذى بحركة قلمه قلب العالمين هل تعرفون من اى افاق يناديكم ربكم
 الابهى و هل علمتم من اى قلم يأمركم ربكم مالک الاسماء لا و عمرى
 لو عرفتم لتركتم الدنيا مقبلين بالقلوب الى شطر المحبوب و اخذكم
 اهتزاز الكلمة على شأن يهتز منه العالم الاكبر و كيف هذا العالم الصغیر
 كذلك هطلت من سماء عنايتى امطار مكرمتى فضلاً من عندى لتكونوا
 من الشاكرين. (۳۱)

بعضی از حواریون حضرت بهاء الله به چنین مقام بلند از ایمان رسیدند و به علو مقام حضرت بهاء الله پی بردند. وقتی این مظاهر انقطاع به لقای جمال مبارک فائز شدند خود را در عالمی غیر از این عالم مشاهده نمودند. آنان می‌خواستند عمق احساسات خالصانه‌شان را در حضور مولایشان عرض کنند ولی کلمات برای ابراز احساسات و اظهار عبودیت و اخلاص آنان کافی نبود. از این گذشته هیبت و عظمت جمال مبارک به اندازه‌ای بود که آن‌ها قادر به ادای کلمه‌ای در محضر مبارک نبودند مگر در مواردی که هیکل مبارک این قدرت و اختیار را به آنان عنایت می‌نمودند. بنا بر این هر یک از زائرین به نحوی محبت و ولا و آمادگی خویش را به نثار جان در سبیل فداء ابراز می‌نمودند. بعضی در برابر هیکل مبارک زانو می‌زدند، برخی به سجده می‌افتادند و تعدادی هم در سکوت و احترام ایستاده و به راز و نیاز با آن مولای بی‌نیاز مشغول می‌شدند. حاجی میرزا حیدرعلی داستان تشرّفش را به حضور جمال مبارک در عکّا چنین تصویر می‌کند:

روزی مشرف بود ایستاده بود و مشی می‌فرمودند و بحر بیان متلاطم و مواج و آفتاب فضل و عنایت مشرق و تابنده درخشنده. فانی خواست

پای مبارک را زیارت کند و بیوسد* و مدت‌ها بود این تمنّا و آرزو را داشت و آن وقت را به خیال خود فرصت یافت. چون روبروی فانی تشریف می‌آوردند جای خود چون نقش دیوار بود و چون روی مبارک را به طرف آخر می‌فرمودند فانی فرصت می‌نمود و یک قدم و دو قدم و سه قدم به قصد و عزم خود را انداختن روی پای مبارک و بوسیدن و سجده نمودن از جای خود حرکت می‌نمود. و چون توجّه به طرف فانی می‌فرمودند هیمنه جمال و جلال فانی را به مقرّ خود راجع و جمادش می‌فرمود. سه چهار مرتبه این قسم پیش رفت و برگشت ملاحظه فرمودند و فرمودند چیست تو را تقدّم مرّه و تأخر اختری متبسّمًا و به دست اشاره فرمودند هم‌آن‌جا بایست. با این که مدت‌ها آرزوی دل و جان و روان و جدان بود و حال حصولش مأمول و ممنوع شد و به قاعده طبع و عقل و محبّت باید محزون و مهموم و دلخون و مغموم شود و به قدری این بیان و حرکت دست مبارک مسرت بخشید که ذرات تراب جسدش را که باد به هر طرف ببرد از آن کلمه مسرور و فرخنده و مفتخر و متباهی است الی الابد السّرمد. (۳۲)

کتاب اقدس چون بحر بی کرانی است که ذکر همه مطالبی که در آن نازل شده کاری است دشوار. در این جا به بعضی از مواضع مهمّه نازله در آن اشاره شد. در صفحات قبل هم بعضی از تعالیم و پیشگونی‌های حضرت بهاء‌الله در این کتاب مستطاب مورد اشاره قرار گرفته بود. این فقرات، ظهور مظهر الهی بعدی،^{**} تجلیل مقام علما در امر،^{***} خطابات قلم اعلیٰ به سلاطین، امراء و رؤسای ادیان⁺ علائم بلوغ دنیا⁺⁺ و بعضی مطالب دیگر⁺⁺⁺ را در بر

* سجده کردن و بوسیدن پای یک شخص در نظر مردم مشرق زمین بالاترین نشانه خضوع و خشوع بود.

** جلد ۱ ص ۲۷۹.

*** جلد ۲ ص ۲۷۸.

⁺ جلد ۲ صفحات ۳۲۴-۵.

⁺⁺ همین جلد ص ۱۷۳.

⁺⁺⁺ برای یافتن مطالب دیگر نازل در کتاب اقدس به مأخذ زیر مراجعه شود. جلد ۱۰ صفحات ۵۸، ۱۳۸، ۲۲۹، ۳۱۹ جلد ۲ صفحات ۱۳۱، ۲۵۳، ۳۷۱. و مطالب مندرج در این جلد.

می گیرد.

حقایق روحانی که در کتاب اقدس نازل شده از شمار بیرون است. هیچ کس در این حیات فانی نمی تواند ادعا کند که قوای مکتونه در کلمات نازله در آنرا کاملاً درک کرده است. زیرا در کتاب اقدس بجز احکام و اوامر که باید به صورت ظاهری آنها به مرحله اجرا گذاشته شوند اسرار و معانی بی شماری نهفته است. حضرت بهاء الله در کتاب اقدس می فرماید:

اغتمسوا فی بحر بیانی لعل تطلعون بما فیہ من لثالی الحکمة و الاسرار
ایاکم ان توقفوا فی هذا الامر الذی به ظهرت سلطنة الله و اقتداره اسرعوا
الیه بوجوه بیضاء هذا دین الله من قبل و من بعد من اراد فلیقبل و من لم
یرد فان الله لغنی عن العالمین قل هذا لقسطاس الهدی لمن فی السموات
و الارض و البرهان الاعظم لو انتم تعرفون قل به ثبت کل حجة فی
الاعصار لو انتم توقنون قل به استغنی کل فقیر و تعلم کل عالم و عرج
من اراد الصعود الی الله ایاکم ان تختلفوا فیہ کونوا کالجبال الرواسخ
فی امر ربکم العزیز الودود. (۳۳)

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح (۳۴) بیان می کنند که وقتی حضرت بهاء الله به نزول آیات و الواح و صدور اوامر و احکام مشغول بودند قوه محرکه که با نزول کلمه الله همراه بود چنان ارتعاشی در وجود هیکل مبارک ایجاد می کرد که تا مدتی قادر به خوردن طعام نبودند. حضرت بهاء الله معمولاً خیلی کم غذا میل می کردند و بعضی روزها اصلاً نمی توانستند خوراکی میل نمایند

* برای اطلاع بیشتر در نحوه نزول کلمه الله به جلد ۱ فصل ۳ مراجعه شود.

فصل هیجدهم

روزهای آخر حیات جمال اقدس ابھی در میان قلعة عکا

اعلان کتاب اقدس که به بیان حضرت ولیّ امرالله، مهم‌ترین واقعه دوران رسالت حضرت بهاءالله است می‌تواند منشأ نیرومندی برای تجدید حیات عالم انسانی محسوب شود. می‌توان گفت که قوای اسرارآمیزی که با نزول این کتاب مستطاب در عالم دمیده شد عامل اساسی در دگرگون ساختن مقدرات این آئین نازنین و شایع مقدّس آن در عکا بوده است.

در بررسی دوران تاریخ امر در آن زمان به‌خاطر می‌آوریم که چگونه حضرت بهاءالله و اصحاب وفادارشان در نتیجه قتل سه تن از پیروان ازل و سایه ظلمتی که این عمل ملامت‌انگیز بر جامعه اسم اعظم انداخته بود در دریای محن و شداید غوطه‌ور بودند. یک سال پس از آن واقعه هائله، تاریکی به تدریج از بین رفت و حیثیت و اعتبار امر رو به افزایش نهاد. همه بهائینی که زندانی شده بوده بجز هفت نفری که مشولیت مستقیم در این عمل زشت داشتند از زندان آزاد شدند، ثقه و اطمینان ساکنین شهر نسبت به اصحاب بار دیگر برقرار گشت و با درستکاری و پرهیزکاری مهاجرین تمام اتهامات ناروا که به‌طور موقت نام نیک آنان را لکه دار ساخته بود از میان رفت.

ازدواج حضرت عبدالبهاء با منیره خانم در همان سال نزول کتاب اقدس انجام گرفت. عیود همسایه دیوار به دیوار بیت مبارک که قبلاً از ترس دیوار

* به جلد ۲ صفحات ۲۱-۲۱۶ مراجعه شود.

حد فاصل بین دو خانه را محکم ساخته بود حال بر آن شد که از خانه خود اطاقی به بیت مبارک باز کند تا حضرت عبدالبهاء و همسرشان اطاق جداگانه برای خود داشته باشند. عبود دیوار بین دو خانه را هم بعداً برداشت و خانه خود را در اختیار حضرت بهاء الله قرار داد و خود به محل دیگری نقل مکان نمود و بدین ترتیب اطاق های بیشتری در اختیار حضرت بهاء الله و عائله مبارکه قرار گرفت.

حضرت بهاء الله به اطاق بزرگ تری که ایوان داشت و مشرف به دریا بود منتقل شدند و حضرت عبدالبهاء به اطاقی که تا آن وقت در اختیار جمال مبارک بود انتقال یافتند. اطاق تازه حضرت بهاء الله در مقایسه با اطاق قبلی بهتر و دلپذیر بود. آن حضرت می توانستند در ایوان مشی کنند و دریا را نظاره نمایند و آجاء هم می توانستند در محیطی روشن تر و آرام تر به حضور مبارک مشرف شوند.

در این اطاق بود که سالها زائرین ایرانی به حضور مبارک می رسیدند و در همین اطاق بود که بسیاری از الراح مهم از قلم اعلی نازل گشت.

حضرت بهاء الله اغلب و معمولاً در ساعات بعد از ظهر در ایوان جلوی حجره در فضای آزاد مشی می فرمودند و دریا را نظاره می کردند. مؤمنین عکا که در کمال شکیبایی و سرور در مسجوتیت و ابتلائات جمال مبارک شریک بودند و حال هر یک در نقاط مختلف عکا زندگی و کار می کردند از این تحولات قرین سرور و شادمانی بی اندازه بودند.

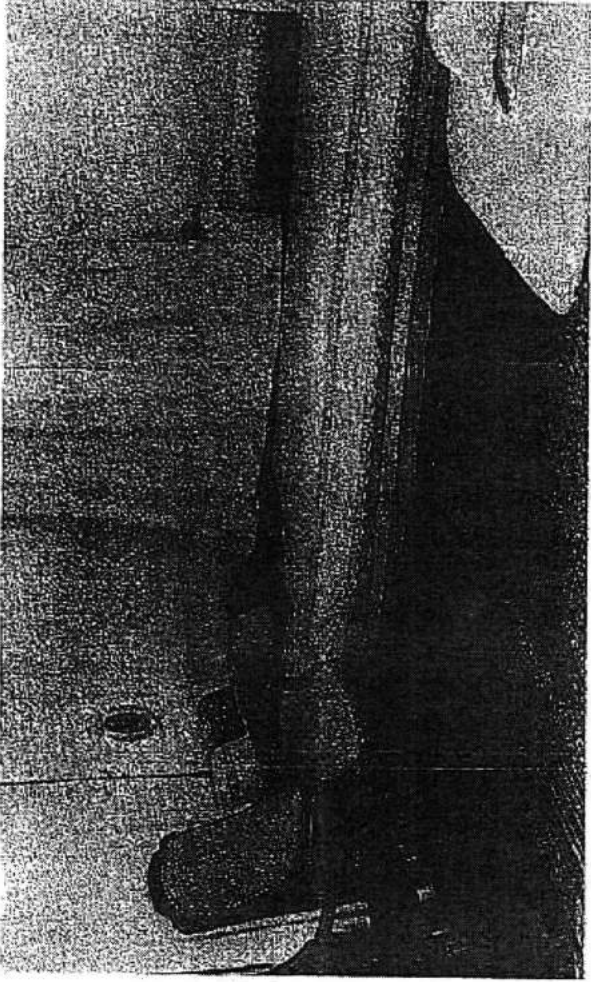
حاجی میرزا حیدر علی که شاهد عینی وقایع آن ایام بود این خاطرات را برای نسل های بعدی به یادگار گذاشته است.

قریب صد نفر مهاجر و مجاور و مسافر بودند و با یکدیگر در کمال محبت و اتحاد و خلوص و رداد و از صحبت و معاشرت و خدمت به هم مفتخر و سرور و حقیقت جنت و نعمشان می دانستند. و اکثری هم کسب و تجارت داشتند و به امری مشغول بودند. و قانون و سنت شده

* این داستان مربوط به سال ۱۸۷۷ چند ماه قبل از آن است که جمال مبارک بیت عبود را ترک کردند و به قصر مزرعه تشریف ببرند.

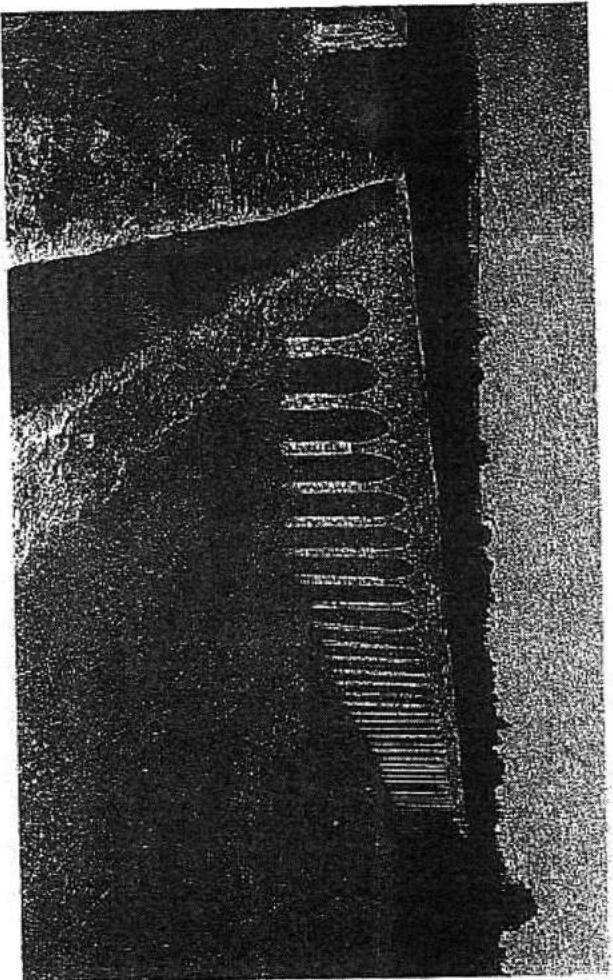
بود که از سه به غروب مانده تا دو و سه از شب گذشته بعضی را به صرافت طبع مبارک رب العالمین احضار می فرمودند و مشرف می شدند لذا تمام این نفوس از سه به غروب مانده دست از کار و شغل کشیده هر دو سه نفر و سه چهار نفری در جایی از اطراف بیت مبارک بعضی مشی می نمایند و بعضی ایستاده و جمعی نشسته و نفوسی که مرجع اشتغال امریه بودند در بیرونی حضرت من اراد الالهی در قهوه خانه خدمت حضرت حسین آقا و جمعی در بیرونی نشسته و یا ایستاده و یا راه می رفتند. چه که قصر مبارک از بیرونی و اطرافش مشرف و مقابل بود و حرکت و مشی مبارک را زیارت می نمودند. و بسیار هم می شد که محض فضل و عطفوت به دست مبارک اشاره می فرمودند و می خواستند و مصداق ادخلوها بسلام آمین ظاهر می شد. باری این نفوس متحده کنفس واحده که فدای یک دیگر بودند برای هر یک یا هر جمعی که اذن حضور می رسید به قدری مسرور می شد که احدی را نمی شناخت و به سرعتی می شتافت که در و دیوار را به جذب و شور و رقص می آورد. و اگر به او صحبت می شد نمی شنید تا برود و مشرف شود و به جنت لقا که اعظم الجنان است و ابهی الرضوان و لا رأت و لا سمعت و لا خطر عین و سمع و علی قلب فائز شود. و بعد از مرخصی به فاصله دقائق و ساعتی به خود بیاید و نفوس را بشناسد و صحبت کند و بیانی که فرموده اند از صد نفر یک نفر بتواند سر و پا شکسته و آلوده به مشعر خود حکایت و روایت کند اما از دیدن و وجدانای احدی قادر بر بیان و اظهار نبود. (۱)

مراتب عشق و اخلاصی که اصحاب جمال مبارک نسبت به آن حضرت داشتند غیر قابل احصاء است. یکی از اجزای عگا به نام میرزا محمد هادی صحاف برای اطمینان از این که چشمان جمال مبارک وقتی از حجرة مبارک به ایوان تشریف می برند به هیچ منظره زشت و ناپاکی نیفتد با این که هنرمند برجسته ای بود و به تذهیب کتب و الواح حضرت بهاء الله اشتغال داشت



اطلاق حضرت بهاءالله در بیت عبود

تاج هیکل مبارک بر گوشه نیکت در جانی که حضرت بهاءالله معمولا جلوس می کردند دیده می شود



منظرهای از قنات آب

این قنات به توصیه حضرت بهاءالله تعمیر شد و آب تمیز برای اهالی عسکاً می آورد

تنظیم و جارو کردن^۲ اطراف بیت عبود را هم بر عهده گرفته بود. حضرت عبدالهیه داستان او را با عبارات زیر مرقوم فرموده‌اند:

... و از جمله مهاجرین و مجاورین، آقا محمد هادی صحاف بود. این شخص شاخص از اهل اصفهان بود و در تذهیب و تجلید ماهر و فائق بر دیگران. چون به عشق الهی گریبان چاک نمود، سریع و چلاک گشت و شجیع و بی‌باک. وطن مألوف بگذاشت و سفری مخوف پیش نهاد. به تعب و مشقتی زیاد مرور بر بلاد نمود تا آن که به بقعه مبارکه رسید و با مسجونان مشارکت کرد. جمیع اوقات عاکف آستان بود و جاروب کش و پاسبان. میدانی که در مقابل بیت مبارک بود به همت مذکور شسته و روفته، در نهایت نظافت و لطافت بود.

همواره نظر مبارک بر آن میدان می‌افتاد و تبسم می‌فرمودند که آقا محمد هادی میدان سجن را جلوه‌گاه قصر می‌نماید و جمیع همسایگان را خشنود و معنون می‌کند.

و چون روفتن و شستن اتمام می‌یافت به تذهیب و تجلید کتب و الواح می‌پرداخت. بر این منوال ایام بسر می‌برد و به لقای دلبر آفاق مسرور و شادمان بود. فی‌الحقیقه بسیار نفس پاک و صادقی بود و موهبت وصال را سزاوار و لایق و از هر آلودگی فارغ...

این شخص به ظاهر کوتاه بود ولی همت عالی داشت و مقامی سامی، قلبی پاک داشت و جانی تابناک ایامی که ملازمت آستان داشت در نزد دوستان محبوب و مقرب درگاه کبریاء بود. جمال مبارک گاهگاهی تبسم کنان صحبت می‌فرمودند و اظهار عنایت می‌کردند... (۲)

محبت و اخلاص فوق‌العاده‌ای که اصحاب در قلبشان نسبت به جمال مبارک احساس می‌کردند و اشتیاق وافر که به لقای آن حضرت داشتند طبق نوشته حاجی میرزا حیدر علی ناشی از دو چیز بود یکی این که ایمان

* کوچه‌های عکا خاکی بود و در آن زمان روش خاصی برای جمع‌آوری زباله وجود نداشت. اهالی معمولاً زباله‌های خود را به خیابان پرتاب می‌کردند به این سبب بود که مردم جلوی خانه‌شان را جارو می‌کردند و آب می‌پاشیدند.

راسخ به حضرت بهاءالله به عنوان مظهر ظهور کلی الهی داشتند و دیگر این که اراده شان را به طور کامل به اراده آن حضرت واگذاشته بودند. به هر اندازه که مریدان جمال مبارک این دو خصلت را دارا می شدند به همان نسبت می توانستند به آن حضرت تقرّب حاصل کنند. مؤمنینی هم بودند که به حضور حضرت بهاءالله بار یافتند، تجلیات ظهور مبارکشان را مشاهده نمودند، در برابر عظمت و جلالشان دچار حیرت شدند و با روح ایمان سیراب گشتند. ولی چون از شؤن دنیوی منقطع نبودند و نتوانستند بر نفس و غرور خود حاکم شوند از عنایات و الطاف آن حضرت دور ماندند.

حضرت بهاءالله در یکی از الواح چنین می فرماید:

بسا از نفوس* که با حق بوده اند و در عشق و اشراق در ظاهر مشرف
ولکن حق تصدیق قرب در حق آن نفوس نفرموده چه که از قرب
معنوی محروم بوده اند ... و اگر نفسی در اقصی بلاد ساکن و به حق
ناظر باشد در حق او کلمه قرب نازل ... اگر نفسی یکبار از روی
خلوص، وجه رحمانی را زیارت نماید، مقابل است با حسنات اوّلین و
آخرین بل استغفرالله عن ذلک چه به ذکر و بیان این مقام محدود نشود.
بر فضل این مقام احدی مطلع نه مگر حق جلّ کبریا و اگر نفسی در
شطری که عرش ظهور در آن مستقر است وارد شود در جمیع عوالم لا
نهایه فیض و اجر این عمل او را مدد نماید تا چه رسد به نفسی که
به لقاء فائز شود. (۳)

غلبه بر نفس و هوی و تسلیم شدن به اراده مظهر الهی ممکن است
سخت ترین کار برای انسان باشد. ولی وقتی انسان به این هدف عالی برسد
یعنی خود را تسلیم به اراده الهی نماید عنایات و برکات بی کران برایش نازل
می شود.

همه موجودات زنده از جهت جسمانی تسلیم نیروهای طبیعت هستند. یک
درخت در برابر ریزش باران و تابش آفتاب تابان، مقاومتی از خود نشان

* میرزا آقا جان نمونه خوبی در این زمینه بود. وی بیشتر اوقات در خدمت جمال
مبارک بود ولی در پایان حیاتش به نقض عهد قیام کرد و خدمت چهل ساله خود را
ضایع نمود.

نمی‌دهد. و قوای حیات بخش آن‌ها را جذب می‌کند و در نتیجه رشد می‌کند و شکوفا می‌شود. از نقطه نظر روحانی هم اگر انسان آرزومند جلب برکات الهی باشد باید همین روش را در پیش گیرد. تنها تفاوت در این است که سایر موجودات زنده به‌طور غیر ارادی خود را تسلیم نیروهای طبیعت می‌کنند ولی انسان در تقویض و تسلیم خود در برابر اراده الهی مختار و آزاد است.

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح (۴) می‌فرمایند که بالاترین رتبه فداکاری در سبیل الهی برای یک مؤمن بهائی این است که اراده‌اش را به‌طور کامل به اراده الهی واگذارد و خادم حقیقی احبای جمال ابهی گردد. چه که ذات خداوند از عبودیت بندگانش بی‌نیاز است و هر کس که آرزوی بندگی آستان خدا دارد باید به بندگی احبای او بپردازد. حضرت عبدالبهاء در این لوح مبارک، مقام عبودیت خود را تکرار و بیان می‌کنند که در اعماق قلب، خود را کم‌ترین بنده احباب می‌دانند و نهایت آمال و آرزویشان این است که به خدمت یک یک از دوستان موفق شوند.

کسانی که به نحوی با حضرت عبدالبهاء ارتباط داشته‌اند همگی به مراتب بندگی آن حضرت شهادت داده‌اند. آثار مبارکه ایشان هم بر زندگی بی‌نظیر سراسر خدمت آن حضرت به عالم انسانی گواهی می‌دهد. حیات حضرت عبدالبهاء به عنوان "مثل اعلا" تعالیم حضرت بهاء الله، "جامع جمیع کمالات" و "مظهر کلیه صفات و فضائل بهائی" (۵) الهام‌بخش بسیاری از نفوس گشته و در آینده نیز نسل‌های بی‌شماری را در نیل به مقام از خود گذشته و زندگی با بندگی و فروتنی الهام خواهد بخشید.

دکتر یونس خان افروخته* چند سالی در عکا در خدمت حضرت عبدالبهاء بود. ارتباط طولانی که وی با حضرت عبدالبهاء داشت و محبت و ولایتی که نسبت به آن حضرت در قلبش تمکّن یافته بود تأثیر عمیق و پایداری در زندگی او گذاشت به نحوی که در زمرة قهرمانان امر درآمد. وی شخصیتی جاذب و نفسی نورانی بود که از خوش‌مشربی و استعداد بهره‌افزای داشت. دکتر یونس خان در خاطراتش داستان‌های بسیاری در باره حضرت عبدالبهاء نوشته و در آن‌ها به قیام ناقصین پس از صعود حضرت بهاء الله بر ضد حضرت

عبدالبهاء اشاره نموده است. ناقضین هرچه در قوه داشتند برای بی اعتبار ساختن و تحقیر مقام حضرت عبدالبهاء به عنوان مرکز میثاق بکار بردند. احبای ثابت قدم و با وفا هم در عوض در ستایش مقام آن حضرت راه مبالغه پیمودند. این امر سبب ناخشنودی شدید حضرت عبدالبهاء شد چه که آن حضرت خود را فقط عبد آستان می شمردند. دکتر یونس خان احسامات و افکار خود را در باره عبودیت حضرت عبدالبهاء به شرح زیر نگاشته است:

خلاصه آن که هرچه ناقضین مراتب ادبیت و ایذا را بالا بردند و هرچه در حق سرکار آقا دنو کردند بسیاری از ثابتین هم به همان نسبت از فرط عشق و محبت غلو نمودند. ولکن در عالم عبودیت کار به جایی رسید که اگر کسی در عبودیت سرکار آقا غزلی می سرود مورد عنایت واقع می شد و اگر بالعکس اشاره به غلو مقام مبارک کلمه ای می نوشت به هیچ وجه مقبول واقع نمی گشت. حتی می فرمودند "تویه کن و استغفار کن".

تنها مقامی که برای خود محفوظ داشتند همان مبین کتاب بود آن هم برای این که اگر کسی به بیانات و کلمات و الواح الهی که در حق فرع مشعب از اصل قدیم است^۱ استدلال می جست و دلیل بر غلو مقام عبدالبهاء می دانست می فرمودند: "من مبین کتابم، همه این ها یعنی عبدالبهاء" ... هزاران الواح و مناجات در مقام عبودیت نازل. من جمله این مناجات رسید که در بالای آن می فرمایند "هر کس این مناجات را به کمال تضرع و ابتهاج بخواند سبب سرور قلب این عبد گردد و حکم ملاقات دارد" ...

و در این جا مقام عبودیت و فنا را به جایی رسانیده می فرمایند "ای ربّ اَسْمَنی کأَس الفناء و البسنى ثوب الفناء و اغرقنى فى بحر الفناء و اجعلنى غباراً فى ممرّ الاحیاء و اجعلنى فداءً للارض التی و طنتها اقدام الاصفياء فى سبيلک یا ربّ العزّة و العلیّ الی آخر ..."

* به جلد ۲ صفحات ۵-۴۱۴ مراجعه شود.
** زیارتنامه حضرت عبدالبهاء - متن آن در بیشتر کتابهای مناجات موجود است.

ای خواننده عزیز من، چون اغلب دوستان این مناجات را از بر می‌دانند و هر صبح از حفظ می‌خوانند لهذا این عبد به درج آن اقدام نمودم و لکن رجا دارم اگر شما هم محفوظ دارید الحال یک بار بخوانید. بعد از آن داستان ذیل را در تحت عنوان سرگذشت تلخ و شیرین ملاحظه نمایید.

سرگذشت تلخ و شیرین

در آن زمان که دوستان ایران در آتش عشق می‌گداختند و در نار حسد و بغضای مغرضین و تهمت و افترای ناقضین می‌سوختند و می‌ساختند شعرا و ادبا در نعت و ثنای عبدالبهاء غزل‌ها و قصائد غراً می‌سرودند و در عظمت مقامشان درهای گران‌بها می‌سفتند و ابداً استغفر الله هم نمی‌گفتند.

در چنین ایامی ما ساکنین عگا و طائفین مطاف ملا اعلی* دست از پا خطا نمی‌کردیم؛ ادنی کلمه‌ای در ذکر الوهیت و ربوبیت آن حضرت بر زبان نمی‌راندیم می‌دانستیم که اغلب مدیحه سرایان را نصیحت فرمودند تا بتوانند با ذکر عبودیت و رقیبت مولای خود را بستانند.

در چنین ایامی یک نفر از اماء الرحمن، طائره خانم عریضه‌ای منظومه به توسط این عبد فرستادند که صورت مناجات به ساحت قدس احدیت داشت. این ابیات را در موقعی که به قول خود مناسب یافتم تقدیم کردم. در حینی که از پله‌های عمارت کنار دریا پایین می‌آمدند همین که یک یا دو بیت آن را ملاحظه فرمودند دفعتاً وجه بیارک را بر گردانیده با منتهای حزن و کدورت فرمودند "تو هم این جور کاغذها به دست من می‌دهی نمی‌دانی من چقدر از این عنوان معزور می‌شوم. مگر تو هم مرا نشناخته‌ای اگر تو ندانسته باشی پس کی باید بدانند؟ نمی‌بینی شب و روز چه می‌کنم و چه می‌نویسم ... و الله الذی لا اله الا هو من خودم را از تمام احتیای جمال مبارک کوچک‌تر می‌دانم

این عقیده من است ... اگر بد فهمیده‌ام بگو بد فهمیده‌ای. این آرزوی من است این را هم ادعا نمی‌کنم چه که از هر ادعائی بیزارم". سپس اشاره به سمت قبله فرموده فرمودند "یا جمال مبارک مرا به این مقام فائز کن ..."

این بیانات را به قدری غیورانه و متغیرانه فرمودند که گویی قلبم ایستاده، تقسم قطع شد، وجود از حرکت بازماند. حقیقتاً مثل این که حیاتم قطع شد، طاقت تکلم که نداشتم سهل است قدرت تنفس هم سلب شد. آرزو داشتم زمین مرا بلغ کند دیگر مولای نازنین را به این درجه حزین مشاهده نکنم. لحظه‌ای در این عالم نبودم وقتی که راه افتاده از پله‌ها سرازیر شدند ملتفت نبودم صدای لغزش گالاش پوتین مبارک در روی پله‌های مرمر در زیر باران مرا بیدار کرد. فوراً سرازیر شدم دنباله فرمایشات را شنیدم که می‌فرمودند "من به ناقضین گفتم که شما هرچه بیشتر مرا اذیت می‌کنید احبّاء بی‌اختیار در حق من غلو می‌کنند ..."

در این جا که تقصیر از گردن احباب مرتفع و به گردن ناقضین افتاد قدری به هوش آمدم جانی گرفتم و به دقت گوش دادم اما فکر و هوشم جای دیگر بود. فهمیدم که عکس العمل ظلم و اعتساف ناقضین بی‌انصاف، عنان اختیار را از دست احباب ربوده است.

لهذا دوره سرگذشت تلخ من به سر آمد فرمایشات راجع به ناقضین است. کلمات مبارک را باز می‌شنیدم که در این سرسرای وسیع قدم می‌زنند و بیانات می‌فرمایند اما قدرت تعقل و تمعن نداشتم با خود می‌گفتم چه خاکی بر سر بریزم که باعث کدورت واقع شده‌ام فکرم بی اندازه مغشوش بود. یک مرتبه شنیدم می‌فرمایند "هیچ ایرادی بر احبّاء نیست زیرا از فرط محبت و استقامت و ثبوت و رسوخ چنین می‌گویند ... " باز هوش و حواسم جای دیگر رفت مجدداً این کلمه را شنیدم که می‌فرمایند: "نو که پیش من اینقدر عزیز هستی ... الخ"

* معلوم است که دکتر بونس خلن به علت تواضع و فروتنی نخواست است تمام بیانات تحسین امیز حضرت عبداله‌بهاء را که به او خطاب فرموده بودند در این جا ذکر کند.

این کلمه مرا به این نکته متذکر ساخت که روش و سلوک مبارک همواره چنان بوده که فرموده‌اند: "زَنهار زَنهار قلبی را از خود مرنجانید" و اینک موقع تسلی و دلجوئی است. لهذا عقده قلبم گشوده شد ماده مستعده منفجر گردید و سرشک دیده سرازیر شد. قدری بهتر گوش دادم دیدم الفاظ دلنواز و سخنان دلفریب از مقام دلجوئی بسی بالاتر رفته چندان که اگر با مراتب عدم لیاقت و استعداد خود مقایسه نمایم طاقت شنیدن این همه الطاف ندارم. لهذا آن کلمات را به خاطر نسپریم اما از فرط وجد و سرور حالت جذبه و شور غریبی پیدا کردم. می‌خواهم در ریچه آسمان باز شود تا به ملکوت لقا پرواز کنم.

خلاصه آن که وقتی که مرخص شده به طرف مسافرخانه روانه شدم چنان سرمست و سرشار بودم که کوچه‌های عگا را به غلط می‌رفتم و راه بیهوده می‌پیمودم. حال ای خواننده عزیز من، ملاحظه کنید که ماجرای سرگذشت تلخ من چگونه شیرین شد و عاقبت به کجا رسید. نه زمینی گشوده شد و مرا بلعید و نه آسمانی مرا به عالم بالا کشید تا یاد روزگار گذشته خود را به نظر شما برسانم و به یاد آن جمال نورانی صمدانی به شما بگویم الله ابهی" (۶).

در دوره‌ای که حضرت بهاءالله در بیت عبود تشریف داشتند همه مهاجرین در شهر عگا مستقر شده و بیشتر آن‌ها در کسب و کار کوچک‌شان قرین موفقیت بودند. این مهاجرین در دوران حکومت احمد بیگ توفیق در کارهایشان از آرامش نسبی برخوردار بودند. ولی با سرکار آمدن حاکم جدید، عبدالرحمن پاشا، اوضاع تغییر یافت چه که وی در میان حکمرانان عگا بیش از همه با حضرت بهاءالله و اصحاب خصومت و دشمنی داشت. او شخص بسیار طمع‌کاری بود و وقتی نتوانست با نقشه‌هایی که طرح کرده بود از احتیاء اخاذی کند گزارش مفسدانه‌ای به اولیای امور در اسلامبول فرستاد و شکایت نمود که همه بهائیان عگا به جای این که در زندان باشند آزادانه به کار و کسب مشغولند. جوابی که از باب عالی یعنی از دفتر نخست‌وزیری در اسلامبول رسید مبنی بر این بود که فرمان سلطان باید به موقع اجرا در آید و آنها زندانی هستند و حق کار کردن ندارند.

حسین آشچی در خاطرات خود داستان این جریان را پس از وصول جواب از اسلامبول به تفصیل نگاشته است. باید توجه نمود که آقا حسین آشچی به علت شرکت در قتل سه ازلی در عگا محکوم به زندان شده بود ولی در اثر خوش قلبی بعضی از مأمورین دولتی اجازه داشت هر صبح به خانه حضرت بهاء الله برای انجام خدمت آشپزی که بر عهده داشت برود و شب به زندان باز گردد. آقا حسین در باره اقدامات عبدالرحمن پاشا پس از گرفتن جواب از اسلامبول مبنی بر این که زندانیان حق کار کردن ندارند چنین می نویسد:

متصرف سبب جسارتش شد که خوب وسیله ایست ولی اظهار نداشت و گذاشت و باز در فکر این آمد که بلکه یک مداخلی بکند ... شبانه مفتی عگا شیخ علی [میری را] که مجذوب مبارک بود خواست و گفت که فردا اراده دارم که دکان های جمیع عجم ها را به بندم و در جس بگذارم. و حضرت افتدی را نگذارم که بیرون بیایند. از مفتی مساعدت خواست* که باید با فکر من کمک نمائی. جواب داد اگر شما حکمی از بالا یعنی اسلامبول داری من حاضرم ولی از بالا اگر حکمی ننداری من همراهی نمی کنم. گفت فردا نشان می دهم. شبانه مفتی آمد در خانه و تفصیل را عرض کرد حضور حضرت مولی الوری و سرکار آقا در خانه [ملک] در محل اسکندر افتدی مدیر تلغراف در آنجا شب نشینی داشتند و مفتی بسیار استیحا ش می نمود که همین امشب یک چیزی به پاشا برسانید که فردا خیال خرابی دارد. فرمودند مفتی افتدی راحت باش خداوند عالم کریم است رؤف و رحیم است به خدا واگذار مطمئن باش و برو بخواب و بسیار تسلائی دادند او را تا راحت شد و رفت. و بعد به اندرون تشریف آوردند تازه جمال قدم جل کبریا نه در بستر استراحت فرموده بودند تشریف بردند در حضور فرمودند آقا بگو به بینم چه تازه ای داری. کیفیت را به تمامه در ساحت اقدس معروض داشتند. امر فرمودند که اجبای جمیعاً صبح دکان ها را باز نکنند و این مطلب در شهر رمضان ماه روزه بود. شبانه این مطلب را به اجبای خبر فرستادند و اجبای نیز حسب الامر صبحی دکان ها را باز

*مفتی پدشوای روحانی شهر بود که بیشتر از حاکم شهر قدرت و اختیار داشت.

نمودند و صبحی همه در بیرونی سرکار آقا روح ما سواه فدا جمع شدند.

و این عبد فقیر با بعضی احبّاء در حبس لیمان [محدود] بودیم ولی از یومی که نوری بک به عکا آمد به سبب محبت و نفوذ او این حقیر هر روز می آمدم در اندرون و مشغول طبخ بودم و شب مراجعت به لیمان می نمودم. باری صبحی که از لیمان بیرون آمدم اول دیدم دکان آقا محمّد ابراهیم خلیل مسگر بسته است همین قسم جمیع احباب بسته اند بسیار مضطرب شدم که آیا چه واقع شده به عجله آمدم در بیرونی دیدم جمیع مجتمعند، جویا شدم تفصیل را ذکر نمودند. بعد داخل اندرون مشغول کار طبّاحی شدم. بعد از دو ساعت تقریباً از سر آفتاب گذشته بود دیدم با سر عصا شخصی پرده را بلند کرد و داخل شد. دیدم اسکندر افندی مدیر تلغراف است گفت به ترکی نرده [کجاست] عباس افندی. در نهایت عجله ولی متبسمانه و با سرور حقیر جواب دادم بالا تشریف دارند. گفت می خواهم به حضورشان مشرف شوم. حال، رفتم بالا دیدم حضرت مولی الوری در حضور جمال قدم جل کبریا تشریف دارند. عرض کردم مدیر تلغراف به عجله داخل شد متبسمانه و می خواهد به حضور حضرت مولی الوری مشرف شود. جمال قدم جل کبریا تشریف فرمود آقا* زود برو خیر است. و تبسم فرمودند و فرمودند آقا، خدا از کارش باز نمی ماند.

حضرت مولی الوری تشریف آوردند نزد مدیر تلغراف و دست یکدیگر را گرفتند و تشریف آوردند بیرون و داخل بیرونی شدند. مدیر تلغراف، تلغراف عزل عبدالرحمن پاشا را نشان داد* و بعد از چند دقیقه ای مراجعت فرمودند و به عجله از پله تشریف بردند بالا و حقیر در وسط پله عرض کردم قربان قبل از آن که تشریف ببرید بفرمائید چه

* آقا یکی از القاب حضرت عبدالبهاء بود و حضرت بهاءالله معمولاً حضرت عبدالبهاء را آقا خطاب می کردند.

** نشان دادن تلگراف به مردم امری غیر عادی نبود زیرا وسیله دیگری برای انتشار خیر در میان نبود ولی تسلیم آن به حضرت عبدالبهاء قبل از حاکم، نشانه احترام زیادی بود که ارباب امور به سرکار آقا داشتند.

تازه‌ای بود. تبسم فرمودند و به صدای بلند که خدا زد به کمر کورپاشا یعنی متصرف عبدالرحمن پاشا. و تشریف بردند بالا و در ساحت اقدس معروض داشتند.

و اما پاشای مذکور چون به خودش وعده داده بود که صبحی دکان‌های احباب را می‌بندد، صبحی زود از خانه‌اش پائین آمد با چند نفر عسکرهاى دولت که دکان‌های احبّاء را ببندد و احبّاء را به حبس حکومت داخل و توقیف نماید. دید همه دکان‌های احبّاء بسته است و گفت البتّه رمضان است و ماه روزه صبحی خوابیده‌اند. رفت در قراول خان مرکز دائره پلیس و کرسی گذاشت و نشست که ببیند چه وقت احبّاء دکان‌ها را باز می‌کنند و آن وقت به ذکت احبّاء را پائین آورده و دکان‌ها را ببندد و ببرد حبس. ولی از کار خدا خبر نداشت ... ناگاه مفتی افندی شیخ علی میر با تلغراف عزلش وارد شد و تلغراف از شام به اسم مفتی افندی آمده بود و مضمون تلغراف عبدالرحمن پاشا معزول ... باری مفتی افندی متحیر شد و در حضور مبارک و همه جا ذکر می‌نمود که این چه حکایت است نیمه شب این مسئله واقع شد و صبحی این تلغراف آمد ... و عرض کرد حضور مبارک که من ساعت پنج عرض کردم به حضور و صبح این تلغراف آمد. این فی الحقیقه از شوق القمر نزد من مهم تر است. این چه حکایتی است نزدیک است که من دیوانه شوم. شما تشریف بردید در بیت، در ساحت اقدس چه عرض کردید و چه فرمودند؟ سرکار آقا روح ماسواه فدا فرمودند که مفتی افندی، جمال قدم جلّ کبریائه امر فرمودند که حضرات صبح دکان باز نکنند و امور را به خدا واگذارند. فرمودند اگر انسان بخواهد تشبّث بکند به امور مادی و اسباب ظاهری، خدا از کار خودش باز می‌ماند لهذا به خدا واگذار کنید این بود که امور را تفویض خدا کردیم. (۷)

حضرت بهاء الله در لوحی از الواح، عبدالرحمن پاشا را با عبارات زیر معرفی می‌نمایند:

قُلْ اِنَّ حَاكِمَ عِگَا قَدْ حَكَمَ عَلٰى اِلٰهِ فَاطِرِ السَّمَاوٰتِ وَاَنَا اَمِدُّنَاہُ ثُمَّ اِخْتَدْنَاہُ
بِقِفْتَةِ اَنَّهُ لَہُو الْمَقْتَدِرُ عَلٰی مَا یَشَاءُ لَا اِلٰہَ اِلَّا ہُوَ الْمَہِیْمُنُ عَلٰی مَا کَانَ وَا مَا
یَکُوْنُ اَنَّهُ سَمٰی بَعْدَ الرَّحْمٰنِ بَیْنَ مَلْأِ الْاِمْکَانَ اِلَّا اَنَّهُ مَطَّلِعُ الشَّیْطَانَ بِشَہْدِ
بِذَلِکَ ہَذَا الْقَلَمِ الَّذِیْ بِہِ زَیْنُ لَوْحٍ مَّحْفُوْظٍ قَدْ اَرْتَكَبَ فِیْ اٰخِرِ اِیَّامِہِ مَا
نَاحَ بِہِ الْمَلْأُ الْاَعْلٰی ثُمَّ الَّذِیْنَ حَوْلَ الْعَرْشِ یَطُوْفُوْنَ قُلْ اِنَّکَ لَا تَقْدِرُ اَنْ
تَمْنَعَنَّ اِلٰہَ عَلٰی سُلْطٰنِہِ کَمَا لَمْ یَقْدِرْ بِذَلِکَ الَّذِیْنَ کَانُوْا اَعْظَمَ مِنْکَ اَنَّهُ لَہُو
الْمَتَعَالٰی الْعَزِیْزُ الْمَحْبُوْبُ اِنَّکَ اَرَدْتَ اِمْرًا وَاَنَا اَرَدْنَا اِمْرًا اٰخَرَ وَغَلِبْتَ
اِرَادَةَ اِلٰہِ وَ مَشِیَّتِہِ وَ لٰکِنَّ النَّاسَ اَکْثَرُہُمْ لَا یَشْعُرُوْنَ قَدْ اِخْتَدْنَا فِیْ ہَذَہُ
الْمَدِیْنَةِ عَدَّةٌ مَّعْدُوْدَاتٍ مِنْہُمْ مِنْ نَفِیَاہِ وَ مِنْہُمْ مِنْ سُلْطٰنَا عَلَیہِ الْاَمْرٰضُ وَ
مِنْہُمْ مِنْ اِخْتَدْنَاہُ بِقَدْرَةِہِ مِنْ لَدُنَّا. (۸)

اشخاص دیگری که پس از عبدالرحمن پاشا، حاکم عگا شدند رفتار
دروستانه داشتند. نخست اسعد افندی اعزام شد. وی مدت کوتاهی به عنوان
کفیل حکمران خدمت می کرد و مخصوصاً مأموریت داشت که در باره
وضع مهاجرین تحقیق و رسیدگی نماید. اگرچه حضرت بهاء الله معمولاً به جز
به پیروان خود به کسی از خارج، اذن ملاقات نمی دادند به اسعد افندی اجازه
ملاقات دادند و این هم به خاطر تقاضای مکرر او و وساطت عبود بود. اسعد
افندی به اندازه ای تحت تأثیر عظمت حضرت بهاء الله قرار گرفت که در برابر
آن حضرت زانو زد و موقع ترک کردن هم، جامهٔ هیکل مبارک را بوسید.

حاکم بعدی فیضی پاشا بود که به او قبلاً اشاره شده است. فیضی پاشا در
مدت کوتاه دو ماهی که به عنوان حاکم در عگا اقامت داشت یکی از
ستایشگران صمیمی حضرت عبدالبهاء شد. وی روزی با خبر شد که بعضی از
رؤسای مذهبی از جمله مفتی شهر عگا در مسجد در یک مباحثهٔ دینی
شرکت داشتند. او از این که حضرت عبدالبهاء برای ادارهٔ بحث در آن
محوارده شرکت نداشتند ناخشنودی خود را به آنان ابلاغ کرد. به او گفتند
علت این امر فرمان سلطان بوده که چنین کاری را منع کرده است. در موقع
دیگر، وقتی دریافت که حضرت عبدالبهاء از حدود شهر خارج نمی شوند
پیغام فرستاد که آن حضرت آزاد هستند و می توانند از نقاط دیگر در خارج

* به ص ۲۵ مراجعه شود.

شهر عگا بازدید کنند. فیضی پاشا مرد عمل بود. ستایش او از حضرت عبدالبهاء و حمایتش از آن حضرت حیثیت جامعه را تقویت کرد. شرح زیر خلاصه‌ای از خاطرات حسین آشچی درباره فیضی پاشا است:

روزی حضرت مولی‌الوری در ساحت اقدس معروض می‌داشتند تفصیل استقامت و خدمات و اخلاص [فیضی پاشا] را و حقیر حاضر بودم شنیدم به گوش خود فرمودند آقا این پاشا بسیار متشخص است پاشای بسیار متشخص بکار ما نمی‌خورد و فرمودند آقا این بسیار متشخص است این را این‌جا نمی‌گذارند. بفتأ می‌بینید که تلغراف می‌آید و این را می‌برند. اگر چهار نفر مثل این شخص در حکومت عثمانی بود خیلی حکومت عثمانی ترقی می‌نمود.

سرکار آقا از حضور مبارک مرخص شدند و در بیرونی تشریف بردند. حق منبع شاهد و گواه است که بعد از یکساعت و نیم تلغراف به او آمد که دولت، تو را در اسلامبول خواسته و واپور در حیفا حاضر است و مدیر تلغراف اول به حضور مبارک داد و بعد به او خبر داده شد. فی‌القور سرکار آقا روح ماسواه فدا صورت تلغراف را در ساحت اقدس معروض داشتند. و بعد وداع نمود و مسافر شد و به جمیع وصیت کرد که هر وقت در اصلاحاتی که من کرده‌ام اگر احياناً قصوری شد حالا در هر جا من هستم تلغراف زبید من اصلاح می‌کنم و رفت ... نفوذ کلمه‌اش فوق‌العاده بود ولی او غیر از محبت و مهربانی در حق احبباً ذکر نکرد و در هر مجالسی ذکر خیر ما را می‌نمود. (۹)

پس از فیضی پاشا، ابراهیم پاشا به سمت حاکم عگا منصوب شد. او هم روش دوستانه با امر داشت و بعد از او مصطفی ضیاء پاشا بود. این شخص به‌اندازه‌ای تحت تأثیر رفتار حضرت عبدالبهاء و به‌طور کلی جامعه بهائی قرار گرفته بود که حضرت بهاء‌الله را در خروج از دروازه‌های عگا مختار گذاشته بود با وجود این که این کار مخالف فرمان سلطانی محسوب می‌شد. ولیکن حضرت بهاء‌الله پیشنهاد او را نپذیرفتند و تا ژوئن سال ۱۸۷۷ هم چنان در بیت صبور ماندند. و این وقتی بود که مفتی عگا به‌طوری که بعداً خواهیم دید به پای هیکل مبارک افتاد و از آن حضرت رجا کرد که عگا را ترک نمایند.

حضرت بهاءالله تقریباً تا نه سال پس از ورود به عکا از محدوده محل اقامت خود خارج نشده بودند. اگرچه همان طوری که قبلاً اشاره کردیم، در عکا منبع آب تأسیس شده، آلودگی هوا تقلیل یافته و آب شور چاه‌ها به آب شیرین تبدیل گشته بود و لکن خود شهر که از طراوت چمن و سبزه بهره‌ای نداشت چون زندانی تاریک و دل‌تنگ‌کننده به نظر می‌رسید. از الواح و آثار جمال اقدس ابهی چنین فهمیده می‌شود که مظهر ظهور الهی در عالم روحانی که از حیطة بصیرت انسانی دور و خارج است مستقر و مستوی است. و در آن مقام از زندان و مصائب و بلاهای این جهان متأثر نمی‌شود ولی در مقام بشری درد و رنج را احساس می‌کند.

با بررسی وقایع دوران رسالت حضرت بهاءالله می‌توان گفت که این نه سالی که آن حضرت در عکا بسر بردند ملال‌انگیزترین دوره حیات عنصری هیکل مبارک بود. زیرا جمال مبارک از جنبه بشری شیفته زیبایی طبیعت بودند. و باغ و بوستان با گل و بوته‌های عطر افشان دوست داشتند. آن حضرت در سنین جوانی یعنی پیش از ظهور شریعت بابی و قبل از زندانی شدن در سیاه چال* ظلماتی که منتهی به از دست دادن تمام اموال و دارائی شد بیشتر اوقاتشان را در بهار و تابستان در فضای آزاد خارج از شهر می‌گذراندند. در خانه اجدادی خود در قریه تاکر در منطقه نور در محوطه زیبایی می‌زیستند و روزهای بسیاری را در باغ‌های زیبا سپری می‌ساختند. و در زمان ظهور امر بدیع در خانه مجلل خود از مؤمنین پذیرائی می‌نمودند

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح (۱۰) زیبایی مناظر اقامتگاهی که جمال مبارک در بدایت امر یک سال در تابستان در آن منزل فرمودند تصویر می‌نمایند. این محل در یکی از دهات منطقه شمیران نزدیک کوه البرز در جوار طهران بود و باغ‌های زیبا و دریاچه‌ای پر طراوت داشت.

به بیان حضرت عبدالبهاء در این لوح مبارک " در وسط دریاچه تخت بزرگی از سنگ زده بودند در وسط تخت سرآورده و اطراف تخت باغچه قریب صد و پنجاه نفر از احباء مجتمع شب آهنگ تقدیس بود که به ملا اعلی می‌رسید" احباً از لقای جمال مبارک محظوظ و به تلاوت آیات مشغول

* به جلد ۱ فصل اول مراجعه شود.

و از تماشای مناظر زیبای اطراف مسرور بودند این یک نمونه از علاقه جمال مبارک به طبیعت است و نشان می‌دهد که چگونه آن حضرت زندگی در خارج از شهر را دوست داشتند.

در بغداد هم، که حضرت بهاءالله سالیان بسیار، زندگی تلخ و سختی داشتند می‌توانستند به آزادی در کنار دجله و در فضای آزاد راه بروند، یا در بعضی از باغ‌های خارج شهر خیمه زنند و مدتی در آنجا بمانند. در ادرنه نیز بعضی اوقات فرصت می‌کردند چند وقتی در باغ‌هایی که اجاره کرده بودند بگذرانند. ولی در عکا مدت نه سال حتی یک قطعه زمین سبز ندیده بودند که دل به آن شاد کنند. جمال مبارک یک بار اشاره‌ای در این خصوص کرده بودند و حضرت عبدالبهاء می‌دانستند که به قدرت خلافت کلام پدر بزرگوارشان وقت آن رسیده بود که آن حضرت عکا را ترک گویند. حضرت عبدالبهاء بیان می‌کنند که چگونه دوران محدودیت و توقیف جمال مبارک به پایان رسید:

یک وقتی جمال مبارک فرمودند که من نه سال است که یک زمین سبز ندیدم. میل مبارک بسیار به سبزه و صحرا بود. می‌فرمودند عالم صحرا، عالم ارواح است و عالم شهر عالم اجسام از این فرمایش مبارک فهمیدم اشاره است. یک پاشائی بود در عکا، محمد پاشا صفوت نام، خیلی با ما ضد بود. در یک فرسخی عکا یک قصر داشت (مزرعه) در اطراف باغستان بود. بسیار جای با صفائی بود و آب جاری داشت. رفتم خانه آن پاشا گفتم پاشا آن قصر را تو انداختی آمدی توی عکا نشسته‌ای. گفتم من علیم نمی‌توانم در خارج شهر بنشینم و آنجا محل خالی است کسی نیست که با او معاشرت کنم. من از اشاره مبارک فهمیدم که میل مبارک است بیرون بروند فهمیدم که هر کاری بکنم پیش می‌رود گفتم مادام تو نمی‌نشینی آنجا خالی است بده به ما. آن پاشا خیلی تعجب کرد از پاشا اجاره گرفتم به قیمت خیلی ارزان در سالی پنج لیره خیلی غریب است. پنج‌ساله پولش را دادم. بعد بنا فرستادم تعمیر کند حمام ساختم آنجا بعد آمدم یک کالسکه درست کردم بزرگ یک روز خودم گفتم اول بروم من همچو تنها از دروازه

بیرون آمدم فراول ایستاده بود هیچ حرفی نزد همین طور رفتم هیچ نگفت فردا عصر رفتم به بهجی هیچکس حرفی نزد ابتدا بعد یک روزی مأمورین حکومت را مهمان کردم از صبح تا شام عصر برگشتم.

بعد یک روزی آمدم حضور مبارک عرض کردم قصر حاضر است عرابه هم حاضر است. آن وقت در عگا هیچ کروسه نبود فرمودند من نمی‌روم من محبوسم یک دفعه دیگر عرض کردم همان جواب را فرمودند دفعه ثالث عرض کردم فرمودند نه. دیگر جسارت نتوانستم بکنم یک شخصی از اسلام بود آن‌جا خیلی شهرت و نفوذ داشت او را خواستم گفتم کیفیت این است لکن حضرت بهاء الله از ما قبول نمی‌کنند. آن شخص محبت داشت گفتم تو جسوری برو حضور مبارک مشرف شو دست مبارک را بگیر و دست مدار تا وعد قوی بگیری. این عرب بود رفت آمد مقابل دو زانوی مبارک نشست دست مبارک را گرفت بوسید عرض کرد چرا بیرون تشریف نمی‌برید فرمودند من مسجونم گفت استغفر الله کیست که بتواند شما را محبوس کند شما خود خود را حبس کرده‌اید اراده خود شما چنین است حالا من خواهش دارم بیرون تشریف بیاورید به قصر تشریف بیاورید سبز است خرم است درخت‌ها خیلی با صفا است برگ‌ها سبز است پرتقال‌ها قرمز است. هر چه فرمودند من مسجونم نمی‌شود باز دست مبارک را بوسید به قدر یک ساعت متماداً رجا می‌کرد بعد فرمودند خیلی خوب فردا سوار کالسکه شدند من هم حضور مبارک بودم از شهر بیرون آمدیم هیچ کس هیچ نگفت. (۱۱)

این داستان به تنهایی سلطه روحانی جمال اقدس ابهی و عظمت و جلال آن حضرت را نشان می‌دهد. با این که فرمان سلطان مستبد مبنی بر مسجوبیت انفرادی جمال قدم هنوز به قوت خود باقی بود بزرگ‌ترین شخصیت اجتماعی عگا در کمال فروتنی و انکسار مقابل دو زانوی مبارک نشست و از آن حضرت التماس نمود که زندان را ترک کنند و در هر جا که میل مبارک است منزل گزینند. حضرت عبدالباها این واقعه را یکی از اعظم معجزات جمال مبارک معرفی نموده‌اند. آن حضرت چنین بیان می‌کنند:

اسم اعظم روحی لاجبانه الفداء نه سال در قلعه عکا محبوس و محصور و فرآشان و چاوشان در قشله و بعد در خانه دائماً مواظب. جمال مبارک در خانه محقری ساکن و از این لانه و آشیانه تنگ قدمی بیرون نمی گذاشتند زیرا عوانان مواظبت تا مه داشتند ولی بعد از نه سال موعده ایام مقدور محوم منقضی گشت و رغماً لائف ستمکار عبدالحمید و عونه اش به نهایت اقتدار از قلعه برون رفتند و در قصر ملوکانه خارج شهر منزل گرفتند.

با وجود آن که عبدالحمید بی نهایت تشدید می نمود و متصل تأکید در سجن می کرد لکن جمال مبارک روحی لاجبانه الفداء در نهایت عزت و اقتدار چنان که معلوم عموم است گاهی در قصر بودند و گاهی در مرزعه و ایامی در حیفا و اوقاتی خیمه مبارک در قمه جبل کرمل زده می شد و اجبای الهی از هر دیار حاضر می شدند و به شرف لقاء فائز می گشتند. اهالی و ارکان حکومت جمیع می دیدند با وجود این نفسی نفسی نمی زد و این از اعظم معجزات جمال مبارک است که مسجون بودند ولی در نهایت حشمت و اقتدار حرکت می کردند. زندان ایوان شد و نفس سجن باغ جنان گشت و این در قرون اولی ابدأ وقوع ندارد که شخصی اسیر زندان به قوت و اقتدار حرکت فرماید و در زیر زنجیر صیت امرالله به فلک اثر رسد و در شرق و غرب فتوحات عظیمه گردد و به قلم اعلی کون را مسخر کند هذا ما امتاز به هذا الظهور العظیم. (۱۲)

حضرت ولی امرالله نیز در این باره با نقل بعضی از بیانات حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء چنین مرقوم فرموده اند:

به طوری که یکی از مهاجرین و طائفین حول ذکر نموده جمال اقدس ابهی هنگامی در باره تبعید وجود مبارک به عکا اظهار فرمودند "سلطان عبدالعزیز ما را به منتهای ذلت و خواری به این سرزمین تبعید نمود چون منظور و مرادش استخفاف و اضمحلال این مظلومان بود هر هنگام موجبات عزت و رخا و علویت و رفاهی دست می داد از قبول آن امتناع نمی ورزیدیم" (ترجمه) و نیز به طوری که نبیل در تاریخ

خویش نقل می‌کند هیکل مبارک می‌فرمودند "حال به عنایت الهی و تأییدات رحمانی کار به مقامی رسیده که ساکنین این نواحی به تمامه نسبت به ما اظهار خضوع و فروتنی می‌نمایند." (ترجمه) و باز می‌فرمودند "سلطان آل عثمان بدون سبب و جهت بر ظلم قیام نمود و ما را به حصن عکا فرستاد و در فرمان شاهانه مقرر داشت که احدی پیش ما نیاید و به شدت تمام مبعوض خاص و عام باشیم لذا دست قدرت ربّانی به زودی انتقام کشید و سمیرین و وزیرین بی نظیرینش عالی و فؤاد را اوّل به باد فنا داد و بعد از آن دست قدرت به برچیدن بساط عزّت عزیز گشاد و اخذه اخذ عزیز مقتدر."

حضرت عبدالبهاء در باره تبعید مبارک و اثرات مترتبه بر آن می‌فرمایند "مقصود اعداء این بود که این سجن سبب شود و به کلی امر مبارک محو و نابود گردد و حال آن که سجن مبارک تأیید اعظم شد و سبب ترویج گشت" و هم چنین می‌فرماید "این شخص جلیل در سجن اعظم امرش را بلند کرد و نورش باهر شد و صیتش جهانگیر گشت و آوازه بزرگواریش به شرق و غرب رسید و الی یومنا هذا چنین امری در عالم وجود واقع نشده" "پرتوش در آغاز به مثابه نجم بازغ بود حال چون کره نوار و آفتاب جهانتاب گشته." (ترجمه)

این است که جمال اقدس ابهی بنفسه الاعزّ الاعلی در تأیید این تحوّل و تطوّر عظیم که بر خلاف انتظار اعداء در جمیع شوون و امور در دوران بیست و چهار ساله سجن عکا حاصل گردیده می‌فرماید قوله الاحلی "هذا لمقام الاعلی الّذی سئى مرّة بالسجن الاعظم و اخری بسماء السماء." (۱۳)

شاید و بلاایانی که حضرت بهاءالله در مدّت نه سال مسجوتیت در میان دیوارهای مدینه عکا و مخصوصاً در دو سال مسجوتیت در قلعه عسکریه آن شهر تحمّل فرمودند غم‌انگیزترین و سخت‌ترین مرحله در دوران رسالت آن مظلوم عالم بوده است. با وجود این، در همین دوره بود که آثار خطیره مهمّه از قلم آن حضرت نازل گردید. کتاب اقدس یعنی امّ الكتاب دور بهائی که حضرت ولی امرالله آن را به عنوان "ابهی تجلی از هویت جمال قدم"

توصیف فرموده‌اند در همین ایام پر ابتلا نازل شد. خطابات خطیره به ملوک و امرای جهان در همین دوره به اوج نهائی خود رسید. و نکتهٔ دقیقهٔ مهمهٔ این که بیشتر خطابات و الواح که به تاجداران عالم صادر شده بود در همین زمان از داخل ارض سجن ارسال گردید. و نیز در همین دوران بود که اساس جامعهٔ بهائی در مهد امرالله به طور محسوسی استحکام یافت و این از یک طرف نتیجهٔ فداکاری و از خود گذشتگی شهیدان آن سرزمین از جمله بدیع و از سوی دیگر نتیجهٔ ظهور مبلغین مخلص و خوش قریحه چون میرزا ابوالفضل، عالم و مدافع غیور امر بود.

در همین سال‌های مصیبت‌بار و نتیجهٔ مستقیم بلاهای وارده بر هیکل مظهر ظهور کلی الهی در این سجن اعظم بود که قوای روحانی عظیمی در عالم دیمیده شد و عالم بشر را از قیود و بندهائی که در طی قرون و اعصار اسیرش بود آزاد نمود. به شهادت بیان مبارک جمال قدم در لوح ذیل که در عکا نازل شده، آن جمال بی‌مثال اسارت زنجیر و زندان را قبول کردند تا نسل‌های آتیه شاید از نکبت ظلم و بی‌عدالتی رهائی یابند و بتوانند در جهانی آرام و آزاد با عزت و شرافت زندگی نمایند.

قد قید جمال القدم لاطلاق العالم و حبس فی الحصن الاعظم لعنق العالمین و اختار لنفسه الاحزان لسرور من فی الاکوان هذا من رحمة ربک الرحمن الرحیم قد قبلنا الذلّة لعزکم و الشّدائد لرخائکم یا ملأّ المؤمنین انّ الّذی جاء لتعمیر العالم قد اسکنه المشرکون فی اغرب البلاد (۱۴)

ضمیمه شماره یک

انتقال رمس مطهر حضرت باب

رمس مطهر حضرت باب و انیس آن حضرت میرزا محمد علی زنوزی که همراه ایشان به شهادت رسید در غروب روز شهادت یعنی ۹ ژوئیه ۱۸۵۰ به کنار خندق در خارج از دروازه شهر تبریز منتقل و ده نگهبان برای محافظت آن‌ها گماشته شد.

کسی که در برداشتن جسد حضرت اعلی و انیس از کنار خندق دست داشت مرید دلیر و وفادار آن حضرت، حاجی سلیمان خان بود. وی پسر یحیی خان بود که در دستگاه پدر محمد شاه رتبه و مقام داشت. سلیمان خان شخص با نفوذی بود و امیر نظام نخست وزیر وقت ایران ناچار شده بود جان او را نجات دهد در حالی که بسیاری از بایبان در آن زمان به قتل رسانده شده بودند.

ولکن دو سال پس از شهادت مولایش خود او هم در نهایت شجاعت و بشاشت شربت شهادت نوشید و جلوه و شکوه عظیمی برای امر نوزاد الهی فراهم نمود. وی همان شهید دلیری بود که چندین سوراخ در بدنش نمودند و شمع‌های روشن در آن‌ها نهادند. وی را قبل از شهادت، در حالی که زبانش به ستایش مولای محبوبش ناطق و خون از سراسر بدنش جاری بود و گوشت تنش با شعله شمع‌ها می‌سوخت در کوچه بازار طهران گرداندند.^{*} به سلیمان خان گفته بودند که اگر ایمان خود را انکار کند جاننش از خطر محفوظ خواهد ماند. کلمات زیر که وی در جواب این پیشنهاد بیان کرده بود

* برای تفصیل شهادت او به مطلع الانوار صفحات ۶۵۷-۶۵۴ مراجعه شود.

مراتب شجاعت و اخلاص او را نشان می‌دهد. وی به محض آگاهی از خطری که حضرت باب را تهدید می‌کرد به قصد نجات مولای خود با شتاب از طهران به تبریز شتافت. ولی چون دو روز دیر به آن جا رسید، کار بسیار خطرناک و دشوار ربودن جسد آن حضرت از دست دشمنان را بر عهده گرفت.

"تا زمانی که خون در رگ‌هایم جاری است ایمانم را به محبوب خود انکار نخواهم کرد و این دنیا که حضرت امیر المؤمنین به جیفه تشبیه فرموده‌اند هرگز مرا از مقصود قلییم منع نخواهد نمود." وقتی از او پرسیدند به چه ترتیبی می‌خواهد به قتل رسانده شود گفته بود "گوشت تنم را سوراخ کنید و در هر سوراخ زخم شمعی قرار دهید و بگذارید نه شمع در سراسر بدنم افروخته شود و به این وضع مرا در کوچه‌های طهران بگردانید. مردم را خیر کنید تا بیایند و عظمت و جلال شهادت مرا نظاره کنند تا شاید خاطره قتل من در دل‌هایشان نقش بندد و مشاهده شدت ابتلای من آن‌ها را بر شناسائی نور ظهوری که من ایمان آورده‌ام هدایت کند. وقتی به مقتل خود رسیدم و آخرین مناجات خویش را در این جهان خاکی به جای آوردم بدنم را دو شقه کنید و آن‌ها را به دو طرف دروازه طهران آویزان نمایید تا جمهور ناس که از زیر آن می‌گذرند شعله عشق و ولایتی که امر حضرت باب در قلوب مریدانش افروخته مشاهده کنند و به دلایل اخلاص و تعلق آنان پی برند." (۱) (ترجمه)

سلیمان خان به همان ترتیبی که آرزو داشت شهید شد. حاجی سلیمان خان چند ساعت پس از ورود به تبریز با کمک کلاتر شهر که با او سابقه دوستی داشت توانست نقشه برداشتن جسد حضرت باب را طرح و اجرا کند. کلاتر حاجی الیه‌یار را که مردی جسور و بی‌پاک بود مأمور کرد که با سلیمان خان در اجرای این طرح معاونت نماید. حاجی الیه‌یار در نیمه شب به همراه چند تن از دستیاران و دو نفر از بایان میلان که یکی از شهرهای آذربایجان است به محلی که اجساد حضرت اعلی و انیس

افتاده بود رفتند. سربازان نگهبان اجساد از ترس جان جرات مقابله با الله یار خان و مردان او ندیدند و اعتراض نکردند و به ناچار صبح فردا اعلام نمودند که حیوانات وحشی اجساد را از هم دریدند.

اجساد مطهره در عبای یکی از مؤمنین پیچیده شد و تسلیم حاجی سلیمانخان گردید و او هم با کمک حسین میلانی آن را به کارخانه ابریشم بافی حاجی احمد یکی از مؤمنین میلان منتقل ساخت. حسین میلانی یعنی یکی از دو بابی که در آن روز تاریخی همراه حاجی الله یار بود بعدها در همان روزی که حاجی سلیمان خان جاننش را در راه مجبوش فدا نمود در طهران به شهادت رسید. جسد مطهر تا دو روز در کارخانه حریریافی در حالی که در کفنی پیچیده و در زیر عدل های ابریشم پنهان بود باقی ماند. پس از آن در صندوقی نهاده شد و به محل امنی منتقل گردید. حاجی سلیمان خان در این موقع جبریان را به حضور حضرت بهاءالله معروض داشت و منتظر دستور آن حضرت شد.

این نکته قابل توجه است که ورود حاجی سلیمان خان به تبریز به حکمت ربانی به وسیله حضرت بهاءالله هدایت شده بود. حضرت بهاءالله به مجرد این که از شهادت قریب الوقوع حضرت اعلی آگاه شدند، حاجی سلیمان خان را احضار نمودند و دستور فرمودند به سرعت و فوریت به تبریز برود.

وقتی حضرت بهاءالله از خبر شهادت و انتقال رمس مطهر حضرت نقطه اولی مطلع شدند برادر باوقای خود میرزا موسی کلیم را مأمور فرمودند که شخص امینی به تبریز اعزام کند تا صندوق حاوی رمس مطهر را به طهران بیاورد. این دستور اجرا شد و صندوق از راه زنجان که یک شب در آنجا مانده بود به طهران انتقال یافت. این صندوق وقتی به طهران رسید که حضرت بهاءالله به کربلا تشریف برده بودند. طبق دستوری که حضرت بهاءالله داده بودند صندوق حاوی اجساد حضرت رب اعلی و انیس در اختیار آقای کلیم گذاشته شد و ایشان آن را در بقعه امامزاده حسن در محل امنی قرار دادند. تنها شخص دیگری که در این مأموریت شرکت داشت میرزا عبدالکریم قزوینی معروف به میرزا احمد بود.

جسد مطهر پس از چندی از این محل به خانه حاجی سلیمان خان در طهران منتقل شد و بعد در بقعه امامزاده معصوم قرار یافت. صندوق را در گوشه شمالی این مرقد نهادند و جلوی آن دیواری ساختند تا پنهان و محفوظ باشد. بجز دو شخص نام برده هیچ کس از محل آن خبر نداشت. میرزا عبدالکریم و حاجی سلیمانخان هر دو در سال ۱۸۵۲ در طهران در جریان قتل عام بابیان که به دنبال سوء قصد بر جان ناصرالدین شاه صورت گرفت به شهادت رسیدند. بنابر این تنها کسی که از محل اصلی آن خبر داشت آقای کلیم بود.

صندوق حاوی اجساد مطهره تا ۱۲۸۴ هجری (۶۸-۱۸۶۷ میلادی) در امامزاده معصوم باقی ماند. حضرت بهاء الله از ادرنه میرزا آقای کاشانی ملقب به منیب* را مأمور فرمودند که آن را به نقطه دیگری منتقل کند. آقای کلیم محل اختفای جسد را به منیب توضیح دادند ولی او به یافتن آن محل موفق نشد. بعد حضرت بهاء الله لوحی خطاب به ملا علی اکبر شه میرزادی معروف به حاجی آخوند** و جمال بروجردی*** صادر و به آنان مأموریت دادند که فوراً در انتقال اجساد اقدام نمایند. آقای کلیم هم جزئیات محل صندوق را به آنان اطلاع داد.

بعداً معلوم شد که انتقال این ودیعه رحمانی از امامزاده معصوم به حکمت الهی و مشیت سبحانی بوده زیرا کمی پس از این انتقال مسئولان آن زیارتگاه به تعمیرات کلی در ساختمان آن پرداختند و اگر این انتقال انجام نگرفته بود یقیناً سر این امانت گران بها که در پشت یکی از دیوارهای آن پنهان بود آشکار می شد و عواقب خطرناکی از لحاظ حفظ رسم مطهر به بار می آورد. حاجی آخوند و جمال جای صندوق را یافتند و آن را از محل امامزاده معصوم خارج کردند و به دهی در بیرون شهر طهران که در آن بقعه مجلل شاه عبدالعظیم قرار دارد بردند. ولی چون شرایط را در آن محل برای حفاظت صندوق مقدس مناسب ندیدند به طرف ده چشمه علی پیش رفتند.

* به جلد ۱ صفحات ۳۰۶-۳۰۱ مراجعه شود.

** این نفس محترم بعداً به سمت ایادی امرالله بر گزیده شد. در جلد بعدی به شرح حیات و خدماتش اشاره خواهد شد.

*** این شخص مبلغ برجستهای بود ولی بعدها نالقص شد، به جلد ۲ مراجعه شود.

در ضمن راه به مسجد ماشاءالله رسیدند که بنائی کهنه و متروک بود. آن‌ها تا تاریک شدن هوا صبر کردند. حاجی آخوند در صندوق را باز کرد و در نور کم دیدگانش به رمس مطهر پیامبر شهید امر افتاد چه احساس احترام و هیبت و اندوه و حرمت بر جان و روانش در آن زمان ممکن است فرود آمده باشد خارج از تصور و خیال است. ولی با توجه به مراتب اخلاص و ایمانی که حاجی آخوند در دل نسبت به امر مبارک می‌پروراند و با طبیعت حساسی که داشت می‌توان تصور نمود که در این جریان خطیر چه انقلابی در روحش ایجاد گشته و چه ضربه‌ای بر قلبش فرود آمده است. می‌گویند او گلی خشکیده بر روی کفن کهنه یافته بود که احتمالاً کار حاجی سلیمان خان و نشانه عشق و اخلاص او به مولایش بوده است.

حاجی آخوند و جمال جسد را در پارچه حریر دیگری پیچیدند، در صندوق را بستند و آن را در طاقچه یکی از دیوارها گذاشتند و آن را با آجرهای کهنه که در آن بنای قدیمی فراوان یافت می‌شد پوشاندند.

این در تن شب به ده نزدیک آن‌جا باز گشتند و بامداد فردا بر آن شدند که در راه باز گشت به طهران سری به آن مسجد بزنند. وقتی به آن محل رسیدند در کمال حیرت دریافتند که شخصی آن قسمت از دیوار را شکافته و صندوق را شکسته است ولی مشاهده کردند که خوشبختانه جسد مطهر دست نخورده باقی مانده است. تصور می‌شود این عمل کار چند نفر از مردم محل بوده که جریان قرار دادن صندوق را در آن مسجد کهنه دیده و به گمان این که صندوق حاوی نوعی گنجینه گران‌بها است به سراغش رفته ولی چون چنین چیزی در آن نیافته آن را به حال خود گذاشته و رفته‌اند. حاجی آخوند و جمال فوراً صندوق را بسته و از آن محل خارج ساختند. این دو با الاغ سفر می‌کردند و در حالی که یکی از آن‌ها صندوق را روی حیوان با خود حمل می‌کرد به سوی طهران روان گشتند.

در آن روزها در دروازه شهرها نگهبان‌هایی گماشته شده بودند که واردین به شهر را مورد بازجویی و بررسی قرار می‌دادند. حاجی آخوند و جمال از این که ممکن بود مأمورین صندوق را باز کنند بسیار مضطرب و نگران بودند ولی ید غیبی الهی نقش خود را در این‌جا هم ایفا نمود. درست موقعی که این

دو به دروازه شهر رسیدند به طور غیر منتظره طوفان عظیمی برخاست، باران شدید آغاز شد و باد موحشی از هر جهت وزیدن گرفت، مردم دسته دسته در پی یافتن پناهگاه به سرعت از دروازه گذشتند و حاجی آخوند و جمال هم در میان ازدحام مردم بدون بازرسی به شهر داخل شدند.

این دو، صندوق رمس مطهر را به خانه میرزا حسن وزیر که یکی از مؤمنین بنام بود بردند. حاجی آخوند آن خانه را اجاره کرد و به عنوان حافظ و نگهبان آن امانت مقدس در آن محل، مسکن گزید. این صندوق مدت تقریباً چهارده ماه در آن خانه ماند ولی پس از مدتی راز پنهان آشکار شد و رفت آمد اجنباء از سراسر مملکت برای زیارت آن خانه و اقامه دعا و مناجات در آستانه اطاق حاوی جسد مبارک آغاز گشت. حاجی آخوند با پیش‌بینی عواقب احتمالی این امر، جریان را به حضور حضرت بهاء الله که در آن زمان در زندان عکا مسجون بودند معروض داشت. حضرت بهاء الله با دریافت این خبر امین حقوق الله حاجی شاه محمد را مأمور فرمودند که به فوریت به طهران رود و آن ودیعه الهیه را به محل امنی منتقل کند.

به فاصله کوتاهی پس از صلور این دستور حاجی شاه محمد به طهران رسید و لوحی را که جمال مبارک خطاب به حاجی آخوند صادر فرموده بودند به او تسلیم کرد. در این لوح حضرت بهاء الله از حاجی آخوند خواسته بودند که صندوق مقدس را به دست حاجی شاه محمد سپارد. آن حضرت در این لوح محرمانه بودن موضوع را تأکید و به حاجی آخوند امر کرده بودند که از گیرنده آن امانت مقدس در باره محل جدید آن جوپا نشود. وقتی حاجی آخوند صندوق را به امین جمال مبارک تحویل داد حتی نگاه نکرد که ببیند در چه جهتی آن صندوق برده می‌شود.

حاجی شاه محمد به یاری یکی از اجنباء توانست صندوق را در زیر محراب داخلی حرم امامزاده زید دفن کند و این امانت مقدس در حدود شانزده سال در آن محل باقی ماند.

حضرت بهاء الله در سال ۱۳۰۱ هجری (۸۵-۱۸۸۳) میرزا اسدالله اصفهانی* یکی از یاران ساکن طهران را مأمور نمودند که صندوق را از محلّ امامزاده زید به محلّ امن دیگری منتقل نماید. محلّ دقیق صندوق به وسیله حضرت بهاء الله طرح و نقشه آن به میرزا اسدالله ارسال شد. این نکته لازم است در این جا یادآوری شود که دفن یک صندوق در یک زیارتگاه اسلامی و بعد در آوردن آن از آن محلّ به طوری که کسی نبیند نیازمند حکمت، جرأت و احتیاط بسیار بوده و بی شک کسانی که از طرف حضرت بهاء الله مأمور اجرای این وظیفه مهم و دشوار بودند همه به قوه غیبی الهی تأیید می شدند.

میرزا اسدالله توانست صندوق را از آن امامزاده خارج کند. ابتداء آن را به خانه خود برد و مدتی در آن جا نگاه داشت و بعد به محلّ های دیگر منتقل ساخت که از جمله آن ها خانه های حسین علی اصفهانی ملقب به نور و محمد کریم عطار بود. صندوق مطهر تا سال ۱۳۱۶ هجری (۱۸۹۹) در محلّ اخیر به طور پنهانی باقی ماند.

نحوه انتقال صندوق حاوی رسم مطهر حضرت باب به این خانه ها قابل توجه است و نشان می دهد کسانی که مسئول حفظ این امانت مقدّس بودند با چه حکمت و احتیاط این وظیفه را به انجام رسانده اند.

شرح زیر داستان انتقال رسم مقدّس حضرت اعلی به منزل میرزا حسین علی اصفهانی است که به وسیله خود او تقریر شده است:

در حدود سال ۱۲۶۹ شمسی بود که میرزا اسدالله اصفهانی از اصفهان با زوجه خود به طهران آمده و در منزل بنده ... وارد گردیدند. پس از چند روزی اظهار داشتند که ما عازم مسافرت به ارض مقصود هستیم بعضی امانات داریم که در صندوقی گذارده نزد شما خواهد بود و پس از مراجعت امانت را خواهیم گرفت. ولکن باید در حفظ و نگاهداری آن کمال کوشش را به

* این شخص با خواهر منیره خاتم همسر حضرت عبدالبهاء ازدواج کرده بود. دکتر فرید فرزند آن ها بود که رفتار تحقیر آمیزش سبب حزن قلبی حضرت عبدالبهاء شد و سرانجام هم به عنوان ناقض اعلام گردید. خود میرزا اسدالله هم در آخر عمر نقض عهد کرد.

عمل آورید. مراتب مورد قبول واقع شد و ایشان روز بعد با صندوقی چوبی که همراه داشت به معیت خانمشان به منزل آمده صندوق را با کمال ادب در اطاق نزدیک به درب حیاط گذارده و درخواست نمودند که این اطاق قفل شود و تا روز بعد کسی داخل اطاق نشود. همین عمل انجام گردید و کلید اطاق را با خود همراه بردند.

روز بعد آقا میرزا اسدالله و خانمشان مجدداً به منزل وارد و همراه خود یک صندوق آهنی... آورده بودند. درب اطاق را باز نموده خود و زوجه‌شان داخل اطاق شده پرده‌ها را از داخل انداختند و اطاق را طوری پوشانیدند که از خارج چیزی دیده نمی‌شد و معلوم نبود در داخل اطاق چه کاری انجام می‌شود. در حدود چهار ساعت این دو نفر در اطاق بودند و سپس درب را باز نموده و اینجانب را احضار داشتند این امانتی است که نزد شما خواهد بود.

ملاحظه شد صندوق آهنی نو درب بسته و مقفل لاک و مهر شده وسط اطاق است و بوی عطر و گلاب از آن متصاعد است. صندوق را در صندوقخانه همان اطاق گذاردیم و یک نفر از اطفال احباء که بنا بود آمد روی آن را پوشانید.*

البته نگاهداری امانت بسیار مشکل است بخصوص که تصور شود امانت ممکن است از آثار و الواح مبارکه نازله از خامه حضرت اعلی و حضرت بهاء الله باشد.

این بود که پس از عزیمت آقا میرزا اسدالله، سپرده ایشان را چون جان محافظ بودم و حتی شب‌ها در این اطاق به پاسداری آن مشغول و تا صبح مواظبت می‌کردم. در اوائل تا چندی

* در آن روزها مرسوم بود که احباء آثار مبارکه را در صندوق آهنی می‌گذاشتند و در زمین زیر خاک دفن می‌کردند یا در سرراخی در دیوار می‌نهند و روی آنرا با آجر یا مصالح دیگر می‌پوشانند.

شبها در آن اطاق می‌خوابیدم ولی بعداً این عمل را ترک نموده و دیگر در آن اطاق نخوابیدم.

ایام می‌گذشت تا پس از دو سال مجدداً در طهران اهل جفا بنای ایذا و اذیت را گذاردند. عده‌ای از احباء ... را گرفتند چنین شایع بود که می‌خواهند خانه‌های احباء را غارت کنند.

این جریان موجب اضطراب شد که مبادا اعداء هجوم کنند و امانت را برابند این بود که پس از تشکیل جلسه خانوادگی چنین تصمیم گرفته شد که قبل از هر چیز باید این امانت در محل امنی پنهان شود. لذا سریعاً دست بکار شدیم صندوق امانت را از صندوقخانه که در غرب منزل جای داشت خارج نموده و به طرف شرق منزل بردیم. وسط جرز یکی از اطاقها را شکافته و صندوق را به طور عمودی در دیوار جای دادیم و شبانه دیواری جلوی این صندوق کشیده و روی آن گچ گرفتیم و جلو گچ را هم تمام شب آتش روشن نمودیم که تا صبح این قسمت از دیوار خشک شده و فرقی با سایر قسمت‌های دیوار نداشته باشد. همان روز نامه‌ای به میرزا اسدالله اصفهانی نوشته شد که وضع طهران مغشوش است و اراذل و اوباش در صدد ایذاء و اذیت. این جمع بی‌گناهند اگر هم موفق شوند به تاراج منازل احباء دست می‌زنند ... ترتیبی فراهم کنید و هرچه زودتر به طهران بیایید و این امانت را تحویل بگیرید. نامه فرستاده شد.

و پس از چندی جواب از میرزا اسدالله رسید در این نامه ذکر شده بود که مراتب در موقع مناسبی به عرض حضرت مولی الوری سرکار آقا خواهد رسید و پس از کسب اجازه برای اخذ امانت به طهران حرکت خواهم نمود. پس از گذشت یک سال از وصول این نامه، آقا میرزا اسدالله به طهران وارد و به منزل آمده مطالبه امانت را نمودند. امانت را از لای جرز دیوار خارج نموده و به آقا میرزا اسدالله تسلیم داشتیم. ایشان پس از واری

کامل امانت را دریافت و به محل دیگر که گویا منزل آقا محمد کریم عطار باشد انتقال دادند.

از این جریان مدت شش ماه گذشت. روزی پستچی نامه‌ای از کرمانشاه برایم آورد نامه را گرفته متوجه شدم که فرستنده آن آقا میرزا اسدالله است نامه را باز نموده و خواندم. ایشان پس از اظهار قدردانی و تشکر از زحماتی که در راه نگهداری امانتی که قریب به چهار سال نزد اینجانب بود نوشته بودند اما این امانت‌داری بدون اجر نیست و حتی دارای اجری است که اولاد و اسلاف شما به این امانت‌داری شما فخر و مباهات می‌کنند از این گذشته خانه شما این افتخار را دارد که روزگاری نگه دارنده چنین امانتی بوده و بالاخره ذکر کرده بودند که این امانت عرش مطهر مظلوم آفاق حضرت ربّ اعلیٰ روحی لشهادتہ الغداه بود... به محض قرائت این نامه احبّاء به منزل دعوت شدند و نامه رسیده خوانده شد. محفل مجلّلی بود که شبه و مثل آن کمتر دیده شده بود زیرا شیفتگان محبت آن مبشر ظهور ربّانی و آوارگان کوی آن مرئی الهی مشام خود را به بوی عنبر سرشت محلّ استقرار عرش آن مظلوم آفاق معبر نمودند و غبار آن درگاه را به مژه سائیدند ... عاشقان آن دلبر آفاق قصائدی سرودند و نواهای خوش جان از دل برآوردند.^۵

صندوق حاوی رسم مطهر حضرت باب تا سال ۱۳۱۶ هجری (۱۸۸۹ میلادی) در خانه محمد کریم عطار نگاهداری شد. در این سال به هدایت حضرت عبدالبهاء، میرزا اسدالله به همراه چند نفر دیگر از احبّاء که از محتویات صندوق خبر نداشتند آن را از راه بغداد، دمشق و بیروت به ارض اقدس منتقل ساختند و این امانت مقدّس را در ۳۱ ژانویه ۱۸۹۹ به سلامت به هگا رساندند.

* این متن از "خاطرات مهاجری از اصفهان" به قلم عزت الله نور (مجموعه آثار نشر شده بوسیله لجنة ملی محفظه آثار امری ایران) صص ۷۹-۷۱ اخذ شده است. مترجم.

این صندوق به مدت ده سال به صورت پنهانی در ارض اقدس قرار داشت مدتی در بیت حضرت عبدالبهاء در عگا بود و بعد از آن به محلی در کوه کرمل انتقال یافت و در این مدت حضرت مولی الوری با وجود مشکلات بسیار و در بحبوحه فتنه و آشوبی که دشمنان آن حضرت ایجاد کرده و شبهات و افتراهائی که ناقضین میثاق انتشار داده بودند در کوه کرمل در محلی که به وسیله حضرت بهاء الله تعیین شده بود* به ساختن شش اتاق به عنوان مقام حضرت ربّ اعلی موقّق شدند. ضمناً یاران رانگون به توصیه حضرت عبدالبهاء ساختن یک تابوت مرمری را سفارش دادند و وقتی آماده شد آن را به عنوان هدیه به آن حضرت تقدیم نمودند. این صندوق از سنگ سخت تراشیده شده بود و اسم اعظم یا بهاء الابهی به خطّ مشکین قلم** در اطراف آن نقش بسته بود. این تابوت سنگی همراه صندوقی که از چوب سخت ساخته شده بود از راه دریا به حیفا رسید. چون وسیله ای برای نقل آن موجود نبود صندوق حاوی تابوت مرمر را بر روی یک گردونه چوبی گذاشته و کارگران آن را از اسکله دریا تا بالای کوه کرمل کشیدند.

حضرت ولی امرالله داستان این واقعه تاریخی و هیجان انگیز یعنی استقرار رمس مطهر حضرت ربّ اعلی و انیس را به دست توانای حضرت عبدالبهاء در مقامی که آن حضرت خود برای این منظور بنا کرده بودند به شرح زیر تصویر فرموده اند:

باری پس از ده سال مصائب و متاعب بی کران و دسانس و تفتینات اعداء داخل و خارج، مرکز میثاق موقّق گردید در همان سته که خصم اللد امرالله از مقام سلطنت مخلوع شد و اوّلین مؤتمر ملی بهائی امریک برای انتخاب هیات تنفیذیه و تمثیت امور مشرق الاذکار آن ارض در مدینه شیکاگو تشکیل گردید امر خطیر و عظیمی را که مبادرت فرموده بود بسرمنزل مقصود برساند و امانت الهیه را به محلّ معلوم و مرکز معهود بسپارد. و

* در جلد بعدی این کتاب در شرح مفر جمال مبارک به کوه کرمل با تفصیل در این باره توضیح داده خواهد شد.

** به جلد ۱ صفحات ۳۶-۷ مراجعه شود.

این اقدام منبع در تاریخ بیست و هشتم ماه صفر ۱۳۲۷ هجری (مطابق با ۲۲ مارس ۱۹۰۹ میلادی) در یوم نیروز و عید سعید فیروز اولین عیدی که هیکل مبارک پس از خروج از حبس برپا داشته بودند صورت گرفت و آن وجود اقدس در آن یوم مکرّم تابوت مرمر را با زحمات بسیار به مقام اعلی که قدس الاقداسش را در بجهوحه انقلابات ناقضین و مفتشین به ید قدرت بنیان فرموده بود منتقل ساخت. و شب هنگام در روشنائی سراج واحد در حضور جمعی از یاران شرق و غرب با وضعی مهیمن و مؤثر صندوق چوبی حامل عرش مطهر و رمس جناب انیس را به دست مبارک در درون تابوت در قلب آن ضریح منور و مضجع معنبر قرار داد و چون این امر به کمال احترام و احتشام پذیرفت و عنصر اعزّ الطف حضرت اعلی به تأییدات غیبیه و توفیقات صمدانیه آتماً سالماً محفوظاً محروساً در مقرّ ابدی خویش در آغوش جبل مقدّس ربّ استقرار یافت. حضرت عبدالیهاب که تاج مبارک را از سر بر داشته و کفش‌ها و لبّاده مبارک را به یک سونهاده بودند به جانب تابوت خم شدند و در حینی که شعرات نقره‌ای فام آن طلعت نواز در حول رأس منیر پریشان و چهره مبارک مشعشع و درخشان جبین را بر کنار صندوق قرار داده با صدای بلند شروع به گریه نمودند. به طوری که حاضرین از تأثرات و احزان قلبیه هیکل اطهر به ناله و حنین درآمدند و آن شب از کثرت تالمات و خلجان احساسات خواب از دیدگان مبارک متواری گردید.

پس از انجام این امر جلیل و مقصد رفیع، تویق مقدّسی از یراعه عظمت مرکز میثاق نازل و حصول این موفقیت جدید و موهبت حضرت ربّ مجید را به دوستان الهی و یاران یزدانی بشارت فرمودند قوله العزیز: "ای یاران الهی بشارت کبری این که هیکل مطهر منور مقدّس حضرت اعلی روحی له الفداء بعد از آن که شصت سال از تسلط اعداء و خوف از اهل بغضا همواره از

جائی به جائی نقل شد و ابداً سکون و قرار نیافت به فضل جمال
ابهی در یوم نیروز در نهایت احتفال با کمال جلال و جمال در
جبل کرمل در مقام اعلی در صندوق مقدس استقرار یافت ..."
و هم چنین در آن لوح منبع مذکور "و از تصادف های عجیب
آن که در همان روز نوروز" از شیکاگو تلگرافی ... رسید مضمون
این که از هر شهری از شهرهای امریکه اجباء بالتیابه از خود
مبعوثی انتخاب نمودند و به شیکاگو فرستادند. چهل مبعوث در
شیکاگو جمع شدند و قرار قطعی موقع مشرق الاذکار و بنیانش
دادند تا کل اجبای امریکه در بنیان مشرق الاذکار در شیکاگو
مشترک باشند." (۲)

* برای اطلاع بر واقعه عظیم دیگر در آن روز به جلد ۱ ص ۲۸۶ مراجعه شود.

ضمیمه شماره دو

میرزا ابوالفضائل گلپایگانی

داستان اقبال میرزا ابوالفضل که مقدر بود بزرگترین دانشمند عالم بهائی شود در فصل پنجم ذکر شد.

خدمات تبلیغی میرزا ابوالفضل به فاصله کوتاهی پس از ایمان به امر حضرت بهاءالله آغاز شد. و سراسر حیات وی در ظل امر بهائی که در حدود چهل سال ادامه داشت در تبلیغ امر به عموم مردمان و تربید معارف بهائیان در زمینه حقایق اساسی امر حضرت یزدان سپری گشت.

حضرت بهاءالله پنج سال پس از ورود میرزا ابوالفضل در جرگه اهل بهاء در لوحی (۱) به وی دستور می دهند که به نام آن حضرت قیام کند و اهل عالم را به سوی خود بخواند که نزد او بیایند تا او نبأ اعظم را به آنان بشارت دهد، دور نمای افق اعلی را به آنان بنمایاند و ندای الهی را در یوم عظیم به سمعشان رساند.

این لوح مبارک و فرمان نازله در آن تأثیر بی اندازه بر میرزا ابوالفضل گذاشت و نیروی تازه در وی ایجاد کرد، او چندی بعد ضمن نقل آن بیانات مبارکه و با اطمینان به این که تأییدات حضرت بهاءالله از هر جهت بر او احاطه خواهد نمود با عبارات قاطع زیر آمادگی خویش را برای اثبات حقایق امر مبارک به اهل عالم اعلام نمود:

و اخیراً این عبد که اقل عباد حضرت مالک ایجاد محسوب است
و به قطره ای از بحر ایقان مرزوق نظر به همایون خطاب حضرت

ربّ الارباب که مرقوم شد^۱ حاضر است که هر کس از هر ملت
 از مثل موجوده بخواند شفاها او کتباً در این امر اعظم نظر کند او
 را به ادلّه واضحه که دین خود او به آن ثابت و مقرر است بر
 حقیقت امر مبارک مطلع و آگاه نماید و اگر از اهل فلسفه و
 قیاسات منطقیه است به ادلّه عقلیه و اگر از اهل مجادله و مکابره
 است به ادلّه الزامیه ملزم و ساکت گرداند لیکن الرشد من الغی و
 الحق من الباطل و الصّحیح من العلیل و الله تعالی علی ما نقول
 وکیل. (۲)

عبارتی که این مرد با خدا و عالی مقام نوشت و در کتاب معروف خود فراتر
 چاپ کرد کلمات توخالی و بی اساس نبود بلکه او به آنچه گفت عمل کرد.
 وی نه تنها محاورات و مباحثات فراوان با نفوس بی شمار از پیروان ادیان و
 مکاتب مختلفه جهان داشت و نه فقط صدها تن از آنان را در ظلّ امر حضرت
 یزدان در آورد بلکه میادی و اصول استدلال بهائی و دلایل و براهین در اثبات
 حقیقت امر الهی از جنبه های مختلف برای اخلاف به یادگار گذاشت تا
 نسل های آتی در تریب معارف خود از آنها درس گیرند و در درک حقایق
 امر الهی از آنها مدد و یاری جویند.

میرزا ابوالفضل به خاطر احاطه علمی که داشت معروف و ممتاز بود. نام
 ابوالفضل که در زمان مسلمان بودن اختیار کرده بود به معنی پدر علم بود.
 حضرت عبدالبهاء نیز در لوحی او را با عنوان "یا ابا الفضل و ائمه و اخیه" یعنی
 پدر علم، مادر علم و برادر علم خطاب می نمایند. ولی کسانی که او را خوب
 می شناختند گواهی داده اند که مراتب علم و معرفت میرزا ابوالفضل در زمانی
 که بهائی نبود و بعد از آن که بهائی شد تفاوت بسیار داشت. خود این نفس
 جلیل شهادت داده که پیش از ارتباط با امر حضرت بهاء الله وجودش گرفتار
 ظنون و اوهام و چشم باطنش تیره و تاریک بود. حاجی میرزا حیدر علی در باره
 او چنین نوشته است:

حضرت ابوالفضل محبوب ... اصفهان را به حضور خود مزین نمود.
 چون ایشان قبلاً در اصفهان به تحصیل اشتغال داشت در نزد اهل بینش

* این اشاره به لوح حضرت بهاء الله است که خطاب به او نازل شده بود.

و آریاب دانش این شهر معروف بود. این رجال، حال او را ملاقات کرده و دریافته بودند که او شخص قبلی نبود آنان گواهی دادند که علم وسیع و قدرت بیان میرزا ابوالفضل، او را سرآمد همه اقران ساخته است. وی در گذشته چون قطره بود و حال دریای پرموجی شده است. وی قبلاً چون ذره بود و اکنون مانند ستاره درخشانی می درخشید... (۳) (ترجمه)

میرزا ابوالفضل اندکی پس از اقبال به امر مبارک ناگزیر شد سمت ریاست مدرسه دینی طهران را ترک کند. عزت و احترام زیادی که وی در میان ملت، در دایره اولیای دولت و رؤسای دیانت تا آن زمان داشت یکبار به تحقیر و آزار تبدیل گشت. وی دوبار به زندان محکوم شد که دومی نزدیک به بیست و در ماه طول کشید. میرزا ابوالفضل از آن پس به سادگی و عسرت زندگی کرد و درآمد اندکی داشت که بیشتر اوقات از نامه نویسی^۱ به دست می آمد. عشق و علاقه میرزا ابوالفضل به جمال مبارک حله و مدنی نداشت و بهمان نسبت که به مولای خود تعلق داشت از دنیا منقطع بود و این به تنهایی سرچشمه تمام فضایل اخلاقی و قوای معنوی او شمرده می شد. دعا و مناجات سنگ بنای زندگی او بود و از همین راه آینه دل را چنان پاک و صیقلی کرده بود که نور ظهور حضرت بهاءالله را به نقوسی که با او تماس می یافتند متجلی می نمود.

میرزا ابوالفضل وقتی که در مصر بود به توصیه حضرت عبدالهیهاء ابتداء ایمان خود را آشکار نکرد. عده زیادی از دانشمندان و استادان دانشگاه معروف الازهر و سایرین به وسعت و عمق معلومات او پی بردند و مجذوب شخصیتش گشتند. و چون از ایمان او به امر بهائی خبر نداشتند تعصبی در میان نبود. آنان به آسانی دور وی حلقه زدند و چنان مشتاق استفاضه از معلومات و بیانات ایشان در مسائل الهی و روحانی بودند که در کمال حیرت

* در آن روزها افراد بی سواد برای نوشتن نامه از کسانی که به نامه نویس معروف بودند استفاده می کردند. میرزا ابوالفضل همچنین از استنساخ الواح الهی و کتب بهائی که در آن زمان مورد نیاز زیاد اجتهاد بود در آمد مختصری بدمت می آورد.

و اعجاب در حضور او می‌نشستند و بعضی با شنیدن توضیحاتی که در باره حقایق قرآنی و سایر مطالب روحانی می‌داد از خود بی‌خود می‌شدند. یک نمونه از مراتب تجلیل و تکریم رجال دانشمند در برابر میرزا ابوالفضل شرحی است که عبدالرحمن برقوقی یکی از دانشمندان و روزنامه نگاران زمان در ستایش از ایشان نوشته است:

متذ ثمانی سنین سمعنا بان فی القاهره عالماً فارسياً یسمی ابا الفضل هو قبله طلاب العلم و کعبه یحجّ الیها رواد العرفان فبحثنا عن هذا الرجل حتی اهدینا الی منزله فوجدنا ثمة رجلاً مخطف البدن نحو لاریعة لم یبلغ قصرأ و لا طولأ کهلا ینیف علی السبعین ولکنه کابن الثلاثین قوۀ و نشاطاً و حدۀ و ذکائاً و رأینا بین بردیه روحاً ... و تخلب عقولنا بسحر بیانہ و حلو خطابه فملک الرجل علینا امرنا و صار لا یحلو لنا الجلوس الا الیه و لا الحدیث و السمر الا معه و کلمأ زدناه خلطه و امتحانأ زادنا ادبأ و عرفانأ.."

ترجمه عبارات استاد چنین است: در حدود هشت سال پیش شنیدیم که در قاهره عالمی ایرانی به نام ابوالفضل اقامت دارد که قبله طلاب علم است و کعبه‌ای است که جویندگان عرفان به سوی او حج می‌نمایند. در پی این مرد در آمدیم تا به منزلش راه بردیم و در آن‌جا مردی لاغر اندام و متوسط قامه در سن کهولت ملاحظه کردیم که سنش از هفتاد متجاوز بود و لکن از لحاظ قوه و نشاط و هوش و فراست چون مرد ۳۰ ساله به نظر می‌رسید ... عقول را به سحر بیان و شیرینی خطاب می‌ریابد. این شخص به زودی ما را مرید خود کرد به نوعی که چیزی شیرین تر از جلوس در محضر وی نبود و داستانی جز از زبان او لذتی نداشت و هر چه در آمیزش و امتحان خود نسبت به وی افزودیم دانش و معرفت ما بیش از پیش افزوده گشت... (۴)

در میان دانشمندانی که احترام زیاد به میرزا ابوالفضل داشتند بعضی بودند که حتی با را فراتر نهاده اعتقاد یافتند که او به نیروی معنوی که مخصوص برگزیدگان الهی است موهوب بود. یکی از این نفوس شیخ بدرالدین غزی

بود که بعدها وقتی ایمان میرزا ابوالفضل به امر آشکار شد همراه سی تن دیگر از فضلا در جرگه اهل ایمان در آمد.

شیخ بدرالدین بیان می کند که چگونه با گوش دادن به درس های میرزا ابوالفضل به وجد و شوق می آمد. و پس از چندی به این نتیجه رسید که وی یکی از برگزیدگان الهی است که دارای مقام عظیم روحانی و برتر از دیگر انسان ها است. شیخ بدرالدین در گفتگو با بعضی از دوستانش از میرزا ابوالفضل چنین یاد می کند:

به تدریج در باره او تصور مقاماتی کردم و چون اظهار نمودم قبول نکرد و کار به همین وضع بود تا آن که روزی صریح گفتم که شیخنا این استار باری چیست اگر شما صاحب مقامی هستید بگوئید که من خواهم پذیرفت و تسلیم خواهم شد. خندید و کشف این راز را به وقت دیگر موقوف نمود. تا وقتی که عازم فلسطین شدم به من فرمود که در آنجا البته به محضر حضرت عبدالهه برسم و من اطاعت نموده به ساحت مقدس وفود نمودم و حقیقت را یافتم. چند سالی بر من گذشت که دیگر دیدار جناب ابوالفضائل دست نداد. تا آن که وقتی عازم مصر شدم و جنابش را در اسکله زیارت نمودم گفتم جناب میرزا وقتی که من شما را دیده بودم در همه ارض نظیری برای جناب تصور نمی کردم ولی وقتی به ساحت اقدس رسیدم دانستم که در مقابل آن بحر زخار قطره ای بیش نیستی. جناب ابو الفضائل را از این سخن اهتزاز و انتعاشی دست داد، به نوعی که بی اختیار مرا در آغوش کشیده بوسید و فرمود: حال دانستم که حق را شناخته ای. (۵)

یکی از خصوصیات برجسته و قابل توجه زندگی میرزا ابوالفضل تسلیم کامل او به اراده مولای محبوبش بود. ثبات و استقامتش در عهد و میثاق و مراتب اطاعتش از نوایای حضرت بهاءالله و حضرت مولی الوری حد و سدی نداشت. وی حتی مرگ را بر کوچکترین تجاوز از اوامر و تعالیم امر ترجیح می داد. یکی از احیاء، حسین روحی افندی که با میرزا ابوالفضل آشنائی داشت داستان زیر که نمایشگر این جنبه از حیات او است را نقل نموده است:

من وقتی در عکا مشرف بودم و لوح مبارک دخان* را که به افتخار محمد حسین و کیل نازل شده و در صفحه ۳۲۴ مکاتیب جلد اول مندرج است گرفتم و چون به مصر رفتم مطالب آنرا که عبارت از کراهت دخان است به اطلاع جناب ابوالفضائل رسانیدم هنوز قرانت لوح را تمام نکرده بودم که جعبه سیگار را از پنجره بیرون انداخت و فرمود "فراق بینی و بینک ایها الدخان" با آنکه او سیگار را به دست خود می پیچید و هر سیگار را با سیگار دیگر روشن می کرد یعنی از صبح تمام سیگارها را با سیگار دیگر تا غروب روشن کرده می کشید فرمود ای روحی افتدی من مدت پنجاه و پنج سال است که سیگار می کشم و به سختی بدان معتادم و به زودی خواهی دید که فلجی در یکی از اعضای من ظاهر خواهد شد و این را از تأثیر نیکوتین به چشم خود ملاحظه خواهی کرد.

هنوز مدتی نگذشته بود که یکی از بازوانش فلج شد و از حرکت باز ماند و این امر دو سال ادامه یافت و اطباء از علاج عاجز شدند و بالاخره او را تشویق و اصرار به شرب دخان کردند و او گفت مرگ برای من خوش تر از مخالفت دستور حضرت عبدالبهاء است. (۶)

سطور زیر قسمتی از لوح دخان است:

ملاحظه نمائید که پاکی چه قدر مقبول درگاه کبریا و منصوص کتب مقدسه انبیاء است زیرا کتب مقدسه منع از تناول هر شیء کیف و استعمال هر چیز ناپاک می نماید. ولی بعضی منتهی قطعی بود و ممنوع به کلی و مرتکب آن مبعوض حضرت کبریا و مردود نزد اولیاء مانند اشیاء محرمة تحریم قطعی که ارتکاب آن از کبایر معاصی شمرده می شود و از شدت کثافت ذکرش مستهجن است. اما منهیات دیگر که ضرر فوری ندارد ولی تأثیرات مضره به تدریج حاصل گردد آن منهیات نیز عند الله مکروه و مذموم و مدحور ولی حرمت قطعی منصوص نه

* این لوح در عالم غرب به نام "Tablet of Purity" معروف است. سیگار کشیدن در امر بهائی نهی نشده ولی حضرت عبدالبهاء به خاطر حفظ سلامت و نظافت احباب را از آن تحذیر فرموده اند.

بلکه تنزیه و تقدیس و طهارت و پاکی و حفظ صحت و آزاده گی مقتضی آن، از آن جمله شرب دخان است که کثیف است و بد بو و کریه است و مدموم و به تدریج مضرّتش مسلم عموم و جمیع اطباء حاذقه حکم نموده‌اند و تجربه نیز گردیده که جزئی از اجزاء مرکبۀ دخان سم قاتل است و شارب معرض علل و امراض متنوع. این است که در شربش کراهت تنزیهی به تصریح وارد ... مقصود این است که شرب دخان عند الحقّ مدموم و مکروه و در نهایت کثافت و در غایت مضرّت ولو تدریجاً و از این گذشته باعث خسارت اموال و تضییع اوقات و ابتلائی به عادت مضره است. لهذا در نزد ثابنان بر میثاق عقلاً و نقلاً مدموم و ترک سبب راحت و آسایش عموم و اسباب طهارت و نظافت دست و دهان و مواز تعفن کثیف بدبو است. البتّه اجبای الهی به وصول این مقاله به هر وسیله باشد ولو به تدریج ترک این عادت مضره خواهند فرمود چنین امیدوارم.

اما مسئله افیون کثیف ملعون نفوذ بالله من عذاب الله به صریح کتاب اقدس محرم و مدموم و شربش عقلاً ضربی از جنون و به تجربه مرتکب آن به کلی از عالم انسانی محروم. پناه به خدا می‌برم از ارتکاب چنین امر فظیعی که هادم بنیان انسانی است و سبب خسران ابدی. جان انسان را بگیرد، وجدان بمیرد، شعور زائل شود، ادراک بکاهد، زنده را مرده نماید، حرارت طبیعت را افسرده کند. دیگر نتوان مضرّتی اعظم از این تصور نمود. خوشا به حال نفوسی که نام تریاک بر زبان نرانند تا چه رسد به استعمال آن ... پس همتی نمائید تا تنزیه و تقدیس کبری که نهایت آرزوی عبدالبهاء است در میان اهل بهاء جلوه نماید و حزب الله در جمیع شئون و کمالات فائق بر سائر نوع انسان گردند و در ظاهر و باطن ممتاز از دیگران و در طهارت و نظافت و لطافت و حفظ صحت سرخیل عاقلان و در آزادگی و فرزاندگی و حکم بر نفس و هوی سرور پاکان و آزادگان و عاقلان. (۷)

و بالأخره نوشته‌های میرزا ابوالفضل بهترین گواه بر این حقیقت است که چگونه عنایات و تأییدات جمال مبارک شامل حالش بوده است. اغراق

نیست اگر گفته شود که بعد از الواح مقدسه الهیه و توقیعات منیعه حضرت ولی امرالله نوشته های میرزا ابوالفضل الهام بخش ترین، پر مطلب ترین، قاطع ترین و حجیم ترین آثار امر بهائی محسوب می شوند. می توان گفت که میرزا ابوالفضل ماهرترین و تواناترین شناگری بود که در دریای بی کران آیات الهی غوطه ور شد و لثالی گران بهای حکمت و اسرار ربانی را که در عمق آن نهفته بود بیرون آورد و صفحات کتب و نوشته های فراوانش را با آن حقایق الهی مزین و مملو ساخت. تقریباً همه مبلغان امر در عالم شرق، آثار میرزا ابوالفضل را به عنوان اساس مطالعات عمیق تر در مسائل دینی، عموماً و در اثبات امر مبارک، خصوصاً، بکار برده اند. میرزا ابوالفضل در آثار خود از کتب مقدسه ادیان سابقه به کرات نقل کرده و به توضیح آنها پرداخته است. این نوشته ها و نیز رسالاتی که وی در مدافعه از امرالله مرقوم نموده به وسیله نویسندگان و محققان در شرق و غرب عالم مورد استفاده قرار گرفته است.

ذکر فهرست آثار وسیع و فراوان میرزا ابوالفضل و ستایش از آنها خارج از حدود این کتاب است، کافی است گفته شود که آثار آن دانشمند جلیل تنها از نقطه نظر ادبی به وسیله نقادان زمان عالی و با شکوه معرفی شده است. نوشته های میرزا ابوالفضل از نظر محتوا هم از یک طرف الهام بخش یاران و اهل انصاف گشته و از سوی دیگر دشمنان امر را به سکوت و شکست ناچار ساخته است در حقیقت یکی از خدمات برجسته و عظیم وی در زمینه های تبلیغ و حراست امر مجموعه های حجیم وی در دفاع از امرالله بوده است هر وقت دشمنان به مخالفت امر و سوء تعبیر تعالیم آن برخاستند قلم توانای او آماده دفاع از امرالله بود و این دفاع با چنان قطعیت و شدت همراه بود که دشمنان را ضعیف و شرمسار و یاران را قوی و پایدار می نمود کتاب *فرائد* که بیش از ۸۰۱ صفحه دارد و بدون تجدید نظر و مراجعه ثانوی نوشته شده و به همان ترتیب به چاپ رسیده نمونه بارزی از قدرت قلم وی می باشد.

حضرت بهاءالله در باره نفوسی که به دفاع از امر الهی قیام کنند چنین می فرماید.

اگر نفسی در ردّ من ردّ علی الله کلمه مرقوم دارد مقامی باو عنایت شود که جمیع اهل ملا اعلی حسرت آن مقام برند و جمیع اقلام ممکنات از ذکر آن مقام عاجز و السن کائنات از وصفش قاصر چه که هر نفسی الیوم بر این امر اقدس ارفع امع مستقیم شود مقابل است با کلّ من فی السموات و الارض و کان الله علی ذلک لشهید و علیم. (۸)

ضمیمه شماره سه

استقرار رموس مطهّره غصن اطهر و مادر بزرگوار حضرت عبدالبهاء در کوه کرمل

اقتباس از مقاله امة البهائ روحیه خانم ربّانی (۱)

"چادر سیاه شب بر کوه کرمل کشیده شد و پرده سیاهی دیگر خلیج عکا را فراگرفته عده‌ای از رجال در مدخل این مقام به انتظار ایستاده‌اند ناگهان حرکتی احساس گردید. باغبان دوید چراغ‌ها را روشن کرد و در اتوار مصابیح عده‌ای را دیدم که در حرکتند. مردی در لباس سیاه، صندوقی را بر شانه دارد. حضرت ولیّ امرالله است که رمس اطهر فرزند دل‌بند حضرت بهاءالله را حامل بودند. آهسته آهسته همه در این ممرّ تنگ مشی می‌نمایند و با نهایت سکوت به سوی منزلی که در قرب جوار مرقد حضرت ورقه علیا است می‌روند. خادم باوقافا باقالیچه و قندیل از مقام مقدّس اعلیٰ به‌جلو می‌رود و اطاق را برای ورود مهیا می‌سازد. رفته رفته چهره زیبای حضرت ولیّ امرالله در روشنائی مدخل اطاق نمودار می‌گردد و هنوز آن ودیعه ثمینه را بر دوش می‌کشند. بعد از ورود، صندوق را در آن اطاق محفّر موقت و رو به قبله اهل بهاء بر زمین گذاردند. مجدّد همه به همراهی حضرت ولیّ امرالله به سوی مدخل حدائق می‌روند و برای بار دوم صندوق دیگری را حضرت ولیّ امرالله حمل فرموده با خود می‌آورند. این بار صندوق مبارک حامل رمس اطهر والدة حضرت عبدالبهاء است." (۲)

به نظر می‌رسید که موجی از سرور از این مراسم ساده به وجود آمده، سرور بی‌اندازه‌ای که با شفقت و رقت همراه است. مرقد مرمرین ورقه مبارکه علیا

چون مروارید سفید در زیر اشعه نورافکن خود در دامنه تاریک کوه می‌درخشد و بر آن دو رمس مطهر که به آرامگاه ابدی خود نزدیک می‌شوند نور افشانی می‌کند.

وقتی که برای ادای احترام در برابر آن دو یادگار محبوب و مکرم وارد شدیم حضور آن‌ها در آن اطاق کاملاً محسوس بود. سرانجام پس از گذشت هفتاد سال آن مادر بزرگوار و فرزند دلبنده که به قلم حضرت بهاءالله "المخلوق من نور البهائم" نامیده گشته در جوار هم استقرار می‌یابند. اجساد مطهره در حالی که بوی خوش عطر گل سرخ که حضرت ولی امرالله به آن‌ها پاشیده‌اند اطاق را فرا گرفته در کنار هم به سوی عکا قرار گرفته‌اند و در بالای سر آن‌ها که با نور خفیف شمع‌ها روشن شده عکس ورقه مبارکه علیا آویزان است و گوئی چشمان زیبا و پر محبت و خلوص آن مظهر نیکی و صفا بر مادر و برادر خود ناظر است. چقدر مایه شکرانه و سرور است.

آن جوان پر احساس که در میان محنت و پریشانی توگد یافته، در دوران تبعید و سرگونی بار آمده، در زندان ظلمانی در گذشته و با شتاب و در گوشه انزوا دفن گردیده بود حال جسد مطهرش به دست توانای ولی امر پدر بزرگوارش از گورستان دور افتاده و متروک اصراب که سال‌های مدید در آن مدفون بوده بیرون آمده و در کنار خواهر والاگهر و مادر مهرپرورش قرار گرفته است، مادری که به نام بیوک خانم یا خانم بزرگ معروف بود، خانمی با اندام موزون با شخصیتی با وقار با بشرة سفید و چشمان آبی و گیسوان سیاه که هنگام زندانی شدن حضرت بهاءالله در سیاه چال طهران همه یار و اغیار ترکش نمودند، کسی که ناچار شد با فروش دکمه‌های زرین لباس هایش غذا برای فرزندانش تهیه کند، کسی که ناگزیر شد در وقت همراهی با جمال مبارک در تبعید به عراق، همین فرزند چهارساله نحیف را پشت سر گذارد، کسی که دست‌های لطیفش که عادت به کار نداشت از شستن لباس‌های خانواده زخم شد و لکن با همه این ابتلائات تا آخر حیات در کمال صبر و شکیانی و آرامش و از خود گذشتگی روزگار گذرانید. حال جسد این خانم بزرگوار که قبلاً در نزدیکی عکا در گورستانی دور از جسد فرزندش دفن شده بود در کنار وی قرار گرفته و برای همیشه در کنارش باقی و برقرار

خواهد ماند. این دو تابوت زیبا با پارچه خوش بافتی پوشانده شده و با گل‌های یاس که از آستانه مقام حضرت باب آورده شده بود آراسته بود. ما هم چنان که در کنار این دو صندوق به دعا و مناجات مشغولیم حضور ارواح مقدسه آن طلعات مبارکه، و یا شاید خاطره آنان چون بوی خوشی که در گل پژمرده هنوز باقی است محیط را فرا گرفته است. و در همین اطاق که اجساد مطهره را به مدت کوتاه در برداشته آرامش دلپذیری که در یک زیارتگاه می‌توان یافت احساس می‌شود.

حضرت ولی امرالله نه تنها این رموس مطهره را در مراقبتهای استقراری دادند که در خورشان و مقامشان بود و نه فقط آنها را در مکانی گذاشتند که همه جهانیان می‌توانند عظمت و شکوهشان را به چشم ظاهر ببینند بلکه به نحو اسرارآمیزی خاطره آنان را در ما زنده کردند. موقعیت و مقام این طلعات مقدسه که دیر زمانی پیش در گذشته و اجسادشان در دوران مظلومیت و اضطراب چنان بی سر و صدا در خاک گذاشته شده بود برای ما احببای غربی تنها بر اوراق تاریخ دیانت مان جای داشت. ولی حال، مکان آنها در قلوب ما جای دارد. پرده زمان و گمنامی که ما را از این هیاکل مقدسه جدا می‌نمود دریده شده و ما اکنون در کمال شگفتی و سرور این دو هیکل مقدس و نورانی را باز یافته‌ایم که به ما نزدیک شده، جزئی از زندگی ما گشته و آماده‌اند که ما را در راهی که به سوی مولایشان و مولای ما جمال اقدس ابدی می‌رود مدد و یاری نمایند ...

جمال مبارک از فرزند دلبندهشان که در بستر مرگ آرمیده بود پرسیدند که آیا می‌خواهد زنده بماند؟ وی جواب داد که تنها آرزوی این است که درهای زندان گشوده شود تا زائرین بتوانند به زیارت مولای خود فائز شوند. حضرت بهاءالله این آرزوی غصن اطهر جوان را برآورده ساختند. در کنار او نشستند در حالی که همراهان به آماده کردن وسایل کفن و دفن پرداختند. در همین شرایط اسفناک بود که این آیات عالیات از قلم حضرت بهاءالله نازل شد: "هذا حین فیہ یفسلون الابن امام الوجه بعد الذی قدینه فی السجن الاعظم..." (۳) "سبحانک اللهم یا الهی ترانی بین ایادی الاعداء و الابن محمراً بدمه امام وجهک" (۴). جمال مبارک در جینی که بر فرزند دلبندهش خیره

شده بود احساساتی این چنین در قلب مبارکش در جریان بود ولی ناگهان این آیات عالیات رعد آسا از لسان مبارک جاری شد "ایرب فدیته ما اعطینی لحيوه العباد و اتحاد من فی البلاد." (۵) اهمیت و عظمت این بیانات مبارک را نمی توان نادیده گرفت. حضرت بهاء الله نقش خون دادن را به فرزند خویش عنایت نمود تا اتحاد اهل عالم که اعلان فرموده بود تحقق پذیرد در حقیقت با این جانبازی قربانی اسحق به دست ابراهیم به حقیقت پیوست.

پس از آن که جسد مطهر غضن اطهر در تنگدستی و خفا و در حالت شتاب به خاک سپرده شد مادر مهربان که همواره قرین محنت و محرومیت بوده دچار غم و اندوه گشت و بی وقفه می گریست. جمال مبارک وقتی از این امر با خیر شدند نزد ایشان رفتند به تسلی پرداختند و فرمودند که نباید محزون باشد زیرا خداوند این فرزند پرگهر را به عنوان فدیة آن حضرت قبول نموده تا نه تنها مؤمنین را به لقای مولایشان فائز کند بلکه تمام فرزندان انسان را به وحدت و یگانگی رساند. آن خانم محترمه پس از استماع این بیانات اطمینان بخش تسلی خاطر عظیم یافت و گریه و ناله در این ضایعه وارده را به کناری نهاد.

و اما این چنین مادر که بود؟ وی زنی بود که نه تنها به تقدس و ایمان آراسته و به نثار آنچه داشت در سبیل الهی آماده بود بلکه همان زنی بود که اشعیا در فصل ۵۴ از کتاب خود در باره اش چنین گفته است "زیرا که آفریننده تو که اسمش رب الجنود است شوهر تو است و قدوس اسرائیل که به خدای تمام جهان مسمی است ولی تو می باشی"، هر آینه کومه زایل خواهد شد و تلها متحرک خواهد گردید لیکن احسان من از تو زایل نخواهد شد و عهد سلامتی من متحرک نخواهد گردید. خداوند که بر تو رحمت می کند این را می گوید" (۶). حضرت بهاء الله نیز خطاب به وی چنین فرموده اند "اسمعی مره اخری رضی الله عنک ... و جعلک صاحبه له فی کل عالم من عوالمه و رزقک لقائه و وصاله بدوام اسمه و ذکره و ملکوته و جبروته." (۷)

* بیان حضرت عبدالبهاء را در تلخیص این نکته در "Tablets of 'Abdul-Bahá" جلد ۱ ص ۱۰۷ می توان یافت. (روحیه ربانی)

روزهائی که این مادر و فرزند در کنار هم در آن اطاق کوچک آرمیده‌اند چقدر زودگذر و گران بها است. افتخار نزدیک بودن به این طلعات مقدسه چیزی است که هرگز فراموش نمی‌شود و در این نزدیکی غریب و رقت‌انگیز انسان تابوتی را به خاطر می‌آورد که در آن تمام آنچه که از آن عزیزان پس از صعود ارواحشان باقی مانده آرمیده است و این یادآوری و نشانی از فنا و بقای خود ما است. هزاران نفر این الواح و مناجات‌های حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء را تلاوت خواهند کرد که آن‌ها را جاودانی خواهد نمود. این نفوس از آن ارواح منوره خواهند خواست که از طرف آنان شفاعت کنند و به کمال خضوع آرزو خواهند کرد که بتوانند در پی اقدام آن هیاکل نورانیه مشی نمایند. ولی به نظر من این کارها هرگز آن حلاوت و تأثیر را نخواهد داشت که انسان رموس مطهره این طلعات مقدسه را در حالی که در این اطاق در کنار هم زیر دیدگان مراقب ورقه مبارکه علیا آرمیده‌اند نظاره کند.

"هنوز کندن قبر در صخره‌های سخت کوه کرمل جریان داشت. به اطلاع هیکل اقدس رسید که ناقضین با انتقال رمسین اطهرین مخالفت نموده‌اند و به‌عنوان این که از بستگان نزدیک آن دو وجود مقدسند جسارت آن یافته که به حکومت شکایت کنند. ولی فوراً به اطلاع ولایه امور رسید که اینان هرچند به‌صورت ظاهر از اقربا هستند ولی در تمام عمر دست از عداوت نسبت به حضرت عبدالبهاء و عائله او بر نداشته‌اند و امر الهی را بازیچه هواهای نفسانی و دسائس شیطانی خویش گرفته‌اند. طبق الواح وصایا همه آنان از جرگه یاران مطرود و ممنوعند و چون این مطالب را دانستند فوراً اجازه نبش قبر و انتقال اجساد را دادند بدون خطر و حادثه‌ای و یا تعویق و مانعی دو روز بعد هیکل مبارک آن دو رمس اطهر را به کوه کرمل آوردند. (۸)

آخرین سنگ‌ها را در قوس این قبرها جای دادند، زمین آن‌ها را از مرمر پوشاندند و سنگ‌های مزار را که حامل اسماء مقدسه آنان بود آماده ساختند. وقتی همه چیز حاضر شد زمین‌ها را صاف نمودند و راه و وصول به آن مراقد مطهره نیز هموار گردید ولی باران و طوفان شدید که در بالای کوه به‌طور مداوم ادامه داشت کارهای نهائی را به تأخیر انداخت تا این که روز قبل از کریسمس که روزی روشن و صاف و گویا موعد مقدر برای این کار بود فرا

رسید. در غروب آن روز همه ما در آن حجره محقر که دو بار متبرک شده بود گرد آمدیم. صدای یکی از قدیمی ترین و مخلص ترین اجبای شرق نزدیک که به دستور حضرت ولی امرالله تلاوت مناجات را آغاز کرد به گوش می رسد. این شخص محترم با صوت لرزان و ضعیف ولی مملو از عشق و ایمان غیر قابل توصیف و فراموش نشدنی مناجاتی تلاوت می کند که با مناجات های دیگر از جمله مناجاتی به صورت حضرت ولی امرالله ادامه می یابد گوئی انسان طنین آن مناجات ها را از ملا غیبی الهی که با سرور پیروزمندانه سروده می شود می شنود.

مجدد بر روی شانه حضرت ولی امرالله هر دو را به ضریح مبارک حضرت اعلی آورده پهلوی هم گذاردند و در مقامی اعظم از کل جهان رو به بهجی به ودیعت نهادند. شمع ها را بر بالای رموس مطهره روشن نمودند و گل های فراوان بر پای هر دو نثار نمودند. حال شب سالگرد تولد حضرت مسیح است. ورقه مقدسه ای که در کتاب اشعیاء به او بشارت داده شده و فرزند دلبندی که حضرت مسیح در باره پدر بزرگوارش به بیان "روح الحق فهو یرشد کم الی جمیع الحق" (۹) ناطق گشته اکنون شب آخرشان را قبل از این که برای ابد از دیدگان مردمان جهان در خاک پنهان شوند در کمال آرامش در این مقام مقدس آرمیده اند.

روز دیگر غروب بود که در ضریح مبارک جمع شدیم. حضرت ولی امرالله زیارتنامه را اول در مقام حضرت باب و بعد در مقام حضرت عبدالبهاء تلاوت می کنند. یاران الهی که افتخار زیارت ارض اقدس و شرکت در این واقعه مقدس را داشتند همراه حضرت ولی امرالله برای بار دوم به مقام حضرت اعلی وارد می شوند. رمسین اطهرین که بر بالای دست اجبای بود به حرکت آمد و حضرت شوقی افندی که "هرگز از این دو ودیعه صمدانی دوری نمی جستنند به طواف مقدس پرداختند. در حین طواف، صندوق حضرت غصن الله الاطهر بر دوش هیكل اطهر بود و بعد صندوق والده حضرت عبدالبهاء. پس از طواف از جاده های سفید و نیم دایره مقام در تاریکی شب آن موکب رهیب را زیارت نمودم گوئی صندوق های مقدسه بالاتر از کل در اوج اعلی در حرکت بوده." (۱۰) از پله ها بالا می روند و بار

دیگر از دروازه‌ای که به مرقده ورقه مبارکه علیا می‌رود وارد می‌شوند و در زیر آسمان شبانه که در آن ابرهای نامنظم ماه را به شوخی گرفته‌اند از برابر ما می‌گذرند، نزدیک‌تر آمدند درست چهره مبارک زیارت شد که صندوق را بر دوش می‌آورند رفتند تا به مقابر رسیدند.

"اول حضرت غصن اطهر را در محل خود گذاردند. هیکل مبارک به آرامگاهی که از فرش پوشیده شده بود وارد شدند و با نهایت ملامت و آرامی صندوق را در محل مقدر خود گذاردند و به دست مبارک، گل بر آن صندوق مطهر افشاندند. گل‌هایی که لا یمسها الا یده الاطهر العزیز بعد والده حضرت عبدالبهاء به همین ترتیب یعنی به دست مکرمت حضرت ولی امرالله در آرامگاه مجاور استقرار داده شد." (۱۱) ... آن‌ها کم‌تر از شش فیت از هم فاصله دارند. صورت‌های ساکت و آرام احبّاء در زیر انوار درخشان چراغ‌ها یک حلقه بر انتظار تشکیل می‌دهد. حضرت ولی امرالله بناها را خواستند و امر فرمودند هر دو مرقده را مسدود نمایند و آن‌ها هم در کمال احترام و مهارت کار خود را به پایان رساندند. خرمین گل‌ها بر مزار ریخته شد و هیکل مبارک به دست لطف و مکرمت خود عطر گل بر هر دو پاشیدند. بوی تند عطر گل در هوا منتشر شد و صورت ما را نوازش داد. حال صوت زنان حضرت ولی امرالله مسموع گردید که آیات حضرت بهاءالله که مخصوص زیارت مرقده مطهره رمسین اطهرین بود تلاوت فرمودند.

این بی‌شک رؤیائی بیش نیست. آیا واقعا من هستم که در این مقام ایستاده و بر این مراقده نو ساخته که در قلب کرم‌ل جای گرفته خیره شده‌ام؟ زیر پای من دورنمای وسیعی گسترده است. عکا که زمانی، این دو هیکل مقدس به مدت طولانی در آن زندانی بوده و وقتی اجسادشان در کنار آن مدفون بوده در آن سمت دریا به چشم می‌خورد دریا و خشکی در برابر من گسترده است و تا آن‌جا که ماه کوه‌های ارض مقدس را نقره‌فام می‌کند ادامه دارد، ارض مقدس که لانه انبیاء؛ آشیانه احبّای الهی و مقرّ سفینه الله در این عصر اعظم افخم است. در حول این مراقده شریفه مادر و خواهر و برادر حضرت عبدالبهاء خدمات حیات‌بخش امر مبارک برای همیشه و به‌طور روز افزون متمرکز خواهد گشت. در جوار این مقامات متبرکه که مؤسّسات جلیله امر الهی

برای تقویت روحانی و جسمانی عالم انسانی بر پا خواهد گشت و خاطره و مثال این سه هیاکل مقدسه با خدمات آن مؤسسات بهیبه برای همیشه سرشته و آمیخته خواهد بود. راهی که آنان رفتند راه ما است و آنان ما را برای خدمات بیشتر هدایت می کنند و جامعه پیروان اسم اعظم را دلالت می نمایند.

مضامین فارسی آثار عربی منقول در کتاب با اشاره به شماره‌های فصول و مآخذ

- ۱-۱ بدان که ما در هنگام ورود به این مقام، آنرا به سجن اعظم نامیدیم. و قبلاً در سرزمین دیگر در زیر کند و زنجیر بودیم و آنرا به این نام نخواندیم. ای صاحبان عقل و دانش در این مسئله تفکر نمائید.
- ۱-۳ ای پسر انسان، دوست داشتم تو را خلق کنم بنا بر این تو را خلق کردم، پس مرا دوست بدار تا تو را ذکر کنم و روانت را با روح حیات تثبیت نمایم.
- ۱-۵ هنگام ورود قومی را یافتیم که با وجوه نورانی به استقبال ما آمده بودند... و پرچم‌های پیروزی در دست داشتند... در آن حین منادی ندا داد که به زودی خداوند کسی را بر خواهد گزید که همه مردم را در ظل این پرچم‌ها در آورد.
- ۱-۱۰ به طوری که می‌گویند، این شهر خراب‌ترین شهر دنیا است، ظاهرش زشت‌تر و هوايش بدتر و آيش ناپاک‌تر از هر جای دیگر است.
- ۱-۱۲ ما بين لبنان و کرمل بهجی واقع شده و در آن مرقد بهاء، صاحب نعمت‌ها قرار گرفته است.
- او، که مولای برگزیده و چراغ هدایت و روشنائی شمس حقیقت و اسماء الهی است.
- در آن سرور دل‌های پیروان و روشنی دیدگان و مقصود آمال عالمیان نهفته است.
- به برکت وجود او، آب چشمه‌ها گوارا شد و هوای عگا و اطراف آن پاکیزه گشت.

- ۱-۱۴ قسم به خدا که دنیا و زینت‌های آن در نزد حق چون مشتی خاک بلکه پست‌تر از آن است. اگر مردم بصیرت داشته باشند. ای اهل بهاء نفس‌های خود را از دنیا و آنچه در او است پاک کنید. قسم به خدا آن‌ها شایسته شما نیستند. آنها را به اهل دنیا واگذارید و به منظر قدس منیر توجه کنید آنچه که سزاوار شما است حب خدا و مظهر نفس او است و پیروی از آنچه که از نزد او ظاهر می‌شود اگر شما به این امر عالم باشید.
- ۲-۲ بدان که ما در سجن عظیم هستیم و لشکریان ظلم به سبب آنچه که مشرکین مرتکب شده‌اند ما را احاطه کرده‌اند ولی این غلام در بهجت و سروری است که تمام آنچه بر روی زمین است با آن برابری نمی‌کند. قسم به خدا که ظلم ظالمین و سطوت منکرین او را محزون نمی‌کند. بگو، بلا افاق این امر است و از آن آفتاب فضل به نوری اشراق می‌کند که ابرهای ظنون و اوهام مشرکین مانع آن نمی‌تواند شد.
- ۲-۱۱ ما البته شما را به نحوی امتحان خواهیم کرد با ترس و گرسنگی، فقدان مال و منال و از دست دادن اهل و عیال و کاستن میوه و ثمرات.
- ۲-۱۲ قسم به حقیقت خدا، این ایامی است که خداوند تمام انبیاء و مرسلین و اهل سراق عصمت و ساکنین سرابردۀ عظمت و خیمۀ عزت را امتحان می‌کند.
- ۴-۲ کسی که عالم به‌خاطر او خلق شده به سبب آنچه که ظالمین مرتکب شده‌اند در خراب‌ترین شهرها زندانی گشته و از افاق سجن مردم را به ظهور خداوند عظیم متعال دعوت می‌کند. آیا از داشتن زخارفی که می‌دانید فانی هستند شادمانید و یا از حکومت بر یک و جب خاک مسرورید در حالیکه تمام عالم در نزد اهل بهاء بیش از سیاهی چشم یک مور مرده ارزش ندارد. آن‌ها را به اهل دنیا واگذارید و به مقصود عالمیان توجه نمایید.

- ۵-۱ بزودی کسی را که مانند او بود عزل خواهیم کرد و رئیس آنها را هم که بر بلاد حکومت می‌کند اخذ خواهیم نمود و من براستی مقتدر و جبار هستم.
- ۵-۳ بر هر پدر و مادری واجب است که پسر و دخترش را به علم و خط و امور دیگر که در لوح الهی ذکر شده تربیت نماید. اگر پدر و مادری از این امر غفلت کند بر امنای الهی است که آنچه را که لازمۀ تربیت فرزندان است از پدر و مادر بگیرند به شرط آن که توانائی مالی داشته باشند و الا مخارج تربیت آنها از صندوق بیت عدل پرداخته می‌شود. براستی که ما آنها را پناهگاه فقیران و بیچارگان قرار دادیم. کسی که فرزند خود یا فرزند دیگری را تربیت کند مانند این است که یکی از پسران مرا تربیت کرده. بر او باد بهای من و عنایت من و رحمت من که بر همه عالمیان سبقت گرفته است.
- ۵-۵ بندگان بر ساحل بحر عرفان نمی‌رسند مگر به انقطاع کامل از آنچه که در سراسر زمین و آسمانها است. ای اهل ارض نفس‌های خود را پاک و مقدس کنید شاید به مقامی که خداوند برایتان مقدر ساخته برسد و به سراپرده‌ای که خداوند در آسمان بیان بر پا نموده داخل شوید.
- ۵-۸ هر کس که مرا بشناسد چنان بر خدمت من قیام می‌کند که لشکریان زمین و آسمان نمی‌توانند او را بر زمین بشناسند.
- ۵-۹ روزی که در آن جز انواری که از افق وجه خداوند عزیز و کریم اشراق می‌کند چیز دیگر دیده نمی‌شود.
- ۶-۲ ای ملک پاریس قسّیس را خبر کن که دیگر بر ناقوس نزنند. قسم به‌خدا که ناقوس افخم در هیکل اسم اعظم ظاهر شده و انگشتان اراده پروردگار متعال تو در جیروت بقا به اسم ابهی آنها را به صدا در می‌آورد ... ای ملک ندا را از این آتشی که در این شجره سبز در طور مرتفع بر بقعه مقدسه بیضاء پشت شهر جاودانی شعله‌ور است استماع کن نیست خدائی مگر من که بخشنده و مهربان هستم.

ای ملک از تو شنیدیم کلمه‌ای را که در جواب ملک روس در باره جنگ بیان کردی. براسی پروردگار تو علیم و دانا است. گفته بودی که در بستر خود خفته بودی ندای بندگان مظلوم که در بحر اسود غرق شدند تو را بیدار کرد. ما این چنین شنیدیم و خداوند تو بر آنچه می گویم شاهد و گواه است. ما شهادت می دهیم به این که آنچه که تو را بیدار کرد ندای مظلومان نبود بلکه هوی و هوس تو بود چه که ما تو را آزمودیم و غیر از آن یافتیم. معنی کلام مرا بفهم و فراست داشته باش... اگر در قول خود صادق بودی کتاب الهی را که از سوی خداوند عزیز و حکیم برایت فرستاده شد پشت سر نمی گذاشتی. ما تو را به آن وسیله امتحان کردیم و دیدیم آن چنان که ادعا کردی نبود. بر خیز و به جبران مافات پرداز. به زودی دنیا و آنچه نزد تو است از بین خواهد رفت و ملک برای پروردگار تو و پروردگار پدران تو باقی خواهد ماند. شایسته تو نیست که امور خدا را بر وفق هوای نفس خود بگردانی. از آه این مظلوم پرهیز کن و او را از سهام ظالمین محافظت نما. از آنچه که مرتکب شدی امور مملکت به هم خواهد خورد و به مجازات اعمال سلطنت از دست خارج خواهد شد. در آن هنگام خود را در خسران آشکار خواهی یافت و زلزله ارکان تمام مردم آن سرزمین را فرا خواهد گرفت مگر این که به نصرت این امر برخیزی و در این راه درست از حضرت روح پیروی نمایی. آیا عزت تو مغرورت ساخته؟ قسم به جان خودم این عزت دوام نیابد و بزودی به زوال گراید مگر این که به این ریسمان محکم دست بیاندازی. ما ذلت را در پشت سر تو مشاهده می کنیم در حالی که تو خود در خوابی ... قصرها را به اهل قبرها واگذار و ملک را به کسی که آن را دوست دارد بسپار و به ملکوت خداوند روی آر. این آن چیزی است که خداوند برای تو برگزیده اگر تو از اقبال کنندگان باشی ... اگر دوست داری سنگینی سلطنت را تحمل کنی آن را به خاطر نصرت امر پروردگارت تحمل نما چه با

- شکوه است این مقامی که هر کس به آن فائز شود به تمام خوبی‌ها که از سوی خداوند علیم حکیم صادر می‌شود رسیده است.
- ۶-۵... آیا از داشتن زخارفی که می‌دانید فانی هستند شادمانید و یا از حکومت بر یک وجب خاک مسرورید. در حالیکه تمام عالم در نزد اهل بهاء بیش از سیاهی چشم یک مور مرده ارزش ندارد. آن‌ها را به اهل دنیا واگذارید و به سوی مقصود عالمیان توجه نمایید. کجا بندگان اهل غرور و قصورشان به قبرهای آن‌ها نظر نما تا از آن عبرت بگیرید. به درستی که ما آنرا وسیله عبرت ناظرین قرار دادیم اگر نفعات وی تو را اخذ کند از دنیا به سوی ملکوت فرار می‌کنی و آن‌چه را که دارا هستی برای تقرب به این منظر کریم اتفاق می‌نمائی.
- خداوند تبلیغ امرش را برای همه نفوس واجب ساخته و هر کس بخواهد به اجرای این فریضه قیام کند شایسته است ابتداء خود را به صفات پسندیده مزین نماید و پس از آن به تبلیغ دیگران پردازد تا کلامش قلوب مقبلین را به خود جذب کند اگر چنین نباشد کلامش در دل‌های مردمان تأثیر نخواهد نمود.
- ۶-۶ ای اهل بهاء مداین قلوب را با شمشیر حکمت و بیان تسخیر کنید. آنان که از روی هوای نفس به مجادله می‌پردازند در حجاب آشکار هستند. بگو شمشیر حکمت از گرمای تابستان گرم‌تر است و از شمشیر فولادین تیزتر. اگر شما از عارفین باشید آنرا به نام من و قدرت من از غلاف بیرون آورید و شهرهای قلوب مردمانی را که در پناه نفس و هوی منزل گرفته‌اند فتح کنید. این چنین امر می‌کند خداوند شما در حالی که زیر شمشیرهای مشرکین قرار دارد. اگر بر گناه نفسی خیر یافتید آنرا مستور دارید تا شاید خداوند گناه شما را ستر نماید براستی خداوند ستر و بخشنده است. ای ثروتمندان اگر به فقری برخوردید بر او تکبر نکنید در آنچه که از آن خلق شده‌اید تفکر کنید همه شما از ماء مهین خلق شده‌اید.
- ۶-۷ ای پاپ، پرده‌های حجاب را پاره کن. خداوند خداوندگان در میانه ابرها ظاهر شده و امر از طرف پروردگار مقتدر مختار جاری گشته

است او هم چنان که در بار اول از آسمان فرود آمد این بار نیز از آن ظاهر شده است. میادا بر او اعتراض کنید همان طور که فریسان بی دلیل و برهان بر او اعتراض کردند... تو در قصرها ساکن هستی و سلطان ظهور در خراب ترین خانه ها منزل دارد. این قصرها را به اهل آن ها واگذار و به روح و ریحان به ملکوت الهی روی آور... به نام پروردگار بخشنده ات در میان اهل عالم قیام کن و کاسه آب زندگانی را به دست های اطمینان بگیر اول خود از آن بنوش و سپس پیروان ادیان عالم را از آن بنوشان ... به یاد آر هنگامی که روح (حضرت مسیح) ظاهر شد بزرگ ترین علمای عصر بر ضد او فتوی داد و کسی که ماهیگیر بود به او ایمان آورد. عبرت بگیرد ای صاحبان عقل و خرد... ای پیشوای قوم به نصایح مصور رمم (احیا کننده استخوان های پوسیده) که از سوی اسم اعظمش ندا می کند گوش کن آن چه از زینت های ظاهره داری بفروش و در راه پروردگار گرداننده شب و روز انفاق کن. سلطنت خود را به شاهان واگذار از قصر خود خارج شو و در حال انقطاع از دنیا به ملکوت خدا روی آور و به ذکر پروردگارت در میان زمین و آسمان ناطق شو. این چنین مالک اسماء از سوی پروردگار عزیز و دانا به تو امر می کند.

۹-۶
ای ملک روس ندای پروردگار ملک قنوس را بشنو پس به فردوس روی آور، یعنی مقری که کسی که در بین ملا اعلی به نیکوترین نام ها و در ملکوت انشاء به نام پروردگار باشکوه و جلال در آن استقرار یافته است. میادا هوی و هوس تو را از توجه به خدای بخشنده مهربان منع کند ... میادا سلطنت تو را از توجه به سلطان حقیقی مانع شود. به درستی که او با ملکوت خویش آمد و همه ذرات ندا می کند که خداوند به جلال و شکوه عظیم خود ظاهر شد. اب آمد و ابن در وادی مقدس می گوید لیک ای پروردگار و طور حول بیت طواف می کند و شجر به صدای بلند ندا می نماید که خداوند وهاب سوار بر ابر ظاهر شد. خوشا به حال کسی که به او

نزدیک شود و وای بر حال کسانی که از او دور مانده‌اند. به این امر
میرم بین مردم قیام کن و امت‌ها را به خداوند بلند پایه و عظیم
دعوت نما.

۶-۱۰ بگو این خبری است که قلوب انبیاء و مرسلین به آن مستبشر بوده
این کسی است که در قلب عالم مذکور و در کتب پروردگار عزیز
حکیم موعود بوده است. دست‌های انبیای الهی برای لقای من
به سوی خداوند عزیز و حمید بلند بوده است... بعضی از آن‌ها در
جدائی از من به ناله مشغول بودند و برخی در راه من گرفتار شداید
شدند و بعضی دیگر به خاطر جمال من جان فدا نمودند اگر شما از
عارفین باشید.

۶-۱۱ ما شنیدیم آنچه را که در مناجات با پروردگار خود خواستی. بنا بر
این نسیم عنایت من وزید و دریای رحمت من به موج آمد و اجابت
کردیم. به راستی خداوند تو علیم و حکیم است.

۶-۱۳ ای ملکه لندن، ندای پروردگار مالک عالم انسان را بشنو که از سدره
الهی ندا می‌کند به این که نیست خدائی جز من که عزیز و حکیم
است بگذار آنچه را که بر روی زمین است و رأس سلطنت خویش
را به تاج ذکر خداوند جلیلت زینت بده او براستی با مجد و شکوه
خود ظاهر شده و بشارات وارده در انجیل را تحقق بخشیده است.

...خواسته‌های خود را به کناری گذار و با قلب خود به مولای
قدیمت روی آور ما تو را بخاطر خدا ذکر می‌کنیم و دوست داریم
که نامت به ذکر پروردگار خالق زمین و آسمان بلند شود. براستی
خداوند بر آنچه می‌گویم شاهد و گواه است.

۶-۱۴ شایسته نمایندگان این است که امنای مردم باشند و خود را وکلای
تمام اهل عالم بدانند چنین حکم می‌کند در این لوح کسی که تدبیر
کننده و دانا است... خوشا به حال کسی که در این جمع به خاطر
خدا وارد شود و بین مردم به عدل خالص حکم کند. به راستی که او
از فائزین است.

۶-۱۵ حال که از صلح اکبر اعراض کرده‌اید لا اقل به صلح اصغر تمسک نمائید تا شاید امور شما و امور نفوسی که در سایه شما زندگی می‌کنند تا حدی اصلاح پذیرد.

۶-۱۷ ای اصحاب مجلس در آن سرزمین و دیار دیگر، در آنچه که عالم و حال آن به آن اصلاح می‌شود تدبیر و گفتگو نمائید اگر شما از هوشمندانید. عالم را مانند هیكل انسانی در نظر بگیرید که به صورت سالم و کامل خلق شده ولی به علل گوناگون دچار بیماری گشته و هیچ روزی بهتر نشده بلکه به علت افتادن در دست پزشکان غیر حاذق که اسیر نفس و هوی و دچار حیرت و سرگردانند بیماری شدت یافته است. و اگر عضوی از اعضای آن به یاری طیب حاذقی بهبودی یافته اعضای دیگر به همان حال سابق برقرار مانده است. این چنین خبر می‌دهد خداوند علیم و خبیر و امروز می‌بینیم که هیكل عالم انسانی در دست کسانی قرار گرفته که چنان مست باده غرورند که خیر و صلاح خود را تشخیص نمی‌دهند تا چه رسد به عرفان چنین ظهور عظیم و خطیر و اگر کسی در بهبودی آن سعی کند مقصدش جز نفع شخصی نیست و بنا بر این نتیجه آن محدود و ناقص بوده و خواهد بود.

۶-۱۸ و چیزی که خداوند بهترین نوشدارو و کامل‌ترین وسیله بهبود جهان دردمند مقرر فرموده همانا اتحاد اهل زمین بر امر واحد و آئین واحد است و این مهم امکان نیابد مگر به دست پزشکی دانا و کامل و مؤید و این حق است و "ما بعد الحق الا الضلال المبین."

۶-۲۱ او (خداوند) کسی است که تو را با نصرت خود و نصرت مؤمنین تأیید کرد و دل‌های آنان را به هم پیوند داد. اگر شما تمام آنچه را که بر روی زمین موجود است انفاق می‌کردید نمی‌توانستید دل‌های آن‌ها را به هم الفت دهید ولی خداوند آنان را با هم متحد کرد و برآستی او داننده و توانا است.

۷-۱ ما این چنین هیكل را به دست قدرت و اقتدار بنا کردیم. اگر شما بدانید این همان هیكلی است که در کتاب الهی به شما مژده آن داده

شده بود به آن نزدیکی کنید و این خیر و صلاح شما است اگر شما درك کنید. ای مردم روی زمین انصاف بدهید آیا این هیكل برتر است یا هیكلی که از خاک و گل بنا شده. به آن هیكل روی آورید این چنین شما از طرف خداوند قادر و بی نیاز مأمور شده اید از فرمان یزدان پیروی کنید و پروردگار خود را در برابر آنچه که به شما عنایت کرده حمد و ستایش نمائید او برآستی بر حق است خداوندی جز او نیست و به نیروی کلمه "باش" آنچه را که می خواهد موجود می شود.

۷-۳ بگو دیده نمی شود در هیكل من جز هیكل خدا و در جمال من جز جمال او و در وجود من جز وجود او و در ذات من جز ذات او و در حرکت من جز حرکت او و در سکون من جز سکون او و در قلم من جز قلم او که عزیز و محمود است. بگو در روح من جز حق نبوده و در وجود من جز خدا مشاهده نمی شود.

۷-۴ فرو روید در این دریائی که در آن مرواریدهای حکمت و بیان نهفته است و به نام بخشنده من موج می زند.

۷-۵ بزودی.... خداوند به اراده خود نفوسی برخواهد گزید که از حقیقت آنها کسی جز خداوند قادر و بی نیاز اطلاع ندارد.

۷-۶ بزودی خداوند دست های قوت و غلبه را از آستین قدرت بیرون می آورد که به نصرت این غلام بر می خیزند و روی زمین را از آلودگی های مشرکین پاک می سازند این آبادی بر امر الهی قیام می کنند و شهرها را به نام مقتدر و قیوم من فتح می نمایند در میان بلاد عالم داخل می شوند و هیبت و عظمت آنان تمام مردم را فرا می گیرد.

۷-۷ نزد ما علمی است که اگر کلمه ای از آن را بر خلق القا کنیم جمیع به ظهور الهی و علم او موقن می شوند و بر تمام اسرار علوم آگاهی می یابند و به مقامی می رسند که خود را از علوم اولین و آخرین بی نیاز می بینند و علوم دیگری نزد ما هست که یک حرف از آن را

- ۷-۸ هم نمی توانیم ذکر کنیم و مردم به شنیدن حتی یک اشاره از آنها هم آماده نیستند این چنین شما را از علم خداوند عالم خبیر خیر می دهیم اگر نقطه اولی به تصور و ادعای شما کسی غیر از من بود و به لقای من فائز می شد هرگز از من جدا نمی گشت و هر دو در ایام من باهم مانوس می شدیم.
- ۷-۹ اگر اراده کنیم می توانیم که از یک ذره خورشیدهایی که برایشان اول و آخری وجود ندارد خلق کنیم و همه آنها را در کم تر از یک لحظه به امر خود آشکار نماییم و اگر بخواهیم قادریم که از یک قطره دریاهای زمین و آسمان را بوجود آوریم و از یک حرف علوم گذشته و حال و آینده را آشکار نماییم.
- ۷-۱۰ قسم به جمال خودم مقصود من از این کلمات نفس خودم نبوده و نیست بلکه مقصد آن کسی است که بعد از من خواهد آمد و خداوند بر این شاهد و علیم است ... به او نکند آنچه را که به من کردید.
- ۷-۱۱ من از برای خود ترسی ندارم بلکه نگران برای کسی هستم که بعد از من با غلبه و سلطنت خواهد آمد.
- ۷-۱۲ ای مردم، قسم به خدا چشمان من و چشمان علی (حضرت باب) در عالم بالا گریه می کند و قلب من و قلب محمد در سرادق ابهی ناله و زاری می نماید و روح من و ارواح انبیاء صیحه و فریاد می زند اگر شما از توجه کنندگان باشید. حزن من برای خودم نیست بلکه برای نفسی است که پس از من در ظل امر با قدرت و سلطنت نمایان خواهد آمد. آنها چون از ظهور او خشنود نخواهند بود آیات او را انکار خواهند کرد و با سلطنت او به مقابله بر خواهند خاست و با نفس او به محاربه خواهند پرداخت و به امر او خیانت خواهند نمود.
- ۷-۱۳ هنگامی که خود را در اوج بلا یافتم ندای بدیع شیرینی را از بالای سرم شنیدم وقتی رویم را به آن برگرداندم حوریه زیبایی را که نشان از ذکر نام مولایم داشت مشاهده کردم که در هوا در برابر من معلق بود و دیدم روحش چنان مسرور بود که از سیمایش زیبایی بهشت

رضوان و از گونه‌هایش طراوت حضرت رحمان نمایان بود و در میان زمین و آسمان به ندائی نطق می‌کرد که عقول و ارواح را جذب می‌نمود و تمام وجود ظاهر و باطن مرا به بشارتی نوید می‌داد که روح من و ارواح بندگان خدا را غرق سرور می‌نمود با اشاره انگشتانش به سر من، اهل زمین و آسمان را به این ندا مخاطب نمود. قسم به پروردگار، این محبوب عالمیان است ولی شما نمی‌فهمید. این جمال خداوندی و نشانه سلطنت الهی در میان شما است اگر شما درک کنید و این سرالله و خزانه او و امرالله و عزت او از برای اهل ملکوت امر و خلق است اگر شما از عاقلان باشید.

۷-۱۴ بگو روح القدس از یک حرف تنها که از این روح اعظم نازل گشته خلق شده اگر شما از متفکرین باشید.

۷-۱۵ امروز نسیم جانبخش فضل بر همه چیز بدمید و همه چیز به آنچه در کمونش مستور بود بارور گردید ولیکن مردم از آن روی گردان شدند اشجار به اثمار بدیعه و دریاها به گوهرهای تابناک و انسان به معانی و عرفان و کیهان به تجلیات حضرت رحمن و زمین به آنچه که کسی جز حق که داننده غیب است مطلع نیست بارور شدند و زود است که همه آنها نوزادشان را تولد بخشند. - درود باد خداوندی را که فرستنده چنین فضلی است که همه چیز را که پوشیده و آشکار است احاطه نموده.

۷-۱۶ ای پروردگار وقتی به نسبت خود به تو نظر می‌کنم می‌خواهم به تمام اشیاء عالم ندا کنم که من برستی خدا هستم و زمانی که به نفس خود نگاه می‌کنم آن را از خاک پست‌تر مشاهده می‌نمایم.

۸-۱ ای شاهان روی زمین مالک حقیقی ظاهر شد و سلطنت از آن خداوند مهمن و قیوم است جز خدا میرستید و با دل‌های روشن به سوی او که مالک اسما است توجه کنید. این امری است که با تمام آنچه که در نزد شما است قابل مقایسه نمی‌باشد. شما را می‌بینیم که به آنچه که گرد آورده‌اید مسرورید و خود را از عوالمی که جز لوح محفوظ بر آن مطلع نیست محروم ساخته‌اید. اموالی که

با خود جمع کرده‌اید شما را از مقصد اصلی دور کرده و این شایسته‌شان شما نیست. قلوب خود را از آلودگی‌های دنیا پاک کنید و برای ورود به ملکوت خدای خود که خالق زمین و آسمان است شتاب نمانید، خدائی که به اراده‌اش عالم به لرزه در آمد و اهل عالم به‌جز آنان که همه چیز را پشت سر گذاشتند و آنچه را که در لوح مکنون است دنبال کردند به ناله و نوحه افتادند... ای سلاطین جهان براسستی قانون اعظم الهی ظاهر شد و تمام آنچه که مستور و پوشیده بود به مشیت خداوند مقتدری که به اراده‌اش روز قیامت ظاهر و قرص ماه منشق و هر امر محتومی مقدر شده آشکار گردید... ای ملوک ارض سلطان سلاطین با تمام جلال و شکوه ظاهر شد و شما را که رعیت و بنده‌اید به سوی خود که مهین و قیوم است می‌خوانند. مبدا نخوت و غرور شما را از عرفان مشرق ظهور ممانع شود و یا امور دنیوی شما را از خالق آسمان‌ها دور کند. به‌خدمت امر مقصود عالمیان که به کلمه‌ای شما را خلق کرده و مظاهر قدرت خود قرار داده قیام نمانید. قسم به خدا ما نمی‌خواهیم در ممالک شما تصرفی بکنیم بلکه برای تصرف قلوب آمده‌ایم. دیدگان بهاء به سوی آن‌ها متوجه است. ملکوت اسماء به این نکته شهادت می‌دهد اگر شما درک کنید کسی که از مولایش پیروی کند از تمام دنیا می‌گذرد حال معلوم است که درجه انقطاع نفسی که چنین مقام عظیمی را دارا است چقدر عظیم باید باشد.

منازل خود را ترک کنید و به سوی ملکوت بشتابید این آن چیزی است که در این عالم و عالم بعد برای شما مفید است. مالک جبروت به این شهادت می‌دهد اگر شما از دانندگان باشید.

۸-۲ ای شاه برلین... مبدا که غرور تو را از مطلع ظهور باز دارد و هوی تو را از مالک آسمان و زمین محجوب نماید. قلم اعلیٰ تو را چنین پند می‌دهد و او است فضال و کریم. کسی را که از حیث شأن از تو برتر و از حیث مقام بالاتر بود بخاطر آور و بین که او و آنچه را که داشت به کجا رفت. پس متنبه شو و از خواب بر خیز. او بود که

چون ما خبرش دادیم که از دست ظالمین بر ما چه گذشته لوح خدا را به یک سو افکند و اعتنائی نمود. از این روی از هر سوی ذلت و بدبختی او را فرا گرفت و با خسران عظیم به تراب راجع شد. حال ای پادشاه در او و امثال خودت که ممالک را مسخر کردند و بندگان را تحت حکم خود در آوردند تفکر نما خداوند رحمن آنان را از قصور به قبور انداخت پس عبرت پذیر و متذکر باش.

۸-۳ ای سواحل رود رین می بینم که غرقه به خونی و شمشیرهای مجازات به رویت کشیده شده. بار دیگر هم این چنین خواهد شد و ما ناله های شهر برلین را می شنویم گرچه در حال حاضر از شکوه آشکار برخوردار است.

۸-۴ ای امپراطور اطریش، مطلع نور احدیه در زندان عکا بود هنگامی که تو قصد مسجد اقصی کردی بر او گذشتی ولی در باره اش سوال نکردی بعد از آنی که تمام بیوت به وسیله او مرتفع شد و همه درهای بلند گشوده گشت ما براستی آنرا محل اقبال اهل عالم قرار دادیم تا به ذکر من مشغول باشند و تو مذکور را وقتی که با ملکوت خداوند پروردگار تو و پروردگار عالمیان ظاهر شد پشت سر گذاشتی. ما همیشه با تو بودیم و دریافتیم که اصل را ترک کرده و به فرع متمسک گشته ای. براستی پروردگار تو بر آنچه می گویم گواه است ما را اندوه فرا گرفت چه که تو را دیدیم که دور اسم ما طواف می کنی و از عرفان خود ما که در برابرت هستیم محرومی. دیدگان را باز کن تا این منظر کریم را بینی و کسی را که شب و روز تو را به خود می خواند بشناسی و نوری را که از این افق بلند اشراق کرده مشاهده نمائی.

۸-۵ ای رئیس، نداء پروردگار و خداوندگار مهیمن قیوم را بشنو ... ای رئیس، تو کاری کردی که محمد رسول الله در بهشت مینو به ناله درآمد و دنیا چنان تو را فریفته که از کسی که به نورش ملا اعلی روشنی می یابد روی بر می گردانی. بزودی خود را در زیان آشکار بینی به واسطه آنچه بر این اسیران وارد شد. زود است ارض سر و

دیگر شهرها دگرگون و از دست ملک خارج شود و همه جا به لرزه در آید و ناله برخیزد و هر محل را فساد فرا گیرد و امور پریشان شود و فرمانروائی تغییر کند و کار به گونه‌ای سخت شود که شن زار در سیلاب بنالد و درختان به کوهستان بزراد و از هر چیزی خون ریزد و در آن وقت مردم را در اضطراب شدید بینی.

۸-۶ ای شهری که در ساحل دو دریائی (اسلامبول)، بر تو تخت ظلم و ستم نهاده است و آتش دشمنی چنان در تو مشتعل شد که از آن نوحه ملا اعلی و کسانی که گرد عرش اعلی طائفند بلند شد. دیده می‌شود که در تو جاهل بر عاقل حاکم است و ظلمت بر نور فخر می‌کند و تو در غرور آشکار مانده‌ای اگر به زینت ظاهرهات مینازی به خدا بزودی همه آن‌ها نابود شود و دختران و پیرزنان و هر قبیله‌ای که از توست فغانشان به عتاق آسمان رسد چنین است آنچه خداوند آگاه و دانا به تو خبر می‌دهد.

۸-۸ ای ملوک و رؤسای جمهور امریکا، بشنوید ندای کبوتر الهی را که بر شاخه ابدیت ترمم می‌کند که خداوندی نیست مگر من که باقی و بخشنده و کریم هستم. هیکل سلطنت را به زیور عدل و تقوی زینت دهید و سر آن را به تاج ذکر پروردگار آفریننده آسمان‌ها یارائید. این چنین امر می‌کند شما را مطلع اسماء از طرف خداوند علیم و حکیم. براستی نفس موعود ظاهر شد در این مقام محمود که در آن تمام عالم وجود از دیدنی و نادیدنی از سرور و جبور متبسم است. این روز پروردگار را غنیمت بشمرید براستی لقای او برای شما بهتر است از همه چیزهایی که آفتاب بر آن‌ها می‌تابد اگر شما از عارفین هستید. ای گروه امرا بشنوید ندائی را که از مطلع کبریا بلند شده براستی خداوندی نیست مگر من که ناطق و داننده است هر شکسته را به دست عدالت ترمیم کنید و هر ظالم سالم را با تازیانه اوامر پروردگارتان که امر کننده و حکیم است بشکنید.

۸-۹ اگر شما به این نصیحت که در این لوح به زبان زیبای روشن صادر شده گوش ندهید عذاب الهی شما را از جمیع جهات احاطه خواهد

کرد و خداوند با عدل با شما رفتار خواهد نمود و در آن زمان شما دچار عجز شده نخواهید توانست در برابر آن بایستید به نفوس خود و بندگان الهی رحم کنید.

۸-۱۳ بزودی خداوند ملوکی را در زمین بر خواهد گزید که بر کرسی‌های عدل تکیه خواهند زد و در میان مردم طوری حکم خواهند کرد که گوئی بر خود حکم می‌کنند آنان براستی از اشرف مخلوقات من در بین تمام خلق می‌باشند.

۸-۱۵ خوشا به حال پادشاهی که در ملک من به یاری امر من قیام کند و خود را از غیر من منقطع نماید براستی او از اصحاب سفینه حمرا است که خداوند برای اهل بهاء فراهم ساخته است. بر همه شایسته است که او را تجلیل کنند و احترام گذارند و نصرت نمایند تا با کلیدهای اسم من که غالب بر عوالم ظاهر و باطن است شهرها را فتح کند. او براستی به منزله چشم برای عالم انسان و چون زینت درخشنده بر جبین عالم امکان و مانند سرچشمه کرم برای کالبد جهان شمرده می‌شود ای اهل بهاء او را به اموال و جان‌های خود نصرت کنید.

۸-۱۸ ای نادان به عزت و قدرت خود معطمش مباش مثل تو مثل سایه آفتاب بر قلّه کوه‌هاست و بزودی به اراده پروردگار غنی و متعال زایل خواهد شد. عزت از تو و از امثال تو گرفته شده و این براستی چیزی است که از طرف دارنده الواح حکم شده است.

۸-۱۹ ای گروه علما کتاب خداوند را با قواعد و علوم می‌که در نزد خود دارید وزن نکنید براستی که آن ترازوی صحیح و درست در میان خلق است و آنچه نزد مردمان جهان است با این ترازوی کامل سنجیده می‌شود و خود این ترازو هم با خودش وزن می‌شود اگر شما بدانید.

دیدگان عنایت من برای تو گریه می‌کنند برای این که از شناسائی کسی که شما را هر روز و شب و هر صبح و شام به خود می‌خوانند غافل شدید ای مردم با روی‌های سفید و با دل‌های روشن به بقعه

مبارکه حمرا توجه کنید جانی که در آن سدره المنتهی ندا می کند. براستی خدائی جز من نیست که مهیمن و پاینده است. ای گروه علماء آیا کسی در میان شما هست که بتواند در میدان مکاشفه و عرفان با من مبارزه نماید و یا در میدان حکمت و بیان جولان دهد؟ نه قسم به پروردگار رحمان من تمام آنچه در جهان است فانی خواهد شد و این است وجه خداوند شما که عزیز و محبوب است.

ای مردم براستی ما علوم را برای شناسائی معلوم مقدر داشتیم و تو با استفاده از معلومات، خود را از محل اشراق آن که سبب ظهور تمام چیزهای پوشیده و مخفی است دور ساختی اگر توافقی را که از آن آفتاب این بیان اشراق کرده می شناختی اهل عالم و آنچه را که نزد آنان است می گذاشتی و به این مقام محمود روی می آوردی. بگو این آسمانی است که در آن مادر کتب معزون است اگر شما بفهمید این کسی است که به اراده او صخره به صیحه درآمد و سدره در جبل مرتفع در ارض مقدس به این بیان ندا کرد که ملک و ملکوت از آن پروردگار است که دارنده و توانا و مهربان است.

ما به هیچ مدرسه‌ای داخل نشدیم و مباحث شما را نخواندیم به بیان این امی گوش دهید که شما را به خداوند ابدی می خوانند و این برای شما از تمام خزائن عالم بهتر است اگر شما درک کنید.

ای گروه علماء هنگامی که آیات ما نازل شد و بینات ما آشکار گشت شما را پشت پرده حجابات یافتیم این براستی خیلی عجیب است... ما پرده‌های شبهات را پاره کردیم مبادا شما مردم را با پرده‌های دیگر گمراه کنید. زنجیرهای اوهام را به نام پروردگار عالیمان بشکنید و از فریب دهندگان مباشید. زمانی که به خدا روی آوردید و در این امر داخل شدید در آن فساد نکنید و کتاب الهی را با هواهای نفسانی خود نسنجید این نصیحت پروردگار است از قبل و از بعد... اگر شما هنگام ظهور الهی به او ایمان می آوردید مردم از او اعراض نمی کردند و آنچه که امروز بر ما وارد می شود وارد

نمی‌شد. از خدا بترسید و از غافلین مباشید این امری است که تمام اوهام و تمائیل شما از آن به لرزه افتاده است ... ای گروه علماء مبادا سبب اختلاف بر روی زمین شوید همان‌طور که در اول امر سبب اعراض گشتید مردم را دور این بیان که ریگ‌های بیابان را به فریاد آورده جمع کنید ملک و ملکوت از آن خداوند است که مطلع آیات می‌باشد ... پرده شبهات را طوری پاره کنید که صدای پاره شدن آن‌ها را اهل ملکوت بشنوند این امر خداوند در گذشته و آینده است. خوشا به حال کسی که به آن عمل کند و وای بر حال کسی که از آن غفلت نماید.

۸-۲۱ وقتی به دقت ملاحظه کردیم دیدیم که دشمنان ما اغلب علمای دین هستند.

۳-۲۱-۸ بگو این گروه علماء ظنون و اوهام را کنار گذارید سپس به افق یقین اقبال کنید. قسم به خدا که آنچه که نزد شما است و نه تمام خزائن روی زمین و نه ریاست‌های غصبی شما هیچ‌یک نفعی به شما نخواهد رساند. از خدا بترسید و مباشید از زیانکاران.

۹-۱ از خدا مسئلت می‌کنیم که یکی از بندگانش را برگزیند و او را از عالم امکان منقطع کند و قلبش را به زیور قوه و اطمینان زینت دهد تا پروردگار خود را در میان خلق نصرت نماید و هنگامی که بر آنچه که برای سلطان نازل شده مطلع شود قیام کند و آن لوح را به اجازه پروردگار قادر و بخشنده‌اش بدست گیرد و به سرعت به مقر سلطان شتابد و وقتی وارد مقر سلطنت می‌شود در کاروانسرای منزل گزیند با احدی گفتگو نکند تا روزی از محل خود خارج شود و در مسیر حرکت سلطان بایستد و وقتی که پیشروان موکب ملوکانه ظاهر می‌شود لوح را به کمال ادب و خضوع بلند کند و بگوید این نامه‌ای است از سوی زندانی عگا. و او باید درحالتی باشد که اگر سلطان دستور به قتلش دهد مضطرب نگردد و به میدان فدا شتابد و بگوید ای خدای من تو را شکر که مرا به نصرت امرت مأمور کردی و برای من شهادت در راه خردت را مقلد نمودی قسم به بزرگواری

تو که این قدح شهادت را با تمام قدح‌های عالم مبادله نکنم زیرا تو هیچ چیزی مقدر نکردی که با آن شهادت برابری نماید و حتی کوثر و سلسیل هم با آن معادله نمی‌تواند نمود. و اگر شاه به او اعتراض نکند و آزادش نماید چنین مناجات کند شکر تو را ای پروردگار عالمیان، من به رضای تو و آنچه که در راه خود برایم مقدر ساختی راضی هستم اگر چه من مشتاق بودم به عشق تو زمین را به خون خود رنگین کنم و لکن آنچه تو برایم اراده کردی برای من نیکو است تو از آنچه که در قلب من است آگاهی ولی من از آنچه که در روح تو است اطلاع ندارم به راستی تو عالم و داننده‌ای. خوشا به حال تو و خوشا به حال کسی که به تو توجه کند و مرقدت را زیارت نماید و به شفاعت تو به سوی خداوند مالک آنچه که بوده و خواهد بود تقرب جوید. گواهی می‌دهم که تو با مظلومیت به محل خود باز گشتی. خوشا به حال تو و کسانی که دامن گسترده تو را محکم بگیرند ... تو امانت الهی و گنجینه او در این سرزمین هستی. بزودی خداوند ظاهر خواهد کرد به وسیله تو آنچه را که اراده کرده است. به راستی او حق و عالم بر اسرار نهان است. زمین در اثر قرار گرفتن جسد تو در آن و از شوق دیدار تو به زلزله افتاد این چنین امر الهی جاری شده و لکن مردم نمی‌فهمند... اگر ما اسرار صعود تو را ذکر کنیم نفوس خفته بیدار شوند و عالم وجود به آتش ذکر نام عزیز و مهربان من شعله‌ور گردد.

۱۰-۳

پاک و مقدسی ای پروردگار من، مرا در دست دشمنان می‌بینی و فرزندم در برابر تو، ای خداوندی که ملکوت اسماء در دست تو است، به خون خود رنگین است. ای خدا آنچه که عطاء کرده بودی به جهت احیای بندگان و اتحاد ساکنان جهان فدا نمودم.

۱۰-۷

در این حین، جسد فرزندم در برابر من شسته می‌شود بعد از آنی که او را در سجن اعظم فدا کردیم. به این سبب صدای گریه ساکنین خیمه ابهی و ناله کسانی که با این غلام در راه خداوند مالک روز میعاد در حبس افتاده‌اند بلند است. در یک چنین حالتی، قلم از ذکر

۱۰-۱۰

خداوند مالک امم باز نمانده و مردم را به سوی خداوند مقتدر و بخشنده دعوت می‌کند- امروز روزی است که در آن کسی که از نور بهاء خلق شده بود و هنگامی که به دست دشمنان زندانی بود به شهادت رسید.

ای غصن الهی بر تو باد ذکر خدا و ثنای او و ثنای اهل جبروت بقاء و ثنای ساکنین ملکوت اسماء. خوشا به حال تو که به عهد و میثاق خدا وفا کردی تا این که جانت را در برابر مولای خود که مقتدر و مختار است فدا نمودی. قسم به جمال قیوم که مظلوم بودی در ابتدای زندگانی در راه پروردگار تحمل کردی آنچه را که اشیاء عالم به نوحه در آمد و ارکان عالم به زلزله افتاد. خوشا به حال آن که تو را ذکر کند و از طریق تو به خداوند گشاینده بامداد تقرّب جوید. ۱۱-۱ اگر همه بندگان الهی این لوح را بخوانند و در آن تفکر کنند در تمام عروق و شرائین آنان آتشی روشن خواهد شد که عالم‌ها را شعله‌ور خواهد نمود.

۱۱-۲ ای علی اکبر، پروردگار خود را شکر کن بخاطر این لوح که از آن بوی مظلومیت مرا استشمام می‌کنی و بر بلاهانی که در راه خداوند معبود عالمین بر ما وارد شده باخیر می‌شوی.

۱۱-۲۵۵ دل‌های مخلصین از آتش جدائی محترق شده کجا است درخشش انوار لقای تو ای محبوب عالمین.

مقربان تو در تاریکی‌های هجران مانده‌اند کجا است اشراق صبح وصال تو ای مقصود عالمین.

جسدهای برگزیدگان تو در سرزمین‌های دور در زحمت و اضطرابند کجا است دریای تقرّب و دیدار تو ای جذّاب عالمین.

۱۱-۲۵۶ ما ذکت را جامه عزّت و بلا را زینت هیکل تو قرار دادیم ای فخر عالمین.

می‌بینی که دل‌های مردمان از کینه و نفرت آکنده است و چشم‌پوشی و اغماض بر تو است ای پنهان کننده گناهان عالمین

- هرگاه شمشیر بسوی تو می آید به جانب آن بشتاب و وقتی تیر به پرواز در می آید از آن استقبال کن ای فدائی عالمین.
- ۱۱-۴ در فراوانی نعمت بخشنده باش و در فقدان آن شاکر شو در حقوق دیگران امانت پیشه کن و روی گشاده دار فقرا را گنج شو و اغنیاء را ناصح گرد و خواسته کسی که تو را می خواند اجابت نما. به وعده وفا کن و در امور منصف باش در جمع ساکت نشین و در قضاوت ره عدل پیش گیر و در برابر دیگران به خضوع رفتار نما. در تاریکی و ظلمت چون چراغ نور ببخش و برای هر غمی گشایش گرد و هر تشتهای را دریا شو، غمزدگان را پناه باش و مظلومان را ناصر و مساعد و پشتیبان گرد. در اعمال تقوی پیشه کن و غریبان را ملجأ و پناه شو برای مریضان شفا باش و آنان را که در جستجوی پناهند مأوی ده کوران را چشم یثا شو و گمراهان را دلیل و رهنما گرد زیبایی روی راستی باش و زینت هیکل امانت گرد و پایه و اساس خانه اخلاق شو، مانند روح در جسد عالم امکان بدم علمی برای لشکر عدل و انصاف شو افق خیر و نیکی را نورانی نما و زمین پاک را چون شبنم تر و تازه کن کشتی در دریای دانش و علم باش و چون ستاره در آسمان بخشایش بتاب، تاجی بر سر حکمت و خرد باش جبین دهر را روشنی بخش و ثمر شجر افتادگی باش.
- ۱۱-۵ اگر خستگی و ناتوانی مرا رنجور کند و گرسنگی مرا از پای در آورد و اگر سنگ سخت بستم شود و حیوانات درنده صحرای معاشرینم گردند ناله و شکایت نکنم و هم چنان که صاحبان خرد و اراده صبر کردند من هم به قدرت خداوندی که سلطان قدم و خالق اسم است صبر می کنم و در همه حال او را شکر می نمایم و از بخشش پروردگار بزرگووار رجا می کنم که با زندانی شدن من مردم را از بند و زنجیر رهایی بخشد و آن ها را به سوی خود متوجه نماید.
- ۱۱-۹ ای گروه علماء کتاب خداوند را با قواعد و علوم می که در نزد خود دارید وزن نکنید برآستی که آن ترازوی صحیح و درست در میان خلق

- است و آنچه نزد مردمان جهان است با این ترازوی کامل سنجیده می‌شود و خود این ترازو هم با خودش وزن می‌شود اگر شما بدانید.
- ۱۱-۱۱ وقتی پسر انسان خود را در سیل حقّ فدا نمود تمام عالم خلقت به‌گریه درآمد و لکن با این قربانی استعداد جدیدی در عالم نمودار شد. چنان‌که نشانه‌های آن در میان جمیع خلائق مشهود و آشکار است. حکمت حکما، دانش علما، صنعت هنرمندان و سلطنت پادشاهان کلّ نشانه و مظهري از نیروی حیات‌بخشی بود که از روح متعالی و متصرف و منیر آن حضرت ناشی شده بود. شهادت می‌دهم که وقتی که حضرت مسیح ظاهر شد آثار شکوه و جلالش بر عالم تجلّی نمود و با ظهورش مریضان از جذام نادانی و غفلت پاک شدند و علیلان از بیماری هوی و هوس شفا یافتند و کوران به نیروی ربّانیش بینا شدند و عاصیان از گناه پاک گشتند در مقامی بیماری جذام بر حجابی که نفوس را از عرفان الهی مانع می‌شود اطلاق می‌گردد و هر کس به این حجاب مبتلا شود فی‌الحقیقه ابرص است و در ملکوت الهی مذکور نخواهد شد. شهادت می‌دهم که به قدرت کلمه الهی هر شخص ابرصی پاک و ظاهر شد هر نفس علیلی درمان گشت هر فرد مریضی بهبودی یافت به‌درستی که او کسی است که دنیا را پاک و مطهر نمود. خوشا از برای کسی که با وجهی نورانی به‌سوی او انبال نمود.
- ۱۱-۱۳ خداوند می‌داند همه آنچه که در خشکی و دریا است هیچ برگی بر زمین نمی‌افتد مگر آن‌که او آگاه است و هیچ دانه‌ای در زیر تاریکی‌های زمین و هیچ چیز تر یا خشک نیست که در کتاب مبین او نباشد.
- ۱۱-۱۴ گفت من از تو پناه به خدای بخشنده می‌برم اگر تو تقی هستی.
- ۱۱-۱۵ مگر این‌که با قربانی بیاید که در آتش بسوزد.
- ۱۳-۱ این کتاب آسمانی است که ما آن را به ستاره‌های اوامر و نواهی زینت دادیم... این کتاب حجّت بزرگ من است برای مردمان و برهان حضرت رحمان است برای ساکنان زمین و آسمان.

۱۳-۲ قسم به جانم به‌شانی نازل شده که تمام عقول و افکار بر آن حیران است ... قسم به خدا که پشت کلام از عظمت آنچه نازل شده و از شدت اشارات که ظاهر گشته به لرزه در می‌آید.

۱۳-۵ ... ما قلم را از حرکت باز داشتیم تا زمان مقرر شده فرا رسید در آن هنگام آفتاب اوامر و احکام محض فضل و عنایت الهی برای مردمان از اذن اراده‌ی خداوند عالمیان اشراق کرد برآستی که خداوند بخشنده و کریم است ...

۱۳-۱۳ - نخستین چیزی که خداوند بر بندگان خود واجب کرده شناسائی مشرق و وحی او و مطلع امر او است که قائم مقام نفس او در عالم امر و خلق است کسی که به این شناسائی فائز شد به تمام خقوبی‌ها فائز گشته است و آن که از این شناسائی محروم شد از گمراهان است اگر چه به تمام اعمال نیک قیام کند. وقتی به این رتبه‌ی اسنی و افق اعلی فائز شدید شایسته است اوامری را که از جانب مقصود عالمیان صادر شده پیروی نمائید چه که این دو با هم توأمند و یکی از آن‌ها بدون دیگری مورد قبول نیست این چنین حکم کرده است مطلع الهام.

۱۳-۱۴ ای اهل عالم بدانید که اوامر من چراغ‌های عنایت من در میان بندگان من و کلیدهای رحمت من برای خلق من است از آسمان اراده‌ی خداوند شما که مالک ادیان است این امر صادر شده اگر کسی شیرینی گفتاری را که از لیان مشیت خداوند رحمن ظاهر شده بجشد آنچه را که دارا است حتی اگر گنجینه‌های عالم باشد برای اثبات یکی از اوامری که از اذن عنایت و الطافش اشراق نموده اتفاق می‌کند.

۱۳-۱۶ آنان که خداوند دیده‌ی بینا عطا فرموده احکام الهی را سبب اعظم برای نظم عالم و حفظ مردمان مشاهده می‌کنند و کسی که غافل است شخص فرومایه‌ای بیش نیست.

۱۳-۱۹ برای عدل نیروئی عظیم وجود دارد و آن عبارت از مجازات و مکافات اعمال مردم است با این دو، خیمه‌ی نظم در عالم بر پا می‌شود.

- ۱۳-۲۱ گمان مبرید که برای شما احکام نازل کردیم بلکه مهر باده‌ای را که مهر شده بود به انگشتان قدرت الهی باز کردیم به این حقیقت آنچه که از قلم وحی الهی نازل شده گواهی می‌دهد تفکر کنید ای صاحبان فکر و دانش.
- ۱۳-۲۲ در مراسم و الطاف خداوند نگاه کنید او شما را به آنچه که شما را نفع می‌رساند امر می‌کند در حالی که از همه عالمیان بی‌نیاز است اعمال بد شما نمی‌تواند ضرری بیاورد همانند هم‌چنان که کارهای خوب شما نفعی به ما نمی‌رساند. ما شما را بخاطر خدا دعوت می‌کنیم به این مسئله هر دانای فهمیده‌ای گواهی می‌دهد.
- ۱۳-۲۳ در مردم و کم عقلی آن‌ها نگاه کنید طالب چیزی هستند که برایشان ضرر دارد و ترک می‌کنند آنچه را که برایشان نفع دارد. آگاه باشید که این گونه مردمان سرگشته و حیران هستند ما می‌بینیم بعضی از مردم در پی آزادی هستند و به آن افتخار می‌کنند این‌ها در حقیقت در نادانی آشکار بسر می‌برند.
- آزادی مطلق منتهی به فتنه‌ای می‌شود که شعله‌اش را نمی‌توان خاموش نمود خداوند حساب‌رس و دانا چنین اخبار می‌کند بدانید که آزادی و مظاهر آن از آن حیوان است. برای انسان شایسته است که خود را در زیر سایه اصولی قرار دهد که او را از جهل نفس خود و از شر فریب‌دهندگان حفظ می‌کند آزادی مفروضه، انسان را از حالت ادب و وقار خارج می‌کند و مقامش را پست می‌سازد. مردم مانند گوسفندان هستند و احتیاج به شبان دارند که آنان را محافظت نماید این عین حقیقت است ما آزادی را در برخی موارد تجویز می‌کنیم و در بعضی موارد آن را رد می‌نمائیم و ما در حقیقت بر همه چیز عالمیم.
- بگو که آزادی در پیروی از اوامر من است اگر شما از عارفین باشید اگر مردم آنچه را که از سماء وحی نازل شده پیروی نمایند خود را در آزادی کامل خواهند یافت. خوشا به حال کسی که به مقصود الهی از آنچه که از آسمان اراده کرده‌اش نازل گشته پی برد. بگو

آن آزادی که به حال شما مفید است در بندگی و عبودیت پروردگار است و کسی که شیرینی آنرا بیابد آنرا با ملکوت سلطنت زمین‌ها و آسمان‌ها مبادله نمی‌کند.

۱۳-۲۹ امروز روزی است که در آن حضرت کلیم به انوار قدیم فائز شد و آب وصال را از این کاسه‌ای که دریاها از آن سرچشمه می‌گیرند نوشید. بگو قسم به خدای کوه طور دور مطلع ظهور طواف می‌کند و حضرت مسیح از ملکوت الهی ندا می‌نماید و می‌گوید بیاید و بشتابید ای ابناء غرور امروز روزی است که کوه خدا برای شوق دیدار او می‌شتابد و کوه صهیون فریاد می‌زند و می‌گوید وعده الهی انجام شد و آنچه که در کتاب‌های خداوند متعال و عزیز و محبوب نوشته شده ظاهر و آشکار گردید.

۱۳-۳۲ ای قلم اعلیٰ به اجازه پروردگار خلق کننده آسمان بر لوح حرکت کن سپس بیاد آور زمانی را که مظهر ظهور الهی اراده مکتب تجرید کرد که شاید آزادگان به قدر سوراخ سوزن بر آنچه که در پشت پرده‌های اسرار پروردگار عزیز و داننده است آگاه شوند. بگو ما داخل شدیم در مکتب معانی و بیان زمانی که تمام مردم دنیا در غفلت بودند و مشاهده کردیم آنچه را که خداوند رحمان نازل کرده بود و قبول کردیم آنچه را که از آیات خداوند مقتدر و بی‌نیاز به‌من هدیه کرده بود و شنیدیم آنچه را که او در آن لوح شهادت داده بود و ما بودیم مشاهده کننده و جواب دادیم او را به امری از طرف خود و ما امر کننده هستیم. ای اهل بیان ما به مکتب خداوند داخل شدیم وقتی که شما در خواب بودید و لوح مبارک را از نظر گذرانیدیم زمانی که شما خوابیده بودید. قسم به خدا ما آن لوح را قبل از آن که نازل شود قرائت کردیم و شما غافل بودید. ما به آن لوح احاطه پیدا کردیم هنگامی که شما در پشت پدرهایتان بودید یعنی هنوز خلق نشده بودید این مطالبی که من می‌گویم به قدر فهم شما است نه به قدر علم الهی. آنچه در علم الهی موجود است به این شهادت می‌دهد اگر شما عارف باشید و زبان پروردگار به این مطلب

گواه است اگر شما بفهمید. قسم به خدا اگر پرده را برداریم شما همه بی هوش می شوید. مبدا در امر الهی و شریعت او مجادله کنید. خداوند به شانی ظاهر شده که بر همه آنچه هست و خواهد بود احاطه کرده است. اگر در این مقام به زبان اهل ملکوت گفتگو کنیم باید بگوئیم که خداوند این مکتب را قبل از خلق زمین و آسمانها خلق کرد و ما پیش از آن که کاف به نون به پیوند به آن مکتب داخل شدیم.

۱۴-۱ با ظهور این نظم اعظم که چشم روزگار نظیرش را ندیده نظم جهان مضطرب شده و ترتیب عالم به هم خورده است.

۱۴-۴ هنگامی که میقات آن فرا رسد به ناگهان ظاهر می شود چیزی که ارکان عالم از آن به لرزه می افتد در آن زمان پرچم پروردگار بر پا می شود و ببلان فردوس به نغمه و آواز در می آیند.

۱۴-۸ خداوند واجب کرده است که در هر شهری یک بیت عدل قرار داده شود و در آن اعضاء به عدد بهاء جمع شوند و اگر عده از این بیشتر باشد عیبی ندارد ... و بر آنها است که خود را بر گزیدگان خدا و امین های خدا در میان مردم بدانند و به خاطر خدا در مصالح مردم مشورت کنند هم چنان که در کارهای خود مشورت می کنند و آنچه پسندیده است اختیار نمایند این چنین خداوند شما که عزیز و غفار است حکم نموده است مبدا آنچه را که نص صریح است کنار بگذارید برسید از خدا ای صاحبان عقل و فکر.

۱۵-۱ تلاوت کنید آیات الهی را در هر صبح و شام کسی که این امر را انجام ندهد از جمله اشخاصی است که بر عهد و میثاق الهی وفا نکرده است و کسی که امروز از این کار اعراض کند مانند کسی است که از اول خلقت از خداوند اعراض کرده است. ای بندگان من، همه شما از خدا برسید مبدا زیاد خواندن آیات و کثرت اعمال در شبانه روز شما را مغرور نماید. اگر کسی یک آیه از آیات الهی را با روح و ریحان تلاوت نماید بهتر از آن است که با حال کسالت تمام کتاب های الهی را بخواند. آیات را بقدری بخوانید که کسالت

و حزن شما را فرا نگیرد. بر ارواح خود اموری را که سبب کسالت می شود بار نکنید بلکه اموری را پیش گیرید که سبب سبک شدن ارواح شما شود تا این که روح شما با بال های آیات بسوی خداوند مطلع بینات پرواز کند این عمل شما را به خدا نزدیک تر می کند اگر شما بفهمید.

۱۵-۲ در دریای بیانات من غوطه ور شوید تا شاید بر آنچه که از مروریدهای حکمت و اسرار در آنها است آگاه شوید.

۱۵-۳ بر هر پدر و مادری واجب است که پسر و دخترش را به علم و خط و امور دیگر که در لوح الهی ذکر شده تربیت نماید. اگر پدر و مادری از این امر غفلت کند بر امنای الهی است که آنچه را که لازمه تربیت فرزندان است از پدر و مادر بگیرند به شرط آن که توانائی مالی داشته باشند و الا مخارج تربیت آنها از صندوق بیت عدل پرداخته می شود. برآستی که ما آنرا پناهگاه فقیران و بیچارگان قرار دادیم. کسی که فرزند خود یا فرزند دیگری را تربیت کند مانند این است که یکی از پسران مرا تربیت کرده بر او باد بهای من و عنایت من و رحمت من که بر همه عالمیان سبقت گرفته است.

۱۵-۱۶ خداوند تبلیغ امرش را برای همه نفوس واجب ساخته و هر کس بخواهد به اجرای این فریضه قیام کند شایسته است ابتداء خود را به صفات پسندیده مزین نماید و پس از آن به تبلیغ دیگران پردازد تا کلامش قلوب مقلبین را به خود جذب کند اگر چنین نباشد کلامش در دل های مردمان تأثیر نخواهد نمود.

۱۶-۱ خوشا به حال کسی که در سحرگاهان به مشرق الاذکار توجه کند درحالی که ذاکر و متذکر باشد و از خدا طلب آموزش نماید و وقتی وارد مشرق الاذکار می شود ساکت بنشیند و آیات خداوندی را که سلطان عزیز و حمید است بشنود. مشرق الاذکار عبارت از هر محلی است که برای ذکر الهی در هر شهر و قریه بنا شده باشد این اماکن در نزد حق به این نام نامیده شده است اگر شما از عارفین باشید.

آنهایی که آیات الهی را با خوش‌ترین لحن می‌خوانند از آن آیات چیزهایی درک می‌کنند که ملکوت زمین و آسمان با آن برابری نتواند کرد. و این اشخاص از آن آیات بوی عوالمی را می‌یابند که مردم امروز نمی‌توانند به آن‌ها پی ببرند مگر نفوسی که از این منظر کریم چشم بصیرت یافته‌اند. بگو تلاوت آیات به صدای خوش دل‌های پاک را به عوالم روحانی‌ای می‌برد که نمی‌توان نه به کلام و نه به اشاره، آن‌ها را شرح داد. خوشا به حال کسانی که این الحان خوش را بشنوند.

۱۶-۲ به فرزندان خود آنچه را که از سماء عظمت و اقتدار نازل شده یاد بدهید تا آن آیات را به صدای خوش در محل‌های مخصوص که در مشرق الاذکار ساخته شده بخوانند. کسی که محبت اسم رحمان من او را جلب کرده باشد آیات الهی را به طوری می‌خواند که دل‌های مردمانی که در خواب غفلت هستند منجذب می‌شود. خوشا به حال کسی که باده زندگانی را از بیان پروردگار بخشنده خود با این اسم مبارکی که هر کوه عظیم و بلند از آن پاشیده گشته بیاشامد.

۱۶-۴ بر هر یک از شما واجب شده که به کاری از کارها از صنعت و کسب و مانند آن‌ها مشغول باشید و ما اشتغال شما را به این کار عین عبادت خداوند قرار دادیم. ای مردم، در مراحم و الطاف الهی تفکر کنید سپس خداوند را در هر صبح و شام شکر نمائید. اوقات خود را به تنبلی و بی‌کاری به هدر ندهید و بر کاری که برای خود شما و دیگران مفید باشد مشغول گردید این‌طور جاری شده است امر الهی در این لوحی که از افق آن آفتاب حکمت و بیان ظاهر و آشکار گشته است. بدترین مردم در نزد خدا کسی است که بی‌کار بنشیند و دست طلب بسوی دیگران دراز کند به ریسمان اسباب چنگ بزند در حالی که به خداوند فراهم کننده اسباب توکل می‌کنید.

۱۶-۱۰ ای خدای من رجا می‌کنم از تو به خون عاشقان تو که در اثر انجذاب به بیان شیرینت به ذروه علیای شهادت شتافتند و مسئلت می‌کنم از تو به اسراری که در علمت مکنون است و به مرواریدهایی

که در دریای بخشش مخزون است که مرا و پدر و مادر مرا مشمول غفران و بخشایش خود کنی. براستی تو بخشنده ترین بخشندگان هستی نیست خداوندی بجز تو که بخشنده و کریمی. ای خدا می بینی این جوهر گناه را که به دریای عطایت روی آورده و ضعیفی که به ملکوت اقتدارت توجه نموده و فقیری که به خورشید غنایت اقبال کرده. ای پروردگار به جود و کرمت او را نا امید مکن و از فیوضات ایامت منع منما و از درگاه خود که به سوی اهل زمین و آسمان گشوده ای دور مفرما. افسوس افسوس که خطایای من مرا از نزدیکی به بساط قدس تو باز داشته و گناهانم مرا از توجه به خیمه بزرگواری تو دور ساخته است. عمل کردم آنچه را که نهی کرده بودی و غفلت کردم از آنچه که امر نموده بودی. رجا می کنم از تو به سلطان اسماء که از قلم فضل و عطا مرقوم نمائی برای من آنچه را که سبب نزدیکی من به آستان تو است و مرا از گناهانم که بین من و عفو و غفران تو حایل شده پاک می کند. براستی که تو بخشنده و توانا هستی خدائی نیست غیر از تو که عزیز و فضال هستی.

۱۱-۱۶ سرهای خود را به تاج امانت و وفا و دل های خود را به لباس پرهیزکاری و زبان هایان را به راستی خالص و هیاکل خود را به زیور آداب بیارائید. همه این ها از سجایای انسانی است اگر شما از اشخاص بینا هستید. ای اهل بهاء، به ریسمان بندگی پروردگار چنگ زنید به این وسیله مقامات شما ظاهر می شود و نام هایان در نزد خدا ثبت می گردد و مراتب شما بلند می شود و اذکار شما در لوح محفوظ الهی ثبت می گردد. مبادا مردم روی زمین شما را از این مقام عزیز و بلند منع کنند. ما شما را در بسیاری از الواح و این لوح که از افق آن آفتاب اوامر پروردگار دانا و توانای شما آشکار گشته به این امر یعنی بندگی خدا وصیت کرده ایم.

۱۷-۱۶ ای خدای من نامت شفای من و ذکرت دوی من است تقرب به تو آرزوی من و حب تو مونس من و رحمت تو طیب و معین من در دنیا و آخرت است تو براستی بخشنده و عالم و دانا هستی.

- ۱۶-۱۸ بگو کسانی که مرتکب اعمال زشت می‌شوند و به دنیا دل بستگی پیدا می‌کنند از اهل بهاء محسوب نمی‌شوند. اهل بهاء کسانی هستند که اگر به بیابانی پر از طلای خالص رسند ابدأ التفاتی به آن نکنند و چون ابر از آن درگذرند این چنین شخصی از من است. اهل ملأ اعلی از پیراهن وی بوی تقدیس استشمام می‌کنند... او کسی است که اگر زنان برازنده و زیبا با بهترین آرایش و زینت‌ها بر او عبور کنند بدیده هوی و هوس در آن‌ها نمی‌نگرد.
- ۱۶-۲۰ ای مردم ازدواج کنید تا از شما ظاهر شود کسی که مرا در میان بندگام ذکر کند.
- ۱۶-۲۳ ما شنیدن آواز خوش و ترانه‌های موسیقی را برای شما حلال کردیم مبادا شنیدن این الحان خوش شما را از حالت ادب و وقار خارج کند. به فرح نام بزرگ من که به آن دل‌های مفرین شیفته شده و عقل‌های آن‌ها منجذب گشته مسرور باشید. ما شنیدن آواز و ترانه خوش را نردبانی برای بالا رفتن ارواح به افق اعلی قرار دادیم این نردبان را به بال و پر هوی و هوس تبدیل نکنید. من پناه می‌برم به خدا از این که شما از نادانان باشید.
- ۱۶-۲۵ با اهل ادیان به خوشی و سرور معاشرت کنید تا از شما بوی پروردگار بخشنده را بیابند. مبادا تعصبات و نادانی بین مردم بر شما مسلط شود. همه مردم از خدا خلق شده‌اند و به او بر می‌گردند. براستی که خداوند خالق خلق و مرجع تمام اهل عالم می‌باشد.
- ۱۶-۲۶ ای پسران انسان، آیا می‌دانید چرا همه شما را از خاک واحد خلق کردم برای این که هیچکس بر دیگری افتخار نکند. در همه وقت فکر کنید که چگونه خلق شده‌اید هم‌چنان که شما را از چیز واحد خلق کردیم شایسته است که مانند نفس واحد باشید به طوری که با پای واحد راه روید، با دهان واحد بخورید و در زمین واحد ساکن گردید تا از باطن شما و از افعال و رفتار شما نشانه‌های یگانگی و وارستگی آشکار شود. این اندرز من است بر شما ای اهل انوار.

به این نصیحت توجه کنید تا میوه های تقدیس از درخت عزت و جلال بیابید.

۱۷-۱ مقاماتی که دیدگان اهل اسماء هرگز به آن نمی افتد.

۱۷-۲ ای اهل عالم وقتی که ورقای الهی از پیشه قدس ثنا پرواز کرد و

قصد عوالم غیب مکنون نمود آنچه را که از کتاب نمی فهمید به فرخ منشعب از این اصل قدیم مراجعه کنید...

۱۷-۳ زمانی که بحر وصال فروکش نمود و کتاب مبدأ به آخر رسید به کسی که خداوند اراده فرموده و از این اصل قدیم منشعب شده توجه کنید...

۱۷-۴ ای مردم زمانی که ملکوت ظهور من غروب کرد و امواج دریای بیان من آرام شد مضطرب نشوید در ظهور من حکمتی بوده و در غیبت هم حکمت دیگری موجود است که جز خداوند یگانه و دانا کسی بر آن آگاه نیست و ما می بینیم شما را از افق ابهی و به لشکریان ملا اعلی و گروه فرشتگان مقرب هر کسی را که به یاری امر من قیام کند یاری می کنیم.

۱۷-۵ املاک وقف شده برای امور خیریه به خداوند ظاهر کننده آیات بر می گردد. هیچ کس حق ندارد در آنها تصرف کند مگر به اجازه مطلع وحی یعنی حضرت بهاءالله. و بعد از صعود او زمام این امر به اغصان سپرده می شود و پس از آن هم به بیت عدل بر می گردد اگر در عالم تأسیس شده باشد تا منافع آن را در اماکن متبرکه این امر و در اموری که از جانب خداوند قادر و توانا حکم شده مصرف نمایند و آقا اختیار اوقاف مختصه به عهده اهل بهاء است که بدون اجازه خداوند تکلم نمی کنند و به غیر از آنچه که خداوند در این لوح حکم کرده حکم نمی کنند. آن ها پیشوایان و نصرت کنندگان در میان زمین ها و آسمان ها هستند و باید اوقاف مختصه را در اموری که در کتاب الهی از طرف خداوند عزیز و حکیم مقرر شده مصرف نمایند.

- ۱۷-۶ هر کس این آیه را به غیر از آنچه که به صورت ظاهر نازل شده تعبیر و تفسیر کند از روح الهی و بخشش یزدانی که بر تمام عالمیان سبقت گرفته محروم خواهد بود.
- ۱۷-۸ ای پسر وجود مرا دوست بدار تا تو را دوست بدارم اگر حبّ مرا نداشته باشی محبت من بتو نخواهد رسید این را بدان ای بنده من.
- ۱۷-۱۰ ای پسر انسان در برابر من خاضع باش تا برای تو متواضع باشم.
- ۱۷-۱۱ ما می بینیم شما را از افق ابهی و به لشکریان ملا اعلی و گروه فرشتگان مقرب هر کسی را که به یاری امر من قیام کند یاری می کنیم.
- ۱۷-۱۵ از احتجاب مردم اندوهگین باشید بزودی خواهید دید که آنها به سوی پروردگار خداوند عالمیان توجّه خواهند کرد. ما برآستی به کلمه علیا بر تمام عالم احاطه کردیم. بزودی خداوند به وسیله آن دلهای همه اهل زمین را تسخیر خواهد نمود. به درستی که او قادر و توانا است.
- ۱۷-۱۷ قسم به خدا هر کس که امروز بیان خود را به ذکر نام پروردگار خود باز کند لشکریان الهام از محل اشراق اسم حکیم و دانای من بر او نازل می شوند و اهل ملا اعلی با کاسه های نور بر او نزول می نمایند این چنین در جبروت امر از طرف خداوند عزیز و مقتدر مقدر گردیده است.
- ۱۷-۲۰ ای مردم روی زمین وقتی که آفتاب جمال من غروب کرد و آسمان هیکل من پوشیده شد مضطرب نشوید، بر نصرت امر من و ارتفاع کلمه من در میان اهل دنیا قیام کنید. ما در همه احوال با شما هستیم و شما را به حق و راستی یاری می کنیم. برآستی ما قادر و توانا هستیم هر کس که مرا بشناسد چنان بر خدمت من قیام می کند که لشکریان زمین و آسمان نمی توانند او را بر زمین نشانند.
- ۱۷-۲۵ تو میدانی که ما کتاب های مردم را نخوانده ایم و آنچه از علوم که در نزد آنها است کسب نکرده ایم وقتی اراده می کنیم که از گفته های علماء و حکما نقل کنیم آنچه که در عالم ظاهر شده و در کتب مقدسه مذکور گشته به شکل صفحه ای در برابر صورت

پروردگارت ظاهر می شود. آنرا می بینیم و می نویسیم. برآستی علم او بر علم زمین و آسمانها احاطه دارد. این لوحی است که در آن از قلم پنهان الهی، علوم گذشته و آینده نوشته شده و این علوم را هیچ مترجمی بجز لسان بدیع من تعبیر نتواند نمود.

۱۷-۲۷ پاک و مقدسی تو ای پروردگار من اگر در سیل تو بلایا نبود چگونه مرتبه و مقام عاشقان تو شناخته می شد و اگر در راه محبت تو مصائب وجود نداشت چگونه شان مشتاقین تو ثابت می گشت. قسم به عزت تو انیس دوستداران تو اشک دیدگانشان است و مونس مریدان تو ناله قلوب آنها است و خوراک قاصدین تو قطعات کبدهایشان است. چقدر زهر تلخ در راه تو لذیذ است و چقدر تیرهای دشمنان در راه اعلای کلمه تو عزیز و گران بها است ای خدای من و ای مولای من بنوشان مرا در راه امر از آنچه که اراده کرده ای و بر من نازل کن آنچه را که در سیل محبت مقدر فرموده ای. قسم به بزرگواری تو که نمی خواهم جز آنچه که تو می خواهی و دوست ندارم آنچه را که تو دوست نداری بر تو در همه احوال اعتماد کرده ام برآستی که تویی نیاز و بلند پایه هستی.

۱۷-۳۰ مردم همه در خوابند اگر بیدار بودند به سرعت با دل های خود به سوی پروردگار داننده و حکیم می شتافتند و آنچه در نزدشان بود حتی تمام گنجینه های عالم، همه را پشت سر می گذاشتند تا مولایشان نام آنها را به یک کلمه ذکر کند. این چنین خبر می دهد شما را کسی که در نزد او علم غیب در لوحی که در عالم امکان ظاهر نشده موجود است و جز خود او که بر همه عالمیان مسلط است هیچ کس از آن با خبر نیست. مستی هوی و هوس به طوری انسانها را فرا گرفته که نمی توانند خداوند آفریدگار مردم را ببینند که ندایش از همه اطراف بلند شده که می گوید نیست خدائی مگر من که عزیز و حکیم هستم.

بگو ای مردم به آن چیزهایی که در شب مالک هستید و در بامداد روز بعد دیگری مالک می شود مسرور نباشید این چنین خبر می دهد

شما را کسی که خبیر و دانا است. بگو ای مردم آیا در آن چه که پیش شما موجود است قرار و وفائی می‌یابید نه قسم به ذات بخشنده خودم اگر شما از اشخاص با انصاف باشید.

روزهای زندگی شما چون باد می‌گذرد و بساط عزت شما برچیده می‌شود هم‌چنان که بساط گذشتگان برچیده شد. ای مردم فکر کنید روزهای گذشته شما کجا است و سال‌ها و قرن‌های سابقه کجا رفت. خوشا به حال روزهایی که به ذکر خداوند حکیم سپری شود. قسم به جان خودم که نه عزت بزرگان، نه گنجینه‌های ثروتمندان و نه شوکت ستمکاران هیچ‌یک باقی نمی‌ماند. به زودی همه آن‌ها به یک کلمه از طرف خداوند قادر و عزیز و توانا از میان می‌رود. مردم از اسباب و اثاثیه دنیا که دارند نفعی نمی‌برند و آنچه نفع می‌رساند از آن غافلند. به زودی بیدار و متنبه خواهند شد. بولی نخواهند توانست آنچه را که در روزهای پروردگار عزیز و حمید از دست داده‌اند بیابند و جبران نمایند اگر مردم این را می‌دانستند آنچه را که در نزدشان بود انفاق می‌کردند برای این که نام‌های آن‌ها در حضور مظهر امر ذکر شود این‌ها در حقیقت از مردگان شمرده می‌شوند.

۱۷-۳۱ ای اهل زمین قسم به خدا که از میان سنگ‌ها نهرهای شیرین گوارا جاری شده زیرا شربتی بیان پروردگار مختار شما در آن‌ها تأثیر نموده است ولی شما از غافلین هستید آنچه دارید رها کنید و به بال‌های انقطاع بالای عالم امکان پرواز نمایند این چنین امر می‌کند شما را مالک عالم که به حرکت قلمش عالیان را دگرگون ساخته است. آیا می‌دانید پروردگار با شکوه شما از چه افقی شما را ندا میکند و آیا می‌دانید خداوند مالک اسماء با چه قلمی شما را امر می‌نماید؟ قسم به جان خودم که شما این‌ها را نمی‌دانید اگر می‌دانستید دنیا را ترک می‌کردید و با دل‌های خود بسوی محبوب روی می‌آوردید و کلمه الهی سراپای شما را چنان فرا می‌گرفت که عالم اکبر (آفرینش) بجنبش در می‌آمد تا چه رسد به این عالم

صغیر (انسان)، این چنین ریزش کرد باران‌های مرحمت من از آسمان عنایت من بخاطر فضلی که دارم تا شما از شکر کنندگان باشید.

۱۷-۲۳ در دریای بیانات من غوطه‌ور شوید تا شاید بر آنچه که از مرواریدهای حکمت و اسرار در آنهاست آگاه شوید مبدا در این امری که بآن سلطنت و اقتدار خداوند آشکار شده توقف کنید با روی‌های نورانی بسوی او بشتابید اینست دین الهی از قبل و بعد هر کس می‌خواهد اقبال کند و هر کس نمی‌خواهد اقبال نکند خداوند از تمام عالمیان بی‌نیاز است. بگو این میزان هدایت و برهان اعظم برای اهل زمین و آسمان‌ها است اگر شما بشناسید. بگو به این امر هر حجتی در هر عصری از اعصار ثابت شده اگر شما یقین کنید بگو به این امر هر فقیری بی‌نیاز می‌شود و هر عالمی به آگاهی حقیقی می‌رسد و هر کس که ارده صعود به طرف خداوند کند ترقی می‌نماید مبدا شما در آن اختلاف کنید در امر خداوند عزیز و دود چون کوه‌های بلند و پا برجا باشید.

۱۸-۸ حاکم عکابر خداوند آفریننده آسمان حکومت کرد و ما او را مدتی یاری کردیم و بعد به ناگهان اخذ نمودیم و خداوند بر آنچه اراده کند توانا است و خدائی نیست جز او که بر آنچه بوده و خواهد بود حاکم و مسلط است این حاکم بین مردمان به عبدالرحمن نامیده می‌شد ولی بدان که او مظهر شیطان بود. به این حقیقت قلم من که لوح محفوظ را زینت داده شاهد است در روزهای آخر مرتکب اعمالی شد که از آنها ملأ اعلی و کسانی که در اطراف عرش طواف می‌کردند به ناله در آمدند بگو تو نمی‌توانی مانع سلطنت و غلبه خداوند شوی هم‌چنان که اشخاص مهم‌تر از تو به این کار توانا نبوده‌اند براستی که خداوند متعالی و عزیز و محبوب است تو بر کاری اراده کردی و ما به امر دیگر اراده نمودیم و اراده الهی و مشیت او غالب گردید ولی بیشتر مردم نمی‌فهمند ما در این شهر تعدادی را اخذ کردیم بعضی از آنها نفی شدند و بعضی به بیماری مبتلا گشتند و بعضی به قدرت ما از بین رفتند.

۱۴-۱۸ جمال قدم خود را به قید و بند انداخت تا اهل عالم آزاد شوند و زندانی شدن در سجن اعظم را قبول کرد تا عالمیان از بند رهائی یابند و برای خود اندوه اختیار فرمود تا مردم روی زمین قرین سرور گردند و این از رحمت پروردگار شما است که رحیم و رحمان است. ای گروه موحدین ما ذلّت را به خاطر عزّت شما و سختی‌ها را برای آسایش شما قبول کردیم مشرکین کسی را که برای نوسازی جهان آمده در بدترین شهرها زندانی کرده‌اند.

۳-ضمیمه ۳- در این حین جسد فرزندم در برابر من شسته می‌شود بعد از آنی که او را در سجن اعظم فدا کردیم.

۴-ضمیمه ۳- پاک و مقدّسی ای پروردگار من مرا در دست دشمنان می‌بینی و فرزندم در برابر تو به خون خود رنگین است.

۵-ضمیمه ۳- ای خدا آنچه که عطا کرده بودی به جهت احیای بندگان و اتحاد ساکنان جهان فدا نمودم.

۷-ضمیمه ۳- یک‌بار دیگر از من بشنو خداوند از تو راضی است ... و تو را قرار داد معاشری برای خود در هر عالمی از عوالم خود و دیدار و وصال خود را روزی تو مقرر نمود به دوام نام و ذکرش در ملکوت و جبروت خود.

۹-ضمیمه ۳- وقتی روح براستی آمد شما را به تمام حقایق هدایت خواهد نمود.

فقرات زیر از مضامین فارسی مندرج در کتب زیر نقل شده است:

۱۸-۶، ۱۵-۷، ۲-۸، ۵-۸، ۶-۸، از کتاب نظم جهانی بهائی ترجمه هوشمند فتح اعظم.

۱۶-۱۳ از کتاب دیانت بهائی ترجمه پریوش و روح الله خوشبین.

۱۵-۱۴، ۶-۱۱، ۷-۱۱، ۳-۸، ۹-۸، ۱۱-۱۱، ۲۳-۱۳، ۱۴-۱۳، ۱۴-۱۷، ۱۶-۱۷، ۲۰-۱۶، ۸-۱۷، ۲-۱۷، ۶-۱۷، ۴-۱۱، ۳-۱۷ از کتاب خلق جدید و صنع بدیع ترجمه باهر فرقانی.

کتاب شناسی

آثار حضرت باب

پنج شان، نقل از مجموعه آثار.
منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، مؤسسه مطبوعات امری امریکا،
۱۹۷۸.

آثار حضرت بهاءالله

ادعیه حضرت محبوب، لجنه مکی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی،
آلمان-۱۹۸۷

کتاب اقدس، حیفاء، مرکز جهانی بهائی، ۱۹۹۵ میلادی.
کتاب ایقان، مؤسسه مکی مطبوعات بهائی آلمان، ۱۵۵ بدیع.
لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی نجفی (لوح ابن ذئب)، مؤسسه مکی
مطبوعات امری، ۱۰۹ بدیع.

کلمات مکتونه عربی، سنچری پرس، استرالیا ۲۰۰۱.
کلمات مکتونه فارسی، سنچری پرس، استرالیا ۲۰۰۱.
منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، لجنه نشر آثار امری آلمان، لانگنهاین
آلمان، ۱۴۱ بدیع.

مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاءالله، قاهره مطبعة سعادت، ۱۹۲۰ میلادی
الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، مؤسسه مکی مطبوعات امری
ایران، ۱۲۴ بدیع.

مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، لجنة نشر آثار امری آلمان، لانگنهاین آلمان، ۱۳۷ بدیع.

آثار قلم اعلیٰ، جلد اول، مؤسسه معارف بهائی کانادا، ۱۹۹۶.

مناجاة، دارالنشر البهائیه، برزیل، ۱۳۹ بدیع.

مجموعه آثار نشر شده به وسیله لجنة مکی محفظه آثار امری ایران که در برنامه کامپیوتری "آثار" وارد شده است.

(در فهرست مآخذ این کتاب مآخذ مأخوذ از این برنامه با عنوان مجموعه آثار مشخص شده‌اند)

آثار حضرت عبدالبهاء

الروح وصیای حضرت عبدالبهاء از انتشارات محفل روحانی مکی بهائیان استرالیا-۱۹۹۱ میلادی.

تذکرة الوفا، مؤسسه مطبوعات امری آلمان، ۲۰۰۲.

مکاتیب عبدالبهاء، جلد ۱ چاپ مصر.

مکاتیب عبدالبهاء، جلد ۳، چاپ مصر.

مکاتیب عبدالبهاء، جلد ۴، مؤسسه مطبوعات امری ایران، ۱۲۱ بدیع.

مکاتیب عبدالبهاء، جلد ۸

منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، مؤسسه مکی مطبوعات امری امریکا ۱۹۷۹.

آثار حضرت ولی امر الله

توقیعات مبارکه، لجنة مکی نشر آثار امری آلمان.

دور بهائی، لجنة مکی نشر آثار امری آلمان، ۱۹۸۸.

قرن بدیع، ترجمه نصرالله مودت، مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی، ۱۹۹۲ میلادی.

نظم جهانی بهائی، ترجمه هوشمند فتح اعظم، مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی.

ظهور عدل الهی، ترجمه نصرالله مودت لجنة امور احبای ایرانی- امریکائی.

۱۹۸۵ میلادی

قد ظهر يوم الميعاد (روز موعود فرا رسید) لجنة ملی نشر آثار امری ایران،
۱۰۴ بدیع.

پیام‌های بیت العدل اعظم
وعدة صلح جهانی، بیت العدل اعظم

آثار مؤلفین بهائی

اسرار الآثار، جلد ۱، میرزا اسدالله فاضل مازندرانی، مؤسسه ملی مطبوعات
امری ایران.

اسرار الآثار، جلد ۲، میرزا اسدالله فاضل مازندرانی، مؤسسه ملی مطبوعات
امری ایران.

اسرار الآثار، جلد ۵، میرزا اسدالله فاضل مازندرانی، مؤسسه ملی مطبوعات
امری ایران.

اسرار الآثار، جلد ۴، میرزا اسدالله فاضل مازندرانی، مؤسسه ملی مطبوعات
امری ایران.

امر و خلتی، جلد ۴، فاضل مازندرانی، لجنة نشر آثار امری آلمان، ۱۴۱ بدیع.

بدایع الآثار، محمود زرقانی، بهائی و رلاگک آلمان، ۱۹۸۲.

برهان لامع، میرزا ابوالفضائل گلپایگانی.

بهاء الله و عصر جدید، تألیف اسلمنت، دار النشر البهائیه برزیل.

بهاء الله شمس حقیقت، مؤسسه چاپ جرج رونالد.

بهجت الصدور، حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی.

تاریخ سمندر، تألیف شیخ کاظم سمندر، مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران

۱۳۱ بدیع.

تاریخ شهدای امر، تألیف ملک خسروی، جلد ۳، نقل از مجموعه آثار.

تاریخ عشق آباد، استاد علی اکبر بنا، نقل از مجموعه آثار.

ترجمه احوال ابوالفضائل، تألیف حاجی میرزا حیدر علی، نقل از مجموعه

آثار.

- جزوة زیارت اماکن مقدسه بهائی، مرکز جهانی بهائی، ۲۰۰۳
- تلخیص و تدوین حدود و احکام کتاب مستطاب اقدس، از انتشارات لجنه امور احبای ایرانی، امریکائی.
- رسالة بیت العدل اعظم، تنظیم هوشنگ گهر ریز.
- رسالة حیات بهائی، از انتشارات لجنه امور احبای ایرانی - امریکا.
- نظامات بهائی، لجنه ملی نشر آثار امری.
- حضرت بهاء الله، محمد علی فیضی، لجنه ملی نشر آثار امری آلمان، ۱۹۹۰.
- خاطرات آقا حسین آشچی، یادداشت‌های چاپ نشده که بد وسیله آقا عبدالرسول بن خلیل کاشانی یادداشت شده است.
- خاطرات حبیب، جلد ۱.
- خاطرات حبیب، جلد ۲، طهران ۱۹۶۱.
- خاطرات مالمری، لجنه ملی نشر آثار امری آلمان.
- خاطرات نه سالة عگا، نشر عصر جدید.
- درج لثالی هدایت، جلد ۳.
- درگه دوست، ترجمه الوالقاسم فیضی.
- رحیق مختم، جلد ۱، عبدالحمید اشراق خاوری، لجنه ملی نشر آثار امری ایران.
- رحیق مختم، جلد ۲، عبدالحمید اشراق خاوری، لجنه ملی نشر آثار امری ایران، ۱۰۳ بدیع.
- رسائل و رقائم ابوالفضائل گلپایگانی، نقل از مجموعه آثار.
- رسالة ایام تسعه، عبدالحمید اشراق خاوری، کلمات پرس لوس آنجلس، ۱۹۸۱ میلادی.
- رسالة حیات بهائی، از انتشارات لجنه امور احبای ایرانی امریکا.
- زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی، تألیف روح الله مهرباخانی، نقل از مجموعه آثار.
- طراز الهی، جلد ۱، تألیف پریش سنندری خوشین، مؤسسه معارف بهائی، ۱۵۸ بدیع.
- رسالة اسکندریه، تألیف میرزا ابوالفضائل، نقل از مجموعه آثار.

فرائد، میرزا ابوالفضائل گلپایگانی، مؤسسہ مطبوعات امری آلمان، ۱۵۸ بدیع۔
گنجینہ حدود و احکام، تالیف اشراق خاوری، مؤسسہ مطبوعات امری ہند۔
گوہر یکتا، تالیف امۃ البہاء روحیہ خانم۔
گلزار نعیم۔

مائدۃ آسمانی، جلد ۱، مؤسسہ مطبوعات امری ایران، ۱۲۹ بدیع۔

مائدۃ آسمانی، جلد ۲، مؤسسہ مطبوعات امری ہند، ۱۹۸۴۔

مائدۃ آسمانی، جلد ۴، مؤسسہ مطبوعات امری ایران، ۱۲۹ بدیع۔

مائدۃ آسمانی، جلد ۵، مؤسسہ مطبوعات امری ایران، ۱۲۹ بدیع۔

مائدۃ آسمانی، جلد ۷، لجنہ ملی نشر آثار امری ایران، ۱۰۶ بدیع۔

مائدۃ آسمانی، جلد ۸، مؤسسہ ملی مطبوعات امری ایران، ۱۲۱ بدیع۔

مائدۃ آسمانی، جلد ۹، مؤسسہ مطبوعات امری ہند، ۱۹۸۴۔

محاضرات، عبدالحمید اشراق خاوری، مؤسسہ مطبوعات امری ایران، ۱۲۰
بدیع۔

مصابیح ہدایت، جلد ۴، تالیف عزیز اللہ سلیمانی، مؤسسہ مطبوعات امری
ایران۔

مصابیح ہدایت؛ جلد ۷، تالیف عزیز اللہ سلیمانی، مؤسسہ مطبوعات امری
ایران۔

مطالع الانوار، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، عبدالحمید اشراق خاوری، لجنہ
ملی نشر آثار امری ایران، ۱۲۳ بدیع۔

کتاب مقدسہ ادیان قبل

قرآن *The Holy Quran* متن عربی با ترجمہ انگلیسی توسط عبداللہ
یوسف علی، چاپ پاکستان۔

مآخذ و یادداشت‌ها

فصل اول - ورود حضرت بهاء‌الله به عکا

- ۱- حضرت بهاء‌الله، نقل از قرن بدیع ص ۳۷۲.
- ۲- حضرت بهاء‌الله، این لوح مبارک را در کتاب درج لثالی هدایت، جلد سوم، صفحات ۳-۴۷۲ می‌توان یافت.
- ۳- کلمات مکتونه عربی، شماره ۴.
- ۴- حضرت بهاء‌الله، نقل از ظهور عدل الهی، ص ۱۶۵.
- ۵- حضرت بهاء‌الله، نقل از قرن بدیع، ص ۳۷۲.
- ۶- قرن بدیع، ص ۷۱-۳۶۹.
- ۷- حضرت بهاء‌الله، نقل از رحیق مختوم، جلد ۲، ص ۷۷۱.
اصل بیان مبارک چنین است:
"دریتی که موصولاً از سقف خاک می‌ریخت و هم‌چنین ارضش در زیر تراب مستور ساکن..."
- ۸- حضرت عبدالبهاء، نقل از اسرارالآثار، جلد ۴، ص ۳۴۹.
- ۹- حضرت بهاء‌الله، نقل از کتاب حضرت بهاء‌الله، محمد علی فیضی، ص ۲۰۸
اصل بیان مبارک چنین است:
"دو برادر باقر و اسماعیل علیهما رحمة الله و عنایتہ دست به گردن هم در یک‌شب فدا شدند. از اوّل ابداع تا حال چنین امری واقع نشده که دو برادر به این قسم متحداً متفقاً از ارض تیره به مقرر اظہر منیر طیران نمایند طوری لهما و لاصلاب حملها و لرحم خرجا منه تفصیل عنایاتی که در باره ایشان ظاهر شد حال نمی‌توانم عرض کنم چه که السبیل مقطوع والقلم ممنوع."

- ۱۰- حضرت بهاءالله، نقل از قرن بدیع، ص ۳۷۴.
 - ۱۱- حضرت بهاءالله، لوح منتشر نشده.
 - ۱۲- ابوالفضائل گلپایگانی، فراند، چاپ مؤسسه مطبوعات امری آلمان ۲۰۰۱ ص ۳۲۱.
 - ۱۳- از خاطرات حسین آشچی که به وسیله آقا عبدالرسول بن خلیل منصور کاشانی یادداشت شده است، ص ۸-۱۳۷.
 - ۱۴- منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله شماره ۱۳۹.
 - ۱۵- کتاب اقدس، بند ۱۷۳.
 - ۱۶- حضرت بهاءالله، نقل از اسرار الآثار، جلد ۱، ص ۱۰۳.
- اصل بیان مبارک چنین است:
- "قد اظهرنا الاحمد ازغندی و بعثنا المحمد فروغی لیبشر اهل الارض و السماء بهذا النور الساطع المبین."
- ۱۷- منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، شماره ۱۳.

فصل دوم - "امر الهی در اثر تضییقات جلوه خواهد نمود

- ۱- الواح چاپ نشده.
 - ۲- منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، شماره ۱۷.
 - ۳- حضرت بهاءالله، یکی از الواح چاپ نشده.
 - ۴- حضرت بهاءالله، یکی از الواح چاپ نشده.
 - ۵- منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، شماره ۱۶.
 - ۶- حضرت عبدالبهاء، مائده آسمانی، جلد ۵، ص ۱۵۶.
- عین بیان مبارک چنین است:
- "رشادت و شجاعت غلبه بر نفس پروحشت است زیرا ممکن است که انسان بر شرق و غرب به آسانی غالب آید ولی غلبه بر هوی و هوس و نفس خودپرست بسیار مشکل است."
- ۷- کلمات مکتونه فارسی، بند ۵۷.
 - ۸- خاطرات مالمری، ص ۱۹۶.
 - ۹- مدرک چاپ نشده (ترجمه).

- ۱۰- از الواح چاپ نشده به جز مناجات نازله در آن که در کتاب مناجاة نمره ۱۵۳ درج شده است.
- ۱۱- قرآن، سوره ۲، آیه ۱۵۵.
- ۱۲- حضرت بهاء الله، نقل از ظهور عدل الهی، ص ۱۶۴.
- ۱۳- قرن بدیع، ص ۶۵۹.
- ۱۴- الواح وصایای حضرت عبدالبهاء، ص ۱۴.
- ۱۵- حضرت عبدالبهاء، نقل از امر و خلق، جلد ۴، ص ۳۱۴ و نظامات بهائی صفحات ۵۶-۵۵.

فصل سوم - زندانی عکا

- ۱- حضرت بهاء الله، نقل از رساله ایام تسعه، ص ۳۱۳.
- ۲- منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، نمره ۱۲۴.
- ۳- حضرت عبدالبهاء، خطابه مبارک در ۲۷ اکتبر ۱۹۱۴، خاطرات حبیب، جلد ۱، ص ۲-۱۷۱ نقل از مجموعه آثار.
- ۴- از خاطرات حسین آشچی، صفحات ۱۲۸-۱۱۱.

فصل چهارم - امنای حقوق الله در دوران رسالت حضرت بهاء الله

- ۱- تذکرة الؤقا، ص ۴۶.
- ۲- حضرت بهاء الله، الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۱۵.
- ۳- مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص ۱۳۴.
- ۴- بدایع الآثار، جلد ۱، صفحات ۶-۳۹۵.
- ۵- مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص ۴۶.

فصل پنجم - لوح فؤاد

- ۱- حضرت بهاء الله، نقل از توفیق قد ظهر يوم المیعاد، ص ۹۲.
- ۲- منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله شماره ۱۵۴.
- ۳- کتاب اقدس، بند ۴۸.
- ۴- حضرت بهاء الله، نقل از کتاب طراز الهی، صفحات ۲-۸۱.

- اصل بیان مبارک چنین است:
- قل یا معلم أنك انت اول معلم فاز بالرضاء ذكره الله في كتابه المبین
 نشهد أنك فزت بما نزل من ملكوت المقدس في كتاب الأقدس و عملت
 ما امر به من لدى الله العليم العظیم." ۵- کتاب ايقان، ص ۲-۱.
- ۶- رسائل و رقايم ابوالفضائل گلپایگانی، ص ۸۷ نقل از مجموعه آثار.
- ۷- ترجمه احوال ابوالفضائل، تألیف حاجی میرزا حیدر علی، نقل از مجموعه آثار شماره ۲۰، ص ۶۱-۴۹.
- ۸- منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، شماره ۷۱، ص ۹۴.
- ۹- منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، ص ۲۸.
- ۱۰- حضرت عبداله‌اء، قسمتی از خطابه مبارک منقول در کتاب زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی تألیف روح الله مهرباخانی، ص ۳۴۱، نقل از مجموعه آثار.
- اصل بیان مبارک چنین است:
- "تمام افراد اجتهاد باید در زندگی او را مثل اعلاى خود قرار دهند."
- ۱۱- ترجمه مترجم.
- ۱۲- ترجمه مترجم.
- ۱۳- کتاب زندگانی میرزا ابوالفضل، تألیف روح الله مهرباخانی، ص ۲۵۵، نقل از مجموعه آثار.

فصل ششم - مقتدرترین امرای جهان

- ۱- قرن بدیع، ص ۴۲۵.
- ۲- آثار قلم اعلی، جلد اول، ص ۴۱.
- ۳- مأخذ بالا، ص ۴۴-۵۱.
- ۴- قد ظهر يوم الميعاد، ص ۷۴-۷۳.
- ۵- آثار قلم اعلی، جلد اول، ص ۴۸.
- ۶- مأخذ بالا، ص ۴۹.
- ۷- مأخذ بالا، ص ۳۷-۳۳.

- ۸- قد ظهر يوم الميعاد، ص ۸۰-۷۸.
 ۹- آثار قلم اعلى، جلد اول، ص ۵۱.
 ۱۰- مأخذ بالا، ص ۵۳.
 ۱۱- مأخذ بالا، ص ۵۲.
 ۱۲- تاريخ عشق آباد، استاد على اكبر بنا، مجموعة آثار صفحات ۹-۵۷
 ۱۳- آثار قلم اعلى، جلد اول، ص ۵۵.
 ۱۴- مأخذ بالا، ص ۵۶.
 ۱۵- مأخذ بالا، ص ۵۸.
 ۱۶- نظم جهانى بهائى، ترجمه هوشمند فتح اعظم ص ۱۰۰.
 ۱۷- منتخباتى از آثار حضرت بهاء الله، شماره ۱۲۰.
 ۱۸- مأخذ بالا، شماره ۱۲۰.
 ۱۹- نظم جهانى بهائى، ترجمه هوشمند فتح اعظم، ص ۴۶.
 ۲۰- مجموعه‌اى از الواح جمال اقدس ابهى، ص ۱۳۶.
 ۲۱- قرآن، سورة ۸، آية ۶۲ و ۶۳.

فصل هفتم - سورة هيكل

- ۱- آثار قلم اعلى، جلد اول، ص ۸۸.
 ۲- حضرت بهاء الله، نقل از اسرار الآثار، جلد ۵، ص ۲۷۷.
 عين بيان مبارك چنين است:
 "المخاطب و المخاطب هو نفسى المهيمنة على العالمين."
 ۳- آثار قلم اعلى، جلد اول، ص ۱۴-۱۳.
 ۴- منتخباتى از آثار حضرت بهاء الله، شماره ۱۴، ص ۳۰.
 ۵- آثار قلم اعلى، جلد اول، صفحات ۳-۲.
 ۶- مأخذ بالا، ص ۱۱.
 ۷- مأخذ بالا، ص ۲۱.
 ۸- حضرت بهاء الله، نقل از توقيع دور بهائى، ص ۶۶.
 ۹- آثار قلم اعلى، جلد اول، ص ۲۴.
 ۱۰- حضرت بهاء الله، نقل از توقيع دور بهائى، ص ۳۷.

- ۱۱- مأخذ بالا، ص ۳۷.
- ۱۲- حضرت بهاء الله، نقل از قرن بدیع، ص ۴۹۶.
- ۱۳- حضرت بهاء الله، مأخذ بالا ص ۲۱۹.
- ۱۴- آثار قلم اعلیٰ، جلد اول ص ۱۵.
- ۱۵- حضرت بهاء الله، نقل از توفیق ظهور عدل الهی، ص ۱۶۳.
نص بیان مبارک چنین است:
- "هذا يوم فيه فازت الأذان باصفاء ما سمع الكلیم فی الطور."
- ۱۶- حضرت بهاء الله، نقل از توفیق دور بهائی، ص ۳۰.
- ۱۷- توفیق دور بهائی، ص ۲.
- ۱۸- آثار قلم اعلیٰ، جلد اول، ص ۱۴.

فصل هشتم - الواح به شاهان جهان و سران ادیان

- ۱- کتاب اقدس، بند ۷۸، ۷۹ و ۸۱، ۸۲ و ۸۳.
- ۲- مأخذ بالا، بند ۸۶ و ۸۷.
- ۳- مأخذ بالا، بند ۹۰.
- ۴- مأخذ بالا، بند ۸۵.
- ۵- آثار قلم اعلیٰ، جلد اول، ص ۱۰۵.
- ۶- کتاب اقدس، بند ۸۹.
- ۷- نظم جهانی بهائی، صفحات ۱۱۷-۱۲۲.
- ۸- کتاب اقدس، بند ۸۸.
- ۹- منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، شماره ۱۱۸، ص ۱۶۱.
- ۱۰- حضرت بهاء الله، نقل از توفیق قد ظهر يوم المیعاد، ص ۱۰۹.
- ۱۱- مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر ۱۲۵-۱۲۶.
- ۱۲- مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص ۱۵.
- ۱۳- حضرت بهاء الله، نقل از توفیق قد ظهر يوم المیعاد، ص ۱۱۴.
- ۱۴- مأخذ بالا، ص ۱۰۹.
- ۱۵- کتاب اقدس، بند ۸۴.
- ۱۶- خاطرات شاه خلیل الله، چاپ نشده، ترجمه.

۱۷- مآخذ بالا.

۱۸- حضرت بهاء الله، نقل از تویق قد ظهر يوم الميعاد، ص ۱۳۸.
این بیان مبارک از لوح برهان نقل شده در لوح برهان که در
"مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی" وارد شده در صفحه
۱۳۰. مخاطب در این قسمت "یا باقر" ذکر شده در اکثر نسخه‌ها
هم به همین ترتیب است در لوح ابن ذئب در صفحه ۷۳ "یا
غافل" است ولی در متن فوق به صورت "یا ایها الجاهل" وارد
شده است. (مترجم)

۱۹- کتاب اقدس، بند ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳ و ۱۰۴.

۲۰- کتاب اقدس، بند ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹ و ۱۷۱.

۲۱-۱- حضرت بهاء الله، نقل از قرن بدیع، ص ۴۶۰.

۲۱-۲- حضرت بهاء الله، نقل از تویق قد ظهر يوم الميعاد، ص ۱۲۹

۲۱-۳- حضرت بهاء الله - نقل از مجموعه آثار، شماره ۲۸، ص ۲۲۴.

۲۱-۴- حضرت بهاء الله، نقل از تویق قد ظهر يوم الميعاد، ص ۱۲۹.

۲۲- تویق قد ظهر يوم الميعاد. ص ۱۱۵.

۲۳- مصابیح هدایت جلد ۷، ص ۴۵۸.

۲۴- مصابیح هدایت، جلد ۷، ص ۴۷۸.

فصل نهم - فخر الشهداء

۱- حضرت بهاء الله، نقل از کتاب بهاء الله شمس حقیقت، ص ۳۸۳.

۲- حضرت بهاء الله، نقل از کتاب محاضرات، جلد ۱ ص ۵۳۹ -

اصل بیان مبارک چنین است:

"هنگامی که مقر عرش قشله عسکریه واقع دو یوم او را (بدیع) در
بیت مخصوص طلب فرمودند باب مسدود و احدی به لقاء وجه،
غیر او موجود نه و احدی هم مطلع نبود که مقصود چیست تا
آن که فرمودند حق اراده خلق جدید نموده و خود بدیع آگاه نه
در مقامی این کلمه علیا از قلم اعلی در لوحی از الواح نازل

قوله عزّ يانه أنا شرعنا في خلق البديع فلمّا تمّ خلقه و طاب خلقه
ارسلناه كككرة النار." ۱

۳- آثار قلم اعلى، جلد اول، ص ۱۵۶، اصل بيان مبارك چنين است:

"اما رأيت كيف خلقنا البديع بروح القدرة و الاقتدار و ارسلنا
كككرة النار بلوح ربك المختار."

۴- حضرت بهاء الله، نقل از تاريخ شهادى امر، تأليف ملك خسروى، جلد ۳،
ص ۳۷۷، مجموعه آثار.

اصل بيان مبارك چنين است:

"قل أنا قبضنا قبضة من التراب و عجنناه بمياه القدرة و الاطمينان و
نفخنا فيه روحاً من لدنا ثمّ زيناه بطراز الاسماء فى ملكوت الانشاء
و ارسلناه الى السلطان بكتاب ربك الرحمن تعالى هذا الامر على
العالمين محيطاً."

۵- آثار قلم اعلى، جلد اول، ص ۱۸۲. اصل بيان مبارك چنين است:

"ثمّ اعلم أنّا لما اردنا خلق البديع احضرناه وحده و تكلمنا بكلمة اذاً
اضطربت اركانه امام الوجه على شأن كاد ان يتصعق عصمناه سلطان من
لدنا ثمّ شرعنا فى خلقه الى ان خلقناه و نفخنا فيه روح القدرة و الاقتدار
بحيث لو امرناه يسخر من فى السموات و الارض ان ربك لهو المقنن
المختار فلمّا تمّ خلقه من كلمة ربك و خلقه من نسمة الوحي ابتم
تلقاء الوجه و توجه الى مشهد الفداء بقدرة و سلطان و اقبل على شأن
انقلب به المبدأ الاعلى و سکان مدائن الاسماء اذاً ارتفع النداء من شطر
الكبرياء تبارك الابهى الذى خلق ما شاء أنه لهو العزيز الوهاب يا ليت
كنت حاضرأ لدى العرش اذ تكلم مع لسان القدرة بما تطير به الارواح
فلمّا ارثناه ملكوت الامر و تجلينا عليه من مشرق الوحي انار من انوار
ذاك الاشراق قد اخذه الابتهاج على شأن طار بقوادم الانقطاع لنصرة
ربك مالک الابداع."

۶- ميرزا حيدر على اصفهاني، بهجت الصدور، ص ۴-۲۴۳.

۷- مأخذ بالا، ص ۵-۲۴۴.

۸- مأخذ بالا، ص ۲۴۵.

۹- حضرت بهاء الله، نقل از تاریخ شهدای امر، تألیف ملک خسروی، جلد ۳، ص ۳۶۸، نقل از مجموعه آثار.

اصل لوح مبارک چنین است:

"ای بدیع وقت آن است که قمیص بدعی در بر نمائی و خلعت جدیدی در تن کنی و تاج مبارکی بر سر نهی این اکلیل جلیل تاج اشتعال به نار محبت الله است و این قمیص جدید ثوب حرارت به ذکر الله این ایام بسر آید و این جان از تن بدر آید این جسد خاکی را فدای محبوب لا مکانی فرما تا حیات طیبه و زندگانی جاوید در ملکوت الهی مشاهده نمائی و آیات باهره ملاحظه نمائی ..."

۱۰- بهاء الله شمس حقیقت، ص ۳۸۹.

۱۱- حضرت بهاء الله، مائده آسمانی، جلد ۴، ص ۶-۱۷۵.

اصل بیان مبارک چنین است:

"تالله الحق من ینخرج منه الیوم نفس فی حب مولاه و انقطاعه عما سواه لیجعل الله مؤثراً فی حقایق الاشیاء و لا یعقله الا کل منقطع بصیر و اذا فزت بذلك المقام لتطلبن ما تشاء باسمی العلی العظیم و لتفعلن ما ترید باسم ربك الرحمن الرحیم."

۱۲- از منابع چاپ نشده.

۱۳- مطالع الانوار، ص ۲۳۰.

۱۴- حضرت بهاء الله، نقل از اسرار الآثار، جلد ۴، ص ۴-۱۵۳.

اصل بیان مبارک چنین است:

"انفقنا احداً من عبادنا بعد الذی بعثناه بقدرة من لدنا و ارسلناه الی فم الثعبان لیوقتن الكل بان ربك الرحمن لهو المهیم علی الاکوان انه لهو المقدر القدير و معه کتاب و فیه اظهرنا الامر و اتمنا الحجّة علی من علی الارض اجمعین نزعنا عنه ثوب الخوف و الاضطراب و زیناه بطراز القوة و الاطمینان و اوقدناه بکلمة من لدنا و ارسلناه ککرة النار فی حب ربك المختار لیبلغ کتاب ربه."

۱۵- حضرت بهاء الله، مائده آسمانی، جلد ۴، ص ۳۴.

اصل بیان مبارک چنین است:

"قبل از ارسال بدیع حجّت الهی بر اهل آن دیار کامل و بالغ نه چه که رئیس از تفصیل بشما مطلع نبوده و نفسی هم جهره کلمه حقّی بر او القاء نکرده و لکن بعد از ظهور بدیع بر قدرت منبعه الهیه و ابلاغ کلمه ربّانیّه و کتاب الهی حجّت و برهان کامل و بالغ شده چون به نعمت معنویه اقبال نمودند از نعماء ظاهره هم ممنوع گشتند حتم بود این یلانم لیدی الله مالک الاسماء".

۱۶- حضرت بهاء الله، نقل از کتاب امر و خلق، جلد ۴، ص ۴۳۸.

اصل بیان مبارک چنین است:

"و این که از تنگی و قحطی ایران مرقوم فرموده بودید، این از وعده الهی بود در الواح چنانچه در همان سنه که لوح منبع بهید بدیع ارسال شد در الواح ذکر شداید و بلایا و قحط آن دیار صریحاً نازل شده و وعید الهی کلّ را احاطه نموده چنانچه آیه نازله که مضمون آن این است اگر نظر به ملاحظه احباب نبود کلّ هلاک می شدند و لکن بعد از مکتوب آن جناب تلقّاء عرش حاضر شدم و استدعای آن جناب را معروض داشتم فرمودند شفاعت ایشان قبول شد سوف یرون انفسهم فی رخّاء مین".

۱۷- حضرت بهاء الله، مائده آسمانی، جلد ۴، صفحه ۳۴.

اصل بیان مبارک چنین است:

"حال باید تفکر نمود که سبب چه بوده که رشحات بحر غضب الهی رئیس را مهلت داده و سایرین را اخذ نموده."

۱۸- مجموعه اشراقات، صفحه ۲۴۷.

۱۹- بهاء الله شمس حقیقت، ص ۳-۵۳۲.

۲۰- آثار قلم اعلی، جلد ۱، ص ۱۸۲. اصل بیان مبارک چنین است:

"... به قرّت عیون النّصر و زین هیکل الامر تعالی هذا المقام الّذی ما حملت ذکره الالواح و عجزت عنه الاقلام ... انه لبالمنظر

الاعلیٰ و الرفیق الابهی ... به.... اضطربت ارکان الظلم و اشرق
وجه النّصر من افق الاقتدار ... قد ارتقی الی مقام انقطعت عنه
الاذکار."

۲۱- محاضرات، جلد ۲، ص ۶۸۸.

فصل دهم - صعود غصن اظهر

- ۱- از خاطرات حسین آشچی، ص ۱۲۱-۱۱۹.
- ۲- مآخذ بالا، ص ۱۲۲.
- ۳- حضرت بهاء الله، نقل از جزوه زیارت اماکن مقدسه بهائی، ص ۳۱.
- ۴- سخن بدیع، ص ۳۷۹.
- ۵- حضرت ولی امر الله، نقل از رحیق مختوم، جلد ۲، ص ۷۹۲.
- ۶- ترویجیات مبارکه، لجنه ملی نشر آثار امری آلمان، ص ۵۱-۴۷.
- ۷- حضرت بهاء الله، نقل از کتاب حضرت بهاء الله، تألیف محمد علی فیضی، ص ۲۲۷.
- ۸- حضرت ولی امر الله، مآخذ بالا، ص ۲۲۸.
- ۹- حضرت ولی امر الله، -32 Messages to America (ترجمه).
- ۱۰- حضرت بهاء الله، نقل از کتاب حضرت بهاء الله، تألیف محمد علی فیضی، ص ۲۲۶.
- ۱۱- ترجمه احوال میرزا ابوالفضائل گلپایگانی، تألیف میرزا حیدر علی اصفهانی، مجموعه آثار شماره ۲۰، صفحات ۵۱-۱۴۹.
- ۱۲- مجموعه النواح جمال اقدس ابهی، ص ۷۴.
- ۱۳- مآخذ بالا، ص ۱۶۴.
- ۱۴- مآخذ بالا، ص ۴۹.

فصل یازدهم - مظلوم عالم

- ۱- حضرت بهاء الله، ادعیه حضرت محبوب، ص ۱۷۸.
- ۲- مآخذ بالا.
- ۳- حضرت بهاء الله، نقل از امر و خلق، جلد ۳، ص ۱۹۵.

اصل بیان مبارک چنین است:

"بلی از قبل، بعضی از بیانات نظر به طغیان حزب شیعه از قلم مطلع نور احدیه نازل شده مثل این که در یک مقام فرمودند قد طالت الاعناق بالثفاق این اسیاف انتقامک یا قهار العالمین. مقصود از امثال این عبارات، اظهار کثرت خبثات معرضین و منکرین بوده ظلم معتدین به مقامی رسیده که کل دیده و شنیده‌اند. باری قسم به آفتاب حقیقت که از افق سماء سجن مشرق و ظاهر است ابداً اراده جمال قدم نزاع و جدال و ما یتکذّر به القلوب نبوده و نیست."

۴- منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، شماره ۱۳۰.

۵- آثار قلم اعلیٰ، جلد ۱، ص ۸۵.

۶- حضرت بهاء الله، نقل از توقیع قد ظهر یوم المیعاد، ص ۶۴.

۷- حضرت بهاء الله، نقل از رحیق مختوم، جلد ۲، ص ۵۰-۷۴۹.

اصل بیان مبارک چنین است:

"قد ماج بحر البلاء و احاطت الامواج فلک الله المهیمن القیوم."

۸- قرن بدیع، صفحات ۴-۳۸۱.

۹- کتاب اقدس، بند ۹۹.

۱۰- ترجمه.

۱۱- منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، شماره ۳۶.

۱۲- حضرت عبدالبهاء، نقل از اسرار الآثار، جلد ۲، ص ۵-۱۶۴.

۱۳- قرآن ۵۹: ۶.

۱۴- قرآن ۱۸: ۱۹.

۱۵- قرآن ۱۸۳: ۳.

۱۶- میرزا ابوالفضائل، رسائل اسکندریه، ص ۱۸-۱۶. از مجموعه آثار

۱۷- میرزا حیدر علی اصفهانی، بهجت الصدور، ص ۱۵۸.

۱۸- حضرت بهاء الله، مائده آسمانی، جلد ۷، ص ۲۳۸-۲۳۶.

فصل دوازدهم - نخستین مؤمنان خارج از جامعه مسلمانان

۱- مطالع الانوار، ص ۷-۸۶.

- ۲- مآخذ بالا، صفحات ۴-۱۳۳.
- ۳- حضرت بهاء الله، مائدة آسمانی، جلد ۴، صفحات ۳-۳۶۲.
- ۴- تذکرة الرفاء، ص ۷.
- ۵- خاطرات مال میری، صفحات ۱۹-۱۱۸.
- ۶- قرن بدیع، ص ۸-۲۰۷.
- ۷- تاریخ سمندر، ص ۳۴۸.
- ۸- لوح چاپ نشده.
- ۹- حضرت عبدالبهاء، مقاله شخص سیاح، ص ۱۹.
- ۱۰- مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، ص ۲۵۹.
- ۱۱- مآخذ بالا، ص ۲۶۱.
- ۱۲- مآخذ بالا، ص ۲۴۴-۲۴۱.

فصل سیزدهم - کتاب اقدس

قسمت اول - احکام الهی

- ۱- حضرت بهاء الله، نقل از قرن بدیع، ص ۴۳۱.
- ۲- مآخذ بالا.
- ۳- حضرت عبدالبهاء، نقل از امر و خلق، جلد ۱، ص ۸
اصل بیان مبارک چنین است:
"اما کتاب بیان به کتاب اقدس منسوخ است و احکامش غیر معمول مگر احکامی که در کتاب اقدس تکرار بیان و تأکید شده و مادون آن احکام مؤکدۀ در کتاب اقدس به اهل بیان تعلق دارد بما تعلق ندارد ما مکلف به احکام کتاب اقدس هستیم."
- ۴- حضرت بهاء الله، نقل از امر و خلق، جلد ۱، ص ۱۰.
- ۵- حضرت بهاء الله، تلخیص و تدوین حدود و احکام کتاب مستطاب اقدس، ص ۴-۵.
- ۶- قرن بدیع، ص ۹-۴۲۸.
- ۷- حضرت ولی امر الله، نقل از رساله بیت العدل اعظم، تنظیم هوشنگ گهرریز، صفحات ۳-۳۲.

- ۸- ترجمه.
- ۹- مآخذ شماره (۵)، صفحات ۷-۸.
- ۱۰- ترجمه، با استفاده از دیباچهٔ مجموعهٔ تلخیص و تدوین حدود و احکام کتاب مستطاب اقدس.
- ۱۱- حضرت ولیّ امر الله، نظامات بهائی، ص ۶.
- ۱۲- حضرت بهاء الله، مانده آسمانی، جلد ۷، صفحات ۲۱-۱۲۰.
- عین بیان مبارک چنین است:
- "آنچه در این عالم ناسوت و عالم حدود به هر اسم و رسم و به هر صورت و وصف دیده و شنیده در هر عالمی از عوالم الهی ظهوری و شهودی مناسب و ملایم با آن عالم دارد و به اسم دیگر و رسم دیگر و صورت و وصفی دیگر جلوه می‌نماید و رخساره می‌گشاید ... پس هر وصفی و هر عملی از هر عاملی ظاهر شود در هر عالمی صورتی دارد و جلوه می‌نماید لیجزی کلّ نفس بما کسبت و آنه سریع الحساب."
- ۱۳- کتاب اقدس، بند ۱.
- ۱۴- مآخذ بالا، بند ۳.
- ۱۵- حضرت ولیّ امر الله، نقل از ترجمهٔ توقیع "تولد مدتیت جهانی" از مجموعهٔ نظم جهانی بهائی، ترجمه هوشمند فتح اعظم، ص ۱۵۹.
- ۱۶- کتاب اقدس، بند ۲.
- ۱۷- مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص ۹۸.
- ۱۸- کلمات مکتونه عربی، نمره (۲).
- ۱۹- مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص ۹۸.
- ۲۰- حضرت بهاء الله، مآخذ شماره ۱۲، ص ۱۲۳.
- ۲۱- کتاب اقدس، بند ۵.
- ۲۲- مآخذ بالا، بند ۵۹.
- ۲۳- مآخذ بالا، بندهای ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵.
- ۲۴- خاطرات مالگیری، ص ۲-۸۱.
- ۲۵- از منابع چاپ نشده (ترجمه).
- ۲۶- از منابع چاپ نشده (ترجمه).

- ۲۷- از منابع چاپ نشده (ترجمه).
 ۲۸- از منابع چاپ نشده (ترجمه).
 ۲۹- کتاب اقدس، بند ۸۱
 ۳۰- منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۲.
 ۳۱- حضرت عبدالبهاء، مائده آسمانی، جلد ۲، ص ۷۹.
 اصل بیان مبارک چنین است:
 "جمال مبارک در کتاب می‌فرمایند که مکتب من یتظهره الله
 مکتب صبیان نیست و مدرسه اطفال نادان نه آن مکتب معانی و
 بیان است که مقدس از ادراک من فی الامکان می‌فرماید در آن
 مکتب لوح حضرت اعلی را که هدیه بدیعه الهیه بود مشاهده
 نمودم ... آن لوح مبارک حضرت اعلی روحی له الفداء را این
 عبد روزی در عراق بالتصادف در مکتب‌خانه تقدیم حضور
 مبارک کردم یعنی حامل آن هدیه شدم..."
 ۳۲- کتاب اقدس، بندهای ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷.

فصل چهاردهم - کتاب اقدس

قسمت دوم نظم بدیع جهانی

- ۱- کتاب اقدس، بند ۱۸۱.
 ۲- توفیق مبارک نظم جهانی بهائی، ترجمه هوشمند فتح اعظم، ص ۴-۱۴۳.
 ۳- حضرت بهاء الله، مآخذ بالا، ص ۱۶۴.
 ۴- حضرت بهاء الله، مآخذ بالا، ص ۴۶.
 ۵- حضرت بهاء الله، نقل از ترجمه توفیق مبارک قد ظهر يوم المیعاد، ص ۱۸۵.
 ۶- توفیق مبارک نظم جهانی بهائی، ترجمه هوشمند فتح اعظم، ص ۱۱-۱۰۹.
 ۷- مآخذ شماره ۵، ص ۱۹۶.
 ۸- کتاب اقدس، بند ۳۰.
 ۹- مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص ۱۰۲.
 ۱۰- حضرت بهاء الله، نقل از وعده صلح جهانی ص ۳۲.
 ۱۱- حضرت بهاء الله، نقل از مجموعه آثار شماره ۲۷، ص ۳۰۲.

- ۱۲- حضرت عبدالبهاء، گنجینه حدود و احکام، ص ۲۲۷.
 ۱۳- مأخذ بالا، ص ۲۲۶.
 ۱۴- قرن بدیع، ص ۶۷۳.
 ۱۵- مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص ۷۵.

فصل پانزدهم - کتاب اقدس

قسمت سوم - تربیت الهی

- ۱- کتاب اقدس، بند ۱۴۹.
 ۲- مأخذ بالا، بند ۱۸۲.
 ۳- مأخذ بالا، بند ۴۸.
 ۴- مکاتیب عبدالبهاء، جلد ۱، ص ۳۳۳.
 ۵- مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص ۲۸.
 ۶- مأخذ بالا، ص ۳۷.
 ۷- حضرت بهاء الله، ترجمه.
 ۸- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ص ۱۲۳.
 ۹- مأخذ بالا، ص ۱۲۴.
 ۱۰- مأخذ بالا.
 ۱۱- حضرت عبدالبهاء، نقل از امر و خلق، جلد ۳، صفحات ۳۵-۳۲۸.
 ۱۲- حضرت ولی امر الله، ترجمه.
 ۱۳- کتاب اقدس، بند ۲۰.
 ۱۴- مکاتیب عبدالبهاء، جلد ۸، ص ۵۱. عین بیان مبارک چنین است:
 "معلمان خادمان حضرت رحمانند زیرا قائم به این خدمت که
 عبارت از عبادت است لهذا باید شما هر دم شکرانه نمایند که
 تربیت اولاد روحانی می‌نمائید."
 ۱۵- توفیق ظهور عدل الهی، صفحات ۶۸-۴۸.
 ۱۶- منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، شماره ۱۵۸.
 ۱۷- مکاتیب عبدالبهاء، جلد ۳، ص ۳۱.

- ۱۸- حضرت ولی امرالله، نقل از رساله حیات بهائی، از انتشارات لجنه امور
 احتیای ایرانی امریکا، ص ۴.
 ۱۹- حضرت بهاءالله، نقل از امر و خلق، جلد ۳، ص ۱۲۱.
 ۲۰- میرزا حیدر علی اصفهانی، بهجت الصدور، ص ۲۵۷.
 ۲۱- هوارد کلیبی آیویس، درگه دوست، ترجمه ابوالقاسم فیضی، ص ۴۹-۵۰.
 ۲۲- مأخذ بالا، ص ۷۹-۷۱.

فصل شانزدهم - کتاب اقدس

قسمت چهارم، عبادت و زندگی روزانه

- ۱- کتاب اقدس، بند ۱۱۵ و ۱۱۶.
 ۲- مأخذ بالا، بند ۱۵۰.
 ۳- حضرت ولی امرالله، ترجمه.
 ۴- حضرت عبدالبهاء، نقل از امر و خلق، جلد ۴، ص ۹۲.
 ۵- مأخذ بالا، ص ۹۳.
 ۶- مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، صفحات ۱۴-۱۳.
 ۷- حضرت بهاءالله، مائده آسمانی، جلد ۴، ص ۳۳.
 ۸- مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص ۳۹.
 ۹- مأخذ بالا، ص ۱۲.
 ۱۰- مأخذ بالا، ص ۱۲.
 ۱۱- کتاب اقدس، بند ۱۲۰.
 ۱۲- کلمات مکتوبه فارسی، شماره ۲۴.
 ۱۳- مأخذ بالا، شماره ۲۵.
 ۱۴- مأخذ بالا، شماره ۳۵.
 ۱۵- حضرت ولی امرالله، ترجمه.
 ۱۶- خاطرات مالگیری، صفحات ۹-۵۸.
 ۱۷- خاطرات نه‌ساله عکا، نشر عصر جدید، صفحات ۱۸۲-۱۸۰.
 ۱۸- حضرت بهاءالله، نقل از توفیق ظهور عدل الهی، ص ۶۶.
 ۱۹- مأخذ بالا، صفحات ۴-۶۲.

- ۲۰- کتاب اقدس، بند ۶۳.
 ۲۱- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ص ۱۱۴.
 ۲۲- مآخذ بالا، ص ۱۱۵.
 ۲۳- کتاب اقدس، بند ۵۱.
 ۲۴- حضرت عبدالبهاء، نقل از گنجینه حدود و احکام، ص ۱۹۶.
 ۲۵- کتاب اقدس، بند ۱۴۴.
 ۲۶- کلمات مکتونه عربی، نمره ۶۸.
 ۲۷- کلمات مکتونه فارسی، نمره ۴۸.

فصل هفدهم - کتاب اقدس

قسمت پنجم - عهد و میثاق حضرت بهاءالله

- ۱- حضرت بهاءالله - نقل از قرن بدیع، ص ۴۴۴.
 ۲- کتاب اقدس، بند ۱۷۴.
 ۳- مآخذ بالا، بند ۱۲۱.
 ۴- مآخذ بالا، بند ۵۳.
 ۵- مآخذ بالا، بند ۴۲.
 ۶- مآخذ بالا، بند ۱۰۵.
 ۷- میرزا ابوالفضائل گلپایگانی، برهان لامع، ص ۳۰-۲۸.
 ۸- کلمات مکتونه عربی، شماره ۵.
 ۹- میرزا حیدر علی اصفهانی، بهجت الصدور، ص ۳-۲۴۲.
 ۱۰- کلمات مکتونه عربی، شماره ۴۲.
 ۱۱- کتاب اقدس، بند ۵۳.
 ۱۲- حضرت بهاءالله، لوح طب، مجموعه الواح مبارکه، ص ۲۲۶.
 ۱۳- حضرت باب، پنج شأن، مجموعه آثار شماره ۲۰، ص ۲۰.
 ۱۴- مجموعه‌ای از آثار جمال اقدس ابهی، ص ۴۶.
 ۱۵- مآخذ بالا، ص ۱۷۰.
 ۱۶- حضرت عبدالبهاء، نقل از آیات یتیات، ص ۳۳۴.
 ۱۷- منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، نمره ۱۲۹.

- ۱۸- حضرت عبدالبهاء، ترجمه.
- ۱۹- حضرت ولی امر الله، ترجمه.
- ۲۰- کتاب اقدس، بند ۳۸.
- ۲۱- خاطرات مالمیری، صفحات ۸۰-۷۵.
- ۲۲- تذکرة الوفا، صفحات ۳-۹۲.
- ۲۳- حضرت عبدالبهاء، مائده آسمانی، جلد ۵، ص ۲۸۰.
- ۲۴- تذکرة الوفا، صفحات ۴-۹۳.
- ۲۵- مجموعه‌ای از آثار جمال اقدس ابهی، ص ۸۹.
- ۲۶- گلزار نعیم، ص ۱۹.
- ۲۷- لوح ابن ذئب، ص ۷۰.
- ۲۸- قرن بدیع، ص ۲۰۷.
- ۲۹- حضرت بهاء الله، نقل از قرن بدیع، ص ۴۳۱.
- ۳۰- کتاب اقدس، بند ۳۹ و ۴۰.
- ۳۱- مآخذ بالا، بند ۵۴ و ۵۵.
- ۳۲- میرزا حیدر علی اصفهانی، بهجت الصدور، ص ۲۴۹.
- ۳۳- کتاب اقدس، بند ۱۸۲ و ۱۸۳.
- ۳۴- حضرت عبدالبهاء، مائده آسمانی، جلد ۹، ص ۲۴.

فصل هیجدهم

روزهای آخر حیات جمال اقدس ابهی در میان قلعه حکا

- ۱- میرزا حیدر علی اصفهانی، بهجت الصدور، صفحات ۷-۱۵۶.
- ۲- تذکرة الوفا، صفحات ۹-۶۸.
- ۳- حضرت بهاء الله، مائده آسمانی، جلد ۱، ص ۶۰-۵۹.
- ۴- مکاتیب عبدالبهاء، جلد ۴، ص ۱۴.
- ۵- توفیق دور بهائی، ص ۵۸.
- ۶- خاطرات نه ساله حکا، صفحات ۱۸۰-۱۷۸.
- ۷- خاطرات حسین آشچی، صفحات ۱۴۸-۱۴۲.
- ۸- حضرت بهاء الله، مائده آسمانی، جلد ۸، ص ۶۳.

- ۹- خاطرات حسین آشچی، صفحات ۱۴۱-۱۳۹.
- ۱۰- حضرت عبدالبهاء، نقل از کتاب حضرت بهاء الله، تألیف محمد علی فیضی، ص ۲۳.
- ۱۱- حضرت عبدالبهاء، نقل از بهاء الله و عصر جدید، صفحات ۶-۴۵.
- ۱۲- تذکرة الوفاء، صفحات ۲۷-۲۶.
- ۱۳- قرن بدیع، صفحات ۴-۳۹۳.
- ۱۴- منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، نمره ۴۵.

ضمیمه شماره یک - انتقال رسم مطهر حضرت باب

- ۱- نیل اعظم، ترجمه.
- ۲- قرن بدیع، صفحات ۵-۵۵۳.

ضمیمه شماره ۵۵ - میرزا ابوالفضائل گلپایگانی

- ۱- حضرت بهاء الله، نقل از فرائد چاپ سنه ۱۵۸ بدیع، ص ۲۶۴. اصل بیان مبارک در لوح مذکور چنین است:
- "یا ابا الفضل قم باسمی و قل بالحکمة و البیان یا ملأ الامکان تعالوا لاقصّ لکم التبا الاعظم الّدی تزین بذکره الزبر و الالواح تعالوا یا اهل الارض لأریکم الافق الاعلی و اسمکم ندآء الله ربّ الارباب."
- ۲- مأخذ بالا، ص ۲۶۷.
- ۳- از یادداشت‌های چاپ نشده، ترجمه.
- ۴- زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی، تألیف روح الله مهربانسی، ص ۲۶۷، مجموعه آثار.
- ۵- مأخذ بالا، ص ۱۵-۱۴.
- ۶- مأخذ بالا، ص ۶-۳۲۵.
- ۷- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ص ۷-۱۴۳.
- ۸- منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، ص ۲۱۲.

- ضمیمه شماره سه - استقرار رموس مطهره غصن اطهر و مادر
بزرگوار حضرت عبدالبهاء در کوه کرمل
- ۱- اصل این مقاله در کتاب عالم بهائی، جلد ۸، صفحات ۸-۲۵۳ چاپ شده است.
 - ۲- گوهر یکتا، ص ۳۹۸.
 - ۳- حضرت بهاء الله، نقل از کتاب حضرت بهاء الله تألیف محمد علی فیضی، ص ۲۲۶.
 - ۴- مأخذ بالا، ص ۲۲۷.
 - ۵- مأخذ بالا.
 - ۶- اشعیا، نقل از رحیق مختوم، جلد ۲، ص ۱۰۳۸.
 - ۷- حضرت بهاء الله، نقل از کتاب حضرت بهاء الله تألیف محمد علی فیضی، ص ۲۳۷.
 - ۸- گوهر یکتا، ص ۳۹۶.
 - ۹- قرن بدیع، ص ۲۱۰.
 - ۱۰- گوهر یکتا، صفحات ۴۰۰-۳۹۹.
 - ۱۱- مأخذ بالا، ص ۴۰۰.

فہرست اعلام

آزادی، ۳، ۱۳۷، ۱۵۶، ۲۴۷، ۲۹۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۹۷، ۴۵۲، ۵۰۹، ۵۱۰
 آسیہ خانم، ۲۲۵
 آقا بزرگ (بدیع)، ۹۰، ۱۹۵، ۱۹۶
 آقا جان کج کلاہ، ۶۵، ۲۵۱
 آقا جان میرزا، کاتب، ۸، ۴۴، ۲۲۶، ۲۸۲، ۳۱۳، ۴۲۹
 آقا عظیم، ۲۴، ۲۵
 آقای کلیم، میرزا موسیٰ، ۲۴، ۲۰۰، ۳۹۴، ۴۵۹، ۴۶۰
 آلمان، ۲۹، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۳۸
 امریکہ، ۲۲۷، ۲۳۸، ۲۷۹، ۳۲۲، ۳۶۷، ۴۴۹، امریکہ، ۹۷، ۹۸، ۱۲۵، ۱۷۱، ۳۷۰، ۵۰۰

الف

ائمۃ اطہار، ۳۳۶
 ابراہیم پاشا، ۴۵۰
 ابراہیم کاشانی، ۶۳
 ابن اصدق، ۲۹۷
 ابن العربی، ۱۷
 ابوالحسن اردکانی، ۶۶، ۸۸، ۸۹
 ابوالحسن شیرازی، ۲۲۲
 ابوالفضل گلپایگانی، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۵،
 ۱۲۶، ۳۰۲، ۳۲۸، ۳۳۹، ۴۰۷، ۴۵۶، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۷
 ابوالقاسم سلطان، ۲۱
 اجتماع آئندہ، ۳۷۸
 اجتماع امروزی، ۵۶، ۳۲۵
 احادیث ۱۷، ۸۰، ۸۲، ۱۰۹، ۱۲۲، ۴۰۷، احادیث اسلامی، ۸۲، اعتبار اخبار و احادیث،
 ۴۰۷، ۴۰۸
 احکام، ۳۱۰
 احکام اسلامی، ۳۱۱
 احکام الہی، ۳۰۹، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۲۸، ۳۳۰، ۵۰۸
 احکام شریعت بیان، ۳۱۲
 احمد ازغندی، میرزا، ۲۸
 احمد افغان، آقا سید، ۱۹۰
 احمد بیگ، ۲۵، ۲۸۱، ۲۸۲، ۴۴۵
 احمد جراح، ۸۳، ۸۶
 احمد خالک، ۸۴
 احمد نیشاپوری، شیخ، ۱۹۶

- احمد یزدی، ۲۸۸
 اختیار انسان، ۳، ۲۰۰
 ادربنه، ۱، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۲، ۱۶۴، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۶،
 ۲۲۶، ۲۵۳، ۲۷۴، ۲۸۱، ۴۵۲، ۴۶۰
- ارث، ۳۱۵
 ارض اقدس، ۸، ۱۶، ۱۸، ۲۸، ۵۱، ۱۲۶، ۱۸۸، ۲۰۶، ۲۴۳، ۲۵۰، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۶،
 ۴۶۷، ۴۸۴
- ارمنی، ۱۴۰
 اروپا، ۲۳۷، ۴۲۲
 اروپا، ۹۷، ۱۳۲، ۱۶۸
 ازدواج، ۱۴، ۹۱، ۹۲، ۱۱۹، ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۹۹، ۴۳۲، ۴۶۳، ۵۱۵
 ازدواج بهائی، ۳۹۹، ۴۰۰
 ازول، به یحیی، میرزا، مراجعه شود
 ازلیان، ۲۶۱
- استاد جوانمرد، ۳۰۴
 استاد کاظم، ۳۳۷
 استعداد روحانی، ۲۷۱، ۳۵۷
 استقرار ملکوت الهی، ۱۴۵
 اسطوره اصفهانی، ۴۶۳، ۴۶۵
 اسرائیلی، ۱۷، ۱۸۹، ۴۸۲
 اسعد افندی، ۴۴۹
 اسکندر افندی، ۴۴۶، ۴۴۷
 اسکندریه، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۶۵
- اسلام، ۲۸، ۳۷، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۸۳، ۱۸۶، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۷۸،
 ۲۸۵، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۰۵، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۴، ۴۰۰، ۴۰۸، ۴۱۲، ۴۵۳،
 ۴۶۳، فرقه‌های اسلام، ۲۹۳
- اسلامبول، ۲۵، ۱۴۱، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۶۳، ۲۷۵، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۵۰،
 اسم اعظم، ۲۳، ۱۲۹، ۲۳۵، ۲۴۴، ۲۵۲، ۲۹۸، ۳۴۷، ۳۹۲، ۴۳۴، ۴۵۴، ۴۶۷، ۴۸۹، ۴۹۲
 اسم الله الاصدق، ۱۷۷، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۶
 اشتغال به کار، ۲۸۵
 اشراق، ۴۲، ۴۳، ۳۶۰
- اشعیا، ۱۶، ۱۲۸، ۴۸۲، ۴۸۴
 اصحاب، ۹، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۴۰، ۴۳، ۵۳، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۵، ۶۶، ۶۶،
 ۱۲۸، ۱۷۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۸۰، ۲۸۴، ۳۱۲، ۳۹۴،
 ۴۳۶، ۴۳۹، ۴۴۵
- اصفهان، ۲۸، ۱۳۹، ۲۸۵، ۳۳۹، ۴۲۶، ۴۳۹، ۴۴۳، ۴۷۱
 اطاعت از قوانین الهی، ۳۱۹
 اطفال، ۹۸، ۴۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۲۷۰، ۳۴۱، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۸، ۳۹۶
 اغصان، ۲۶۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۵۱۶
 افعال، ۱۱۱، ۲۰۱، ۳۳۱، ۵۱۵
 اقرار به معاصی نزد خلق، ۳۱۵
 اقلیت‌های دینی در ایران، ۲۹۱، ۲۹۳

- اکتشافات جدید فنی و صنعتی، ۱۵۵
 الازهر، دانشگاه، ۴۷۷
 الکساندر، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۱
 آله یار، ۴۵۸، ۴۵۹
 امام، ۲۲۳، ۲۴۰، ۲۸۶، ۳۳۶، ۳۳۸
 امامزاده حسن، ۴۵۹
 امامزاده زید، ۴۶۲، ۴۶۳
 امامزاده معصوم، ۴۶۰
 امپراطوری عثمانی، ۱۴۲، ۱۶۸
 امتحان، ۴۰، ۴۵، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۹۴، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۲۳۸، ۲۶۳، ۴۷۳، ۴۸۸، ۴۹۰، امتحان مظهر ظهور حق، ۴۵، امتحانات، ۲۶، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۲۱۳، ۲۵۸
 امنای حقوق الله، ۸۸
 امین افندی جراح، ۸۴
 امین حقوق الله، ۸۸، ۸۹، ۹۳، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۹۷، ۴۶۲
 انبیای الهی، ۲، ۴۶، ۵۱، ۱۴۹، ۴۹۳
 انبیای بنی اسرائیل، ۱۶، ۱۸۹
 انتقال رمسین اطهرین حصن اطهر و ولده مکرمه ماش، آسیه خانم، ۲۳۰، ۴۸۳
 انجمن های شور محلی و ملی و بین المللی، ۱۴۳
 انجیل، ۴۸، ۱۷۱، ۴۹۳
 انسان، ۱، ۲، ۳، ۹، ۱۴، ۱۸، ۱۹، ۳۲، ۴۵، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۸، ۷۸، ۹۳، ۹۵، ۹۸، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۲۴، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳، آزادی و
 اختیار، ۳، تعیین سرنوشت، ۳۲۱، خلق جدید، ۱، روح انسان، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۹۴، ۹۶، ۱۱۳، ۲۵۵، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۳۲، ۴۳۰، طبیعت حیوانی، ۹۳، عظمت مقام انسان، ۲۸۷
 فطرت روحانی، ۹۳
 انقطاع، ۶، ۵۸، ۶۶، ۶۷، ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۴، ۱۵۳، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۹۱، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۶، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۳۱
 ۴۸۹، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۱۹
 انکار مظهر ظهور الهی از طرف مردم، ۳۹
 اورشلیم، ۱۶۶، ۱۷۱
 اولاد آقاعی، ۱۳
 اهل بیان، ۱۵۸، ۱۳۰، ۱۳۳
 اهل بهاء، ۴۹، ۱۱۷، ۲۵۴، ۳۱۵، ۳۶۴، ۳۹۹، ۴۷۰، ۴۷۶، ۴۷۹، ۴۸۸، ۴۹۱، ۵۰۱، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶
 آیدای امرالله، ۱۰۱، ۱۰۷، ۲۹۰، ۴۰۶
 ایالات متحده آمریکا، ۹۸
 ایتالیا، ۱۲۷
 ایران، ۵، ۹، ۱۵، ۱۶، ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۶۲، ۶۳، ۶۹، ۷۷، ۸۲، ۸۳، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۲۹، ۱۵۱، ۱۶۹، ۱۷۸، ۱۸۴، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۴، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۷۸، ۳۸۲، ۳۸۸، ۴۰۰، ۴۰۰، ۴۲۷، ۴۲۷، ۴۴۳، ۴۵۷
 ایرانیان، ۳۳، ۸۰، ۲۴۶، ۳۸۳

ایل جاف، ۷۹

ب

بابا، حاجی، ۶۷، ۶۸
 بابیان، ۹۲، ۱۰۴، ۱۲۹، ۱۵۸، ۲۷۶، ۲۹۳، ۳۴۰، ۳۵۸، ۴۶۰
 بارون روچیلد، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۹
 بازی سلطان سلیم، ۱۲۲
 بحر اسود، ۴۹۰
 بتایع الآثار، ۹۸
 بدرالدین غزی، شیخ، ۴۷۳
 بدری جان، ۲۴، ۲۶۲
 بدیع، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶،
 ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، بدیع الله، ۲۵۷، شهادت، ۱۸۷، ۲۰۶،
 ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳

برای هر دباتی دورهای مقدر گشته و این دوره با ظهور دین تازه منقضى می شود، ۳۲۶
 برلین، ۱۶۵، ۴۹۸، ۴۹۹

بزرگترین معجزه مظهر ظهور الهی، ۵۱
 بشارات الهی، ۲۸، بشارات انبیای گذشته، ۳۴۰، بشارات انجیل، ۴۹۳، بشارات کتاب
 مقدس، ۲۹، بشارات کتب عهد جدید، ۳۷، بشارات کتب مقدسه، ۱، بشارات یوم
 جدید، ۲۸۶

بشرویه، ۶۷، ۷۷
 بغداد، ۲۴، ۲۶، ۲۹، ۴۵، ۶۳، ۶۹، ۷۰، ۷۷، ۷۹، ۸۸، ۱۰۴، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۶، ۱۹۷، ۲۲۶،
 ۲۴۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۸، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۲، ۳۴۱، ۳۵۲

بمبئی، ۴۱۸، ۴۱۹

بندر عباس، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۰

بهای الهی، ۴۰

بهبانیه خانم، ۱۸

بهبئی، قصر، ۱۷۶، ۲۳۱

به هم ریختن نظامات کهنه، ۳۴۵

بیت المقدس، ۱۹۰

بیت رابعه، ۲۴۸

بیت عدل اعظم الهی، ۲۴۱، ۲۹۸

بیت عبود، ۲۵، ۲۹، ۶۱، ۸۳، ۲۴۸، ۴۳۹، ۴۴۵

بیت عودی خماری، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۶۱، ۲۸۴، ۳۰۹

بیت امام و خلمان، ۳۱۵

ب

پاپ اینوست سوم، (Innocent)، ۱۳۷

پاپ پی نهم، ۱۳۵، ۱۵۱

پاریس، ۱۳۳، ۱۹۰، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۸۹

پاکدانشی، ۳۹۷

پیامبران الهی، ۴۵، ۱۶۱، ۱۶۲، ۲۷۶

پیشرفت‌های فنی و صنعتی، ۱۵۵
پیشوایان امت یهود، ۱۸۵

ت

- تاکر، ۴۵۱
تایمز لندن، روزنامه، ۲۱۴
تبریز، ۲۱۱، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹
تبلغ امر، ۱۲، ۲۸، ۴۷، ۴۶، ۶۸، ۷۷، ۱۱۲، ۱۵۵، ۲۳۹، ۲۷۰، ۲۸۷، ۲۶۶، ۲۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷
تبلغ و شرایط مبلغین، ۴۷، ۳۶۷، ۳۶۸
تذکره الوفاء، ۴۲۰
ترجیح رضای خدا بر رضای خود، ۲۲۶
ترکیه، انقلاب، ۱۷۰
تریپاک، ۴۷۶
تزار، مناجات، ۱۲۹، ۱۴۰
تسلیم اراده شخصی به اراده الهی، ۲۶، ۲۳۶، ۴۴۰، ۴۴۱
تسلیم و رضا، ۱، ۲۰۶، ۲۶۰
تشکیلات نظم اداری بهائی، ۵۶
تضییقات در سبیل شریعت الله، ۲۲۶
تعلیم و تربیت اطفال، ۱۰۶، ۱۰۷، ۳۶۲
تعلیم و تربیت کودکان، ۳۶۱، ۳۶۴
تقی خان امیر نظام، میرزا، ۲۷۶، ۲۷۷
تکدی، ۳۱۵
تلاوت آیات الهی، ۳۵۷، ۳۵۸، ۵۱۱
تنزیه و تقدیس، ۹، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۷۶
تواضع، ۲۳۱، ۲۷۹، ۴۱۱
تورات، ۱۸۶، ۱۸۹
تولستوی، لئو، نویسنده و فیلسوف معروف روس، ۱۹۰

ث

ثبات و استقامت، ۱۹۹، ۲۰۲، ۴۷۴

ج

- جدام، ۵۰۷
چشن عید رضوان، ۶۲
جلفا، ۲۸
جمال بروجردی، ۲۶۱، ۳۱۴، ۴۶۰
جمهوریت، ۱۷۳
جنگ بین دولت‌های روس و ترکیه، ۱۴۱
جنگ روس و عثمانی، ۱۷۰
جنگ زولو، ۱۳۳
جنگ سلان، ۱۳۳

جنگ فرانسه و آلمان، ۱۳۳

جنگ کریمہ، ۱۳۲، ۱۴۱

جواد کربلائی، سید، ۳۱۳

جہاد، ۶۷، ۳۶۵

چ

چوب و فلک، ۲۰۹

ح

حاجی بابا، ۶۷، ۶۸

حاجی کریمخان، ۲۸۶

حارسان امراہ، ۴۰۶

حب خلد، ۴۸۸

حبیب اللہ افغان، حاجی میرزا، ۲۲۲

حجیت مظہر ظہور، ۴۹

حروف ابجد، ارزش عددی، ۳۷

حروف حی، ۱۰۴، ۲۸۶

حریت و آزادی، ۳۳۲

حزقیال، ۱۷

حصد، ۸۵، ۳۹۲، ۴۳۳

حسن زوزی، شیخ، ۴۱۶، ۲۱۹

حسن علی حاجی میرزا، ۲۸۸

حسن مازندرانی، میرزا، ۸۲، ۲۳۳

حسن وزیر، میرزا، ۴۶۲

حسین، ملا، اول من آمن بہ حضرت باب، ۶۷، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷

حسین آشچی، ۱۴، ۱۸، ۱۹، ۲۶، ۶۴، ۶۴، ۲۲۹، ۲۳۲، ۴۴۶، ۴۵۰

حسین، امام، ۶۸، ۲۳۳، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۹، ۳۳۶، ۳۳۸

حسین خان مشیرالدولہ، میرزا، ۲۴۵، ۲۴۶

حسین روحی افندی، ۳۷۴

حسین علی اصفہانی، میرزا، ۴۴۳

حسین میلانی، ۴۵۹

حسین نعلبند، استاد، ۱۰۹

حسین یزدی، سید، کاتب حضرت باب، ۲۱۶

حضرت باب، ۱۱، ۴۹، ۵۰، ۵۵، ۶۶، ۶۷، ۷۷، ۸۹، ۹۲، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۸،

۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۲۵، ۲۳۵، ۲۴۳، ۲۵۴، ۲۷۲، ۲۷۶، ۲۸۰، ۲۸۵،

۲۸۶، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۳، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۱۲، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۸، ۴۰۶، ۴۱۲، ۴۵۷، ۴۵۸،

۴۶۳، ۴۶۶، ۴۹۶، آثار، ۳۸۵، ظہور، ۲۸، ۶۷، ۱۵۵، ۱۹۰، ۲۹۱، ۳۱۱، شہادت، ۲۲۳،

مقام، ۲۸۸، ۴۸۱، ۴۸۴، مولود، ۱۲۵

حضرت بہاء اللہ، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۷، ۱۲۵، ۱۳۰، آثار بہ صورت آیات نزولی، ۸، مقام، ۲۵، ۲۸،

۲۹، ۸۲، ۸۳، ۹۲، ۱۰۴، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۷۷، ۱۹۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶،

۲۶۰، ۲۶۰، ۴۱۰، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۱، ۴۳۱، ۴۳۱، ۴۳۱، ۴۳۱، ۴۳۱، ۴۳۱، ۴۳۱، ۴۳۱، ۴۳۱،

۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۹۱، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۴۲، ۲۵۷،

- ۲۵۸، ۲۸۹، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۵۴، ۳۷۷، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۰۶، ۴۲۲، ۴۲۵، ۴۳۲، ۴۳۵، ۴۵۴، ۴۹۸، ۵۱۰، منتخباتی از آثار، ۳۱۰
- حضرت رسول اکرم، به حضرت محمد مجاهد مراجعه شود
- حضرت زردشت، ۱۹، ۴۹
- حضرت سیدالشهدا، ۲۳۵
- حضرت عبدالبهاء، ۱۲، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۳۷، ۴۲، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۷، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۹۱، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۷۵، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۴، ۲۷۲، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۹۰، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۴، ۳۹۱، ۳۹۵، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۳، ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۷۷، ۴۷۹، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، سرکار آقا، ۷۵، ۷۶، ۲۲۹، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۶۵، ۳۶۵، مرکز ميثاق، ۵۵، ۱۵۷، ۱۶۹، ۲۳۹، ۳۱۷، ۳۶۸، ۳۶۷، ۳۶۲، ۴۰۹، ۴۰۲
- حضرت محمد، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۳۹، ۵۰، ۵۲، ۱۶۱، ۲۷۵، ۲۹۲، ۳۱۱، ۳۳۶، ۳۷۲
- حضرت مسیح، ۲، ۱۴، ۳۰، ۳۴، ۳۷، ۳۸، ۴۸، ۵۰، ۵۰، ۱۵۰، ۱۶۱، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۳۵، ۲۹۳، ۳۱۱، ۳۱۹، ۳۷۲، ۳۸۳، ۳۹۲، ۵۰۷، ۵۱۰
- حضرت موسی، ۷۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۳۱۱، ۳۳۰، ۳۷۲
- حضرت ولی امرالله، ۵۷، ۱۷۳، ۳۴۴، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۱۶، حضرت ولی امرالله، آثار، ۲۴۱
- حضرت ولی امرالله، تئینات در بارهٔ نظم اداری امرالله، ۳۷۲، حضرت ولی امرالله، تئینات صادره، ۳۱۷، حضرت ولی امرالله، دوران ولایت، ۱۷۸، ۳۱۹
- حقوقالله، ۸۸، ۸۹، ۹۳، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۹۷، ۴۴۲
- حقیقت، ۱۰، ۱۱، ۱۶، ۲۳، ۲۹، ۳۷، ۴۰، ۴۲، ۴۴، ۴۶، ۴۸، ۵۳، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۶۸، ۸۶، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۲۲۰، ۲۳۱، ۲۴۴، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۷۱، ۲۸۹، ۳۰۱، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۵، ۳۶۰، ۳۶۷، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۸۰، ۳۸۲، ۴۲۲، ۴۳۵، ۵۰۹
- حقیقت ذات الهی بر همه از جمله بر مظاهر مقدسه اش ناشناخته و غیر قابل دسترسی است، ۱۶۲
- حقیقت و اعتقاد، ۴۶
- حکمران خراسان، ۲۹۷
- حکمران های عکا، ۱۸، ۱۹، ۲۵، ۸۳، ۲۸۰، ۴۴۵
- حکومت ترک، ۱۳
- حکومت جهانی، ۱۷۲، ۳۴۹
- حکومت جهانی بهائی، ۱۴۳، ۱۴۵
- حکیم، لطف‌الله، دکتر، ۲۹۸
- حکیم مسیح، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸
- حمام عمومی در عکا، ۲۰، ۹۰، ۹۱
- حواریون حضرت بهاء‌الله، ۱۹، ۱۰۴، ۱۲۴، ۱۲۶، ۲۰۰، ۲۷۱، ۲۷۹، ۴۱۶، ۴۳۱
- جوریه بهشتی، ۱۶۰، ۲۵۱
- حیدر علی، حاجی میرزا، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۴۵، ۲۷۹، ۳۶۸، ۴۱۰، ۴۳۵، ۴۳۹، ۴۷۱

حیدر علی اردستانی، میرزا، ۱۲۱
 حیف، ۱۲، ۱۹، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷

خ

خان شاوردی، ۲۶۴، ۲۶۹
 خان عوامید، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۳
 خانه مالک، ۲۴۸
 خانه منصور خوام، ۲۴۸
 خلد، ۱۱، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰
 خدابخش، ماستر، ۳۰۵
 خدمات اجتماعی، ۳۷۹
 خدمت امر، ۵۴، ۱۳۱، ۱۲۶، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰
 خدمت به عالم انسانی، ۳۶۱
 خراسان، ۲۸، ۶۵، ۱۷۵، ۱۹۶، ۲۰۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۷
 خلائق اسلامی، ۱۶۸
 خلقت، ۲، ۱۰، ۱۱، ۵۳، ۷۸، ۸۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۹۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰
 خدا بخشن، ماستر، ۳۰۵
 خدمات اجتماعی، ۳۷۹
 خدمت امر، ۵۴، ۱۳۱، ۱۲۶، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰
 خدمت به عالم انسانی، ۳۶۱
 خراسان، ۲۸، ۶۵، ۱۷۵، ۱۹۶، ۲۰۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۷
 خلائق اسلامی، ۱۶۸
 خلقت، ۲، ۱۰، ۱۱، ۵۳، ۷۸، ۸۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۹۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰
 خلیل احمد حیدو، ۱۳
 خون گرفتن (دادن)، ۳۸۲

د

دانش، ۳، ۳۰، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۸۹، ۳۰۴، ۳۲۴، ۳۸۷، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۹
 دراویش، ۴۱۷
 درستیکاری، ۳۳۴
 دریغوس باری، ۲۰۶، ۲۱۱
 دعا و مناجات، ۱۶۱، اهمیت در شفای بیمار، ۱۶۱، نقش آن در زندگی، ۳۸۳، ۳۹۰
 دعا و مناجات ضمن اطهر، در بالای بام، ۲۲۹، ۲۹۰
 دعای شفا، ۳۹۰
 دور بهائی، ۱، ۵۵، ۵۶، ۱۴۳، ۱۶۴، ۱۷۰، ۲۳۷، ۲۸۴، ۳۱۶، ۳۵۹، ۴۰۵، ۴۱۵، ۴۵۵
 دموکراسی، ۳۴۴
 دیانت مسیح، ۵، ۱۶، ۴۰۸
 دیکتاتوری، ۳۴۴

ر

رب الجنود، ۱۶، ۱۲۹، ۱۸۶، ۱۸۹، ۲۹۵، ۲۹۸، ۴۱۶، ۴۲۸، ۴۸۲
 رسالت اساسی مظهر ظهور الهی زنده کردن ارواح مردمان است، ۲۴۴
 رضاقلی نقریشی، میرزا، ۲۵۱

- رضای قلی میرزا برادر ناتنی جمال مبارک، ۲۴۵، ۲۴۴
 رضای سعادت، آقا، ۳۳۶
 رضای قناد، آقا، ۲۱
 رضای یزدی، شیخ، ۲۱۲
 رضی الروح، شهادت ۸
 رم، ۱۳۶، ۱۳۷
 رنان (Renan)، ۱۸۴، ۴۸۵
 رنجبری، ۲۴۴
 رؤسای مذهب، ۲، ۳۲۶، ۴۴۹
 روح اعظم، ۱۶۰، ۱۶۱، ۲۵۱، ۲۵۵، ۴۹۷
 روح القدس، ۱۵، ۱۲۲، ۱۶۱، ۱۶۲، ۲۵۱، ۲۵۸، ۳۹۳، ۴۹۷
 روح الهی، ۲۲۶، ۳۴۵، ۵۱۷
 روح انسان، ۱۰، دلستگی باین عالم، ۱۱، گران بهاترین عطیة خداوند، ۱۰، مشتاق عوالم معنوی، ۹۳، سرچشمه از عوالم الهی، ۴۲، و طبیعت حیوانی، ۲۵۵
 روح ایمان، ۱۱، ۶۸، ۱۸۸، ۱۹۵، ۲۴۴، ۳۲۲، ۳۵۶، ۳۶۰، ۴۴۰، مقصد نهائی از خلقت ۳۲۲
 روح و جسم و حالت موازنه بین آن دو، ۳۷۸
 روزه، ۲۰۳، ۳۲۸، ۴۴۶، ۴۴۸
 روسیه، ۱۳۷، ۱۳۸
 رهبانیت، ۲۸۶
 ریاضت، ۲۸۹

ز

- زبان اهل ملکوت، ۵۱۱
 زبان بین المللی، ۱۷۳، ۳۴۹
 زبان پارسی، ۳۰۲
 زبان فارسی، ۸۰، ۱۸۷، ۳۰۳، ۳۸۳، حضرت بهاء الله در نزول آیات، ۳۸۳، فارسی خالص، ۳۰۲ فارسی سره، ۳۰۳، ۳۰۴
 زبان تعبیر و تشبیه، ۱۶۱
 زبان رمز و اشاره، ۳۰
 زبان فرانسه، ۱۳۳
 زبان عربی، ۱۸۸، ۲۵۰، ۲۹۳
 زردشتیان، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵
 زندان سیاه چال، ۲۲۵
 زندان قزوین، ۱۰۰، ۱۰۱
 زهاد آلمانی در حیفا، ۲۹
 زیارت آیات مقدسه، ۱۶۲
 زیارتگاه اسلامی، ۴۶۳
 زیارت مراقده اسلامی، ۱۰۸
 زین العابدین، میرزا حسن، ملا، عموی جمال مبارک، ۸۲، ۲۴۳
 زین العابدین، ملا، زین المقرین، ۸۲، ۳۱۲، ۳۹۲

- س
 سبزوار، ۱۳۹، ۱۴۰
 سجن اعظم، ۱، ۱۲، ۳۹، ۴۱، ۴۳، ۸۹، ۹۱، ۱۲۸، ۱۳۰، ۲۸۹، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۵۶، ۴۸۷، ۵۰۴
 سدره المنتهى، ۱۸۱، ۵۰۲
 سرمایه داری، ۳۴۴
 سلاطین آل عثمان، ۱۶۸
 سلامتی و علم پزشکی، ۳۹۰
 سلسله قاجار، پادشاهان، ۱۷۸
 سلطان الشهداء، ۲۳۵، ۲۸۶، ۲۲۲
 سلطان سلاطین، ۱۳۱، ۴۲۸، ۴۹۸
 سلطنت، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۷۲، تعالیم بهائی در باره نظام سلطنت، ۱۷۳، ۱۷۴، سلاطین عالم و نظام سلطنت، ۱۷۲
 سلمان، شیخ، ۲۶، ۲۷، ۱۹۲
 سلیمان خان، حاجی، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، شهادت ۴۵۸، ۴۵۹
 سنی، ۱۱۸، ۱۶۸، ۴۰۸
 سوره هیکل، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۴
 سوره، ۵، ۲۳
 سهراب پور، کارس، ۳۰۱
- ش
 شاه بهرام، موعود زردشتیان، ۲۹۵، ۳۰۵
 شاه خلیل الله فارانی، حاجی، ۱۷۵
 شاه محمد متشادی، حاجی، ۸۸، ۹۶
 شجره طور، ۱۶۲
 شرب دخان، ۴۷۵، ۴۷۶
 شمس حقیقت، ۳، ۴۰، ۳۳۸، ۳۶۰، ۳۶۷، ۳۸۰، ۴۸۷
 شناسائی خداوند، ۱۱۰
 شناسائی مظهر ظهور الهی، ۱۲۴
 شواطی نهر الرین، ۱۶۶
 شهادت، ۲، ۵۵، ۵۷، ۱۲۹، ۱۲۱، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۳۲، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۹۴، ۳۰۱
 ۴۲۶، ۴۵۷، ۴۵۹، ۴۶۰، حضرت نقطه اولی، ۲۲۳، ۲۲۵، بدیع، ۱۸۷، ۲۱۴، ۱۹۵، ۲۰۶، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳، غصن اطهر، ۲۲۴، ۲۳۵، ۲۴۰، حضرت سیدالشهداء، ۲۳۵
 حضرت مسیح، ۲۳۵، عبدالرسول، ۱۹۷
 شهلائی سیمه یزد، ۲۱۴
 شهرستان فارس، ۸۹
 شیخ باقر مجتهد، ملقب به ذنب، ۱۸۱
 شیخ طبرسی، ۲۸، ۲۸۷
 شیخ علی میری، مفتی عکا، ۸۵
 شیخ فانی، ۱۹۶
 شیراز، ۴۹، ۵۷، ۲۸۶
 شیعه، احادیث، ۱۰۹

ص
صادق خراسانی، ملّا، اسم الله الاصدق، ۷۷، ۲۴۸
صالح افندی نور، ۸۴
صالح پاشا، حاکم عگا، ۲۸۱
صبر، ۵۸، ۲۱۲
صلح، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۷۱، ۳۲۹، صلح اصغر، ۱۴۴، ۱۴۵، ۲۳۹، ۳۴۹، ۴۹۴، صلح اعظم، ۱۴۴، ۱۴۵، ۲۳۹، ۲۹۴، ۳۵۰، ۴۲۷، صلح اکبر، ۴۹۴
صلوة، ۳۱۵، ۳۲۰
صندوق‌های خیریه بهائی، ۹۵
صنم اعظم، میرزا یحیی، ۱۲۹
صوم، ۳۱۵، ۳۲۰، ۳۸۴
صهیرن، ۱۶، ۱۷۱، ۵۱۰

ض
ضیافت نوزده روزه، ۲۸۵، ۳۸۶

ط
طاهره، جناب، ۲۹۶
طراز الله سمندری، میرزا، ۱۰۷
طیبت حیوانی، ۴۲، ۹۳، ۹۶، ۲۵۵
طهران، ۶۶، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۹۶، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۵، ۲۹۲، ۲۹۶، ۲۹۷، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۵۱، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۷۲، ۴۸۰

ظ
ظهور الهی نهائی نیست بلکه تدریجی و پیشرونده است، ۲۸۰
ظهور مظاهر الهی، درک کیفیت آن برای انسان غیر ممکن است، ۱۶۱

ع
عائلة مبارکه، ۱۶، ۱۹، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۴۱، ۲۴۸، ۲۷۵
عالی پاشا، صدر اعظم عثمانی، ۴۱، ۴۲، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۲۹
عبارات تمثیلی، ۳۷
عبدالحمد، سلطان عثمانی، ۱۶۹، ۱۷۰، ۲۵۴
عبد الرحمن پاشا، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹
عبد الرحمن برفوقی، ۴۷۳
عبد الرحیم، از بشرویه، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۷، ۷۸
عبد الرسول قیمی، آقا، ۱۹۷
عبدالمزین، سلطان عثمانی، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴
عبدالکریم ماهوت فروش، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳
عبدالکریم قزوینی، ۴۵۹، ۴۶۰
عبدالله صحیح فروش، حاج میرزا، ۴۲۲
عبدالله طوزه، ۱۳
عبدالمجید نیشابری، حاجی، ۱۸۸، ۱۹۵، ۲۲۳

غ

غلامرضا، حاجی، امین امین، ۱۰۲
 غصن اطهر، میرزا، ۷، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۸۲، ۲۸۵
 میرزا مهدی، ۲۲۵ شهادت (صعود، درگذشت)، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۸، مرقد، ۲۳۴، ۲۴۱، ۲۷۹
 غیبت، ۳۱۵، ۴۰۵

ف

فاران، ۷۷، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷
 فارس، ۸۹
 فارس افندی، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۳۶۸
 فزاد پاشا، وزیر امور خارجه دولت عثمانی، ۱۰۳
 فترحات مکه، ۱۷
 فخرالشهداء، ۲۱۹
 فرائض اصحاب شور، ۵۸
 فرانسه ژوزف، پادشاه مجارستان، ۱۶۶
 فرسیان، ۴۹۲
 فناکاری، ۹۴، ۹۵، ۱۵۸، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۷۳، ۲۸۷، ۴۴۱، ۴۵۶
 فرقه شیخی، ۲۸۵
 فرمانروایان ترکه، ۱۶۹
 فرمان سلطانی در محکوم کردن حضرت بهاءالله به زندان ابد، ۲۰، ۶۰
 فروتنی، ۵۸، ۱۰۰، ۱۲۵، ۲۱۷، ۲۳۱، ۲۶۰، ۳۶۷، ۳۷۵، ۳۸۳، ۴۱۱، ۴۴۱، ۴۵۳، ۴۵۵
 فروغی، ملا محمد، ۲۸
 فصد، ۳۹۶
 فلسطین، ۱۷۰، ۴۷۴
 فیضی پاشا، ۲۵، ۲۶، ۴۴۹، ۴۵۰

ق

قائم، موعود اسلام، ۲۸۵
 قانن، ۶۶
 قانون ۳، ۱۳۶، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۳، ۴۳۵، قانون اساسی، ۳۳۳، قانون اعظم الهی، ۴۹۸، قانون
 شرح، ۱۷۰، قانون طبیعت، ۲۳۶، ۳۵۸
 قاهره، ۵، ۶، ۴۷۲
 قبرس، ۴۰۷
 قبرستان اسلامی، ۲۲
 قبله اهل بهاء، ۳۱۵
 قدوس، ۲۵۲، ۲۸۶، ۲۸۷، ۴۸۲، ۴۹۲
 قرآن، ۵۲، ۱۱۷، ۱۵۴، ۱۵۰، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۴۲۷
 قرینه کسری، ۸۶
 قزوين، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۶، ۲۴۲
 قلم اعلیٰ، به حضرت بهاءالله مراجعه شود
 قناعت، ۳۲۰، ۳۹۱

کیخرو خداداد (۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴)

گگ

گالیولی، ۴۱، ۴۴

ل

لبنان، ۱۷، ۲۳، ۲۸۷
 لسان عربی، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۰، ۴۱، ۱۰۵، ۱۳۰، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۸۹، ۲۵۳، ۳۰۹
 لسان عظمت، ۱۳۰، ۱۴۴، ۱۷۶، ۲۵۶، ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۸۹، ۳۱۰
 لندن، ۱۹۰، ۲۱۴، ۲۹۳
 لٹوی چہاردم، امپراطور فرانسه، ۱۳۳
 لوح احباب، ۲۸۹، ۲۹۰
 لوح پسر عم، ۲۴۲
 لوح حکمت، ۴۲۲
 لوح رؤیا، ۲۵۰، ۲۵۱
 لوح طب، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳
 لوح قد اُحترق المخلصون، ۲۵۳
 لوح مانکچی صاحب، ۳۰۳، ۳۰۲
 لوح ہفت پرش، ۳۰۴
 لوح ہر تیک، ۲۹
 کورنس اولیفات، ۲۷۴

م

مؤسسات درگاہ ولایت امر الہی و بیت عدل اعظم الہی، ۲۴۱
 مؤسسات نظم اداری، ۵۷، ۳۴۵
 مؤسسہ ولایت امر اللہ، ۴۰۵
 ماری، ملکہ رومانیہ، ۲۳۷
 ماکو، ۱۰۴، ۲۱۶
 مانکچی صاحب، ۳۰۲، ۳۰۴
 مجازات، ۱۳، ۴۴، ۲۲۲، ۲۹۲، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۴۰۱، ۴۹۰
 مجازات الہی، ۱۷۱، ۲۲۱، ۲۵۶
 مجازات و مکافات، ۳۲۹، ۳۵۶، ۵۰۸
 مجلس نمایندگان، ۱۴۲
 محافل روحانی، ۳۱۹، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۹۹
 محفل شورا، ۵۸
 محمد، شیخ، مقلب بہ نبیل، ۱۰۴
 محمد ابراہیم خلیل، آقا، ۴۴۷
 محمد، سید، (قدوس اقدس)، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳
 محمد، میرزا، مقلب بہ تعیم، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷
 محمد ابراہیم صفار کاشانی، ۴۱۹
 محمد ابراہیم ناظر، آقا، ۶

- محمد اسمعیل، استاد، ۲۱
 محمد اسمعیل ذبیح، حاجی، ۱۱۹
 محمد اصفهانی، سید دجال دور حضرت بهاءالله، ۲۴، ۶۵، ۱۹۸، ۲۸۱، ۲۶۴، ۴۰۶، ۴۱۷
 محمد باقر، استاد، ۲۱
 محمد باقر خان دهقان، میرزا، ۲۲۲
 محمد پاشا صفوت، ۴۵۲
 محمد علی قاضی، ملا، نیل اکبر، ۵۶، ۵۷، ۱۱۷، ۴۲۲
 محمد قاضی به نیل زرنندی مراجعه شود
 محمد جعفر تبریزی، ملقب به منصور، ۶۲
 محمد حسن، آقا، خادم مسافرخانه، ۳۹۶
 محمد حسین وکیل، ۴۷۵
 محمد خان بلوچ، حاجی، ۴۱۷، ۴۲۰، ۴۲۱
 محمد رحیم اصفهانی، آقا، ۱۳۹
 محمد رضا، اهل بغداد، ۷۹
 محمد رضا، حاجی، تاجری از کاشان، ۱۴۰، ۱۴۱، ۳۰۱
 محمد رضای طیب، آقا میرزا، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳
 محمد رضای محمدآبادی، ملا، ۲۱۲
 محمد شاه قاجار، ۱۷۸، ۲۹۶، ۳۵۷، ۴۴۲
 محمد طاهر المیسری، (محمد طاهر)، حاجی، ۴۷، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۹۲، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۹۲، ۴۱۷
 محمد علی اصفهانی، میرزا، ۴۱۷، ۴۱۹
 محمد علی زوزی، میرزا، ۴۵۷
 محمد علی میرزا، ناقض اکبر، ۱۰۶
 محمد علی نهري، میرزا، ۲۸۵، ۲۸۶
 محمد فروغی، ملا، ۲۸
 محمد کاظم، حاجی، تاجر اصفهانی، ۱۲۰
 محمد کریم عطار، ۴۶۳، ۴۶۶
 محمد ولی، سپهسالار اعظم، ۲۰۶، ۲۱۱
 محمد هادی صحاف، میرزا، ۴۳۶، ۴۳۹
 محمود زرقاتی، میرزا، ۹۸
 محمود عربی، شیخ، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۲۳۲، ۲۴۳
 محمود میرزا جلال الدوله، حاکم یزد، ۲۱۴
 مخبریات، ۱۵۵
 مدنیت، ۵۱، ۲۳۹، ۲۹۶، ۳۰۹، ۳۱۵، ۳۲۸، ۳۵۰، ۴۲۸
 مذهب شیعه اسلام، ۲۹۱
 مرآة اسلامی، ۱۰۸
 مزرعه، باغ، ۴۲۲
 مرگ، ۳، ۹۵، ۱۵۵، ۳۴۸، ۳۴۹
 مسئله افیون، ۴۷۶
 مسئله معجزات در ظهور پیامبران الهی، ۴۵
 مسئولیت پدر و مادر در تعلیم و تربیت کودکان، ۳۶۰
 مسافرخانه زائرین، ۱۷۵، ۲۵۰

- ستوفی المالک، یوسف خان، میرزا، ۲۱۰، ۴۲۰، ۴۲۱
 مسجد شاه، ۱۲۱
 مسجد ماشاءالله، ۴۶۱
 مسکو، ۱۳۲
 مسیح، ۹، ۱۵، ۱۷، ۲۹، ۳۰، ۳۷، ۴۹، ۵۰، ۱۲۵، ۲۷۲، ۲۹۵
 مسیحیت، ۱۳۶، ۱۸۳، ۳۱۱، ۳۱۹، ۴۱۲
 مشرق الاذکار، ۲۴۱، ۳۱۵، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۷، ۳۸۸، ۵۱۳، ۵۱۴
 مشکین قلم، ۲۵۰، ۴۶۷
 مشورت، ۵۸، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۸۵، مشورت بهائی، ۵۸، ۳۵۲
 مشهد، ۱۷۷، ۱۸۶، ۱۹۶
 مصر، ۵، ۸، ۱۲۵، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۵
 مصطفی، ضیاء باشا، ۴۵۰
 مطالع الانوار نبیل زرتدی، ۲۷۲
 مطلع الظهور، ۱۶۵، ۳۴۰
 مظهر ظهور الهی، ۳، ۳۹، ۴۲، ۵۱، ۶۸، ۹۶، ۱۲۴، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۶۰، ۲۱۳، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۹۳، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۹، ۳۵۶، ۳۸۳، ۴۰۶، ۴۱۰، ۴۵۱، ۵۱۰، مظهر ظهور آینه، ۳۶۰، بیش محیطه، ۲۴۲، بعد از حضرت بهاء الله، ۱۶۰، تعالیم صادره، حیات تازه به جهان بشریت منهدم، ۱۴۹، مقام، ۱۴۸، قدرت خالنه او در پس پرده هیکل بشری، ۳۳۳، معصومیت، ۳۳۴
 مظهر کنی ظهور الهی، ۲۹۶، ۴۷۷
 معجزات، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۱۱۸، ۱۲۰، ۴۵۳، ۴۹۶، ۴۵۴
 معرفت الله، ۱۴۲
 معلمین، مقام، ۳۶۳
 معین السلطنه، حاجی، ۳۰۱
 مفتی افندی، ۸۶، ۴۴۶، ۴۴۸
 مفتی صگا، ۸۵، ۲۷۴، ۴۴۶، ۴۵۰
 مقصد از ظهور مظاهر مقدسه، ۴۲
 مکافات و مجازات، ۳۲۸، ۳۲۹
 مکتب خانه من بظهور الله، ۳۴۰
 مکتب خداوند، ۵۱۰
 مکتب روحانی و الهی، ۳۴۱
 مکه، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹
 ملا اعلی، ۱۰۵، ۴۴۳، ۴۷۸، ۴۹۲، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۲۵
 ملوکوت امر، ۱۹۹، ۲۰۰
 ملوکوت خدا، ۴۹۸
 ملل عالم، ۱۴۴، ۲۲۹
 مناجات ملک روس، ۱۴۰
 منادیان میثاق، ۳۹۴
 منشاء، ۸۹، ۵۳، ۵۱
 منصور اسکونی، ۲۸۸
 منع رهبانیت و نهی از اعتراف به گناه، ۳۸۶
 منع سیگار، ۱۷۸

متکرمین خداد، ۵۳، ۳۰۵، ۳۲۶
 منیب، میرزا آقای کاشانی (ملقب به منیب)، ۴۶۰
 منیره خانم، همسر حضرت عبدالبهاء، ۴۳۴
 من یظهروه الله، ۸۹، ۳۴۰، ۳۴۱
 موسیقی، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۵۱۵، وسیله عروج روح انسان، ۴۰۱
 موصل، ۲۶، ۶۳، ۱۹۷
 موعود، ۱۶، ۳۷، ۳۸، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۹۰، ۱۳۵، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۹، ۳۱۵، ۳۳۹، ۳۳۹، ۳۵۴، ۴۹۳، ۵۰۰، موعود اسلام، ۲۸۵، موعود الهی، ۲۸، موعود بیان، ۱۰۵، موعود زردشتیان، ۲۹۵، ۳۰۵ موعود کتاب عهد حقیق، ۲۹۴، ۲۹۸، موعود کل اصصار، ۱۹۰، ۲۹۳
 مهدی دهجی، مید اسم الله، ۲۳۳، ۲۵۳، ۲۶۱
 مهدی گلپایگانی، سیده، ۳۳۹
 میاندوآب، ۹۱
 میرزا آقای افغان، حاجی، ۱۲۱
 میر محمد بیگ، آقا، ۱۷۵
 میل به ثروت اندوزی در وجود مظهر ظهور الهی یافت نمی شود، ۹۶

ن

ناپلئون سوم، ۹۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۵۱، ۱۶۶
 ناصرالدین شاه، ۲۲، ۲۶، ۴۵، ۱۰۰، ۱۲۹، ۱۵۱، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۳، ۲۵۸، ۲۷۶، ۳۰۲، ۴۶۰
 ناصر، ۶۷، ۲۳۳
 ناقضین، ۱۵۹، ۲۵۴، ۲۶۲، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۳
 نبرد روحانی، ۵۸، ۵۹
 نبی صالح، ۲۳۳
 نبیل زرتندی، ۲۸۵
 نورمن و بخشش در برابر جانیان، ۳۳۰
 نسخ پیشوایی و ریاست روحانی، ۳۱۵
 نصرالله تقریسی، ۲۴
 نصیر قزوینی، حاجی، ۲۸۱
 نظافت، ۶۰، ۳۲۸، ۳۹۶، ۳۹۶، ۴۳۹، ۴۷۶
 نظامات سیاسی عصر حاضر، ۱۴۳
 نظامات قدیمه، پیچیده شدن بساط، ۱۲۹
 نظام سلطنت، تعالیم بهائی در باره، ۱۷۳، ۱۷۴
 نظر علی، حکیم قزوینی، میرزا، ۲۷۸
 نظم اداری، ۵۶، ۵۶، ۱۵۶، ۳۵۳، نظم اداری بهائی، ۵۶، ۵۷، ۲۷۲، ۲۷۳، ۳۵۱، ۳۵۴، نظم
 بدیع جهانی، ۱۴۸، ۳۴۱، ۳۳۳، ۳۴۳، ۳۴۷، ۳۵۰، ۳۶۹
 نفس و هو، ۴۱، ۴۲، ۵۴، ۱۱۲، ۲۹۸، ۴۴۰، ۴۴۰، ۴۷۶، ۴۹۱، ۴۹۴
 نماز، ۲۱، ۸۶، ۱۰۴، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۶۸، ۱۶۸، ۳۳۸، ۳۸۲، ۳۸۲، ۳۸۸، نماز بزرگ، متوسط
 و کوچک، ۳۸۲، نماز جماعت، ۳۱۵، ۳۸۴، نماز روزانه، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، نماز میت، ۳۸۴
 نمایندگان مجالس شورا، ۱۳۳، ۱۴۴
 نورالدین، ۲۲۲

نوع بشر، ۴، ۱۴۴، ۱۴۸، ۲۴۰، ۲۵۹، ۳۴۹
 نیس فرانسه، ۱۰۳
 نیشاپور، ۱۹۵، ۱۹۶

و

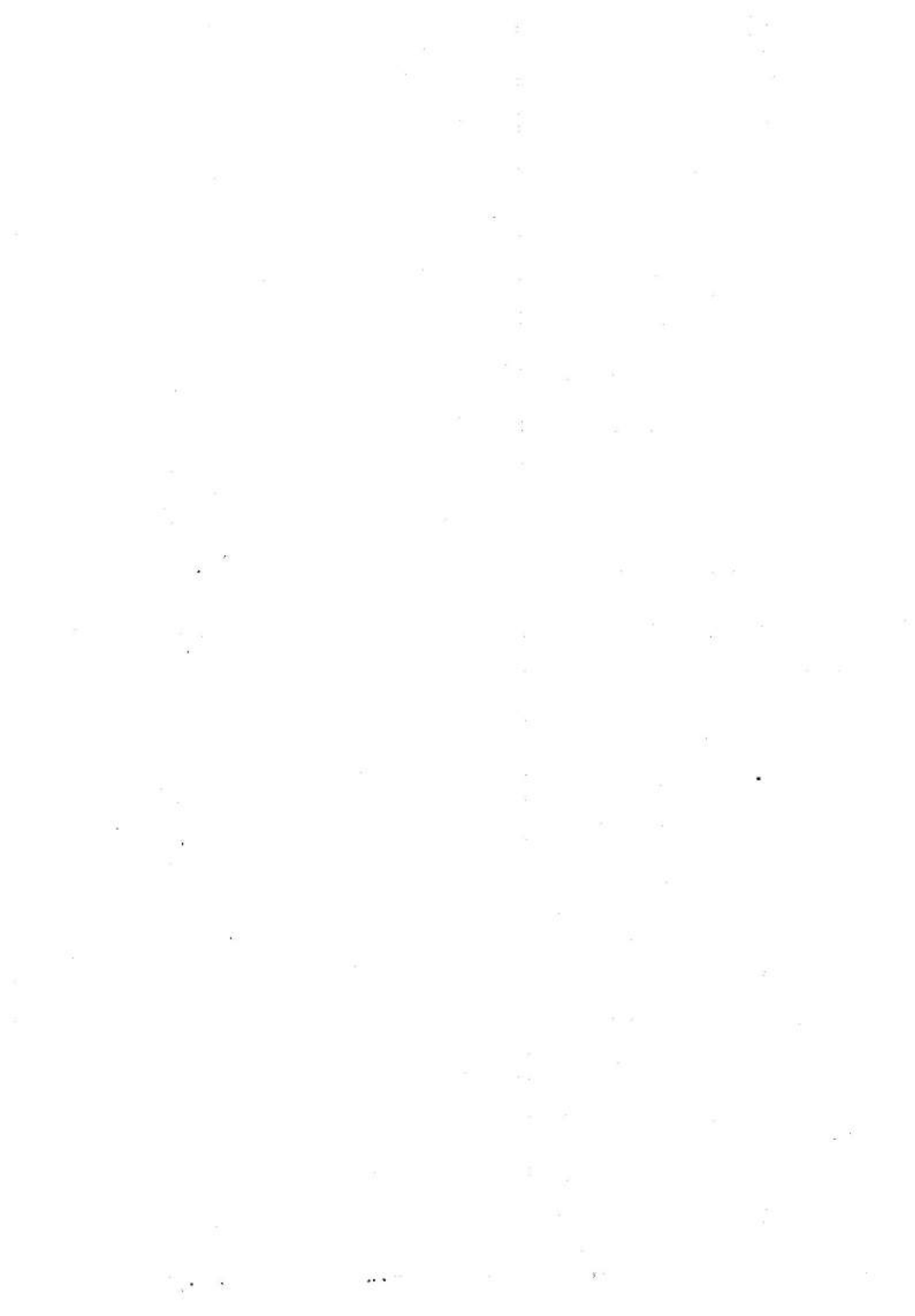
والی بغداد، ۷۹
 وحدت عالم انسان، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۴۹، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۰، ۳۰۶، ۳۲۹، ۳۴۳
 وحدت و یگانگی، ۳، ۶۲، ۱۵۶، ۲۵۷، ۴۰۲، ۴۸۲
 ورقه علیا، ۱۸، ۲۳۴، ۴۷۹
 ولایت امرالله، ۴۰۵

ه

هادی، میرزا، ملقب به عبدالاحد، ۶۲، ۷۸
 هادی قزوینی، حرف حی، ۷۸
 هاردگ، جرج داوید، ۲۹
 همدان، ۲۹۸
 هندوستان، ۱۵۶
 کلپی آویس، هوارد، ۳۷۶-۳۷۰
 هوشع، ۱۷
 هیکل انسان، ۱۵۱، ۳۴۷، ۳۷۸، ۴۹۴

ی

یحیی، میرزا، (صبح ازل)، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۵۱، ۵۳، ۶۵، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۲۹، ۱۵۹، ۱۹۵، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۶۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۰۶، ۴۳۴، پیروان ۶۵، ۲۵۱
 یزد، ۴۷، ۵۱، ۵۸، ۵۹، ۹۱، ۱۹۶، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۹۲، ۲۹۴، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۶۷، ۳۹۲، ۴۰۱، ۴۱۷
 یزید، یکی از خلفای بنی امیه، ۲۲۳
 یوسف خان، میرزا، مستوفی الممالک ۴۲۰، ۴۲۱
 یوم الله ۵، ۵۲، ۱۷۲
 یونس خان افروخته، دکتر، ۳۹۶، ۴۴۱، ۴۴۲



Nafahát-i-Zuhur Hadrat-i-Bahá'u'lláh, Vol. 3 'Akká, The Early Years 1868-77
The Revelation of Bahá'u'lláh, Vol. 3, 'Akká, The Early Years 1868-77

By: Adib Taherzadeh

Translated by: Baber Forghani

Publisher: Century Press Publications, P.O. Box 1309 Bundoora Vic 3083 Australia

First Print: 169 BE, 2012

ISBN 1 765598 41 3

Cover design by: Behzad Jamshidi

English edition published by George Ronald Publisher 1983, 1984, 1988, 1992, 2004

NAFAHÁT-I-ZUHUR
HADRAT-I-BAHÁ'U'LLÁH

THE
REVELATION OF BAHÁ'U'LLÁH

VOLUME THREE

'Akká, The Early Years
1868-77

By
Adib Taherzadeh

Translated by
Baher Forghani



Century Press
PUBLICATIONS